شماره ثبت: ۲۲۶۲۷

ردهبندی دیویی: ۶۱۰ ح ۷۵۳ ت

سرشناسه: حکیم مؤمن، محمدمؤمن بن محمدزمان، قرن ۱۱ ق.

عنوان قراردادی: تحفة المؤمنین

عنوان: کتاب حکیم مؤمن

کاتب: محمدباقر بن محمدحسن خوانساری تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ۱ج. (بدون شماره‌گذاری) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱x۳۲/۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: سلطانعلی خصاف تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۷۹

یادداشتها: عنوان دیگر: تحفه حکیم مؤمن

موضوع(ها): ۱. پزشکی اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. داروشناسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. داروسازی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

شناسه(های) افزوده: الف. خوانساری، محمدباقر بن محمدحسن، کاتب. ب. خصاف، سلطانعلی، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۹

غالیه [illegible] ص ۳۹۵

صحاف

غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملک یونان ترتیب داده. ص ۳۹۵

۵٫۵۲۳

يا خير الحافظين

قد انتقل إليّ بالبيع الشرعي وأنا العبد محمد علي بن محمد الجزوي

هذا کتاب حکیم مؤمن رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و ارزقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین حیوة حکیمی را جل ذکره و شانه
که به بی نصیبان ذاتی عرصه امکان مانده و جوش رسیده و ظلمتیان نهانخانه نیستی از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق
در سرادقات تجرد متمکن قایم بذات و لباس پوشیان عوارض و بارگاه حضرتش متلون بشیون صفات بزم سازان نیلگون طاق علوی از
کیفیت لطف نهانی در خروش و بی سر و پایان محفل سفلی از کمینه مدد ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای علوی با امهات سفلی نهایت
ارتباط و روح مقدس با جسم کثیف نهایت اختلاط از دار الشفاء جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزاء هر کل و خار و
تراکیب هر برگ و بار از صحت تراد باغ سایه پرور از سحاب فیضش ثمرهای مید باد و دشت خاک بستان از بهار لطفش گلهای بکار نگ
در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از نیز قدرتش صاحب اقتدار خطه خاک و نایب مناب هر کل که خاتم انبیا و سرور
رسل است از قرب سر مدیش صاحب لولاک لما خلقت الافلاک و امیر الامرا بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطاء است از ارتباط ازلیش مسند نشین و دستگاه
وصایت و والیان ولایات ارض و سما که ائمه هدی اند از عزا بدیش امینا ماثر ولایت در خرمن حظی شده در نکوئی که بیرون میشت از ما خور روقی
و بعد بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد که چون والدین ذره بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب ثراه با وجود حذق
صایب و حسن تایب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات چند ازو مختلف گشته خواست که در سلک جمع
ترتیب آورده با انجا این خادم محادیم نجیب محمد مومن حسینی طبیب مجربات خود از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم داشت که
بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد **و باعث دیگر** آنکه چون مولف اختیارات بدیعی بلغت فارسی نوشته و مسامحه در تحقیق ادویه
و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت با آن اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهة اشتباهات اکثر ادویه موثره مبدل بعدیم الخاصیه شده چنانچه
که بقدر امکان آنچه محققین این فن بتحقیق نموده اند و هر چه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر آورده لهذا کتاب ما لا یسع الطبیب جهله
مشهور بجامع بغدادی در اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مولف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هر چه از جامع ابن بیطار و غیره
کتب نقل این ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه نامرعی نگذاشته و هر چه از کتاب تذکره اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود
انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور مزیدی دانسته الحاق را واجب دیده و هر چه ابن تلمیذ مولف مغنی و مصنف
کامل الاد و یا امین الدوله و غیرهم ایراد نموده و در جامع بغدادی بنظر نرسید بیان آنرا لازم داشته و هر چه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات تقراطی
و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و سایر بختیشوع و منقذ السموم جالینوس و کامل الصناعة
و مصنفات محمد بن زکریا و حاوی که در فهرست اسامی آن در خارج کتاب مرقوم است و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند
مثل ترجمه باهر و کتاب چرک و سسرت و مهوجد لو و فیروزشاهی و کثرت اقتباس آن لازم بود ملحق باحث و بجهة اقتصار اسامی قایلین

ودوا

وداء المجهول الماهیة که در کتب ملاحظه شده و مقید بتحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه و قیاس مناسب داشته بهمان اکتفا نموده که در
بعضی اشاره بآن لازم بوده و در اوایف زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقراء پوشیده
نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب بخادمی در کارگاه سلاطین عالی تبار و خاندان بهیه مرتضویه و دودمان علیه
علیه صفویه بوده اند و این بیمقدار نیز بمباهات اخلاص موروثی بملازمت کتاب سپهر انتساب خلاصه دریه پیغمبر ناصر حاکران ائمه اثنی عشر
حافظ ملت بیضا خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمه هدی شاهنشاه پادشاهان خاقان بن خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان سکندر
حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر والاسم والمکان لا زال مؤیدا بالتاییدات السبحانیة و مؤیدا بالتایید الجلال الربانیة مفتخر و سرفراز بود
لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین المسمی باسم سامی نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این ارمغان که جدی
که از این بلاتق تحفه بدرگاه شاهنشاه میفرستد پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است و لیکن هنر است از موری التماس از ناظران این نسخه
شریفه آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس اصلاح پوشند و بجهة کتابت کاتبان لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح صاحب دیوان هر چون
کتب طبی نکرده اند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات مبنی است بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان
سبب اختلاف اقوال در ماهیات و قوه و قدر شربت ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسامه **تشخیص ثانی** در ذکر
صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و منافع آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در حلی اثنای این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده
مدار علیها است **تشخیص ثالث** در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر
شربت و آنچه بدان مناسب است **تشخیص رابع** در مداوای سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان و آنچه
بآن متعلق است و دستورات منقسم است بسه قسم **قسم اول** در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل شستن و سوختن
ادویه و تحمیص و تشویه و امثال آن و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن و مانند آن و اعمال غریبه **قسم دویم** در بیان اعمالی
که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات **قسم سیم** در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی
لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تتیسر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت
و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب برارباب فطانت پوشیده نماند
که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه و بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة و الماهیة میباشند هر گاه
شخصی در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی یا بر وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد
بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت آنرا موافق
قول نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقصود و رشخوی احدیت و بدست و هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر
کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بجهة اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود **و لهذا**
باعث اشتباه در ماهیة و قوه و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت با مزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل
المزاج و بعضی قدری را منظور داشته اند که کمتر از او را موثر ندانسته اند و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن استعمال
نتوان نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاطات اتا شرط اخذ
ادویه آنست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین حیوة یا بفاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد
در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک و سایر کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهور با آن بلده بهتر است
و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آنصورت قبل از تمامی نمو پرداشتن باید
و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی
مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام و تا وقت ریختن
برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و می باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع

وبعد از غروب بنوده هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود که مطلب خشکی و باد شود
و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد تا آنکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و نما را تاثیرش بکیفیت و تاثیر دوا و مزاج معتدل
منحصر است بچهار مرتبه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن از آنی از کیفیت بدنی اگر بدن تا نیا تغیر محسوس از اثر او
پیدا نشود و اگر از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر خفی هوا از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد
ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی مضر به تانی فیها تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد
و بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هریک از درجات اعراضی [illegible] باکه اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و
متاخرین ملاحظه شده و ذکر او را باقی برده است چنانچه که ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و هر دوائی که کیفیتی بحدیکه
محسوس نرسد عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه کیفیتی زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه حسابست درجه اول نامند
و غلبه دو چندان آن درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیرات پس درجه دوم مثلا جزو [illegible] غالب خواهد
بود و در سیم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در [illegible]
و آن منوط به کثرت و قلت اجزاء حاره به یک است بر سایر اجزاء و قدر شربت هر یک منوط است با ثر [illegible] مزاج معتدل که تجربه
و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک از ادویه دوا از کیفیات محسوسه شبیه باشد [illegible]
آن شود بسبب اشتباه اگر بعلت کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه شدت کیفیت و منهذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت [illegible]
باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات میشود [illegible] تاثیر کیفیت [illegible] دیگر غیر از آنچه [illegible] بیان
نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اوعیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات [illegible]
شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست پس هرچه بقدر یکه [illegible] داخل بدن شود
خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در [illegible] مقصود لا اثر خواهد که معتدل عبارت از اوست
یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از آن [illegible] درجه اول است و اگر در روح و
اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبات تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر آن از روح و خلط و
رطوبات تا بیرون و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم قاتل
مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه باو باشد و مراتب قوای دوائیه منحصر است به مرتبه و قوة عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه
افعال محسوسه اوست در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس بادویه است بسبب کیفیت مشابه که در مبدء ایجاد او از عناصر حاصل شده
و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اولست چه آن ذی مزاج ثانوی
مرکب است از اجزای که هر یک را کیفیت مزاجی و تحلیل الاثر است مثل سخونت بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانی
حاصل شده و اثر آن غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون [illegible] مثلا و هرچه از مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی
باشد و اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزاء مفرده اوست و مرکب متوافقة القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا [illegible] تبرید کند
متضادة القوة نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را در مکان خود استعمال نماید و در صورتیکه [illegible] باشد مرتبه سیم از لوازم
مرتبه اول و ثانیست مرتبه فعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل [illegible] در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی
اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص [illegible] بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه
صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورت نوعیه دفع سم مینماید بدانکه بنا بر مذهب شیخ
الرئیس قدس سره و محققین که به بقای صور عنصری در مرکبات قائل اند باید مراتب قوی تا چهار باشند چه تصریح نموده اند که مرکب از مزاج اولی از کیفیت
اجزاء متفاعله [illegible] و تاثیر او مرتبه [illegible] و بهمین دستور مزاج ثانوی هم اثر [illegible] غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیه و دهنیه
و جبنیه و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی هم [illegible] غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله در مرکبات [illegible]

از مرتبه

از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی است که فیما بعد [illegible] شمرده و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر ممتازه در تحت مرتبه صورت
نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماناد که بعضی از مرکبات بصور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که
مولف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است با محکم الترکیب [illegible] مشابه بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری و ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار
دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جوهر در نهایت
خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر
بوده کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی پذیرد و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده سهاب صبغ
و فور داشته بعضی جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون با این حال [illegible] شدید غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نامند
فایض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض شود و انقلاب بعضی به بعضی با عمال مخصوصه که رفع بدی
جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب را هم مراتب [illegible] مشابه چه بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی بسیار
دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدری از او در قرع و انبیق
تقطیر کنند سایل آن اجزاء مائی و زبد آن اجزاء هوائی و صاعدش اجزاء ناری و ثفلش اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را
بنسبت بقدر را غلبت اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص مزاج توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیه حاره و بارده و
معتدل است در ماده لطیف و غلیظ و متوسط بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد
در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل معتدل الحرارة و البرودة در لطیف دسومت و در غلیظ حلاوت و در متوسط لطیف و
غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه
و بیان افعال کلیه مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مدار علیهاست پوشیده نماند که ادویه
و اغذیه را افعالی کلی [illegible] مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن
یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده
صفات منحصر است در هیجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیمبرشت دوم
لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل [illegible] و کاهو چهارم لطیف
ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت
گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت گاو و [illegible] هفتم
غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند امرود و به هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و
مانند کما نهم متوسط اللطافة و الکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله که حملی نامند دهم متوسط
ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی که قنبیط عبارت از اوست یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انگور
دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته باشد
چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء
مثل نان گندم بسیار خوب پخته شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت گوساله هفدهم لطیف ردی
الکیموس متوسط الغذا مانند نان بد پخته هیجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مثل کلم بوته دار که کرنب عبارت از آنست و
تفسیر اسامی و بیان فعل هر یک و صفات آن بترتیب حروف هجا است حرف الالف اکال یعنی خورنده
عضو هرچه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر
یا از گیاه باشد اغصان بمعنی شاخهات و مخصوص شجر و گیاه ساق دار است اکلیل بمعنی تاج و ابر تاریک [illegible] مراد از او تیره
بودن شکوفه و بار نباتاتست و الکلوا [illegible] جمع آن اجام بمعنی نیزار است اودیه جمع وادی و بمعنی کنار رود خانهاست

انکباب مراد ازاو نگاهداشتن عضوست بر بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی استنشاق به بینی
کشیدن چیزی مایع که بسیار سائل باشد **حرف الباء** بشع بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد بابن ام
خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که آب دران جمع شده باشد و بفارسی ذاب نامند بخور هرچه دود او را استعمال
نمایند بنک کرهمائی که در ساق اشجار متکون شود پاد زهر اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه رفع سم کند و موضوع شد مخصوص
باین اسم است بر بور بفارسی بلغور نامند بزر آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش باکور جمع باکوره
نخستین میوه که برسد بتر بریدن براق و بصاق آب دهن بقر بفتح اول سرگین بکر شتر جوان و بکر اول دوشیزه **حرف التاء**
تفه بمعنی بیمزه است و مراد ازاو طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است تریاق
بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوه و صحت مزاج و روح بجدی کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند
مخصوص صناعی است و اینکه افیون را تریاک نامند بجهة حفظ قوه است که درین امر با تریاک اشتراک دارد تصفیق انجشن است
با شراب تعلیق او تخشن چیزی بگردن و بسایر اعضا تکرج بفارسی پا ورگویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هردو تکلیس بمعنی [illegible]
کردن و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد ازاو مهیا ساختن بعضی ازادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و دفع کردن ثقل و کثافت
آن خواه باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید آنچه بآتش اجزای او را صعود فرمایند لطیف او را اخذ کنند **حرف الثاء**
ثمنش لغة یونانیست و مراد ازاو هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد ثمره بار نباتات مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل
بمعنی گران آمدن بر طبع و دیر فعل بوده سریع النزول نباشد **حرف الجیم** جریش نیم کوفته که بلغور نامند جرل براء مهمله زمین
سنگلاخ جبر که عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاک کننده است و فعل آن رفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند انزروت و هرجا که
ملین طبع است اگرچه بی قوه مسهله باشد جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان او بجانب
خود مثل زرافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدرون میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده است که در سیلان
او سیلان باشد و بالفعل مایل نباشد مثل موم جمة بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جزو چیزی جفاف خشکی **حرف الحاء**
حامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه جاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و
ضرر اعصاب است و هرچه ترا اندکی بگزد و با قلیل جلاء و غذاییه و تقطیع باشد حامض نامند حکاک آنچه از ساییدن دو چیز جدا شود حلو
هرچه زبان منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل آن نضج و تلیین و جلا است و کثیر الغذا
و محبوب قوتها و معطش باشد حریف بمعنی گزنده است که اجزای آن در زبان فرو رفته ریگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل آن تحلیل و
تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است بجهة شدت حرارة حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل فعل حریف است
حلاق ستر بندن حمول اعم از فتیله و فرزجه حب آنچه در ثمر بار زبا شد و بغلاف مثل گندم و جو حمل بار نباتات اعم از
ثمر و مشابه ثمر است حلب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه جوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتاتی است
که بر روی زمین پهن بوده با ساق باشد و بحد ثمنش نرسد **حرف الخاء** خاثر آنچه اجزاء اخلاط را بهم آورد خفیف بمعنی
سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بوده سریع النزول باشد خل بمعنی سرکه است و در ادویه هرچه شبیه به پرز بر سطح او ظاهر باشد
مثل آنچه بر روی سیب باشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از دوائی است که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشته پوست برویاند
خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلیع سنست خلعلع اسم ضبع است خرء سرگین طیور **حرف الدال**
دسم هرچه زبان را نرم و اجزای او منبسط نماید بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخای بی احداث سخونت است
دوا مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود و دوا غذائی آنکه تاثیر بکیفیة و زیاده تر تاثیر بکمیة باشد و دوا سمی آنکه بکیفیة تاثیر در
مزاج بوده بالخاصیة کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهة لزوجه کثیفه بدست چسبد مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود
باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی الیدست و مراد ازو آنچه از سنونات با انگشت بدندان مالند **حرف الذال**

ذفر

ذفر بدبوئی ذرور آنچه ساییده یابس بر عضو بپاشند ذوالخاصیة آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند
حرف الراء رض کوفتن رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بناز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد
رزین آرامیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در مسامات خوش تحری تمام باشد رادع آنکه مواد را مانع از ریختن بعضو شود و اعضا را قابل ورود
آن نسازد و رادع مقابل جاذب است رمص رطوبة غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده چسبیده باشد ردی الکیموس آنچه از
او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیة متکون شود رجیع فضله اول هضم انسان رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند
و بر روی آن نه ایستد رسوب نامند روث سرگین حیوانات **حرف الزاء** زعوقة طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحت است
زهر شکوفه زغب اول موئی که در حیوانات برآید و اسم کرکی است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد
زغب نامند **حرف السین** سائل آنچه اجزاء او در جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل آب و
روغنها سباخ شوره زار سبط بکسره ساحل کنار دریا سنون آنچه بدندان بپاشند و بمالند و مقوی جوهر او باشد
سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سحیق آنچه بسیار نرم ساییده باشد
سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم **حرف الشین** شطب بضم اول و ثانی از قانون
الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشد
منطبق گویند شجر نباتی که با ساق خشبی و کامل آن آنکه با اجزاء تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و
عصاره و حب است مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف زواید و برآمدگیها داشته
باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک چشم زیرین شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی
فراخی گوشه دهان شدخ بفتح اول و سکون ثانی سر شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شدخ عضو بمعنی نرم باز شدن است **حرف الصاد**
صفیق پوست درشت صفق بفتح اول و سکون ثانی آب که براهیم یا مشک نو ریزند پس زند کرده و بمعنی طرف و کناره و نبات آنچه
چین داره و باز روی و میل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد مصفق نامند صخور بزمین سنگستان صالح الکیموس آنچه از او خونی
متولد گردد که بهمه جهة اعتدال داشته باشد سایر اخلاط مخلوط با او بقدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد **حرف الضاد**
ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از آنکه موم روغن داشته یا نداشته باشد **حرف الطاء**
طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ آنچه جوشانیده آب او را استعمال نمایند طیب بسکون ثانی خوشبو و بتشدید آن
پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن طاحونه که آسیا باشد متمم با هم لازم اوست طبرزد عبارت از خالص چیزی **حرف العین**
عفص بکسر الفاء طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونت
و ردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد و انزهندی در دل و در فارسی فشارنده گویند
عشب بضم اول و سکون ثانی گیاهی است عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه
بآتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عنقود خوشه انگور و نباتات و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش **حرف الغین**
غرغره بمعنی آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از و حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو نبردن او غض بضاد معجمه تازه از نباتات
غسال بمعنی شستن شوینده آنچه جلای سطح عضو با عانه رطوبت مایعه دهد مانند آب شعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر
متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه **حرف الفاء** فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد
فرزجه شافه که بقبل و رحم مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فتق از هم جدا شدن
حرف القاف قابض طعم گیرنده را مانند که اجزاء زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تجفیف و
و تغلیظ و تقویه اشتها است و در غیر طعم مراد ازو حابس است که بسبب بهم آوردن اجزاء عضو حبس و استمساک نماید قطور
آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بجدی جلا باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشیر نمود قاتل آنچه

از ضدیة هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر حیوانی مختص بقابل است قضبان ناخنهای
گیاه پیاق و قضیب و احد اوست قنبیط بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه گشت **حرف الکاف** کیلوس
کشکاب است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیت کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او
جزو بدن شود کما دا آنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف است آنچه زیست که اجزای او دیر
قبول انفعال از کیفیة بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق ساخته دفع نماید
مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده و مراد از آن آنچه جلد را بجهة احراق و تجفیف بهم آورد و مجاری خلط سائل را مسدود
سازد مثل زاج در رفع نزف الدم جراحت **حرف اللام** لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد
رقیق تر باشد لصوق و لزاز آنچه بر عضو بچسپانند و با چسپندگی باشد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد
لعابی آنچه از خیسایندن او در آب اجزای آن مخلوط برطوبة مائیه شده چیزی لزج بهم رسد و چون تر شده کنند لزاق و رفع شود لطیف
آنچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران
لزج آنچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی لحا زشیهای
باریک نباتات لحاء آنچه بامایعات در ظرفی کرده برهم زده بو کنند لیف آنچه از اصول و لحاء نباتات روید و باریکتر از لحاء باشد
لاذع هرچه بکیفیة حاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراده محسوس شود
مثل ضماد خردل یا سرکه **حرف المیم** مالح شور آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف
و تسخین و جلا و غسل با عتدال است مر تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و فعل او
تسخین و جلا و منع تعفن است ملطف آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل جاشا مغلظ آنچه بخلاف
او باشد محلل هرچه در شان او باشد که بفرق خلط بحرارة متبخره و اخراج اجزای آن جزو بعد جزو از موضع بشباک خلط کند مانند حند
مجمد هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد و قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را در بلندی و پستی
مختلف سازد اعم از انکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزاء مانند خردل مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد
و او ضد مخشن است مفتح آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هرچه حریف
و مر و لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت
و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از انکه رقیق
غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس آن مانند طبیخ حاشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند
مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مفشی هرچه ریاح مجتمع را
متفرق ساخته قابل رفع کند محکک هرچه بسبب قوة نافذه تفریق اجزای عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته
طبیعة دفع اجزای فاسده کند مثل بلادر محمر آنچه بسبب حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر یا خردل محرق هرچه
بقوت نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رتبه کرده احداث رمادیة نماید مثل فرفیون مفتت آنچه تفریق اجزای خلط متحجر کند مثل
زجاج محرق معفن هرچه رطوبت عضو فاسد سازد و نه چیکه بدل ما یتحلل او تواند شد بدون احداث احراق و تا کل مانند زرنیخ مقوی
هرچه تعدیل مزاج و قوام اعضا بحدی کند که قبول تحلیل فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیة باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل
مزاج باشد مانند روغن گل سرخ مرقق آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ مفتح هرچه در همه جهت بخلاف منضج و هاضم باشد مفرح هرچه
روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شراب مشهی آنچه تحریک طبع بخواستن غذا کند مبهی
آنچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک و شهوت و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب
مدر آنچه اخراج مائیة اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول از طریق امعا کند

ملین

ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعدة و امعا است مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی آنچه خلط حاد
را کسر حدت نماید مخدر آنچه تکثیف روح حساس کند تا فاسد باشد روح محرک که حیوانیت بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل
افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا آنچه در آن محتبس باشد
بحرکت او حرکت نماید مثل تو می بخارا مجفف آنچه افنای رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس مسدد آنچه بسبب کثافت
و یبوست در مجاری محتبس شده منع رفع مواد و اجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجة باعث تسدید گردد مانند لعابها
معرق آنچه بالفعل یابس بوده در او رطوبت لزجه باشد که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل آهک شسته معطش آنچه طبیعت را
مشتاق تبرید سازد اعم از انکه تبرید او بآب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هرچه بقوة نافذه تحریک مواد
دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از انکه رفع ضرر
آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهة وصول و با عضا گردد مونج هرچه منع خشک شدن جراحات
کند و رطوبت او را زیاد سازد مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت لزج و چسپنده گردد و دهن
زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین ملحم آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت شود منعقد شده
مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند مسیخ بی مزه و با تفه مرادف است مایع آنچه نه منجمد باشد و سیلان کند و رقیق القوام
مزواة پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و کلها هرچه پراو هموار نبوده زوایه داشته باشد مفرق گویند
معقف خمیده و کج شده مضغ خائیدن چیزی ممضوغ هرچه را خایند باشند مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است
مسکر هرچه مستی آورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نباشد مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند مروخ مالیدن چیزی بر عضو ممسوح
آنچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند مبرود آنچه بسوهان خورد کرده باشند منخول آنچه بیخته باشند
منتن بدبو مصول آنچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق آنچه در سوختن بحد رمادیه نرسد **حرف النون** ناشف
آنکه جذب رطوبه سیاله کند اعم از انکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده یا مرئی باشد مثل اسفنج و ناشف اقل
نجم نبات پیاقست بنطلی در لغات مراد از لغة قومی است دور از دو به راه خود روی که گشته باشد نفاخ هرچه دیده رطوبة
غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها اقسام
ثانی را افعال تقویة باه است نفوخ آنچه از ادویه بدماغ رسانند برای طبع در بینی دمند نقوع و نقیع خیسانیده که بجوشانند و صاف نموده
استعمال کنند نشاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نطول هرچه را جوشانیده در آب و بر اعضا ریزند و باشو نشوقی از
اوست نشوق آنچه به بینی کشند حرز د غز بعینه معجبه یمن بحث و همن بستی و بث جستن جاني و قي کنند و قد براق برون
اتش **حرف الهاء** هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا او خلط کند و سبب قبول هضم شود مثل
مصطکی هش آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک فشردن ریزه شود مثل صبر خوب دغار بقون متکثر مانند
تشخیص ثالث در بیان ماهیة و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکب و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و ترتیب
حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماند که هرچه مجرب بوده
بلفظ گویند مجربست یا مجرب داشته اند و امیشود و آنچه معتبر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و هرچه از افعال کلیة
اولا بیان میشود مثل انکه مفتح است یا رادع است و امثال آن تا آثار و امثله امثال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و
در فلان مرض فلان ثمر دارد نه انسته با چیزهای موافق غیر مذکور و در امراض غیر مسطور نتوانند استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل کرده نمی
نموده که خواص شیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد لکن در بعضی که قابل که بانفراده
باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ نه امثال ذکر نماید در ترکیب بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب که در شده
کرده اند بلکه خاصیت ابیخ چیزی مثلا بیان نموده و خاصیت برگ دیار و باز در ترکیب دیگر سایر آثار بیخ او شده و هیچ در تیسا کتب

٩

مداوای چند می از سموم بهک نیش است و هر یک را بانفراده دوای مختصر مبسوط بنا بر رعایت اختصار علاج هر یک در طی کرمیته آن بیان نموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارت از اوست و تالیف مزبور مسمی بمقالات الست فی الحشائش است و ثانی فولس که ادویه معین را جمع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب براس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسی که از یونانی و عبرانی نقل نموده دیدروس بضاکر بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات و تالیف مزبور مسمی بمقولات اسحق گشته و حنین ولد او اغذیه را از ادویه جدا کرده پس بنجاشعه دران باب تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه کتاب شامل بتحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و صانع و امین الدوله و ابن تلمیذ مؤلف مغنی و ابن بیطار و مؤلف ما لا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر نرسید که بلغت فارسی کتابی تالیف شده باشد

حرف الالف مع الالف

آاطریلال لغة بربری و معنی رجل الطیر است بجهة مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و ببربری غازیاقی نامند و مراد از او تخمی است بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه بزیره است قسمی دوقو است و تخم خلال الدان گویند در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند منفعت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهة رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل [illegible] چون در فصل گرمی هوا یکدرهم او را با نانخواه و ترید و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل بسرشته بعد از تنقیه مسهلا بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند در روز اول بغایت تا روز سیم موضع برص آبله کرده بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند با زمرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود

آاالسن لغة یونانی و معنی هری الکلاب است بجهة رفع کردن او زهر سگ دیوانه را و آن نباتیست ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فریاسیون و از آن درشت تر و خارناک و مابین سرخی و سیاهی و تخم آن مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برگها روییده در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و ورکین و مجفف باعتدال و طبیخ او جهة جمود و برودت مفرط و سعوط آن جهة زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد با زهرات و ضماد او جهة کلف با عسل جهة جوششهای سرکه زرداب از او آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کثیرا و بدلش بنصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده گوید نگاهدارند و با سی و سه مثقال عسل بدفعات یا بدو دفعه بگزند میان سگ دیوانه گزیده بنوشند بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا بیاویزند سرخی بسته بر اعضاء دردناک مواشی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص و در سرطان میداند و گویند تعلیق او

بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه است و مؤلف جامع الادویه محمد بن احمد نقل مینماید که این گیاه در شام بسیار است و خشیته السلحفاة نامند خوردن او بغایت مقوی باه و نگاهداشتن آن بغایت مورث تعشق نامیست بجهة یکدیگر و اصلا مانعت بحال او نکنند

آارغیس حنین بن اسحق در الف مع الرا ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و باقوه بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و باقوه رادعه و جرم او با آب جهة درد جگر گرمی باشد و با آب سرد و با وجود بت بغایت مفید و بدستور شراب سرکه در آن جوشیده باشد همان خاصیت دارد و طبیخ او در دفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقنه بطبیخ آن منقی جرک و قرحه امعاء و مضمضه او بجهة قلاع جنبیده و درد دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل امیران چینی و قطور خیساینده او در کلابت جهة تخفیف رطوبه و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است

آاملیلس بلغة بربری و مغربی نباتیست بحری و در بلاد مغرب بهم میرسد بطول او بقدر قامت و زیاده از آن و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون آن سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از او ریشهای باریک اوست مرکب القوی و برودت و یبوست در او غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که رنگ آب بگردد جهة استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت آن را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است

آابار لغة عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستور آمده کورست در دوم سرد و خشک و مغسول او جهة قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهة قروح مقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آااثرون بلغة یونانی اسم سماق است آاامولن یونانی و اسم شاهسته است که نشا نامند آااعیلس یعنی طاهر بیونانی اسم فنجنگشت است آااینس بیونانی اسم انیسونست آاارن بلغة یونانی لوف الکبیر است آاارن صارن بیونانی لوف الصغیر است آااغلس بیونانی دوسر است آاانوبلس بیونانی اشترس است آاامی بیونانی نانخواه است

آابنوس معرب از آبانس یونانی درختی است شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و دختران می کنند و تخمش مانند تخم حنا و قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی و سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دویم خشک و ملطف و مدر بول و منفت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محلوک او با آب و زرورش جهة بیاض رقیق و قرحه و بثور و معه و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان و نشاره او جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیف تر در افعال مذکوره اثر آن سریعتر و طلاء مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند با آب حبسیه اطفای خون جاری میکند و با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و بانفراده جهة تخفیف و گوشت آوردن قروح جنبیده و منع جوششهای پرآب و آبله کردن اعضا مجربست و قدر شربتش تا دو درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است

آازاد دارو لغة فارسی و آن سلیخه حبلیست آالوبخارا اسم فارسی اجاص است آالوچه اسم فارسی درک است آب دارو مومیایی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آتش بیگان اسم فارسی جند است آهن اسم فارسی حدید است آهن ربا اسم فارسی مقناطیس است آرد میده بفارسی سمید است آرد سبوس دار اسم فارسی خشکار است آرد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است آرد کنار سویق النبق است آلوی سفید اسم شاهلوج است آلو بالو اسم فارسی قراسیا است آبنو اسم فارسی غرا است آمله اسم فارسی املج است آرد جو دقیق الشعیر است آب نیشکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است آب جو جوشانیده اسم فارسی ماء الشعیر است آب جو افشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است

اب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است اب ماهی مهکسو اسم فارسی ماء النون است اب درخت کافور اسم ماء الکافور است
آب کامه اسم فارسی مری است آبک اسم فارسی نوره است آبی اسم فارسی سفرجل است آفتاب پرست اسم حرباء است
آبک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است آنک بنون مضمومه رصاص سود است آینه چینی آنچه از مس و
نقره و برنج سازند آروج بلغه ترکی اسم درخت اهل است آغو بترکی دفلیت آغوز بترکی اسم لبا است اغاج
دلن بترکی اسم سودینانت ابکوج بفارسی قند مکرر است آشبازان از اغذیه است و در مفرده مذکور است
آتش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایع است و بعضی در مفردات و سایر مواضع مذکور میشود اذرکویه بفارسی گل آشنان نامند
آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است اورس اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند آلک واله اسم فارسی سنبل الطیب است
اتهوزی بهندی حنظل است آگ بلغه هندی اسم آتش است آته بهندی اسم سویق است البقر بفارسی شوره گویند
و آن از بخارهای بر روی زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود در آخر سیم گرم و خشک و مفتح سده و منقی
بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از نمک و بوره در افعال و جهة علل سپرز و درد کمر نافع و مجرب دانسته اند
و مضر بگرده و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة احتباس بول که بهیچ چیز
دفع نشود مجرب دانسته از خواص او سرد کردن آبست بعمل مخصوص که آب را در ظرف روی توتیا کرده در آب شوره حرکت دهند و اجزاء اعظم
بارود است ابل بهندی اسم اهل است ابر بفارسی اسفنج است ابوخلسا بفارسی هوچویه نامند و اصناف میباشد
قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو و باریکتر با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش نزعبت و گلش اشغر
و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری و ملحه
و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهة درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و بهقهای کهنه و طلا
او جهة بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهة حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو
و قدر شربتش دو درهم است چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهة سوختگی آتش و حمول آن و بدستور حمول
بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال از بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش دراز و خشن و پرشعبه
و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهة حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طبع است و قسم سیم را برگ ریزه
تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و شدید طعم تر از همه و جهة گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب
بهترین اشیاء است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ در آخر دوم
گرم و خشک و یکمثقال و نیم او با مثل او زوفا و فودنج تا جهة حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهة خنازیر
و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهة قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهة ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و
سعوط او جهة شقیقه دماغ و رفع آثار و خلط طبقات چشم و با سرکه شراب و ضماد او جهة سپرز مفید و قطور روغنی که در او جوشانیده باشند
جهة درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمها است و گلش در جمیع افعال قوی تر از برگ او و آشامیدن بیخ و
گل او و تخم او بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریسم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است
و گویند مراد از او قیلا است که کرم ابریشم او را سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قرض نامند و آنچه در آب پخته از او
کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از او است در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی
دل و مفرح و مسخن طبیعی و باه و مسمن بدن و جهة خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهة تفتیح سده او نیکو کردن رنگ خسایی
نافع و محرق آن ضعیف تر و جهة قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهة منع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش
اسارون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته او و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن
و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است اهبل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است

و آن قسمی

و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از او بار اوست شبیه بنبق تازه او سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بزرگتر
از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی باشد و بعضی شبیه برگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوة مجففه و قابضه و لذاعه
و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت و قروح خبیثه مزمنه و متعفن و با عسل جهة ربو و بواسیر و مطبوخ او جهة استسقا
و چون ده درم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر آنکه او را فرو گیرد و بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم
فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهة دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و رفع اقسام کرم
امعاء بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را ادامت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهة ربو و
بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهة کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد
برگش جهة اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاری که از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو ماند و جهة قروح ساعیه
و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب و با بخور جهة جمود اعضا و با عسل جهة جراحت بن دندان و تعفن و آکله
آن و لعوق یک وقیه آن با نصف اوقیه روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل تا یک هفته مداومت کنند جهة ربو مجرب دانسته اند و مضر
جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن او دارچینی و قدر
شربتش تا سه درهم است ابوقانس بلغه یونانی اسم غاسول رومی است او را بوقا و سوفا و قادحس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و
انطاکیه بسیار است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه آن
سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت اوست که
با آب در کرشته آمیخته خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست با آن میشویند و باین سبب غسول نامند و مؤلف
تذکره اولوا الالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی را غلط حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان
باشد چه اشنان را برگ نمیباشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نمیشوند در اول سیم گرم و خشک
و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبه خالص و بدستور ده قیراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و
زرداب و گویند جهة استسقای حاره مجرب و بخیس سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل میکنند و مضر احشا
و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست ابوقیطس نباتیست شبیه بابوقانس و پیاق و شکوفه
و مفروش بر روی زمین و بیخش سطبر در سیم گرم و خشک و جهة ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است در ضرر
معده و قدر شربتش تا یکمثقال است اپیل نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهای بسیار
تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار رودها روید و مؤلف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است در دوم گرم و خشک و مدر
بول و جهة سپرز آزموده و قدر شربتش تا دو درهم است ابرکاکتاب دام عنکبوت است و در حرف عین ان شاء الله مذکور
میشود ابرون لغة یونانی و معنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است که بیشتر او را
منبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر زرعی و زیاده و بسطبری انگشت میانه و با رطوبتی که بدست بچسبد و برگش شبیه بزبان و باریک
با رطوبت و گلش مابین سفیدی و زردی و بستانی او بهتر از کوهیست و صغیر او را منبت سنگلاخ و مخروطها و موضعی که سایه داشته باشد
و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خبازی ۱۳
و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است در آخر دوم سرد و در اول خشک و در قوة قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل
صفرا و قاتل اقسام کرم امعاء و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم و جهة سحج و اسهال یک وقیه از آب او با
شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهة قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و
نطول عصاره او جهة گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهة درد سر و اکتحال او جهة رمد و حمول او جهة قطع باب سائیده رحم سفید و
طلاء او جهة باد سرخ که شیر زده خون آن موضع با آب او مخلوط کرده مجرب و با حنا جهة خارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک

ساینده او را جهت رفع اسهال از من مجرب داشته‌اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ یا عصاره او را در آن جوشانیده
باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال
و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهوست و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد در قدر برگ شبیه بجزو و مزغب و غبار
آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است ابزار گیاهیست ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق
برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی در آن آب ایستاده باشد میروید
و در بغداد و موصل او را در شیر پخته میخورند با اندک تلخی و شدتیست در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و مشتهی و دیر هضم و عصاره‌اش جهت
اورام رخوه و ریحیه و مرکبه نافع و چون در آب و نمک بخیسانند تا تلخی و شدتی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش بجهت رفع ثقل او نعناع
و شونیز و سرکه و کرویاست البیت بلغت مغربی گوشت بالنگ است و در اترج مذکور میشود ابن عرس حیوانیست بری
و معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پاهای او از موش است و از و بزرگتر و موی او شبیه بموی افشان و در مصر بخانه‌های
بسیار الفت میگیرد و در آنجا عرس نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا و بارد المزاج و
پاد زهر سموم است چون با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس او را آب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک
کردن نمک آلوده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر طفیسقون و چون بجای نمک کشنیز پر کرده خشک
نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید
و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت بیرون آوردن مفاصل و جذب
شم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و صلاحش و در روغن کنجد و زیتون پختن است و گویند چون
کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون بطعام زهردار مشاهده کند بلرزد و موبر تن او راست شود
اباز یر آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه ابم کاجی بترکی اسم خبازیست اتبل هندی فرنجمشک است
ابرک بهندی طلق است ابزار مؤلف تذکره گوید بلغت شام گیاه سوربخانست ابو فروه اسم شاه بلوط است ابن آوی کلب
بریست و بفارسی شغال نامند ابو ترون بلغت رومی نغز است ابزار القطه بلغت مغربی ابرون صغیر است ابو الاجساد کبریت است
ابو الارواح زیبق است ابلیوا بلغت عربی ابرونست ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است ابرونون بلغت یونانی
اسم شند است ابیثون یونانی را تنج است ابارون یونانی وج است الکون نشا است اب سنبل الطیب است ابوقلمون
حجر الیشف است ابلیز طین مصریست ابرق شقفین بحریست ابو عماره صقر است ابریمون برومی اسم ابرساست ابرفلیا
برومی اسم اسفاناج است ابوغلس برومی کل خیریست ابرنی برومی اسم لوف الصغیر است ابوطامون یونانی اسم قفر
الیهود است ابرنج برنج کابلی است ابرانسیمیه از جمله اغذیه است و آن آشیست که آب غوره و قند و عود و لوزینه جاره و بادام
و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم گرم و خشک و
تخمش در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم
سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و مقطع مرة الصفراء و باقوه تریاقیه و ملطف و مشتهی و صاف کننده روح و خون
از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی
و کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و طلاء او جهت کلف و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه قطور او
جهت یرقان که در چشم باقی مانده و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت
خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر و مروارید در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قوی‌تر
و رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع است و گوشت او
که تخم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و

پوست

و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشاء و مفرح و مشتهی و با قوه تریاقیه و معطش و محلل نفخ و مخرج خصوصا چون با عسل پرورده باشند
و طبیخ خشک او مسکن قی صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی
نافع و همچنین ضماد او و همین اثر دارد و طلاء پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن
آن و چون پوست یکعدد او را با تمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و
مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او تا نیم درهم و از تر تا هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او و با قوه مسهله و دو مثقال
مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن
یک درهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلاء او جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او
جهت بواسیر طلاء و شیر با بغایت مؤثر و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی با آن تدهین کند گویند عقرب
با او نزدیکی نکند و مجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ او مانند حصص
و منضج معده و مقوی احشاء و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیفتر و بوییدن ترنج مقوی
دل و مفرح و جهت رفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ و همین اثر دارد و مؤلف جامع نطاکی مرده که بید محلول
در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع سموم و امراض اعضاء رئیسه و جهت زحیر مجرب میداند چون با اشربه
مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را با روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل روغن کنجد
انداخته و سه بار شبانه روز بیرون آورده پوست تازه در یک رطل یا دو رطل روغن کنجد ریخته باشند تا سه دفعه و بستر گرم و خشک
و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و عصبانی و در مفاصل و دفع لرزیدن تب ربع و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در سفر
و بر بدن جهت استرخاء و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مثانه و جهت دیاینه و سعوط او
جهت درد سر و محلل سودا و در شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است اتنکن بهندی بخور است اتو یک بهندی
درونج است اثیمر یونانی و اسم بابونج است اتان عربی و اسم حمار شیره است اثری بهندی اسم معات است اثباطو
شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثماوین
یونانی الثمر غار است اثانقون یونانی اسم اخیق است اثروهو یونانی اسم بنفسج است اثامیطیقون بلغت رومی مویست
اثمد بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و بار صاصیت و اهل اکثیر را اعتقاد آنست که چون چندروز با صابون سک
نمایند قلعی خوب میشود بهترین او اصفهانی که از نواحی قهبایه خیزد در دوم سرد در سیم خشک گویند در چهارم خشک است و مراتب
درجات در او اختلاف نموده‌اند قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک
زخمها و گوشت زیاد و جهت تقویه باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح
اعضا و با اندک مشک مقوی باصره پیران و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که
از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و ذرور او جهت جراحت تازه
و قطع خون او و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه برشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله ور گشته
بسوزد لطیفتر و مغسول او الطف است و با مروارید و سرگین چرذون و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با خضض و سماق جهت
دمعه و جرب بدستور مجربست و مضر نشش و مفاصل و جوز رومی او قاتل است و بدلش آبار و مصلحش شکر و کثیرا اثرار
بلغت اهل بادیه اسم ابزار برست اثل بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و با زغب
اندکی و با ثمرش شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانه ریزه و بهم چسبیده و گویند آب او شرست
و عذبه و ثمرة الاصل نامند و مؤلف اختیارات بدیعی جامع نطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه
و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را مشتبه ذکر کرده‌اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهل و عرعر

15

اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام کز است و جوز الاثل غیر ثمرة العرعر و عذبة غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دویم خشک و با قوت و اندک ملوحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ و جهة جذام و تشدد و ورم سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قایم مقام حب زنجبیل است در ازاله قروح خبیثه و آتشک و آکله و نمل و مضمضه او جهة درد دندان و ضماد ثمر جهة تحلیل ورم جگر و بخور او با مقل جهة سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از او تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهة خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن آن تسقیه نموده بعد از تقطیر کنند صبغ الاول را بعد و ثمرش در دویم سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دویم میدانند و صلابه را د قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا و آشامیدن او جهة نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بود داده او با کال خوردنی و بدستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجرب و در حابس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ نیکو فته او و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهة یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهة رفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویه معده و تنقیه رطوبات فاسده او میشود و چون با صندل در نشتنج شانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة تقویه اعضا غذا و اعضا و شده سپرز بعدیل و جهة مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهة ردع مواد و تقویه اجفان و حدت بصر مفید و ذرور او جهة دفع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و عشوا و جهة جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمول او جهة رطوبت رحم و فرج و مضمضه طبیخ او و بدستور خائیدن او جهة تقویه لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر سپرز و مصلحش دو قوه و قدر شربت از سائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزنش عفص با پیه انار است **اثلق** بعربی اسم نخ بست و بیونانی اغیس نامند بمعنی طاهر و پاک بنات او و این شجر و گیاه و در مواضع صلب قریب با بهامیر و ید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون بدست بالند بوی او در عطر شبیه به بسباسه و گلش سفید مایل به سرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او را نفعی نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دویم گرم و خشک و گویند در سیم خشک است و بعضی در دویم سرد و تر دانسته اند و بعضی در دویم سرد و در اول خشک میدانند و با قوه قابضه و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیفه و پادزهر سموم و مخفف منی و شکننده باه و زیاد کننده شیر و جهة گزیدن جانور هوام و سگ دیوانه نوشیده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهة گشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهة تحلیل ورم صلب و اعیا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی و ورمی مثل قرانیطس و لیثرغس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن زیتون و طلاء او با آب جهة درد و شقاق مقعد و حمول و بخور ثمر و برگ او با مثل آن پودنه صحرائی جهة ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ رز جهة صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوة باه و گریزانیدن هوام مؤثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن او شاهدانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند که چون بر چوب او در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا** بیونانی اسم معجونیست بمعنی مفقد الامراض و گویند اسم جگر کرک است و چون معجون مزبور را با جگر کرک است بنا بر این باین اسم موسوم شده **احبتا** بلغه هندی درختیست برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه آن چون ریسمانهای سرخ گره زده او بخور و بارش شبیه ببلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیم کوب بجوشانند و با دو درهم نبات با شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار آزموده است **اجر** لغة یونانی و در عربی با الف ممدوده و هم بفتح الف مستعمل است و در

دویم

دویم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با سکنجبین آشامیدن مفتت حصاة و ضماد او با آب غوره جهة رفع شری و منع نملة و آن و با نمک و سرکه جهة حزاز و با سرکه کهنه جهة اورام و بثور بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة قطع خون جراحات تازه و جلوس در طبیخ او و انجر گرم جهة زحیر رطوبی بارد و در یخنی مجرب خصوصا با قی کرده و روغن گل بر آن ریخته باشند و چون انجر ابسند بیدار بسیار نافع و در آب یا در شراب انداز بند ابتدا بجوش آورد و سر را ببخار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بی عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او که انجر را بقدر یک مثقال ریزه کرده تا آتش سرخ نموده بر روغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهة مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهة ضیق النفس و رفع فضلات صدر مفید و اکتحال او جهة تحلیل آب نازل شده بی عدیل و حمول او جهة گشودن خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهة گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهة صرع و نسیان و دوالوک او جهة کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهة زخم آتشک بی عدیل و قطور او جهة ثقل سامعه و تشوق او جهة امراض بلغمی دماغ و ضماد او با انجیر جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلحش کتیرا **احمود** بلغة هندی اسم کرفس است **اجواین** بهندی اسم نانخواه است **اجری** بهندی کرس است **اجاص** بفارسی آلو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاه لوج و آلوی سرخ است و مراد از او آلوی سیاه و بزرگ است در اول سرد و در دویم تر و ملین و مزلق و مسهل صفراء رقیق و مسکن حرارت دل و تپ صفراوی و تشنگی و جهة تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهة قی و غثیان حاره مفید و غرغره بطبیخ برگ و بیخ او جهة ورم لهاة و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویه بن دندان و آشامیدن او جهة رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و مبردین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرم تر از صمغ عربی و دیوست آن بگمراز آن و مفتت حصاة و جهة سرفه نافع و اکتحال او جهة حدت بصر و ضماد او با سرکه جهة قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب او است **اجوان** بهندی نانخواه است **اجلا جندن** بهندی صندل ابیض است **اجوه** بهندی فورنج بری است **اجلی کروی لکری** کاشرا بهندی عصا قثاء الحمار است **اجاص ابیض** ادرکت **احیون** بحاء مهمله لغة یونانی و بمعنی اس لا افعیست و آن ثمر گیاهیست شبیه بسر افعی و پیاز و نبات او خشن و باریک و برگش از برگ ابو خلسا و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست چسبد و خاردار و در عقب سلکهای او بسیار و مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و تخمش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و در ثمر در دویم گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهة درد کمر مجرب است و مورث خارش و جوش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است **احریض** بفارسی گل کافشه و برنگ زعفران و بلغه دیلمی کاچیره نامند و بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی ماند منضج و با قوه قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهة قوبا و با ماست برشتر جهة اعتصار بول مجرب و طلاء او با عسل جهة بهق و برص و قلاع اطفال با سرکه جهة خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منجر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن

و لذا ذات اطعم میشود احلاق المرضی بهار است و او نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد احلاق البقر غلب اسود است حلب و با
بسریانی اسم شبرم است احید یا اخادیا بیونانی افعی است اخثاء البقر بخا معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم
و در دوم خشک محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال او با سه مثقال و نیم از سوخته او جهت استسقا و دفع سموم بسیار آزموده و ضماد
تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و نشو تحجر و اندمال جراحت و درد
مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و دوتی و بالازجو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت ورم بارد و با بوره و گوگرد
و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلی جهت ورم پستان و با آب عسل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب
و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد تحلیل او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا
خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و بر زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی بگذارند
باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهت رفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلاء سوخته او
با سرکه بر پیشانی جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و گریزانیدن
پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است اخروس بیونانی اریطوست اخواکس
بیونانی کمتری برتیت اخیلوس بیونانی نانخواه است اخلابلغه مصری استیاج است اخسیه حزدل برتیت اخریطس
گزاث برتیت اخرسطوس کرب برتیت اخیروس نباتیست عبرکده صحرائی منبت او لب انهار و آبها شبیه بگیاه زرلان
و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلله و قابضه است اخینوس
اخیرومی است ادرک عربیت بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و در سیم او در دوم تر و مسکن حده صفرا و ملین
طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مسهل و عصاره او قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند
و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب دق بغایت نافع است ادارا بلغه بربری شخیط است که اسد الارض عبارت از او است
ادفوس بیونانی عرعر است ادراقس ازرپونت ادویه حاره عبارت از آبازیر است ادویه خوشبو
عبارت از افاویه است اذرکون بفارسی اسم اذریونت اذراقی بذال معجمه لغت سریانی و بفارسی کچوله و در تنکابن و
مازندران کلاج دارو نامند بیخی است مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک و بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را کنده
باشند بسوهان ریزه باید کرد برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و خال سفید بر روی برگ مینماید و گلش مثل بنفشه و در نهایت
غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دمدار و با نجاسته مبدل امزاج البیا
سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق خلط و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو
و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یکمثقال او کشنده است و در کتب هند از خواص او بسیار ذکر کرده اند و چون
بصحت نپیوسته بود ذکر ننموده و حقیر معجونی از او ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخاء و دردهای
بارد مجرب و بیعدیل اذربو بیونانی بیخیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزهای مثل گره رسته و گیاه او خار دار و بقدر
شبری و بسیار شاخ و برگش شبیه برگ ریب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی منبت او کشت زارها است
و ببربری عرطینسا نامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوده کازرانیست و قسمی از بخور مریم است و در بیرون چرک از
پشمینه و جامه مثل صابون است در وسط سیم گرم و خشک و جالی و معطش و منقی فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و منقی حصا و ملین
و محلل و جاذب فضول دماغی و با قوه تریاقیه و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل بقوة مسهله و جهت احتباس
حیض و ضماد او با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و نزول او جهت جراحات
خبیثه و سعوط او مفتح سده مصفاة و بغایت معطس و طلاء خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش
بورد و کتیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بوزن او ثلثه برنج و زراوند طویل و فودنج است

اذرقی

اذرقی غیر از اراقیت و در تحفه باهر و مستحق مذکور است که آن شبیه بزبد البحر است در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای
بارده مزمنه است و خوردن او بقدر دو دانگ کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهر اقسام پنجم زبد البحر باشند اذخر بفارسی
کاه مکه و گور گیاه دشتی نامند نباتیست شبیه بگولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از گولان
و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و ابزه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده
و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او رانتری میباشد سیاه رنگ در دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و
مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سده آن و ورم فم معده
و رفع نفث الدم و بادها و جهت استسقا و تحلیل کرده و ریه و شدخ عضل و با مصطکی جهت شقیقه و فضلات دماغی و با ترنجبین جهت سپرز
و یکمثقال او را با فلفل بالسویه جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خوف نافع و ضماد او جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز
و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و ضمضمه و سنون او جهت درد دندان و تقویه لثه و عمور و دفع رطوبات
و مداومت آشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اخرتهای بلغمی مجرب و شکوفه و لطیفه او در
افعال اضعف غیر است و مضر گرده و بسبب شدت در ادرار مضر محرورین و مصدع و مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش
راسن و قسط و بدل فقاح او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه باو است و روغن او که
شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدریکه او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده و ته چهار حب
صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند و در سیم گرم و خشک و با قوه قابضه و آشامیدن او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلاء او جهت دردهای
بارده و برص و رویانیدن و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است اذارافیوس
باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه بزهره اسیوس و در افعال از زبد البحر
اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکتحال او جهت
رفع ناخنه و سیاهی چشم و آب بسیار و ثرا است اذریون بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست بین شجر و گیاه بقدر
ذرعی برگش بی زواید و نرم بقدر برگ جرجیر و با اندک زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه
سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بری او قوی تر از بستانیست و ثنیون قول
مؤلف اختیارات بر ارباب بصر پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوه تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین
و مبهی و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهت جراحات ریه و تقویه معده و جگر و وجع فؤاد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن او و تنقیه دماغ و
احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام صبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ
او مقوی قوی و یکدرهم او مقوی باه بارد المزاج و مورث غضب محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و
رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و بر کمر جهت نقرس و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی
بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب
گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم او یکمثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص او است که گلش
او نمی شنیدند از دود او موش و جلباسه بگریزد و چون حامل قدری از او را در دست چپ گرفته است بر روی او بگذارد طفل
عظیم میرسد و اگر مدتها بدستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود اذان الفار آنچه در کنار آبها و پشتها و سایها میروید
بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش و گیاه او بی ساق و بی گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه
و چون بدست بمالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و با قوه قابضه و با اندک قوه محلله و ضماد او جهت
ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار او سعوط آن جهت صداع حار نافع است و مسکن التهاب
و عطش ان و مسقط کرم معده است و بری او سه قسم است قسمی شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای آن کل سرخ

و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها ماننده دو زوج زوج بر شاخها رسته و هر ساقی مشتمل بر شاخهای سبزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی و پر شعبه و فرق در میان این قسم و اسقولوقندریون آنست که این را برگ نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف اوست در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و منفتح و محلل و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلاء بیخ او جهت نواصیر چشم بسیار مفید و غرغره او با آب عسل جهت تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر منابت او ریگزارهاست و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بمدور و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حرافت است و گویند بی گل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسپیدن او بشاخها چندان مرئی نمیشود در سیم گرم و خشک و از جهت سموم و اورام بارده و رفع آثار و جلب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قضیب و مراق باعث تحریک عظیم باه حتی پیران و مایوسان را بحال می آورد و مطبوخ خشک او را چون ضماد کنند در این اثر ضعیفتر است و قسم سیم برگ مایل بتدویر و خارناک و مزغب و شاخش شیردار و مفروش بر روی زمین در آخر سیم گرم و خشک با قوه سمیه و ذبول ترین اقسام و منقی قوی و مسهل و زیاده از شدید است و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیرا و مفتح جلد و **مؤلف** مالا یسع گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده آب او را با نعناع بنوشند و از عقب او ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع می کند و دیگر مسکون نمیشود و **مؤلف** تذکره این خاصیت را بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این غلط است در مغنی مذکور باید که اقسام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر است و از جمله باقیش با عبیرته و برگش شبیه بگوش موش و مایل بتدویر نیست و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و نشفاف نمیباشد و تشویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد **اذان الارنب** بلغه بربری الصیقی است اذان القسر عصی الراعی است اذان الثور لسان الثور است اذن الایل بلغه عربی ناخنیا است اذان العبد بلغه بربری مزمار الراعی است اذان الفیل نوع الکبیر است اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال الصیقی است و گویند لسان الحمل است و بلغه بکی را اذان الغزال نامند اذان الدب فلومس است اذان القسیس نوعی از ابرون است اذناب الخیل لحیة التیس است اراک **ارماک** و بسریانی ازکالی نامند و اجنبی است شبیه بقرفه و با عطریت منابت او هندوستان و نبات او بقدر زرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل بزردی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جامع قوتها و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و اکال و مدر فضلات و ضماد او جهت بثور و اورام و اندمال قروح و مانع تعفن اعضا و پوسیدن او جهت تقویه دماغ و مضمضه او جهت استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن و تشلیل او جهت قطع بخارات کریهه و بوی دهان و رفع رمد بارد نافع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و **قدر** شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه **ارقیطون** معرب از ارقیطیون یونانی و آن نباتیست مزغب ساقش مربع و سست و قریب بزرعی و برگش مایل باستداره و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از آن کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان و در سینه و نفث مده و تسکین درد مفاصل بعد ایل دنیم رطل از طبیخ او جهت عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهت خشکی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر انگشتان که از برودت باشد نافع و مضر کلیه و مصلحش روغنها و **قدر** شربتش تا شش درهم و بدلش بخیت و مؤلف مالا یسع گوید صنف دیگر از وی سیاه و برگش شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و مزغب و تخمش بزرگ و سفید و مجفف با قبض و محلل و ذرور برگ او جهت قروح خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهت درد مفاصل که با حکه باشد و چون دو درهم بیخ او را با مثل آن حب صنوبر بنوشند جهت نفث الدم و جراحت ریه نافع است **ارمتین** یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی آن را برگ شبیه ببرگ نهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش

سیاه

سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و غبره و گویند ارمتین درخت فلفلانست در دوم گرم و محلل و جذاب و یک درهم او با شراب محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و قطور او با عسل جهت قرحه چشم نافع است **اردقیاقی** بلغه یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از او اولی است و گرد او را لایه که با معمولات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید قثاء الحمار است و سند آن ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف میباشد **اراک** درخت مسواک است شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خزان نمی کند و خاردار و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر نخود و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویه معده و دفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و ماشرا و نیل مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لهات و بیخ و مصلحش کثیرا و **قدر** شربت از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است **ارکان** بلغه فارسی سنگریزهای سیاه است زرد رنگ و کوچک محرق او لطیف و طلای او با آب کشنیز و مانند او جهت اورام حاره و با محللات جهت بردن گوشت زیاد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت رویانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن او اولی است **ارز** معرب از وریزو یونانیست و بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالنسبه بمحرور المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا بجهت این تاثیر قدما و اکثر متاخرین مرضی را از برنج نفرموده اند و مخصوص اصحاء از جهت مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت موافقه شرط است و حکما متفق اند بر آنکه او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث این معنی نیز ورود یافته و برنج هندی لزج تر و کمتر و او را چنیبا نامند و برنج سرخ فارسی اقبض و سفید در تغذیه قوی تر از اقسام او و مسدد و قابض و بتنهائی قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذاء و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر نیز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن جهت مغص و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و شده اعتقال طبع و مصلحش خیسانیدن او در آب نخاله و خوردن او با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط حاره معده و امعاء و با شیر تازه بالمناصفه دو روز خوردن جهت تولید منی مجربست و حقنه آب مغسول او جهت بیج و قرحه امعاء نافع و در جلا دادن جواهر بی عدیل است و آب نخاله او در این باب قوی تر و طلای او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با پیه جهت گشودن دمل و ذرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت افراط اسهال مرضی و اسهال دوائی و بیج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از جمله سموم است و گویند یک مثقال او کشنده است و **مؤلف** تذکره منکر این اثر است و مکرب و مصدع میداند و سعوط گرد برنج که در حین عید کردن او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج ارزن جوی مقشور است **اُرزَه** بضم اول و سکون راء درخت صنوبر بری بار آ و زفت رطب از او حاصل شود **ارسطون** شراب غلیظی که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشاء بارده است **ارندبرند** بیخی است شبیه به پیاز نرگس و از سیستان آرند مؤلف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی آزاد سوسن نامند و زنبق عبارت از اوست بغایت گرم و جذاب و جالی و طلای او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدر حیض و **قدر** شربتش تا یک درهم است و مؤلف مالا یسع گوید که آن بیخ سوسن احمر بریست که دلبوث نامند **ارجوان** معرب از ارغوان فارسی گرم و مایل باعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقی و منقی آلات تنفس معده و سوخته او حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و دندان از و خطاط میازند و ریشه بیخ آن را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقیی قوی است و مصلحش رب عناب و نمام و بدلش صندل سرخ و نصف آن گل سرخ و دانه ارغوان در ادویه قایم مقام شیح است **اراقو** یونانی تخمیست سیاه مدور و تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سهک نامند تلخ و محلل و ضماد او با سرکه اورام

صنع جاره و تسکین درد آن و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه و مزوج بشیرنی است **ارنب بری** بفارسی خرگوش
نامند و عربی بمور کویند و ارنب معرب از ارنبا سریانیست و او حیوانیست معروف و کویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میکردد از نر
بماده و بالعکس و بهترین او سفید است و در اول سیم کرم و در دویم رطب و کویند خشک است پوشیدن پوست او مسخن بدن و
معدل اخلاط و قاطع بواسیر دماغ تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون همه اعضا و خون برشته او جهة اسهال و
قرحه امعا و رفع سموم و طلای خون کرم تازه او جهة کلف و بهق و بثور ریه آب سفید از آن ترشح کند و خشکی و جوشش کند سر بهم رسد
و تسکین دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهة رعشه مرضی و کودک و جهة اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت بر رویانیدن دندان
اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل و با آب پیاز عنصل جهة رفع داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با
سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کزیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط او را با شراب بجهة تب ربع مجرب دانسته اند و
طلای او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال آنرا چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر
سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره او را تاثیر بعکس پنیر مایه است و جلوس در طبیخ او جهة نقرس و مفاصل و خوردن گوشت
مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت کاو و بز و میش بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده
نافع و اصلاح او بخور اوست بخار آب و باروغن و شبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع آنرا بجهة
تناول نمایند جهة حذر نافع و هرگاه مجموع آنرا بسوزانند و سه مثقال آنرا بنوشند جهة سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک کرده
در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهة رویانیدن موی بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهة
شقاق و منع ریختن مو و بول او جهة حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا کدر بهم باشیر جهة سلس البول و بول در فراش نافع
و تعلیق هر دو چشم او مورث هیبت در نظرها و مولف تذکره کوید که چون بعث روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو دانق شیر تازه بنوشند
منع سفیدی مو میکند و مجربست و مولف جامع الادویه کوید که چون خصیه آنرا بنمک تلخ و درمن کشور کنند و دو دانک آنرا سعوط
نماید جهة لقوه مجربست و خوردن او با روغن سداب جهة اخراج مشیمه آزموده است و بلیناس کوید که چون زهره آنرا بنوشند خواب بر ترک او
غلبه کند که تا سرکه با و ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و پنیر مایه آنرا با سرکه پادزهر جمیع سموم میدانند و میگویند چون زن
فرج او را انجه تناول نماید در حال آبستن شود و همچنین حمول سرگین او و در این باب بسیار موثر دانسته است و نگاه داشتن کعب او بجهة
رفع چشم بد کوید موثر است **ارنب بحری** حیوانیست صدفی بشکل ماهی سرخ و مابین اجزاء چیزی سبز مانند برگ شهمان
و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قاتل است و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او تنها و با تخم الجزر سترده موی
و همچنین طلای خالص روغن طبیخ او و سوخته او جالی باصره و دندان و طلای او جهة کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او با پیه خرس و تنها
جهة داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمیذ طلای آنرا جهة کزیدن زنبور سریع الاثر میداند ۱۲ **ارغاموینی** یونانی قسمی از
ازماشیاست ارجن بعبرانی عنکبوت است اراه مصطکی است ارطاماسیا یونانی برنجاسف است ارسطولخیا یونانی
زراوند طویل است ارمانینا یونانی لاجورد است ارسطا یونانی بزر البنج است ارماکی درخت کادیست اربعیادن یونانی
دو بره است ارنبان بلغه شام بهار است و او غیر روباه است که ماهی روبیان کویند ارنیفس یونانی فلفل است ارمینا
یونانی نوشادر است ارقون حنا است ارمانیون یونانی بزر البنج است ارسانیقی و ارسانیقون یونانی زرنیخ زرد است
اروسم و اروسیمن یونانی تودری است ارکفی یونانی حمص است و اربا کیص بعبرانی حمص است ارطوناس یونانی طین
قیمولیا است ارقت بعبری تبن جلیت است ارید یونانی بمعنی بیخ نباتات است ارطیس یونانی نوره است ارونیس یونانی
نوعی از مرداست ارغلس یونانی نام بستانیست اربعه و اربعین اسقولوقندریا است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است
ارقان اسم حنا است و روغن جلوز را نیز نامند ارجان هم لوز البربر است و روغن اوست ارطی یونانی درخت غر است
ارمااو اروخیران و اروخیرار مرموس است ارطیسا یونانی عنقود است ارمیناقی یونانی شمس است ارکس یونانی علیق است

اردیس

اردیس یونانی کرنب است ارقلیا خشخاش زبدیست اروحک بترکی عنکبوت است اروک بترکی شمس است ارپا بترکی شعیر است
ارعبلم اسم عبرانی بقلة الحمقا است ارغول کافور موتی است ارامونی یونانی شقایق النعمان است ارشد مرقشیثا است
اروم اذریونست ارقوس یونانی اسم نبق ارمونیا یونانی قاقیا است ارتابو بسریانی ملح است اروزد بسریانی
اوراست ارخس یونانی خصی الکلب است ارونیا یونانی زعرور است ارند ابلق است اروسه ابو خلسا است ارجالون

الفصل مع الزاء

قاشراست ارتقی یونانی خلیج است ارزه بفارسی فت رومی است اردانه بفارسی خیری صحرائیست ارذی بهندی
خروع است ارزن بفارسی دخن است ارده بفارسی هشتی است اردک بفارسی بط است **آزاد درخت** بفارسی
اسم درختیست عظیم ثمرش شبیه بزعرور و ما جوشه و گلش مثل زعرور و در آخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برکش سبز املس مایل بسیاهی
و شبیه به برگ ترنج و خزان نمی کند و در تنکابن جلی از نامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی را ثمر شبیه به فندق و این نوع از سموم است
و بعربی سیستان و بهندی بکاین نامند و گلش سرخ بشبه بخری و در غایت خوشبوئی گلش در سیم کرم و در آخر اول خشک و مفتح سده
دماغی و برگ او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی موثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل جهة باد قولنج نافع و مفتح و مدر و جهة سموم
بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا به درهم و عصاره شاخهای
او با عسل و با منضج مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهدانج است و چون پوست ورا با ساذج و تیره و وسمه
سیاه بکوبند و طبیخ آنرا بنوشند جهة بهای بلغمی آزموده و بقدر یکدرهم تخم او کشنده است و مولف تذکره کوید که عصاره او مفتت حصاة
و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و دمامیل و مسکن صداع بارده است و مولف جامع بغداد کوید که وقت ثمر عصاره او
بهار و پائیز است و در فصل دیکر ممنوع و ثمره و تر و منقی قروح خبیثه سر و چون عصاره برگ و ثمر آنرا با قدری مرداسنگ مانند با روغن گل
سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و هر سه روز یکروز بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و
سر را بلباسی خفیف بپوشند موی بر رویانند و قروح آنرا زایل کند ازرار کافور موتی است ازورد بلغه بربری جند قوقا است
ازوری دارشیشعان است اروا بترکی صعتر است اسرودع کرمی است که در سبزه زار در یکند ارسلا ضماد او عصب مقطوع را

الفصل مع السین

در ساعت التیام میدهد **اسفیداج** بفارسی سفیداب نامند و آنچه از قلع مرتب شود اسفیداج رومی کویند و بهترین اقسام است
چون قلع را صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه شده داشته باشد گذاشته سر ظرف را
مستحکم نماید بخار سرکه قشری بر روی آن بهم رسد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس باید بیرند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل
شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند بهمین دستور است و یکی احراق او است
داو آبار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرخ حاصل میشود و در سیوم سرد و در دویم خشک و غسل او و شرط است تا لطیف
و مجفف بی لذع شود و مبرد و مسدد و مغری و قاطع کوشت زیاد و مدمل قروح و جهة سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهة درد سر و با
جهة ورمهای حار و مفاصل حار مجرب و جهة زخمها و شقاق و درد رحم و بثور او و بیاض عمق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیده تخم
مرغ جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب و زردجات جهة باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مرهم با اقلیمیا و آب یخ منع رویئدن
مو مجرب دانسته اند و جهة دفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و حمول آن جهة منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث
خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش مارو سرخ **اسفیداج الرصاصین** بفارسی سفیداب برنج نامند و آنرا از
سنگ براق صفایح کج و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان عمل میآرند جالی و مغری و رافع آثار جربی و صاف کننده بشره
و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جهة باد سرخ و اورام حاره مجربست و خوردن او کشنده است **اسک**
بفتح اول و ثانی بلغه عرب اسم آن نباتیست که از آن حصیر میبافند و در کنار نهرها و زمین آب دار میروید و نر و ماده میباشد نر را
کولان نامند و دانه او سیاه مایل بسبزی و بزرگتر از تخم ماده و کیاه او خشن و سطبرتر از ماده و هر دو در مزاج مرکب از برودت غالب و حرارة
قلیل و محلل دردها و ضماد او جهة استسقا و سهر و مالیخولیا و خاکستر بیخ او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و ثمر بزر او بقدر

سه درهم با شراب جهت اسهال و نزف الدم و با قوة مدرّة و ضماد برگهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و تخم نوع غلیظ او نبات مسموم و تا پنج درهم او مورث سهات و مصلحش کل الخبیین عسلی و فلافلی و فرفیون تریاق او کمادست جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهة ابدان یابس مفید است اسلیخ گیاهیست منتد و بیکدیگر اطرافها و شاخهایش رازو زرد رنگ و برگش شبیه به تره تیزک و مستعمل صحبا عانق و ساقش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اعضا در سیم گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل و ضماد مطبوخ در تق لورا در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی از او بریک ریزه و ساقش پر شعبه بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و متراکم و مانند غلافهای بیخ و از آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشه سطبری انگشت و رنگین با پهن سرخی و زردی و بسیار شد طعم و از قسم اول گرم تر و تند تر و در ریگزارها دکو بها میروید بیمد رهم از بیخ و تخمش جهت درد و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم از آن جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد کل او انثیان را کوچک میکند و جهت مفاصل مفید و چون آنرا با بیخ بالسویه و چند و کندش زهر یک مثل نصف او حب سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مداومت نماید خصیتین را بالکلیه دفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او سازون و سدس او فرد مانا دو بصباغ و بدلش عصفر است و مستعمل از او بیخ او و تخم او است اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و او خریست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از او که متخلخل است و وسیع الثقب و نرم شبیه بنمد پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نر نامند در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوة جاذبه و چون تازه آنرا با سرکه ممزوج با شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی تر و جهت رمد یابس و جلای باصره و فتیله تازه او به تنهائی و با پنبه کتان مفتح افواه عروق مضمومه و جراحات حابسه و محرق عنصل و درد دو عین نافع است و چون قطعه آنرا بقدر یکدانه فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند و یک سر خیاطه نگاه دارند و لحظه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن آنرا بکشند تا از گلو بیرون آورد و در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بسیار مفید است و سنگهائیکه در جوف او بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهت زینت اسفنج را سفید کنند باید قسم ماده آنرا با آب تر کرده و مکرر در آفتاب شب یا مهتاب گذاشت اسرار بکسر اول لغه مغربی اسم نباتیست شجریست منبت او در آبهای استاده سواحل دریا خصوصا دریای قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روئیدن یکساق بقدر ذرعی و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی آب شود از و برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی مستطیل و با مزه عفص و باندک بشاعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیرش سبات عارض میگردد و ثمر او مرکب القوی و منضج و دلک و بخور او جهت درد دندان و آشامیدن او با شیره تازه در محرور و با شراب مبرود نهایت محرک باه و محلل ریاح باد و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او بلنج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوه و با رطوبه فضلی و جهه امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم الجزره در احلیل جهت نعوظ بیعدیل و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و آشامیدن یکدانگ او که از نر باشد با زرده تخم نیم برشت جهت کسی که از زنان بسته باشند گویند مجربست و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس بر جلد آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با موم بر گردن اطفال قبل از بلوغ جهت ازاله صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و رفع تب نوبتی نافع و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه او بین دو چشم و بر رو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه از جلد آن در میان جامها منع کرم زدن او اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز خروس ... در ... و توقف

جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون خشک کنند و با بورق سرخ و مصطکی طبخ داده خشک کنند و برده وزن دو نخود چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن گیاهیست برگش شبیه برگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحده باریک و پشاخ و در قد کمتر از شبری و قبه او متراکم از اجزاء شبیه بجو و بی تخم و مایل بسرخی و شد طعم و باندک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و این قول قوی است محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوه قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویه ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مزه سودای دماغی و تلینح و اورام سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوه تریاقیه و سعوط یکدرهم او با عسل منقی مقوی قوای دماغی و آشامیدن یکدرهم با ماء العسل جهت جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث شده باشد و بتنهائی جهت رعشه دماغی دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهت استسقا و ورم بارد جگر و تنقیه گرده و طحال و امراض معده نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و شراب او جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون و مداومت مربای گل او با شکر و عسل هر روز یکمثقال از گل او خوردن جهت رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مولف تذکره گوید که چون آنرا با ثلث او گشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و تسع آن هر یک از مصطکی و بلیله کابلی و کندر معجون کنند و ... و هر شب در وقت خواب مداومت نماید جهت رفع نزلات و رمد و ترهل و ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست اسیوس بالف ممدوده بلغه یونانی اسم نمک صخری و آن نمکی است که بر روی سنگ سفید بسته و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آنرا اسیوس و نمک آن زهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوی تر از سنگ او است و بهترین سنگ سریع التفتت که رگهای زرد قلیل خار برداشته باشد در سیم گرم و خشک و لذاع و معفن و جهت قروح کهنه بادیه عسر الاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی جمها و بلعوم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلی جهت نقرس و طلای او با سرکه جهت سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و مغسول او بدستور تغسیل اقلیمیا ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع آثار نافع و بالخاصیه زهره اسیوس قاطع خون لثه است و خوردن او با عسل جهت قرحه شش نافع و مورث ... و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است و او مرقی است که ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعم غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرتب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و حصاة سعال و قرحه ریه و امثال آنست اسقیل لغة یونانیست و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز بزرگ و بهوا ... سبز میماند و محتاج بغرس نیست و هرچه در زمین ... برویه سم قاتل است در آخر سیم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضای و جاذب خون بظاهر جلد و مقرح و محرق و مقوی اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهرها و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و دوار و صرع و نسیان و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال کهنه نافع و مشوی او که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند که خمیر منضج گردد و در شربتها مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معتدل آن و چون گویند آنرا با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته بموضع داء الثعلب یا بآن چندان بمالند که بخون آورد موی بروید و اگر محتاج تکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید و هرگاه نصف او را در سه وقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن نیم قیراط او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد ...

و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث دم و ریه و مغص نافع و آب برگ آنرا که با دو چندان عسل که بقوام آورده باشند
جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه بدستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام مؤثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند تا پیاز خشک شود طلای روغن او جهت جمود اطراف سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سنده او و با موم و قیلیلی
کوکرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خراز و بازموت و حنا جهت بثور یابسه سر اطفال مفید و قیر اطی از عنصل و ریشهای او
که با هم کوبیده باشند مقیئ قوی و ضماد پخته او جهت تاليل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن
افعی و بوی او کشنده مگسهای گزنده و بالخاصیة قاتل موش در ساعت و کشتن او با خود جهت جرب و سباع و هوام و مار و قمل و مورچه
و مگس و چون اورا کوبیده با آب گرسنه او را خمیر کرده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند
بهقی که هیچ دوا برطرف نکند زایل سازد و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار
به مانع ریختن شکوفه او و ثمر او و ملین طبع و جهت مغص و معده نافع و چون کوبیده با سرکه جهت آبله زنند و یکدانه آنرا در میان آن سرکه گذاشته یکروز در
در عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و اخمیر را بیکند و بعد از ان آب گرم بر آخر بنوشند یا آبی که در آن بوده و جوشانیده باشند بیانی
رفع قولنج صعب نماید و مجربست عنصل مضر محرورین و کرب و مفرعصب صحیح و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلحش شیر
سنگ لغته داغ کرده باشند و ربوب خوشبو اکه وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند اسقوردیون که سیر صحرائیست و قوه
و وج و مؤلف تذکره قایل بمدل او نیست و گوید خاکستر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط داءالثعلب و بواسیر نافع است و سرکه عنصل که آنرا
با چوبی مثل کارد ریزه کرده بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یکرطل آنرا در هشت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار
محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه
و مقوی معده و حلق و قوه باصره و جهت صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه
و عرق النسا و تقویه اعضای ضعیف و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام
دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و آشامیدن او جهت شقیقه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع وقدر شربتش از مقدار
قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعضا
هم نیست بخلاف سرکه و جهت ربو و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محمومین و صاحبان قرحه است و دستور
ساختن شراب او مثل عمل سرکه است که بجای سرکه آب انگور را با شیره ریزند و در آفتاب بگذارند **آس** معرب از آس فارسی و بعربی
مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و گلش سیاه و خرمائی میکند
با عطریست در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارته و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم آنرا
نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشاء و باه
و مدر بول و قابض و محلل و مقرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم
خصوص رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و رب او که آب تخم آنرا بجوشانند تا غلیظ شود
جهت تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم و
قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تسکین سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه
کردن و با شراب جهت قروح پا و کعب و بالاتر و جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه
و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گل سرخ
و اقاقیا جهت تقویه اعضای نافع بن مجربست و بخور او جهت دفع وبا و دفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال
ماری و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح و بروز مقعد و رحم و سیلان
رحم و سستی اعضا و داشتن مو ما آب او جهت منع ریختن موی بسیار مؤثر و چون با آمله یکشبه خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن

بماند

بماند جهت رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در دفع ناخنه و سلاق و دمعه قویتر از توتیا و جهت کلف نافع و ذرور برگ
جهت رفع جراحات و بیخ جلد و بدبوئی زیر بغل و داحس مفید و در ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و او را بنک آس نامند و
مؤلف اختیارات حمل بر صفت آس نموده و آس بنکه نامند و این دلیل بغایت ضعیف است و میتواند بود و بنک آس در جمیع افعال قوی تر از برگ
و ثمر اوست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده باشراب نارسیده زمخت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوئیدن او مانع
صعود بخارات حاره بدماغ و مؤلف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او مهیج جذام است وقدر شربتش تا سه درهم و از عصاره
او تا سه اوقیه و بدلش در جهت حابس اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توتست و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث خواب
و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه با مطبوخ آنرا با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و
مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و بیخ و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویه مو و
سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب کج زبان در خنصر موافق کنند
بالخاصیة تسکین یابد **آس بری** مورد بری را برگ زردتر و عریض تر از بستانی و طرفش تند شبیه به بستانی و چوب او صلبتر
و در قد کمتر از زرعی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و اندرو سطح برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل بر میآید و مردم سغرم نامند و بلغو بکار
جیزجیز نامند و در زمستان برگش میریزد بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول
رطوبی و اسهال و ادرار و شیر و تقویه معده و جگر و دماغ شرب او جهت اخراج کرم مقعد حمولا و جهت صرع و رفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع
و ابن ماسویه قوت آنرا مثل بادآورد میداند و بعضی بقوه افسنتین داشته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیة
مفید داشته **اسقولوفندریون** یونانی بمعنی مزیل الصفار است و آن نباتیست بساق و شکوفه و بی ثمر و منبت او
سنگلاخها که سایه باشد برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل هر برگ مایل بسرخی و طرف اعلا سبز و مشرق و مزغب در دوم گرم
و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت
سپرز شرب او و ضماد او بسعد یل و چون چهل روز با سکنجبین تناول نمایند در دفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حمل وقدر
شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند بدل او دو وزن او
کمازریوس و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صاحب تحفه را اعتقاد آنست که اسقولوفندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس
باین معنی اشاره نموده است **اسقوردیون** سیر صحرائیست برچه با بوته بی دندانه باشد جبلی نامند و آنچه کبار اند و دندانه بزرگ
باشد سامی گویند و هرچه بی دندانه و بسیار کوچک پوست از و جدا نشود مصری نامند و شقردیون یونانی عبارت از اوست و گرآن
نیز نامند تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانیست و گلش مایل بسرخی و شاخش ده ازده ضمیر الکلش و ساقش
سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی و در لوم چون خواص
مشروح است تکرار باعث تطویل میگردد وقدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش بغایت منهی و مبرد المزاج است
اسارون بلغت شیرازی سنج گیاهی است پرگره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریه و تندی و سفیدی مایل بسرخی
و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ نیلوفر و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره
و گلش بنفش و در میان برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجره که قرطم عبارت از اوست و قسمی از آن را ساق بقدر زرعی و مدور و برگش
مثل برگ قنطوریون رقیق و اعلای ساق پر شعبه بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف و چیزی زغبی و تخمش
بسطبری خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول اغبر و صلبتر و شاخهای او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و
ثمرش مثل برگ و در جوف او تخمی مثل تخم حنظل و برانجمار میچد و تخمش جاری در تحت ارض و پر گره و قوتی اقرابه تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است
در رفع سموم و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بی گره و زرد و تلخ و با
عطریه و منبت او کوهها ساده و این قسم ضعیفترین اقسام او است و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین او قسم اول است

کاز فرنک و افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل بلغم و جهت وعسر بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النساء و نقرس نافع خصوصاً که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشد و باید بازای هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند مبهی قوی و مبرد و مرطوبت و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقاء و یرقان سدی و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود او جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شراب تازه بر گزیدن رتیلا و پشت … جهت نقوط بسیار موثر و مضر ریه مصلحش مویزج و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش وج و مثل وزن او زرنجبیل یا نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند عقیده دارند که چون قبل از آبله نیم درهم از او با عسل … آبله بسیار کم برآید و مجرب میدانند اسد العدس گیاهی است شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث … و برگش مزغب و بالزوجه و گلش سفید … و شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی و باریک و … مایل بسرخی و بیخش مثل گزر و بسیار کوچک و برگیاهی که در حوالی او بهم رسد می پیچد و فاسد میسازد و لهذا ذا الوک نامیده اند در سیم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای با سرکه جهت ثالیل و منع زیاده شدن او موثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند پخته و خام او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و مغثی است و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افیمون و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس اسفاناج بفارسی سفاناج نامند و بیونانی … گویند و بری او در افعال مانند بستانیست و بستانی او معروف و در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است ملین طبع و با قوه جالیه و رادعه و سریع الهضم تر و کم نفع تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حار و درد پشت و سل و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر بول و پخته او جهت درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لهاة و پخته او با باقلی جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پخته او جهت درد مفاصل حاره و اورام و ضماد بر بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و نفخ او … و طلای مطبوخ او با سیذاب جهت بثور مفید و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و ابکامه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفؤاد و درد احشاء و تبهای حاره و شیره او جهت تب دق و سل مجرب و ضماد پخته او جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار موثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم **استنبوب** بلغه فارسی اسم ثمر درخت هندی نارنج و ترنج و لیموست که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی زنبوع نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج و قوی تر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است اسطر طیقوس اطراطیقوس است اسرنج سرنج است اسرب رصاص سود است اسفنت معرب از اسبنی است و آن چند قوقای تری است اسفوس لغة فارسی و آن بزرقطونا است اسفند سفید بفارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض الخنیط است و حربا را نیز باین اسم نامند اسقولوس انبرس است اسقال و اسقیلا اسقیل است اسقلینس اسقولوقندریون است اسمالاون بیونانی … است اسفنط خمر است اسفرا قثاء الحمار است اسفراح اسم اندلسی مایونت اسطرلوس حجر الشیف است اسقلیا طیقوس جلنار است اسما میربانی آس است اسپرغم بفارسی شاهسفرم است اسکیوس بیونانی بیلخ اسطرطس یونانی سنگ مر است … و اسپر علم ظفر الیهود است استرخار بزنج سرخت اسود سالخ مار سیاه است اسقورون یونانی حب الحدید است اسطافلس یونانی جزر است و بلغه دیلم اسطفلین و بلغه شام اسطون نامند اسطی آود بترکی اسم فلفل است اسقولس یونانی بروانی است اسیلی بلغه تنکابن جمری است استاک بلغه تنکابن حماض است استام نوعی از حدید است که فولاد باشد اشنة … شبدر است اسحاره بلغه اهل بیت المقدس … است اسرقیون زنجفر سوخته است اسفار و اسفرم اسم بریت اسپیدان بفارسی … است اسقلیفناس یونانی قثاء بریست اسطافیون یونانی زبیب است اسطافوس اعزیار زبیب الملک است اسکن بهندی بهمن ابیض است اسرک بهندی اسم اکلیل الملک است اسپرزه و اسبغول بفارسی بزر قطونا است اسپند

بفارسی

الفصل الثامن

بفارسی حرمل است اسفاناج رومی قطف است اسپرک بفارسی … است اشنجو احمر بفارسی اسم نوعی از تربد است اسکنو بلغه تنکابن سعد است و … ریشه گیاهی است … این اسم نامند و آن مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش مانند برگ کراث است و زیاده بر سه عدد نمیباشد و … در ریگزارها … نامیده اسپر بفارسی نعل است **اشق** از او شنه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک و مزغب و مایل بسفیدی گلش مایل بسرخی و ارزقی و منابت او بلاد … و گویند جمیع نباتات اشترخار است و در دویم گرم و در آخر اول خشک و محلل و مقطع و جاذب از عمق بدن و جلای و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرداب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده و با قوه مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه آشامیدن جهت سپرز و با آب … جهت ربو و عسر نفس … و با عسل جهت صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و رفع … و درد … و درد کمر و عرق النساء و تحلیل ریاح و فالج و ضماد او جهت تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و ریاح تحت آن و بهق و کلف و خنازیر و جرب و ریاح انثیین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهت اعیائی امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت بیاض و رمد و جرب و شعیره و رطوبة چشم و مرهم او جهت بردن گوشت زیاد و روئیدن گوشت تازه و غرغره او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سودائی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلحش اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش سکبینج یا جاوشیر با مومیا **اشترخار** معرب از اشترخار فارسی است نبات او شبیه به باد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه باد آورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بد بو و بد طعم و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را مثل کاهو در مصر … میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانیست و در سیم گرم و خشک و بهترین او آنست که پوسیده … مفتح سده و مدر بول و با قوه تریاقیه و منقی معده و مشهی و هاضم و یکمثقال از جرم او جهت ربع که از ماده بلغمی باشد و طلای او با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و سرکه او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربتش سرکه او تا پنج مثقال و از جرم او … دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان و عرق … گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربتش تا سه … است **اشنه** لغة عربیست بفارسی دوالنا مند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبوی تازه و زبون ترین او سیاه در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم رسد سرد و مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم … خصوصاً با شراب و مقوی باه و مقوی معده و دل و جگر و جهت رفع غشیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیاء و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین دردها و ضماد مسحوق او با آب جهت تقویه اعضای ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع الم آنها و جهت تلیین صلابات و رفع اورام و تقویه جگر و رفع بد بوئی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویه چشم و منقع آنچه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمره چشم مفید و مضر امعاء و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا بوزیدان و بجورا و جهت خناق رحم موثر است **اشخیص** لغة عربیست سفید و سیاه میباشد یک نوع سفید او سفید و … است که سرخ و ازرق نیز باشد و بدستور صحرائی و کوهی میباشد مجموع را برگ شبیه برگ کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه … طعم صمغ او مثل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه اش و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و … و گلش خار دار و نقطه دار و بیخش سطبر و سیاه و … سوراخ را داشته باشد و اندرون او سرخ و … زبان و مستعمل از بیخ اوست و هر گیاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و … صاحب اختیارات … تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از یتوع است بخلاف اشخیص و اختلاف ما بین هر یک از متون کتب ظاهر است سفید او در دویم گرم و خشک و با قوه تریاقیه و بیست قیراط از او با شراب قابض طبع و با طبیخ … جهت اخراج حب القرع و یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصدع و مصلحش کثیرا است

و سیاه او

وسیاه ودر آخر سیم گرم وخشک ومثقالی کشنده ومحرق وتند ودر مشروبات غیر مستعمل وطلای او جهت جرب وقوبا وبهق وبرص ومنها
جهت تحلیل اورام وادباره وضماد آن بر دندان مفتت وقوی بر جراحات متآکله منقی آن ولطوخ مطبوخ او با سرکه وکوکرد وقطر
ابهود جهت قطع ثالیل موثر وخاکستر بیخ هر دو نوع را جهت قلاع مجرب دانسته اند اشنان گیاهیست بی برگ وشاخهای ریزه وشبیه
بگز جهای خشک شده وگازران با آن جامه میشویند سفید او را اخرو العصافیر وسبز آنرا غاسول نامند وآن غیر ابوقانس است ومولف تذکره
اشتباه در او کرده است در سیم گرم ودر آخر دوم خشک وجالی ومحرق ومنقی ومفتح ومدر قوی وشرب سه درم سبز او مسهل بلغم وسودا و
یکدرهم مدر حیض ونیم درهم مدر بول وده درهم او کشنده ومنحدر مشیمه ومسقط جنین زنده ومرده وطلای او بجهت بردن گوشت زیاده زخمها
دشنون او جهت جلای دندان نافع ومداومت او مفسد دندان ومصلحش مغز تخم کدو وروغن بنفشه ومضر مثانه ومصلحش عسل اشراس
بفارسی سریش نامند وآن بیخ است شبیه بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه وکوچک وگلش سفید است وسریش را ساق بلند تر وعریض تر وبرگ
قوی تر وگلش سفید مایل بسرخی قدرش مستدیر وتند طعم ... ومایل بعفونت در اول گرم وخشک ومحرق ودر دوم گرم ودر آخر سیم خشک
وضماد او جهت جبر کسر ... وقیزه ودمل وقروح خبیثه وورم خصیه وکوفتگی عضل وعسل او با روغن کنجد جهت جرب حکه وتلیین صلابات و
ماده جو جهت سعفه وآشامیدن او جهت درد پهلو وسرفه ویرقان وصفرای سوخته وبیخ وخشونت حلق ومحرق ومدر بول وحیض ومحلل
مقوی باسرکه جهت دفع داء الثعلب وبهق سفید وتخمش جالی وقاطع اخلاط غلیظه وگرم تر از اصل او وجهت نفث الدم وباماء العسل جهت
... جگر نافع ومورث سده ومصلحش سکنجبین ومرخی معده ومصلحش گلقند وقدر شربتش تا یکدرهم ... او گمتر
وازتخمش تا دو درهم وبدلش اکثر افعال ... اشتران اسم یونانی خصی الکلب است ومولف
تذکره ظاهرا غافل شده که ذکر نموده اشموسا نوعی از زرد وکم بوتر از اقسام اوست اشقاقیل شقاقیل است اشنان
دارو اسم فارسی زوفای خشک است اشلابوس دارشیشعان اشقون اسم ترکی ریباس است اشیاف ...
در ماهیتها انشاءالله مذکور میشود اشتیبون بلغت مصری اسفاناخ است اشترگیاه اسم فارسی سلبو است اشکانی بلغت
تنکابنی وطبرستان ... است اشپیل بلغت گیلانی نوعی از زعرور است اصابع فرعون سنگی است بقدر انگشت
شبیه بنی وگره دار ومجوف وبا اندک سفیدی ... از آن با رطوبت سیاه لون وآن در افعال قایم مقام مومیائی وجهت
ومخلوط سبک ودو سنگ است در سیم گرم وخشک وقاطع نزف الدم ومحلل اورام بارده وچون با خون ... ضماد نمایند جهت التیام
... اصابع صفر بیخی است بقدر کف دست اطفال وبقدر پنج انگشت وپر از رطوبت وچون خشک شود رنگش مثل
از زرد ... سفید میگردد وبا اندک حلاوت ومنبت او ریگزارها ونزدیک آنها وبرگش شبیه برگ کندنا وساقش باریک واز بن ... سر
هر گل وگلش بنفش وقسمی دیگر بیخی است شبیه بناخن ... واین گرم تر وتند تر است ومولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم وکف
عایشه است ودر بیخ دیگر وصف نموده در دوم گرم وخشک وبغایت محلل فضول غلیظه ومقوی اعضای عصبانی وتریاق سموم هوام
وجهت جنون وامراض سوداوی ومقوی وتقویت منابت اعصاب وضماد او جهت تحلیل ... او جهت گزیدن موش وسام ابرص نافع و
دیگر مسقط جنین ومفتح آلات بول ومصلحش تخم مورد وبلوط وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بوزن او ونیم وزن ...
ودو ثلث او سعد است اصابع هرمس ... اصل الفلفل فلفلمویه است اصل القلت بفارسی
بیخ شتی نامند وآن بیخ ماش هندیست گرم وخشک ومسکن ومحدر جهت معده بارده ... وضماد آنها نافع ومحرق
خون ومورث سده ومصلحش ... مینامند وقدر شربتش یکدانگ است اصابع اللصوص ...
مغنی گویند ... ونبت هندی ... شبیه است ... وچون
... اصول الاربعه
عبارت از بیخ کبر وبیخ رازیانه وبیخ کرفس وبیخ کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القدر است اصابع القینات فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملک است اصل ... اصل السوس ... اصل ... الابیض ...

مذکور

الف مع الصاد

مذکور میشود واصل السوس ... ایرسا است اصل الآس نوعی از فلنجمشک است وبترکی اندر گویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه
یابسه است اصل المرجان بسد است اصل ... الهندی بیخ اوست اصطفی میعه سائله است اصل العرطنیثا ... پوست اصل
اللفاح البری یبروح الصنم است اضموط زنا است اضراس الکلب سفایج است اضراس العجوز حنظل است اطراطیقوس
یونانی ومعنی آن شبیه الکوکب است وبعربی جالی نامند وآن نباتیست ساقش کمتر از نیم ذرع صلب وخشن وباطرافش گلی شبیه بابونه وبعضی زرد و
مایل به بنفشی ودر وسط آن برگهای مجموع گل وبرگهایش شبیه بکوکب وبرگهای ساق او باریک ودراز ... وتخمش ... وتلخ در دوم گرم
خشک وبا قوة مبرده وقابضه محلل ومجفف وضماد برگ او جهت ورم حار چشم وبرآمدگی حدقه وتسکین درد آن وطلای گل او جهت تسکین
درد حالبین وکنج ران وورم آن بغایت موثر وآشامیدن او جهت خناق وصرع اطفال نافع وقدر شربتش تا دو درهم است
اطریه بفارسی آش ارد ورشته نامند واز اغذیه معروف است ... ورشته قطایف ونظایر آن شامل است آنچه از آرد گندم و
روغن بادام واسفناج وحرفه وامثال آن ترتیب دهند بفارسی اوماج نامند وجهت سرفه ونفث الدم وخشونت حلق وسینه وقرحه
امعاء ومثانه نافع ومرخی معده نافع است ومرخی معده بارده است وآنچه با کشک وماست ترشها استعمال نمایند بطی الهضم
ومسدد وموافق ابدان قویه ومولد بلغم غلیظ ومصلحش سیر وادویه حاره است وآنچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سل وتبهای حاره وبا
ترشی جهت اخلاط حاری وتسکین حدة خون وآنچه با گوشت باشد کثیر الغذا ومرطب بدن ومسمن وباشیرینی کثیر الغذا ومولد خلط
غلیظ است وقطایف که بفارسی رشته ختایی گویند بدون طبخ با آب باشیرینیها مستعمل است آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع
الهضم تر از آنچه با آرد گندم ونشاسته سازند وقابض تر وسبکتر است واز گندم کثیر الغذا واز نشاسته بدوائیه اقرب است
اطباء الکلبیه سپستان است اطاط واطموط واطبوط اسم بربری رزاست وفوفل را نیز نامند اطروغا اسم سریانی
اترج است اطروحیا اسم عبرانی بادرنجبویه است اطریون عصارة قثاء الحمار است اطیطون اسقیل است اطریقون خشک است
اطمینا فیصوم است اطماء یونانی درخت غرب است اظفار الطیب بفارسی ناخن پریان گویند وناخن خرس وناخن بویا نامند وآن
جسم صلبیست صدفی شبیه بناخن مدور وخوشبو وسفید مایل بسرخی واز سواحل بحر هند خیزد واز اقسام حلزونست وبعضی زرد و
سرخ وبانقیر وبعضی سفید وبزرگ وباد ثوتر وکم بوتر وقسمی بزرگتر از اول وکوچکتر از ثانی وسیاه وناخن بو گویند وبهترین اقسام اول
هندیست واقسام او را چون بسوزانند بوی چند از او ظاهر میشود در دوم گرم وخشک ومدر فضلات وخون وملطف اخلاط
غلیظه وجهت خناق رحم وصرع وخفقان رطوبی ومعده ودرد بارد جگر ورحم واخراج خون منعقد ودرد گرده وجمیع امراض بارده رحم
بخور او جهت صرع وسکته ونزلات وغشی وخناق رحم واحتباس حیض نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین ومورث سحج ومصلحش گل ارمنی
وقدر شربتش از یکدرم تا سه درم وبدلش قصب الذریره اظفار الجن نباتیست بی برگ وبی گل شبیه بناخن چسبیده
و... مایل بسیاهی در اول گرم وخشک جهت یرقان سیاه وسبز ... جهت رفع بیخوابی نافع وطلای او که با سرکه پخته باشند
جهت تحلیل اورام مفید ومضر دماغ ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه مثقال اعین السرطان ... گویند
... است وگویند سنگ سرمه است اعیون حایه است انملوبوطس بعبری طلق است اغرویس قثاء الحمار است اغیس یونانی و
بمعنی طابر است واتم اثلوات است اعالوجی اسم یونانی عود البخور است اغرایکس یونانی حنظل است اغبراطون یونانی
حلفا است اغش بلغت حجاز ویمن نوشادر است اغرسطس یونانی ثیل است املیقن یونانی دو سر است اغریس یونانی جوز
رومی است اغیریا یونانی بمعنی رضا است اغلیقی اسم یونانی منفج است اعز عبارت از شیخ ونبات وتوتیای
کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند اغلان انسی اسم ترکی جند است افتیقطس اسم یونانی ومعنی محلل است وآن نباتیست کمتر از
ذرعی وساقش باریک وگلش مایل بسفیدی وبرگش عریض وپر شاخ ودر عقب وتخمش بزرگتر از تخم شلغم ودر غلاف شبیه بغلاف تخم ترب
وبیخش نی ریشه ونرم وباعطریه وبوی گیاهش شبیه ببوی ترنج ومنبت او ساحل بحار ودر آبها وجائی که جو وعدس کاشته باشند
ودر مصر وساحل دریای شام بسیار است ودر صعید مصر آنرا شلجم نامند ودر دوم گرم وخشک وباندک حدة وبرگش وسایر اجزای او جهت

نصف مع الضاد
الف مع الطاء
الف مع الظاء
الف مع العین
مع الغین
الف مع الفاء

سده جگر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد بخیسانیده جهت جمیع سموم قتاله نافع و باید
روز در شراب بخیسانند و استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره بیخش در منافع قوی تر و
بعد از فصل بهار بیخ او رطوبتی می ماند که عصاره توان کرفت و روغن او در آثار مثل اوست و زیت البلسم نامند افتیمون
یونانی نباتیست شبیه با قنطس که در بوده در زراعات میروید بغایت سرد و مخدر و در اطلیه در اد مستعمل و شرب او جائز نیست
ایفیمیدون یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه و مختصر در ساق و برکش زیاده بر دوازده عدد نمی شود و بی کل و ثمر و تخمها
او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بی طعم سرد و تر و ضماد او مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون با سرکه آشامیدن
او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتش از برک و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند افعی
اسم عبرانی مار است بعربی حیه است و اقسام او را اسامی می باشد و کوچک و بزرگ و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرکی
ابلق و غیر او یافت میشود و بهترین ماده اشقر مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان می باشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد
و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جسدش صلب مایل بباریکی بوده از آب و عمارات
و جنکل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی تامل از زمان قطع کنند و طریق آنست که سر را با دنباله بهم
بقدر چهار انکشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد استعمال نباید کرد و پس
از قطع باید پوست آنرا و جوف آنرا انداخت و بعد از آن استعمال نمود بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است چون با آب و شبت و روغن
زیتون طبخ نمایند و اکل نمایند و تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم و امثال تجربه رسیده است
و از خوردن بسیار او متقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بثقل و کثیفه را بتقشیر جلد دفع
میکند و خوردن او جهت سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و در عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ حیوانی و تقویه
قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هر کاه هر سال یکبار تناول نمایند و ضماد کوشت خام او جهت دفع سم افعی کزیده و تمام
مارها بغایت نافع و بجهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و رب
میوه هاست و چون بعدد افعی ابریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازاء هر یک کرهی زنند بستن آن ریسمان بر کردن صاحب
خناق جهت دفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف آنرا پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از کوشت اوست و قرص
افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او که بعد از اخراج جلد و جوف چند بار با آب بشویند و خشک کرده در دیک سفالی قلعی
با آب بقدر یکه او را بپوشاند و اندک شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا کردد پس کوشت او را از استخوان جدا کرده در
هاون سنک بکوبند و بقدر ربع او یا مثل آن نان خشک سمیده پاکیزه اضافه نموده با مرق کوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن
یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین نمایند تا متکرج نشود و قدر نان اکر بلع شود بهتر است و نخودی که در حین
جوشانیدن کوشت او با او بجوشد در افعال قریب بقرص است افسنتین یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه
و ساقش منشعب و شاخهای او باریک و از سه عدد زیاده نمیشود و برکش شبیه ببرک سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل ثمر خیار کوچکی و به
شکل و سیاه و کلش زرد و صدفی و بیخش بقدر انکشت و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میباشد در
دوم کرم و خشک و لذاع و آشامیدن اعالی او مقیئ و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقیئ و مسهل بلغم و قدر شربتش سه
قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مؤلف تذکره کوید که رطوبتی که در ثمر اوست جهت تحلل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است
افتیمون یونانی و معنی دواء الجنون است و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاطه و برکهای بسیار ریزه
و کلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او باشد می تند و بیخش شبیه بزردک
و نصاری کویند که دعوائی و چیزی نیز دیده و طعمش تلخ و با اندک تندی و کلش بخیدنی می بندد در سیم کرم و در دوم خشک
و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض

سوداوی

سوداوی و تنقیه سودا بعدیل و چون کفیفه روزه ده درهم آنرا با نصف رطل شیر تازه بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند
جهت دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم آنرا در پارچه بسته در دو رطل شراب یکشب بخیسانند و از افشره آب
او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت کاوزبان و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مغص و قی و باعث
ضعف نمیشود و مؤلف تذکره نقلی رطل و نیم با آن حل دانسته و قدح بر مؤلف جامع نموده و او را اعتقاد آنست که یکرطل در سی رطل آب
تا چهل روز باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و هلیله سیاه
و بادرنجبویه و کل کاوزبان باشد و چون ضعیف ترکیب است زیاده از یکبار جوش نباید داد و دمغه صفراوی و حار المزاج و موذی غشی و
مصلحش بنفشه و کثیرا و موافق پیران و کویند مضر ریه است و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی یا کمون و نیم او حاشا یا مثل او حاشا و دو دانک و تربد و تخم او را نرم نباید کوبید افسنتین
لغه یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه شبیه بابونه کاو چشم برکش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل بنجاسف و ابنوسی
بلند و کل او مثل کل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسفند و با تلخی و قبض و تیزی و با عطریت و قسمی را برک مثل ... و کلش سفید زرد و
بی اوراق سفید و در مصر میباشد و خوشبوترین اقسام او است و بهترین آن رومی طرسوسی و سوری است که با حرارت و تلخی و قبض باشد در اول
دوم کرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جکر و معده و
مدر بول و حیض و عرق و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن
و ماء اصفر و طحال ... دهن جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند
جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب و دو درهم او جهت کزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهت سم شوکران و ماهی زهره
جهت قطر نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره
در روغن بادام تلخ جهت امراض کوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او با آب جهت تیری
و بخار مطبوخ او در شراب جهت درد کوش و طلای مطبوخ او در مینخج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در سرکه جهت
مفاصل حار و سائیده او با موم و روغن جهت درد تهیگاه و درد جکر و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و ...
و صلابات رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و ظلمت چشم و کذاشتن او در متاع مانع کرم زدن و دود تدخین او با
مرکب باعث منع ارضه از کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود آن جهت
کریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرورین ترنجبین و قدر
شربتش یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و جهت جکر عصاره غافث
و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و مفتح سده جکر و جهت تبهای کهنه
و مرکبه و تقویه معده و تنقیه اخلاط مراریه و استسقا و نیکو کردن رنک رخسار و صلاح فساد مزاج نافع و موذی کرب و صداع و مصلحش رب
و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش سه وزن او افسنتین یا غافث یا شاهتره و شراب و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جکر
و سپرز و ... و تفتیح سده و برای ... و تقویه هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم ... و مشروبه نافع است مانع ... و
حدوث امراض ... و طریق آنست که نود مثقال افسنتین را در ... مثقال آب انکور چندان بجوشانند تا بثلث رسد پس سه ماه کذاشته
بعد از آن صاف نمایند و اکر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیمکوب کرده در ده
هزار و ششصد مثقال شراب مخلوط نموده در ظرف مستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که در هر
چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل کل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بکذارند جهت برص و خارش ظاهر و باطن بدن و آشامیدن پنج درهم او
جهت رفع یرقان و سده جکر و سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و بجهت تقویه معده و رفع احتباس حیض و سم قطر و اخراج کرم معده و چون او
قبل از شراب نافع مستی و بعد از آن رافع خمار و قطور او جهت کرم کوش و ریاح و طلای او جهت درد چشم و با قیروطی جهت تقویه معده و آن تا هفت ...

اسم یونانی و بمعنی مست است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش گویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی
و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و دود او آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک است و از
خشخاش سفید در چهارم مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی او جهة اسهال و سحج و قرحه
امعاء و سرفه و ضیق النفس و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهة درد
بتخفیف قروح و ورمهای حاره بازرده تخم بجنور و عفران جهة حمره و با شیر زنان و زعفران جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مرضعات و
زعفران بالسویه جهة زحیر مجرب و قطور او با روغن بادام و با مرو زعفران جهة درد گوش و با موم و روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین و
ادویه مرکبه حافظ قوة آن و مسقط اشتها و قوت باه و شربش دا ومت و مضر فهم و مصلحش فلفل و جند و فرفیون و دارچینی و قدر
یکعدس و چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش شونیز و بزر البنج و بکوزنا و بیخ لفاح و در ضماد آبها
طباشیر و کافور و کهربا افسلیخه بخمست سنبه بنجم خردل شد بوسیده بوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر
دو ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخمش مثل بزر البنج و از بهند خیره و زرد و سیاه و بوز بوان گویند او قسم کوچک
کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح
و مشتهی و باقوة قابضه و مفتح سده احشاء و مقوی دماغ و منجح عنه مقادم سایر سموم و از دوغ ارنده و طلای او با روغن زیتون در
حال دفع گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی
گویند افسلیخه جوز بوا است و اصلی ندارد افشرج معرب از افشرده فارسی و بعبرانی عصیر نامند و آن مخصوص فواکه است افیلون
و بحذف واو اسم شیخ جبلی است اقفر اسیقون یونجه است که چند قوقی باشد افرسون عرفیونست افشتین منوبنین و یا
اسم رومی فرفیونست افراسیمون نفیغ است افاریقون دبق است و گویند مازریونست افیتیس یونانی فرنجمشک است
افرنجمشک نیز نامند افرور یحان قسم اول بفرو حسی است افاسون اسم روغن ترب است افلاطون مقل ازرق است افروسامین
حجر القمر است افاویه ادویه خوشبوئیست که در طعامها کنند افیقرون اخینوس است افریدیس اسم یونانی جراد است افیقس

فصل الف مع القاف

اسم یونانی عصفر است افیون یونانی اسم بزور است افیورسیفاقن یونانی تخم جبازیست افسنیون یونانی
باداورد است افنعاجن یونانی دارچینی است افیمونا یونانی سداب است اقحوان اسم عربی و یونانی او بیابس
و بفارسی بابونه گاوچشم و نوع صغیر بهاره مانند بری و بستانی میباشد شاخهای او باریک و برگش شبیه گشنیز و رازیانه و گلش زرد
و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه با اندک تلخی و بالجمله صنفی از بابونه است و فرق آنست
که بابونه تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دوم خشک و منضج قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و
مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوة تریاقیه و مفتت حصاة و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابت
سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت
رحم و طلای آب تازه او را با برنشیمن و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التوای عصب و بلموم روغن جهة ورم صلب و
شربتش نیم مثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرر
معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهة نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهة تقویة طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای
آثار و قروح و دفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز
در آفتاب گذاشته باشند در نضج جراحات اعضای عصبانیه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم
و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار و نمودن عرق مؤثر و آشامیدن پنج درهم او مدر عرق و جهة رفع قولنج مفید است اقاقیا
بلغة یونانی اسم عصاره قرظ است و او را از ثمر نوعی از امغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن و افشرده میگیرند و قبل انعقاف یا تجفیف در آفتاب

زنگست و بعد از آن سیاه میشود و در دوم سرد و در سیم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و
رادع و غیر مغسول او بالذع و حابس نزلات و اسهال اکلا و ضمادا مقوی بدن و اعصاب مسترخیه از اعضاء و بسبب امراض و ضماد او جهة
ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعد و حمره و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهة قطع ادرار عرق و بالادن
و با روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش
پوست عدس و صندل است و گویند حضض اخروس است اقشون نباتیست شبیه بباداورد و اهل مغرب را اس الشیخ نامند و برگش
مثل باداورد و ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از او و گلش مثل او پرخار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پست کنده
مغز نمایند و تخمش از قرطم ریزه تر و در سیم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی میباشد گویند جهة گزیدن رتیلا و عقرب
عنبر بینی با شراب مجرب و جهة ورم مزمن و شدخ عضل ضماد او مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش قند و قدر
شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعیست و نزد متأخران فرقی میان اقشون و نبات اشترخار نخواهد بود و خار اشتر اسم یونانی
گیاه اشترخار است اقط بفارسی کشک نامند و آن دوغی است که از طبخ منجمد کرده پس حکانیده بعد از رفع مائیه خشک کنند سرد
و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهة داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید است و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهة
خراز مجرب است که اولا سر را با روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم خام غلیظ و مسدد و مصلحش جوارشات و
گلقندات اقلیمیا یونانی اسم الحجر است که از گداختن اجساد منطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف و دود بر روی آن و در جوانب او
منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد از جمله کف اوست که بعد از گداختن بهم رسیدن کف بسبب حرارت فلز آن بعضی بطرف تحت جمع میشود
و بهترین طلائی و آنچه در رنگ شبیه بعسل فلزی باشد و طلائی مایل بسبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه لوزاست که بر طلای میزنند
و گویند کانی هم میباشد و مرقشیثا نیز هست هر یک در طبع مثل معدن او و یبوست زیاد بر او غالب و مجفف و مقوی اجزاء و منقی جراحات
و جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول
آب و طلای او رادع و جالی کلف و آثار سیاه و رافع سپرز و با زعفران و افیون رافع درد مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او
یک قیراط جهة خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از او محرق مغسول او و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است و مؤلف تذکره گوید
که چون جمع کنند ذهبی و مرقشی و مرقشیثی از او بعد گداختن و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود یکجزو او و پانزده جزو مشتری را اشمش کنند
و حقیر این معنی را موقوف بشروط مخفیه میداند اقماع الرمان الهندی نارمشک است اقرقوما فرفیونات اقدس یونانی
کمثری است اقیتیا مازریون سفید است اقاقالس یونانی تیتمرخ است افروس و اقرس دبق است اقارون اسم رومی وج است اقمطین
اطس گل علیق القدس است اقونوسیون رعی الابل است اقاره کردیا است اقطی یونانی حماض کبیر است اقیتا ارینقی یونانی
شکاعی است اقیتنا لوقی یونانی باداورد است اقویلا سمون دهن بلسانست اقیمارون یونانی سورنجانست اقونیطن یونانی
خانق النمر است اقطن یونانی ماش است اقومارتون رازیانه بریست اقرقرا بهندی عاقرقرحا است اقراص الملک
جوز الکوثل است اقلارو طس یونانی حلفا است اقسلابوس یونانی بنجره است اکلیل الملک نباتیست برگش
مدور و بقدر درهم و شاخهای او باریک و درشت و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی ایستاده بقدر ذرعی و گلش
زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل
و بعضی تخم را شبیه بحلبه و بعضی غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف
و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا
نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلای او با منفج جهة اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با آب و شراب جهة
قروح شهدیه و با افسنتین جهة ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهة درد گوش و آشامیدن سه درهم او با تخم منفج جهة
ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ او جهة ربو و تفتیت حصاة و حقنه او جهة معاء

الف مع اللام

وشقوق و تسکین درد معا و مفید نقرس او مضر مثانه و مصلحش عسل و انجیر و مویز و قدر شربتش دو مثقال او از عصاره او تا پنج درهم
و بدلش بابونج است اکلیل الجبل نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخها و صلب و بیخش
در میان برگها و مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب و مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو
و او غیر قرومانات در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهة درد جگر و یرقان سوداوی
و مرقه مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین و چون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او میکند و در منع تعفن لحوم بی نظیر
نمک است اکمکت بلغه هندی سنگی است بقدر بادام و منقط برو سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوطی و چون حرکت دهند
صدائی از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگی کوچک موجود است و قسمی نیز مانند کوچکتر و قسمی دیگر شبیه بادو و بزرگتر و سفید
و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ریک و در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون در پوستی بسته در بازوی چپ زنان بندند
جهة عسر ولادت بغایت آزموده است و تعلیق او با ریسمان سرخ جهة حفظ جنین و منع استرخا و نگاهداشتن او در دست راست جهة غالب شدن
بر خصم و تعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمر و حمول او که با شیر دختران سائیده باشند جهة حامله شدن زنان عقیم بسیار موثر است
و مراد از اکمکت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید را حجار مذکور میشود اکارع جمع کراع و اکارع بفارسی پاچه نامند و بهترین او پاچه
گوسفند و بزغاله است لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح رقیق و معتدل الغذا و جهة ناقهین و صاحب بواسیر سوداوی
محرق و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول و هزال مفرط و صاحبان
زخم و التیام شکستگی استخوان و با جمیع عرق جهة پیچش و اسهال مراری و منع لذع مواد حاده و دفع مضرت دواهای حار مشروب و پاچه
جهة سرفه حاره و تلیین طبع یابس المزاج و خفقان او جهة غش و تحیر سدری مجرب و نطول او جهة پوست دماغ و ضعف او و تحلیل بخار برد
اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون و زعفران و روغن گل جهة تسکین درد سر و درد زبان مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش
شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و دار فلفل و نانخواه و سوختن او رافع نزف الدم و با عسل جهة ساقط کردن دندان [illegible] اکشوث
کشوث است اکردهک ازروث است اکروفث جوز رومیست اکر البحر زبد البحر است آکاکیفسه فردیونست
و گویند کافور است اکراد نوع کبیر جماد بوارت اکسیادوس یونانی حبندست اکسوفادیس یونانی جوهانه است اکسولس
ابوخلسا است اکرفس کرفس است اکر اسم ترکی وج است اکره بفتح اول و سکون کاف اسم هندی مو است اکهرست
هندی اسم جوز است آکیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون دنبه گوسفند را
سه حصه کرده هر روز یک حصه با عاقرقرحا و زنجبیل و ترید بپزند جهة رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند
تا متعفن شود جهة تشنج یبسی و کزاز و مواد منجمده مجرب و دیر هضم و کرب سودی الغذا و مضعف قوه باصره و موافق تدبیر گوید که بیا
باشد و مبرود موجب فجاه شود و مصلحش کامه و سرکه و ادویه حاره است المون یونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی مایل بسرخی و بر
و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش زرد مایل بسرخی و تخمش شبیه بحبة البلسان بد بوی تند طعم و تخمش شبیه بتخم
افسنتین و منبت او ریگزارها و کنارها در سیم گرم و خشک و جالی و غسال او مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او تا دو مثقال با مکیده هم
نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهة دفع جنون مستحکم و دفع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ او در این عمل قوی تر
و جهة یرقان سودا نافع و مورث سحج و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است
البب بعبری اسم درخت خار داریست شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه به برگ زیتون و خارش خشنتر و نضارت و سبزی او
زیاده تر و سم کالحجون و اندک فلفلی و تر چون داخل غذائی کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و بخورد در ساعت کور و گنگ
شود و منبت او بهترین نباتات بلاد تهامه و جبل شیر است الوسن الوسون یونانی بمعنی مذهب البلغم و گیاهیست شبیه بگیاه
سبز و با خشونت و برگهای او اصل و منتشر و بین برگهای او خشن شبیه بخروس و آن در میان دو پرده و گلش ما بین سیاهی و سرخی و گویند

نوع از

نوعی از ماهی ... است در دوم گرم و خشک و جهة اسهال و قطع خون و ورم دماغ و زکام و جهة خشونت حلق و جهة بیمک
دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش یک مثقال است البخ بضم با و سکون و نون مفتوحه
بلغة یونانی و بمعنی الاصل و اوخ نباتیست شبیه بزردک و ساقش بقدر قصبه و برگش ریزه تر و گلش سفید مانند زردک و تخمش سفید و سیاه
و چاک دار و طول او کمتر از برنج و در سر شاخهای او مثل چتر و بهترین او هندی درخت در دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و موافق گرده
سرد و تر در سیم میدانند با آنکه جهة تخم او جهة شیری هر خاصی که باشد مجرب میدانند و باید روز اول نیم درهم او با آب سکنجبین
بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد با شراب و عسل و جهة سقوط مشیمه مجرب
دانسته اند و بیخ او جهة تقطیر بول رطوبی نافع است الومالی یونانی و بمعنی عسل نخلی است و آن رطوبتیست شبیه بعسل
که از ساق درختی حاصل شود و بهترین او براق صاف شیرین و غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با ماء و آب مسهل فضول
خام و مره الصفرا و اخلاط ردیه و جهة جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت او جوشانیده باشند با روغنها که
طلای او جهة درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهة ظلمت بصر نافع و شارب الومالی را سبات و کسالت بهم میرسد و باید نخوابد و حرکت کند
و مصلحش سکنجبین است السفانن لسان الابل است الباء یونانی حنظلیست آلج زعرور است الیون یونانی است الط
سوسنبر است الاد یونانی زیت است الوقی یونانی ستاره کی است التنین یونانی ملح است المقطرون یونانی کهربا است
التسا نانخواه است السنة العصافیر لسان العصافیر است الاطینی لبلاب است الوخ مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه
بپش است در شکل و در بلاد عجم کارزک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از نخلیه شمرده الابنون یونانی رئس است الماس ماس است الهطاط

الف مع المیم

کشنت برکشت است الالکلنگ اسم ترکی زرزریح است الوه اسم فارسی عقابست الما اسم ترکی تفاح است الاملک بلغة
دیلمی قاشر است الباک اسم ترکی صنج است الیستی اسم هندی بزرکتانست الاجی اسم هندی قاقله است المافق یونانی
سباسه است الملج ثمر درخت هندیست و معرب و مستعمل مقشر بی دانه و چون در شیر بخیسانند شیرالملج نامند و گویند شرط است که تازه آنرا
چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد تلخ و لب با عفص در دوم سرد و در سیم خشک و شیر پرورده
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد اخلاط سودا بروح و غلبه سودا و محرک باه
و قاطع قی و تشنگی و التهاب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مسهل سودا
و بلغم رقیق بعصر و با آنکه ... روایت قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اشامیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنجدرهم با آب
گرم جهة سحج و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده و صاف نموده باشند جهة ازاله بیاض
عین آزموده است خصوصا هر گاه بعد از دو ساعت آمله را افشرده تا سه بار آمله را تازه کرده و شربتی معتدل از آمله و شبتین
در تقویت معده جمعیدل و روغن او که با برگ مورد و با پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند
جهة تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعد و سرعة نموضل اطفال مجرب دانسته اند و چون خمار آب
آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و در مطبوخ او تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش
روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال پوست هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و باه و قاطع نزف الدم
و جهة بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی موی است امغیلان درخت خاردار یست منبت او بادیه و عوام
طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ آنرا صمغ عربی و ثمر او را قرظ و صمغ و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی
بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه گردد و قسمی خاردارتر و ساقش سیاه رنگ
و بسیار بلند میشود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای او پهن بقدر ترمس و
سرخ با او پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ او جهة تقویة
اعضای مسترخیه و آشامیدن او قطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهة التیام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و

رطوبات رحم و ثمر شیر و برکش بجهة باغیت قایم مقام ملزو و عصاره برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او
جهة قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعانست و بیخ او جهة جلای دندان و سنون او جهة استحکام لثه و مسواک او مقوی
دندانست و اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرض و امیغلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد
امدریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه برگ کبر و رایحه برگش با تندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک با سفیدی غالب و سیاهی
که آنرا تسبیح می کنند و گویند منبت آن اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و دموع ایوب و شجرة التسبیح نامند در آخر اول سیم گرم و
خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن بخش که مغص گویند و تخمش در غلافی و بقدر دانه گشنیز و
مایل بسرخی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهة دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شرب او
جهة اورام و جرب یابس و عسر البول و فواق و طلای او جهة کلف و قطور عصاره او جهة بیاض چشم و رمد و برگش جهة جراحات تازه نافع و
قدر شربتش از عصاره هفت مثقال و از مطبوخ او چهارده مثقال است امسوخ لغة بربری است بمعنی پامبی و آن
نباتیست پا پین شجر و گیاه و مثل نی بند دارد و مجوف و منبت او سنگلاخ بر کنار آبها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یکشبر و زیاده
و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق و شاخهای بسیار مجتمع روییده و بند دار و چون کشتی بدبند بند ها از هم جدا شود و برگش
مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و دوم
خشک قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع حلل مثانه و گرده و مطبوخ او با
انجیر جهة سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند و تا آب بنصف رسد و صاف نموده تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جگر و احشا و دل
مفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکویی رخسار و تنقیه رحم و ذرور ثمرش جهة
قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت موثر و قدر شربتش تا پانزده درهم است و مؤلف تذکره منبت امسوخ را
منحصر در اندلس میداند اماریطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از زرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر
و سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبه دایره زردی و بیخش باریک و منبت او کوهها و جنگل و در تنکابن [illegible] نامند و در بلاد
روم و فرنگ جهة [illegible] تاج تربیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد بمعده و نشف
رطوبت او با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهة قطع نزف مجرب دانسته اند و مستعمل از قبه او و کذا ساقین
درمیان جامه مانع کرم زدن او و مضر معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نه قیراط است ام وجع الکبد
افسیقطس است و مؤلف جامع بغدادی و غیر آن دانسته است ام الکلب شجریست ربیعی بقدر زرعی مایل بزردی و برگش شبیه
ببرگ لاعیه و با اندک خشونتی و گلش زرد شبیه بگل لاعیه و بد بو و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصاره تازه او را دو مثقال
و برگ خشک او را دو درهم جهة گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب دانسته اند و باید با روغن زیتون بنوشند معا
جمع معا و آن روده حیوانست از جمله اعضای عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود
و شراب مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهة معده که صفرای رقیق در آن متولد شود نافع است امیرباریس
بفارسی زرشک نامند معروفست و از مطلق او مراد دانه بیرون کرده اوست در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه و مقوی معده و جگر
و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن
مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و سایر احشا و جهة اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشا باشد و بجهة استسقا با ادویه حاره جهة [illegible] و با
افسنتین جهة تقویة هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهة صلابت جگر نافع و دانه او بتنهایی و با ادویه مناسبه جهة قرحه امعا
و اسهال که از ضعف احشا باشد و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب سیب مساوی بوده با آب لیمو بعضی
یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهة رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غثیان و ضعف اشتها مؤلف تحفه مجرب دانسته و گویند چون
آب ترنج و مروارید اضافه نماید در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش شکر

وشیرینها

و شیرینها و قدر شربت از آب او تا پنج مثقال و جرم او تا پانزده مثقال و از دانه او تا ده مثقال و بدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث او
صندل سفید است و عصاره زرشک در افعال قوی تر و الطف است و بدلش دو وزن او زرشک دانه بیرون کرده است و پوست بیخ زرشک
از غبیراست و مذکور شد و مؤلف ملا یسع زرو قال را بجز قرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان نموده و فی الحقیقت که قرانیا
قریب الطبع با زرشک باشد و زرو قال قرانیا است و مذکور خواهد شد امونیاقن یونانی اشق است امیوس یونانی نانخواه است
اماموق یونانی حمامات است امغاد الارض خراطین است امروسیا عنقود است و میوفی [illegible] نامند ام الخلود نیز
از حلزونست بلغة مصر و آن لبنیست اماعیرون بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیطس یونانی شادنج است امولوفوس
یونانی بار است امقدالیا یونانی لوز است امودیجی برومی تکرار زیتست امقامین برومی آب غوره است
امرقد اسم فارسی کثیرا است امله ستاد هندی کوکر فارسی است امیلیس یونانی اسم نباتیست پا پین شجر و گیاه
و در شوره زار و مواضع آفتاب روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ و بیخش
و بد بو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از آن کوچک برگ و ساقش تفع نمیشود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوه قابضه و تخم
و بیخ و گلش جهة عسر البول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهة صرع و فرزجه او با روغن گل و شیر جهة صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع
و ذرور برگش جهة زخمها و رویانیدن گوشت موثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است انغرا یونانی اسم نباتیست
کوچکتر از درختی و برگش مثل برگ بادام و عریض تر از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوچک و چون بخشکد
بوی شراب از آن آید و منبت او کوهسار است مخصوص یونانی بیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و با خاصیته
جهة رفع توحش و جنون و تقویة حواس و ذهن بغایت مفید حتی اینکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ثمر برگ
او جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است انف العجل بلغة مغربی اسم ثمریست شبیه بیخی که در بنات او ما بین شجر و گیاه
و ربیعی و برگش شبیه ببرگ کاسنی و از آن ریزه تر و گلش بنفش و شبیه شبت بوی بنفشه و از آن ریزه تر و معتدل و با قوه محلله و مدر حیض
و آشامیدن طبیخ برگ و بانی [illegible] جهة رفع سموم نافع و دفع قولنج و محلل صلابات و مسکن درد گزیدن هوام است انف دو طالیس
یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان و بی [illegible] و بی برگ و تخمش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و شدید در مغرب
کلاخ و ملاخ نامند و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهة استسقا مجرب یا
و جهة تفتیت سنگ مثانه و عسر البول و احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء و جلاء نافع و قدر شربتش از تخم یکمثقال با شیر
و امثال آن و از طبیخش با شکر یا سرکه تا ربع رطل انکبز مؤلف جامع الادویه امین الدوله گوید که گیاهیست منبتش حریم جبال گیلان
چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخواب مانند و روز دیگر آنچه قسم نر است راست مشاهده کنند و آنچه ماده است بهمان هیات
بماند و بلغة صقالبه جاوانی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک و با آب گوگرد دیگر و بتی را زایل میکند و تخم نر او بغایت موثر نعوظ
مرد و از قسم ماده موجب شدة تعشق زنان و اندکی از او با شراب منوم قوی بحدیکه تا ربع شبانه روز شارب او بیدار نشود و خوردن روغن
زیتون با آب گرم رفع خواب او می کند و قدر شربتش تا دو درهم اناغالس یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه
بمرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای او منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل علاقی و دانهای او بقدر خشخاش و بسیار شدید تلخ و گل
قسم ماده لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بلیغ و مفتح سده و آشامیدن
آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضماد او جهة بیرون آوردن خار و پیکان از اعضاء و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب
برگ قسم ماده او جهة تنقیه دماغ از بلغم و سعوط در طرف مخالف جهة درد دندان و اکتحال او با عسل جهة قروح چشم و جلای بصر و جرب و کمنه
و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطنیثا انف النفس
نباتیست ربیعی شبیه بجرجیر و برگش با تشریف و گلش مثل ترب تیز که زرد میباشد و برگهای سفید حاشیه بر گل او دارد و با حرکت آفتاب
میل میکند و مثل سیاه دانه و با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار است و در کنار آبها

میروید و چون حیوان شیردار از و بخورد شیرش زیاد میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میکردد و در دوم کرم و در سوم
معتدل و در فعل تابع مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در
ازالهٔ هموم و تفریح مثل شراب بدون مستی و خمار و اندکی از کلش بدستور همین اثر می بخشد و خلل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه و قطور
عصارهٔ او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مینیخج با شیر کوسفند مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده
و رنگ رخسارهٔ آنرا سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل کرداند و مضر کرده و مصلحش عسل و اکثار او مورث درد مفاصل و
قدر شربتش تا پنج درهم و از عصارهٔ طبیخش تا بیست درهم و بدلش آب انکور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبند آب آنرا
با شکر شربت بسازند جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است **انسان** چرک کوش آدمی مولد زباج و کشنده و ضماد او
جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت او مورث کوری و زرور استخوان پوسیدهٔ او در منع زیادتی آکله مجرب و
آشامیدن استخوان سوختهٔ او سه روز هر روز یکمثقال او مثل او شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا
کشندهٔ کرم کوش و هوامی که در کوش رفته باشد و تریاق کزیدن عقرب و رتیلا و کشندهٔ مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و
بیاض چشم و با سرکین عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و بثهای جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلاء آثار قرحه نافع و ضماد
کندم مضوغ انسان خصوصاً که ناشتا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان انسان بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دندان [illegible]
زاییدن و رفع خوف [illegible] و زهرهٔ او [illegible] و خون حجامت و فصد او مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و آشامیدن او مورث
بلادت و خون حیض هم قاتل است و مورث جذام و طلای او مسکن دردهای صعب و حمول آن مانع حمل و بخور آن حیض را جهت دفع لرز
مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصاً اطفال جهت سرکه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و
او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول او جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شهرزق و در صناعت بدل اوست و [illegible] اطفال را که
غذاهای لطیف داده باشند خشک کند نفوخ او در حلق جهت خناق و ورم کلو و بدستور ضماد او با عسل نحل [illegible]
والتحام او و رفع عفونت اعضا و آشامیدن یکمثقال او جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربهٔ زهردار و قولنج [illegible]
و شراب جهت رفع کزیدن هوام و ادویهٔ قتاله و تبهای ایره و یکمثقال آنرا با یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مجرب دانسته اند و
محرق او جهت قطع تعفن بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامند آن شخص بمحبت صاحب ناخن
تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوختهٔ انسان نیز با جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و
ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و رفع ربو و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن کل سرخ جهت درد دندان و درد کوش و زرور آن
جهت اکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان از ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند
بجهة بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که کبریت مدبر که آتش در نکیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و دستور آن
انشاء الله مذکور میشود و ارسطو کوید که آشامیدن آبی که خصیهٔ انسان از آن شسته باشند جهت صاحب تب و ورم جگر و وجع فؤاد نفع عظیم دارد
و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او قاتل کردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان جالی
بهق و برص و کلف و خوردن شیر محدث جذام است و مجرب دانسته اند **انوطیلون** نباتیست بی ثمر شبیه به نبات کدو و این نیست
کویند جهت جراحات تازه بغایت نافع است در حال التیام دهد **اندروطون** نباتیست به برک پنج خشک شده و از آن عریض تر کرده
خشک و مفتح سدهٔ احشا و جهت درد مفاصل نافعست **انبج** هندی انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت کردکان و ثمر
بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی
و چون برسد سرخ و ترش و شیرین کردد و در انتها زرد و شیرین شود و بهترین قسم او خوشبو و میباشد در دوم کرم و در سیم خشک و کویند
غیر رسیدهٔ او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و دقتی نقل و مقوی نفس و جهت نیکو کردن رایحهٔ دهان و منع خفقان و درد سر و رفع
بواسیر و تقویهٔ معده و ترشی او جهت قطع طحال و انکیختن اشتها و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و دانهٔ او جهت سفید کردن دندان

وخاکستر

وخاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلای شاخ و برک او جهت سیاه کردن موی و در انداختن موی نافع و کویند مضعف جگر است و مصلحش بویه **انجبار**
نباتیست برکش شبیه ببرک رطبه و با اندک زغبی مثل غبار و شاخهای او قوی تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر جلیق
متشبک میشود و آنچه در نزدیکی او میشود ساق و کلش سرخ و بعد از ریختن کل غلافهای کوچک بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی
و سرخ و مستعمل از عصارهٔ بیخ تازهٔ آن و ریشهای باریک دست و او را لحاء انجبار کویند در سیم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا
خصوصاً از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی معده و امعاء و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف
اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی بول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت
فتق و اسهال کبدی و شکستکی اعضا و کوفتکی عضل و فسخ بجهت آن و زرور بیخ جهت رویانیدن کوشت و قطع نزف الدم زخمها
بغایت نافع و **قدر** شربتش یکمثقال و از عصارهٔ او یکدرهم و از برکش پنج درهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش
مثل او زرشک و ربع آن کل ارمنی است **انجدان** بفارسی انکدان و بلغهٔ دارالمرز کولپر نامند تخم نباتیست ساقش
مجوف و سفید و ضخیم تر از قامتی نیز میشود و برکش شبیه برک کلم و از آن بزرکتر و کلش چتری مثل شبث و سفید و ثمرش بعد از
سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق و ابترکی با لدر نام و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت
طیب میکویند و قسمی از آن ثمرش سیاه و بدبو و برکش مثل صفحهٔ سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت
منتن نامند و بفارسی انکزه و کیاه آنرا انکماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم کرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و
شیر و منضج کرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول بلغمی و انکیختن اشتها و تقویهٔ هضم
و رفع ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ سمیه و اخلاط غلیظه و سده و سپرز و سکنجبین او با منجج جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت تب بلغمی و
تبهای مرکب بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوییدن او مجرب و [illegible]
در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم [illegible] جهت خنازیر و حرارت و عرق النسا و امثال آن با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلای
مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و زرور او و برک او جهت آکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی
و **قدر** شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانک او حلتیت و کویند بوزنش فرفیون است و مضر
محرورین و مصلحش شربت انار یا سکنجبین ترش و کاز ساق و بیخ او با سرکه تربیت بهند بسیار کرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط
غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنکی و التهاب
و مصلحش آلو و سرکه و بدلش ترشی سر غار و بیخ او در افعال قوی تر از سایر اجزای او و طلای او محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و لحم
زخمها و **قدر** شربتش نیم مثقال و کویند مضر نشش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الانطاکی کوید که چون زن بعد از
حیض بلافاصله هر روز یکدرهم از انجدان تا یکهفته بنوشد هرکز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه **انیسون**
بفارسی بادیان رومی کویند تخم نباتیست بلند تر از زرعی و ساقش مربع و برکش باریک و خوشبو و کلش مایل بسفیدی و تخمش
در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دوم کرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل
ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصاً برشته کردهٔ او و مقوی کرده و منقی سدهٔ جگر و کلیه و مجاری نفس و جهت صداع
بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغم و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ادرار فضول
نافع و با قوهٔ تریاقیه و بخور او جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلای دندان خصوصاً محرق او و رفع
بوی دهان و اکتحال او جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن کل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خاییدن او
جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت زردی رخسار زایل نافع و مضر معا
و مصلحش رازیانه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و **قدر** شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع آن
رازیانه و در تقویت باه مثل او انجره است **انجره** لغة فارسیست و بلغهٔ عربی قریص و بلغهٔ دارالمرز کزنه نامند و بترکی کیجیکن [illegible]

برکش ترشریف و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش اطر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش کردد و کلش زرد
و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و لزراز بانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقا تخم اوست در اول سیم کرم و خشک و ملطف اخلاط
لزجه و جاذب و مفتح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل و کداختن
برک کوبیده او و رستنی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او با مصاف بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضماد برک تازه او جهت برآمدکی رحم
تحلیل دبیلها و کشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحات سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم سپرز و تخمه
او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم پشت گوش و طلاء او با آب الشعیر جهت تنقیه شش و سینه و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقا و علل گرده
و سپرز و اخراج ماء اصفر و بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن او در حال و طبیخ او با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از حرکت و
آشامیدن او با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و فتیله او بدستور مسهل است و ضماد او بدستور
برکش محلل ورمها و با مرهم جهت اکله و قروح سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او با عسل بر قضیب و کنج ران محرک
باه و مضر گرده و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر معده و مصلحش عناب و **قدر** شربتش تا سه درهم و بدلش قردمانا
با حرف و مضمضه عصاره او محلل ورم لهاة و زرور تخم و برکش مجفف زخمهای مهلک و سرطان متقرح است بی لذع و حدت

انزروت در اصفهان کنجده و در تنکابن کنجه بلغند صمغ درخت خارداریست بقدر دو ذرع و برکش شبیه ببرک کندر و
و درخت کندر در بلاد فارس و ترکستان سرخ و سفید و مایل بزردی میباشد و بهترین او هم قسم اخیر است که ریالیدکی مثل کندر
مصفا و زود شکن و طعمش تلخی باشد در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و مجفف و ملذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل
صفرا و محلل ریاح غلیظه و منقح سده و مسقط جنین و کرم معده و امعاء و جهت مفاصل و درد و عرق النساء و بالی صیقه نافع و
جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن خصوصا با هلیله و تربد و سکبینج و امثال آن و در بستن جراحت ول بغایت موثر و چون پنج درهم
او را با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم نیم برشت باعث ستبین عجیب میشود و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را با آب بنددانه تا نصف [illegible]
جهت ستبین تا ده درهم انزروت را می آشامند و گوید پنج درهم سائیده آن تخمه شدید مسام و چسبیدن او با حشا کشنده است [illegible]
و از اسرار مکتوم شمرده اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفردا استعمال نماید باید روغن دو چندان آن باشد و قدر
شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یکمثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن
گوشت زیاد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد
و با عسل سرشته و بفتیله آلوده در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر
دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسبیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و چون با مروارید و مرجان [illegible]
و شکر بالسویه زرور سازند جهت ازاله بیاض عین مولف تذکره مجرب دانسته است **انفحه** بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی
در جمیع کران حیوان مذکور میشود و مجموع او تا درجه سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و با قوه تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب و ذایب کننده
کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و بیج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان
رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و روده و با سرکه محلل خون منجمد در معده و مجرب دانسته اند و پنیرمایه خرگوش و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند
و [illegible] بنحو [illegible] منتهی اند **اشله** جدوار اندلسی ست بلغه انجا اسم بیخی است صلب و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و برگ [illegible]
بیخ کولان و فروع او شبیه بر شبه بنطافلن و مغز بیخ سرخ و طعمش مثل طعم دانه شفتالو و برکش مایل بسرخی و شبیه برک عنب الثعلب و
انبوه و قسمی سفید و برکش مثل برک سنا مایل بزردی خشونت و طعمش شیرین و رایحه برک او اندک تند و باعطریت و منبت او
بلاد اندلس و جبال است سفید او را در آخر دویم گرم و خشک در رفع سم هوام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل او برک اوست و جهت
تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و **قدر** شربتش تا دو مثقال و بیخش کشنده حیوانست بغیر انسان و محرک باه [illegible]

در آخر سیم

الف مع الواو

در آخر سیم گرم و خشک مثل جدوار تریاق سموم و از آن ضعیفتر و مبهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و شربت او در شراب قاطع بواسیر و حمول آن
مقوی رحم و محلل ورم آن و ورم سایر اعضا و تدهین بروغن او موجب درازی مو بغایت موثر و مورث خناق و کرب و مجفف رطوبات
و مصلحش روغن کنجد و شیر بهی و **قدر** شربتش یک قیراط است و بغدادی گوید که در حوالی او گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد میمیرد
مثل گیاه بیش و از خوردن گیاه اشله رفع سمیت او میشود و بلغه انجا گیاه مذکور را طواره گویند مولف تذکره گوید اشله کشنده حیوانات
اسب ماه بنجانست انقردیا اسم رومی بلادر است انجدان رومی سیسالیوس است و گویند کاشم است اندراسیون بجوز الاکراد است
اندروصارون و اندروپلون یونانی اسم قاشی است و مولف جامع بغتی اندروصارون بلغه یونانی اسم لسان الحمل میداند
اندغوروس بلغه رومی نامعیس است انامغیس یونانی اذان الفار است انفوانغون مرزنجوش است انجات اسم اقسام مرباهای مثل
زنجبیل پرورده و آمله و غیرهما انغافیس برومی حضرم است انجل خطمی است انوذیا عصاره قثاء الحمار است انارکیوع خشخاش
انومیا شقایق النعمان است انذیقیا یونانی و انطوتیا برومی کاشنی بستانیست انبوب الملک اقلیمون یونانی بهاردان نوعی
اقحوانست اناکیقی انجره است انجرة السوداء خیشة الزجاج است و انبوب الراعی نوعی از بروانست انجج عود است انذروسلین
کرفس بقوست و بلغه شامی اندرونیا گویند انش بعربی اسطوخودوس است اناکیرا اسم بنطی اما حالس است اندامورس یونانی
اسم ماش است انخفطیا جلنار است افاق روغن زیتون نارسیده است انجرک مرزنجوش است انبوسن [illegible]
انیوس نانخواه است اشانا موبزج است انقون ورد یونانی در یاس است انباد یقن ختمی است انبالس لوقا یونانی [illegible]
انبالس ملیا فاشتین است انجساد انفیلما انجوسا اینساویوس ابوخلسا است انغافیون اب عوز است اناطیطس
یونانی الکمنث است ایزدون وج است انجیر بفارسی تین است انگور بفارسی عنب است انار بفارسی رمانست انار بجه
بلغه مازندران قسمی از خرماست انوق زخم است انجر بغدادی مادر قیع ریاست و در مصر اترا انجر فرنک گویند انقود اسم فارسی [illegible]
نجام است انار دوان بفارسی حب الرمانست انار دان دشتی بفارسی حب الفلفل است انجنک بفارسی اسم ذبح [illegible]
اندرزا اسم فارسی حجر البقر است انگبین بفارسی عسل است انبلی بهندی اسم تمر هندیست انکوزه بفارسی حلتیت [illegible]
اندره اسم هندی [illegible] است اندران بهندی اسم حنظل است انولا بهندی اسم املج است اندرجون بهندی لسان
العصافیر است **اوزه** اسم جنس [illegible] است و گویند مراد از او نوع کبیر اوست و مجموع او تا دویم گرم و تا آخر دویم تر و سمین و غلیظ
الغذا و دیر هضم و در مبرد و محرک باه اند و هرگاه در ادویه حاره بپزند تبهیر است و آب کامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهت
ورم مقعد از مجربات و پیه او جهت صلابات و شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و جهت دفع اذیت آبی که در گوش رفته
باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه مفید و زرده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهت
احتباس حیض نافع و گوشت او که تهرا بچه باشند جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه موثر و مولف
جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب نمک بنوشند جهت [illegible] بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقا جهت اسهال معوی بهترین ادویه
و بیضه و زبل او جهت سرفه خشک مفید است **اولوما** یونانی بمعنی مسقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلسا است که بوجو نیامند و برکش
دراز و باریک تر و نرم تر از برک [illegible] کل و بی ساق و بی ثمر و مایل بسیاهی بغایت گرم و تند و تلخ و با سمیت و خوردن او خطرناک
و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند خمر درهم او جهت عسر ولادت نافع است **اونسنوس** بلغه یونانی بمعنی صد شیت چه گل او شبیه بنرگس
بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرونش زرد و برکش شبیه برک کندنا و ساقش بقدر شبری و بسطبری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه
به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و [illegible] در اول سرد و در دویم [illegible] یبوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت
معتدل و در سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجربست و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و **قدر** شربتش تا ده درهم و بیخ او
در آخر دویم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضماد او با شراب جهت منع روئیدن موی که از بلوغ طلا
کند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل او [illegible] **اسید** اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک

و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یکدرهم و بیخش سرد و خشک در دوم و طبیخ مثل لفاح وجهة بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش
عسل و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بیخ لفاح است اوقیمونداس یونانی اسم نباتیست شبیه بادروج شاخهای او را
بقدر شبری و مزغب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه شونیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزرالبنج و مستعمل بیخ اوست در دویم گرم و خشک
و ملطف و مجفف و مفتح و یکدرهم او تا دو درهم او جهة بهق افعی و هوام با شراب نافع و یکدرهم او را با مرصافی و فلفل جهة عرق النسا مجرب
دانسته اند انومالی یونانی شراب و عسل است که شراب دو چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام آید با عسل او و آب انگور بجوشانند و در جهة
و تحلیل و انضاج قوی تر است و هر چند کهنه شود ملین او کمتر گردد و گرم و خشک و منقی و محلل و ملین طبع و مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال
نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد او ینا اسم عصاره نباتیست منبت او وادی عرب قریب بمصر و برگش شبیه برگ تره
تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ شبیه بعصاره ماميثا گرم و تند و جهة ظلمت چشم و شقیقه او مسلاق
و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته اند و مؤلف تذکره تصریح بعصاره مزبور کرده است
او حالیوس ابوخلسا است اوقیمن یونانی بادروج است اوراسالیون یونانی کرفس جبلی است چه اوراس بمعنی جبل و سالیون کرفس است
اورزر یونانی اسم ارز است اورمالی یونانی ماء العسل است اوماریا یونانی عصاره قثاء الحمار است اوکسامالی یونانی سکنجبین عسلی است
اوماج بترکی اطریه بی ترشی است اورمالی یونانی دهن عسلی است و عسل را گویند و او روغنی است غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق
درختی حاصل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهة جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و شربت درهم او با آب مسهل
قوی بلغم خام است و مورث سبات و سستی بدنست و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت اوبیانس یونانی افحوانست او
نوساکوس یونانی قرة العین است اورازیا یونانی ارز است اونوا یونانی خمر است اوماریقا یونانی داروی رومیست قطایو
نمافش است اورن لوف الصغیر است اوریفاس صعتر است اودرخوس باری یونانی فافل است اواران یونانی بجق
طیور است اوفیکس یونانی فرنجمشک است اوفقلس یونانی لسان الحمل است اوماتبانا یونانی مشمش است اودرخوس یونانی
زنبق است اوبوفرومس یونانی کرم العنب است اوحیا بلغة تنکابن درخت غربست اوهیره بهندی امن است اوت بهندی بلادر است
اوبعش یونانی اسم اظفار الطیب است اوجی بلغة مازندران خشبة العلق است اودکلیک بترکی اسم ورج است اوذالک بترکی
حرمل است اوتلکو بترکی اسم رمح است اوپکه بترکی اسم... است اوتس بهندی اسم بلح است اهلیلج اصفر هلیله زرد است و هیر
بالیده زرد است مایل بسرخی با ملاست در آخر اول سرد و در دویم خشک و مسهل بعجه صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح
سده و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ و
مجموع او مقوی حواس و ذهن و جهة خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح و بواسیر و
منع صعود بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار و اطفای تاثیر سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و
این قول حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنه منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه
علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه او باید کرد این قول پسندیده نیست او حقیر در اسهال کرانی که باشد و نهایت وجع ام
بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال او بسبب عصر آن صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افعال است نه مسام که باعث انضمام
و بقای مواد غلیظ گردد خصوصا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه که اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است
و در دستورات مذکور میشود و زرور هلیله زرد جهة دمعه تخفیف رطوبات و حدة بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند
و بدستور قطورات چنانچه بیاید و بهمین آثار دارد و در سنون او و دانه او جهة تقویة لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت او مفید و مضر
سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصار روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جرمش تا پانزده
درهم و از مطبوخات و منقوع از هشت درهم تا ده درهم و بدلش در تلیین اسهال پوست انار و گویند عفص بدل اوست از خواص مجربه اوست
مرغیست که تمام جواز خصیه تا حد بدن اهلیلج هندی و اسود نیز نامند و بفارسی هلیله سیاه است و او پیدا نشده بقدر مویز سیاه و صلب است

درد ویم

الف مع الباء

گویند که چون هلیله را در آب خوشه تازه تا چهار روز پرورده کنند گر زنجاید مرسید که چون بدست بگیرند اسهال کنند

در دویم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون از دخان خلط سودا و جهة بواسیر و تقویت احشا و درد سپرز و رطوبة
معده و جذام و بوادر او جهة اسهال مفید و نگاهداشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر
و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربتش از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی
و در قبض نصف وزنش عفص و خس او و تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردیست در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی از اطبا هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند و مسهل بلغم سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول و
بهترین اقسام هلیلها است و در افعال قوی تر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز
یکعدد در اتناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند
و بالخاصیه جهة دفع ضرر اتهاو بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و زرور تخم محرق او جهة قطع خون بواسیر و رف
الدم اعضا و تقویة دندان و لثه مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله
سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و منقی سده بلغم و مقوی جگر و حواس است
اهلیلج چینی از صنف کابلی است و زرد مایل بسبزی سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل
بحدیکه با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که
صاف نکرده بپاشامند و بعضی را از ترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص آن تابع نوع بقول و امثال آنست اهسلیم بهندی حرمل است
اهسومینون یونانی اسفیداج است ایماد انوطالی یونانی بمعنی عشبه کمرزه مقدار است و در مصر نیز نیز نباتیست بلاد
بزرعی و شاخهایش پر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف پر از زواید و بیخش دراز و باریک
و گلش زرد و چون بر صفحه پشت این گیاه طرح کنند رنگ نقره گردد بلا عوض در آخر دویم گرم و خشک و گویند معتدل است مجفف و
مفتح و جهة تحلیل ریاح و درد دندان و بثور دهان و لهاة و استسقا با شراب جهة یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد شیر برگ و بیخ او
جهة نهش هوام و طلای برگش جهة اورام حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهة تب یومی و گره ثانی جهة تب غبی و گره ثالث جهة
غب و رابع جهة ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش
از یکمثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کثیر است ایذاریذا یونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس بریتی و اهل برکتیر
طوبلی شبیه بخوط تا که انگور رشته و شکوفه آن بر سر آن خوط میباشد و طعمش بسیار قابض و در دویم سرد و در سیم خشک
و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و بیخش سرد و قابض و قاطع نزف الدم جمیع اعضا در همه وقت
و قدر شربتش تا دو مثقال است ایدیغون یونانی و بمعنی هندیست و آن چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف غیر قرحه بند
خشک گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست سرد و با تحلیل و جهة ورم و قروح عین نافع است ایربقادون یونانی بمعنی
الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه برگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش
مایل به بنفشی او نبوده و در بوشیده بسبب و در وسط گلش چیزی بمانند موی سفید است غیر نضجی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای
خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست و بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال مورث خناق و مثل
مثل قطرو ضماد او جهة ورم خصیه و معده با کندر جهة جراحت عصب و سایر اعضا نافع است ایرسا یونانی بمعنی قوس و قزح
مراد از و بیخ سوسن کبود بر بیت چه سوسن کبود را از گلش رنگهای سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بتری و جبلی بهترین و دراز
و بقدر انگشتی و پر گره است در دویم گرم و خشک و کمتر و ملطف و منضج و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و مدر صفرا و جهة سینه و شش
و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و
و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام و درم و تشنه سپرز و با شراب جهة پاره شدن عضل و با شراب جهة شربت خوردن
مضمضه کنند و ضماد او که پخته باشند جهة درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و با سرکه جهة درد سر کهنه و بلغم چندان او

لبا الف مع ا

خرنوب سفید جهت کلف و قوبا بستن با عسل جهت اخراج جنین و زرور او جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبوئی ناسور
و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعده و رحم و امراض باردهٔ آن و قطور طبیخ او با سرکه جهت نزلات رطب
و گوش و مضمضهٔ او جهت درد دندان امتلائی و روغن او جهت گشودن افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهت رفع سمیت قطور و بیخ و گشنیز و
یک اوقیه او مسهل قوی و غیره و او با ماء العسل جهت خشونت قصبهٔ ریه مفید و بدلش ریوند و بدل او برساوشان و اسهال او اصفر و ثلث
وزنش با زیتون با بیست مثقال شیر خشت و قدر شربتش دو مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و اید ما میر
یونانی چیزیست شبیه به ابریشم و مایل بسبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن داحج نامند سرد و خشک و جهت
اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهت نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بغایت موثر و قدر
شربتش از دو مثقال تا سه مثقال اثل بفارسی گاو کوهی است و انواع میباشد نوعی بلند و بزرگ و قوی هیکل و در بیشه های
گرمسیر میباشد و بقدر لوخس نامند و بفارسی گز گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوهها و درخت قسمان باشد
و درخت او از اتجو بزرگتر و زمستان بوی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و بی دنباله است و ... نامند و در تنکابن شوکا
و بترکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرمسیر میباشد از و حل بزرگتر و دنباله دار میباشد مجور گویند و نوعی در کوههای سرد
میباشد ثمر جبلی و ثمرهٔ آن هر سال با نیز شاخ می اندازند و قوی تر از اول و بر فروع تر میبارند و بغایت طویل العمر میباشد
و گویند که بعد از هر سال خانه بگیرد و بهم برسد و بقدر شاخ عمر او معلوم میشود و الدهیترا ز جهت حقیر نقل نموده که او صاحب
بعضی را دیده بود و از خواص اثل است که مار از سوراخ بیرون آورده میخ نهند و در خواص تفاوتی ندارند و گوشت اقسام او غلیظ
و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی با و مبرودین و دنباله همه این انواع از جمله سموم و گوشت بچه در پهلوی گرم بعد از
و اینها نسبیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت و نهایهٔ طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماء
العسل بعد از آن و شاخ سوخته او یکمثقال با کثیرا که مصلح ضرر اوست بشانه جهت نفث الدم و قرحهٔ امعاء و قطع خون اسهال
مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهٔ سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا
سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه شل آقاقیا
مغسول کنند جهت تقویهٔ باصره و منع سیلان مواد و تنقیهٔ قرحهٔ چشم مفید و سنون او جهت تقویهٔ و جلاء دندان و قلاع بغایت
موثر و طلای او بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیهٔ او هر یک جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال
از خون بزغاله او جهت اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و طلای دنبالهٔ سوخته او با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور و حیوا
بغایت موثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم
حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه او را شیر دهند قدر یک جو از آن چرک حل نموده در کام ش کنند
مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از نوبت آن طفل ما رست شود حرکت نتواند کرد و مجرب است و قضیب مجفف مسحوق او با شراب
و امثال آن جهت تقویهٔ باه و نایب مناب سقنقور و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة است و پنیرمایهٔ او مقوی باه و حمول او بعد
از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات ایدوسارون فارسیست ایطاماس درخت
غربت ایقا فالس عفص است ایرقان خاست ایرزا عشبة الناراست ایدع دم الاخوین است ایهیقاان جرجیر بریست
ایمیتون اسقولوفندریون است ایرس یونانی نحاس است ابوس یونانی زنجار است ایاطیس یونانی نیلج است
ایکسیلین بردی ابنوس است ایکده بترکی عنبر است ایبک بترکی ابریشم است ایوک ترکی خام است اینک بترکی ابره است
اینک بترکی حمار است ایپار اسم ترکی مشک است اینکو هندی جبر هندی است ایرم نام بابونج است بابونج

حرف الباء مع الالف

بفارسی بابونه گویند و جمیع اجزاء اش ادویه است و گرد گل کوچک زرد و سفید و در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و محلل و
جذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با تریاقیت و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و شقیقه و ... در سر

و نزلات و امراض دماغی و تحلیل ... یا رمد و ریاح و گوش و درد جگر و احشا و مقعده و رحم و حبس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ
مثانه و تسکین درد و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء و عفونت سودا و بلغم و قولنج ایلاوس شربا و ضماداً نافع و طلای ملین او در آب صلبه و
نشستن در طبیخ او بدستور نطول او در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح آن عسل و شربت تا سه درم خاییدن او جهت قلاع و ورد او
جهت عرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و بر تجاسف و اقحوان و دهن او گرم و خشکتر
در افعال قویتر از گل او و یکمثقال او با شراب و عسل بغایت محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل ترتیب دهند گرم و
محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت تب لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و سده مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح
اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود باذنجان
معرب از فارسیست و بعربی مغد و غد گویند بستانی او در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و مفتح سدد
که از غیر او بهم رسد و خود نفخه مسدد و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن صداع حار و
خشبو کنندهٔ عرق و رافع صنان که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات عفنه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و
مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبخ اوست با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و انار دان
و گوله پر کردن و امثال آن و ضماد دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعده و رزورد دنباله و شکوفهٔ او بعد از جرب
کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را اخترا پخته مضمحل شده صاف نموده آب آن را
با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را تا یکسال برنگ بدن میدارد و در رفع ثالیل مجرب خصوصا بعد از نتف او و چند
روز با آن روغن چرب کنند و اگر آب آن را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق و ورم صلب و دفع فساد که از سرما و برف
بر دست و پا رسیده باشد بغایت موثر و چون ریشه او را که تخمش ریزد نشده باشد جمع کنند و تخم آن را با موم و روغن بمالند شقاق
میان انگشتان در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد ته را خالی کرده و جوفش را بروغن تخم کدو پر کرده و دیب پکرده در زیر
تنور گرم بگذارند و روغن را از او استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر سعید است
و از خواص اوست که بسبب سرعت که از معادن میسکرد و چون نوشادر را او گذاشته در آن حل کنند و متیرا که اخراج آن
محلول ریزند بغایت ثقیل نماید و مجرب دانسته اند و بدستور سائیدن کبریت در منبت محلول او باعث سفیدی کبریت نابت
دانسته اند و بادنجان بری ساق بقدر زرعی و پرشعبه و برگش شبیه برگ اسفناج و تند بو و ثمرش بقدر زیتون و کره کان و دیرجا
و سبز است ملطف و جلا و خشک و گرم تر از بستانی و ضمادش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و اکتحال برگ خشک او جهت
بیاض چشم و جلای باصره و معنا نافع است باقلی تازه اش در اول سرد و تر و خشک او در اول سرد و در دوم خشک
و گلش گرم با عتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقلی مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر
مسدد و با قوه محلله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحهٔ امعاء و اسهال و قی و شقیقه و سینه و شش و تقویهٔ آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و
تسکین سعال و آب طبیخش جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و مفتح سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم
پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر
گل سرخ و سفیدهٔ تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم
حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند
و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال او گذارند قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیدن
سگ دیوانه باعث جذب سمیت او و ذرورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلای او با ریعا و فادزهر کاوی جهت سرخی و سطبری پلک
چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارهٔ دماغ و چون در هاون ... سایند در آفتاب
گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر با فراط است و مصلح او جوشانیدن او با

روغن بادام و ادویهٔ حارّه اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهة رفع آثار جرب سیاه نافع است باقلی قبطی و باقلی نبطی نوع ریزهٔ باقلی
معروفست بقدر ترمس و سیاه لون منبت او در آبهای ایستاده و نخش سطبر مثل بیخ نی و برگ او بزرگتر از برگ باقلی بستانی و
گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین قرص و ادویهٔ امعاء و اسهال مزمن است و در افعال اقل از باقلای معروف
باقلی مصری کشاهی ترمس است **بادرنجبویه** معرب از بادرنگبویه و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بوشیده بادرنگ و
جوز دو بت ... نامیباشد و غیر آن برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل ارّه و ساقش پر شعبه شبیه بریحان و گلش بنفش مایل بسرخی و بجای
سبزی با طعام میخورند و ربیعی و صیفی میباشد و هر سال تخم او سبز میشود نه ریشه و تخمش شبیه بتخم کتان و بعجز و ثقیله ترجیه نامند و تریجان گویند و
نوعی دیگر در بوی با و شبیه و از آن شدید بوتر و برگش مایل بتندی و صحرائی و بستانی میباشد میاق و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و برگش
با خشونت و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و ... آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و گربه
این نوع را دوست میدارد و جمعی که هر دو را یکی میدانند بخطا رفته‌اند و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که او بالنگوست غلط است چه
تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان و لاغرتر است و حقیر تخم بالنگو را کشته کیاه آنرا از جملهٔ ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است
و در بوی مثل شاه سفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و باهضم
مورث ذکاء و حفظ و جهة عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و منقی عروق و امراض ورکین و کرده و رفع سموم
مطلقا و خشکی سوداوی و سدهٔ دماغ نافع و برگ مسحوق او از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و ضماد او
مفید و خایدن او جهة ازالهٔ بوی شراب و بدبوئی دهان بسیار موثر و مضمضهٔ طبیخش جهة فساد دندان و جلوس در آن جهة احتباس
حیض و ضمادش جهة درد مفاصل و طلای او با ... جهة جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و رفع لرز و قشعریره و با نمک جهة خنازیر
و سه درهم او با نیم درهم نطرون جهة رفع خفقان و سماروع و لعوق او با عسل جهة عسر النفس انتصابی نافع و مضر ورک و
مصلحش صمغ عربی و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم و دو ثلث او پوست ترنج و **قدر** شربت از خشک او تا ده درهم
و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یکساق آنرا با ریشه و تخم خشک کرده در پارچهٔ ابریشم با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث
محبت اهالی میگردد و تخمش در افعال ضعیفتر از برگش و یکمثقال او جهة رفع لرز و قشعریره و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقال است
بالنگو نوعی از ریحان و در بوشیده با دو سبز مایل بسفیدی است و برگش با کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده‌تر و در
افعال قریب بتخم شاه سفرم و جهة اسهال دموی و معدی که از امعاء باشد با گلاب مجرب و جهة مغص و زحیر مفید و **قدر**
دو مثقالست و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغة نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند و نوعی از ریحان کوهی و برگش
ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی‌تر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند و بری و بستانی میباشد و خریفیست
و ربیعی و ظاهرا تخمش تخم شربتی است که از شیراز می‌آرند و با شربت قند میخورند و در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی و مفرح
و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و تهتشاق و معطش و مقوی و ملین طبع و جهة خفقان و
غشی و عسر النفس و ضعف جگر و ... سپرز و تقویهٔ قوهٔ شامه و خایدن ... ساقط ... با سرکه و کافور جهة رعاف
و قطور عصارهٔ او جهة جلای بصر و دمعه و طلای او جهة ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تنین بحری و با آرد جو و
روغن گل و سرکه جهة اورام حارّه نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خایدن او جهة رفع کندی دندان و
زایل کردن رطوبات علاقهٔ سینه و شستن ... در گوش گذاشتن او جهة درد آن موثر و اکثار او مورث خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و
دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلحش خرفه و خیار و سرکه و **قدر** شربت آب او تا ده مثقال و بدلش بوزن او
سوسنبر است و از خواص او است که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند
یکسال درد دندان نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهة عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربت تا سه مثقال و
روغن او که با آب ترا با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و شد و جالی و ... او با آب گرم

جهة

جهة اخراج معده و طلای او جهة مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویهٔ اعصاب نافع است **بادزهر** اسم فارسی تریاقست
و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از و حجر سیف کانی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از و حجر التیس و مؤلف
اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعهٔ کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن
او برای ارسطو و غیره اقاصی هند و ایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و سقطوارازی در طب
ملوکی بیان نموده که این زردی و سفیدی در برگ و سمه مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده و ابن هندیه گوید که زرد
مایل بسبزی و سفیدیست و در نخبهٔ ارسطو است که معدن او کرمان در کوه زرند است و سه قسم میباشد سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی
و مایل بسرخی و چیزی با او هست که در آتش منسور و آنرا اخلاط خطیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی زرد کاهی را
مشاهده نموده است و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگی بسایند و بعد از آن پادزهر را بر آن رنگ زرد چوبه سرخ شود
خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سایند بر موضع گزیدهٔ افعی و مانند او بپاشند سم را
بطریق ترشح رفع نماید و چون قدری و جو را با آب سایند در کاری افعی مار کنند بکشد یا بحوالی بیش و امثال او داده فادزهر را بدهند هرگاه
از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بتجربه رسانیده و حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو جهة دفع جمیع سموم حیوانی و نباتی
و معدنی و مداومت او هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اجویه و نگاهداشتن او مانع گزیدن
هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارهٔ و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کنندهٔ سمیت او
و مبهی و مقوی اعضای عصبی و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهة خفقان بغایت مجربست و **قدر**
شربتش در رفع سموم از سه تا دوازده ... و در سایر خواص از یک قیراط تا یکدانگ و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق او که از ...
بهم رسد جهة ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگی است در شیردان
بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش ...
مختلطیست باشد و آنچه مدور مشاهده شود و در جوفش تخم مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسرخی باشد و نوعی هندی او را
سیاهی او را بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت میشود بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره و شیراز و تمیز و فرق
میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه
در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنیست مگر آنکه در محرور المزاج بغایت
مضرست و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب کشنیز جهة اورام حاره نافع و طلای او با گلاب جهة
طاعون و فواق و بواسیر و با شراب و بتنهائی جهة گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهة گزیدن زنبور مجربست و **قدر**
شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین
فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه بالخاصیة و چون سه روز هر روز نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدهٔ حیات در او اثر نکند
و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوعی دیگر حجر الجبه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** لغة فارسیست و بعربی
قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه ببرگ خیار و مشابه نبات سکبینج و ساقش باریکتر از او و سفید او که مایل بزردی
باشد در بالیدگی شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد و دقیق است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل
و ملین و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سموم و جاذب جهة عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و
اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبی و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهة سموم و فیقون
نافع و ضمادش جهة دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهم‌ها جهة رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده
جهة رفع درد آن و بخورش جهة صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت بچه
و **قدر** شربتش یک درهم و بجهة سموم یکمثقال و بدلش پنج وزن او سکبینج و ربع وزن او جاوشیر است و قطور او

بارو عن بوسـت جهت درد کوش و درد سر بلغمی مفیداست **باد آورد** لغة فارسیت وکسکر نیز کویند و بعربی شوکة البیضا نامند
و بغة جامع تمیمی اثر اعصفر بری میدانند و آن نباتیست خاردار و بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انکشت بهام و بزرکتر از آن و
مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه و پر خار و کلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر
سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را عربی باد آورد میدانند و میکویند که شکاعی اسم عربیست و باد آورد اسم
فارسی او و تحقیق آنست که یکجنس اند و شکاعی کلش مایل بزردی و برکش عریض تر و سفید تر و قبه او بزرکتر و ساق او کوتاه تر است
و تخمش با اندک تلخی در آخر اول کرم و خشک و کویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و تخمش قوی تر و با قوه مبرده و مجففه
و محلل است و تخمش کرم تر و لطیف و منضج و قوی تر از برک اوست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة و مفتح
سدد و محلل و با قوه قابضه و مقاوم سموم و یکدرهم از بیخ او جهت نفث الدم سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و کزیدن هوام
و بثورهای مزمن و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و تمقاو یرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر و سرد مالیدن ساق
تازه او از ابرداء الثعلب جهت ازاله او مجرب دانسته اند و مضمضه بطبیخ او جهت درد دندان و ضماد تخمش جهت ورم بلغمی و اب او جهت رفع تشنکی و
التهاب نافع و مضر شش و مصلحش انیسون و بدلش شاهتره و **قدر** شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش ده مثقال
و از خواص او که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند **باریلو فالمون** بلغة اندلسی عجیبه کویند و آن نباتیست بساق و برکش شبیه
به برک لبلاب کوچک و در شعب برکش ثمری شبیه بدبق و با رطوبتی بسیار چسبنده و مزغب و تندبوی و بر جامه و سایر
اشیاء می چسبد کرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برکش مدر بول و اکثار او مدر خون و یکمثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق
النفس و ضماد سرکوبیده او بر اعضا مانع قشعریره تبها و تحدی محقق منی است که چون سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و
طلای او محلل مواد بلغمی و سوداویست **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم زهره اسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح
اهل عراق اسم شوره است و در ابقر مذکور شد و او بخاریست که در شوره زار منعقد کردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه بنمک سفید
میشود و بجهت تحریک اشیاء ثقیله و تغیر معادن سالیوس صقلبی استخراج او بالفعل مرکب او را با کوکرد و زغال چوب بید باروت نامند
از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص ابقر است که چون آهن را
بر زنیخ بپالایند و با مثل او مس یکجا بکدازند و بعد از آن شوره بدان بپاشند مس از آهن صعود نموده و آهن در کمال نرمی میکردد
بازی بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروفست کوشت او در دوم کرم و در سیم خشک و بطئ الهضم و ردی
الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخور او و پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و ظفره و سپیدی زهره
او بغایت مفید و طلای سرکین او جهت رفع آثار کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل کویند مجربست **باشق** معرب
از باشه است و بعربی صقر نامند در دوم کرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و ظفره قوی تر و قوی تر
از زهره باز و سرکین او جهت ازاله کلف مجربست و کوشت او از آنکه بکرده بپایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و بلغمی
قدر شربتش یکمثقال و جکر نمک سود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف
کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت عرق النساء و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست
که چون چشم او را با پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از علت مسافیها مانده نشود و بعربی بارس کویند که بیدرهم از زهره او و
به ستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجربست **باتن** در حب البان مذکور میشود **باتن** اسم هندی تنبولست **بادج** عنب الثعلب است
باربیح نارجیل است **بادسفار** بقس زنجار معدنیست **بارحی** زحلا سریانی برز کتانست **باریقون** شوکرانست **باطس** کوغی
از علیق است **بارزوق** بعبرانی اسفیداج است **بالس** یونانی خشخاش زبدیست **بالمون** ایلیوست **بابس** بهندی اسم
مرانت **باباری** یونانی فلفل است **بارسطایون** یونانی بمعنی حمامی است و آن رعی الحمام است **بابیون** و **بابونون** سعلهٔ است
بالقیس ابو خلساست **بارامک** بفارسی نوعی از خلافست **بالراکس** بهندی لوفاست **بانی** بهندی ماءاست **پابرنک**

بهندی

بهندی برنک کابلی است **پات** بهندی برک نباتاتست **پان** بهندی قسم حیر قشع است **بابری** بهندی ریحانست **بارا**
بهندی رتق است **پاک** بهندی اسفاناست **پاج** بهندی زرداست **پاتر** بهندی اسم حجرست **پاره** بهندی اسم تبارست
باک بهندی شعرست **پادل** بهندی ازاست **پالک** بهندی اسفاناج است **پاجن** بهندی منجانقست **بازهرکادی**
بفارسی حجر التبر است **بارسرو** کوهی بفارسی جل است **بالنک** بفارسی ترنج است **بادنان** بفارسی رازیانج است **بادیان**
رومی بفارسی انیسونست **بادکل** صحرائی بفارسی لیکاست **بابو** بهندی دوقواست **بابونه** کاوبار بفارسی اقحوان
بادام بفارسی لوزاست **باردرخت** کز بفارسی ثمرة الطرفاست **بابدرخت** سرو بفارسی جوز السرواست و در سرو لفظیده
بار درخت نقم بعضی کویند بفارسی عنون است **باچه** بفارسی کراع است **بارتنک** بفارسی لسان الحمل است
و ترکی باغ بر باغی نامند **بار درخت** سدر بفارسی نبق است **بار درخت** عود بفارسی اسم هرنوا است **بارس** اسم ترکی یوز است
بادام کوهی بفارسی حلوز است **باذنجان** بترکی باقلی بجد است **بادباد** اسم ترکی بزرالبنج است **بال** بترکی عسل است **بالغ**
بترکی سمک است **باقرساق** بترکی امعاء است **باقر** بترکی کبد است **باز** بفارسی اسم بازیست **باشه** بفارسی باشق است
باقر بقرہ اسم ترکی قطاه است **بیغاه** بفارسی طوطی نامند و از خوردن پسته ولاجورد و قرطم زود تعلیم سخن کوئی میکرد و در دوم
کرم و در اول خشک و بسیار بطئ الهضم و کوشت او جهت استسقاء و فروح ریه و تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثالیل سفید و
خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرکین او جهت رفع کلف و آثار و خوردن خایه
و خون او جهت ازاله بیاض عین نافع است **ببر** شیر بلاد هندست و در جمیع خواص قوی تر از اسد است **ببرال** نرداد طویلست **بیری**
بهندی شاه اسفرم است **تج** بلغة الثمراست و نزد بعضی هندالخن و کویند نبید عسلی است **تبکه** بترکی فاضیه است و بفارسی
سنکدان طیوراست **تبتک** بهندی نقم است **تبکری** بهندی نماز است **تبی** بهندی مرداست **تبرتر** بهندی حجرست **تبانه**
بهندی خاراست **تباد** یسے بنامی شنته یونانی سرخس است **تجم** ثمرة الطرفاست **تج** بهندی وج است **تجاک** بهندی
پن است **تجوره** بهندی نارنج است **تجهو** بهندی عقربست **تجاب** بجای حماد اذان العنزاست **تج** بلغة اندلس قلب است
بخور مریم قسمی از عرطنیثا و عزاوست و او نباتیست شبیه به برک لبلاب که یک روی او سبز و دیکری مایل بسفیدی و مزغب و ساقش
چهار انکشت و کلش مثل کل سرخ و از بعضی هم کبود میشود و بیخش مثل بیخ شلغم و عریض و سیاه و کیاه او را بخور مریم نامند و منبت او جهای
سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره او و عصاره او قوی تر از بیخش و بیاد عرطنیثا خاردار و ساقش دراز تر و برکش شبیه به برک کلم و
شاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و مدور او و مثل کره چیزها برآمده بیانچه بخلاف بخور مریم در اول سیم کرم و خشک و در آخر آن مفتح و
محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شربت جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و ماساریقا و رافع فضول
از قطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و
ضماد شش با زهر دوا های کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه جهت شقوق مقعده و کلف و داء الثعلب و بجهت نقرس و التوای عصب و با روغن
زیتون کهنه جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد محرورین و مصلحش کتیرا
و اب انار و **قدر** شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص اوست که چون بر شکم فصاد نمایند
اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای کیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سپرز معدل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش
جالی و ضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکحال او جهت نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در این افعال اقوی
تراست و قسمی از بخور مریم را بنات شبیه به نبل و برکش باریک و عیالج بو بقدر زرعی و باریک و در اطراف آن کل سنبله از شعبهای
آن ثبت و تخمش شبیه بتخم ثبت میباشد و تعلیق بیخ او در منع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد** نباتیست غیر حماما
ساقش شبیه بساق رازیانه و برکش در حوالی بیخ وانبوه و کلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت و منبت او
کوههای درخت دار و صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و به بو و با تندی در آخر سیم کرم و خشک و عصاره او در اول سیم و بیخش

ذرهو

الباء مع الباء
الباء مع التاء
الباء مع الثاء
الباء مع الجيم
الباء مع الحاء

در آخر دوم و کیساه او در دوم مدر و فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و منضج جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج
و صداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند او و بخورش جهة اختناق رحم و سبات و گریزانیدن هوام و جهة
ولادت و بنده نه کامی و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوای بانی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و
سنون او جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن او مؤثر و بخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال او جهة عسر بول و مغص و تحلیل
نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از صمغ او و کیماداو ضعف و مضر دماغ
ضعیف و کرب و مصلح او نیلوفر و قـدر شربت از صمغ نیم مثقال و از عصاره او یک مثقال و از جرم او دو مثقال و بدل
حب الغار است و میگویند بمقدار ذرات در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان** بهندی رستیت نامند نباتیست خشک
و بقدر شبری و شاخهای مشبک و مایل بلاجوردی و گلش سفید و بار رطوبتی که بدست می چسبد در سوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح
غلیظ و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و مورث سبج و مصلحش صمغ عربی

باب الباء مع الذال

و قـدر شربتش تا یکمثقال است **بخج** مطبوخست **بخیب** بول شتر اعرابیست **بداستقان** مرستانه برستان
فارسی و آن گیاهیست شبیه به بردی و زرد رنگ ذهبی مایل بزردی و از آن نرم‌تر و منبت او نیزارها و در آبهای ایستاده و اصل بیخ
زهی و ریخن از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر و بدل الکشت برکشت و موافق
امراض بارده و قـدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش بوزن و نیم او درونج و بوزنش زیره کرمانیست بدرانک اندر باست

باب الباء مع الراء

بدلیهون مقل است **پده** اسم فارسی غربت **بدکسکان** و بدکسان و بدخقان **بداشقانست** **برنجاسف**
بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساق دار قریب بزرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتردار و زرد و
سفید و مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرایحه و با عطریه و با نبات او اندک چسبندگی و در کوه و صحرای سایه دار میروید
و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه با فسنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و شاخ در زیاده بر شبری نیست و برگش شبیه برگ
ساق زنبق و از آن بسیار ریزه‌تر و با چسبندگی قلیل و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریه قوی بی ثقل رایحه و منبت او مخصوص بها
کوهها نیست که باران در آنجا بیشتر باشد و اکثر اطبا و عشابین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یکچیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را
در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة
و دو درهم کل او با عسل مخرج اقسام کرم معده مجربست و آشامیدن طبیخ او و جلوس در آن جهة احتباس حیض و بول و عسر ولادت
و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضماد او جهة درد سینه و اقسام درد سر و مفتح سده دماغی و تقویة دماغ و سرسام بلغمی و سبات و
احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد او بدستور نطول او جهة امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سده و ذرور
حمول او با مرصاف جهة رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهة قروح و استنشاق طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر
گرده و مصلحش انیسون و قـدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل او
افسنتین است **پرسیاوشان** لغة یونانی و بمعنی آء الصدر است و پرسیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی
شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القفار و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و وصیفه نامند و آن
نباتیست برگش شبیه ببرگ کشنیز و سپاق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا
شش ماه باقی میماند معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و
امعاء و جهة تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و اخراج مشیمه و خون نفاس و ضماد تر کج باشند با روغن جهة
داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و ثیلات و خاییده او جهة عرب و محرقش جهة منع ریختن موی و رویانیدن آن و غراز و سفوف خشک او
جهة اسهال و طلای تازه او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید و طلای کوبیده او با مغز ساق گاو جهة
درد سر بسیار نافع و ذرور سوخته او جهة اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قـدر شربت از

جرم او

جرم او تا مثقال و درهم و از طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهة آلام شش و زنش بنفشه و نصف او اصل السوس است **بردی** در اصفهان
پیزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر زرعی و مدور و نرم و از آن ریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند و گلش مثل بید و
ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما و از تخمش ریزه‌تر از حلبه و تلخ و بیخش با حلاوه و کاغذ مصری از آن یا بیخ آن
پخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در اول خشک و آب او جالی دندان و قاطع نزف
الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ او و خاییدن او جهة رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او جهة
زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهة سپرز نافع و
گویند مضر احشاست و مصلحش عسل **برطانیقی** بلغة یونانی نباتیست غیر بستانی فرو و تر پیچی برگش شبیه ببرگ حماض
بری و از آن ریزه‌تر و سیاه‌تر از آن و مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و تخمی از آن شبیه بخیریست مرکب القوی با
قوة قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره او جهة التیام جراحات و مضمضه
طبیخ خشک او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن او جهة بهتا نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش
چقندر **برنگ کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس از فلفل ریزه‌تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر
دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعاء و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و مفتح و مضر امعا
و مصلحش کتیرا و مستعمل از آن مقشر او است و قـدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل
برباری مصری برباری بلغة مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است و آن شبیه است بکرفس و خوشبو و تیز
بوی را زیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشاء و محلل ریاح و مانع
نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة کواهیر بسیار نافع و مضر
دماغ و مصلح او نیلوفر و قـدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نشاسته و مداومت خوردن نبات او جهة رفع زردی رخسار
آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیف‌تر از تخم او است **برسیان** اسم فارسی نباتیست منبت او بابل که حوالی
کوفه باشد شکوفه و گل و تخم میکند و در اول سوم رسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح
نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با کل سرخ جهة رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و آب
مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است **برهم** مؤلف مغنی شکوفه مغیلان
میداند و مؤلف بغدادی شکوفه درخت خارداری میداند شبیه بامغیلان بقدر زعرور و زرد و با سفیدی و خوشبو و مقوم
و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهة سده کهن و نفث الدم نافع و عرق او جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند خواص مثل
عرق بید مشک است **برنوف** بفارسی ثلبانگ و معرب از وشابونج است درختیست مثل درخت انار و
پرشاخ و برگش شبیه ببرگ زعرور و از آن تیره‌تر و مزغب و رایحه او تند و بدبو و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و در وسط شکوفه
زغب دارد در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و تسکین دهنده بادها و عصاره برگ او جهة صرع اطفال و سیلان
رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویة معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و ضمادا نافع و سه درهم او با یکدانگ جاوشیر مسهل
قویست و یکمثقال او با یکحبه جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوطا او با عصاره او با سداب و جندبیدستر
با دهن تلخ جهة رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوییدن برگ او جهة سده منخرین و غشیه دماغ و زکام و ذرور برگ خشک او
جهة التیام قروح و ضماد او با زفت جهة خنازیر نافع و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قـدر
شربت از عصاره او تا سه مثقال و از برگ او تا دو درهم است **برواق** بلغة اهل مغرب اسم خنثی است و بلغة عربی
اسم سنی است ببک و رز دو چون باینده مایل بسفیدی باشد و در عراق تکون کرده مثل گیاه دسته و سرکه را
میربایند در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهة خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور او جهة التیام

جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چخماق و در زیر سرگذاشتن او باعث خواب دیدن
هرچه در اثر و رسانیدن کرده و گویند مجربست برکک شیرازی برک قسمی از عنب الثعلب است و بیخ او عود بریست بسیار
گرم و خشک و مسکن حمی و زیاد او مورث جنون و کشنده است بروالی لغة عجمی است بسریانی بحروس بیونانی اسقولس
نامند نباتیست پر شاخ و شاخهای مثل کان کج و حمیده و کلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و تخمش سفید و
پوست بیخ او بازردی در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهة استسقا و بوسیر و
ضماد او جهة بهق و داء الثعلب و اورام و سوختگی او با عسل جهة تقویة تیرگی و عصارهٔ او جهة سفیدی و دمعه چشم و قدر شربتش
و مصلحش انیسون و قـدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بقول مؤلف تذکره ریباس است بربیسن بلغة مصر اسم
رطبه است بربکون از جملهٔ یتوعات و گویند قسمی از ابلیو است بربسون ثمر درختیست شبیه بارود و منبت او اسکندریه
و در مصر شاول امینا نامند و در سایر بلاد دیده نشده است برتوق و بیخ کابلی برنکست برمه بعربی حنطا است برغوتی یونانی
بزر قطونا است برآسن یونانی بمعنی منتن است و کراث را باین اسم میخوانند برتقس اشق است برتوق بلغة مغرب
مشمش و بلغة شامی آلوچه است بربر بعربی ثمر اراک است برهتایج اسم مرو است برتعلون بلغة اندلس بخور مریم است
برادة الحدید در حدید موصوفست برده سلام بلغة مغربی لسان الحمل است بروتا لسریانی و برماسون و برسون بردومی و بربرانی
یونانی اهل است بروآینا یونانی فاشرا است برسیا الوث ... برسن قطن است برشوم بعربی قسم است
بردون اسب یابو است برطسیقون ملیم غرا است برتی یونانی ابریشم است برکینه قصب زریره بهمه برلس
فیتره است برمس صبر است برابران بفارسی سفاریونست برآجیل کرفس است برشیان دارو عصی الراعی است برباتا
بسریانی تخم رازیانه است بریون یونانی اشنه است بردوش یونانی جنین است برسیقامیلا یونانی سفرجل است برنجل
حشیش است برطس یونانی بهق است بریوطالون برومی آذریویه است بریمی بلغة اهل ترشک گویند برهمن
هندی سانج است برنج بفارسی رز است برق بفارسی اسم جست برغشت بلغة خراسانی قنابریست
برموم بفارسی تکر است برکنیل بفارسی ... برستوک بفارسی خطاف است برتی هندی قسمیست که بعربی
ربیا مند برمون هندی لوس است برسوخ تبرکی زبربست برتمی هندی قسمی از بیش است بر عور بر اصی اول و
بلام اسم فارسی حشیش بریا بفارسی به باست برالم حجر البرام است بزر قطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه
و در شیراز اسبغول نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین او سفید و تر بوترین سیاه است و شکوفهٔ برگ برنک
اوست در سیم سرد و در دویم تر و سیاه او با میوه و اجتناب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن تشنگی و حرارة و با قوة محلله
و ملین طبع و بو داده او قابض و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و حلل صفراوی و بثورات الجنب و
امراض موی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد مفاصل و نقرس حار و نرم
کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و حمره و با آب دهن جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه جهة درد سرحار و ترطیب
دماغ و اعضا و شق شدن موی و دراز کردن و ضماد گویند او که مثل او روغن گل و پوست خشخاش بخته باشند جهة جذام
حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قـدر شربتش از
دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید حرفه و در تفتیح تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و سعال ابن سینا دو درهم گویند او
کشنده است بزغنج بفارسی اسم درخت پسته است که پسته باشد و گویند درخت پسته کیال است بهند و کیال ثمرش هی ..
دارا زیر غنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند
اقاقیا است بزرکتان و کتان موصوفست و بفارسی بزرک نامند و بزر مطلق مراد اوست بزرو. تخم بنا نامست
و بزر تخمی در ضمن اصل موصوفست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیونست بزر الجزر البری دوقو است بزر الاجوان ولبه بوان

نبیع الاوراء

موصوفست غیر شمع است بزر الورد الاسود حبالمسک است بزر العصفر قرطم است بزر القنب حرف بابلی است بزر
رازیانج رومی انیسونست بزر الفنجنکشت در ... مذکور است بزر الورد تخم گل سرخست و در ورد مذکور است بزر قطونا
رماد است بزر الخمخم لوذریست بزر رتمان البری و بزر البطم حب الخضرا است بزر البقلة الحمقاء فرفخ است بزر البقم
بزر القمرا است بزر الهوه لوذریست بزراق بصاقست بفارسی آب دهن بزباز بفارسی بسباسه است بزه بفارسی
وشیش ان شاه است بزمچه بفارسی ... بزغاله بفارسی حدیست بسفایج نجیبت ایل سیاهی مایل
و کره دار و از هر کره ریشها برآمده و اندرون شکم سبز و نبات و ساق و شاخ و برگ دارد و ریشه بیان شده و مانند کیاه سرخس و بقدر
یکشبر و از میان شاخهای درختان و ازیخ اشجار میروید و در مکانهای سنگلاخ مانند و در دویم گرم و در اول خشک و گویند در اول
گرم است و در سیوم ... مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و به خاطر اله تقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد و درد معده و قولنج و منجمد
کننده شیر غیر منجمد است و مفرح بالعرض جهة دفع سودا و جهة جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهة التواء عصب و
شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و با اطعمه خصوصاً مخیش و در میفتح و با ماءالعسل موجب اسهال سودا و بی ضرر است
و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهة سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهة سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون
مثقال او را جوشانیده با فلوس خیارشنبر و یا با تربد بخیسند جهة ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجربست و مغثی و مضر گرده و سنیه
پر سیاه و شان و جوشانیدن او با آب الشعیر و فواکه با بسه و خردل و با خروس سالدار و قـدر شربتش از جرم او
تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهة مواد سوداوی نصف وزن افتیمون و ربع آن نمک هندی است بسباس
بفارسی بزباز گویند و آن پوست اندرون جوز بواست بر جوز چسبیده بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی سیم عجیب است و در دویم
گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دویم خشک است محلل ریاح و فضلات باطنی و منفتح سدد و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی
معده و باده و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهة سلس البول و بیج و نفث الدم و قرحهٔ امعا و رطوبت معده و ششی و اسهال کهنه مزمن
و منع ریختن فضلات بمعده و تقویة رحم و رطوبة او و ضماد او با برگ مورد جهة دفع بدبوئی زیر بغل از مودود و با سرکین ... عسل جهة درم
فرزجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهة صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهة بر دشتن
زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلحش صمغ عربی و قـدر شربتش تا
سه درهم و بدلش جوز بواست بُسّد بتخفیف سین اسم شجر حجرتی احمر است و بسین مشدد بلغة هندی اسم مرجانست و بفارسی
بیخ مرجان و مرجان را بعربی قرول نیز نامند و او معرب از شرالیدن یونانیست و بیخ مرجان را بعربی نشف نامند و آن جوهریست
قوة نباتیه که از قعر دریا میروید و ریشه آن سفید است و هرچند بلندتر میشود سرخ تر میگردد و شاخهای او مرجانست و بیخ او سفید و
سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قوی تر و سفید ضعیف است و بهترین سرخ او آنست که صاف و کم سوراخ و صلب و بی شن باشد
در اول سرد و در دویم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصاً محرق او جهة
وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و گویند
نیم مثقال او که با نصف او صمغ عربی و با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهة قطع نزف الدم باطنی مجربست خصوصاً
سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد زخمها و رفع آثار و تحرق او جهة نزف الدم
ظاهری و تقویة دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویة باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با
روغن بلسان جهة ثقل سامعه و کری نافع و ابن الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده
سپرز میکند و مضر گرده و مورث تب و مصلحش کثیرا و بدلش جهة حبس خون بوزنش دم الاخوین و قـدر شربتش تا یکمثقال و
اولی استعمال محرق اوست در جمیع مذکورات و محلول او را در دفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را
از هر یک بقدر سه درهم که اخته انگشتری با نگین او فی ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و تمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه باشد

لب منتخب الامین

٥٢

داشته باشند در حال صرع قطع شود و دارنده او را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد بستان افروز لغة فارسیت
و بعربی حبق بستانی گویند و بفارسی تاج خروس و گل جلوا نیز نامند و او غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چه حماحم را برگش عریض
دالوان و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز را برگش سبز و ریزه و پر گل و گلش سرخ مایل ببنفشی و بی رایحه
و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و با آب او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده
پسرزدو رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب او تا یک اوقیه و بدلش
حماحم و تخمش جهت اسهال نایب مناب تخم بارتنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر جوشانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند
و در روز دیگر ستور و زیاده بر آن مداومت کنند جهت حرقة البول و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال بسر غوده
خرماست که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب اقسام خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت در خرما
شیرین تر شود گرم تر گردد در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت پایین و نفث الدم
و خاییدن او جهت تقویه لثه نافع و مسدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش خشخاش است در ربسور مزاج مثل او جهت
قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست بستیباج بفارسی خلال که و بعربی
سدی نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخها بقدر ستبری از زنگ پیچ میروید و باریک و از آن
خلال میکنند و بر سر هر شاخی چیزی مثل قبه و خشن و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و او را حشیرک نامند کیاه او در اول دوم گرم و خشک و
با اندک عطریه و خلال کردن او جهت تقویه دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و جلا بهق و طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر
دوم گرم و خشک و صدصداع و کشنده اقسام کرم معده و امعاء مجرب و او را بفارسی درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول
و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش
کثیراست و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش کمی و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش
شیح ارمنی بسینج کندر است بسیله بلغة مصر نوعی از جلبانست و او خار بریست در غایت تلخی بسباساح رمل عربیست
بسیلا بصل است بسقیس یونانی بقل است بسقا شاهترج است مبورد نون یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است
بستان بفارسی اسم زرع است پسته بفارسی فستق است و بهندی پستی گویند بشام درختی است حجازی
و در مصر و عراق نیز میباشد و در این اوان تخم او را بجای حب بلسان استعمال نمایند و ثمر او بقدر درخت توت سفید و بی
ثمر از آن کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه بکبابه و بیمزه و ثمرش مثل خوشه و در او دانه‌های
مایل بزردی و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن
مایل بسرخی گردد و بهترین اجزای او دمعه اوست و مسواک چوب او مقوی لثه و رافع بدبویی دهانست مجموع اجزای او در دوم
گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعه او جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف او و قطع نزف الدم و عرق
و درد دندان و ادرار فرمودن بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت حمل و تنقیه و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده
و اعضای باطنی و جهت گزیدن عقرب تنها و ضماد او مفید و روغن او مسهل بلغم و مرة السودا و مورث مغص و برگش تنهائی
و با روغنها خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوایج است و باین سبب آن را نیز خشب الیسر نامند و
چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بدست اجتناب از خوردن او اولی است بشنین نوعی از نیلوفر
مصریست و در حین زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش و در طلوع آفتاب از آب بیرون
می آید و در غروب نهان میشود و تخمش شبیه بکاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است
و اهل مصر از آن بپخته و خام میخورند و سوم سرد و در اول دوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال
صفراوی و با سیر جهت سرفه نافع و گلش با قوه محلله و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و لشقیقه سعوطا و طلاء

الباء مع الشین

مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل و رعاف و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر
شربتش تا پنج مثقال و بدلش نیلوفر است بشیش بعربی اسم برگ حنظل است بشهه تشبیح است بشلشک جنطیانا است
بشولیون بیرانی بزرقطوناست بشان بلغة بربری بسفایج است پشم بلغة فارسی اسم صوفست پشیاک اسم ترکی
سنوراست پشه اسم فارسی بق است پشم و زغ بفارسی طحلب است بشباس بهندی اسطوخودوس است بصل
بفارسی پیاز است و بترکی صوغان و بهندی پیاز است و برگش در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و بترکی کوه ان نامند قوی تر از
بستانیست و مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین
خصوصا پخته او که با گوشت چرب باشد و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و منقت و مطبوخ
مهرای او کثیر الغذا و ملین طبیع و پخته او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه یا پرورده در سرکه جهت یرقان و
سپرز و برانگیختن اشتها و تقویه هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهائی مانع غثیان او دیه کریهه و دافع سموم دوات
او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یکچهار یک بوزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست
و قطور او جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط او منقی دماغ و بوئیدن او جهت رفع ضرر هوای
وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح
ضماد پخته او جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه که گویند تجربه است
و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده و بازرده تخم مرغ با
روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و زحیر مجرب و حمول او جهت گشودن رگهای بواسیر
سیلان فرمودن خون مؤثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او با موی سوخته و کافور جهت اکله مجرب و تقطیر آب او با پیه
مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و ریاح غلیظه و مولد کرم و خلط غلیظ
در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی
تناول نمودن و رافع بوی او باقلی و نان سوخته و گردکان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مهیج
باه و جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است بصل الفار پیاز بیست ریزه و پوست او سیاه و برگش
از برگ دلبوس دراز تر و بغایت گرم و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند
و بسقوط قوه و خناق کشنده و اولی استعمال نکردن اوست بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر اسقیل است
بصل الماکول بلبوس است بصل الزیر و بصل الذئب بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است بصل النرجس پیاز نرجس است
و در حرف نون مذکور است و بدستور سایر پیازها و حین ذکر نبات او مذکور است بصاق آب دهن است و در بیان
مذکور شد بساق القمر حجر القمر است بصل الحیه و بصل الخنابل اسقیل است و گویند بلبوس است بطم بفارسی و ترکی درخت سقز
نامند و آن عظیم میشود و دیر خزان میکند و برگش و بارش با عطریه و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش
سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و در جهت الخضر اموصوفست و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور
است او درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب مو و خاکستر
چوب او جهت داء الثعلب و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهت رویانیدن مو و دراز کردن او مؤثر است بطیخ لغة رومیست و
بفارسی خربزه نامند و یونانی فافس نامیرن او سرد و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم
آب نازک پرجرم است و بهترین ها شیرین او ملیونست که خربزه گرمک نامند و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معده
زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و

الباء مع الصاد

الباء مع الطاء

و مسهل آن پنج با ورسه مصلحش صاحل کرده و قدر قروح وجالی آن و مرخی احشا و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار
زیرش و ناشتا خوردن و مورث تپهای صفراوی و بعد از طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل برنج باعث سده و بهترین
اوقات تناول نمودن او مابین دو طعام است که طعام اول منهضم نشده و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم
و اورام صلبه با بوره و جهت کلف و آثار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت کلف بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم
و انعطاف خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک او جهت اخراج حصاة و احتمال او در بدن باعث تندی گوشت
بغایت آزموده و یک مثقال او تا دو مثقال زرقیه خربزه مفتح قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول
گرم و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و
تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و جهت بدرقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از
جهت حصاة بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است
و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم **بطیخ هندی** بفارسی هندوانه است و بعربی دلاع و دابوقه نامند
در اول دوم سرد و در آخر او تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین و با عسل و زنجبیل جهت قطع بلغم و با
جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و حمیات حار و مواد
محرقه و اما سرش بد هضم و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون
رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و بمزاجی
که بلغم بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود و مثل آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث
ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند
و یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل شراب مسکر گردد اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع
افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است و مربای
پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهق و پیسی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد و تقویه هاضمه
نافع است **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیورات والوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و
مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت و رافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و
دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت تحلیل و خاکستر پر و بال او
جهت تحلیل خنازیر و زبل او جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیهها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوة نافذه
و جهت خناق و ورم پستان با آنزروت قلی مجرب و جهت سرفه شرابا نافع و جگر اردک پرواری مولد خون صالح و جهت خفقان مفید
و تخم او غلیظ و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت هزال و سرفه و درد سینه و کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته او با سداب و
روغن زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت دفع بیاض چشم بغایت آزموده است و
سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشا است **بطارخ** اسم ماده تخم ماهیست که هنوز
تمام نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد مثل و بهترین او تازه و مایل بزردی سایل است و در دوم
گرم و خشک و قاطع طعم بلغم و جالی و قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش
زنجبیل است بالخاصیه قطع تشنگی او میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و اینچه در گیلان تخم ماهی را پشیل میسازند قریب
الفعل است باو **بطارخیون** بطارخ است **بطیخ زنی** براء و بزاء معجمه و **بطیخ سندی** و شامی و فلسطینی بطیخ هندی است
بطرا یونانی سنگلاخ است **بطراسالیون** یونانی بمعنی کرفس جبلی است وآن فطراسالیون است **بطرآخوا** یونانی اسم
ضفدع است **بطرآیون** یونانی خرنوب النبط است **بطیطس** یونانی بیروح است **بطلسفا** یونانی موبیائیست

بطارس

بطارس یونانی سرخس است **بطرالاون** یونانی نفط است **بطینه** پل است **بطباط** عصی الراعی است **بعیر** ابرجل است — آب مع العین
بعوض بق صغیر است که بفارسی خاک پشه نامند **بعر** اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و
شتر **بغل** بفارسی استر نامند و از فرط حرارت مزاج تولد نماید و بندرت واقع شود و مشاهده شده و بهترین او آنست که — آب مع اللبن
مادر او مادیان باشد و زبونترین آنکه پدر او اسب باشد و مادر او الاغ و در سیم گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیه او مسکن
و عرق النسا و چون با روغن زیتون در دل اثر را طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانبین میشود
و چون سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب بهم بخورد مانع حمل میگردد و بدستور بول او همین اثر دارد و بدستور موی او
فرزجه چرک گوش او بخور سم او مسقط مشیمه و گریزانیدن هوام و سرگین او جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین
قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه کردن موی مجرب است
و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر است از او **بغرا** غرای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب دهند
و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم و مایل باعتدال و مبهی و مسکن
صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلحش حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و
مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت را در آتش اکر
در اصفهان آتش برگ نامند **بقلة الحمقا** بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغیالم و بفرنگی برعانی سالی گویند نباتیست اکثر در زرع و
اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه و مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه
و ریزه و طولانی در دوم سرد و تر و گویند در سیم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و
چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و ادرار نمودن بول و حرقه او و بواسیر و نواصیر و حرارت جگر و تبهای حاره و رفع
حبت القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام
حاره و با شراب جهت بثور سرد بارد و جهت مقعده شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ و جرب و حکه و ورم انثیین و شرا
و حمره و آشامیدن او با ریوند جهت قطع مجرب و حقنه آن جهت درد انثیین حار و سیلان فضول امعا و رحم و ضماد تخمش
جهت ثالیل قوی تر از نبات او و نبات او در مفروزه صاحب و امراض حاره بغایت نافع است و مضر باه مبرودین و ضعیف
الحاره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلحش مصطکی و کرفس و نعناع و قدر
شربت از آب او تا پنج مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن
ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده
بارده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بوداده او و قابض غیر بوداده او و ملین طبیعت است
بقر الوحش نوعی از ایل است و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است و در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او
جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت رفع عسر بول و نفخ و
در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد آنرا از ثقبه باقلی مثقوب
بلع نمایند قبل از نوبت جهت تب ربع مجربست و طلای روغن یا آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را
با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او نماید مجرب دانسته اند **بقم** درختیست عظیم منبت او هندوزنگبار و
برگش مثل برگ بادام و گلش سیاه زرد و ثمرش مدور و مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین
میگردد و چون در شب اثر ابخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی میشود و چوب او صباغان استعمال میکنند و
رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و پنج درهم او کشنده است و گویند علاج پذیر نیست و ذرور او جهت
التیام قروح کهنه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت نیکوئی رنگ رخسار و تقویه است بقم

بضم با و تشدید قاف و فتح الف بلغة یمن اسم جوز مائل است **بقس** بفارسی درخت شمشاد نامند و برکش شبیه برک انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او پریشان و خزان نمی کند و کلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک و برکش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد نشارهٔ او با حنا جهت تقویت موی و دردسر و تفرق شئون که در زر آب سر است و با سفیدهٔ تخم مرغ و آرد کندم جهت استحکام مفاصل و وثی و دهن و نطول طبیخ برک او جهت خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعابها و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد سرخ و نمله و ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازهٔ او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او تا سه مثقال است و مشکوذ او مقوی دل و دماغ و عرق او قوی تر از مشکوذ است **بفشو فرشن** یونانی نباتیست برکش شبیه بتره تیزک و از آن سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و کلش شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم کندنا و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخهاست گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برکش جهت جراحات عظیم و ثالیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا و قدر شربتش تا دو مثقالست **بقلهٔ یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنارهای آبها میروید مایل بسرخی و بیطلم است و در تنکابن و طبرستان اشکنی گویند و ابن تلمید گوید تخمش شبیه بتخم بستان افروز و قطره سرخ مزه است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفهٔ حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و دردسر و جروح و قروح و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطیء الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام و شربا و ضماد آمیفند و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال **بقلهٔ حامضه** ترهٔ خراسانیه کویند قسمی از حماض بزرک و رقت اسپاناخ و از برک کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب مصلحش عسل است **بقلة البرار** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن میشود و کلش زرد بخلاف قثاء بری که بیخش بر زمین فرو رفته است و طعم این با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر تابستان میخورند و تخمش شبیه بدانهٔ عنب در اول سرد و در رطوبت معتدل او کویند کرم و خشک است و مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و لوی دهان و تقویت لثه و ها ضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامهٔ خواب کذاشتن موجب دیدن خوابهای خوبست **بقلة الذهب** نباتیست برکش شبیه برک بارتنگ و از آن ریزه تر و بیخش باریک و پر شعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند و پوست بیخ او را اهل آن دیار مقشر از میشود و چون بر پیکان و حربها بمالند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت اثر انکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست اثر را بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت کرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است **بقی** **بقلهٔ خراسانیه** **بقلهٔ** حامضه است **بقلة الرمل** **بقلة البراریست** **بقلهٔ مبارکه** و **بقلة الزهراء** و **بقلهٔ لینه** **بقلة الحمقاست** **بقلهٔ اترجیه** ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است و مذکور شد **بقلة اسنانیز** و **بقلهٔ فارسیه** بادرنجبویه است **بقلهٔ عربیه** **بقلهٔ یمانیه** است **بقلهٔ** یهودیه هندبای بریست و کویند قرصعنه است **بقلة الغزال** شکاع است **بقلهٔ بارده** لبلاب است **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة** الخطاطیف دواء الخطاطیف است و کویند عروق صفر است **بقلة القدس** فودنج بریست **بقلهٔ ذهبیه** و **بقلة الروم** قطف است **بقلة الحمقا** بری ایلیو است **بقلة الملک** شاه تره است **بقلهٔ عایشه** جرجیر بستانیست **بقار سطاخیس** **بقیس** یونانی بقس است **بعثمات** خبز الکعک است **بقلة الاوجاع** بیونانی او را قاقالیا نامند نباتیست مغربی و بوادی افریقیه و طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی و در سوم گرم و خشک و جهت درد شکم بر نهج هر زمانی مفید است **بقلة الضب** بادرنجبویهٔ صحرا **بقلهٔ وحشی** نعناع است **بقر** کاو است و بهترین او کوسالهٔ یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از کوسفند شمارند و سیاه

و زرد او بهترین سایر الوان است و کوشت کاو زیاده از یکسال در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از آن هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار تیفق و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب موت بفجاه و مصلح او مهرا بختن با عسل و سرکه و ادویهٔ حارهٔ ملطفه مثل دارچینی و زردچوبه و همچنین سکنجبین و شیر بیما سوای حرّ ام موافق است و مرق او که چربی نداشته باشد با سرکه جهت صاحبان معدهٔ مراری و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار بمعده و امعاء و انتشار صفر است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب بی چربی او جهت کشتن کرم کوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیم خشک و آشامیدن یکمثقال سوختهٔ او با آب سرد قاطع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور آن و سوهان کردهٔ غیر سوخته جهت ترف الدم و جلای دندان و التیام قروح نافع و سم سوختهٔ او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع سپرز مؤثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و زهرهٔ او تا چهارم کرم و خشک و جهت دفع سپرز مؤثر و در معاجین جهت صاف کردن منی و آشامیدن با عسل جهت حکه و مرض آتشک و طلای او جهت قروح خبیثه و کزیدن عقرب و جانوران و تسکین درد زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم او و با بوره و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برش و ببوسه سرو فرزجهٔ او با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیهٔ رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیر بز جهت چرک کوش و کرانی سامعه و حرکت کوش و با مرهم جهت منع چرک زخمها و غرغرهٔ او با عسل و مالیدن در خارج جهت خناق و طلای او جهت قروح مقعد مفید و با نطرون و سنگ رخام جهت خراز مفید و قضیب مجفف او را سوهان کرده با تخم نیم برشت خوردن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهت کریزانیدن هوام و اسقاط جنین و مغز ساق او جهت تلیین اورام صلبه و تشقاق و بواسیر و شقیقه و استخوان سوختهٔ او مانع زیاد شدن اکال و آشامیدن خون او بقدر یکوقیه که کرم باشد کشنده و ضماد با آرد جو ملین اورام و ذرور خشک او جهت حبس کردن خون جراحت و منع ورم بغایت مفید و ضماد خون تازهٔ او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل کویند مجربست و در دست کردن انکشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت رفع صرع بالخاصیه مؤثر است و چون کوشت او را مهرا پخته و یا خون او در شیشه کرده باشند چهل روز تعفین نمایند و بکذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند یک درهم او سم قاتل است و چون با بزرالبنج قدری او نفوخ کنند بیهوش میسازد و کویند از موده است و خواص بول او در بول مطلق و سرکین او در احشا و شیر او در لبن مذکور است **بکاء** درختی است معروف در مکهٔ معظمه شبیه ببشام و برکش از آن ریزه تر و ثمرش از آن او در واب سفیدی که از آن میچکد از ماندن سرخ نمیشود بخلاف دمعهٔ بشام در دویم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و دمعهٔ او جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برکش محلل و مدر و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است **بکمون** لغة فارسیه و بعربی عرفج نامند از جملهٔ تیوعات و در کنارهای آبها میروید شبیه بدرخت سماقی و شاخش زیاده بر پنج عدد نمیشود و مایل بسرخی و شیر دارد و از آن جهت اغصان کویند و برکش شبیه برک کاج و بیچیده و کلش سفید و درهم و تخمش شبیه بباباونه و او را حب الفقد دانند در سیم گرم و خشک و مفتح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکعدد از آن تناول نماید در آن سال حامله نشود و اکر هفت سال مداومت کند در هیچ وقت حامله نشود **بکام** حب الاس است **بکاین** بهندی آزاد درخت است **بکرشه** عشقه است **بکر** بهندی خیار شنبر است **بکری** بهندی مغز است **بکموذ لکن** بهندی علیق است **بکان** بت بهندی خسک است **بکایت** بهندی پنجنکشت است **بلسان** درختیست بقدر سفرو برکش شبیه برک سداب و از آن سفیدتر و در بوی شبیه باو و منبت او عین الشمس توابع مصر است و در طلوع شعرای یمانی ساق درخت را اشکافته ابهای آن که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است و مؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است و از چوب بشام و سایر اجزا میسازند و بدستور بجای حب بلسان ثمر بشام را عطاران میفروشند ضماد برکش جهت کزیدن عقرب و طبیخ او جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد کوش و ضماد بیخ درخت که سوزانیده باشند با سرکه جهت ثالیل و مرهای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن نافع و چون شاخ و برگ او را پخته و آب او را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن او است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود کفته میشود **بلبوس**

الباء مع الكاف

الباء مع اللام

لغة

لغة یونانی است و بفارسی ریزو تلخه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز تو بر تو نیست بلکه مثل یکدانه سیر و پوست او سیاه
و منتج و برگش مثل برگ پیاز و عریض تر از آن و در طعم و بوی شبیه بپیاز و بترکی داغ سوغانی و در طبرستان نرم حلم نامند و
بخش از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و آنرا کولانست و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و مطاول و
رنگش ارغوانی و زنان از آن گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل زعفران رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگش
مثل کراث و گلش شبیه ببنفشه و طعمش با حلاوت و تندی در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و
جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویة باه و بدستور جهة التوای عصب و گلو و ملی استخوان
با عسل جهة تقویة بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة درد معده و با زرده تخم مرغ جهة کنه تحت چشم و با دو
مناسبه جهة ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با ده جهة شکاف عضل و ناخن و با خایق التمر جهة کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه
جهة جرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهة نخاله سر و زخمهای تازه و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ
و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه مرطوبین و مشهی طعام است
بلیلج ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله چینی و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست او
و در آخر اول سرد و در آخر دویم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیة مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و
قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهة بواسیر و بواد و جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهة دمعه مفید و مضر سفل و مصلحش
عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدل آن آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند شکوفه حناست مثل آن و ثلث
آن مورد و سند بس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم او را با نیم درهم شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند
جهة قطع سیلان آب دهان و تقویة باصره بسیار مفید است بلوط بلغة طبرستانی دار مازی نامند و بفارسی بلوط
گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را ابش نامند و از قسم مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق
و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده اند و مؤلف مالا یسع ... سیم
ذکر کرده و این اصوب است و در این صورت شاه بلوط را نیز از اقسام او است و مستطیل دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری مابرات
و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله محمد بن احمد و از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد
درخت بلوط یکسال بار میدهد و یکسال عفص و شیرین ماکول اول سرد و در دویم خشک و تلخ او در اول سیم خشک و نایب مناب
عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و تشنج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعا و
خفقان و غثیان که از فم معده باشد نافع و ضماد او با پیه گاو جهة ورم حار ... اورام بلغمی و سوختگی و جهة قلاع و قروح ساعیه
و حمول او جهة قطع سیلان رحم نافع و نان او ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر
شربتش یکمثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای او ...
او یابس تر و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ او جهة التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهة آکله
مفید است و چون بلوط را با نیم وزن او کندر و با روغن زیتون سرشته مداومت شربت او کنند قاطع سلس البول و بول
در فراش و ادرار مذی و منی و مجفف ناسور فارسی است و مجرب دانسته اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو
بهتر از خطاط است و جفت البلوط که پوست رقیق او است و بر ثمر ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس
سیلان خون و رطوبات شرب و ضماد او جهة فتق ضماد او نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل او است
و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و مسمن و کمتر از بلوط است و غذائیت او ...
غالب و با قوة جالیه و مسمن بدن و مولد بلغم کرده و مشوی او با شراب مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهة رفع سموم بغایت موثر
و در سایر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و سینه است و مصلح او بزر جند قوقی و شکر و سکنجبین و روغن

پوست

پوست درخت او را با مهرا پخته و یکشب بر موی بگذارند و بعد از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و حشف شاه بلوط در
سیمیت مثل سلقوک است بلوط الارض اسمیست مشترک بر کمادریوس و بر بیخ نباتی که برگش مثل برگ کاسنی عریض و نبات او
ریگزارها و تحت کولان که نوع نرآسل است و او جدوار سفید اندلسی است و طعم او شیرین و با اندک تلخی و در دویم گرم و در اول
خشک و قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنی و مدر بول و حیض و رافع علل سپرز و ضماد مخ جهة پاک کردن زخمهای عفن و
گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است بلوطی نباتیست برگش شبیه ببرگ
و سیاه لون و بدبو و شاخهای او مربع و سیاه و پر شاخ و برگش جعدی شبیه ببشم و گلش مدور و زرد و اغبر است گرم و محلل و
ضماد برگ او با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و پخته او در زیر خاکستر جهة بواسیر مجرب دانسته اند و با عسل جهة پاک کردن زخمها نافع و در
افعال قایم مقام فراسیون و وزن او بدل افراسیون است بلح بجای مهمله ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد مایل بسرخی
نشده باشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر طیوب میکنند در اول دویم سرد و در آخر آن خشک و با عطریه و قابض و مقوی معده و
جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات تازه و مقوی
عصب مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و
شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم است و جزو اعظم سک و رامک است و چون آب او را با آب
غوره بجوشانند تا غلیظ شود و در چشم کشند جهة قطع دمعه و دمعه و جرب و سلاق مجرب است بلحبه بجای مهمله
بلغة مغربیست گیاهیست که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و بهم پیچیده شبیه بپیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی آن
مثل ابره مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است گرم و خشک و مقطع و محلل و عصاره او و طبیخ او جهة اخراج زلو که در
حلق مانده باشد نافع و خوردن او در رطب مستعمل نیست و ضماد او محلل قوبیست بل بلغة هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از
خیار کبر و تخم او تلخ و مغزش چرب و پوست ثمر سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم او است در آخر دویم گرم و خشک
و با قوة و مقوی احشا و محلل صلابت عصب و جهة فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه با جوارشات تحلیل
ریاح بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی بجز او جهة بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش یکمثقال و مصلحش
کتیرا است و مؤلف اختیارات بدیعی بل و بسل و قل را اجزای یک ثمره دانسته اند بلادر در لغة هندیست و بعربی حب القلب و ثمر
الفهم نامند بار درختیست شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش بنفش و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و ما
بین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بو
و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات او و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیم و مغز او در سیم گرم و در اول
خشک و بمضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف و مقرح جلد و جهة امراض بارده
دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویة حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویة اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و
لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرور و محرق خون و مورث پوست داغ و جوشش دهان
و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه و دو مثقال او کشنده است
و قدر شربتش اندک ربع درهم است تا نیم درهم و بدلش پنجوزن او فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس او نفط است
و اکتحال او در چشم چهارپایان مورث بیاض چشم و رافع آن حرلق و ضماد او با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهة جمیع امراض بارده نافع
و بخور او زایل کننده بواسیر است و مسقط دانه او است و پوست بلادر مبهی و جهة حفظ سیاهی موی بغایت موثر است خضاب
هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند بلسکی نباتیست پر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق
و شبیه ببرگ رونا سو مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چوپانان شیر را با او صاف میکنند
و لهذا مصفی الرعاة نیز نامند مرکب القوی و حرارت و پوست او غالب و ملطف و پنج درهم از جرم او و بدستور نیم اوقیه از عصاره

او جهة کریدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن کل جهة درد کوش و ضمادش با پیه خوک جهة ابتدای خنازیر مفید است
بلبل مرغیست معروف بقدر عصفوری و خوش الحان و ریشم کرم و خشک و بغایت محرک باه و خصیه‌ها و بیضه و مغز او
و سیرکمین او بسیار رجالی و با قبض و ضمادش جهة زنک رخسار و ازالهٔ کلف و شعر زاید اجفان و حمول او جهة اسقاط جنین مؤثر خاکستر او
جهة التیام جراحت و خوردن خون کرم او جهة تصفیهٔ صوت و نشف مفید است بلّور بلام مشدد و مفتوح سنکی است سفید
و شفاف و ست و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهة بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهة ارتعاش اطفال و از خواب جستن مؤثر است
بلوط الملک شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد بکبن عدس است بلسن بعربی جلبن ابیض است بلوسیطون کافنا
بلجسک بجیم و کاف فیر بحشک است بلنطس بلغة اندلس بقلهٔ یمانیه است بلسامن یونانی اسم بلسان است بلسیقی
یونانی حرف بابلی است بلاسقین بلغة بربری حرف بربریت بلار عرطنیثا است بلمون و بکمون بفارسی اسم
عرفج است بلطاون بقلهٔ یمانیه است بلغة یونانی بلیوسا سورنجان است بلوآره شقرافیت بلارج لقلق است بلابس
بسریانی بلیوس است بلجنه بخاء معجمه بهرامج است بلجاسف برنجاسف است بلهر بلغة هندی باقلی است بلیلو بلغة
لبلاب مع لبتون
هندی فلفلموی است بلاده بهندی بلادر است بلی بهندی سنور است بلد بهندی بقر است بل بهندی ثمر اشجار است
بلوت بترکی سفج است بلاغ ادوی بترکی حرف الماء است بل شرین بشیرازی طراثیث است پلنک اسم فارسی نمر است
بلاخوار بلغة تنکابن جوشیصا است بلمیه بلغة دیلمی عالیون است بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر نامند
و یونانی امروده اول سرد و در دوم تر است و کویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول کرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن
عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و
حرقة مثانه و بول و درد کرده و جهة اسر البول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز
مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم با آب سرد جهة دفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و سه مثقال سائیدهٔ او با شیرخشت
و شکر و امثال او مسهل سریع العمل و سرشته او با شیرهٔ کلقند جهة تبهای مرکبه بعدیل و کویند کل تازهٔ او فادزهر سموم حیوانات
و نطول مطبوخ او جهة رفع یبوست دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد مقعده مفید و اکثار او
مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب و تبهای حاره و مصلحش انکبین و انیسون و بدلش نیلوفر و
برک خبازی و در سعال کل کاوزبانست و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و از مطبوخ تازه ده مثقال و خوردن
آب برک او با ملح و شکر جهة خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد او جهة اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعده و
جرب صفراوی و حکه بعد ملیت و روغن بنفشه سرد و تر و منوم و جهة جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن موی و
نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تفریق در حمام جهة ضیق النفس و ضماد او
با موم بر سینهٔ اطفال جهة سعال بغایت مؤثر و قطور او در احلیل جهة حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهة درد سر حار و بیخوابی
مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین او بر ناف جهة رفع سعال مجرب است و چون اسفنج را با پنبه بروغن بنفشه آلوده بر
مقعده ضماد نمایند و تنویم عدیل ندارد و طریق کرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و با بادام مقشر در کیسهٔ کرباسی کرده مکرر بمالند و
خشک کنند تا مغز بادام و کنجد زلیل کردد پس آنرا کوبیده روغن بکیرند و دیکر آنکه کل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال
کنند و بعد از هر یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنک و بوی بنفشه را بردارد بنطافلن اسم یونانی
و بمعنی خمسه اوراق و غیر اثلق است که بفارسی پنجنکشت و بیونانی بنطاو قطران نامند و بمعنی خمسه اصابع و بنطافلن
نباتیست شبیه به پنجنکشت و شاخهای او باریکتر و بقدر بشری و برکش شبیه ببرک نعناع و در هر شاخی پنج عدد و طرفین برک او
مثل اره و کلش ابیض سفیدی و زردی بخلاف اثلق که کلش مایل بسرخی و ازرق است و برکش شبیه ببرک زیتون و از آن ریزه
تر و چون بدست بمالند بوی او با عطریت شبیه ببباسه و نبات او قریب بدرخت انار و نبات بنطافلن بقدر او

نمیشود

نمیشود و شاخهای او در صلابت شاخهای اثلق نیست و ثمر نمی‌ندارد و اثلق را بزر می بقدر فلفلی میباشد و منبت او بیرون نزدیک
آبهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعة است و جمیع اجزای او در حرارت قریب الاعتدال و در خشکی
و بعضی در دویم کرم دانسته اند مجفف قوی و بیابس و حدت و محلل و تریاق سموم ادویهٔ قتاله و عصارهٔ بیخ او جهة اسهال و درد
جگر و نشف و قرحهٔ امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و غرغرهٔ او جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهة
منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او بسرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و حمره و داحس و بواسیر که در اثنا او ظاهر باشد مجرب نافع و
سه مثقال عصارهٔ بیخ او جهة سموم ادویهٔ قتاله و مثقال از برک او با ماء العسل جهة تب ربع و غب و غیر خالص و تب بلغمی مدة
شرب نه قیراط عصارهٔ برک او جهة یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او
جهة قلع امعا و با نمک و عسل جهة جراحات و نواصیر و داحس و نبور و جهة التیام جراحات بغایت مفید و افراطش باعث
تقلیل احتلام و سعوط او جهة خدر اسب و چهارپایان که بعد از سعوط آن بمقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و
مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون
برک چهار عدد و شاخ آنرا جهة تب ربع و برک سه شاخ او را جهة غب و دو شاخ او جهة تب بلغمی و یکشاخ جهة تب یومی بنوشند با کیبات
رفع مینماید و چون یکماه هر روز برک یکشاخ آنرا بخورند صرع زمن را دفع میکند بنج بلغة دیلمی کیجک چه غلاف و شبیه است بعقیر کوچکی و
آن نباتیست برکش شبیه ببرک بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ و مانند پنبه چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای
متراکم در تحت اوراق شبیه بکل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را کلش بنفش میباشد و قسم
سرخ را کل مایل بزردی و قسم سفید را کلش سفید مستعمل و شرب سفید او ست و بعد از یکسال قوتش کم میشود و اقسام او سرد و
خشک‌اند سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سیم مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا و مانع نزلات و
رادع و مجفف و مسکن صداع زمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصارهٔ او با آرد جو جهة اورام حاره و درد کوش و چشم
و با شراب جهة نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای او بعد از کندن موی مانع روییدن او بشرط تکرار و مطبوخ او بسرکه و با ثلث او
افیون مجفف قروح و طلای رماد او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویهٔ درد معده و شرب بخور او قاطع نزف الدم و فتیله
او با انجیر بهترین ادویهٔ بواسیر و امراض مقعدست و چون برک و شاخ تازه سبز او را در عصاید طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث
اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برک او با شراب رافع تبی که با حرارت و برودت باشد و بخور او جهة دست
نافع و شش قیراط او جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برکش جهة اکلهٔ استخوان و طلای بیخ او بازردهٔ تخم مرغ با پیه جهة درد مقعده و
کنج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهة منع بزرک شدن پستان و خصیه و با عسل جهة درد خصیه و فرزجهٔ او جهة قروح رحم و رطوبات
او مفید و با بزر البنج جهة سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهة منع درار حیض و نزف الدم
سایر اعضا و با افیون جهة رفع بیخوابی و سنون او با قطران جهة درد دندان و ماکول او و بخورش جهة کرم دندان و مضمضهٔ طبیخ بیخ او
جهة درد دندان و ضمادش جهة درد جگر مزمن نافع و قدر شربتش از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او
تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث سدر و دوار و خناق و
جنون و مصلحش عسل و انیسون و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب کرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده افشرده
باشد تدهین او جهة قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهة رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهة درد کوش و حمولش جهة
صلابت رحم نافع است و چون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بکیرند در منافع تریاق بهرسام
و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا بندق معرب از فندق فارسیست و بعربی جلوز
نامند در آخر اول کرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعای صائم و زیاد کنندهٔ جوهر دماغ و قلیل الغذا
و یکوفتهٔ او با ماء العسل جهة سرفهٔ مزمن و بوداده او با اندک فلفل منضج نزلهٔ بارده و موافق سینه و شش و با ایلسون جهة خفقان و

بزال

هزال و حرقة البول و تقویه باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او با پیه خوک جهة داء الثعلب و با روغن زیتون چون
بر یافوخ اطفال بمالند جهة رفع زرقی اطفال شیرخوار و سرخی مو بغایت مؤثر و آشامیدن او با انجرو سداب بعد از طعام جهة سموم
اغذیه و با شکر و عسل جهة سرفه مفید و گذاشتن چهار صد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاه داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و
مولد ریاح و اخلاط مغز او مضر معده و مبهی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر
و قدر شربتش تا پنج درهم و چکانیدن مضوغ او در چشم جهة طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دود آنک جالس سهال
کهنه و جفت او بدستور و روغن او گرم و خشک و جهة سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهة گزیدن عقرب
و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش میه است بندق هندی و آن دانه ایست بقدر فندق و پوست صلب و با
رقت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دویم گرم و خشک و مقوی باه و معده و اعصاب
و اعضای مسترخیه و جگر شرب او و ضماد او قاطع رطوبات و نزلات و جهة فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظه نافع و مداومت او
بغایت مهیج باه و مانع یوسین و عصاره او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرای جمیع بدن بی اکراهی حتی آنکه باعث رفع برص و
کلف و نمش و یرقان میگردد و بهیجه قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و یکمثقال پوست او جهة گزیدن عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً
و جهة تب ربع و اسهال و هیضه شرباً و جهة صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و سدر و ریح الحشم که عبارت از
بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفل و بخور پوست او ملاصق مغز او جهة جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کرد
پشت و صرع اطفال و اکحال او طبیخ او با سرمه جهة رفع اولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهة ذات الجنب بارد و ربو و
سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهة اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم او جهة درد رحم و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یکدرهم و چون در هر یکمثقال او نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده
در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین با عدس با جوی مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنو
باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بعد بلیت نبک پوست درختی است خوشبو شبیه بپوست درخت توت
امیلان هندی است و اکثر اعتقاد آنکه نبک آمن بهندی و هندیت و در آنجا مشروح گشته و در اول گرم و خشک و با عطریت و مقوی
معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان و مدر بول و جهة طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو
کننده او و قاطع رایحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت او و قدر شربتش تا پنجدرهم است و بدلش آن است
نبقه دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بشیرازی مشو گویند قسمی از خاره و سفیدی و تند و یا او نیست سرد و خشک و معتدل و
قابض و در خواص مانند عدس و ضماد شن جهة فتق و اسهال و دو زور او جهة قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است
نبات وردان حیوانیست سرخ لون و پردار و قیق در حمام و قریب آبها و جاهای متعفن میباشد و بیضه
شبیه بلوبیا است در دویم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یکمثقال و نیم با عسل جهة احتباس بول و رفع سموم و
اسقاط جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف او بروغن زیتون جهة درد گوش و باضافه موم و زرده
تخم مرغ جهة درد رحم و کرده و احتباس بول ضماداً بغایت مفید و چون اثر آب را قرداً ماواندکی از زنافس که بفارسی سا... گویند با روغن
زیتون بجوشانند تا مهرا کرد و جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و هیضه او در رفع قروح مذکور
بعدیل است و خوردن او با ماکولات مورث برص و درد زنبیج و نوشادر باعث گزیدن او است بن بسکون نون قرنی
بن بتشدید نون بلغت ... اسم قهوه است بن بفتح با و سکون ثانی بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است بنشومه بلغة اندلس خرء الخطاف
نبر سبتانت بنج جبلی و رومی شوکرانست بنفنج الکلاب شاه بلوط است بنات الرعد فطر است بنات النار
البحر ماست بنجکرون اسم فارسی لسان العصافیر است بنطرون یونانی بورق است بنات الشیخ هدیه است بنات
بلغة فارسی علک البطم است بنوم تکه اسم فارسی عدس اراست بنجنکشت بفارسی اسم آملق بنطار قطران اسم یونانی

ومعنی

و بمعنی ذو خمسة اصابع است بنجه آتش بلغة تکابن نیل است بنطافلون یونانی بنطافلون است و بمعنی ذو خمسه اقسام بنطاآدمی
یونانی و بمعنی ذو خمسه اجزاء اسم بنطافلون است بنکار غلا اسم سریانی بسفایج است بنکن اسم هندی بادنجانست بنوسا
اسم هندی بنفسج است بنوکی اسم هندی حب القطن است بندا اسم هندی هزار است بنیرمایه اسم فارسی انفحه است
پنیرک اسم فارسی خبازیست پنیر بفارسی جبن است پنیر حزما بفارسی حماما است پنبه بفارسی قطن است پنبه دانه
بفارسی حب القطن است بنفشه سنک اسم فارسی شاباج است پنبوق اسم ترکی قطن پنبه کهنه اسم فارسی وشم است
بنک اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان را بانس هم نامند پنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیات پنکو
بشیرازی بزر قطونا است پنی اسم هندی و سپند است بنکره بهندی حنظل است بندری بهندی سافت پیروخن
بهندی طباشیر است پندنکر بهندی ساروننت بوذیدان بیخیست سفید و اطول از انگشتی و صلب و مصمت و با
خشونت و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان او و نوع آن خصوصاً کثیره بوزیدانست بخلاف مستعجل که عدیم
الخطوط است و میگویند لعبة بربریت و فرق میان هر دو حلاوت بوزیدانست و لعبه کروه وار شبیه بسورنجان در آخر دویم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیة مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده
جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و رفع ریح معده و ازاله اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و ... نا
جهة بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند
بوزیدان وج دو ثلث تریاقیست نیم وزن او زرنباد و زراوند طویل است پوش در بندی قرصیست متخلخل از نباتی تربیه
و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از تشابه آنکه چکتر و مایل بزردی و در دویم سرد و رابع و ملین و طلای او جهة اورام
حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و درد صداع نافع و بدلش شیاف مامیثا و حضض بوینون یونانی
نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه کرفس و لطیف تر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دویم گرم و خشک و تند
و جالی و مفتح و محلل ریاح و منعظ و مدر بول و مسقط مشیمه و گرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره او و جهة کرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً
با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهة خنازیر و حمول او جهة اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و کثیرا و قدر
شربتش یکمثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندراست بولاموینون یونانی المخلصه است گیاهی است دو جنس و
شاخ او با رگ و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و بر اطراف شاخها چتری و مستدیره و کوچکتر و در آن تخم سیاه
و تخمش شبیه بدو و بیخ و سفید و دراز با صلابت و تلخ و منبت او زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست در آخر دویم گرم و خشک
و لطیف و مجفف و جهة درد کشودن امعا و با سرکه جهة صلابت سپرز و با شراب جهة گزیدن هوام و با آب جهة عسر البول و عرق
النسا و با شیر تازه جهة تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز اثر عقرب نگزد و گمان آنکه عقرب را بکشد پس
تا یتناول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهة درد دندان بارده نافع و ضماد او بر آشیان محلل ریاح آن و قدر
شربتش تا یکمثقال و مصلحش عناب و بدلش بادزهر است بورق بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از احجار شوره ناک
متولد میشود و اقسام میباشد سرخ اثر انطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف مایل بنفشی و صلب را
افریقی و زبدی و سفید مسکین را بورق الصاغة و محمول زرگران است و اجزاء او را بورق الخبازی و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را
رومی گویند مصنوع او یکی از روحت عرب است که طبیخ اثر اخلیط کرده قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی
و غیر مالح است و مسمی بورق العرب و از زجاج و قلعی است که بالسویه سائیده باشند با آب قلی تصفیه میکنند و بعد از تصفیه در آب
مذکور بجوشانند تا بحد احتراق رسد و این باز زنانست و نیکتر از این قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و تندترین همه
زبدیست و در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع
قولنج و مهیج باه حتی طلای او و مقاوم سموم و با هم وزن او زیره کرمانی و ماء العسل با طبخ زوفا و امثال او جهة تحلیل ریاح و با آب جهة

رفع سم عقرب و زنبور و باغ الجذام جهة رفع سمیت خون گرم کا و تحلیل خنازیر منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ
و شستن مقعده گرم شکم و بابت و روغن زیتون جهة قولنج یابس و ضمادش جهة [illegible] حکه و اوساخ بدن و برص و نیکوئی رنگ [illegible]
و با روغنهای گرم جهة رفع لرز و قشعریره تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خر و خوک جهة گزیدن سگ دیوانه و با [illegible] جهة گشودن [illegible]
با انجیر و سرکین گاو جهة استسقا و با روغن بابونه جهة ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف و شکم و نشستن [illegible] جهة کشتن
کرم معده و اخراج او نافع و طلای او با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با [illegible] مناسب جهة فالج و لقوه
عصب و قطور او با شراب و آب جهة سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهة پاک کردن چرک گوش و اکتحال او
با عسل جهة بیاض و تقویه باصره و غرغره او با سرکه جهة اخراج زلو در حلق مانده و شستن سر با آب او جهة خراز و با روغن بنفشه جهة کرم گوش
و فرزجه او جهة رطوبت رحم و احتباس حیض و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی **و قدر** شربتش از یک درهم تا
دو درهم و از قسم سرخ او نیم درهم تا یک [illegible] و بدلش بوزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال بوره موجب [illegible]
بر موی باعث رقت او و جهة داء الثعلب و داء الحیة نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست که چون او را با بیاض بیض سرشته
در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه بتکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع احجار و تنقیه اوساخ [illegible]
و صنع شریف می آید مجرب شمرده اند **بول الابل** قرصی است که از صمغ [illegible] و بول شتر ترتیب میدهند و از [illegible] جهة
الصاق جراحات خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است **بول** از جمیع حیوانات گرم و
خشک و جالی است و تفاوت بحسب امزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول را
بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهة قروح خبیثه و نواصیر و اندمال مجفف بعدیل است و بول انسان جهة قروح عمیقه و رطبه ساعیه
و حکه و جرب و چرک و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی جنینه و بثور پرآب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهة گزیدن سگ دیوانه
و موضع لدغ را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهة رفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم اکول نافع
و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهة رفع سپرز بعدیل و نشستن مقعد با بول گرم جهة ورم آن و درد مرض آنثیین و شستن موی [illegible]
مانع ریختن و تساقط او ست و حقنه او جهة مغص و حمول ثفل بول با روغن حنا جهة درد رحم و قطور او جهة کرم گوش خصوصا که در پوست انار
گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیده و اکتحال او جهة جرب و درد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهة قلع بیاض
که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد او خاکستر رز که با بول خمیر شده جهة قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ جهة
عسرة النفس تصابی و طلای کف او جهة ثالیل مؤثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهة قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهة درد
معده بارده و بواسیر و با مرصاف جهة درد گوش و با سرکه جهة درد دندان و شستن عضو با جذام و بول گاو جهة خدر مجرب دانسته اند
و بول خوک جهة قلع بیاض چشم و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت بعدیل است و بول خر جهة درد گرده و بول بز با سنبل الطیب
که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهة استسقای لحمی و قطور او جهة درد گوش و طلای بول سگ جهة ثالیل و بول شتر جهة ورم جگر و شد او
و استسقا و صلابت سپرز و تقویه باه و امراض بارده احشا و قطور او جهة جراحت گوش نافع و بول جاموس با مرصاف و صبر جهة درد گوش
بارد مجرب است **بوه** سریانی باقلی است **برکوویون** رومی [illegible] است **بوطاموقیطن** یونانی سلق الماء است **بولوطریجون**
یونانی پرسیاوشان است **بوصیرا** فلومس است **بولومیون** یونانی لبلاب سیاه است **بوتقی** قنطوریون غلیظ است
بولوقیتن یونانی فرصنا است **بوغلصن** یونانی لسان الثور است **بوتت** یونانی درختی است ثمرش شبیه بر عدس [illegible]
درخت کندس طری باشد **بوقل** اسم خردل است **بوتایس** فلفلمویه است **بوسفاس** زفت یابس است **بوبطیس** یونانی
مرقشیثا است **بومیصا** دردار است **بوشاد** شلجم است **بوخا** هندی مشمش است **بولوخوایون** یونانی اسفلنج است
بوسک بادروج است **بوطانیه** فاشرا است **بوادر** اسم اصطلاحی بیخ بقول مثل چغندر و شلغم و ترب [illegible]
بورق الغرب و بورق الخبازین و بورق الصاغه از اقسام بورق اند و بورق مذکور است **بوکر** هندی قسط است **بوسپا** هندی

اسم

اسم مرز است **بوزه سکماسی** اسم فارسی نطرون است **بوزه سفید** اسم فارسی بوزه رومی است **بوال** هندی [illegible] **پوک** بهای فارسی
اسم هندی ورد است **بوره** اسم عربی جمد است **بوف** اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی سار توش گویند **بوکه** هندی [illegible]
قلب است **بوسی** **بوره** هندی نخالا است **پل** هندی بزر بقلة الحمقاست **بوی دران** بفارسی برنجاسف است **پوست** اسم فارسی
قشر نباتات و جلد حیوانات **پوست کشف** هندی اسم فارسی زبل است **پوست دار** بفارسی سلیخه است **بول انکوهی** بفارسی
سلاح است **پودنه کوهی** **جونی** بفارسی فودنج جبلی و نهری را نامند **بوتیمار** بفارسی شقشق است **پوست بهار** [illegible]
بوزه اسم مرز است **پودنه صحرائی** اسم شکاع است **پوست بیخ درخت زرشک** اسم ارغیس است **بوزینه** بفارسی [illegible]
قرد است **بوز** بترکی جمد است **بوزنی ازون** [illegible] بترکی [illegible] را نامند **بوی نوزه** اسم ترکی قرن است **بوزاو** بترکی اسم عجل است
پولاد قسمی از حدید است **بوقده** اسم ترکی حنطه است **بهمن** بلغه فارسی اسم بیخی است مثل زردک و باندک صلابتی و کجی
با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریت و سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان [illegible]
او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ [illegible] و منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساقش برگی چند بهم چسبیده
و بی گل و [illegible] گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر و هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و منفخ و محلل ریاح [illegible]
و موافق مبرودین و جهة خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با عسل و نمک جهة نیکو کردن رنگ رخساره و کلف و طلای او
جهة کشتن قمل و خوشبو کردن موی فرزجه او با زعفران جهة تنقیه رحم و خوشبو کردن او نافع و آشامیدن آب طبیخ [illegible]
در حین ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مضر سفل و مصلحش انیسون و کثیرا **و قدر** شربتش از جرم آن دو مثقال او
آب او تا سه وقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف و لسان العصافیر و بدل احمر او درونج است و سفید او
زرنباد است **بهمنکره** بلغه هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهی است در شکل شبیه به بخداین و از نبات [illegible]
و مایل بسرخی و [illegible] دارد و مخصوص بلاد هند است و [illegible] را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهة شری صفراوی و حمره [illegible]
و اهل صناعة از آن خواص بسیار ذکر نموده اند و بدلش برگ بید الخمر میدانند **بهی** نباتیست شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و
خوشه او شبیه بشیلم و منبتش مواضع سایه ناکست سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهة اسهال مزمن و نزف الدم [illegible]
باشد و سلس البول نافع **و قدر** شربتش دو درهم است چون در چشم ملوث بزنگ سرخ ارغوانی [illegible]
عضوی که خوف نزف کنند به بندند در قطع خون مجرب دانسته اند **بهش** اسم شاه بلوط است و [illegible]
نامند **بهرامج** اسم بید مشک است و در خلاف مذکور خواهد شد **بهرم و بهرمان** بفارسی اسم گل عصفر است **بهق الحجر** حزاز الصخر
بهار اسم [illegible] اقحوانست **بهرمان** صاحب جامع گوید اسم فارسی یاقوت است **بهج** بوزیدانست **به** اسم فارسی سفرجل است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلع است و **بهار قسم نر خرما** را اسم فارسی [illegible] است و او را کفری نامند [illegible]
[illegible] انجاذکو است **بکر** هندی غنم است **بهیرة** هندی بلیلاست **بهتک** هندی لسان الثور است [illegible]
هندی سعد است **بهلانوه** هندی بلادر است **بهرت** هندی [illegible] است **بهنگری** هندی زاج است [illegible]
پهین ترود هندی سنای مکی است **بهتک** هندی قنبر است **بهول** گل مرغ است **پهویر** هندی ابهل است **بهط**
هریسه است **بهاوکی** اسم برنگ سعید است **بیض** مراد از مطلق او تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا مفسد او و حافظ او
و از فساد و در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در بهار و از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت او معتدل ترین
اغذیه است مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و تر و زرده او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و
مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهة خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره
و اصلاح او و مقوی شخصی که خون زیاد از و دفع شده و ضعفی که فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی [illegible] و با سرکه قابض
طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با ساق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن جهة اسهال مراری و با مصطکی و مانند او جهة درد شکم و با تخم

تره تیزک و بانمک سقنقور و نشاره و قضیب کاو و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده تخم مرغ جهت گزیدن زنبور
مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر معده و اکثار مداومت او مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار نخجه او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و نیم بخت او در مزاج اطفال مناسب تر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک
نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن معتدل و بادام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تشدید فوهات عروق
و بیخ و با نیم مثقال جرم لک که زرگران زمور نامند و آلات را باو استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش
با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم و روغن جهت تلیین ورم اعضا و طلای نخجه او با زعفران و روغن گل جهت ورم
بواسیری مقعد و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با ترد زعفران جهت
ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافعست و سفیده تخم مرغ مغزی و خوردن او مولد خلط خام و لزج و دیر هضم
و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت درد چشم
و جراحت مقعد و خروج جنینه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن او و بر بثره جهت منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه
جهت قطع خون رعاف که از پردهای دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزله بچشم و بتنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام
حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه امعا و بیجه و اسهال مراری و حمول او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و
اکتحال او جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزرالبنج جهت صداع حاره مجرب و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع
و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نقوح سوخته او بقدر یکه سیاه شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک مجرب و سوخته مکلس او که
مانند آهک سفید کرده و با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای او با
عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و قوبا و قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او حمول
مفید البکارت با خون کبوتر بچه و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با بوره
و نوشادر منقی مثانه است و روغن تخم او که زرده او را با آب آهنی با آتش سوزاینده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و
درد دندان و درد پایندان و بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر نابه سرشته کرده و روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجرب است
و هر گاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را ثابت کنند و جالینوس صدری بیکه نیم پخت کردن تخم مرغ قرار داده که هر گاه در آب جوشیده
بگذارند و تا صد شماره کنند و یا در آب سرد کرده با آتش گذارند و تا سیصد شماره کنند نیم پخت میشود و قدر شربتش از
پنج عدد تا یازده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی است
بیش بهندی بیش نامند و او بیخی است منبت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از وست و او
سریع النفوذ از سموم و قلیل الاقدام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد و بلغه هندی سنگیا نامند
و حندال نیز گویند و آن بهیئت شبیه بشاخ انجوبه کره و بر روی او نقطهای سیاه بارکاه باشد مانند طلق مسحوق و مثل کافور سوده
چیزی بر او نشسته باشد و در وزن نیز بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه او
بجهت آنکه اگر بر رکاب طلا کنند در راکب تاثیر کند و اقسام او را بر شاخ کاو مالند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بچناک نامند و
آن شکل جدوار است بیرون مایل بسیاهی و درون زرد مایل بسفیدی گیاهش بقدر ذرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را
زرد و بعضی را بنفش و کچله این کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش بقدر شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بر ملمس مایل بزردی
و شبیه بسعد و او را ترکه نامند و در غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوی بچناک در تلخی و تندی
نمیباشد و قسمی شبیه بقسط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل الملک و قرون السنبل نامند و کاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی بهرات
صورات گویند و او سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط است شبیه بیخ نی و کره دار و بقدر انگشتی و بیر بهی نیز گویند و مهو نیز
نامند و یکی انکلاد و قالست و قسمی را هندوانیز گویند شبیه است بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و با اندک زردی

ومنقط

ومنقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت بچناک نیست و قسمی را ماچلیک نامند و نوعی را کماین و قسمی را در او سیما گویند و هر شش شبیه به بچناک
و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار که نربسی نامند روید و آن هم چند ذرعی دورتر از آن و هر چه کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد
بسبب قرب جدوار کشنده نیست و کسی که مداومت بسمیات نکرده باشد در این مکان تحصیل این اقسام نمیتواند نمود و همه در چهارم
گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و معجون بروجلی مستعمل و گویند استنشاق اقسام او مورث صرع است **بیش موش** بیشا حیوانیست
شبیه بموش و مکان او مواضعی است که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی
گویند که او نباتیست که در جوار بیش روید و فادزهر اوست و استنباط بجدوار کرده اند و او را ابو حانیز نامند **بیل** بلغه هندی
ثمر درختی هندیست بقدر سیبی با تخم و با عفوصت و قبض و رایحه او شبیه به بجز و بسیار خوشبو و درختش شبیه بدرخت سیب و برگش از آن
کوچکتر و در دوم سرد و در سیم خشک قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که از خام بیل باشد
بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد ایسر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است **بیشم** ثمر درختی است شبیه به بید
کوچکی و صلب و عنب او بسیار زیاده از نبه صاحب تذکره گوید که درخت او پیوند سیب و امرود است بر نهال بلوط و بدو درخت سید تفاح
المفصاف نامند کثیر الوجود و تا اواسط زمستان باقی است در سیم سرد و خشک و حابس اسهال مزمن و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی
معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او با زهر سموم حاره و مضمضه او جهت تقویه دندان و جلای دندان جهت قطع نزف الدم رحم
و برگش جهت التیام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سده و عسر البول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر
شربتش از سه درهم تا پانزده درهم **بیخ نی** اسم فارسی اصل القصب است **بیخ مرجان** بفارسی بسد است **بیاز** اسم فارسی بصل **بیاز عنصل**
بفارسی بصل العنصل است **بیخ شیی** بفارسی اصل الفلت است **بید** اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد **بید مشک** بفارسی خلاف بلخی است
بیخ نفتی بفارسی اصل السوکران است **بیخ انجدان** خراسانی انجدان است **بیجز** بفارسی حمار است **بید انجیر** بفارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی ... است **بیره** بفارسی شیم است **بیحک کشت** بر کشت است **بیل گوش** بفارسی ... است **بیخ کوکر**
بفارسی محروث است **بیخ انار دانه دشتی** بفارسی مغاث است **بیخ لفاح** بترکی بیروح الصنم است **بید گیاه** بفارسی ... است
بیخ ترخون کوهی عاقرقرحاست **بیخ جماز** بلغه تنکابن ... است **بیخ دار جماز** بلغه مذکور ... است **بیم** بلغه مذکور ...
بیرزد بفارسی بارزد است **بیوزا** اسم فارسی قسمی از قرصعنه است **بیجاره** بید سیاه است **بیخ پرنده** اسم اصفهانی
شطرج هندیست **بیخ بخور مریم** اذریونست **بیخ سنبله** بفارسی سنبل ادرنای و آن فو است **بیان** بترکی ... است **بیچ**
بترکی دماغ است **پیلپل چینی** بترکی سمانی است **پیله دارو** بلغه تنکابن ... است **بی بل** بهندی فوفل است **بیشره** بهندی ...
بیخ بهندی اسم تخم بناتاست **بی پلا مور** بهندی دار فلفل است **بیسته** بهندی داره است **بیل کا چهاره** بهندی صمان ...
بیبو بهندی ... است **بیرنزا** بهندی باز است **بتر** بهندی سلوی است **بیلا** بهندی خصیه است **بیل** بهندی
توز است **بیوکه** بهندی شجر البق است **بیر** بهندی کنار است **بیفول** تخم کتان است **بیاروان** بلغه مصر اسم ... است

حرف التاء مع الالف

بیغا بن سد است **حرف التاء** **تابنول** پان است و مستعمل اهل هند نباتش شبیه بنبات لوبیا و بر درختی
برکش شبیه ببرگ لبلاب و مایل بتندی و بسیار سبز رنگ و در طعم شبیه بقرنفل و در دوم گرم و خشک و منقی و مفرح و مشهی و مقوی معده
و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی قوه حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان
و سرخ کردن لب و تقویه بن دندان و قطع نزف الدم لثاه و تحلیل ورم لثاه و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او
مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنست
که با قدری آهک مغسول اندکی فوفل استعمال نمایند و جرم او را فرو نبرند **تامول** و **تملول** تابنول است **تاکوب** فرفیون است

حرف التاء مع الباء

تاغند ست عاقرقرحاست **تاسمقت** ترشی تریج است **تاپتنا** صفر است **تالیقیس** حرف است **تاتوره** اسم فارسی جوز
ماثل است **تانه** اسم هندی نحاس است **تال** بهندی نقره و برنج و مس است **تاک** اسم فارسی رهم است که چهار دانک و نیم باشد **تمن** بفارسی

التاء مع الباء

التاء مع الجیم

التاء مع الخاء

التاء مع الدال

التاء مع الذال

کاه نامند و مجوع او دراول سرد و در دویم خشک و جلوس در طبیخ کاه کندم و تعریق بخار او جهة رفع آثاری که از برودت هوا و برف بهم رسید باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع سستی نافع و نبزه را شبیه بنبره مریض میسازد و ضماد خاکستر او بلبنیم و زن او یک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاهی جو مبرد و جهة افراش محرورین مفید و بخور کاه با قلی جهة حفظ شکوفهای درخت از سقوط مؤثر است و بالیدن صیته مجوع کاه مضر عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضر و عرق کاه و کل که بجای آب کلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبرزذ نبات است تبن مکه اذخر است تتری بهندی سماق است تج بهندی دارچینی است تخم کاچیره و تخم کافشه اسم فارسی قرطم است تخم ترتیزک بفارسی بزر حماض است تخ بعربی تمیز ترشی است تخم کرفس کوهی فارسی فطراسالیون است تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری فارسی بذر او شانست تخم زردک بری دوقو است تخم کبت بفارسی شاهدانج است تخم زرداب بفارسی تخم موت تخم نیلوفر بفارسی حب النیل است تخم کرنجه باقلی مصریست تدزج معرب آن تذرو و کبک فارسیست و تبرکی قاول در تشکابن و مازندران تورنک نامند در دویم کرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهة بیاض و نزول آب و نیز در استخوان او جهة رفع قروح مجرب و طلای سرکین او جهة بهق و کلف و برص و صلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او مفتح سدهٔ دماغی و در دفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد فرزه الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است تذا بهندی اسم جراد است تذرو بفارسی تدرج است ترمس بفارسی باقلی مصری نامند و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک مقعر و مایل بزردی و بری او ریزه و ریزه تر و بزرد تر و تلختر در دویم کرم و در اول خشک و بستانی در آخر اول کرم است مدر بول و حیض و جلا دهنده و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهة بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سم هوام و اکله و نار فارسی و تضمید بنجیر او با سرکه و عسل جهة عرق النساء و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهة تسکین اوجاع حاده و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهة اورام و بلغمی و مفاصل و با فلفل جهة تحلیل بروز مقعد و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کرمک شکم مجربست و غسل بشره باد و باعث سرخی لون و منقیه او ساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مساجهة قوة باصره و قطع صدع و ایمن از نزول آب و با عسل جهة ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویه سپرز و مثانه و دفع حصاة و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و قدر شربتش با ادویه تا سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا هفت مثقال و بدلش در جلای بدن رود و وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او در منه ترکی و در سایر افعال افسنتین است و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس باد و زن او روغن کاو بجوشانند تا منعقد کردد و بهمان کرمی بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر دو رکین و تهی گاه اسهال بلغم کند و هر گاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس بری در جمیع افعال قوی تر از بستانیست تربد بخیست ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دار و برکش شبیه برگ لوبیا و اطراف او مخدد و بلند و بمانجوانی و مغزش مثل لسان العصافیر و هر چه اندرونش سیاه باشد مثل خربق و سم است و سفید او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم کرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النساء و امثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با سیر کابلی و امثال او جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با شحم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن و پوست سیاه او با روغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی امزجه غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن و نباید کرد ترنجبین شبنمیست که بر خار مسمی بحاج منعقد میکردد و بهترین او در اول کرم و تر و جالی و در آخر

ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حاد و بثور کودکان با با الجبن جهة اخراج خلط محترق و با روغن کرده کاوی جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهة تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال و بدلش شیرخشت و بدستور آب جو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و آن عبارت از زمین بسبب آفتاب و صلابت نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و رادع است تراب المربعا خاک چهار راهست تراب الطرق از خاک راهها بغیر چهار راه باشد الطف و امدلست بسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرک دار و جهة التیام و جهة استحکام اعضای ترخیز نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص او است که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقهٔ کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل نماید و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفرق مؤثر است تراب الصیدا خاک مغارهٔ صیداست که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم بنبرشت جهة التیام استخوان شکسته تجربت دانسته اند تراب اللشار ده جزیره ایست در روم که در آنجا هوام متکون نمیکردد و خاک او جهة اسقاط زلو که در حلق چسبیده باشد آزموده است گندم و جو مزروع آنجا بهمین خاصیت دارد تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب القی کنکنیست ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند ترا ملون حلقاست ترمسی الوسن است ترتر العسل بلغت اندلس جوز جندم است تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است تریاق فارسی تریاق طبیعی زهر است تریامون غافث است تریاق اروسیاق ثوم است ترفاس قطر است ترستوج طرنفیلاست تریوتن یونانی وفلی است تریاق ترکی مومیائیست تروم بلغت ابن بیطار ... است تریاک اسم فارسی افیونست تره تیزک اسم فارسی جرجیر تریه اسم فارسی تربد است ترخون بفارسی ترخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغت اصفهان کراث است ترنج اترج است تری بهندی شاه سفرم است تری بهلا بهندی عبارت از بلیله کابلی و بلیله آمله است ترشک بلغت فارسی حماض است ترک بترکی زبل است تاغه بترکی سلحفاة است تشنیزه ظفره است تشتنوان تشمیز بسفایج است تشمیزج معرب از چشمیزک فارسی است دوا و را چشمک و چشم نامند دانه ایست بقدر عدس مثلث و سیاه و براق در آخر دویم کرم و خشک و جلا دهنده با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهة دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز با خمیر گذاشته در زیر آتش بجوشانند مقشر کرده با نبات و زعفران و ملیزان کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تعیزا سنگی است سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهة قلع بیاض چشم نافعست تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او در اول کرم و در دویم تر و ترش او در اول دویم سرد و خشک و ترش شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجوع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهة خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرائی که در معده باشد و با قوة تریاقیه و بخور او جهة سرفه یبسی و آب او با شراب و گوشت آب جهة رفع غشی مجرب و آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل آن و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معدهٔ صفراوی و بخور او در حمیز جهة اسهال و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهة تقویه معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی و ترش شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس او بی مزه و مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصارهٔ سیب و عصارهٔ برک او جهة سموم مفید و قدر شربتش تا هفت مثقال است و شکوفه او با ادویه موافقه جهة رفع اخلاط متعفنهٔ سینه و با ادویه مفرحه جهة تفریح مؤثر است و گویند اقسام سیب هر گاه بخلط حار که در معده باشد برسد دفع او میکند و رب سیب ترش که آب او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهة غلبهٔ صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و نیش و رب شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرینست و شربت سیب جهة سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر و مربای او در جمیع افعال بهتر است از مفرد او تفاح بری زعرورات تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هند بابریست که بقلهٔ یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است

التاء مع السین

التاء مع الشین

التاء مع العین

التاء مع الغین

التاء مع الفاء

التاء مع القاف

تفاح فارسی خوخ است تقوزا تیغرت تغرایس یونانی نخ است طفسیقون طخشیقونت تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح
مانی اترج است تفسینا نافیسات تقده بقاف کز برهٔ بریت تقره کرویا ست تکرک بفارسی اسم جلید است تکان
اسم ترکی شوک است که بفارسی خار گویند تکر اسم هندی سازونت تل اسم هندی سمسم است آتلی بهندی اسم انزروت است

التاء مع الکاف

طلح الرانیز نامند تلبنی اسم هندی حب فرم است تلیا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و اورا از ابتدای تکون تا انتها
هفت مرتبه میباشد یکی طلع و یسغ نیز گویند دیگر بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور
و تمر در دویم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مبهی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده
لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت بلغمی و حصاة مجرب
و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مورث قلاع و درد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و
سکنجبین و آب انار و محرورین را اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما
مرکب القوی و قابض و سحوق او جهت اسهال او ذرور سنوخته او جهت رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و

ابتداء التاء مع اللام

جرب و حده بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویه باه بی عدیل است و
تمر در هندی باروخی است در غلافی بقدر شبری و دانها بقدر باقلی کوچکی و درختش مثل درخت انار و برکش مثل صنوبر و طعم مانی الغلاف
ترش و سرخ و تیره و در سیم سرد و در دویم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات
مسهل سوی آدمیت و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای غشیه و کرب و تفریح
محرورین بی عدیل و اکثار او مورث سنج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و
قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال زرشک و دانه او در سیم خشک و
قابض و مغرا و جهت امساک منی مجرب و ضماد او جهت کسر عضو و ثنی و تقویه سستی عضل و باه و امثال او جهت نضج و کشودن دمل و
و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و درد های حاره است تمساح بفارسی نهنک نامند حیوانیست بحری و بزرک جثه و دست و پا دار
و پوست او درشت در خارج آب تعیش کند و کوچک او که در ریک تعیش کند و زل ماهی نامند و آن سقنقور است در دویم گرم و در
سیم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او جهت رفع از آرگزیدن او نافع و با روغن کل جهت درد کمر و گرده و تقویه باه
و قطور او جهت درد گوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین او بر بدن جهت ریح و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ و طلای
خون او با بلیلو و آمله جهت تغیر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرکین او جهت بیاض و من و تازه چشم و زهرهٔ او در این باب بغایت
قویست و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع تزاید جذام و بستن او بر پای راست جهت تقویه جماع مؤثر است تمتم

التاء مع النون

سماق است تمر الفهم بلادر است تمن اسم عربی ارزات تملول قنابریت تنبلی بلغه دیلمی نافینات تموش اسم
دیلمی بلیق است تمشودانه توت العلیق نامند تماکس بهندی حبة الخضرا را نامند تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی
قسمی شبیه بیخ و آن بورهٔ زبدیست و شیرازی نجک و قسمی شبیه برف و آن زبد البورق است و شیرازی برفک و نوعی مصنوعی
و او قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف است مرکب از زنک و قلی بالسویه و سه برابر هر دو بورهٔ ارمنی که مجموع را
در شیر گاو و کاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی بلحام الذهب مصنوع است
از بول غلمان نزدیک به بلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دستهٔ مس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و اقوام او
در سیم گرم و خشک و از سموم است و ادخال او باعث نرمی و زود کداختن طلا و لطیف و محلل و جلا و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت
فاسد جراحات و درد دندان و تآکل او مفید است و معدنی او را خاصیت آنست که شقیقه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را
یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر بابینکر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن
میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعیست در آتش بخلاف معدنی تنبین بفارسی اژدها نامند و مجری

وازدباله مثل عقرب میگزد و بری و بحری میباشد و هر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد دماغ خشک شده
او با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او دافع سمیت و جاذب است تمن ماهی بنکیست که در
دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و نمک سوده نمایند و خوردن نمک سوده او جهت سم ارشاخذ را و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است
و خوردن او وقتی که دو روز بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرجیلی که قلوس نامند بوده باشد
تقسیم سم و شیوه در سمیت منسوب بماهی او مشابه و قسم سیم قلوس را تعریف کرده اند که برکش مثل برک کرمب و از آن دراز تر و باندک تندی
چسبنده و سافش باده بمرزعی و اندک عفونت و تخمش بخلاف اهل اسیا ابیست و مؤید دیگر آنکه در تمامی بقراط جهت رفع وبای حیرا
مقرر کرده که او را در خندق در اطراف شهر دود کنند و دود او باعث گردید که حدیه او با اثر نکرد و این کیاه قسمی از قلوس بوده است
اثر با شباکو میباشد چه در هر بلدیکه تنباکو شیوع یافته و با تدریج کم شده الله اعلم بحقیقة الحال او در دویم گرم و خشک و معطش
و مجفف و سم اقسام ماهی و دود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک تی و جهت درد دندان رطوبی و در بو بلغمی و خاکستر او جهت
زخم دواب و با روغن کل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تحقیق شده و جمعی تجربه نموده است که آب
تفات مسموع شد که آب قلیان که از کثرت بدن تنباکو مدت بود صاحبان استسقا از خوردن او بسبب ادرار بول و عرق شرط در روز
نجات یافتن و مضر دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویست و آشامیدن او سموم
واد معارف رفع تبهاست جهت معتادین او و با اندک تبی باشد ادراک لذتی از وی نکند تنزدی خطائی قرصی است
مصنوع سرخ مایل به تیرکی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره کیاهی است و سرخ او منغشوش بطین منی و مثال آنست کرب الدوی
در ادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع او و گزیدن هوام و تسکین درد و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و دوام
صلابه و قطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یکدانک او تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت
قرحه چشم و مقعد و قضیب و خراج و جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبات باشد نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است
تنبول تانبول است ثوب قسم کوچک صنوبر است تنوم قسم صغیر صاهریوا است تنبری اسم هندی حنظل تنکهار اسم
هندی تنکار است توت شیرین و را انبطی و ترش آنرا شامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دویم تر و مدر بول و ملین
طبع و مولد خون صالح و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی
گرده و جهت ابله و حصبه نافع و مفسد شده و سریع الاستحاله بخلط حاضر و مصلحش سکنجبین و ترش او در دویم سرد و در اول
خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها
و جهت غرغره آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویه حلق و خشک او جهت قرحه امعاء و اسهال حار و رب او نایب مناب او و خشک او مضر
سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا
که برک شفتالو همراه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبیخ برک او نیز
همین اثر دارد و مطبوخ هشت درم ریشهای او با دو قیه انجیر که در آب ده مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده باشد مسهل و قوی سودا
قریب الاثر است و رطوبت بیخ او که اگر خراشیده زخم کرده آنچه در عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی
و جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرک نافع است و از صمغ توت همین اثر دارد و چوب آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند
بقدر هفت اوقیه با برک انجیر و برک تاک بقدر یکوقیه در دیک سرپوش بجمیر کرفته بجوشانند تا بسه رسد خضاب بغایت قوی مجرب و
مضمضه بطبیخ پوست درخت و برک او جهت دندان نافع و خائیدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصارهٔ برک او بقدر یکوقیه و نیم جهت گزیدن
رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت شری مزمن و طلای برک او با دهن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع
شقاق و شری مزمن موثر است تواتل اسم اصطلاحی ادویه است که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن تودری
اسم فارسی و یونانی اردسمن نامند و بعربی بزرخم نامند نباتیست برک دراز و پساق و شاخهای او سرخ و صلب و باندک تلخی و تیزی و ترش

التاء مع الواو

در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میشود و باشدی و در اصفهان قدومه گویند و سرخ
از آن قدومه کلکوان و آن غیر خبه است چه خبه اخاکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در آثار قریب بیکدیگر انده
در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت
و سعال و موی سپید مطبوخ او در شیر جهت سمین اعضا و رنگ رخسار نافع **و قدر** شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن سرخ و نبات او
قابض و در غایت رادع است **توتیا** معرب از دودای فارسیست و بیونانی تمقولس نامند و آن معدنی و انابیبی میشود و معدنی
سه قسم است یکی سفید شبیه بتخم شترمرغ و بر او چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و آن غلیظ از همه است
و مشهور به توتیای هندی و در غایت حده است و انابیبی که مشتق از انبوبه است و بفارسی توتیای قلمی نامند و میزابی که معنی
پشنه ناودان باشد عبارت از اوست و چندین قسم میشود یکی از دود مس است که در گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد
قسمی سفید و بسیار ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب اوست و آن از اذاب قلمیات که بتدریج و زرد میات
مس بریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بهترین آزموده و از چوب درخت زیتون بری و انزروت بعد از اخراج دانه او بعمل آرند
و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و جهت العظمه او شمشاد و الخیر و انه کل او و تازه و از
شکوفه تاک و از سرشیم ماهی از غزی جلود بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اتخاذ آنکه بعد از نیم کوب کردن او در ظرف سفال
جای داده سرپوش سوراخ داری بر او مستحکم نموده چندان آتش کنند تا دود آن بر طرف شود اما طریق ابریشم و سرشیم آنکه برقت یا
بعسل آلوده و بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال کنند و بهترین مصنوع آن انابیبی است او بهترین معدنی سفید آن و عدیم
الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق غسل او در دستور التحریر یافته است و امین الدوله ذکر نموده
که توتیای بحری نیز میشود و آن سفید و متخلخل و مشابه به شکر برده است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول
او ابرد و مجفف بلا لذع و مشوی او لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم و
قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح و جراحت بینی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات
و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخی و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و اکثر امراض عین و اکله و شیاف او جهت قرحه
البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلحش عسل **و قدر** شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و
بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول او گویند و گویند مرقشیثا و اقلیمیا بدل اوست و طریق تشویه آنست که
توتیا را با آب سائیده قرص کنند و بر آتش نرم در روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود **توبال** معرب از تفال فارسیست
و آن چیزیست که از مس و آهن نقطه در حین کوفتن او میریزد و از مطلق مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و قویست
که قبرسی نامند در سیم گرم و خشک و ملطف و جلا و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام
قرحه چشم و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاد و صلابت جراحات و آشامیدن مغسول او با علک البطم با آرد گندم یا صمغ عربی مسهل
قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث سحج و قرحه امعا است و ناشسته او را نباید استعمال در اضمده و مرهم نمود
و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت میباشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و دب
و ضعف باه و در سایر خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصاً تحت حمام یکهفته بگذارند زعفرانی میشود
و از جهت بردن جرب عین و جلای حمره او با ربع او نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هرگاه آنرا
با سرکه مکرر تقطیر کنند معادن ابرابت دیگر نقل مینماید خصوصاً مشتری را و چون با نحاس در نکوتن زعفرانیه زعفران ممزوج کرده و بعد از آن
تقطیر شود و شنجرف را با سرکه مقطر مکرر بآن تنقیه کنند بحدیکه شنجرف حل شود و بهترین اعمال او دانسته اند **توت العلیق** توت الکوهی حبشی
مرعلیق است **تودریون** شوکران است **توجره** بلغه مغربی بقله الاوجاع است **توز** فارسی جوز رومی است **توت** اسم فارسی
فرصاد است **تولکی** اسم ترکی ثعلب است **تهین ملهر** اسم هندی باقلی قبطی است **تهین الاج** اسم هندی هبل است **تهوک** اسم هندی

مع الها

لعابست

مع الیا

لعابست **تهوز** اسم هندی طوطی است **تهوتیز** اسم هندی قیع است **تین** بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و بهترین آن
نر و ماده و بری او انجیر حمیر و برگ و بارش کوچکتر و در سنگلاخ میروید نامند و بستانی بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد او در رفع جال و ثالیل
نافع و شیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه و سریع الانحدار
و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوه عصبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون قبل صباح با قدری
انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و هزال کرده و خفقان
و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با بادام و
مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او
در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و رافع مواد عفنه بطریق مسامات جلد و لهذا اکثار او مولد
قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و رفع سوء المزاج و ضماد او
و ضماد او با آرد گندم و جو منضج و محلل ورم بناگوش و دمل او با پوست انار جهت داحس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و دوی او
با بوره ارمنی جهت بهق و اشال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب و انیسون جهت ریاح و سده نافع و سوخته او در سفید
کردن دندان بی عدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم و روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه او با سداب جهت مغص معده است
و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با تریاقیه و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ
دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی خطرناک
و منجمد کننده کل ذائب و ذائب کننده کل منجمد است و اکتحال او جهت نزول آب و حمول او با زرده تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و
مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه
و سنون او جهت دندان متاکله و درد آن و با پیه جهت قطع ثالیل مفید و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات
و خشک او با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او و ماء آب جهت منع ریختن موی و طبیخ او جهت تقویه استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزاء او فی
الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس هست و ثمرش قوی تر است و چون انجیر دانه را روز در سرکه خیسانیده هر روز پنجدانه را بعد از
سرکه او بنوشند بعضی اکو پند ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی او مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال از آن
بخورند بالخاصیت اطلاق میاید و مجربست و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه و سکنجبین
و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه شش مغز چلغوزه **و قدر** شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او یک رطل
تبواج ختایی پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر با دخطاست و ظاهر خطایی
باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست چکیده و بوب قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر ضماد
او با سرکه جهت درد سر و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان و تقویه لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع وباء و طاعون عجیب الاثر است
و بدستور جهت بواسیر و شقاق مقعد و دود آن و درد رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم و حیض و نیم مثقال آنرا با یک مثقال فلفل در حبس
اسهال مجربست **و قدر** شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کثیرا و ربوب و بدلش ...
تهو اسم فارسی تهوج است **تیغال** و تیهال نیز گویند و آن شکر تیغالست **تین احمق** جمیز است **تین الفیل** جوز السرو است **تیس** بز نر است
تیقلیلس اسم یونانی خنثی است **تیندی** اسم هندی جراد است **تیجاتست** اسم هندی سیلخه است **تیرج** اسم هندی
ساذج است **تیندوکی لکری** اسم هندی ابنوس است **تین افرنجی** بلغه مصر رقع ماینیست

حرف الثاء

حرف الثاء مع الالف

ثافسیا صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و شدید التلخی و بسیار بد بو و نبات او شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل ...
و با اندک عرض و در اطراف شعبهای او مثل اکلیل و شبت و بیخش غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و زمین ...
و الموت چرند و بدیلمی شلی نامند و بیخ آنرا زخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند

واخرین متخلخل و بزمایل بسیاهی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیت و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو و
بلغمای ان شیشها و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او جهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد زانو و امثال آن و با چربی موم و کندر جهت
استقا جهت بواسیر و جهت قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع و زیاده از دو ساعت
نباید گذاشت و قدر شربتش تا پنج قیراط و پوست بیخ او در افعال مثل صمغ اوست و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهت
تقویه عصب و درد مفاصل و آشامیدن او جهت فالج بغایت مفید و قدر شربت از پوست بیخ و جرم او تا نه قیراط و اکثار او
مورث ورم حلق و معده و احتباس بول و عروض ضیق النفس و غشی و مصلحش شیر تازه و لعاب بزرقطونا و بدلش … داء الثعلب حب
البلم کویند بالخاصیه تخم سداب رفع مضرت او میکند و چون کیاه و ساق او را داخل اغذیه کنند مرتبه احداث حرارت کند که در …
… بپوستش نباشند و رنگ رخسار را سرخ کند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او غیر صمغ سداب بریست چه سداب بریه صفات
… پوست ثافق الحجر بسفایج است ثام لوبیاست ثاموس یونانی مرزنجوش است ثالقیس یونانی حرف بابلی است ثجیر
بجیم لامی چیزهای فشرده است و قوتش متوسطات مابین عصاره و جرم آن چیز و از مطلق ثجیر مراد ثجیر لای آب انکور است و آن قابض و ضماد آن
با نمک جهت ورم حاره و ورم صلب و ورم پستان و حقنه او جهت قرحه امعاست و اسهال مزمن و سیلان رطوبات رحم و آشامیدن
برشته کرده او با دانهای انکور که در او باقی شود جهت قرحه امعا و اسهال بغایت نافع است ثخین آنچه غلیظ باشد مثل صمغ گشته
ثریا بلغة اندلس ابریقارو سنت ثرید نباتیست که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است تره آنچه در دوغ و شیر تناول نمایند
آن کنند ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوانیست معروف پوست او در گرمی قریب بسمور و جهت مرطوبین و مبرودین نافع
طبیخ زنده و مذبوح او جهت درد مفاصل و طبیخ زنده قوی تر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد و صلابت مفاصل
نافع و با عطر رائحه رغش اطفال و رفع اعیا و آشامیدن یکمثقال از شیر او که خشک کرده باشند با آب و عسل جهت ربو و سرفه و طلای او با
پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه او جهت درد گوش و با روغن زیتون و امثال آن جهت نقرس و دردهای بارد و سعوط زهره
او با هموزن او آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و گوشت او جهت مبرودین و تحریک باه
و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست او جهت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه او مانع مضرت سرما و …
دندان او جهت منع فریاد کردن سگ مجرب انشا اندو مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بر آن
چوب ثعبان مار عظیم است ثغار بر بعضی معجم در لسبت ثفاو بلغة عبرانی اسم حرف بابلی است ثفولس هندبای بریست
ثفرا اسم جرم چیزهاست که آب آنرا افشرده باشند از ثجیر غلیظ تر و در افعال مشابه اوست ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد و
در دویم خشک و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت کرم معده و تقویه هضم معده حار و تبهای حاره
و جرب و حکه و ضماد او بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده و مخدر و معطش و مورث سعال
مفتر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و آب پرورده باو بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص وست که چون نمک با
برف آمیخته بر شیشه شراب بدستوری بگیرند که شیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ کرده ثلج چینی رطوبتیست منجمد بر نی
شبیه بنمک که از هند آرند جهت ناخنه چشم و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تب دق نافعست و این اسم را بر بارود نیز استعمال می کنند
ثلیان عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم و قدش کوتاه تر و ساقش باریکتر و بی بند و غیر مجوف و خوشه او شبیه بآذان
و طعم او شیرین و در سکاکین زراوند و در مازندران … کویند در دویم گرم و در اول خشک و ضماد تازه او جهت ورم چشم و منع ریختن مواد
و آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و خاکستر او جهت تقویه مژکان و رویانیدن او و تقویه باصره نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش تا پنجمثقال و بدلش تودریست ثمرة الطرفا بار درخت گز است بزرگتر از عذبه که ثمرة اثل باشد و مثلث شکل و کزمازج عبارت
از اوست در افعال مثل ثمرة الاثل است و خالی از حرارت لطیفه و جلای لطیف و تقطیع نیست ثمرة الاصل نوع کوچک بار
گز است که مانند نقده نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث در دویم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و تقویت

مع الجیم

مع الحاء

مع الذال

مع الراء

مع العین

مع الغین

مع الفاء

مع القاف

کفته‌اند که این خاصیت نمک هیچ ندارد زیرا که این خاصیت در شوره ثابت شده که چون شوره را با … آب …

مع اللام

مع المیم

احشا

احشا و طبیخ او که یکی و نیم درم آنرا در دو رطل آب جوشانیده باشند با نصف سپستان منقی رطوبات معده اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب
و با شکر جهت یرقان و زردی رخسار و رطوبت معده و ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و اکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه شرب او و طلای او نافع و
مضمضه او از جهت آکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یکشب در آب بمانند و آب گرم جوشانیده باشند در افعال مثل
مطبوخ او و قطور او مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید و عصاره که مکرر
جوشانیده باشند و جرم او جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم و برشته او با کل سرسوی
جهت اسهال مجربست و ذرور او جهت بدن گوشت زیاد و قطع خون جراحات و طلای او جهت رنگ رخسار و صافی بشره و حمول او جهت تجفیف
رطوبت رحم و ضماد او که با آب سرکه پخته باشند جهت سپرز نافع و مضر سپرز و مصلحش دوقو و بدلش دو وزن او پیه انار بوزن او و قدر
شربت از جرم او تا دو مثقال و کویند تا چهار درهم است و چون غدیه با صندل و … بشایند و آب آنرا با شکر … شربت
مذکور با صاحبان سپرز سودائیست و جهت تقویت اشتها و اعضا و رفع اعیا و منقص و منقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت
موثر است ثمر العرعر ابهل است ثمرة الشوک المصری جلنار است ثمرة شجرة الدوم مقل مکیست ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة السدر نبق است ثمرة الفؤاد بلغة مصری شاه بلوط است بعضی … ثنقولس یونانی اسم توتیاست
ثومس یونانی اسم حاشاست ثوم الحیة و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیونست ثوم الماء طحلب است ثوم الثعلب بلغة اندلس
قسم ثانی سندر طیس است ثوم بفارسی سیر گویند و بری او اسقوردیونست و بستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و دیگری
بیک دندانه و بقدر پیاز کوچکی و او کمتر است و جبلی او را بفارسی موسیر نامند برگش عریض تر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش …
دبی دندانه و بزرگ مقدار و بد بو می مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور بر دندانه است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و محلل و مدر حیض و بول و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او سبب حرارت غریزی و ملطف
و ترقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای
وبائی و تعفن آنست و جهت گزیدن هوام و رتیلا و … و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سرد و
ریاح تهیگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و
رفع کرم شکم و زلوئی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و … باشد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای
غلیظ و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام دهان کرده و با شراب جهت سم افعی و دوام او باعث سقوط موی و … و رویانیدن موی
سیاه و با انجره و سداب مغز گردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت دندان و با شیر کوسفند و بعد از آن با عسل
تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بی عدیل و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر … و
زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار شد و مضعف باصره و مهیج امراض … و مصدع و مضر شش و مصلح
مصلحش اوست در آب و با … نمک اضافه نمودن روغن بادام و کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال آن
و نشستن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور لبنیه و قوباء و قروح رطبه سر و نخاله و جهت بهق
و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظ
و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهت گشودن … و تضمید محرق او با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن جهت
داء الثعلب و روغنی که در او سیر مکرر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و تشقق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج
بلغمی و عرق النسا و ضماد او نافع و غرغره او که با سرکه … سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهت درد
دندان بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت … و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ او
قمل است ثومون تخمیست شبیه بتخمه بفارسی تخم زنداب کویند و … و منبت گیاه او اکثر سایه ناک و او شبیه بسداب
برگش درازتر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند و ریزه و گویند … بیخ اوست و در افعال مشابه … در سیم گرم و خشک و منقی و مسهل …

الثاء مع الواو

الباء مع الثاء

غليظ و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده **وقدر** شربتش نیم درهم و مصلحش کثیراست
ثیفوس یونانی او خزاست ثیرون یونانی دفلی است ثیر اسم درد اپیض است ثیل بلغة ترکی سیلان وودی و دو تحقیق آن کرک
جرواش کویند و آن نباتیست که در کنار آبها و زمین نمناک میروید مخصوص زمانی نیست و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او
دراز و با بندهای بسیار و برکش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و کلش مابین سرخی و سفیدی و با برک آمیخته و طعمش مایل بشیرینی و
در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهة مغص و عسر بول و قروح مثانه و طبیخ او جهة سنک کرده و آب کیاه او از نیم رطل تا یک رطل در
رفع سم اقسام مارها و سک دیوانه کزیدن مجرب و دافع حرقة البول و احتباس بول و حصاة و بتهای حاره و سل و بغایت آزموده
و ضماد او جهة جراحات تازه و کزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهة قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف
قروح بغایت نافع و قسمی از آن برک مثل بلاب و کلش خوشبو و ثمرش تیره و عرق او در ضخامت بقدر انکشتی و در هند نیج باشش
میباشد و عصاره او با ادویه مناسبه جهة علل چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت مدر بول و جهة قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و
و احشا و تنقیه مماه کرده و مثانه و قروح آن مفیداست و قسمی از آن میباشد که برکاو از آن بجوزد اعضای او ورم میکند و جهة او
در ظرف مس جهة قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات دانسته اند و کویند زیاده از نشش باحتیاج می‌فتد ضماد تازه او با روغن کل

حرف الجیم مع الالف

بغایت ملین و منضج و محلل است **حرف الجیم** جاورس بفارسی کاورس کویند و آن نوع ریزه دخن است که بفارسی ارزن
نامند رنک او اعبر از ان ریزه تر و در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و از ارزن لطیف‌تر و سریع
الهضم‌تر و مقوی تن و با روغن و چربی غذائیه او بهتر و مرتجی خوردن او جهة التوای حجاب و نزلات نافع و حابس اسهال مرادی
و کماد کرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مواد خون سوداوی و مورث سده و مصلحش روغنها و شکر است **جائی**
ختائی نباتیست ساقش باده بر دو زرع و سرخ و برکش مایل بسفیدی کرم باعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی اعضا و ضماد نیم‌کوفته او
جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او معرق و منوم و مضر معده بارده رطب و مصلحش بادیان خطائی و از زیاده است
و ابن تلمید کوید که جائی قرصی است که از چین میآیند و مسهل و رافع ضرر شراب است و از کتاب اخبار الصین ظاهر میکردد که نباتیست شبیه بجبه
و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خون است **جاوشیر**
صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلند تر از نیم زرعی و نرم و برک او چیزی شبیه به‌پشم و
سفید و برکش شبیه برک انجره و مایل باستداره و تخمش بسیار سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و کلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه و قریب
بانیسون و خوشبو و تند و بیخش غلیظ و شعبه دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون سفید در سیم کرم و خشک و محلل و مفتح و
مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیح و مسقط جنین و قاتل او با قوه تریاقیه و جهة تبهای دایره و کوفتکی و
تعقد عضل و درد مفاصل و وردی که از صدمات بهم رسد و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و رعشه که بعد از جماع بهم رسد و مغص و سرفه
بلغمی و تقطیر البول و جرب مثانه و تقیح رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و منع نزلات و جبر شکستکی استخوان و ضماد او
جهة جراحات خبیثه و رویانیدن کوشت و استخوان و سایر اعضا و منع آن از قبول آفات و دردهای بارده و رماح و بار و غنها
جهة اعیا و با روغن زیتون جهة کزیدن سک دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهة امراض بارده رحم و اکتحال او جهة بیاض و نزول آب
سنون او جهة درد دندان و منع آکل آن و حنای او جهة قروح و مار فارسی مفید و مضر امعاء و مصلحش ماء الجبن و نیسابون و
در مطبوخ عنبی **وقدر** شربتش یک مثقال و بدلش بوزن او قنه با نیم انجره و با اشق و جهة قوی رحم و مانع ریخ و حمول او جهة کشودن حیض
و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و آشامیدن تخم او با شراب جهة خناق رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل
جهة کزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهة احتباس حیض بسیار نافع است **جاموس** بفارسی کاومیش نامند و قسمی
کاو است و کوشت او کرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضات و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر در مفاصل
و مثانه و مصلحش آب‌کامه و دارچینی ادویه ملطفه و آشامیدن سم سوخته او جهة صرع و کعب محرق او با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن

دتقویه

٨١

و تقویه معده و رحم و نافع قسوح و دافع حکه و مقوی باه **وقدر** شربتش تا یک مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر
و با سرکه جهة داء الثعلب نافع و بخور موی شاخ او باعث کریختن افعیست **جاورسا** بلغة مرا اسم اجاص **جبال النهر** ساقی نباتیست
جاوبم زعفرانست **جامه** بقلای قبطی است **جاونیز** **جاوزبیج** **حجر التبن** است **جامو** ختمی‌ست **جاربیت** **جار کونن**
اسم فارسی بسباسه است **جاکسو** بهندی شیرخشت **جاول** بهندی اسم ارز است **جالکوی** بهندی سپیفواست
جاکوهی بهندی اسم سغناجت **جابتری** بهندی اسم بسباسه است **جاپهل** بهندی اسم جوزبواست **جاری** بهندی ...
جاندچپل بهندی لبلاخت **جاکلی** بفارسی درخت مسواک را کویند **جاموح** الجیم **قنطوریون** است و چیرا را نیز کویند **جاوریس** هندی
ذرة است **جبن** بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد و تر و مغری معده و رونده و مقوی کرده و ملین طبع
و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد هضم سریع السلوک در اعضا و نمک آن مغری کرده کان و صغیر بغایت مسمن بدن و
باعث نرمی و تر شده و بعد از طبیخ و فشردن حابس اسهال و ضماد او مانع ورم جراحات و مضر مبرودین و دافع تشنهای طعام
و غیره و مضر و باعث قولنج و سده و ظلمت بصره و مصلحش عسل و نعناع و صغیر است و پنیر کهنه در دوم کرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی
اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهة انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش
و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده احشا و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیت و مصلحش مغز کردکان و در محرورین میوه‌ها
و ترشیها و غیر چکیده پنیر که او را دلمه کویند در غایت تطیب و منوم و جهة تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طعم و
وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است **جبره** بلغة مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انکشت و برکش شبیه برک نیل و کلش
مثل موی سفید و بی کل و بی ثمر است و در بوشیه تخم در اول دوم کرم و تر و مقوی آن فکره و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون و
التیام جراحات شربا و ضمادا و ماء جرب و دور هم او جهة وهن عضل و پاره شدن آن نافع و کوبیده پخته او چون با پارهای
کوشت طبیخ نمایند قطعهای کوشت را باهم ملاحق میسازد و مرق آن را جهة یرقان مجرب دانسته اند **جبسین** بفارسی سنک کج نامند
و آن سه قسم میباشد و پخته و دو قسم میباشد و پخته دو قسم آن اول یکی سفید و غیر براق و دیکری سرخ لون باشد جص کویند و پخته براق
صفایحی را اسفیداج جصاصین نامند و اقسام او در سیم سرد و خشک و آشامیدن او کشنده است و طلای او مفرد او با سفیده تخم مرغ
و غبار آسیا جهة قطع سیلان خون و با سرکه جهة رعاف و بر بدن جهة منع عرق و با کل ارمنی و سفیده و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهة
ریزه موی و منع ریختن مواد و با آب کشنیز جهة رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شبیه‌ای بنا
و بر نوشته جات بمالند از آن کتابت میکند و بر جامها باعث قلع چرک و چربی او میکردد و طلای او بواسیر را رفع مینماید و سفیده او
جصاصین در افعال قوی‌تر از همه و بغایت قابض رادع و مجفف است **حب الآهنک** لغة فارسی و جیل هنج معرب او
تخم خاریست زرد و رنک شبیه به شیوران و برک صغیر او دی کویند و آن توم و لت **جب** بلغة هندی چوب زرد
از اجزای کلک لایح هندیست و در بعض نسخ بجای حجبه مسطور است **جبلات** فطراسالیونست **جبیس** بترکی اسم
جبر و جبه نیبه هی اسم شیطرج است **جبتل** هندی اسم ایل است **جثتاب** بعربی اسم نباتیست شبیه به نبات و رمه ترکی
و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار کلش شبیه بخوان و تخمش با اندک تلخی و در سیم کرم و
خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او و بدستور ده درهم از جرم او جهة شکستن باد و دفع
مغص و محلل بعد و بخور او مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش ملیله کابلی **وقدر** شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است
حج بلغة تنکابن امیرباریس است **جدوار** بیخیست مخروطی شکل بقدر انکشتی و از آن کوچکتر بفارسی ماه پروین و یونانی ساطیریون
نامند و آن بیخ چند قسم میباشد یکی ظاهر تیره و باطن برنک بنفشه و مایل بسرخی و عقربی شکل و در ضعیفتر او لاشیرین و بعد از آن تلخ محسوس
کردد و این نوع را ختائی کویند و یکی ظاهر و باطن تیره و رنک مایل بزردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و سایند او برنک
جسن دهره و ماهندی کویند و یکی بقدر زیتون و مایل بسیاهی و کویند زبادار کن خیزد و قسم اندلسیست و ایتیزه مانند ...

الجیم مع الباء

الجیم مع الثاء

الجیم مع الدال

شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اوست و در اول سیم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر است و مفرح و مقوی دل و اعضای
رئیسه و احشا و فادزهر جمیع افاعی و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باه و اشتها و باد و مدر و جهت اورام حاره و بارده
و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشا و حصاة و یرقان و قولنج و امراض بارده و
نافع و طلای او جالی جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و رفع برص و منع وبا مفید و مصدع محرورین
و مورث جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و کتیرا و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تبیع
دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد است جدال نوعی از بیخ است

الجیم مع الراء

جد آجد صرصر است جدجد بجیم و جیم ابزنا است و در مصر مذکور شد جدوا بلغت اصفهان اسم جبر ستوطریت جرجیر بری
تره تیزک نامند و بری او ابهقانست و دو قسم می باشد یکی ساق دار و برگش از برگ تره ریزه تر و گلش زرد و بسیار تند و بورا
خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و بستانی او سه قسم می باشد یکی شبیه به ترب و ساق دار و برگش با خشونت و
در مازندران تشاتره و کولتره نامند و در شیراز خاص تره نامند و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از اوست و قسمی از بستانی
بفارسی تره تیزک شاهی گویند برگش از برگ و گلش سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد
و مراد از مطلق او اسم اخیر است و بری او در سیم گرم و در آخر دویم خشک و بستانی در دویم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده
جگر و سپرز و مفتت حصاة و مدر حیض و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهت ازاله قروح و خوردن او با ماشستا جهت رفع بوی بد
زیر بغل نافع و مصدع و مورث سده و بخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در خواص مذکوره قوی تر است از آن و با
گرم مقی بلغم و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تحریک باه موثر و ضماد او جهت کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق الخنازیر و
مورث فوران خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت بستانی تا پنج درهم و از بری او تا
سه درهم و بدلش مثل آن تودری یا تخم زردک و یا تخم پیازه و هرگاه درخت انار ترش را با آب تره تیزک سقایت کنند انار او
شیرین گردد و هرگاه حسک و نخود را با آب او تر پرورده کنند در تولید منی بی عدیل است جرمیک بلغت کوهستان لرستان اسم
دوائیست که ترکان انجا پیات نامند بیخی است سطبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطن
سفید و با صلابت و ساقش مرتب بنوعی و برگش شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و بر دهای ساقش از طرف اعلا
بقدر برگ سپید و گلش کبود و از گل نیلوفر بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ اوست رافع جمیع زخمها و تشنج او و بن دندان بپاشند برنجی
که از اکل و شرب زایل شده گردد و شستن او یکدفعه و دو دفعه رافع تعفن بن دندان و رویانیدن گوشت او و از مجربات و ضماد
جابر کسر و شراب او رافع زخمهای باطنی و اورام احشا است جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلوریست و او ماهی عظیم الجثه است
رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل موی باریک و دراز و در تنکابن اسپلی و در مازندران کلنس نامند مشکول و گرم و خشک و ضماد او
جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهت قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد و حقنه او جهت عرق النسا بی عدیل و تازه او ملین طبع
جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و نسل و قی الدم و خون و بقدر نیم وقیه با مثل او سرکه قاطع خونیست که از حلق آید و مولد بلغم لزج و
بطئ الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع و آب کامه و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دویم گرم و خشک و مبهی و جالی اخلاط
غلیظه و جهت تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر آن را انداخته با یکدرهم مورد سائیده باشند جهت
استسقا مجرب دانسته اند و جهت جذام با نی حستیه مفید است و بخور او جهت بواسیر و عسر بول و ضماد پاهای او که کوبیده باشند جهت
ثالیل و کلف و جرب و حصف و سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف تخم او جهت کلف و خوردن قسم بی بال او جهت گزیدن عقرب
مفید و قسمی نوعی سبز گردن دراز که در مزارع بهم میرسد بصاحب تب ربع با لی حستیه رافع اوست و ملخ قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث
جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و آب بادیان است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست سر سرمن
و از جوانب سرآ صفت صدفی و از هر طرف ده پای شبیه بپاهای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر محاذی چشم او

جسته است

جسته است از جراد بری گرم تر و خشکتر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید و اشامیدن دو مثقال از
سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جربوب جاهوبست جرنوبه بقله
یمانیه است جرجیر باقلی است جرآمغه مثت الراعیست جرد ماتوح جرد الق کرم دانا است جرجیر آماه قرة العین است
جرجیر مصری ترمس مصریست جرد آن فاره است جراسیا فراصیا است جرنه بلغت دیلمی نبات تافسیا است جر بهندی
سنبل الطیبست جردل بهندی خنجل است جرهل بهندی اسفند است جرغول بفارسی اسم لسان الحمل است جمر

الجیم مع الزاء

بهندی معصفر است جرخ غ بفارسی اسم رخ است جرتی گوشت بفارسی اسم ثمین است جریش بترکی اسم اشنه است
جرانه بهندی قصب الذریره است جر بهندی بمعنی سخت جزر بفارسی گزر و زردک گویند و بستانی او یکی طولانی مایل
ببنفش تیره و دیگری مستدیر و در دویم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده
و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصات و تقطیر بول و تنقیه رطوبتها و محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا
و رحم و هاضمه و برودت او بسرکه و نمک جهت ازابه سپرز معدل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب بمربای او و نبیذ او که آب
افشرده او را با رب او عسل و شاینده در خم بریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویه
مناسبه گرفته شود به دستوری که در دستورات مذکور است جمیع آثار نایب مناب خمر است مکرر در اسکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرمش بطئ
الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بز غاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا
صد و شصت مثقال و از مربا تا بیست مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون پخته او را با پنجه و تخم
شلغم در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش انیسون و دوقوست و بری او را در بلاد قزوین گزیرا نامند بیخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف تخمش خارناک و در دوقو مذکور است
در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوای تحریک باه مقوی تر از بستانی است و حمول او مخرج جنین و خوردن
خام او جهت سموم و ضماد پخته او با اصل و برگ او جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و پختن او در مثانه با بحشنه کی یکجنین مسموم و مضر معده
حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است جزع سنگی است که از یمن و چین خیزد و در او شبیه بچشم
طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسمی او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانیست و ظاهرا
عین الهر از جنس او باشد در سیم گرم و خشک و جالی و باقوه و باعث سهر و بیداری و جهت یرقان و منع خواب شبها و جهت عسر ولادت بچیدن او در موی
مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان او بچه آهستن او مورث خصومت و دمان با دارنده او و دیدن

الجیم مع السین

خوابهای هولناک و رافع لقوه و سنون او جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد نیکو
جهت رفع بیاض و نزول آب نافعست جزانج ثمرة الطرفاست و معرب از گزمازوست جزدور شربجه است جزدا قلیطی جزبر

الجیم مع الشین

گویند شقاقلست جساد زعفرانست جسمی حسک است جسارا هندیست جشیش بفارسی بلغور گویند و آن نیم کوفته گندم و
امثال اوست جشمبرج و چشمک تشمیز حبست جشرجس بلغت فارسی اسم مهره کبودیست که بر گردن اطفال بجهت رفع چشم می بندند
چشوم تشمیز حبست چشم خروس اسم فارسی عین الدیکست جعجع جنبین مجرفت و بفارسی کج نامند جعده گیاهیست

الجیم مع الصاد

کمتر از نیم ذرع و برگش فروش و یکروی با لامرغبت و روی دیگر را اطراف محیط بخارهای ریزه و اطراف شاخهای او مثل جعد و بر آن خوشه
شبیه بموی سفید و پر از تخم و گلش سفید مایل بزردی و با عطریت و این نوع جبلی است و جعده صغیر نامند و بستانی را جعده کبیر گویند و
بزرگ و برگ او بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی است و جعده زرشت و قوتش کم میشود در آخر دویم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و مدر

الجیم مع العین

بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهت گزیدن هوام و یرقان سیاه و دهتاقا و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح
عسر بول و مفاصل و حصات و تنقیه رحم و رفع نسیان و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح مزمنه و التیام آن نافع و مضر معده و سر
و مصدع و مصلحش جلاب و قدر شربتش تا سه درهم و طبیخش تا بیست مثقال و بدلش پودنه کوهی در تحلیل ریاح و

الجیم مع الباء

اخراج کرم و پوست بیخ انار و سلیخه است جعدۂ قنا بلغه دمشق پرسیاوشان است جعدۂ صغیر جعدۂ کوهیست جعدۂ کبیر جعدۂ بستانیست
جعفیل اسم فارسی نیز ک خنفاست جعفیل اسد العدس است جعفری بلغه مازندران قسم کرفس الوری خراست جغند
بفارسی اسم سلجی است جغد اسم فارسی بوم است و آن مرغی است که در روز قوت بصر ندارد و دو اقسام میباشد یکی را بفارسی
بوف و ترکی ساره و قوش کوینده و آن عظیم الجثه تر از سایر اصناف و شاه بوم نامند و دیگر را ترکی سلاق کوینده و آن کوچکتر از همه
مرغ حقی که از سایر حقیرتر و بقدر قمری است و قسم اوسط سیاه لون مسمی بجغد است و در تنکابن کوره بو نامند مهرابس کوید که الطوخ دل او
در حین ذبح با وجود کرمی او برد ای صاحب لقوه و برکردن او رافع علة اوست و قطوره مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق
صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او با خاکستر چوب کرم و عسل آمیخته بنوشند جهة سلس البول و بول در فراش آزموده است و
طلای خون او با روغنها جهة کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون او و زهره او جهة شبکوری نافع و چون آن را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی
مطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورث خوابست جغرات بلغه خراسان اسم ماستست جفت
افزید مؤلف تذکره کوید که اسم یونانیست و معنی وجت و بجهت ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف الایسع میان نوع
و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و ساقهای بسیار باریک و برکش ریزه تر از برگ نخود و متقابل متصل بهم و در دو طرف ساقش
غلافها شبیه بعلیبا و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خاردار و در درون هر غلافی سه پرده و تخمش شبیه بحلبه
و در هر پرده پنج عدد میباشد و در دویم کرم و در اول خشک و با رطوبة فضلیه و در تقویة باه قوی تر از خصیة الثعلب است و چون مثقالی
مثقال او را با کوشت بره یکساله بجوشانند صاحب استسقا لحمیه شده او متابعت نماید طبلی و لحمی را دفع کند و مربای او با عسل

الجیم مع الفاء

بغایت محرک باه و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است جفت پوست بلوط
بلوط و بر طلع اطلاق میکنند و جفت البلوط بلوط کور است و از طلع اسم مراد اوست جفر کفرنست حقطاط
زعفران شوکران است چکاوک اسم فارسی قبره است جگر بفارسی اسم کبد است جگوتکه اسم ترکی جراد است جگردک اسم

الجیم مع الکاف

ترکی دوستیمو است جکنا اسم هندی جباجبت است جنی ابن الدوله کوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبزرنگ و خاردار و در حیات
و دانهائی بقدر کردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و بامیل تلخی
درخت او عظیم است و با لیاصینه مغز او مولد منی و محرک باه است جلبند بفارسی مرک و در طبع و آثار مثل ملحت و از

الجیم مع اللام

آن کثیف تر جلنار بفارسی کلنار و از غیر گل انار مشهور است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگراند در دویم سرد و خشک و قابض
و مجفف و مقوی اعضا و جهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعاء و سحج و قرحه امعاء و نزف الدم هر عضو و نفث
الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بعد از دفع و ضماد او جهة بوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و
و مضمضه او با سرکه جهة بوی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع مؤثر و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه
ناشکفته او را صاحب رمد متعادی آن از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند جلد پوست
حیوانات و پوست کوشت سرد و خشک و هرچه در طبخ مهرا تر از غذائیه او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او با ابکامه و روغنهای کرم باید نمود
و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد بپوست تازه کرم حین ذبح کوسفند و ذبح بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع و
اورام اوست و بدستور جهة اورام بارده مفید و الصاق پوست سربز تماله بر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه او جهة جذب
سم افعی و پوست کوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهة توقیر و
سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب با آب کرسنه روز متوالی جهة دفع سرطان آزموده و تعلیق پوست فیل جهة تسکین
تبهای سرد و پوست شغال جهة کزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن اطفال و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهة
داء الثعلب محرق پوست بلیغ جهة داء الحیه مؤثر است جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بادام کوهی استعمال مینمایند

جبة

حب الصنوبر کبار را نیز کویند و این تجربه شده و حسم بجاست چه بجای مهمله اسم حب الصنوبر است جلغطیط دوغ غلیظ است جلاب
از اشربه و در آنجا مذکور است جلباره و زغنات جلغوزه اسم فارسی تخم میوه ایست غیر حب الصنوبر است جل ورد احمر است
جلبوب نوعی از لبلاب است جلجلان بر سمسم و کزبره شامل است و بلغه حبش مخصوص سمسم و مؤلف تذکره کوید اسم یونانی سمسم است
جلیف اسم عربی شیلم است جلهم قسم سیاه عوسج است جلز حلفا است جلنسرین معرب از کل نسرین است جلبان خلر است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است جلنجوج خود نج بر تیت جلنار قند است جلوجا جاوشیر است جلجلان مصری بلسن است
جلنجوان صعتر است جلنجبین کل قند عسلی جلبک اسم ترکی قطاة است جلناق ساق جیلی است جلناعوج اسم ترکی حبة
الخضراست چلقان اسم ترکی حداه است جلیدان بلغه تنکابن ازاد درختست جلیره هندی کشنه است جمیز نوعی از انجیر و
یونانی لسیفور نامند بمعنی تین الاحمر و او غیر انجیر بریست چه انجیر بری از سموت و هاکول است و او را دیلم دیو انجیر مینامند و جمیز را
شلکا انجیر کویند و هاکولست و درخت او شبیه بدرخت انجیر و برکش شبیه برک توت است و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوچه و رنک او بعد از
رسیدن سرخ و سبزه و در بعضی بلاد سالی هفت مرتبه بار میدهد و در اول دویم کرم و در اول تر و جهة سرفه یبسی و درد سینه و کرده و سپرز و سوس
نافع و اعراق او که برک و شاخها و ثمرش را جوشانیده آب آنرا با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن کوفتنی از مجربات
و یکمثقال برک مسحوق او با آب قاطع اسهال مجربست با هموزن او شکر در دفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات
و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و آشامیدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او
جهة قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین است سرد است جمست
سنکیست که در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و اسمانجونی میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفافست در سیم
کرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غشیان و غشی و مستی و طلای او جهة خراج و ورم چشم و خاتم او جهة نقرس و قضای حاجات
و محبوبی نزد خلایق مؤثر و در زیر سر کذاشتن او باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظرف او
اکل و شرب نمودن و آثار مثل آشامیدن اوست جمد بفارسی یخ نامند و طبع مثل ثلج و از آن لطیفتر و جهة هیضه و تبهای
صفراوی محرق بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف مجرب و مضر اورام باطنی و عصبانیت جمار بفارسی پنیر خرما
کویند و آن در اماله و درخت و موضع طلع است و قلب النخله نیز کویند و سفید و شیرین و قریب بطعم شیراست در اول سرد و
خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری کرده و غلیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و دفع ضرر نبیذ و
رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهة کزیدن زنبور نافع و مضر شش و
مولد ریاح و بطئی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که ثلث آب انگور را بجوشانند تا آب بسوزد و
مدتی بکذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انکوری سه ساله را جمهوری نامند و کویند آب انگوریست که در جوشیدن بنصف رسیده باشد کرم
و خشک و منضج و محلل و مشهی و معین حاجت و سریع التخدیر و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمجم بیخیست شبیه بزردک بسیار باریک
و دراز و اندرون او سفید و پوستش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در بلاد خراسان
کزرموشان نامند ساقش و برکش شبیه بزردک است در سیم کرم و خشک و محرک باه و حصر صاحب بای و جهة ربو و سرفه و نزف الدم و ذات
الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن الدوله کوید از یکمثقال تا
یکمثقال و نیم و با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است جمل بفارسی شتر بچه نامند کمتر از دو ساله بهتر از سایر کوشت او
در دویم کرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و خلط
غلیظ و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل است و مدر زرداب و جهة سرفه و زکام و درد جگر و
سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویه باه و رفع سستی و بوئیدن او جهة سده مصفاة و نطول جوشیده او با حرمل جهة
نقرس و فالج و خدر و اورام مجربست و شیر او جهة استسقا آزموده است خصوصا که با بول آمیخته باشند و طلای کوشت سوخته او جهة

قوباء و ضماد قشر تازه که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل قشر او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم بعد از طهر سه روز
متوالی معین حمل منفوخ سرگین او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل خنازیر و ثبور و بخور
و طلای او جهة ثالیل موثر و آشامیدن کف من او در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آب پوده در دماغ او باعث زوال مستی او
و کوهان شتر جهة شقاق رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی زرک و جهة اندمال قروح و سوختگی آتش و جهة رعاف سعوطا و سیلان خون
جراحت ذرورا نافع و بستن کله شتر آنچنان زنده بوده بر سینه عاشق جهة رفع عشق گویند آزموده است و چون گندم را با عرق او
ترکرده طیور بخورند بیهوش شوند و کف من او نیز همین اثر دارد و پنیر مایه شتر در تقویت باه بعدیل و مسمن بدنست جمان بعربی لؤلؤ
جمسفرم ریحان سلیمانست جمجمی اسبوس است جمار النهر سلق الماء است جمز ثمر هندیست جمل الحمی مرجانست جما
بلغه تنکابن سرخس است جلدری اسم هندی خفاش است جمیل بلغه دیلم چیکاک است جمکدل اسم هندی فلفل الماء است
جمیلی اسم هندی یاسمین بستانیست جنطیانا یونانی اسم بیخیست دراز و غلیظ و مایل بسرخی و تیز کی و تلخ و درومی او ساق بقدر ذراعی
و در طول قریب بدو ذرع و برگش شبیه برگ کاسنی و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش غلاف و شبیه بکنجد و غیر ردی
را جر مقانی نامند برگش شبیه بجاوشیر و غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و
تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهة
گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و دوی و ازاله بهق و طلای او با خنازیر کف
دست قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاقیه اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و قدر شربتش تا
یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند طویل دو بقای قوت او تا پنج
سال و عصاره او در افعال قوی تر و قوتش تا هشت سال باقیست و طریق اخذ آن آنست که او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند
تا آب غلیظ شود و پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد جنبد بفارسی آنرا بخان و ترکان الان اشی نامند و آن شبیه
بخصیه است و حیوان او مایست و در انهار عظیمه پیدا میشود و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب
تعیش میکند و در دیلم او را انشک نامند و قیاس تقاضای او می کند که خصیه او بعظم چهار باشد و حقیر تازه آنرا ملاحظه کرده صیاد قطع
نموده اصلا بو و لون نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن بد و دو گاه بعد از آن صاحب بو و لون شده و تکه
در او نوعی از استحاله هست شکی نیست و او حیوان غیر سگ آبی بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد دست و سیاه او از سموم
قتاله است در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و
نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و
مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور
و تضمید او با روغنها جهة تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهة ریاح و ثقل سامعه و وجع بارد
او و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن او بقدر افیون خورده باشد رافع
سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت اثر زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر
شربتش تا یک دانگ و بدلش مثل او وج و نصف او فلفل و به بعضی دو وزن او مشک و در امراض جگر فرفیون و جهة تحلیل رطوبات
سه وزن او فلفل و ثلث او دار فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است و سده یکروز و تریاق و ترشی بیخ و
شیر الاغ جنجل قسمی از حلیونست و از دمشق خیزد و فقد افعال مثل اوست جنبیه غنچه شکفته هرد و گویند اکثر او استعمال در
جنید الرانست جنار اسم فارسی لبلاب است جناح بلغه اندلس ابنست جنتوریه قنطوریونست جناح البشر حرشف است
جنی ثمر مقلبلست و به قاف نکوریدند و جنجرا اذان الغزاست جنبل صعتراست جننه هندی زنبق را گویند جنکال اسم
فارسی حیل است جندن اسم هندی صندلست جن اسم هندی قرنفل است جنه هندی نخود است خدال هندی قسمی از سرخ است

الجیم مع النون

جنبلک

جنبلک هندی تقماطیس است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و
مبهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند ملین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهة سرفه که از
هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون با نشاسته بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یابس و تار ساق و قوبای اطفال و عانه را
که در دلیت موذی بموت عضو و جهة حمره و عرق النسا و عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت نافع ضرر از رت
و مخرج کرم معده و بعدیل و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز محرق او با شراب جهة منع دار حیض و خوردن
مغز او در ناشتا باعث سهولت قی با اشیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار او
مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش آب انار برین و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه بیکح و با سمیتست و از خواص او است
که چون با مس بکوبند با بره او بمالند مس ابریزه کند و آشامیدن سوخته گردکان با پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با رب و در شراب
جهة قطع بواسیر مجرب و اکتحال او جهة جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز سر کهنه محرق او با زفت جهة قروح سر و جوشانیدن صحیح او
... و نوع متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن و رب او که از آب گرده گان سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهة خناق و قلاع
دهان و خون بن دندان و اورام سستی او و بعدیل و طلای او با مثل او برگ حنا جهة نزلات صداع مزمن و شقیقه و اکل و اوجاع بارده مثل نقرس
و جهة فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهة کرم گوش و آشامیدن و حمول کردن خاکستر پوست بالای او جهة
نزف الدم و ذرور او جهة جراحات و صمغ او جهة قروح خبیثه و درد دندان و مرباى او با عسل جهة تسمین کرده و تحریک باه و در مادن طبخ
تقویه معده و اعور و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهة تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با جنب الحدید سایند و با برگ
طبخ دهند و تا یک هفته خیسانیده هر روز بر هم زنند خضاب قوی و بر دوام است و ضماد پوست تازه او جهة قوبا مفید و طبیخ نیم پخته
تا یک وقیه پوست درخت او در معده ممتلی از غذا مقیئی و قاطع اخلاط لزجه و جهة درد شکم و اسافل نافعست و چون پوست بیخ او را در
روغن زیتون بجوشانند تا تیره شود جهة بواسیر و امراض مقعد بغایت موثر و مسواک کردن با پوست او و هر پنج روزی منقی دماغ از اخلاط
و رافع نسیان و مسواک پوست ریزه او مقوی لثه و طلای نشاره چوب او با سرکه جهة سرخ کردن حنا مجرب و بازه او جهة تکون اعضای
مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة منع تولد قمل از مجربات مدعا انداشته و او را جهة سپرز مجرب یافته اند و چون در سایه
خزان ریشه درخت او را ببرند و در روغن زیتون دمانند و بجوشانند آنقدر که روغن سیاه گردد و روغن او در صاف نموده در شیشه کرده
ریشه بریده را بر وجهی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد دهن او را مسدود نمایند و بخاک بپوشانند وقتی که درخت بار برکرد و بیرون آورند چون
شیره بهار در شیشه یافت شود و آن خاصیت که مدتها اثر آن بماند مولف تذکره تا یکسال معتقد بوده و چون قبل از موبر آمدن
اشیان در حمام طلا کنند مانع روییدن میگردد و کندی مجرب دانسته اند و روغن گردکان از خواص مشل کننده قایم او است و محلل و مسخن و
آشامیدن او در روز سه درهم تا یک هفته جهة دود و کرم مجرب و جهة امزجه بارده نافع و طلای او جهة اکله و ناصور چشم و نرم کردن اعصاب و
رفع دردهای بارده بادی و زایل موذن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهة لقوه و فالج و تشنج نافعست و بدل مغز گردکان جبة
الخضراست بوزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قروحست و ضماد او جوز بوا
جوز بویا گویند ثمر درختی است هندی بقدر تخم مرغی و چون قشر گردد بقدر عفص و سرخ تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او
تازه خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و قابض و مفرح و مسکر و ملطف و
مقوی معده و فم او و مری و جگر و حافظ حرارة غریزی و هاضم و جهة صلابت جگر و سپرز و اورام بارده او و یرقان و خوشبو کردن عرق
و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبه معده و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و
ازاله رطوبات متعفن و استسقای لحمی و ضماد او جهة ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه و امثال آن و با سنبل و مصطکی و عسل جهة
کلف و نمش و آثار ضربه با روغنها جهة اوجاع بارده ذکر و گوش و اکتحال او جهة تقویه باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و
مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سهر و خلق و حمق و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو

مثقال و بدلش بوزنش بسباره و جهت سده و ممسک است با یکوزن و نیم او سنبل الطیب قوتش تا سه سال باقیست چوب چینی بیخ معروفی و کیاه
او بی گل و بی ثمر و برکش شبیه ببرک پیچق و ساقش شبیه بساق نی و بهترین آن قطعهای بزرک املس سرخ نیم رنک شاخ جهاینده بی کرم و کهنه
و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بجدا فواید که ضمنی اند خوب نیست و کرم زده او ضعیف فی القوه است
القوی مایل بحرارت و یبوست و زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با
رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن
و مقوی اعضای رئیسه و احشا و آلات تناسل و معده و جهت تمامی اقسام آتشک و قروح خبیثه مفید او در رفع امراض مزمنه اکله و علل سوداوی
مثل جرب و حکه و جرب و ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام [illegible]
الثعلب و حیه و [illegible] و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع ماده افیون بی نظیر و رافع مواد [illegible]
و منوم و مخدر [illegible] نمک حنا [illegible] در توالد و تناسل قوی [illegible] و در بروز فرود [illegible] حصبه و رفع [illegible]
و اختلاط [illegible] حقیر تجربه نموده است و علاج مایوسین یاد شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست و جرم او [illegible]
کم تازه او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه منیست چه ترک عادت او و اعتیاد با ادویه [illegible]
در اکثر امراض و [illegible] اجتناب محرورین از ربوب حامضه و اشربه کم ترشی لزوم ندارد و بتجربه حقیر رسیده است که جمعی
چندین از ابتدا مصر رسیده اند و بجای آب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها آشامیده و از حموضات قلیلا اجتناب نمودند و بسیار منتفع
کردیدند و اقسام استعمال او و اخذ عرق و نقوع و غیر آن در دستور [illegible] تحریر یافته و مربای او در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ اوست
[illegible] تقویه معده و دماغ جوز ماثل بفارسی تاتوره کویند و او معرب از کوز ماثل فارسیست و او خودرو و مزروع میباشد نبات او
نبات باذنجان و برکش از آن کوچکتر و کلش سفید شبیه بپیق و کل لبلاب و [illegible] ثمرش [illegible] خارناک
مثل [illegible] و در جوف آن دانها شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم اوست در اول [illegible] سرد و در دوم خشک [illegible]
قریب الاعتدال است مسکن حرارت [illegible] و مفرط و در غایت تنویم و مسکن اوجاع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد او
روغن [illegible] اوجاع نواسیر و اوجاع حاره مقعد و اکثار او قاتل و قدر [illegible] یکدرهم از آن سم است [illegible] طلای طبیخ او با سرکه و عسل
محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق [illegible] و ضماد مجموع نبات او جهت تقویه اعضا [illegible] و دافع [illegible] مجفف
رطوبات [illegible] خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجربست و قدر شربتش تا یک دانک و بدلش لفاح دو وزن و [illegible]
جنون و فساد [illegible] و مصلحش [illegible] عسل است جوز القی ثمر شجریست [illegible] بقدر فندقی و جوف آن [illegible]
پرده ها و [illegible] پرده های او بقدر چلغوزه و با اندک [illegible] در دوم کرم و خشک و مقیی [illegible] و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی
نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است با نیم مثقال [illegible] با آب گرم و عسل و هر کاه [illegible] شبت و [illegible]
[illegible] سه جوز المقیی [illegible] مقیات با قدری نمک [illegible] شبت بقدر احتیاج آب گرم و قدری
عسل بنوشند [illegible] جوز الکمش ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و [illegible] پوست [illegible]
[illegible] و در جوف او دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد [illegible] در دوم کرم [illegible] و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سودای محترق و قدر
شربتش تا دو درهم است با آب گرم و مصلحش [illegible] جوز الجهر دانه ایست مدور [illegible] و در جوف او مغزی شبیه بمغز آلو بالو و [illegible]
و با اندک شیرینی و قبض مایل بگرمی و خشکی قاطع اسهال مایوسین [illegible] جوز القطاء دانه ایست
شبیه [illegible] و قطاة [illegible] خوردن او حریص [illegible] شاخ و منبسط بر روی زمین و پر کره و نرم و برکش شبیه [illegible]
[illegible] و منبت او زمین نمناک [illegible] پرده دار [illegible] غلافی [illegible] و در آن [illegible] کوچک [illegible] استعمال
بگرمی و خشکی و خوردن [illegible] جهت تعتیر البول و [illegible] طبیخ [illegible] جهت قولنج ریحی [illegible] نافع است
جوز الشرک ثمر شجریست [illegible] بقدر جوزی و اندک طولانی [illegible] پوست خشک [illegible]

پوست حبشی صلب و در جوف آن دانه شبیه بدانه انکور و پر عدد و خوشبو و با اندک تندی اهل مصر آنرا فلفل السودان کویند رنگ او
مایل بسرخی و تیزی در سیم کرم و خشک و با آب کرم مدر حیض و مسقط جنین و رفع درد مثانه و آب طبیخ او مفتت حصاة و رفع [illegible]
آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مهیج اشتها [illegible]
و مصدع و مضر [illegible] و مصلحش کثیرا و بدلش بضعف او فلفل و در تحریک باه انجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز کویند ثمر نبات
هندی شبیه بتخم نوب در شکل و رنک و مستدیر و پهن و پوست او نازک در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برکش
شبیه ببرگ لبلاب و کلش سفید و در سیم کرم و خشک و بغایت مقیی و مسهل و منقی بدن از اخلاط [illegible] جهت رفع [illegible]
و حصاة نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یکمدتی [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش
تا یکدانک و بکدرهم او کشنده است بقی و اسهال و مصلحش [illegible] آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات عطریه جوز جندم
بضم اول و در آخر معرب از کور کندم فارسیست و کل کندم نیز کویند چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنکها [illegible]
مایل بزردی چون در عسل کذارند متخلخل شود قدر قلیل او حجم عظیم بهم رساند در اول سیم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بغایت [illegible]
مسمن و مع هذا اکثار او جهت تخفیف قوی مطفی باه است و جهت حصاة و رفع عسر بول و قطع خواهش کل خوردن و امثال آن با آب [illegible]
جهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت قوباء و سعفه و نزف الدم نافع و غثیان مقیی و مصلحش [illegible] و قدر شربتش تا دو درهم است
و چون یکرطل آنرا با ده رطل عسل و سی رطل آب کرم بسیار بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند در روز شرابی مسکر شود بحدی که [illegible]
اسکار مثل خمر و قوی تر از او باشد جوز ارقم [illegible] کیاهیست مستدیر بقدر کردکان سفید و مصمت و شکل و طعم شبیه بشاه
بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوستی مثل [illegible] ظاهر شود و ساق کیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر زرعی مجوف و [illegible]
اعضا و کلش شبیه بنقیه [illegible] و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برکش شبیه ببرک [illegible] و در مزارع و جبال میروید در دوم کرم و خشک
و مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خشک مطبوخ بنوشند و نانی که از آن ترتیب دهند بغایت [illegible]
و ضماد او محلل اورام بلغمی ساق است و ریکشیت و مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش [illegible] شیر تازه است
جوشیصا بلغت نبطی نام درختیست بقدر نخودی و بشکل [illegible] و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و [illegible]
و درخت او بقدر آلو بالو و چتری و برکش شبیه ببرگ سیب و کلش سفید و در بعضی بلاد درختان نمی کنند و در [illegible] نامند در دویم کرم و
خشک و مشهی و اروغ آرنده و بقدر مسخن بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص
درد کمر و تهیکاه و هاضم طعام و در کل حال مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درم است
جورابه طعامیست که از آرد کندم و سبزیها ترتیب دهند و ترکی [illegible] کویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و [illegible] و قلیل الغذا و نفاخ و
مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است جوز الرفع جوز قاع یمانیست جوز الابهل ابهل است جوز الطیب جوز بواست جوز
هندی نارجیل است جوز ماثر و جوز ماثا و جوز ماثل و جوز مقاتل جوز مقاتل است جوز المرج حب کاکنج است و کویند فلیست
جوز الستر و بار ده حب صنوبر است جوز الرتیه بندق هندیست جوشیران قلومس است جوز الحبشه جوز الخمس است جوز الانهار جوز
البر جوز القطاة است جوز ارمانوس قسمی از مخلطه است جوشانی جوشیصاست جربل بلغت اصفهان کاشم را کویند جو
صباغان اسم فارسی ذریونست چو نمان اسم فارسی اشنانست جو آن اسپرغم اسم فارسی شاهبلجست جو اسم فارسی
شعیراست جو برهنه اسم فارسی سلت است جربک شنمان اسم فارسی عرطنیثاست جو بر اسم ترکی وعل است جو ایکی
اسم هندی نانخواه است جوآرهی اسم هندی ذرفاست جو ترهی اسم هندی بسباسه است جوه اسم هندی قلست جوته اسم
هندی بوره است جوهه اسم هندی فاره است جوک اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی نشاسته جو است چوکا اسم هندی
حماض است جوتلائی اسم هندی بقل یمانیه است جوهر اسم هندی طرفا است جوکی بهل اسم هندی کزمازج است جهبکا اسم هندی
جراد البحر است جهار اسم هندی جراد البحر است جهاجه اسم هندی شجر است جهاج اسم هندی مخیض است جهلر اسم هندی [illegible]

الباب الجيم مع الياء

جهنی اسم هندی مخ است جهو جری اسم هندی شیخ ارمنی است جوزه کازرب شجرة ابی مالک و صابون القاف منه
چیک لک اسم ترکی ثمریست شبیه بدل کنجشک و در او دانهای ریزه شبیه بدانهائی که در توت میباشد و رسیده او سرخ و ترش شیرین
و در بو شبیه ببوی خربزه کرک و لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برکش شبیه برگ گل سرخ و با اندک خارو کلش شبیه
بنا پیچال شل نعش گیاه او همیشه سبز و در تنکابن لب دانه و در دیلم جمیل و در کیلان و مازندران خربزه کا نامند و ابن تلمیذ
مجر نو نامیده است و گیاه دیگری که دایم سبز است و دانه سرخ و شفاف بقدر نخودی از وسط برگ و موی باریکی متصل و برکش بقدر درهم
و با تقعیر و انتهای او مثل سر سوزنی و از جملهٔ خارها است و او را کوس نامند و هرد و قسم در طبرستان موجود است و اخیر در تنکابن
جر نامند و آن اشهر نعیت و جلبلک سرد و تر و مقوی دماغ و مطفی صفرا و مرکب بدن و مقوی دماغ و جهة امزجهٔ سوداوی و خفقان و
سعال یابسی جرب و حکه و بواسیر و تصفیهٔ خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جبد آر بلغة فارسی
بنات شجریست برکش مثل برگ بلوط و با غایت سبزی مایل بزردی و ثمرش بقدر عفص مایل بتدویر و در بر دی او شب نمی نشیند و از آن
دانهٔ سرخی بقدر عدس منعقد کردیده نمو میکند و سرخی او زیاد میشود و نبات او در سیم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ او جهة تجفیف
رطوبات رحم و ضماد برک تازهٔ او جهة اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی او و هتک عضو و اشامیدن خشک او با آب سرد جهة
اسهال و با عسل و روغن جهة زحیر و دزور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تقویة اعضای مسترخیه نافع و قدر شربتش
یکمثقال است چپوه اسم فارسی پهل است جیک اسم دیلمی صرحه است جیران اسم ترکی نغز است جفیرا اسم هندی جوز بوا است

حرف الحاء المهملة مع الالف

جیهان اسم هندی مذانست جیته اسم هندی خون است جیل اسم هندی جدات است جیوتی اسم هندی نبات است جهل دار
اسم فارسی سرخس است جیمیدون اسم یونانی شاه تره است جیر لوزه است حرف الحاء حاشا نوعی از پودنه
کوهیست شبیه بصعتر و بقدر یکشبر و شاخهای باریک مایل بسرخی و برگ او ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل
ببنفشی و سرخی و در سنگلاخها میروید و تخمش کوچکتر از خردل است در اخر درجهٔ سیم گرم و خشک و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و
و مخرج جنین و مشیمه و منفتح سدد احشا و منقی سینه و مقطع و مسهل بلغم و اقسام کرم و مقوی معده و گرده و محلل خون
جامد و تریاق سموم باردهٔ حیوانی و نباتی و مسکن و جع لثه و مسهل سودا و قایم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه
بنوشند مسهل بلغم و خلط آمیخته با آن و طبیخ او با عسل جهة عسر النفس و تنقیهٔ بلغم سینه و مسحوق او با آب و عسل جهة قولنج و
تحلیل فضول در رحم و تقویة کرده و تنقیهٔ او و تحریک باه و رفع صرع و خوردن قلیل او با طعام جهة قوهٔ باصره و ضماد او با سرکه
جهة مشی و ثالیل منکوسه و اورام تازهٔ بلغمی و با آرد کرسنه و شراب جهة عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ریه و مصلحش
نعناع و قدر شربتش دو مثقال تا پنجدرهم و بدلش نیم وزن او فنجیون و در غیر شقیقه بکوزن و نیم صعتر و چون یکجزو او را
با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث او بسوزد و در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال او را کوفته و در پنجه رطل تبه
شصت رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهة تقویة هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع اعصابی و برودت او و شا
اوجاع ماده و ن بتیکاه ه مشیره و بتهای بارده و فتح مضرهٔ سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت مؤثر است حاشیش
بعربی و بفارسی حسن یوسف نامند خبریست که در ابتدا منجمد میشود مایل بسفیدی و بدمزه و مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از
فرفیون در چهارم گرم و خشک و بیمدرهم او مقیئی قوی و یکدرهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کنندهٔ رخسار و مستعمل
زنانست و جهة امراض بارده مستعمل او در خارج بدن جایز است حاج بفارسی اشتر خار و بترکی دوه تیکانی نامند گیاهیست
که ترنجبین بر او منعقد میکردد گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و منفتح و تریاق سموم و مشروب بخور و ضماد او رافع بواسیر و طلای
عصارهٔ و سوختهٔ او جهة قروح ساعیه بیعدیل و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش چند قوقا در روغنی که از آب تازهٔ او تربیت دهند جهة معالجه
و جمیع علل بارده بغایت مؤثر و اکتحال عصارهٔ او جهة بیاض خفیف چشم و قطور سه قطرهٔ او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه
رافع صداع مزمن مجرب دانسته اند و شکوفهٔ او جهة بواسیر نافع است حالوما اسم سریانی ابو خلسا است حافر المهر سورنجان است

حافر

الباب الحاء مع الباء

حافر النقط تبن است چه مانع سود او ست حابس الجوز لوزه است چه حفظ جوز بوا را فساد میکند حافظ الکافور فلفل است
حافظ الموتی و حافظ الاجساد قطرانست حافظ النحل و حافظ الاطفال فرفیونست حالق الشعر جالینوس کوید
زرنیخ است و بعضی کویند حجر القیشور و بعضی کویند قاتر است حالاس اسم یونانی اسفنج است حالبی اطراطیقوس است
حافر ستم حیوانات است حب النیل بفارسی تخم نیلوفر کویند و آن و آنکه گیاهیست شبیه بلبلاب و بر جدار و جوی پیچد و گلش کبود و شکل
گل لبلاب و از آفتاب بهم می آید و در غلاف هر گلی سه دانهٔ مثلث مییابند در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تربد مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و منفتح سدهٔ جگر و سپرز و جهة برص و بهق و تنقیهٔ بدن و درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع است و قدر شربتش از یکدانک تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده از و کشنده
مغص و لصوق بما ساریقا و اسهال مفرط و مصلحش بلیله و سحق بلیغ و الوان و بر و عن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس
آن حجر ارمنیست و مفرد او بعد از یکشبانه روز عمل میکند و با محرکی سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی میماند و مضعف باه است
حب الکلی بار نبات انا غورس است و آن مذکور شد و آن شبیه است بکرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او خطوط
در رنک و ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی و در اخر دویم گرم و در اول خشک و مقیئی قوی بلغمی و مدر حیض و مخرج جنین و مدر
و مسکر و مفتت حصاة و جالی آثار و با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن هفت عدد و بخور هفت عدد در
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده
است حب الزلم تخم کنکر است که مؤلف اختیارات بیان کرده است و مؤلف تذکره کوید که نبات او کمتر از زرعی و برکش مستدیر
مثل درهم و حب السمنه قسم صغیر او ست و او سرخ رنگ و مایل بتدویر و در جوف پوست دانهٔ صلبی مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست
او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و مفرطح و خوش مزه و در مصر بسیار است در دویم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک باه و مسمن و
جهة تسمین کرده و تقویة جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا هفت مثقال است و بدلش حب الخضر است حبة السمنة نقل خواجه کویند دانه ایست بقدر فلفل مستدیر
و سیاه لون و املس و مغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر زرعی و شیردار و برکش سفید عنبر در دویم گرم و در اول تر و کثیر
الغذاء و مبهی و مسمن و بکوفته او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر
شربتش تا ده درهم و بدلش پسته و کنجد است بالمناصفه و بطئی النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل حب المنشم بنون
بعد از میم و سین مهمله لغة عربی و اسم دانه ایست خوشبو شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی از حجاز و یمن خیزد و کویند فلنجه است
و در حشا و بیشه بیشماد است در دویم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و مبهی و مفرح و مجفف رطوبات عزیزه و مقوی هاضمه و مفتح و
مفتت حصاة و مدر و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیر و شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است حب القلقل بفارسی بن
هندی کویند دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتدویر و شیرین و در حین خایدن احداث
حرارتی میکند گرم در دویم و خشک و کویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاة کرده و رافع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع
و مجفف منی و بواسیر و منفتح سدهٔ سپرز و ضماد او جهة نیکوئی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر
شربتش یکدرهم با آب ترب و اعتقاد اهل هند است که چون آن را با آب خنک کوبیده بالای سنگ قابل قطع میکند حب
الکرسنه دانه ایست شبیه بمونج و ملسا و غلاف دار و شبیه بقرطم و بهن و با اندک تندی و عطریه و گل نبات او شبیه بسوسن و راسن
و در حرف الف مذکور است در دویم گرم و خشک و مقوی هوی و مانع ریحی و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است
و بدلش راسن است بقدر نیم وزن او و مؤلف لا یسع مونج را حب الراسن دانسته و اشتباه او از جهة مشابهت او ست حب البلسان
تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم قثام بهمره و مغز
و مذکور است و بالفعل چون حب بلسان درخت او مفقود است تخم قثام را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب البلسان در اخر دویم

کرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و باقوهٔ تریاقیه و مجفف رطوبت معده و امعاء و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس
و درد معده و جهة تحلیل نفخ و سرد و ورم ریه و عرق النساء و صرع و سدهٔ جگر و استسقاء و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن و نیم عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او بابسه
و در تریاقات هموزن او وزر او ند طویل یا حب الغار حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا
و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه ببرگ بید و بسیار سبز و گلش مثل یاسمین و از ده
در دویم گرم و خشک و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصارهٔ او مقیی و آشامیدن جرم او با آب و سرکه جهة سپرز مجرب
و فتیلهٔ او جهة رعاف و سنون او جهة استحکام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و
مواد سوداوی و بلغمی و کلف و جرب و حکه و با بول جهة ثالیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش ازیانه و قدر شربتش تا دو
درهم و بدلش یکوزن و نیم او سلیخه و عشر او بسباسه و روغن او جالی و محلل و جهة درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل و شقاق و نرم
کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهة قی بلغمی و ضماد او با
عنبر جهة نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار و قروح نافع و آشامیدن یکمثقال او با آب و عسل مهیج
و مسهل و با آب و سرکه جهة تنقیهٔ جگر و سپرز و بچه رحم او مسهل رطوبت رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب
کنند متکرج میشود حبة الخضراء بفارسی بن نامند و آن بار درخت سقز است و در بطم خواص درخت او مذکور شد تازهٔ او در اول
خشک و در دویم گرم و خشک او در سیم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن کرده معده
و محلل نفخ و ریاح و مسمن کرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقاء با سرکه آشامیدن او جهة گزیدن رتیلا
و تنقیهٔ جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهة رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطیء الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها
و مصدع و مورث قلاع و مصلحش کثیرا و خمیره بنفشه و سکنجبین و رب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه
و روغن مغز او در دویم گرم و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب و موی و جهة مواد بارده رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیهٔ
آواز و تفتیح سده و یرقان و عسر بول و تحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهة جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او
بدستور اعراض مذکوره و احیا و تقویه یا ضماد نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است
حب المحلب در طبرستان محلب نامند دانه ایست با عطریت و پوست بیرون او سرخ و درون او صلب و مغزش سفید و بقدر حلو
و درخت او خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده بر قد قامتی و در جبال گرم سیر یافت میشود و در طبرستان بسیار است برگش دراز و خوشبو
و از برگ زردالو کوچکتر و مایل بگردی و در دویم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده کرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و
و مفتت حصاة و مسمن و مخرج اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و
جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او
و رفع ضرر او و مداومت با غتسال او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او در پارچهٔ کبود و بدستور بخور او
مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس و طلای او جهة کلف نافع و مضر دماغ و احشای حاره و مصلحش گلاب
و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک
و مقوی بدن و جهة رفع رایحهٔ کریههٔ بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن چوب او با خود جهة قضای حاجات و بخور پوست او جهة
گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل
و اورام شربا و طلاء و جهة جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است حجبجو ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون
شکسته شود اجزای او مشتمل شود بقدر نخودی و بزرگتر از او چیزی نرمی شبیه بآرد و بمزه اغبر و تند لذاع و بسیار قابض و ترشی مادامی که در
ثمر اوست قوتش تا بیست سال باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال او دویم سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و کی

والتهاب صفراوی و قی و غثیان و چون بخیه مداومت نمایند جهة صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سده و داروی با عسل جهة زحیر نافع و
مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش سماق حباحب بفارسی کرم شب
تاب گویند حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند کشوف کرده و
در شب مانند اخگر میدرخشد گرم و خشک و حار و از ذراریح قوی تر و سه عدد او قتال و یکعدد مقطوع الرأس آن تا که خشک شده باشد بوزن دو
مثقال نقیع حلتیت چون در سه روز بنوشد جهة اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد او خشک او با روغن گل جهة چرک
و کری با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بر رخسار مورث وشم و در قضای حاجات مؤثر است حباب
حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جبل بار بگردد و غیر بید بخر بهم میرسد و چون کسی را بگزد در یکشبانه روز اگر نکشد
نمیگذرد و علاجش تریاق و تحذیر قویست حبارى بفارسی هوبره نامند مرغی است بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی منقارش دراز
در آخر دویم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه او جهة ربو و ضیق النفس و بهق و پردهٔ سنگدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و
اکتحال او با مثل او نمک سنگ جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخود حب
ساخته خشک کنند و بخورند او در قطع اسهال دوری که زرب نامند مفید است و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس و
خاکستر پر او جهة ثالیل ضماداً نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون مغز او را با هموزن او
المنیم سائیده با عسل بکسی طعام کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق
سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف و بیضهٔ او خضاب خوبیست حبرج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و بکنار آبها
میباشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مغز انجیر و دارچینی و آبکامه بدون روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی
دانه نباتات را گویند و در طی ذکر اصل هر یک مذکور است حبق بعربی اسم کل نبات با بیخ شجر و گیاه خوشبوست و از مطلق او مراد فودنج
بریست حبق الفیل و حبق القنا مرزنجوش است حبق الراعی برنجاسف است حبق قرنفلی فرنجمشک است حبق اترجی و حبق الحمار بادرنجبویه
حبق البقر بابونج است حبق خراسانی بقلهٔ خراسانیه است حبق صعتر کرمانی و حبق بستانی شاه سفرم است حبق نبطی حماحم است
حبق التمساح و حبق الماء فودنج نهریست حبق الشیوخ مرو است حبق جبلی فلفلمونیست حبق النهر لوسیماخوس است حبق
البقر کرسنه است حبر مداد است حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود حبق کجانی شیخ است حب القبب شهدانج
جماقا حنند گوقا بریست حب الخلا حبة السمنه است حب اللهو کاکنج است حب الدهمت حب الغار است حب المدور
کرم دانه است و آن ثمر قتان است حب الفهم بلادر است حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند حب البطم حبة
الخضراست حب الکرز لسان العصافیر است حب الرشا بزر الحماض است حب القمقد تخم فنجنگشت است و گویند ثمر بلبوش است حب
بیجستانی دانهٔ فاقلاست حب خطائی و حب السلاطین دند است حب النافوخ بلغة بغداد نخود و لبوب خشک حب الاثل عذبه است
حب العرعر اهبل است حب القرطاس مازریونست حب العروس کبابه است و گویند تخم نیلوفر است حب خلوه انیسون است حب الملوک
ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گویند بلغة اسم قراصیا است حب العصفور دند است و گویند
اثلق است حب القنا عنب الثعلب است حبن و حبین دملی است حبل المساکین لبلابست حبحب بلغة اهل مکه بطیخ هندیست
حتشلم بثای مثلثه درد و روغن است حتره غوره انگور است حثا بسریانی نعناع است حجر اسم هر چه از زمین صلب گردد
از توالی رطوبات و جفاف مرة بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبهٔ رطوبت و حرارت و امثال او
میباشد رطوبت و برد غالب بیرد و موجب بیاض اند و قلهٔ هرد و باعث تکرج و حرارة و یبوست باعث حمرت اند و قلت آن سبب صفره و حرارت
مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ او ظاهر میشود حجر لبنی سنگیست اغبر و با اندک
شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد در دویم سرد و در اول خشک و قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهة قرحهٔ معده و ضماد
او رادع مواد و اکتحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش

شادنج است حجر عسلی سنکیست سفید و سایندهٔ او مایل بزردی و شیرین و مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیف‌تر از حجر
بنی است حجر مشقق سنکیست زعفرانی رنگ و تو بتو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه بسیخ و در قوه قریب
بشادنج و اندک ازان ضعیف‌تر و با شیر دختران جهة قروح عمیقهٔ چشم و التیام طبقهٔ قرنیه و بر آمدکی حدقه و خشونت اجفان
بهتر از حجر بنی است حجر قطی بلغهٔ مصر او را نامند و آن سنکیست مایل بسبزی و سستی و بغایت زود شکن و کازران بآن جامه شویند
در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قروح و آشامیدن او با آب جهة اسهال مزمن
درد مثانه و نفث الدم و قرحهٔ آن و جهة قطع سیلان خون حیض و رفع بدبوئی رحم و ذرور او جهة قطع سیلان خون جراحات
و اکتحال او با ادویهٔ مغریه جهة قرحهٔ چشم و با موم و روغن جهة منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است حجر
حبشی سنکیست شبیه بزبرجد و تیره و کویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سایندهٔ او سفید رنک میشود و کرم و یابس
شده منقی و جالی و جهة ازالهٔ آثار و قرح العین و جلای نور و انتشار بدن و ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنکی است شبیه ببلوط
مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب سائیده میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد کوید که نر و ماده میباشد و ماده مستدیر
و سفید و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوز است و جهة حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص
حصاة مردانست در اول کرم و در دوم خشک و کویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانک تا نیم مثقال او
با پنج مثقال آب مفتت سنک کرده و مثانه و طلای او جهة التیام جراحت و با عسل جهة تلیین صلابات نافع و مضر
معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است حجر الفلفل نزد مؤلف التسع حجر حبشی است و ابن تلمیذ کوید که آن سنک
ریزهای شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیة آنرا حاصل میکند و در اطلیه مثل بهاق مستعمل است
حجر القمر سنکی است که فقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اعتزاز او مبدل بسفیدی میشود با اندک شفافی و
سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهة صرع اکلا و سعوطا مجرب دانسته اند
و جهة جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در پارچهٔ کبودی باعث قبول جاه و رفع خوف و فزوع و آنچه بدرخت
خرما حافظ ثمر او و مثمر آن و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکعدس حجر افریقی سنکیست
و ثقل و اجزای او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوة مجففه و اندکی
قابضه و بالذع و محرق مطفی او سه بار در خمر و خل و قوی تر و جهة قروح خبیثه منعفنه مفرد او با شراب و عسل نافع و محرق مغسول
با موم و روغن جهة سوختکی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاساکفه سنکی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی و
شکستهٔ او مایل بتیرکی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست ذرور او جهة ورم لهاة و جراحات و قطع نزف الدم نافع است
حجر البحیره سنکی است دقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندک ملتهب کردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات
مجفف و جهة ریاح و رکین و التیام جراحات نافعست حجر السلوان سنکیست سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان
او و بلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان و نزف الدم و جراحة معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر
یکعدس و نوعی ازان مایل بزردی و بسیار براق نیست و از جملهٔ سموم است حجر الکلب سنکیست که چون بطرف سک
اندازند بدندان کیرد و در افکند و عداوة مؤثر است اند چون در آب یا شراب اندازند و ازان بنوشند و حضور او در مجلس
عربدهٔ اهل مجلس و کذاشتن او در برج کبوتر باعث کریختن کبوتر است حجر خزامی سنکی است سیاه و بدبو و از صعید خیزد و از
آتش مشتعل کردد و از آب کم برابر در نمیشود و بر کردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و دود او جهة زنان عاقر و منع اذیت
حیوانات موذی و بخور او جهة کریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی بفارسی سکپینک و سنک رحم نامند سنکی است
شبیه بعاج و از بادیهٔ عرب خیزد و جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق او جهة جلای دندان و تقویت لثه نافع است
حجر ناماطس سنکی است که از وادی مشهور بغاغا میان فلسطین و خیریه خیزد و مروفست بحیم چون در آتش کذارند شعلهٔ ب

سوخته

سوخته کردد و از یکرطل او مکوکی میماند با صلابت و نفت کردد و قبل از احراق سیاه مایل بکبودیست و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در
حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم کرم و خشک و محلل و ملین و مشرب و قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة
و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن هوام مؤثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین ضماد او
جهة نقرس و رویانیدن کوشت مفید و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درم است حجر الاسفنج
سنکی است که در او یافت میشود در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول کرم و در دوم خشک و مجفف و ملذع
و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانک با شراب
و امثال او جهة حصاة کرده و یرقان نافع است حجر خزفی سنکیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک است
و کرمی او کمتر و با قوة قابضه و اندک حدّة و قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن
او چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و امی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن
مؤثر است حجر المسن سنکیست که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان کویند و او الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ
و سیاه براقست و سنبادج قسمی از اوست و سرخ او حار است در اول و باقی همه سرد ند جهة حکه و جرب و داء الثعلب و بیاض و
بهاق و منع بزرک شدن پستان و خصیه او با آهن جهة رویانیدن موی و آشامیدن یکدرهم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع
نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و ساییدهٔ قسم اغبر او بر روی او مس جهة قروح که دفعةً بهم رسد و محرق قسم سبز زیتونی او جهة سوختکی آتش
و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیروطی جهة سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام
حاره و اعضای عصبانیه و التیام جراحت عصب و دود آن نافع و ساییدن او در چشم برودی او باعث زیادتی قوة و جلای او مؤثر
و ذرور قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح و سوختکی آتش مفید است حجر الحیة بفارسی مهرهٔ مار کویند قسمی از آن بهم میرسد بقدر
نصف فندقی و مایل بدرازی و برنک خاکستر و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی
معدنیست و باد مهره نامند و بعضی کویند سنکی است ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی کویند که زبرجد است و تدبیر آن
آنست که چون بر موضع کزیدهٔ مار بکذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم
کرده باشند دیکر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر کردد و بعد از آن در شیر اندازند بحال آید و از جهة کزیدن عقرب و هوام دیکر ضعیف
الفعل است و جهة دفع سنک مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهة صداع و کزیدن
و دیکر عشق نافع است حجر هندی سنکی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و ساییدهٔ او مایل بسرخی و زردی و شادنج هندی نامند
و ذرور او جهة قطع خون بواسیر و جراحات و بعد از آشامیدن یکدانک و کمتر از آن جهة قطع خون اعضای باطنی و سم عقرب مفید است
حجر منفتی بنون بعد از سیم و قبل از فا سنکی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنکریزه و ابلق از الوان مختلف طلای ساییدهٔ او با آب باعث
بی حسی عضو میشود حجر الزام سنکی است سیاه که از او دوبک و ظرف میسازند و در خراسان بسیار است جهة تقویة لثه و دندان
و نزف الدم مؤثر است حجر الکرک سنکی است بسیار سفید و از هند و ساحل دریای آنجا خیزد و قبل از حکاکی مایل بکدورت و بعد از آن شفاف
و سفید میکردد و شبیه بحجر سلوان در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهة خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور او
جهة رفع نزف الدم و اکتحال او جهة رفع بیاض مزمن و تازه و ازالهٔ آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهة جلای دندان و رفع زردی
او و جمیع امراض سوداویه او و آشامیدن طعام و شراب در قدح او موجب سرور و رفع شرور و مجالس داشتن او رافع نسیان و سحر و باعث
بد موجب دوستی مردان و زنان و کذاشتن او در منزل متباغضین بطوریکه ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است
حجر الملک سنکی است ثقیل الوزن و سیاه و کویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بخار دهان متواتر با و رسد طعم زعفران ازو
ظاهر کردد و چون با او اعضا را مالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنک با ترتیب هندو دو در دوم سرد و خشک و جهة درد کرده و
عسر نفس شربا و جهة دفع بیاض چشم با شیر مرضعه اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یکدانک است حجر الدنوث

سنگی است بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس متکون میگردد در درجه دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او
جهت رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او در آن باشد جهت تشنگی مفرط بغایت
بعدیلست حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و او اقسام و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در
سیم خشک و ذرور او جهت مجفف خنازیر و جهت التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لفه
بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است حجر المغناطیس سنگ آهن ربا است و از تهای عمان و حوالی بحر هند خیزد
و بهترین او لاجوردی صاف و زبونترین او سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از بودن
آهن ساقط میشود و اندمالیدن بسیر رفع قوه او میشود و در این حال هر گاه در خون گرم اندازند اعاده قوه کند خصوصا در خون بز اندازند
و هر روز تغیر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز مسقط قوه اوست و شرب او مقوی سپرز و جگر و مزیل حصاة و فالج و
نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهت رفع مضرت
جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنجست
و قدر شربتش تا نه قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست
نگاه داشتن رافع کزاز و درد دست و پا و تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در دزائیدن موثر است و گویند چون حایض مس او
کند این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد و او را با کلاب سخته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان
بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده دیگری از و اکتحال نماید و شخص مکحول بمغناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول با آهن کند مرتبه باعث
محبت ثانی با اول گردد که ما فوق او متصور نباشد حجر بورس سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن بوخ تر و ملمع و با نقطهای زرد و
سفید گرم و محلل قوی و تدهین به دهن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت رفع ماندگی بسیار مفید است حجر المثانه سنگی است
که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت سنگ مثانه بی نفعست و اکتحال او جهت
رفع بیاض چشم معدلیست حجر الحمام نوعی حجریست که در دیگ حمام متحجر میشود تیره رنگ و سست و گرم و خشک از ادویه قویه
سرطان رحم است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر حجر البقر سنگی است که در زهره و شیردان گاو متکون میشود و بزرگ
گاوی و انذر را نامند و مایل بسیاهی با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی بعضی برودی باطن او مایل بسفیدی و زردی
و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی حدقه او مستدیر گردیده لاغر میشود و اگر او تا
فربه و میرند و فاد زهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون میشود از یک دانگ تا چهار مثقال میباشد
و قوتش تا دو سال باقی است در آخر درجه دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و
مفتت حصاة و اکتحال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهت بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و نبات
گوشت جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید آنجا
مجرب است و سعوط او با دهن و با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا
در حمام تا چند روز و از عقب آن گوشت مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و
مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتلست و آنچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و
سبکتر و در افعال ضعیفتر حجر الایل سنگی است که در گاو کوهی متکون میشود و در باد زهر مذکور شد حجر الحوت جسمی است که
در سر ماهی متحجر شود سفید و صلب و بهمین نسبت با گرد و حار و در ریزانیدن سنگ گرده بغایت قویست حجر بحری جسمیست سفید
مدور و صلب و مجوف او دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از الکمکت است و یک دانگ تا دو دانگ
و تفتیت حصاة هر عضوی بغایت موثر است حجر الاقروح سنگیست که مانند قیشور بر روی آب می ایستد و از تهول
خیزد و مجفف و قابض و یک دانگ او در حال رفع سم عقرب میکند حجر التمی سنگی است سیاه و با سوراخها مانند اسفنج با صلابت

وازجبال

و از جبال اطراف مشرق حلب خیزد در آخر سیم گرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر آن ریخته عضو را
بخار او نگاه دارند باعث زوال ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و نشستن مقعد و بسرکه که در آن ناقه او را اندرجه
باشند جهت بروز مقعد و تطول او جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای
او جهت استسقا نافع است حجر ارمنی سنگیست لاجوردی اغبر است و با رطوبت و نرم و املس و قسمی از و سرخ رنگ و از ارمنیه
خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از حجر لوق سیاه و جالی کرده و مثانه و بالخاصیه جهت
جذام مفید و مستعمل مغسول اوست و مضر معده و مغثی و مصلحش کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم
مثقال و بدلش لاجورد مغسولست حجر الیسر سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از الکمکت است و حجر النسر و
و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله قایل باین کلام است و مولف تذکره او را الکمکت
دانسته و ظاهر آنست که قسمی از او باشد چه الکمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شده و دو قسم سفید
و بالجمله آشامیدن علیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بولست حجر بارقی سنگی است
شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از و جاذب آب کثیر و بر روی آب می ایستد و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در
آفتاب بگذارند آب پس دهد و جهت استسقای زقی نافع است که چون موضعی از حوالی ناف جراحت کرده بر آن ببندند جذب
رطوبات کند حجر الحمار قسمی از حماهان است و چون رافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنگی است سفید
سایده او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع فادزهر حیوانی نافع است بدستور او نافع و گویند او حجر لبنی است و مراد اکثر بیان از
حجر ابیض جاج ابیض است حجر القیشور سنگی است متخلخل و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر
و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه او را گرم کرده
در آن سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط
نوشتجات با آن کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد قروح غایره و شکستگی
و رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهت رفع صداع و تقویه بصر موثر است حجر الیشب بفتح و بیاء موحده عبارت
از یشم فارسیست و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی است پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف و بعد از آن سبز
مایل بسفیدیست و در آخر درجه دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و طلاء
سفید و مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهت خناق و بر معده مری جهت تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت حجر و
رفع چشم بد و حذر صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج انثی باشد و بر آن صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهت جمیع آلام
باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط دانسته اند و قدر او یک مثقال بودن برخی شرط میدانند
و قدر شربتش یک دانگ حجر الخطاطیف سنگی است و بقدر عدسی و مایل بزردی و سفیدی و از سر ادیب خیزد
و گویند چون بچه خطاف را بزعفران رنگ کنند مادر آن بگمان یرقان کرده آن سنگ را باشیانه خود می آورد و در درجه دوم گرم و خشک و
شربا و طلاء جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصاة و مفتح سده و جهت خفقان نافع است و مولف ما لا یسع تصریح نموده که این سنگی است
که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکافند دو عدد از آن یابند و در محل بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد
حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ سرخ مرجان و یک دانگ او سم قاتل است حجر انا غلیطس سنگیست سایده او مثل خون و جهت
دمعه و طرفه نافع است حجر لوتواغراقس سنگی است که زنان بر آن رخت میشویند سائیده او مجفف بلاغ و جهت قطع سیلان
مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است حجر النمر سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ و بقدر مغز
بادام و از آن کوچکتر و از پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد طلای او جهت جراحات و تعلیق او جهت منع آبستن زنان
موثر است حجر السقطریط سنگ مر است ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم و روغن جهت ورم معده و سنون او جهت

الحاء مع الدال

تقویة لثه نافع است حجر الرخام سنگ سفتی است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد ازو قسم سفید است در آخر دویم سرد
و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهة جراحات و با سرکه جهة تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهة بهق و آثار و
ذرور او جهة خون بواسیر و آشامیدن مسحوق و با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهة رفع دملهای دموی مؤثر است و گویند آشامیدن سنگ
مقابر که منقوش بنوشته‌ها باشد باعث نسیان و شرب در روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم معشوق و قصد رفع عشق رافع
عشق است حجر الاسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر الزنار و حجر الاصم حجر النار است
حجر الباذزهر حجر الحیه است حجر السم پادزهر معدنیست حجران باصطلاح اکسیریان طلا و نقره است حجر اللازورد لاجورد است
حجر الحدید و حجر المهنور حجر مقناطیس است حجر العاج حجر اعرابیست حجر لیافیطوس حجر حاطیس است حجر الماء سنباده است
و گویند اسم شبنه است حجر المصفی شبنه است حجر الانذا حجر الملح است حجر الدم و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر البرد سنباده
ارشد است حجر عراقی حجر الملک است حجر منونیه کلس است حجر القنا و حجر الماسکه و حجر الولاده الکتلک است حجر العبت و حجر
العقارب حجر البسر و حجر البحر برانثال است حجر الشقاق و حجر الشعر حجر القیشور است و حجر الرحل و حجر الحکاک نیز نامند حجر یهودی
بند است حجر التیس پادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است حجر صدیدی خماهانست حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرود
حجر الافروج است حجد قیج است حجر الکسیوس حجر ایسوس حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده
میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دویم گرم و در سیم خشک اند و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع او نرم آهن را
اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قسم عبارت از دست
و هر گاه با رصاص و با مرقشیشا یا رهج الفار یا زرنیخ بگدازند بر تبه رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند
بعد از آن با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن آنست که
آهن متعارف را در کوره مخصوصه با آتش بسیار رشد یا کهفه تا پید و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد یا زهر حیوانات ساییده او بخته
آنقدر بتابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را
مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب آهن تافته مقوی باه و قابض و جهة جراحت امعاء و اسهال مزمن بواسیری و ورم سپرز و تقویه معده
و سلس البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب با آهن تافته در رفع خفقان و استسقا
و ضعف جگر و معده و باه قوی تر از آب تفته است و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعد قوی تر است و
خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله مذکور خواهد شد حدادة بفارسی علیوج و بترکی حلقان نامند در دویم گرم و خشک و
گویند در اول خشک است مطبوخ او با کندنا و مداومت خوردن او قاطع بواسیر است و آشامیدن قدری از محرق او که مجموع را
سوزانیده باشند با اندکی سنگ و کلاب جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة
زحیر و بواسیر و سوخته او بقدر یکدانگ تا دو دانگ با آب آشامیدن و جهة نقرس سعدیل است و مجرب است و در رفع عذر بلغمی و سلعه
سعدیل و تدهین بروغنی که بیضه او را در آن بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة برص مجرب دانسته اند و جهة فالج و نقرس
تقویة اعصاب نافع و خون او جهة ربو و اکتحال از بره او که خشک کرده باشند با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهة
رفع سم هوام مجرب دانسته اند حصرم و صلا چون در آب بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی
گذارند که او نداند مانع خواب و میشود حدق اسم بادنجانست و باین اسم جهت آنکه شبیه بباد بنجانست مینامند و آن نباتیست
بقدر جوز مایل بکجا رو پدانه و در تابستان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک بزرگتر و رسیده او
زرد و اهل قدس او را بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دویم گرم و خشک و اهل شام جامه باو شویند بسیار جای
قایم مقام صابون و بخور او جهة بواسیر سعدیل و طلای حجازی او را جهة گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و تدهین بروغنی که در
آن جوشیده باشد جهة اعیا و تقویة بدن و دود کوش نافع و حمول او با عسل جهة کرم مقعد مؤثر و خوردن او با خطر و مورث کبرو

الحاء مع الراء

و مصلحش سکنجبین است حدید اسپنی خماهانست حد جلنار است حدج حنظل است حدقی هر کلی که مستدیر شبیه بچشم باشد
حرمل بلغة سریانی نوعی از سداب کوهیست و بفارسی سپند نامند نباتیست تا بقدر ذرعی میشود و از یک بوته چندین شاخه و
برگش مایل بتدویر و غلاف ثمر او مدور و مثلث الاضلاع به خطوط با اندکی سرخی و تخمش سیاه و مثل خردل و تقیه و
از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آنرا برگ مثل برگ بید و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه
او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم گرم و در دویم خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند و لطیف و محلل ریاح
امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات
ثقوع او جهة تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم او جهة مصروع و تسخین بدن و اعصاب و رعشه و رفع
قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و چون یک رطل از آنرا
کوبیده با چهار رطل آب بجوشانند تا آب او را شناشد با روغن کنجد بنوشند مقیی قوی و بیخایات و تنقیه سینه و
مجاری بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی سعدیل و هر گاه بقدر یک رطل در آب شراب یا انگور که بقدر
سی رطل باشد بجوشانند تا ربع رسد و روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند
و احداث حمل زنانی که در وقتی که حامله میشده باشند و بعد از آن نشوند هنما یند و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند
و چون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یکمثقال و نیم از حرمل ناکوفته تناول نماید رفع آن علت کرده مجرب و چون با
تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نماید جهة رفع ضیق النفس سعدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت
حصاة کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهة ضعف بصر امتلائی و نطول
مطبوخ او جهة تقویة اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل او جهة رفع امراض جگر و سل و ضماد
او با روغن شبت بزاف و تهیگاه جهة قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهة قطع نزله و حمره چشم و قطور او که در آب
ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهة درد دندان و تعلیق او مدله کبود را دفع
گویند افشاندن او در خانه باعث فرار و بخور او مبطل اثر سحر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش رب
میوه‌های ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش فرمانا و گویند تخم سداب و حول
و بیخ او که با روغن ابرسا ساییده باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سدد و
دماغی و جهة فالج و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شربا و ضمادا نافع و حقنه آن جهة عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است
حرمیت بیای تحتانی و تای فوقانی نباتیست که بر زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و پهن و ورق طویل و بر کنار
کوچک در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و جهة بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم و
قولنج نافعست و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن
بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرتل نباتیست حجازی و از جمله یتوعات و بقدر قامتی و پر شیر و برگش از
از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او جهة جرب بسیار مؤثر دانسته اند حرف اسم بنطی حب الرشاد و نبات است و
از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی ماکول است و در حرف حاء مذکور شد و تخمش نیز طولی
و برگش مایل بتدویر و با تشریف و نبات او در دویم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح
و مقطع بلغم و خشک او قریب العمل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و بری او
شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از آن بزرگتر و قوی تر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی
اوست و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و
تریاق هوام و منضج فضول سینه و جهة انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان

چرک امعاء و معده و تقویه اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سُدد و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت برقان و
درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیم برشت و عسل جهت شکاف عضل سینه و شقیقه مواد که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد
و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مفرکرده و معده و مصلحش شکر و جبازی و بدلش حرمل و تخم تره تیزک و قدر
شربتش تا چهار درهم و با تخم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و بیشترین تقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله
برص بغایت موثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع ریختن و ضماد او مسکن درد گزیدن عقرب و با
عسل جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره
و با آب و نمک جهت نضج دمل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف جهت رنگ کردن وضح که هرگز زایل نشود و با رقیق جهت
درد سر کهنه و با حار جهت درد اسافل و کمرگاه و صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفجار دمل موثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن
شپش تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نبات او بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ ترب و با خشونت و
گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تنکابن خاص تره و در مازندران کوله تره و شاه تره نامند گرم تر و تندتر از حرف نبطی که
حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج او و مبخر او جهت امراض بارده و عرق النسا و مقیی قوی و مسهل خون بسبب شدت
تفتیح و جذب و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و شانزده قیراط کل او مسهل و مقیی اخلاط مریه و قدر
شربتش یک درهم است حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدت او
کمتر از رشاد و خردل فارسی خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی میدانند و منشف رطوبات و آروغ آرنده
و در سایر افعال مثل رشاد است حرف السطوح حرف مثریت حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر
زرعی و با شاخهای باریک و برگ از جانبین مثل نبات خرنوب و شبیه ببرگ شیطرج و از آن نرم تر و سفید و قریب بخردل
و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل او و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی
و مطبوخ نبات او با نبات جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است حرف الماء نباتیست که در انهار
ابنها میروید و برگش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول تکوین مستدیر و در آخر مانند شریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء
در میان انهار ایستاده میروید و برگش بی تشریف است تازه او در دویم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهت
علتهای بارده باطنی و ضمادش جهت قروح و بثور ردیه کلف نافع است حرشف اسم نبطی و بعربی حشیشه نامند و بفارسی
کنگر است بستانی او ابزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی تا دو زرع طول
او و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزای زرد رنگ و تخمش مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر و در دویم گرم و در اول
خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و
هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جراحات معاد ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغنی که
با سنه مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشند بجهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت
سختی آتش و التوای عصب مفید و مفتح دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است قسم بری را
که مراد مطلق حرشف اوست برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش پر برگ و خارش تندتر و در سرش چیزی بقدر انار و خار
دار و تخمش سیاه و غلیظ و در آخر دویم گرم و در اول خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و محرک
مواد غلیظه سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیهاست و طلای اجزای لطیفه گل او با سرکه جهت جرب و نطول
طبیخ جمیع اجزای او جهت خراز و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که مساق و کوچک و پر خار است خوبع نامند محلل و مقیی است و صمغ
حرشف را بفارسی کنگر زد نامند انشاء الله تعالی مذکور میشود حرذون حیوانیست شبیه بوزغه و دل بری و از آن بسیار
کوچکتر مثل بزرگ چکی دست و پا دار و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان جهت

کول و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سموم است و در خانها و کوهها یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که از تخم
سیاه بسته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل محلل گنندا عضا است بحدی که از قطع و ضرب متالم نگردد
و اکتحال خون او جهت تقویه باصره و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او
سفید و بیاک و در بوی شبیه بشراب میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را میرویاند و تعلیق
حرذون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بگرده او باشد بگر
کم شخصی باعث شده قوه جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن یک قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند
و با آب سداب البته قاطع منی است و از چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک و مسخن
کرده است و چون حرذونی را با سم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جهت موضع را شکافته آن رگ را تمام
صاحب عرق النسا قطع کند و بعد از آن با دست ریزه نماید بدون آلتی بالخاصیه رفع آن علت میشود و گویند مجربست و مکرر
بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است حربا بفارسی آفتاب پرست گویند او حیوانیست شبیه موش
دو بنا گوش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه بآفتاب و در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع رویدن
موی که کنده باشند و رفع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و
دق است و یک درهم او کشنده حرجوان ملح بابلی است و در حجر او مذکور شد حرزة البقر حجر البقر است حرزة الحمار
حجر الحمار است حرجل ملخ بزرگ سبز است حرث بثای مثلثه نام رهبیت حرتق الملس بلغه اندلس حلبوب نامند حرفیم
حاخاک خالص و بکسر و فتح حاخاک سنگدار است حرضه طعامی است که بفارسی کاچی گویند حرمل ابیض و حرمل عربی
قسمی از حرمل مذکور شد حرمد طین سیاه است و آنچه لون در اینجا او متغیر شده باشد حرمط اسم عربی ازاز او در جرت است
حرمانه اسم نبطی مرا قبلست که حرنبل نیز گویند حرشا و حربا بشین و با مثلثه خردل بریست حرض اشنانست حرمد
ابریشم است حرنقان اسم شنگ است حرب طلع است حراب اسم عربی اشتر غاز است حرز الشیاطین
علف الطیر بلا است حرمه لوبیا بطوس است حزاب بستانی و بری میباشد و از مطلق و مراد بستانیست و در
مازندران انار بجه گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخهای او باریک و متشعب از بالای ساق میشود و قبه او شبیه بقبه
زردک و بری او و مایل و تخمش عریض و مایل بطول و شد طعم و با عطریت و برگش شبیه ببرگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و تخمش
شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم او بدستور برگ او مرکب از طعم زردک و رازیانه و صهار بجت و سعد حرحاو بن المید
گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دویم گرم و خشک و
هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع سم بارد هوام و بد بوئی دهان و تقویه باه نافع و مصدع و موجب بدوجرب
و بثور در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است حزاب بری و خزاه نیز گویند و قسم سیاه
و از جمله سداب بری شمرده اند یک قسم او در مازندران جعفری نامند برگش شبیه ببرگ کرفس و بقدر گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و
بهترین اقسام و گرم تر از بستانی و جهت ریاح و ادویه قتاله بارد و سم عقرب و تقویه هاضمه نافع و مجفف منی است و قسم دیگر را
ساقش باریک و بقدر زرعی و پر گره و برگش شبیه ببرگ سداب بازعب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زرد و فراهجاب
از تخم او ست و بفارسی بیارویه نامند در سیم گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضمه و
مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مستر او مبهی و منقی مثانه و مجاری بول و دافع خمار و بوئیدن او جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت
دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای گل او و برگ او با عسل جهت جراحات آکله و ضماد جمیع اجزای او با شراب و با روغن
بنفشه جهت دفع سم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع است و جالینوس بالخاصیه او را جهت سعال نافع
میداند و تخمش در افعال قوی تر از اکثر اجزای اوست و مضر سر و مجفف منی و مصلحش بادیه بخویه و بدلش سداب سبز کاه و از تمام

آسی الزاد ربیع الحا

دیگر خرابی نشود و قدر شربتش تا ده درهم و از تخم او تا یکمثقال خراز التصخر که بر روی سنگهای نمناک میکون
سبز مایل بسفیدی و چون مدت بماند بحنا مشابه گردد و در مصر حنای قریش و بفارسی گل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند سرد
و خشک و با قوه جالیه و ضماد او جهت اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و دبال
جهت یرقان نافع است خرنبل لغة عربیست و کف الذئبة و کف النسر و بیونانی مریافان نامند و مراد از و بیخی است سطبر و سفید
مایل بتیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی ابن الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه و برگش شبیه ببرگ سیب و
از آن عریضتر و مزغب و ساق مجوفی از وسط او رسته با پهن زردی و سرخی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق نموده و بلندی
او تا دو ذرع و منحرف بجهة اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در وی تخم با اندک رطوبة و خارهای ریزه
در اطراف او و گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط ساق و مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت او نزدیک انهار و بلاد
شام و کوهها و بیت المقدس و طبرستان و بهترین او نرم شد بوی شیرین است و در وسط دوم خشک و در اول دوم گرم
و با تریاقیست و قوتش تا بیست سال باقی است و منضج و محلل و ملطف اخلاط و مهیج و مقوی احشا و جهت رفع صداع کهنه و منع
تصاعد بخار و تقویه دماغ و قطع نزلات و درد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و دفع جگر
و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت او تا یکهفته و دو هفته جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکو کردن رخسار و با مغز تخم
خربزه جهت گرده و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کندنا جهت ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن با آب کرفس جهت
تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت رفع مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ مهرای او با سداب و سیه در روغن زیتون
جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع سبل و ناخنه و سلاق و شبکوری و
او جهت سموم حیوانی و نباتی و در تقویه باه اجماع اطباست خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن او و آشامیدن منقوع در شیر تازه
بقدر یکشب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطه و ضماد تازه خشک
جهت منع ورم جراحات و التیام او بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال و مؤلف لا یسع بیان نموده که صنفی از آن در شام بهم میرسد که شبیه بریحان و عظیم و صلب است و رافع اثر سموم را
در عرض سال مخصوص دو دانسته اند حزم سراج القطرب است **حسک** بفارسی خار خسک نامند
بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه بنبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون
و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند در کتب القوی تو خشکی او غالب و جالی
و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و با شراب جهت ادویه سمیه
و ضماد عصاره و طبیخ او جهت ردع ورم حار و منع حدوث او و ریختن مواد با عضا و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم
عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و دو مثقال عصاره خشک بری او با شراب
جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت برطرف شدن کیک بغایت موثر و چون نخود در آب تازه او مکرر پرورده کنند
تقویه باه بی عدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر سپرز و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم آن در افعال مثل عصاره
اوست و روغن پوکات او و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او و آشامیدن او جهت تقویه باه و درد مفاصل و
نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و درد گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و کمر جهت صفا کرده و مثانه موثر
و قدر شربتش هفت مثقال است با مویز یا پنیر عسل و چون حسک دانه را با شیر تازه سه بار نیز خشک کنند در تقویه باه بی عدیل است
حسو بتشدید واو اسم بغاتیست که از حبوب و غیره او ترتیب دهند و بطریق قهوه توان خورد **حسل** بفتح اول و دوم
گیاهیست شبیه بصعتر و برگش درازتر و بزرگتر و تیره رنگ و بیونانی حسبی گویند و در دوم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و هاضم و
مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و اروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر

لمع الحاء

شربتش

شربتش پنج درهم است و استعمال زیاده نیز جایز است حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسک بلغة مصر سیاج
حسن لبه اسم فارسی حصی لبانست حسن یوسف اسم فارسی حاشیشست حشیشة الزجاج گیاهیست که در شورهزار روید و تخمهای برود
و شاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه بتخم و بقدر سرنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه
می چسبد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و منفتح سده و جالی و قابض و چرک زجاج بالکلیه زایل میکند و ازین جهت باین اسم
مسمی است و زایل کنند بواسیر و دواء قوبا عصاره او با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره او جهت ورم حار و
و با سفیداب جهت حمره و نمله و باد روطی و روغن حنا و با بیره جهت نقرس و مالیدن برگ او جهت قوبا و غرغره او جهت ورم لوزتین و با روغن
گل جهت درد گوش مفید و مضر سپرز و مصلحش نبات و قدر شربتش تا ده درهم است حشیشه اسم اصطلاحی قنب است
حشیشة الداحس گیاهی است منبت سنگلاخ و برگش شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر و آخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و
ضماد او جهت داحس و قروح شهدیه نافع است حشیشة التعلق ابن الدوله گوید که او را در گیلان خشش نامند و از جمله بوته است و در
مازندران او جی گویند و او شبیه بسوسنبر است و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیة اخراج زلوی در حلق مانده نماید و قلابد
افعال قویتر از اقسام فودنج است حشیشة العقرب صامریوماست و بلغة حجاز بولاموینوست حشیشة الکلب فراسیون است
حشیشة البرص گیاه الاطریلال است حشیشة الزجاج اسانه و خیبرکست حشیشة الطحال حشیشة الدود اسقولوقندریون است و حیوانی
تیزاین اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور باربعه اربعین بوده و الحال بسبعه و سبعین خوانند حشیشة السلفاة و حشیشة اللحاة آن است
حشیشة البراغیث بلغه شام گیاه و قس را نامند و در عراق مراد از گیاهی است که کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک واش نامند و
از دوقس شمرده اند حشیشة المعدن گیاهیست سفید و صلب و شبیه بسنگ و چون شکسته شود اجزای او ریزه میگردد و با روغن چون
مشتعل کرده شعله او برطرف نمیشود و در بیش سمندر نامند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت و طراوت حشیشة
حشیشة الاورام اندریونست حشیشة السلطان حرف ابیض است حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة السعال فنجر نوینست
حشیشة الافعی بلبکی است حشیشة السنو بادرنجبویه است حشیشة الفیل شقاقل است **حصرم** بکسر اول و فتح
ثالث بفارسی غوره نامند و انگور نارس سبز است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشک در دوم
مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی
اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهت خشبو کردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف
معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و بعضی امزجه بجهة تکثیف و مصلحش گلقند و انیسون و الحجر و بدلش سماق
و ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن اشتها و حفظ جنین و
تقویه احشا و غثیان صفراوی و رفع خمار و منع قبول مواد و با رب انار میخوش جهت تب صفراوی مجرب و عصاره او که در آفتاب
خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهت خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط لهاة و قلاع و طلای او با آب کشنیز جهت
تخفیف بواسیر و فرزجه او جهت شقه و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهت نواصیر و چرک گوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او
جهت قرحه امعاء و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهت دمعه و انتشار و خشونة اجفان و تاکل مفید و آب در افعال مثل عصاره
و مقوی قوه ماسکه معده و چون توتیا را با او پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین بغایت مقوی فعل آنست و مضر سینه و مورث
سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یکمثقال و بدلش آب سیب ترش و سماق
و شربت او که از آب غوره قریب بشیرینی سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده یکسال برا و گذشته باشد جهت رفع وبا و تقویه اصحه
و قولنج ثفلی بغایت موثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان البحار بفارسی حسن لبه نامند و آن صمغ صنوبریست
و کلمات عبارات از وست و مؤلف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق ننموده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق کرده ام که
صمغ صنوبر است و در اول که آن صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شد بتدریج بقدر حجر بزرگ میشود و بوی او مرکب از بوی مصطکی و

لمع الحاء

لمع الحاء

الحاء مع الضاد

کنند و خوشبوترین جمیع انواع سفید مایل بسرخی و سیاه محلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی اعضا سرد و
و خاییدن او جهت تقویت لثه و طلای او جهت حبس کردن نزلات و قطور با روغنها جهت درد بارد گوش و آشامیدن او جهت مغص تقویت معده و
دماغ و ادرار رطوبات و تحلیل او نافع **و قدر** شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و
خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه **حصی الاسفنج** حجر اسفنج است **حصی خروس** بجای صمد و خایه حلبه نبات
حصی ورس است **حص قا** بفارسی سنگریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهت ترشح الدم جراحات و رفع
ورم او مفید است و اندک اختیار در کوزه آب مصلح غلظت او و مقوی احشاست **حضض** بکی و بهندی رسوت
و یکی او را بیونانی لوقیون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خاردار قریب بدرخت و پوست و گاهی رنگ برگش
شبیه برگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی
و چون در آب اندازند کف او برنگ خون میگردد و از آتش ملتهب شود و با قبض و مرارة باشد و مغشوش او که از دوشیانا
و آب مورد و زعفران و صبر میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطلاع با قوتی میباشد و آن معتدل در حرارت و برودت
و در دویم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و آشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان
رطوبات و عرق جهت باسور خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زهیر و گزیدن
سگ دیوانه و حرارة کرده و التهاب و تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داخس و تقویت موی و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهت جرب
و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و حماما **و قدر** شربتش از نیم مثقال
تا یکدرهم و بدلش حضض هندیست و عصاره فیلزهرجست و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربیست مکرر رادع و او

الحاء مع الفاء و القاف

سیاه تر از نوع مکی میباشد و مصنوع او از زرشک و شنبلیت و امثال اینها استعمال مینمایند و بدلش صندل سفید و
و فوفل بالمناصفه است **حفاء** بفاء اسم عربی بردیست **حفج** بفتح حاء و سکون فاء اسم دوده ایست که بفارسی شیردان و
هزارخانه گویند **حقوق** بقاف اسم بقلة الحمقاست **حقین** اسم ماستست **حق قوشی** اسم ترکی صافر است **حلبه**

الحاء مع اللام

در گیلان بجا معجبه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست و در اول دویم گرم و در
اول خشک و دوائی لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و با عسل چون طبخ یابد
مسهل و منقی امعا و جهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل
بقوام آورند جهت درد سینه مزمنه و قروح او و ضیق النفس با آب پیاز و شان مجرب و جلوس و نطول طبیخ او جهت تسهیل ولادت
و استحاطه مشیمه و شقیقه رحم و ضماد او جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق باردهٔ سوختگی
آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار و حقنه او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و قطور
بقشع او در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و لزج او با بوره محلل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با روغن گل جهت
و سرکه و آرد جو جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و مداومت خوردن او که با دام و خشخاش و آرد گندم و شکر و با عسل سرشته باشد
جهت تسمین بدن و اصلاح گرده بغایت مؤثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون
و قدر شربتش از کیا او تا ده درهم و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهت درد کمر و جگر
و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهت تقویت موی نافعست و دهن او که از تخم گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و
جهت صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله و دمی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره مؤثر است
حلتی حرزبیت بتخم سیاه لون و ترش طعم که دمعی از برگ درختی که در تموز گذاشته باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق
و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب برگش مانند برگ تاکست آشامیدن او با آب سرد جهت دفع صفرا و ازالهٔ خمار

والته

والتهاب معده و تعدیل **و قدر** شربتش تا پنج درهم است **حلبیب** بیای موحده قبل از یاء تحتانی و با بعد از آن دوائیست
و حبشی شبیه بسورنجان در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظ و مقوی بدن و جهت نقرس و درد مفاصل
نافع **و قدر** شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و کاسنی است **حلفا** نوعی از مرویست که از و حصیر و امثال او
ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از سپرز نامند در اول گرم و در دویم خشک و پنج درهم او با عسل و سرکه کشنده اقسام کرمست و چون
سه روز پیوسته بنوشند و نشستن بر او محرق او جهت خراز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او که آتش افروخته باشند جهت نمله
ساعیه و چون سه بار تکرار نمایند جهت منع زیاد شدن او ورم رخوه نافعست **حلاب** گیاهیست بقدر شبری و در اکثر اماکنه
معموره میروید برگش بسیار باریک و بدستور شاخهای او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و پچر است در سیم سرد و خشک
و ضماد او با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهت خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن او جهت
سیلان رز داب مفید است **حلتیت** بتاء مثناة فوقانی بعد از یاء تحتانی و قبل از آن صمغ انجدانست و او را
طب میگویند منتن او غیر صمغ کوله پرو بد بوست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی انگاه گویند دو
قسم سفید او که مشهور بکوراست و بهترین اقسام است خوب و مایل بسرخی و صاف و تند بوی با نهایت که چون در آب
حل کنند مانند شیر شود و در چهارم گرم و در دویم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه بر
دبغایت کریه و با قوة سمیه و تریاقیت او غالب و بفارسی انگوزه و در اصفهان انکشت کنند و اقسام او قاتل جنین و مخرج او
محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل
و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و
شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سدی و با سرکه
و فلفل و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و بادام و فلفل جهت گشودن حیض و
با شراب جهت امراض عصب و با شیر و حنظل یا با تنها جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب باران جهت رفع چرک دملات و با قوابض جهت
اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او جهت
داء الثعلب و دندان کرم خورده و بر آیندن او و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مضار
از هوام و رفع مضرت پیکان زهر آلود و ماننده او با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با قیروطی جهت ثالیل و غدد و با انجیر خشک
و سرکه جهت قوبا و با زنجار و زراج جهت بردن گوشت زیاده که در بینی متکون میشود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال
او با عسل جهت قوه باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجرود و تا جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر
اورام چنبه بعد از شکافتن او جهت اخراج اجزاء چنبه او و غرغره او با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و
حمول آن جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن در مقرات مانع تکون کرم در آن موضع و در مزرعه باعث گریختن هوام آن
موضع و بدستور بر هر چه پاشند هوام از و بگریزد و قطور او جوشانیده او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش و طنین و دوی نافع
و مضر دماغ و مصلحش انارین و انیسون و مضر سفل و مصلحش کثیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و حرارت
صندل و اکثار او مورث اسهال دق و تب و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل **و قدر**
شربتش از یکعدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدانست باشد بدل اوست **حلبوب**
بلغه بنطی گیاهیست بقدر شبری پر شاخ و بسیار گره و شعبها از گرههای او رسته و برگش کوچکتر از بادروج و مفروش و یکی از او
نرعنب و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار از بطم کوچکتر و هر و عدد بهم بسته و سست و با رطوبت و ثمر نوع نر او بخلاف او که حب
مستدیر و پنج او و عدد و مستدیر و بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دویم گرم و
خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و سی مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبه مائیه و مره الصفرا و حمول برگ مادهٔ او بعد از طهر

خوردن نیم حبه از او باعث حمل بدخبر و آشامیدن و حمول ترا و باعث حمل بی اپرست حلزون بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان
صدفیست بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد بحری او حیوانیست و شیخ و ودع و اظفار
الطیب و حلبسا و حف الغراب و فرتوه او ملیس و صدف مرارید و در نطاخ و غیرها از انواع حلزونست و حلبکری و در دوم
سرد و خشک و خواص او در صدف انشاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت لیس کرم مصر الحلول
گویند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است و جهت جذام و جرب و حکه و حبتون و سوء نافع است
و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و
جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که بسوزن
سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرتحا و صبر البسوییه سرشته و جهت التیام جراحات حتیثه و تحلیل اورام
مزمنه مفید و چه بلیت و گوشت مجفف مسحوق او مدر حیض و با مرو کندر جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال سوخته
مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهت جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت
او بر جبهه جهت منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلای گوشت محرق او با قطران جهت بعد از
کندن موی شعر منقلب جهت منع روییدن او مؤثر و فرو بردن گوشت خام او جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه نافع است و گذ
بالی حب متطرفات جلد را بسیار نرم میسازد و چون گوشت او را با امثال او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او
نمک سائیده تقطیر کنند افعال غریب و مشتری نماید و هارب را عقد کند حلبینا نوعی از زیتونات و برگش مثل برگ
زیتون و شیرا و جهت ثالیل نافع است حلیفه حزاة برتیت حلیمو اسم فارسی نیم حاض بیت حلال مصطکی است
حلم قراد است بضم قاف حلباب لاحیه است گویند لبلاب است حل بلغة حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغه اکبر ادهن
زیبق را مانند حلاق الشعر بوزه است حلحل و حلاحل بفتح آ حلوسیا کثیراست حلاویون اسم یونانی اقیمنا
حلوای قند اسم فارسی ناطف است حلوای زلیبیا اسم فارسی زلابیه است حماما بلغه نبطی نبات شجریست مشبک
از شاخهای سرخ یاقوتی مانند مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل چیزی سرخ و برگش شبیه برگ فاشرا و تند
و خوشبو و تخمش بسیار لذاع و منبت او ارمینیه و طرسوس و بهترین اقسام است و قسم ثانی که در ابتهامیر دیده و در شام یافت میشود
مایل بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسم قبطی و نخر مشبک و مستطیل و پرتخم و تند بوی و سفید مایل بسرخی و بهتر از نبات
و قوه حماما تا هشت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر و مقوی او و مدر بول و حیض و مسکن و منوم و
محلل ریاح و منقی معده و مورث سپرز و طبیخ او جهت نقرس و ورم زمن جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره
و گزیدن عقرب و بامویز جهت ورم احشا و با فرزجات جهت ورم رحم و با کحال جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم
کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون است با مثل او
قرنفل و بادوج و چون او را با سنبل و دارچینی عرق بکشند عرق او با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال و تفریح زیادتی
بر خمر میکند حمص بفارسی نخود گویند بری و بستانی سیاه و برنی او را کیاه سیه یکیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و کریه
مایل بسرخی و دراز و مایل بتلخی است و گرم و خشکتر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب و متقرح و قوبا
و ملین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقی قروح جراحت و سرطان و بستانی او بهترین جوبست نزد بقراط و در دوم
گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی است و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده
شیر و منی و مبهی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ
او جهت نمک با قوه تقطیع لزوجات مفتح سده است لیکن کسب ملوحه او و مدر بولست بسبب حرارته و بالی صفته جهت درد
سینه و قروح شش و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و بیت با او سیاه باشد و چون با بت باشد بجای شیر آب بجوشند

و چون بکشیب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و دو سه روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون
در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند جماع را شهوت جماع را بیفزاید و بوسیدن بجایست
و چون هر شب از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض معده بهترین ادویه است و خوردن آن
ایمن و طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و منقی حصاة و منفضلات و در افعال قوی تر از سفید او با قوه
تریاقیه و جهت استسقا و جذام و یرقان سده و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای او اقسام او و جهت خارش و ضماد او صلع
رفع زردی رخسار و سعفه و خزاز و کلف و تقویت موی و رفع بجبی عضو و امراض بارده مفاصل و خوردن آن بریان شده او
نشده باشد جهت بواسیر … آزموده است و روغن نخود که با قرع بدستور دیگر دستورات مذکور است گرفته شود و سیم گرم و خشک
و نشده و با قوه نافذه و بغایت مقوی … و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض … تعدیل و جهت درد … بهق و جذام و قوبا و ثالیل
آن بغایت مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ و جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع اوست و از خواص نخود آنست
که چون در اول هلال … ثالیل … بیک دانه از آن یکعدد نخود مالیده و مجموع را در لته بسته از میان سر و پا از بالای شانه آن لته را
بجانب عقب بیندازند در آخر ماه جمیع ثالیل بر طرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و
جوارش کمونی و زیره و شبت و کلقند و محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوه باه لوبیا و در سایر افعال
ترمس است و خوردن آب بعد از خوردن نخود بغایت مضر است حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی
قسمی از آن رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلاف رقیق مثلث سرخ و ترکی
تورنی قلاشی و بفارسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل متکون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اوست در دوم سرد و
خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و تبهای حاره و تقویه
جگر و التهاب نافع و بیخ او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جرب و حکه معا
و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شیر مینا و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی و دموی و
صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستنی و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درم و
بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و یرقان و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرح و قوبا و تقشر
ناخن و داء الحیه و داء الثعلب و جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ او جهت
تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سده نافع است و قسم بری عریض الورق شبیه بار شکسته … و در تحلیل شبیه برگ چغندر
و سلق جبلی و بیخ او در اصفهان حلیمو گویند و در افعال قوی تر از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضا
و نقرس حار نافع و خوردن آب برگ او و برگ پخته او جهت سحج صفراوی و مسهل مفید و بیخ او بقدر یک مثقال جهت بواسیر مجرب و فتیله او با عسل
ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بجوز او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم آبی که
در کنار انهار میروید برگش با صلابت و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه به … و فروتخمش شبیه بچغندر و سرد و خشک و
قابض و حماض المقرنا منسوب … قوه و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع است و جهت جرب و جراحات
و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش بطباطات حماحم حبق نبطی و غیر بستانی
او فر است برگش شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور و بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف الالوان و خوش
منظر و با عنا با بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است بلاد خطائی و در تبریز بگل عاشقان در آخر اول سرد و خشک و
با قوه محلله و رادع و دافع سده و دماغی و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب
جهت اسهال زمن معده و مثانه و مفرح مثانه و مصلحش کند و قدر شربتش دو درهم و بدلش بستان افروز و سه …

که از آب او و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشاینده باشند تا آب سوخته روغن بماند و باشد محلل و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح غشه دماغ نافع است حمام بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و با رطوبت فضلیه و بچه اهلی او بهتر خصوصا پر و بال بر آورده باشد و مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای زقی و طبلی نافع و طلای خون او بر پیشانی جهت رعاف که از جهت دماغ باشد بدستور آشامیدن قدر باقلائی از خون مجفف او و ریختن خون گرم او در جراحات سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام و اکتحال او جهت جراحت چشم و ملنه و غشاوه و طرفه خصوصا خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان جهت کشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده شبانه روز بر برص ضماد او باید بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت مجرب و مؤثر و با سرکه جهت سعفه و استسقاء و آشامیدن او از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقای بارده و دو درهم او تا سه درهم دارچینی جهت حصاة مجرب و بستن در پارچه سرگین او جهت عسر البول و پیه او جهت آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشد جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف پیعدیل و طلای پیخ بعد از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن مفید و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران در زیر او باشند یا در بالای او باشند بالخاصیت مورث شفای آبله دار و مجاورت او سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد هوا میکرده و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی خشکتر و لطیفتر از اهلی و مجموع او مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش بچه او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند دفع حال سنگ کرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزاینده باشند جهت اعاده بکارت از امرار است حمار الوحش بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گور است گوشت او در دویم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه او جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و توتیا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و زهره او جهت درد و داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب کرفس جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب و بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و آشامیدن او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش خشک کرده او با کثیرا و عسل و جهت بیع سرفه و عسر النفس و پنیر مایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یکشبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتری شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و حکیر و سم او در سایر افعال مثل حمار اهلی است حمار بفارسی خر و الاغ نامند غلیظتر و کثیفتر و بطیء الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت کزاز و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغیر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده شود جهت صرع و ضماد او جهت شقاق و زمع او با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کچلی ناخن و برص و بیاض او و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات و خشایم گرم خوردن سعدلیت و عصیر سرگین تازه او منقت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور او در بینی جهت رفع رعاف و بدستور طلای او بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که با سرکه پرورده باشند و

و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال در رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده الاغ معکوس سوار شود بالخاصیت مسکن درد آن و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد آن میشود و جاینکه گویند طلای نطفه او سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب ندیده آتش گذارند بحدیکه بسوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویاندن موی و دراز کردن بغایت مؤثر و چون قضیب او از زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نماید باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و جنین حضیضش خشک و جهت ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تب حین کنند و اندکی بخایند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء الفطر حابس سهالست حمزه بتشدید میم و بضم حاء مهمله حجاز و هندیست قفر الیهود نیز نامند حمص الماء بنحو مغزلی حسک است حماض جبلی حماض بریست حماض بری حماض بستانیست حماض سوائی حماض بلیست و حماض البقر نیز نامند حمقمق اسم مجموع اشجاریست که ملوخیه اشتر باشند و گویند مخصوص است شناسنت حمار البتوح خارفیان بدیست حمقل کرمی حمض بریست حضیض نوع صغیر حماض بستانیست به برگ و در تنگابن ترشی و اش نامند حماض الاترج ترشی ترنج است حماض الارنب کشوثاست حمار الارض خراطین است حم الارنب نبات خبازیست و بجای معجمه نیز آمده است و بلد شام و دیار البکر اسم لسان الثور است حماط نوعی از جمیز است حمل و حملان بفارسی بره نامند در لحوم مذکور میشود انشاء الله حمیرا اسم عربی بو خلسانست و بکسر فاء اسم فنیانفس است حنظل ثمر گیاهیست بقدر نارنجی و از بسیار کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش مدید است هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از جمله سموم و شحم او مادامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته گیر تا تمام گرفته باشند و مستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم و در آخر دویم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغ و امراض عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده و مثانه نافع و مضر دماغ حاره و معده و مصدع و در هوای بسیار سرد مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر بدان تخفیف و مصلحش فواکه و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح آنست که ساینده به ماء العسل خشک نموده با کثیرا و غیره بسایند و بدلش بوزن او پیه ابخر خطائی و ثمر او حر ملست و حقنه طبیخ او که درست او را جوشاینده باشند جهت قولنج ریحی و عرق النسا و فالج و امثال او و شیاف او مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلاء سر او جهت عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و سعوط آب او جهت زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانه جهت کشتن کیک و منع تولد او مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانهها را بیرون کنند و بروغن بنفشه مملو کرده ثقبه را مسدود کرده بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب و آشامیدن اثر او در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی او مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل را در او جوشیده باشند جهت درد گوش و مالیدن او بر دندان جهت آسانی کندن دندان مؤثر و 109
سعوط او منفع سده دماغی و طلای او جهت رفع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال او جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و تخم او مسهل و معتق و مورث دوار و چون کمتر بشویند در آب نمک بخیسانند تا تلخی او برطرف شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند و خوردن او مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو درهم با نبات و صمغ سهل و با انیسون و افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهت استسقاء و گزیدن عقرب و افعی و خون مجمد و البفیل و ضماد برگ او با آب او و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون منفجر مفید و چون حنظل را خالی کرده سرکه در او ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویه لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او و یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای او و منع ریختن موی و طنین گوش و کرم او و درد

...ه جوشانیده در آشامیدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهت اخراج اقسام کرم و حقنه او
نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن طبخ نموده حنطه بفارسی
گندم بهترین او تازه و بالیده مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید او است در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل و تازه او
...نشده مایل شد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشا و خام او مولد
...و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینها و خوردن آب بر روی
...ش قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابض اند و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهت رفع نفث
...دکرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمل و
...دگندم با سکنجبین جهت بثور لبنه و با عصاره بنج او جهت منع ریختن فضول با عضا و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهت
...با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد دویه مجرب و پخته او با آب و روغن زیتون جهت اورام
...ر او بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ
...گاه سگ آن خمیر را تناول نماید ظاهر شود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق او در
...سند کور است جهت قوبا و سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلای رخسار سبعه بیت
...قوبا اسم نبطی است و از جنس یونجه بری و بستانی میشد با بری او را بعربی حباقا و بفارسی یواسپست بلند
...انی او را بعربی دنق و در اصفهان شبدر گویند و مازندران شهوتنا مند و گلش خوشبو و با سفیدی کم سرخی
...ناخن و شاخهای او باریک و ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل با ستداره و رنگش مثل نانخواه و مستعمل از و برگ و تخم او
...ودر اول خشک و با قوه جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و مبهی و با شراب جهت رفع سموم
...معدیل و مسکن مغص و قولنج و دافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او با عسل جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث
...صلحش کاهو و کاسنی و تازه او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن **و قدر** شربتش از تخم او
...روغن او مسکن درد مفاصل و بری او را برگ بزرگتر و ساقش دراز و تخمش شبیه بحلبه و کره طعم و گلش سرخ و بفارسی یونجه
...گفت نامند در دوم گرم و خشک و دابت و مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت سیضه و در معده و پهلو
...سرع و تقطیر البول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهت تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر و بر عضو صحیح موجب
...سدا است و نشستن در طبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او هم همین اثر دارد و سعوطات او جهت صرع
...سول او منقی شبره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و خشک تر از نبات او
...ی و در جمیع افعال قوی تر از بستانی **و قدر** شربتش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر
...شکر است حناء بکسر حاء و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیه برگ مورد و
...از آن نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل ببرودت
...شاد گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بلا لذع و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین
...بیند و آشامیدن آب نقیع او در روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون یکماه
...ند و جذام زایل نشود قابل سایر علاجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب
...نند تا نجس ...ید و آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث ... و مالیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج
...جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر
...خاصیته رافع قولنج و مضر حلق ... و مصلحش کثیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یکمثقال او کشنده است
...غهای ابلد را مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب

مطبوخ

مطبوخ او جهت حمره و سوختگی آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع و مقعد اطفال و طلای او جهت اورام حاره که از ذرب ... آید و با روغن جهت
دفع جرب و با آب برگ چغندر جهت شقاق مزمن و در دوا نو جرب ... و با عفص جهت منع ریختن مو و ...
با آب کشنیز بسته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی سر و با حرف جهت فتق و قید ... باز
گل جهت قروح سر و با برگ گردکان ... جهت ... و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت مؤثر
و ذرور او جهت تخفیف قروح و خوردن بخته او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل او معتدل و لطیف
و یک مثقال او با سویق و آب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای او جهت التیام قروح و رفع خناق
فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و
با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان لباس موئینه مانع کرم زدن او و برگ او نیز صاحب این آثار است و
و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی مو و نیکو کننده
رخسار است و بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است حنطه رومی

الواو مع الحاء

خندروس است حناء قریش حزاز الصخر است حناء مجنون بلغه مصر و سمر است حنف و حنفا بلغه اندلس خشیته الزجاج است
حناء الغزال بلغه مصر ابو خلسا است **حور** براء مهمله و بضم حاء و بزاء معجمه نیز آمده از جمله اشجار است شبیه بدرخت
خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و ثمر او مانند گندم و بلغه اندلس آنرا سروله نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی
میشد با و صمغ رومی او گویند کهربا است و بفارسی درخت تور گویند و او پوست دست که کمان گران و غیره استعمال مینمایند و درخت
رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بی صمغ در اول گرم و در دوم خشک و یکمثقال از پوست او جهت عرق النسا و
تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنانست و برگ او نیز همین اثر دارد و گرم تر از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و
اکتحال ثمر تازه او با عسل جهت غشاوه مفید و قطریکه از حوالی او رویه پیدا است و رومی اثر امنبت بلغار و دوس ... گرم در
اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از ادوس میگیرند
و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهت
منع سیلان رطوبات معده و امعا و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهت صرع شربا نافع حمل **و قدر**
شربتش یکمثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و اکلات **حواصل** از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میشد با و از
سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن او موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش ابازیر حاره و با دار چینی
و ادویه حاره تناول نمود است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع است و فرو بردن پیه خام او جهت
قولنج و مغص مفید است **خوص** قتب است **خوم** تمهندیست **خوت** سمک است **خور هندی** مرجانست **خوآنه** اسم
عربی طریفلن است **خواری** آرد گندم بسیار نرم سفید است **خوجرا** اسم عربی گل سرخ است **خوران** و **خوزان** طرخون است
خوار سفند ارحام است **خوک** باد روجبت **خوت الشر** شفیقین بحر است **حیه** بفارسی مار گویند و اقسام

الیاء مع الحاء

میباشد در آخر سیم گرم و خشک و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر و خواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار
رطل روغن زیتون با گنجد در ظرف مس کرده سر او را مسدود کنند که بخار بیرون نرود و بپزند تا مهرا شود طلای او جهت قوبا
و استرخای سفل و رویانیدن و دراز کردن موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار
خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء
الحیه و اکتحال او بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده که استره باشند
جهت توحیر لبنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده او
با سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیات او کنده باشند و بدستور تعلیق دل او جهت تب ربع نافع و طور ...

زخم ناصور که بر ... سر خیر علاج نشود پوست مار با روغن کتان ... کرده ... در سوراخ ناصور ... شود

حرف الخاء مع الالف

و دیقوریدس گوید که چون شکم مار را از سر تا دنبالش شکافته احشاء او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که آب چکانیده نرم کرده باشد
مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بگذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را برابر برص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بگشایند با تکلیه زایل کند
مجربست و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثالیل سریع الاثر است و امین
الدوله از محمد بن احمد نقل کرده که استعمال زهره مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار
جهت رفع تب غب موثر ~~و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت رفع تب غب موثر~~ و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر سال می اندازد
بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر است و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا
کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به مار نافع نزول الماء است حیس غذائیست که از روغن و نان گرم میسازند
بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیرهضم و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است حی بلغة اکسیر بن زیتی است حیوة
الموتی قطرانست حصیل بادنجانست حیفا حشیشة الزجاجست حیومون اسم یونانی باقلی است حیوس
طین خیاست حی العالم ابرونست **حرف الخاء** خانق النمر گویند ازریونست و بعضی اعتقاد اینکه
اسقیل است و ابن الدوله کل سرحراثی دانسته و مولف لا یسع و صاحب تذکره گویند که گیاهیست غیر از ریون برش
شبیه برگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاد نمیشود و ساقش بقدر شبری و بیخش شبیه بدم عقرب
و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله و تاثیر او در سباع اسرع و مقاربت او کشنده عقرب و در طلیه
رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و تنیم رحم او کشنده است بسدد خانق و تریاق او کافیطوس
با شراب و صعتر و ادویه حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برگش شبیه برگ لبلاب و از او کوچکتر و تیره تر و سرش
او زیاده تر از ساق و شاخهای باریک دراز رسته و بالخاصیت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر و ابن ماسویه
گوید که از اسقیل است خانق الکلب او راقی است که بفارسی کچوله نامند و مولف لا یسع غیر آن دانسته و بیان نموده که گیاه
برگش شبیه لبلاب کبیر و اطرافش تند تر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و با شاخهای باریک دراز و برگش و ثمرش
در غلاف شبیه بغلاف باقلی و در جوف او دانه کوچکی است سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و برگش کشنده سگ
و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و لقوه بغایت موثر است خاماسوقی یونانی خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است
و آن نباتیست پیاق و گل و شاخهای او پر شیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بروی زمین و بهیئت استداره و برگش شبیه برگ
عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و تخم باریک در سیم گرم و خشک و شیر او جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر
قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد شاخ طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع
آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب و حول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه
مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک قیراط است خار صینی نیله است و بفارسی روتوتیا نامند خادلنجان خولنجان است
خامارافی یونانی بمعنی خار الارض است و در حرف میم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد خامیر مرق سکباج سرد شده است که از
روغن صاف کرده خاماملیان یونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونج است خافورا اسم نباتیست که تازه روئیده باشد
و گویند مراد از ومرو عریض الورق است و اهل مصر مرطانزا باین اسم نامند خامون اسم یونانی کمونست خامالاون یونانی
زیتون الارض و مازریونست خامالاون ملکس یونانی شخیص سیاه است خاس اسم ترکی خس است خاکستر اسم
فارسی رماد است خارپشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندز اسم فارسی جند است خاکشی بلغة اصفهان
اسم خیر است خامالاون لوقس شخیص سفید است خاوانی بلغة صقالبه انگیر است خامالاون اسم یونانی حرابت خا
افتلی یونانی حمام صغیر است خامابطس یونانی بمعنی صنوبر الارض و او کافیطوس است خامازریوس یونانی بمعنی بلوط الارض
و او کمادریوس است خالیدونیون یونانی بمعنی خطافی است و او ماميرانست و گویند عروق الصفر است خالاون یونانی

حرف الخاء مع الباء

خندروس است خاتم الملک ساداورانست خامشه بلغة شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی حسک است خاکینه
اسم فارسی خبیص البیض است خاص ترة بلغة تنکابن حرف بابلی است خار بلغة هندی خیار است خاک صونی حمید
در طین مذکور است **خبز** بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید معتدل که بتجدید آن
پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیرهضم و مقوی کرده و نان گرم مسخن
و مجفف رطوبات و خائیدن گرم او جهت رفع گندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر
هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و بار از یانه و زیره و جلده سیاه دانه مشتهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با نان خشخاش
منوم و نخاله دار باعث تشدید کرده و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای حاره که
بی ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفاخست و مصلحش آب العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک
و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو
که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آن و نان ارزن نخود و باقلی و بلوط و ارزن
بطئی الهضم و مسدد و قلیل الغذاء و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلح او روغن و شیرینیهاست خبز الطابق آن نانیست
که بر روی ساج آهنی پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه پزند رقیق نیک
و مشهور بکماجست جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و باخاکستر پزند
و مشهور بنان سنگکست و بهتر از نان ساجیست خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیاری کرده باشند بهتر از اقسام
دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشد کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و
مورث سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانیست که
گندم را ناشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف
و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه خبز الکعک نان میده در آتشه و بقسمات نامند و غلیظ و مسدد
و طلای او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافعست خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند
و مشهور بکبه است دیرهضم و کثیر الغذاء و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است خبز القطایف نان روغنداریست
که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند در قوه مثل کسره و بهتر از اوست خبازی از جنس خطمیست و بفارسی نان کلاغ و بترکی
ایم کاجی و در مازندران گیاه او را بجلک نامند و بستانی او ملوخیاست و بری او را بفارسی خبیزه گویند مراد از مطلق او
مراد بریست برگش مستدیر و سبز است و گلش کوچک سرخ مایل بتیرگی و تخمش مایل بسیاهی مدور و پهن و در وسط او تقعیری بغایت او
کوچکتر از خطمی است در اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیه و قوه متضاده و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و
منضج و رادع و مفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و زحیر و حرقه مثانه و بول الدم و بحة الصوت
و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله و درد گرده و ضماد او جهت اورام حاره و شکستگی اعضا و با نمک
جهت تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهت التیام آن و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد
خشک او با بول جهت قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مرق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه
گرده و مثانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویه امعاء و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خطمی قوی تر
بالسویه جهت درد مثانه و حرقه او جهت سوزش امعاء و رحم و مقعده با عسل جهت درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده
ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و **قدر** شربتش تا پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی
تا پنجاه درهم و او مولد ریاح و مصلحش پختن او با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خبازی بستانی برگش از گلش بلند و
کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بسیار میروید و بقدر گیاه چنبر میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و بخلاف او

شیره با کرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت او زیاده از برتی و ملین حلق و صدر و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهه خشونت سینه و تبهای
حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده
و جهه عرق النسا و با شکر جهه رفع اخلاط محرقه و ممضوغ او جهه تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع
و قدر شربتش دو درهم است خبه بلغت شیراز شفترک و بلغت اصفهان خاکشی و ترکی شیوران و دانند
لیا و او را اسلیخ نامند و آن تخمی است بسیار ریزه و دراز مایل بسرخی و بتر کی و برگش طولانی و شبیه برگ جرجیر و بی و شاخهای
باریک و متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است در دویم گرم و در اول تر و مبهی و مشهی و مقوی
معده و هاضم و جهه معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و شری و برآمدن و با شیر مسمن بدن خصوصا جهه
دو وزن او شکر تا ده روز بنوشند جهه رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه درهم او جهه رفع سمیت ادویه و یک مثقال و نیم او
جهه نفث الدم اخلاط سینه ورم و ضماد ش جهه اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان
دنهیان و مشوی او در خمیر جهه جگر و شش و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهه اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودریست که بزرخم نامند حنث جرم اجساد که در حین گداختن از او جدا شود و مجموع خبثها
گرم و خشک اند حنث الحدید بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها و مستعمل از آن آنست که با سرکه سایند و خشک کرده
باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده در دویم گرم و سیم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و نافع نزف الدم و
ادرار حیض و حامله شدن و جهه سلس البول و استرخای مقعده و معده و بواسیر و طحال طلبه و رفع رطوبات باطنی و جهه قرحه امعاء
و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ و جهه تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهه
ادویه قتاله و ضماد او جهه تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهه خشونت پلک چشم و قطور او
جهه پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم
کشنده است و چون آنرا بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون که انگشت بر بالای
او بر آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل العود بسازند و هر روز یکدو انگشت از آن تناول نمایند
جهه صاف کردن آواز و تقویه بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بی عدیل است و هرگاه در روغن
زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند بدستور همین آثار دارد حنث النحاس ثفل مس است و در قوه قریب بخبث
الحدید است و ملطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است حنث الرصاص ثفل
قلعی است بغایت قابض و مغول و جهه التیام جراحت چشم و تقویه باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر است حنث الفضه
ثفل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او جهه قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحات
نافع است حنث الذهب ثفل طلا است لطیف از نقره و در افعال اقوی تر از حنث الفضه و طلای او با آب جهه رفع بدبوئی زیر
بغل و کنج ران مجرب و در افعال نیز مناسب اسکیما خبیص اسم عربی حلیست و در حا مذکور شد حنص الحمص
بفارسی حاکیب نامند و با سبزیها کوکو نیز گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و بلاد چینی و خولنجان و ادویه بادیه
مقوی باه است حب ازی نجری خطمیت خبز الغراب الغی انست خبز القرود لوف الکبیر است خبز رومی خبز الکعک است
خبز المشایخ نبات بخور مریم است خبز اسم جمیع نباتاتست که بگردش آفتاب دور کند و خبازی مشتق از وست خبزق
تبهای تمناه اسنتین است ختم الملک طبیخ شوم است خشا بنای شلفه سرگین است و از مطلق او مراد سرگین
گاو است و در اخشانه کور شد خشو بلغه اهل حا معنی بزرگ و بدستور خان و خشو مرادف و آن اسم مغی است که اکابر
رخ نامند و بقدر کدنی و از آن بزرگتر میباشد و طعم او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین زنج و چین یافت
میشود و از استخوان پیشانی او جهه ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند

و همچنین است سایر استخوانهای او و امین الدوله گوید آن شاخ آهوی مشکست و همین اثر را از برای آن بیان نموده و گوید جهه
اسهال نیز بغایت نافع است و مولف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن بیضه او بقدر درم جهه حکه و جرب
و سده جگر نافع و بخور استخوان او باعث فاقه مصروع او و ذبل او جهه رفع آثار دست کندان و جهه بواسیر ضماد او مفید است
خدرنق عنکبوتست خداع الرجال بزر البنج است خرنوب بستانی و بری میباشد و بستانی دو قسم است
یکی را خرنوب شامی گویند درختش بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت و گلش زهری و غلافش بقدر
بشری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن رقیق تر در شام و مصر ربّ میسازند و در اسهال
استعمال میکنند و با وجود شیرینی از شیرینیها ابر است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل بتدویر و غلافش سبز مایل
و از آن رقیق تر و دانهای او بقدر ترمس و شیرین طعم و در شکاربن گراتش گویند و در مازندران و در گیلان للکی نامند
تازه او مسهل و قسم مسهل بعضی و مدر بول خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دویم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانه
او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول و ضماد بحرا و جهه صداع و سقطه و لشال او دانالیل و خوردن تازه او
خرنوب شامی که از سال گذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و بلاد انه جهه فتق و تسمین بدن و چون خلل
شیر کنند شیر را لذیذ کنند و اشتها آورد و جهه سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهه برودت مقعد و نزف الدم نافع
معده و مجفف اعصاب و مصلحش بیدانه و نبات و بدلش بوزن او از هریک از قرطم و طراثیث و عفص و قدر
شربتش تا پنج درهم است خرنوب نبطی ثمر نباتات جنبی و نیست و آن دو نوع میباشد درختی شبیه بخرنوب شامی خار
دار و ثمرش کوچکتر و بد طعم و بسیار قابض و اثر اقرطا و سطه مغیلان نامند و قسمی از ثمر خاریست بقدر ذرعی و شاخهای او
پراگنده و خارهای تند و ریزه و گلش سرخ و زرد و داغ دار و بارش شبیه بگرده گوچک کیاه او را در قزوین ورک نامند و
مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دویم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضوی
و حابس اسهال و جهه یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون او جهه درد دندان و استحکام او و بوست بیخ نبات
او قالع دندان کرم خورده است و محتاج بآلت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی
موی و تقویه آن و طلای آن بر بدن جهه اعیا و تقویه اعضا موثر و چون خرنوب بری را کوبیده در آب بخیسانند و جامه
رنگین را با و تر کنند باعث ثبات رنگ او میشود مجرب است و اثبا او با آب مورد منقی اجسام و ثابت کننده صباغها است
خرنوب بلسوک و خرنوب معز و بری خرنوب نبطی است خرنوب مصری و نبطی ثمر قرظ است خرنوب الخنزیر ابنجور است
خرنوب صیدلانی کا خرنوب شامیست خرنوب هندی خیار شنبر است خرتب اسم جنس خرنوبست گویند مخصوص است
خردل تخم گیاهیست برگش شبیه برگ ترب و از آن کوچکتر و خشن و مربع الساق و گلش زرد و قسمی از بری او نیز تلخی میباشد و
تخمش مدور و سرخ و قسمی را لگج گویند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را اسفند سفید گویند و
آن حرف ابیض است مذکور شد و مراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن
و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصاة جهه دیرینه و بلغمی جگر و سپرز و
رفع نسیان و امراض بارده دماغی و بیند رهم از تخم او با شراب جهه سرد و تقویه باه و با عسل جهه ربو و سعال رطوبی و گرم معده
و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهه نقرس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل و بدستور
با موم و روغن جهه تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده و کمنه چشم و با سرکه جهه جرب متقرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهه نزلات بارده
و درد سر بارد و دیرینه و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن و روغن او بر قضیب جهه نعوظ مجرب و با سکنجبین و ماء الشعیر جهه خناق
و باد و ادویه مناسبه جهه اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهه ورم تحت زبان و خشونت مزمنه حلق و ثقل زبان
و استرخای آن و درد دندان و سعوط آن مورث عطسه جهه اختناق رحم و صاحب صرع و غشی و اختناق رحم و فتیله او با

انجره جهة ثقل سامعه ودوی و طنین و اکتحال مضروب آن با آب و عسل جهة غشاوه و خشونة پلک و بخور آن جهة گریزانیدن حشرات
و لطوخ او جهة درد دندان بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و
بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم و چون در آب انگور اندازند منع جوشیدن او
کند و سرکهٔ شیرین در کیلانات از ترتیب میدهند و مطبوخ نبات او با چغندر جهة صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر
افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل آیهٔ وعنده مفاتح الغیب تا آخر آیة الا فی
کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یا مبین گفته شود و بدستور تا صد مرتبه پس او خردل را جائی
که دفینه گمان داشته باشند افشانده یکشبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جائی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او
که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای او جهة درد دندان و خناق رحم و تبهای مزمن و
دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تقویت شده اعصاب و جهة نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن او
بدستور جهة درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است خردل بری گیاه او را بترکی تحی نامند
حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصاة و جالی جلد و جهة سرفهٔ مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهة ضعف مجرب و در سایر
افعال مثل بستانیست خردل فارسی و خردل ابیض و خرلوف و خربق حرف ابیض است خروع بکسر خاء و فتح راء و
بفارسی اوراپید انجیر و بترکی کرچک نامند برگش شبیه برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع بخش مثل نی مجوف و در میان
در خوشهای خاردار مدور و درونش بقدر فندق و منقط و مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و
مسهل قوی اخلاط بارده و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط
اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش تا پنج عدد یا دوازده عدد و دست عدد
او مسکر قوی و عوارض او مثل ماتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهرا و ریباس و رب ریباس و بدلش عشر او زند است و
ضماد او جهة ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهة ورم پستان و او اخر با دسرخ و ضماد برگ او
با آرد جو جهة ورم حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهة درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای بارده و
روغن او گرم و تر و لطیفتر از روغن زیتون و منقی و دو مثقال او جهة تسکین وجع الفؤاد بارده با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضای بعیده
و شدید النفوذ و طلای او جهة تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب او و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده
و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و باز بد الجر جهة داء الثعلب و ما الداء کند ناجه بواسیر شربا و ضمادا نافع و جوشانیدهٔ او بالبلح
الجنة و اقسام قوبا و کراز و کلف و بهق و بدلش روغن ترب و گویند پیه انجیر را با خردل و سیر و حلق تقطیر کنند مقطرات آن
مشیر ترا اثر کند و مجرب دانسته اند خروع صینی دند است خربق ابیض بیخ گیاهیست برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن
بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او مقشر و بیخش شبیه به پیاز و مستطیل و با
ریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر میشود و در جوفش مثل دام عنکبوت در سیم گرم و خشک
و مسهل بلغم و صفراوی غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهة فالج و سرسام بلغمی و
امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جهة غشاوه و طلای او با سرکه جهة قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکله و بوئیدن او
باعث عطسه و فرزجهٔ او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقیی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش
بخش او در حمو با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور جوشانیدن یکروز در آب و آشامیدن آب او و با شکر و
عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر القی و در خلاء معده نباید شاید نمود
خربق اسود بیخ گیاهیست سیاه و پر گره و گرهای او مجوف و اکثر او مایل بتندی و پر ریشهای سیاه باریک از آن رسته و
برگش شبیه برگ خیار و از آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسرخی

دبشکل

و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانهٔ قرطم و تخم او مسهل و بمضرت تر از اصل آن و خربق سیاه گرم و خشک و تند و پرخطر و از خربق سفید قوی تر
مسهل مرة السودا و بلغم و صفرا آمیخته ببلغم و جذاب از عمق بدن و جهة امراض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع علل سفید او و خربق اشترات
خربق سیاه اسرع التاثیر از آن و جهة یرقان سددی و تنقیهٔ مثانه و رحم و احشا و قصبهٔ ریه و امراض مزمنه و جنون
نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال کشنده بخناق و اسهال و قدر
شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند افتیمون و چهار دانگ و بدلش بوزنش غاریقون است یا سه
زهج و ضماد او جهة بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شد و رفع ثالیل و بردن گوشت زاید فاسد زخمها و جهة ناصور صلب طلاء
او دو سه دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طبیخ او در مواضع
دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ آن خیسانیده باشند قاتل طیور و چون در شیر بیها چند روز
خیسانیده باشند با جو مقشر یا عدس و جوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیه تنقیه یا و کردن
باعث تغییر مزاج میشود و بمزاج حیوانی او غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر است خرتم بتشدید راء اسم فارسی مریجه است و آن
گیاهی است که در بستان و مواضع سایه زار میروید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بکبودی
و جالی و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظارهٔ او مورث سرور و فرح و نگاه داشتن او در کف دست
دستین باعث محبت و روغنی که از گل او ترتیب دهند جهة درد سر و بیخوابی و رفع توحش و طلای او با موم روغن جهة نیکوئی خیار
موجب قبول و رافع بغض است خراطین کرمهای سرخست که در زمین نمناک بهمرسد در اول گرم و تر و مغری و سیاه
که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول و جوشانیدهٔ او در روغن کنجد جهة خناق و سرفهٔ کهنه بغایت آزموده و سحوق او را
با روغن بادام بالخاصیه جهة فتق امعاء و التیام او مجرب دانسته اند و جهة عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و گرده و با شراب
مغیر رنگ بدن و یرقان و رهمان ساعت و ضماد او جهة ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازهٔ او بقدر یکشبانه روز جهة
التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهة جراحات اعضای عصبانی با موثره و با غبار آسیا جهة استحکام مفصلی که
از جای خود حرکت کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و تسکین ورم حاره و با روغن دانه زند الوجهة بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن
زیتون و ضماد کردن او بازفت و برگ کز جهة بزرگ کردن قضیب بغایت موثر و مولف ذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار و
الکل و ضماد او درین باب بی شبهه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد گوش نافع است و چون با جعل در تابه
در آب طبخ نمایند طلای او جهة بواسیر و نزف الدم و شقاق و مقعد بی بدیلست خرامقان گیاهیست در شکل و بو شبیه سنبل الطیب
و رنگ او سبز و مایل بشیرینی در اول گرم و خشک محلل و مجفف و در افعال مثل آن و از آن ضعیفتر است خرفطان
گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت با آن درخت میرساند و غیر غنم است که در طبرستان
دار او اش گویند و خرفطان ابرکش شبیه برگ زیتون و مایل باستداره و شاخهای او پر گره و تخمش سرخ سرد و خشک و قابض
و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد و با قوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک وقیه آب او جهة ساختن استخوان
دو قی عضل و قطع نزف الدم و رفع سحج و آب مطبوخ او با انجره جهة سرفه و دزد و برگ خشک او سوخته او جهة قوبا مجربست
بشرطیکه موضع را با بول و نمک بحدی بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است خرف
بره تازه و خرفان جمع اوست خرنی خلر است خربق اسم انجره است و گویند فاداینا است خرء الحمام جو رحندم
خربع اسم عربی اخریفل است خرء الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است خرفع ثمر عشر است خرء
العصافیر اشنانست خرطال هرطمانست خرزسان اسم عبرانی عقربست خرو زبل است خرم بسکون راء
پوست تخم مرغ است که بجهاد یعنی مغسول کرده باشند و بتشدید راء شامل مریه و سراج القطرب و جاتی اخر اسم فارسی
حمار است خرگور اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم فارسی اتانست خرگوش اسم فارسی ارنب است خر خدا

اسم فارسی رطب است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمای تر اسم فارسی رطب است خرمای هرون
اسم فارسی قتب است خرخنک اسم فارسی دنک است خربزه اسم فارسی بطیخ است خربزهٔ کرک اسم فارسی ملوخت
خروهش اسم فارسی دیک است خرس اسم فارسی دبت است خرهک اسم فارسی مرجان است خرغول اسم فارسی
لسان الحمل است خراما بالف آخر اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خیری نامند و صاحب تذکره عیر خیری البری دانسته
و از علاج بیان نموده که چون اورا بعکس عمه صلیبی غرس کنند بنفشه منکون شود چه کلش شبیه است به بنفشه و صنبت او جبال
و بیان رود خانها و کلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند نسرین و تخمش سیاه است و مؤلف الاسیع خیری البری
دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برکش کوچک و گل او سرخ و مؤید قول صاحب تذکره است و آنچه امین الدوله در خیرذکر نموده
از قول جالینوس که بری او مختلف القوه است و لطیف انی و گلش سرخ میباشد بخلاف خراما و از صفات و از صفات
و خواص خیری ظاهر میشود که خراما بخز اقسام او میباشد و او خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد و در نفع مثل گل
گل خنا و آن سنبلی است که بابرکش میروید و پیازی او شبیه بپیاز نرگس است و در اول دویم گرم و خشک و بعضی طب دانسته اند گل او
ملطف و منضج و مفتح سده دماغ و مقوی او و جاذب رطوبات کامی و محلل ریاح و رافع درد سرد و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و
مدر فضلات و فرزجهٔ او منقی رحم و جهة خوشبو کردن دهان و نشف رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعادهٔ برحل
و احداث گرمی و تنگی فرج و طلای خشک او جهة خوشبو کردن عرق و تقویهٔ عصب مفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال
ضعیفتر و غیر مستعمل اند و دهنی که از و سازند قایم مقام نفط و مصدع محرورین و مصلحش مورد **و قدر شربتش**
از گل او تا سه درهم و بدلش بابونج است **خزف** بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت
و ضماد اقسام او جهة ورمهای نرم و قروح اعضای یابس المزاج مثل غضروف زود ترجمه انسلاخ جلد و سفال شسو با مرهمها
جهة التیام جراحات و با سرکه جهة حکه و جوششها و خزاز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهة ورمهای مزمن و خنازیر و غدد
و سفال چینی جهة جلای دندان و تقویهٔ لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقهٔ قرنیه مفید و مضر اعصاب دماغی و مصلحش روغن
بنفشه است و روغن بنفشه و بدلش **خز** اسم لباسی است که از ابریشم و پشم و کج ترتیب دهند خز لباسی است که از موی
بسیار نازک و بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این زمان مراد از خز پوست حیوانیست که از سمور کوچکتر و معروفست
و در دویم گرم و خشک و پوشیدن او جهة نقرس و فالج و ضعف و دفع جذام و حکه سریع الاثر و موی سوختهٔ او جهة قطع نزف الدم و
خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهة قتل اعصاب و اعضای عصبانی نافع است خزبیان بتحریف خرمان فارسیست
یعنی مانند خر و آن حیوان جندی است و کاه است از این اسم جند مراد باشد خزنباتی مرماحور است خزاز الماء طحلب است
خزاز الصخر خزاز الصخرات و مذکور شد خزران اسم خیزرانست **خسک** دانه اسم فارسی قرطم است خسک
بسکون سین اسم هندی کهرتیاست خسرودارو اسم فارسی خولنجانست خس الحمار ابو خلسات **حنف** اسم عربی جزر
بریست حقیق احر تواست حس الکلب و بنا دوس است **خس** بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند و بری و بستانی
میباشد و بری او سرد تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسبزی و شیردار و باشدی و جلا و قسمی از و بیاق و
قسمی ساق زیاده برد و شیر و شیرا و کرم است و مدر حیض و کیلا او در آخر دویم سرد و در اول تر و شیر او بقدر یک درهم با
سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گل سرخ جهة درد سر و اکتحال او جهة طبقهٔ قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهة
درد چشم و بیاض او و برص و آشامیدن و طلا کردن او جهة سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است
و بستانی او نیز بیاق و ساقه دار میباشد و در دویم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و رافع ضربان و هوا
و مانع و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سده و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و بلغ
سستی و ملین طبع و جهة امراض حاره و پوست سودا و صفرا و حکه و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره حرفه

دشانه

دشانه بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزلهٔ حار و مرد که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهة بر نگیختن اشتها نافع و ادمان او
مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و ملیسه پرورده و زیره
و قدر شربتش از آب او تا سی درهم است و از تخمش ده درهم و مطبوخ او نیز غذائیت بیشتر و سریع الهضم تر
و جهة درد سینه و سوختهٔ او جهة التیام جراحات و قلاع نافعست و تخم او در سیوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهة
نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهة منع ریختن مواد بچشم و جهة درد سر و رفع درد گزیدن عقرب
نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهة مالیخولیا و صرع
و منع مستی شراب مؤثر است خشخاش بحری خشخاش مقرنست خشکار خبز الخشکار است خشل مقل مکیست خشب
السکوتیر نزد بعضی بیاریونت خشف بچهٔ آهوی نر است خشخاش ابیض خشخاش بستانیست خشخاش بری
اسود است خشخاش ابیض بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید میشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه
و کبود و این تخم الوان را تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بریرا برگ کثیر التشریف و مزغب میباشد بخلاف بستانی و خشخاش سفید در آخر
دویم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی و ده درهم او با شکر جهة خشونت سینه و سرفهٔ حار یابس و نفث الدم و
دق و حرقت مثانه و امراض حارهٔ آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بوداده او
رافع بیخوابی و با مثل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص سازند جهة سرفه و درد
سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی و جهة تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد او نافع **و قدر شربتش** تا
پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یکمثقال و نیم و از گل او تا یکدرهم و مضر مبرودین و مداومت و مضر ریه و مصلحش
عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد و یکمثقال او که صبح و شام بنوشند جهة اسهال دموی و صفراوی و
التهاب امعا مجرب و ضماد او جهة درد سر و با جلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهة ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا
و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ او جهة بیخوابی و با آنچه جهة اورام حاره و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند
جهة منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است خصوصاً با اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهة جگر علیل و خلط غلیظ معده
مفید و عصارهٔ پوست او که کوکنار نامند سرد و مایل برطوبت و در آثار قوی تر از تخم او و مداومت و مرخی اعضا و مشوش حواس
قاطع باه و مفسد اشتها و مضر و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت در رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره
یابسه و منوم قوی و منقط بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة ماشرا و سعفه و قروح و ضماد او جهة سوزش چشم و قرحهٔ قرنیه و کحال
مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردهای حاره و اورام و آشامیدن او جهة نزله و سرفهٔ حار و قطور او
جهة درد گوش و ورم حارهٔ او مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است خشخاش اسود مصطلح اطبا
سابق از یونان عصارهٔ اوست نه اقسام دیگر و مراد از و قسم بریست که برگش کثیر التشریف و زغب دار باشد در سیوم سرد و در جمیع افعال
تخم او قوی تر از بستانی جهة سیلان رحم و حرارهٔ جگر و با شراب جهة رفع سیلان حیض نافعست و مضر دماغ و مصلحش رازیانه
و قدر شربتش بجمیع اجزا بقدر نصف شربت اجزای بستانیست و از تخمش یکمثقال و بدلش خشخاش د
کاهوست در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریست برگش شبیه ببرگ تره تیزک و دراز و باخشونت و مایل بسفیدی
و ساقش خشن و قبهٔ او کوچک و شبیه بشقایق و در قوة از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یکمثقال او با ماء العسل ملین
طبع است خشخاش مقرن گیاهیست برگش سفید و با زوایدی مثل او و زغب دار و گلش زرد و قرنش شبیه بشاخ کاو و منحنی
از این جهة مقرن گفته اند و در جوف آن دانهائی مثل حلبهٔ کوچکی و منبتش بیشتر کنار دریاست و او غیر جبلاهنگ است چه دانهٔ او زردست
و او زرد نیست در سیم گرم و خشک و جلادهنده و مقطع اخلاط بلغمی و اسهال و برگ و گل او جهة تنقیهٔ جراحات و خشک کردن آنها و اکتحال
گل او جهة قرحهٔ چشم و طبیخ بیخ او جهة علل باردهٔ جگر و عرق النسا و رقیق کردن اخلاط غلیظه و لزجه نافع و یکمثقال از تخم او

الصاد مع الخاء

مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهیست بسیار سفید و سبک و ساقش بقدر ذرعی و بسیار ریزه و دراز ٭
و بیخ او باریک و ثمرش متصل ببرگ او و سفید و مستعمل از آن ثمرش و در وسط تابستان میرسد بغایت گرم و تند و در طعم مثل
جلاهنک و از جمله سموم و مسهل و مقیئی قوی و جهة تنقیه دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربتش از
تخم او تا یکدرهم است خشاب بفارسی اسم آب مطبوخ میوه است که با شکر طبخ یافته باشد مثل آلو بالو و مویز و سیب و
به و زردآلو و امثال او و مجموع او الطف از اصل او و مؤلف تذکره گوید که از آلو بالو جهة تشنگی و اصلاح خلط محرق
و التهاب و درد سپرز و از به جهة تقویت اعضا رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی و کرب
و از مویز جهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع
بخارات بدماغ و زبونترین او خشاب زردآلو ست و مجموع مولد ریاح و مصلح همه انیسون و مصطکی خشکنجبین
معرب از انگبین خشک است و آن عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری
نامند و در دیلم و طبرستان اسب دندان گویند سفید او در جمیع افعال قوی‌تر از عسل و در غایت حدت و یبوست و زرد
و سرخ او قوی‌تر است از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه او قریب بعسل بلادر در چهارم گرم و در غایت جلا
و تقطیع و تحلیل و زیاده او محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است خصی هرمس حلیوست
خصیة البحر و خصی خره اسامی جند است خصی الدیک حب البان است و مؤلف تذکره گوید غیر اوست و گیاه او شبیه
بعنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر لوبالو و سفید و در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او
جهة تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و قدر شربتش تا یکدرهم است
و بدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و مایل بلزوجه و
اندک تندی و در گوشت بوی منی مثل دو بیضه کوچکی که با هم ملاصق باشد و از هر بیضه رشته باریکی دراز رسته و در حشر یکدانه
کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد و از این جهة قاتل الاخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است جیت
مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریض‌تر و پهن بر روی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و بر بالای او دو عدد گل زرد
رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن نمناک و بی تخم است در آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهة گزاز
و تشنج یابس و تولید منی و تقویه نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی موی و منبت او و مانع سقوط و قدر
شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح آن شکر و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است و گویند نوعی از او را کلی است که در او
چیزی شبیه بکلس میباشد بیخ او در تقویة باه ضعیف‌تر است و نوعی دیگر میباشد برگ و شاخش سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار
کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان میروید و دو سال میماند در دویم گرم و تر و گویند جهة امراض سوداوی مجربست
و هر که اثر ابوزاند قلع کند دست آن شخص بیحس و حرکت گردد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا سرکه تدهین کنند
دفع او شود و نوع چهارم اثرا برگ سه عدد و مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن سفید و از آن کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش
باریک و بقدر ذرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بیخش مدور و بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و بالزوجه و شیرین و
در دویم گرم و تر و بغایت مبهی است و نوع پنجم را بنات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق
و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر از سقنقور و چون بیخ مزبور را در دست دارند باعث نعوظ
گردد و جهة فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب
دانسته اند و تخم او با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربت از بیخ او تا یکدو از تخم او تا یکدرهم است خصی الکلب بیونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم
چسپیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش بی برگ تا نیم

ذرع

ذرع و گلش ریزه و با هم متصل بشکل سرو و بنفش و شبیه بکف اصابع صغیر و حقیر در فیروزکوه جرد و را مشاهده نموده بهم صفا با هم شبیه
مگر آنکه کف اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دویم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و منضج ماده او
با رطوبت فضلیه و تازه او که با شیر پخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او و گویند هر یک از نر و ماده که بعد
دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند و مصلح او در سخونت صمغ و خشخاش است و تصحیح نموده اند که قسم ماده
او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوع اول و عریض‌تر و با رطوبت چسبنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از
اول و هر دو ممتلی و دراز و در سیم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک سائیده او و نوع اول محلل اورام بارده
و منقی قروح و رافع عفونت آن جهة نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع آثار جلد است خصیه از جمیع حیوانات
زبونترین اعضا و رطوبت در او غالب و منقی و بهترین همه خصیه خروس است مبهی و مولد خون صالح و مصلح سایر او بخش
و با نمک و صعتر استعمال نمودنست و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن او مذکور میشود خضلاف بضاد معجمه درخت مقل
و گویند مقل مکی است خضف خربزه نارسیده است خضر وسمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه
میباشد و آنچه بی گل باشد خطمی بری و خطمی نر نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال و اکثر
مرکب القوی و مایل ببردی و تری و از انواع خبازی شمرده اند و محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف‌تر از برگ و ساق او
خشک کرده کوبیده استعمال نماید بهتر دانسته اند از آب طبیخ او که جالی امعا و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله و نمک او
جهة تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و مغص و مواد سوداوی و اخلاط خام و ضماد او
جهة التیام قروح و تسکین درد رحم و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات
و خراز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه
در روغنها جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد تخم او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهة نرم شدن
موی و جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده او جهة سنگ گرده و لعاب او با
شکر جهة سرفه حار و ضماد او با سرکه که در آفتاب نشسته باشند جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی او یکجزو و تخم او با دو جزو
حنا که با سرکه طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص و زحیر و سده امعا
و قرحه و با شراب جهة عسر بول و حصاة و رفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و رعشه و شکاف عضلات
و جلوس در طبیخ او بدستور و ضماد آن جهة تحجر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافعست
و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که منجمد گردد طلای او جهة رفع تهبج پلک چشم
مؤثر و بجهة سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر دارد و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و
رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ تا سی مثقال و
بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع قی صفراویست خطاف بفارسی پرستوک
و ترکی قرلانقوچ و بدیلمی جلجلا نامند و از طیور معروفست گوشت او در سیم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و رافع سنگ مثانه
و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یکمثقال از خشک مسحوق او جهة قوة باصره و غرغره او با آب جهة خناق و جمیع امراض حلق
نافع و طلای سوخته او همین آثار دارد و اکتحال المحرق او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و با خاکستر او با عسل جهة ابتدای نزول آب
و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و بجهة بهق و آثار و نیکو کردن رنگ رخساره با
زهره گاو جهة سفید کردن رنگ رخساره و با زهره گاو جهة سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصوق گوشت
او با قدری زیاد روج جهة اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یکمثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند
جهة عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث نرویانیدن

الضاد مع الخاء

الطاء مع الخاء

موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت بسیار مؤثر و سعوط زهره او
جهة سیاه کردن موی سر و ریش سفید مهر پارس کوید مجربست و مؤلف بالانیع کوید مخصوص سفید کی قبل از وقت است و
باید شیر دردهان نکاه دارند که دندان سیاه نشود چون در سالی دوبار بچه میکند و هرکاه در حین زاییدن بور قسم شکم بچه او را
بشکافند دو سنک ریزه ظاهر میکردد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست کوساله که در حین زاییدن بهم نچسبیده
باشند که بدن کوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بکردن او به بندند در رفع صرع جمیع
اطبا مجرب دانسته اند و سنک ملون را چون در حریر سفید پیچیده نکاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میکردد و امین
الدوله کوید سنک ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزع است و کویند چون بچه او را بزعفران و امثال آن او را
زرد کنند بدستور یک چون رنک کردن نه بینند جهة رفع زردی بچه سنک یرقان آشیان او آرد و چون وقت صلوة جمعه آشیان
او را خراب کرده بآب حل نموده بآن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شرانست خفاش بفارسی شب پره کویند در سیم
کرم و در چهارم خشک و مرغ پخته او مسهل فضلات غلیظ و زردات و رافع استسقاء مهرای او در روغن زیتون و زنبق
جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة حبس بول سریع الاثر و جلوس در
طبیخ او جهة فالج و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی بزیر کشندن پستان و مالیدن زهره او
بر فرج جهة عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مسی بقلع اندود پخته باشند جهة رویانیدن موی و دور کردن
او سعید لیاو اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهة نزول آب و با عسل جهة بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرکین او جهة تو بابو بیاض
چشم و خاکستر سوخته او جهة منع مستی مؤثر و شرب بول او بغایت جالی و در آشیان او منجمد او بهم میرسد و شیر زرق مانند
بقدر بند انکشتی و سفید و متخلخل شبیه بقلی و سوراخ دار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او رافع
بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و سترنده موی و قالع ثالیل است و کذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد
مورث بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتران موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ
موش باعث کریختن ایشان از آن و داشتن او مورث قبولست خفج حردل بربست خف الغراب نوعی از حماز دشت
دراز تر و بزرکتر از آن خفروج حرفا است خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان
و شکر ترتیب دهند خلال ابراهیم جزر بریست خلاالدان نوعی از اطریلالست خلال جلیل نبات اطریلالست
حلوق زعفرانست خلال امون او خرا است خلیان اسم یونانی یا رو است خلقیتس اسم یونانی
زاجست خل الخمر سرکه انکوریست خل العنصل سرکه عنصل است و در اسعیل مذکور شد خلال در تلخ مذکور
شد و آن غوره حرماست که از حد بلح کذشته باشد و بستیاح را نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از
حرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال او و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انکوریست
و خل خمریه از آنجهة کویند که مادامی که اول خمر نشود سرکه نمیکردد بخلاف سایر که اول ترش میشوند و بهترین همه سرکه
انکوریست و بعد از آن مویزی پس خرمائی و مویزی و انجیری و سرکه اناری و ناجیلی و عسلی سیم و قسم اخیر کرم و خشک اند
و سرکه انکوری مرکب القوی و در سیوم سرد و خشک و کویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و
رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظ و رافع تشنکی و معین هضم و قاطع نزف الدم
اعضا و محرک اشتها و کدازنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه جهة قطع صفرا و تفتیح معده و سده ها ساریقا و سپرز
و مداومت خوردن او ناشتا جهة کرم معده و کرم او با عسل جهة نفث الدم انتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن کرم او جهة
ادویه قتاله و دفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهة رفع ضرر قطره و سک دیوانه کزیده و بکیدن او تدریج جهة زلو
که در حلق مانده باشد و سرکه کهنه رطوبه و غرغره او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاه و درد دندان

ومعقد

و مضمضه او با نمک جهة قطع خون بن دندان که کهنه باشند و با زاج سفید جهة خون لثه و سستی آن و طلای آن جهة منع انتشار قروح و نمله و
باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و دود سر حاره و خارش بدن و
کزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختکی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول حاره از عضو نماید و خودکند
و نطول او جهة کزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن و جهة قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه پخته باشند
منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیر که در آن پخته باشند جهة سوزش عضو و خشونت آن از مجربات و با کوکرد جهة نقرس و با
عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن کل جهة درد سر که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و دو صلاح او
دبنا کوش و با خاکستر کرم جهة عذره و ورم بارده و با حرمل جهة خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده او با کلاب که پارچه را بآن تر کرده
باشند و بر سر بکار کنند جهة درد سر که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجربست و پاشیدن سرکه که بر سنک
کرم کرده باشند و بدستور سنکریزه بر آن انداخته بخار او جهة درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویز که در آن
خیسانیده باشند جهة سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم کوش و بخور آن
جهة دوی و طنین و کرانی سامعه و تفتیح خیشوم و بوئیدن آن جهة سده مصفاة و با کلاب و روغن بادام و روغن کل جهة سرسام
و هذیان نافع و خوردن یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و تا یک هفته در آفتاب بکذارند
صاف نمایند و هر روز ناشتا تا دو درهم از آن بنوشند و جهة رفع بد بوئی دهان که بمشارکه معده باشد مجرب و در جمیع افعال
مثل سرکه عنصل است که در اسعیل مذکور شد و مضر تران و سوداوی مزاج و قوة باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر عصب
و اعضای عصبانی و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقا است در
صاحبان ضعف احشا و شش و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و بیخ و لاغری بدن و مصلح او شیرینها و کوشت آب حرب
و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در بیخ
لعابها و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش بعضی مورشراب و در بعضی ابب لیموست و سرکه نارنج خلیل مصر عصب
نبت خلنج درختی است شبیه بدرخت کز و در چین و بلاد روس بسیار بزرک میشود و برکش مثل برک کز و کلش کوچک و سرخ و
زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردلست در دوم کرم و خشک و شکوفه را در آن ریخته سه هفته در آب کذاشته باشند
جهة اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او هم این اثر است و یکمثقال از تخم او با عسل حافظ دلست و از ضرر سموم
و خوردن چیزی در ظرف چوب او مانع خفقانست خلاف شامل بید مشک است و بید بری و بید مولاست و از مطلق
بید بری مراد است و کل او بعد از برک بهم میرسد و رنکش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق ساخها
او میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او بی کل است و صفصاف اسم خلاف بربست کلش در دوم
سرد و در اول تر و برکش در اول خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید مولا در افعال ضعیفتر از اوست و منضج سده جکر و ملطف
و رافع خفقان و تشنکی و جهة ضعف معده حار و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و درد و صداع نافع و عرق او
الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهة نزف الدم و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری
مفید و جرم برک او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول جهة سده جکر و یرقان و صلابت سپرز و
صرع و منع لرزشها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و کزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در کوش جهة پاک کردن چرک او بسیار
مفید و مضر بجکاه و مصلح او کلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با سرکه بنوشند و
طریق آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهة اسهال دموی مجربست و جلوس
در طبیخ برک و شاخ او جهة رفع فساد اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک کویند و در شام شاه بید و کل او قبل از برک
بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی کرم

دراول کرم ومایل بخشکی بیان نموده اند محلل وملطف ومفتح سده خفیفه دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخار مواد
حاره باشد وملین طبع وعرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید وکلاب وملین طبع ومقوی دل ومعده ومعین باه ومقوی احشا است
وچوب وبرک او در خواص ومصلح **و قدر** شربت مثل بید است وروغن بیدمشک وشکوفه بید سرد
مجفف ومسکن درد سر حار ومانع صعود بخارات وخوردن او مانع غلیان لب بسیار کرم وبدلش روغن کل وطریق عمل او
مثل بنفشه است وچون با مغز بادام وبنفشه کیرند الطف است وبدل عرق او عرق نیلوفر است **خلاف بری** بید مطلق معروف است
خلد بضم خاء وفتح لام بفارسی موش کور ودر اصفهان داره سنبانک وبدیلمی کاپش کویند حیوانیست بی چشم وبی دم
بی دست وپا وازموش کوچکتر وسرخ رنک وریشه اشجار را میجود وزمینها را پیوسته سوراخ میکند وکویند چشم او در زیر جلد است
واشیاء را می بیند وطیمانارس کوید که هرکاه در سوراخ مسکن او پیاز وکندنا بکذارند ببوی او بیرون آید واز سموم قتاله و
بغایت کرم وبار طوبت وخون موضع دنباله او جهة خنازیر وبیاض چشم ورفع آثار جلد وجلا دماغ وبار وغن کل جهة
برص وبهق وقوبا وخنازیر وهرچه از بدن بروز کند بعد بلیت وقاطع رعاف وسیلان خون هر عضوی ومحلل اورام و
خون او نیز همین آثار دارد وسر او را چون سوخته با زاج سفید در کوش کذارند جهة ازاله بدبوئی آن وطلای آن جهة دمرو بجوز او
جهة عسر بول وسعوط زهره او با آب بیخ رطبه **و قدر** زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند وتعلیق لب بالای او جهة
تب ربع وصرع وباتسانی جهة بیرون آمدن دندان اطفال وکویند خوردن دل او باعث بر اطاعت حیوانات کند ودفع کردن او
مدهستانه مانع اثر سحر وانداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان وهمچنین در آتش انداختن پا او **خلر** بضم خاء و
تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه وکیاه او کمتر از زرعی وبرکش ریزه وکلش مابین سفیدی وزردی وغلافش شبیه بغلاف باقلی و
سفید آن پنج قسم است اول آنچه از غلاف باقلی کوچکتر وپوست او غلیظتر وعریض وبسیار سفید باشد ودانه او بقدر نخود کوچکی او را
جلبان ابیض نامند دوم مضاعف الغلاف وخشن ودانه او در سفیدی کمتر وکوچکتر وتند و بر کمتر از اول میباشد واو را نبقه نامند
ومذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلی وسیاه رنک ودانه او مستدیر وبزرک ومایل بزردیست وبسیار تلخ ودر مصر بسیکه کویند
چهارم دانه او کوچک واغبر است وجلبان اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است او را قصاص کویند وهمه اقسام و
در جزو دویم خشک ودر اول سیم سرد وطبیخ او با عسل مدر بول وحیض ومنقی امعاء ومحلل اخلاط فاسده وملین سینه وجهة سرفه وقصبه
ریه ودرد سینه ورفع فضلات غلیظه وادرار نمودن شیر وضماد او جهة تقویه اعضاء وبثور وکلف وباعسل جهة تحلیل اورام وبخور او
در موضعی موجب جمعیت مورچه است ومضر اعصاب ومولد سودا ونفاخ ومصلحش شراب العسل **و قدر** شربتش تا
ده درهم است ونوع بری ونهایت غلیظ ومدر شیر است **خلال کله** اسم فارسی پیاجست **خلر بری** بلغه مصری سیله
نامند **خمته** خصاء بکموست **حمط** کوشت بریانست **خمان الارض** نوع صغیر حماست **خمافیطوس** کمافیطوس است
خمخم بنات لوتوریست وبلغه نبطی تخم حسب است **خمالیون** مازریون سیاهست **خمل** سوربجانست **خمته** اوراق
نیجنکشت است **حمیره** بنفشه اسم فارسی بنفشه مزنی است **حمیرمایه** اسم فارسی حمیره است **حمیره** بفارسی خمیر ترش وخمیر
مایه کویند وآن آرد کندم است که با روغن کنجد وروغن زیتون وشیره سایر روغنها وماست از هر یک که باشد سرشته کذارند
تا ترش شود وبدبو شود وقدری از آن داخل خمیر نان می کنند تا فطیر نشود ومرکب القوی ودر دویم کرم وخشک وبغایت جالی
وملطف وجاذب از عمق بدن وبا نمک که زیاده باشد منضج ومفتح دمل ومحلل اورام بارده ومسکن درد او وسی مثقال آن که در آن خمیر
مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند وبا چهار دانک طباشیر ومشتمل الهباشیر شکر ویکدانک زعفران جهة رفع
خمار وتشنکی وتب والتهاب مجرب وچون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال صفراوی واحتراقی مفید وخمیره
محلول ودر آب با ربع آن روغن بنفشه جهة ورم حلق وضماد او با حنا وروغن ونمک جهة تحلیل صلابات اعظم ما بوسه مجرب
وچون بکخرداب نعناع ویکجزو خردل ساینده ونصف عشر خردل شب وچندان مجموع خمیرمایه را اضافه نموده ودر ده مثل همه

آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن او عسل البلوط داده ند جهة تقویه هاضمه مرتبه ایست که صبر نتوان کرد
ومنقی معده از اخلاط محترقه ورافع بلغم ومشهی است وهرکاه بعد از معاجین با هیئة بلا فاصله بنوشند بغایت مبرد لاثر است
چون خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین وامثال آن بسرشند دائم مقام خمر است واز اسرار کمیه است ومفرح سینه وتملیل مصدع او
کبیر او **و قدر** شربت تا بیست مثقال است **خمر** مراد از او در شرع المخمر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و
در عرف از مطلق او شراب انکوری مراد است که آب انکور صاف را در خم ریخته سر آن برخشت اندوده کرده مدتی در آفتاب و
بعد از آن در سایه کذارند وغیر انکور را نبیذ نامند واصناف او بحسب افعال زیاده بر شصت قسم میشود وچون خمر را بدون
بدون جوشانیدن خمر میشود وشیرین میشباد با زعفران باعث شده سرور وتقویه جکر ودل میکرد وچون با دانه انکور باشد
قابض میشود وریحانی آنست که خمر را بعد از اندودن برخشت یا بقیر یا موم بعود وکشته بخور کنند وبا آب انکور مورد مصطفی و
به شیرین وسیب بقدری انداز ند وبعد از آن ماء آب کذاشتن ظرف آن را در زمین دفن کنند وآنچه برادوشتشا ونکذشته باشد
مستطار نامند وبفارسی ولانی کویند وچون آب انکور را بجوشانند تا ربع او بسوزد ودر خم کنند او را جمهوری کویند و
بمرتبه غلیظ را قنو نامند واو قاطع باه است وشرابی که از یکسال تا دو سال کذشته باشد عتیق کویند واو در سیم کرم ودر دوم
خشک است وقدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال است یبوسته او در سیم وتازه او که مستطار است در دویم کرم ودر
وازشش ماه تا یکسال در آخر دویم کرم ومایل برطوبت است واولی آنست که بعد از جوشیدن اقلا تا یکماه نکذرد استعمال
نکنند وقویترین اقسام زرد عتیق کویند وضعیف ترین همه تازه سفید است ورقیق او سریع النفوذ ومفتح وغلیظ او دیر هضم
کثیر الغذا ومقوی اعضا وشیرین او ثقیل وغذائیت او غالب وترش شیرین او مفسد هضم ومورث عصب ومورث تشنج وقسم
قابض حابس طبع وباعث خشونت سینه وباعث معده وقوتی الحمار وتلخ او جالی ومفتح وهاضم وسیاه او دیر هضم ومولد سودا وخ
خوشبوی او که عبارت از ریحانیست معتدل وتبخیر سایر ومصدع است وبدبوی او مصدع ومورث امراض مهلک ومشمس او که
در آفتاب رساینده باشند وبعد از جوشیدن بسایه برده سریع التحذر وبا تفریح بسیار ومولد بثهای حاره وامراض حاره و
مطبوخ او که جمهوری باشد قلیل ومنتج ومنضج ومقوی عصب ومصدع است ومدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند وصلاده آفتاب
نکذاشته باشند غلیظ ودیر هضم ومتعفن ومولد بثهای مزمنه است وشراب کهنه صرف موهن عصاب ومورث تشنج است
وممزوج باعتدال مصلح حال بدن وممزوج با آب کشیر باعث سستی اعضا واستسقا وثقیل ودیر هضم وخفیف او سریع النفوذ و
قدیم او مضر خواص اعصاب تازه او نفاخ ودیر هضم ومورث امراض بلغمی وشراب تازه اثر مولد سنک مثانه ومسدد وصاف
او مفتح ومدر است وبهترین شراب این یکسال ودو سال معتدل القوام مایل بزردی وخوشبوست که در رنک مابین سرخی وسفیدی باشد
ودر تلخی وشیرینی متوسط وکام را بهم نیاورد **و قدر** استعمال اختلاف بسیار است وتا شصت درهم تجویز کرده اند ومتقدمین
وشیخ الرئیس اختلاف مقدار بحسب امزجه وا کذاشته اند ودر محرور المزاج قدریکه بدرقه طعام شود ورفع تشنکی کند وبحد سرور ونشاط
مفرط نرسد واز قسم سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ودر معتدل المزاج ومبرودین بقدر نهایت سرور از غیر ممزوج او
ودر قوی الابدان وصاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طرب بثقل حواس وخواب رسد مراعات وقت هم از لوازم است باید
ودر تشنکی مفرط وکرسنکی بسیار وبعد از تعب وحرکات قویه ودر سیری مفرط ودر هوای بسیار کرم ووسط روزها
تابستان استعمال ننمایند وبحد مستی مفرط نرسد مکر در ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح وقوا کردد واکثر فرموده اند که
هر روز استعمال نمایند وبعد از پانزده روز تا یکهفته بیاشامند اولی است وبدستور شرط است که در مکان استعمال او
عطریات ونغمات وآب روان واسباب سرور وبهجت ومشاکل مرغوبه ورفقای عاقل وفهیم وصاحبان اخلاق
حمیده باشند وخیام مجمل شروط را در این رباعی درج داده است **نظم** کر باده خوری تو با خردمندان خور یا
صنم الالرخ خندان خور بسیار مخور ورد مکن فاش مساز اندک خور وکاه خور وپنهان خور وسبب مستی تنعم شدن

حواتش است بخارات بی دیبی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده او تصاعد خبرای بکر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میکردد
و در قوی الدماغ چون بتحلیل بخارات انتشار آست و بتجدد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی
و قوه دلست که بسبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میکردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط و اثار
خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و کریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و
اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت
کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویه فهم و هضم و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در اعضا و ارتقا
و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف او باطلاق و لطیف او بادرار و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق
و رفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهة تقویه حواس و اعضای صلبه و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و وحشت و خیالات مشوش و
مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخاوتست و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و
مقوی باه و مانع پیری و رافع تهیج بدن و ورم بلغمی است و ممزوج قسم سفید او جهة تب دق و تربیت اعضا و تب غشی و صرف او
جهة تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در ضمادات جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوه ادویه و خوردن او
تا بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهة غشی و بیهوشی مجربست و منافع چربی او زیاده از تحدید هرگاه مراعات
شروط و مقدار نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب موت فجاة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج
و جنون و سرسام و رعشه و امثال او و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و
ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای
دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و عفنه و استسقائی که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول
و ضعف اعصاب و سایر مضرت او احدی نیست از آنجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با تعب
نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدتر اکثر علاجی نمیشود و امراض عقلانی است
عبرتها هیست از انجمله تقویه قوای بهیمی است و ضعف قوت نفس ملکی است که مهیا از شریعت مطلق یاد است خمان
بنطلی است و بیونانی اقطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی و مستدیر
و برگش مثل برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرائحه و هر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش
شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه او
و در التیام جراحات مثل او نیست و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و پر گره و برگش شبیه برگ بادام مشرف الاطراف
و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش دراز و بسطبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و
از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او و در دوم خشک و سردی در او غالب و با اندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط
لزجه و بسیار مجفف و با قوه محلله و آب طبیخ برگ و نباتش او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و بدستور
دو مثقال از سائیده او جهة شکستگی اعضا و از جا بدر رفتن استخوان و امثال آن بشدت بغایت مؤثر و طبیخ بیخ او با شراب
جهة استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهة درد رحم و امراض معقده و نواصیر و مضمضه او جهة کرم
دندان و سعوط او سه روز رافع حمره چشم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهة نواصیر و با آرد جو
جهة ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه بز جهة نقرس و خوردن قی او جهة صلابت رحم و طلای بیخ او جهة سیاه
کردن موی و منع ریختن او و مضر ریه و مصلح او عسل و شربتش تا دو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی در حب بل هندی
دانسته و هیه ماهیه خماهان لغة فارسیت و خماهن نیز گویند از احجار است و نر و ماده میباشد حدید صینی جنس نر او
و حجر الخمار قسم ماده است مایل به برودت و در دوم خشک و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی غالب و چون بسایند محلول او گلگون

زرد رنگ

زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ میباشد در درست کردن انگشتر او مقوی دل و رافع وحشت و تاریکی مکانها و تیرگی شب و سیاه کردن
جهة حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سردتر از حدید صینی و رنگ سائیده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و کحل کردن او
از سائیده او جهة رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریق مخمور است و هر دو قسم جهة علل صفراوی و دموی و درد چشم و قطع
عضو بجدید که از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از سائیده او جهة رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد
بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است خندریلی بلغت یونانی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساقش و بیخ و بار
از آن و گلش زرد و مایل بسرخی و بر شاخهای او صمغی متکون میشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوه او تا یک
سال باقی است و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب و بدستور ضماد او جهة گزیدن
افعی و آب او که با شراب طبخ دهند جهة قطع اسهال و طلای آب برگ او جهة قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ و
کوبیده با عسل قرص سازند و با آب بوره ارمنی طلا کنند جهة بهق مؤثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة
و محلل ریاح و جهة الزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجه او با مرصاف که لته را با آلوده باشند
بقدر زیتونی حمول نمایند جهة گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهة سبل و بیخ او جهة گزیدن عقرب نافع
مورث سحج و قرحه و مصلح او نشاسته و قدر شربتش تا یک دانگ است خندروس بفارسی ذرة
مکه گویند و حنطه رومانه نامند و در تنکابن گندم مکه خوانند نباتش شبیه بنی و ثمرش در برگها پیچیده شبیه بخبازی و دانهای او
متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارة و در دوم خشک و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و
غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای مضوغ او جهة نواصیر چشم و گزیدن
جانوران و حقنه طبیخ او جهة امعاء که با حرارة باشد و تغذیه با آن جهة سل و اسهال نافع و بدلش ارزه است خنثی
بتشدید نون بلغة بربری گیاهیست شبیه بابراش که بفارسی بیرش نامند و خطا است نوعی از آن باشد برگش شبیه بکراث و از آن
لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او گل سفید شبیه بلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در
قبه مثل تخم پیاز در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست منضج و مدر و با قوه مجففه و محلله و ملطفه و جاذبه سوده مقوی
باه و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و بقدر یک درهم او مدر بول و حیض و در هم قیلیه و پهلو
سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن تازه ساق او جهة یرقان خصوصا
چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او را با سفیداب سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با کندر جهة قوبا و بارد
ترمس جهة خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخ بیخش با درد شراب جهة قروح خبیثه
و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دمل و طلای او جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل جهة استسقا و بهق سفید و
سوخته او با روغنها جهة رویانیدن موی و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مر و زعفران جهة رطوبات
چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او بتنهائی و با کندر و عسل و شراب و مر جهة چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او
در روغن زیتون در گوش مخالف دردناک جهة تسکین الم گوش حلیل مؤثر و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و
ثقل سامعه و طلای او با سرکه که بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیة مسکن درد اوست و مضر کلیه و
مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در باه شقاقل و در سموم ترنجبیل است خنفساء بفارسی جعل نامند پردار
و بی پر و بزرگ بری و کوچک اهلی میباشد و پردار قویتر میباشد گرم و خشک و محلل و شدوات منقوع او بقدر یک مسهل قوی
اخلاط معدی و کبدی و معائی و جهة استسقا مجرب و نشاسته اندود بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیت اوست و
ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و
کوبیده او جهة قطع ثالیل و اکتحال رطوبت او که از قطع و بناله او ظاهر شود جهة تقویه بصر و رفع غشاوه نافع و کذا هستی

سرهای جبل و مواضع باعث جمعیت کبوتران گویند جبس کردن جهت عدد آن در زیر طاس سرخ موجب باریدن باران و ظهور برد
هواست و چون بجوف نی گذاشته بر ران زن ببندند نافع عسر ولادت است بوقلس گویند جرم مسحوق جبلی که در تنور حباز
جهت درد چشم مجربست خندریقون شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند از مخترعات حکمای فرس است قوتش تا هفت سال
باقیست در دوم گرم و در آخر او خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز جهت ربو و تسمین بدن و
امراض مزمنه نافع و قدر شربتش یکمثقال است و بهترین نسخها که در منهاج و غیره مذکور است اینست زنجبیل فلفل
هیل یکدو مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مشک دارچینی عود قسط شیرین مصطکی یکدانگ و نیم مثقال دانکی انیسون نانخواه حب
الغار یکدرم چهار مثقال حجر ارمنی لاجورد یکدرم نیم مثقال زعفران و مشک را جورد را در گلاب و آب بشیرین که از هر یک
چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه ها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته
شراب جوشانیده مذکور را با آنها چند جوش نرمی داده استعمال نمایند و هر گاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری
باد زهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند خنزیر بفارسی خوک گویند از ارسطو منقولست که اگر او را در استخوان
مغز نمی باشد و بعضی بهره ندارند گوشت او در اول دوم گرم و در سیم تر و شیرین و در طعم گویند قریب از گوشت انسان ندارد و قبل از
ظهور اسلام جمعی گوشت مقتول آنرا بجای گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و هضم او و بعد از
انهضام جزو بدن میشود و مفتح سده و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت و غیرتست و مدمن
مورث نسیان میشود و مسبب صداع و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال
با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجربست و ادمان دو یکمثقال از زهره که در احراق بحد سفیدی رسیده
باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص قدیم و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نر است و سرگین خشک او
با آب و شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهت التواء عصب و با روغن گل جهت التواء عصب و زهره او جهت قروح
و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهت قروح امعاء و ضماد او جهت درد رحم و مقعده و سوختگی
آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی زا برا و گذشته باشد ملین و منضج و معتدل او با شراب جهت اورام حاره و سوختگی نافع و از جالینوس
منقولست که پیه بی نمک او با مومیائی رفع کری سامعه میکند و اگر چه او در زاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان
و طلای او جهت ورم پستان و شیر منعقد او و تحلیل اورام بالخاصیه مفیدست و از مهرارس منقولست که دندان استخوان
سوخته او رفع بواسیر میکند و آشامیدن استم سوخته او قاطع سلس البول است و موی سوخته او که با زفت احراق یافته باشد با روغن
گل جهت تخفیف مرض مرفوع العلاج است خیزرا الکجر و نفلین است خندریس خمر است خنفث سدابست خنک اسم فارسی سلن
الحمل است خنی بکسر نون اسم فارسی خلاست خنیق بلغت دیلمی حشیشة العقرب است خولنجان بیخی است سرخ تیره و بد
کرد و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریت و از هند و روم خیزد و گویند از ایشان بازو سو چهل رسیا بر میدارند و نبات
او معلوم نیست و مؤلف تذکره گوید نبات او بقدر زرعی و برگش مثل برگ قرنفل و گلش زهی است و غلیظ پر گره را
خولنجان قصبی نامند و بی گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهترست و قوتش تا بیست سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و احشاء و مقوی باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و از دغ
ترش بر نوره و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبوئی دهان و هضم ازید سردمان و دردهای بارده بلغمی نافع و نگاه
داشتن اندک بنا یی در دهان موجب شده طغو طلیکدرهم سایده آن با یک اوقیه سرکو سفید ناشتا بنوشند
در تحریک باه مجربست و جهات سینه و مصدع محرورین و مصلحش صندل و طباشیر و گوشت بره و انیسون و حابس بول
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو نامند

آنچه

آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر آنرا کاردی بهترین او هلوست در اول سرد و در دوم تر و ملین و تسکین تشنگی و
غلیان خون و صفرا و بخارات حاره و با بهره جهت تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و جذب
مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب او نیم رطل را بعد گذاشته تا جمیات
شده باشد و با شکر ترنجبین امثال او مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و مرخی
المعده و مورث تبهای مزمنه اگر چه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلحش عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ و دیر
دیر هضم و با قوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او همین آثار دارد و خشک کرده او قابض و بعد
دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا او مانع سیلان فضول بمعده و طلای برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده
و حب القرع بسیار مؤثر و طلای او بر ناف رافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک او جهت رفع بدبوئی نوره
و ضماد شکوفه او با آب کرفس جهت قلع ثالیل و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او استسقاط جنین نموده میکند و مغز
دانه او جهت درد گوش و کری و تفتیح سده او و درد بواسیر و خائیدن مغز او جهت رفع کندی دندان دیگر هم از اخوان و او جهت
اسهال مجرب خوص اسم عربی برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال او را که دراز و باریک باشد شامل است
خولان بلغت مصر اسم حضض هندیست خواتم الملک طین مختوم است خوخ اقرع شفتالوی کاردیست و گویند اسم سانج
هندیست خوصی بروئیست خوبع بعربی نوعی از حر شفاست خون سیاه و شان اسم فارسی دم الاخوین است
خوک اسم فارسی خنزیراست خوکره بلغت اصفهان زنبریست خوب کلا اسم هندی خیاراست خیار شنبر
معرب از خیار چنبر فارسیست و بهندی بکیر نامند درختیست بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند و
گلش زرد و بقدر یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف آن پرده های چشنی و بر آن رطوبت
سیاه و پرده های او را فلوس و رطوبت او را عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل اوست و شیرین بدمزه میباشد در اول گرم
و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حده خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل
برفق و بطئ العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با ترید مسهل بلغم و با فلفل
و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاه تره مسهل سوداء و جهت تنقیه سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و
رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل او و با آب بحر و شیر منفجر و محلل او و در انتها
و طلای او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلحش مصطکی و انیسون و مورث پیچش
بسبب چسپیدن او بامعاء و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش
سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوت او و شدت التزاق و برودت میشود
و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است و دوانه او از پنجعدد تا هفت عدد که گویند باشند
مقئی خوبست و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجربست انتهی
خیری اسم یونانی گل شب بوی فارسیست چه بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله
گلهای خوشبوست سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او
غیر خزامی است چنانکه گذشت و مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب رطوبت بدن و
مسکن فواق و سدهم از آب و بدستور از سائیده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و تخم و بیخ و جلوس در
طبیخ او و حمول او همین اثر دارد و اکتحال جهت بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند
جهت ورم صلب مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم و روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل
فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است

ضماد پوست خیار شنبر از جهت ... نافع است

حرف الدال مع الالف

و روغن او که بطریق روغن گل گیرند و بغایت گرم و محلل و شرب او و حمل او جهت حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویه دی
و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهت تقویه باه و سعوط آن مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار
درهم است خیزری ختائی نوع سیاه خیریست و باعتدال اقرب و در مداوا اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خیزران
نامند و آن نباتیست شبیه بریسمان بسطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از آن کرسی و ظرف میسازند و در دویم
گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهت قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند
ارضه ضرر نرساند خیزران بلدی اسم مورد برّیست خیزل فرس است خیط بکسر خا معلوم است خیری بری قسم
سرخ خیریست و گویند خزامی نوع برّی وست خیزدع خبازیست خیزاوا قاقله صغار است خنشوخ حب القطن است
خیار اسم فارسی قثاست خیار رزه اسم فارسی قثا است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار دشتی اسم قثاء
الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است

حرف الدال

دارصینی بفارسی دارچینی و یونانی
افتیمونا و بسریانی درسلون نامند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان
و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی شیرین سرخ مایل بزردی که با قبض و شیرینی مایل بتلخی در آخر
دویم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد
بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی
و طبیعی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویه
و ضعف اعضای رئیسه و سده جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبوئی دهان و تقویه باه و تجفیف رطوبات
دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه معده و حجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض
بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت فواق مجرب و اکتحال او جهت قوه باصره و سائیدن او با دویه بطبقات چشم و
طلای مضوغ او بر حشفه جهت لذت جماع و ضماد او جهت جوششهای لبنیه نافع و رفع لرزه تبهای بلغمی و سوداوی و جهت رعشه و نباتات
مفید و مضعف بواسیر و مسکن او و طلای او بر پلک چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلحش کثیرا
و اسارون و قدر شربتش از دو مثقال تا یکمثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویه اعضا مثل وزن او اجل
و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است و روغن او که بر سیصد مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد
با پنجاه مثقال دارچینی کوفته اقلا یکهفته گذاشته و مکرر بر هم زده صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهت رعشه و فالج
و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای اثر نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر از جرم اوست
و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار مؤثر است دارشیشعان اسم فارسی بسته قندول
عود البرق نامند چه هرگاه برق و قوس قزح باو رسد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از و پوست سطبر مایل بسرخی
و سرخ و خوشبو شده و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دویم گرم و خشک و با قوه بارده و قابضه و
شد طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین
اخراج جنین و مفتح سده و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد و درد سینه و با
دارچینی جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یکدرهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس العلاج و مجربست
و طلای او جهت قروح منتفخه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه طبیخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان و سنون
او جهت تعفن لثه بسیار مؤثر و بالای صحت جهت قروح مجاری که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله
در بینی جهت بدبوئی دهان و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث الدم و رافع سستی اعضا
و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز مصلحش دو و مصطکی و بدلش بوزنش اسارون

دو ثلث

و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف او درونج است دار امین الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از
خواص اوست که چون شاخ او را باکنده بیخ او بر زمین نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند در
خواب شخصی که منداز حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه او که نور القند دل باشد بطریق روغن گل و یا بنفشه بادام که
بجای بادام گنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو و در آخر دویم گرم و خشک و خوردن نیم وقیه او با شراب زرد کی بالخاصه
مقوی فم معده و حقنه او با ادویه حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و
تقویه باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویه درد های دماغی بغایت
دار زی بلغه فارسی قسمی از هوفاریقون است و مراد از مطلق او دار فلفل است دار او دانه ایست مثل جو و درازتر و باریکتر از
آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از فارس خیزد و نبات او زیاده از شبری و سرخست در اول گرم و در دویم خشک و قوتش
تا چهار سال باقیست و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکن و ملین سیلانات و جهت درد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و
رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لقوه و با عسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلا دهن
طبیخ او جهت خروج مقعد و محلل او و برود رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع و مورث سدد و درد سر و اکثار او کشنده
و مصلحش حریره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو ثلث او
ابهل است دار زی رومی قسمی از هوفاریقون و ثمار قیصر عبارت ازوست دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند
و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف و دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل
و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دویم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب
و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهت شبکوری و ظلمت بصر مفید و قدر
شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و
زرنباد است بالسویه ابروج در اصفهان انجک گویند و آن امرود جنگلیست مایل بتلخی و سیاه و مغزش سفید
و شیرین و برشته او را نقل مینمایند در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخشکی و منهی و مدر بول و مسمن
بدن و غذائیت در او غالب و موافق سینه و حنجره و اعضا منضج و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیهاست دانک
امین الدوله گوید تخمیست شبیه بجوزی سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و کوهی
او یافت میشود و گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری
روغن ناهار ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بی عدیل است و فرزجه او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است
دانج البر حب رسن جبلی است دار مک و دارو نوع سفید شمشاد است دار رومی سولاست دار برنیان
نقم است دابوته بطیخ هندیست دار یکه بلغه شامی سباره است و گویند طالیسفر است دار و آتش اسم ملی
غنم است دارج بلغه دیلم اسم ایدمامیراست دار و آن یونانی آزاد درخت است دار قبل اسم فارسی قره صغه است
دار تو اسم فارسی طوطیراست دانه مویز اسم فارسی عجم الزبیب است دار اشکنه اسم فارسی سلیمانیست
دار کو اسم سودانیاست داک اسم هندی عنبست داینا اسم هندی کزبرست دارجانه بلغه تنکابن بسفایج است
دارو اسم ترکی جاورس است دام عنکبوت ابرکا کتابست دانقور اسم ترکی خنزیرست دهر

الدال مع الباء

اسم هندی عروق الصباغین است داک کالو تاپانی اسم هندی شلثمست دبق مویز علی
کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده و دانه ها
او بقدر خشخاش و گیاه او از امرود و غیر آن متکون میشود و چندین شاخ از یکمکان میروید و برگش شبیه برگ مورد

لطیف و سبز نیم رنگ و جز دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم ضماد بنده و پوست و تخم او را با عسل او افشرده او را با مغز گردکان و بدستور با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منضج و منفجر و جمع کنند مواد دوا و رام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زرفت جهت قلع ناخن و با راتیانج و موم جهت نضج دمامیل و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی بسیار موثر و بالخاصیة مضر دل و مصلح او بادرنجبویه **و قدر** شربتش تا یکمثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضاست و بدلش در تحلیل نصف او ابهل و چهار دانگ او بادام و در سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و میستان طبخ داده مثل ضماد ترتیب داده بر روی اسخار گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بست گردند و صید شوند و چون با قرمز بیامیزند باعث شدة رنگ او گردد و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است **دبیدار** بلغة هندی گیاهیست که از هند خیزد ساقش بقدر ذرعی و خشبی و اسافل ساقها او خاردار و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش مانند تخم شبیه بتمر کیا و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با تندی و اندک تلخی و الشعیر را خوش طعم میسازد در دوم گرم و در سیم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده و باشیر محرک باه و جهت فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شربا و ضمادا و جهت استرخای مقعد و سنگ مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده **و قدر** شربتش از تخم و برگ او تا سه درهم **دبس** بفارسی دوشاب گویند شامل دوشاب انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیره خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرمائی در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق اهل المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و در مفاصل و طلای او بتنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیهاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب و بربع رسد و با گل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته موسوم بدوشاب و هر گاه بی گل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب است و با اندکی ترشی میبه و مذکور خواهد شد و دوشاب انگوری در اول الحر تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت و باشیر تازه و اندک بادام جهت نزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت دفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با تخم قرطم جهت رفع تشنگی و در رهانیدن و با انجره و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با آب الشعیر جهت تفتیت حصاة و مدر بول و الشیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع **و قدر** از ده مثقال تا بیست مثقال است و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **دب** بفارسی خرس و بترکی ایو گویند از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوه و کثیر الخوف در دوم گرم و در سیم رطب و منی او با مین المزاج و چون او شدید اللزوجات است و لهذا اجزاء او لا صورتی معلوم نیست چون بکثرت بلیسد صورت او لزوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و حافظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورة متولد میشود و این محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و آشامیدن یکدانگ او با سکنجبین و با عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهت قولنج دواب بغایت نافع و طلای او با بخر قبه با عسل و فلفل جهت قروح انگل و خنازیر و رویانیدن موی مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازیانه جهت قوت باصره و رفع بیاض و رویانیدن مژه و بیفزاید او جهت فربه کردن بدن موثر و خون او بقدر یکمثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد جهت فتح دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی پلک چشم

نافع و دویدن او و بیت و مانع رستن موی اعضا و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بارده و بیرون رفتن مقعد و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و منجمد نافع و چون انار را بدانه خالی کرده پیه او را با مثل او روغن زیتون در آن گداخته تا بش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم است او با مخ گرگ و خوش و تعلیق مردمک چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب تب ربع رافع آن علت و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ نافع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام موثر و چون خصیه او را با شکافته ازو و سماق پاشیده خشک جهت رفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خناق و اورام و خوردن او جهت رفع مغص مفید است **دباء** بسکون میم جراد است **دماب** بتشدید بای اول سونبر است **دمابی** بلغه عراق شفتین بریت است **دبا** بتشدید نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس او بنسبت مرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در جزو اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از جهت او برطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند و مرغ مایل کثیر کثیر الغذاء و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و عقم مفرح بخلاف است و گوشت آب خروس سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یکشب مرق او را بنوشند جهت تبهای مزمن و دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خرد چون زیاد کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و تصفیه رنگ رخساره و هزال و زیاد کننده جوهر دماغ و فهم و خیالات فاسده و بچه او با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت رفع خواهش گل و امثال او و موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهت مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوق بقرطم جهت ابتدای جذام و سرگین او جاد شده و خوردن او با شراب و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت قطر بقدر یکمثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او را بعد از تخلیص جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و بچه او جهت تقویه دماغ و قوه مفکره و پرده چینه دان او که خشک باشد با شراب جهت رفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم نیم برشت جهت تقویه باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن بنفشه بر پشت زنان گرکدان مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ آشامیدن و خشک کرده او را سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال او را رسیده او رافع امراض چشم و آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته تا جان زنده بوده بر موضع گزیدن هوام ببندند جهت جذب سمیت او و بر سایر مواد جهت جذب او بظاهر جلد و رافع بیهوشی سرسام است و شاهل نمودن مرغ باشیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور است و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند بر موم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف او مفتت حصاة و استخوان بال است خروس را با خود داشتن موجب قبول و دوست داشتن موجب ظفر بر خصم است **دج** بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه گرک از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطوط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند میباشد گوشتش مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قوی تر و بخور او بالخاصیت جهت رفع طاعون

الدال مع الجيم

الدال مع الخاء

دو بار موثر و نگاه داشتن پر او باعث یمن و برکت است دخجر اسم نبطی لوبیاست دجوبانا اسم سریانی غراب دخ
بجاء مهمله کزبرة الحمام است دحیا غفرانست دحن بجای مهمله بفارسی ارزن نامند و او قسمی جاورس است و از آن
بزرکتر و در طبع مثل او و در افعال و خواص مانند او و مطبوخ مقشر او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا
و آرد او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنجست دخان
الکندر دوده کندر است که او را سوزاینده باشند طاسی منکوس کذارند تا دود او در او جمع شود جهت ورم و قرحه چشم
و رویانیدن مژه و منع موی زاید و التیام قروح اعضا نافع است دخان القواریر دوده شیشه است کرم و خشک

الدال مع الراء

و مقوی باصره و جلا دهنده جهت سبل و ناخنه و بردن کوشت زیاد زخمها مفید است و دوده مرصاف جهت رطوبت چشم و آکل
کوشتهای او نافع و دوده بطم نیز همین اثر است و دوده میعه و قطران مثل دخان القواریر است و دوده هر چه حکم اصل او
دارد با شدت لطافت دحنی دلقین است درخیسا بلغه نبطی شامل روغن بلسان و بنک است درعلیق است درا
درافنطون لوف الکبیر است درفقطولیطس نزد او ندطولیت درآسج نوعی از لبلابست و کویند خندریلی است
درافیقن قلومس است درسو مارس یونانی زجاجست دراقن بلغه شام اسم خوخ است دردروغن زیتون اسم
فارسی حکر الزیت است درنخف اسم فارسی حجر القمر است درخت کاج اسم فارسی صنوبرست درخت
ونک اسم فارسی غربست درست اسم فارسی لوسن است درخت نارون اسم فارسی دار است درخت بی
بفارسی تخم بسیناجست درمنه خراسانی اسم فارسی کیاه و خیر کست و تخم آن بسیناج است درمنه اسم فارسی شیح است
دروسنا اسم هندی نوعی از بیش است درنا اسم فارسی کرکی است درناق اسم ترکی ظلف است درداز
لغه فارسی و آن را غبیرا پسته و نارون کویند چه ثمر او چون خشک شود از جوف پسته متکون میکردد و نوعی از غربست
در اول سرد و خشک و قابض و با قوه جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برک تازه او مقوی
دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع و ضماد او جهت جراحات تازه و با سرکه جهت جرب رطب و قطور عصاره
برک او که نیم کوب کرده باشند جهت ورم کوش و اکتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قویتر و یک
مثقال او با شراب و با آب مسهل بعض بلغم و طلای او با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره
و جهت بثور دق و سرخی مزمن مجرب و آب خیسانیده ثمر خشک او قایم مقام رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش
کذاشته رطوبتی که از طرف دیکر آن بهم رسد در کوش بچکانند جهت رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد نافع و زیاده از آن
محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش خیرکست درواب بفارسی
دستنبویه کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه کرمک است که ملیون نامند و در
بطیخ مذکور شده و اکثر ملیونرا درواب دانسته اند و غلط است و بوییدن او منعش دماغ و مقوی او و منفح سده دماغ است
دروبنج بلغه فارسی بیخ درختیست عقربی الشکل خاکستری رنگ کره دار و عدد کره او زیاده از دو شبر نمیباشد و با اندک
تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش سفید و برک کیاه او شبیه برک بادام ایل بزردی و بر زمین فرش میشود و بازه عدد
و ساقش مجوف و بقدر دو ذرع و از میان برک میروید و برکهای ساقش متفرق و باریک تر و درازتر از برک تحت او از
پنج عدد تا هفت عدد میباشد و کلش زرد و جوف دار و مستعمل از و بیخ است و قوتش تا ده سال باقیست در سیم کرم و
خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جکر و سپرز و دل و مفرح و با تریاقیه و جهت خفقان و رفع
طاعون و کزیدن عقرب و رتیلا و تقویه باصره و مالیخولیای مراقی و با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن
قطعه او در درون خانه بالخاصیه جهت رفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بر تخت کمر کاه زن حامله باعث
تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عددی از آن بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع

فرع

فرع و رخواب دیدن خوابهای خوبست مصدع و مصلحش زبانه و در مجرد او دویه باره و حامض و قدر شربتش تا دو درهم و
بدلش بوزنش زرنباد و بدلش قرنفل است دردی ته نشین عصاره و بفارسی لای نامند و بهترین لای های
شرابهاست که خشک او را طرطیر و بفارسی دارتو نامند در سیم کرم و خشک و در تحلیل اورام مجرب و بجهة دفع حمره و قروح
قلاع و بردن کوشت زیاد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم و
بر سایر مواضع جهة کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان
و محرق او که خشک او را بر روی اخکر یا در کوزه کذاشته سوخته باشند بحدی که سفید شده باشد بغایت جالی و در
جمیع افعال قویتر و مستعمل تازه محرق اوست و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوخته او جهة غشاوه و جلای بصر و ناخنه
و بیاض و با برک مورد جهة ورم بلغمی معده ضماد او مفید و بدلش زرنیخ سرخست و چون او را با قلی و شب تدبیر کنند جهة زرد
سرخی مس بغایت موثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن رنگ مس بعد ملیست
دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از وست مکر در منع اکله که قویتر است درّاج مرغیست قریب بجثه کبک و خوش
منظر و مولف تذکره اشتباه بسمانی کرده است در دویم کرم و خشک و لطیفتر از کبک و تندرو و کوشت او زیاده کننده
جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهره او جالی
و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول صاحب ارس پیاور او با روغن ارزنی جهة درد کوش عجیب الاثر است درقیبون اسم
یونانیست و بعربی زیتونیه نامند کیاهیست برکش شبیه برک زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و
کلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنک و در غلافی کیسه پوست و شبیه بغلاف نخود و تخمش سطبری انکشتی
و بقدر ذرعی و منبتش زمین سنکلاخ نمناک و نزدیک دریا و ماهیست با دریستم کرم و خشک است و بغایت مجفف و دو
درهم او سم قاتل در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانک و مصلحش قی کردن و با سرکه و شیر
تازه الیت و ذرور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون
بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قالع دندان و قطور او رافع کری حمول او مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهة درد
مفاصل و امثال او بسیار موثر است و ابن... او در تثقیل معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء
مشهوره مجربه اهل صناعت است و ابن بیطار و غیره او را اسرد و قویتر از لفاح بیان نموده اند درونطارس یونانی
بمعنی ولد البلوط است چه آن کیاهیست که از درخت بلوط میروید و بر روی می پیچد و نوعی از بسفایج و تخمش مشبک
و بهم پیچیده و مزغب و شیرین و با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برکش مثل برک کرفس با
حلاوه و تندی و تلخی است در سیم کرم و خشک و یکدرهم او کشنده است بالتهاب و درد شکم بغایت قابض معفن و ضماد
او جهة کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش تا یکدانک و مالیدن سائیده او بر بدن و زود
پاک کردن و باز تازه نمودن او در ستردن موی عجیب الاثر دانسته اند درباس معرب زردوس فارسی و نوعی از
درمنه است کیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق شاخها رسته و برکش شبیه برک کنار و سبز مایل است بسیاهی
و عدد برک و شاخ از سه تا هفت و کلش زرد و مستدیر و بهم کوچک و بد بو و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیم کرم و خشک
و با برودت و بقدر درهم تازه او مسکن قی و زیاده از آن کشنده و خناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سدد و رافع یرقان
و ریاح و کویند چون در روغن طبخ داده بوزن او آرد کندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم
او را تناول نمایند در سمین بدن مجرب و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کثیر است و مولف تذکره درباس را افسنتین بحری ذکر
نموده و ننه اینچنانست دستنبویه اسم فارسی سدابست دستیلش حشیش است دعیا اسم سریانی اقاقیاست دعیا
میلون افیونست دعیا علک البطم است دفلی بفارسی خرزهره کویند و یونانی سترلون و ابیر رودیون و بعربی حبن کویند

باليت

بناتیست بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برکش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب و بدبو و تلخ و تند و کلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی زرد و سیاه میباشد و درخشنده و بزرگ و چیزی مثل موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بشبری و پهار جسمی مانند پشم و پخش دراز و باریک و شوره سرخ داو برگی کوهی میباشد و تمام سال اصل او باقیست و در باینز کل میکند و بری او عظیم تر است و آخر سیم کرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برک و نقیع او شم جمیع حیوانات و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده انسانست و استعمال او مخصوص خارج بدنست و آشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم درهم رافع سم هوام و طلای پخته آن که بعد از آن سائیده باشند جهت ورمهای بلغمی و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برکش با روغن جهت جرب جمیع حیوانات و با افیون واشق جهت درد سر و جمیع قروح ال مجرب دانسته اند و ذرور برک خشک او جهت زخمها و حمول او جهت درد رحم و آب برک کل او جهت جلای رخسار و صلاح موی و سعدیل و آب مطبوخ او کشنده کیک و سیاس و ارضه و بغایت مؤثر و روغنی که کل و برک او در او جهرا پخته باشند و بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف او آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطسه که مقدمه کلی است و جهت جرب و حکه و رفع برص از مجربات و یک درهم او کشنده بخناق و التهاب و مضرتش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوزنش حلبه و نیم وزن او برک انجراست و از خواص اوست که چون با موی سر تقطیر کنند قطع شعله کوکرد کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب نسقیه زنجفر کنند جاری سازد و چون او را با وزن حنظل تر و مورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر و فلی طلح القلی عشری نوشادر و عشری انزروت حل کرده باشند بسایند و تقطیر مجلد بلثه کنند و مکرر اعاده تقطیر تجدید کنند و تسقیه کنند عقد ارض هارب نماید و تسقیه منهو متقاطر او و شیح او باعث تشمیع کردد و مؤلف کتاب برهان در تنقیه و اقامه مجرب شمرده است دقاق الکندر ریزه های کندر است که از دو متقشر کردد دفترقیا بلغه سریانی بطیخ است دقساس بلغه سریانی بولست دقطاما یون بلغه مزبور مشکطرامشیع است دقیق النخل بفارسی آرد کش خرما کویند و او طلع رسیده است دلب بفارسی چنار نامند و آن درختی است معروف سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برک تازه او جهت ورم زانو و پخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که با سرکه پخته باشند جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفنه زخمها و ما آب جهت تقشر جلد مفید و ثمرش با پیه جهت سوختگی آتش و نفوخ کل او که اثر ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر و بخور او و پاشیدن آب جرم مطبوخ او کشنده جعل است و غبار یکه بر برکش می نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه است دلدل نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز کویند و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال کره نامند و آن حیوانیست قریب ببک و در پشت او بجای موی خارهای ابلق دارد سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میشود و از قلم باریکتر و طرفین او باشدی و ذرور سوخته او جهت جراحات بغایت مفید و انشاء تعالی مذکور خواهد شد دلیک ثمر کل صحرائیست مثل بار کل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصت و زرد و مایل بسرخی و بقدر زیتون و در تنکابن کلیک نامند و بترکی ایت برونی کویند و با صفهان بن کل نامند و کل نباتات و پرخار تر از کل بستانی و کلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر زغب و محتوی بر دانهای طولانی سفید است در دوم سرد و خشک و رادع و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده و جگر و دل نافع است و مضمضه و غرغره طبیخ او و سنون او جهت تقویت لثه و خناق مفید و بدلش ثمر کل سرخ بستانی و قدر شربتش تا ده مثقال و جرم او مورث سعال و مصلحش کل قند است دلبوث اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست مثل و پیاز که ملاصق هم باشند و بی پردهائی که با پیاز است و بالائی بزرکتر از تدبرین و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کلش شبیه بسوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برکش بسیار کوچکتر

ازآن

ازآن و ساقش قریب بذرعی و ثمرش سند بر و منبت او اراضی معموره و مزارع است در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مبهی و کویند بزرگ فوقانی مغرک با موز بوشیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالائی جهت قیلة اطفال نافع و چون پنج آن را سه عدد در یکرطل بنهند جهت بهر روز از نیم رطل تا یکرطل از آن بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح از مجربات دانسته اند و بدستور آشامیدن یک مثقال از پنج او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء با شیلم و ماء العسل جهت تحلیل عرب نافع و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و رفع آثار و فرزجه او جهت کشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان موسره و بفارسی دله نامند کوشت او مثل سمور است دلقین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی پنی و از دیلمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و بی فلس سرد و تر و قریب الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بر او کرم و خوردن او الیدن روغن او جهت درد مفاصل چون در جوف حنظل کذاشته باشند جهت کرانی سامعه و آدخیشن دندان او بر اطفال جهت رفع فزع مؤثر است دلم بلغه مصر اسم درشانست دلیکس نوعی از صدف است و در مصر ام الخلول نامند و او ودع بریست دلاع بعربی اسم بطیخ هندیست دکدع بلغه اهل المقدس نوعی از کلج است و بیونانی سفند و لیون نامند دلی اسم فارسی دبق است دم اسم فارسی خونست دخاصیت خون هر حیوانی در ذکر او مذکور است دمجموع او محلل اورام و جالی بیاض چین و برشته او قاطع اسهال و رافع سموم است دم الاخوین بفارسی خون سیاووشانست او صمغیست خالص الحمره مایل به بنفشی و فوتش تا مدتها باقی میماند و کویند عصاره گیاه است و از سقوطره و نواحی هند خیزد و کیاه او معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضاء و منبت لحم و رادع سیلان فضول و جهت حرارت جگر و احشاء و التحام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت مؤثر و جهت زحیره و اسهال دموی صفراوی و سحج و شقاق مقعد و تقویت معده و لثه و بازدن تخم مرغ جهت قروح امعاء و اکتحال او جهت تقویت باصره و قرحه نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حسرت و چون بلور و شیشه با آن رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از عقیق میشود و در این امر عدیل ندارد دماغ مغز سر حیوانست سرد و تر و دیر هضم و با قوه تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و انجامه و او و دیه حاره است دمعة البحر کویند صمغ لبلاب است و بغایت جالی و بجهت ستردن موی آزموده است دمادم نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر سر او نقطه سیاهی و هند مشور نامند کرم و خشک و مقوی دماغ رطبه و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش و مزاج اطفال نیم دانگ است دمیا بیونانی نوعی از ماهی است که سبنا نامند و مذکور خواهد شد دمیه بلغه مصر نوعی از بان افسیتین است دم البتن و دم الثعبان دم الاخوین است دمعة العشاق حب النیل است دمیحه باسم فارسی صفراعونست دمور اسم ترکی حدید است دمور تبکان اسم ترکی حسک است دند بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور بحب السلاطین است و کیاه او بقدر ذرعی و برکش مثل برک بادنجان و از آن رقیق تر و کلش برنک سرخ و اثناء او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا شش سال باقیست و قسم چینی او بزرگ و دانه شبیه به پسته و قسم بحری شبیه بدانه بید انجیر و اعبر و سیاه و کوچک و بطیئی العمل است و مورث مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید است با میل بزردیست و بعد از آن هندیست و در اول چهارم کرم و بغایت خشک یابس و در جوف مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست او و باید جدا کرد و حب بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از سموم

قثاء است و اقسام او مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از مفاصل و منقی و جهة استسقاء و یرقان و نقرس و سنگ
مثانه و گرده و درد کمر و ورکین و ساق نافع و طلای او حافظ سیاهی موی و ورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد
سرخی آن را زایل کند و تکرار او موجب برص لب و ضماد او با ماست جهة شقاق و برص و جرب نافع است و بادیه مناسب جهة
جمیع اورام بارده و اوجاع مفید **وقدر** شربتش در قوی الابدان یک عدد و در غیر او نصف عدد است که با
مصلحات باشد و مضر محرورین و بکار هم اوکشنده باسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا
کردن پرده او کثیرا و نشاسته و گل سرخ و کشیدن آب لیمو گذاشتن است و معین فعل او تربد و عصاره غافث و
هلیله کابلی و انیسون و پیاز عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از خوردن آب سرد و شیره و رب حامضه و
مشوی از مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره و یابس و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست دندران
اندراقوا است دلقه شبلم است دتق سپستانست دنقرا انقرواست دبنه فارسی الیه است دندان
قیل اسم فارسی عاج است دنبالان اسم ترکی کشنیز است دوایا اغزیا یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین
سخت میروید ساقش مثل ساق بپاس و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و زغب و نیز مایل بزردی و بر سر او چهار برگ
مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید بشکل تخمش و خوشبو و خام و پخته او را ناکولا است در
اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهة رفع اثر وغ و ریاح شکم و
خوشبو کردن دهان نافع است دوسر نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت تر و دانه
او ریزه و باریک و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در دهن خوشه دو غلاف یا سه بشکل فتیله و دانه
او در میان پرده های غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام گرم معده و ضماد او جهة اورام
صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهة عرب منفجر نافع و مضر انثیین و مصلحش کثیرا **وقدر** شربتش دو سیم است
دوقو یونانی اسم تخم زردک بری است شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برگش
مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر کشنیز و گلش زرد و تند و عنبر دارد و خوشبو و تخمش بسطبری آسی
و باریکتر از آن و قریب بسبزی و طعم او مثل زردک و در تفرقین گزرا گویند و در جمیع افعال قوی تر از بستانیست سوای
تحریک باه و در جزو خواص نبات او مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و
عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و با قوه تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد
مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانه حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و تشنج اطفال و جهة
استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی **وقدر** شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه
محرورین است و مصلحش کشنیز و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش دو وزن او تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است
دوقس بلغه یونانی شامل دو قسم نباتیست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانخدان و بی بو و دیگر برگ
مثل کشنیز و گلش سفید و چتر او مثل زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و تلخی در طعم شبیه بزردک و برگش تلخ
در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از آن اندکی ضعیف تر و تخم اخیر را بدیلمی کیکت راش گویند
چون سائیده و بر جامه خواب بپاشند رفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو یکی میداند و
دیسقوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری شمرده و این تحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است
دود النقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزارپا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها
و در برگهای سبز بهم میرسد سرد و خشک تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهة گزیدن جانوران و
آشامیدن او جهة رفع سموم مشروبه نافع است دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و ضماد

مطبوخ

مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرطسه که مقعد گلی است و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض مقعد مفید است
دود ام ابالغ بی الف خر بست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود و در افعال قائم
مقام مومیائیست دود خشب الصنوبر کرم درخت کاج است قریب الطبع بذراریح و یک مثقال او سم قاتل است و ضماد
کوبیده او در گشودن دمها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل کرمی از سرکه و شراب بهم رسد
و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط او جهة رفع گرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم
ابریشم است و در اول حال او تخمی است ریزه و مدور و کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل
فصل بهار متکون میگردد و شبیه بمورچه است و بتدریج فرتبه چهل روز بزرگ شده سفید میگردد و در این ایام شش روز متصلا برگ
توت میخورد بار اول یک روز و بار دوم دو روز و بار سیم سه روز بعد از پیله تنیدن رنگش سرخ و بهیئه دانه خرما میشود و بعد از چند
روز که پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید لون و پردار میباشد نر و ماده او باهم جفت شده در عرض چهار یوم تخم
خود را ریخته میمیرند و از رعد و ریاح مغرب و مرور زن حایض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه درهم از خشک سائیده او
با مرق آرد گندم که چند روز بدستور بیاشامند مسمن بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تقلیل رفع باه و عجیب
مسمن بدن و خاکستر سوخته او جهة التیام زخمها و رطوبت او جهة رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق و آشامیدن
او جهة خفقان و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهة رفع تب مؤثر است دوام شال درخت مقل و بلوط مستدیر است دوکم
التفت بلغه مصر اسم سلیمانیست دوارس اسم فارسی ریاس است دورس شوکرانست دود الجراد نبات
وردانست دودحولی دلبوث است دوفوتری دوقو اعزیا دوایا اعزیا است دوس ماء الحدید است دودم بلغه مغربی
حزانست دواء الخطائی خالیدونیونست دواء الحیه جنطیانانست دول طالیسفر است و بلغه هندی اسم جامست
دوباروج کاکنج است دود العرمر دود الصباغین قرمز است دود القرمریخ زردک است دویره نوعی از لوف است دوقیا
یونانی حنظل است دوفص بصل است دوبرازحمانست دوقطاس سنعکط (?) است دواک اسم فارسی
اشراست دوشاب حزاد بن است دوشاب اسم فارسی مفتج است دوغ اسم فارسی مخیض است
دوده اسم فارسی خانست دوکی اسم ترکی ارزاست دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان
قوردی اسم ترکی برجنفساست دوزه اسم هندی سکونشت دود اسم هندی لبن است دونیکن اسم هندی
بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین او تازه قوی الرایحه خالی از حموضه که شبیه است
بتره مایل بسرخی باشد و زود حل شود و آب را القوام بیشتر کند و چه بآب بنشیند شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی چکیده شستن
از آب اثری از او نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هرچه در آن این آثار نباشد
مغشوش است و خوب او در قوت تا چهل سال باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب
القوه باوست و آنچه بالفعل متعارف است از جهة عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود از شاخ و برگ بشام و میعه سایله
و سبا قریب باو میباشد در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق النمر و سایر سموم و
ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوه باصره و آشامیدن او جهة اخراج زالو در حلق و سرفه و رعشه و
امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفث الدم و انتصاب معده و حرقة البول و سلس البول و
امراض مقعده و ضماد او جهة استرخای قضیب و دفع لرزه و تغیر رنگ و صرع و رطوبتی و جراحات و پاک کردن چرک او و حمول او
جهة اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهة درد گوش و اکتحال او جهة ابتدای نزول آب نافع **وقدر** شربتش تا نیم مثقال است
و بدلش یک وزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون کهنه است با روغن نارنج که حب بلسان در آن جوشانیده باشند و روغن ترب
بهتر از سایر ادهانست و بدل او چون روغن زیتون مضاد با بیا مثل او آب صافی بجوشانند تا آب سوخته دهن بماند

در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند دهن باصطلاح اکسیریان زیبق است و بعرف اطبا چربی
که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات و آنچه از کلها و شکوفها و غیر او گیرند هر یک در مکان خود مذکور
شده و میشود و آنچه از فرع معکوس بتقطیر کنند قویتر از سابق اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است
دهن السوسن الاسمانجونی دهن ایرسا است و در حرف الف مذکور شد دهن الزفت در حرف زا مسطور است دهن البزر روغن
تخم کتان است و در کتان مذکور است دهن المبارک و دهن المنقذ روغن اجر است و مذکور شد دهن الحل بحای مهمله دهن سمسم است
دهن الخل بخای معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور ثانی مذکور است دهن الجل بجیم روغن گل سرخ است دهن
عسلی ادهانی است دهن الخلوق روغن زعفران است دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن
حب البطم روغن حبة الخضرا است دهنام رصاص اسود است دهنه اسم شبه است دهمست اسم فارسی غار است
دهن الصنوبری روغنیست که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند دهنج بفارسی هنغرنگ نامند و
آن سنگی است که در معادن مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی متکون میگردد مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد
و دهنه نحاسی بخار معدنیست و بهترین او سبز تیره است که در جوف صافی او صاف مانند و در تیرگی او تیره و فرنگی عبارت از
اوست و بعد از آن طاوسی مایل بسرخی و شفافی و بعد از آن زرد و زبونترین آن طاوسی مایل بسیاهیست و آنچه
سائیده او زرد باشد طلائی نامند و هر چه محک او سفید کرده نقره و سرخ او مسی و تیره و سیاه او آهنی گویند در
چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و نیمدرهم او پادزهر سموم و سم قاتل غیر مسموم است از
بجراحت کردن امعاء و علاج پرپرنیت و اکتحال او جهة تقویه باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول
و دوا بست اکتحالا و از خواص غریبه است و طلای او با سرکه جهة قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سقوط محلوک او
بابت مداب جهة رفع صرع بعد یل بدستور نفوخ او با مشک ناسور فعه همین اثر دارد دهانوره اسم هندی
جوز ماثل است دهی اسم هندی ماست است دهوکن اسم هندی دخان است دهماسا اسم سندی شکاعیست
دهنه فرنگی اسم فارسی هنج ذهبی است دیودار اسم فارسی و بعربی شجر الجن و اهل هندی صنوبر هندی نامند منبت او
بلاد هند است و آن درختی است کوهی و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و با اندک شدی و تلخی و خوشبو
تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشکو را اهل صناعت گویند که نگاهداشتن او
باعث اطاعت جن میشود و ضماد او جهة ... و مقرح جلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزای او بود ارد و در سیم گرم و خشک
و آشامیدن سائیده او جهة استرخاء و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده
و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة خروج مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر
شربتش یک درم است دیفروجس یونانی بمعنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و او خاکی است که
از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی از خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم
قبض مانند مس است و قسمی بکبر قیشاء سوخته است و قسم اول ثانی مستعمل گرم و خشک و بسیار مجفف و جهة جراحات خبیثه
و قلاع و جوشش و التیام زخمها و لثه منقطع و حبس خون او و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کرم
کردن موی و بادام روغن جهة بثور و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهة ابتدای خناق نافع و آشامیدن او کشنده است
دیپساقوس یونانی بمعنی ایم العطش و آن هم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط ساق و شبیه برگ کاهو و هر
بندی از ساق دو دو عدد دراز خاردار مزغب و در بیرون و درون برگش ... کیها مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل
بساق مجوف و عمیق و آب باران در آن جمع میشود و بر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشت و خاردار و بعد از
خشکی سفید میشود و چون بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شفاف میشود و قوتش در تنها باقی است در دوم

کرم

گرم و خشک و مجفف و با قوه تریاقیه و جالی و آشامیدن نقیع و محلول او در آب سه روز متوالی جهة سپرز و تحلیل خلط غلیظ و
تقشیع و رفع لرز و نخجه و مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد او جهة ثالیل و قروح شهدیه
سر و ضماد بیخ او جهة نحیف کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب جهة شقاق مقعد
و نواصیر و تضمید سر او که بجای ثمر اوست بعد از نخشن بر موضع گزیدن افعی و غیر آن جهة رفع سمیت نافع و چون
در پارچه بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث انجماد او میگردد و چون کرمهای جوف
ثمر او را در پوست حیوانی بسته بر گردن و بازو به بندند جهة رفع تب ربع مؤثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر
شربتش تا ربع مثقالست دیک برد یک اسم فارسیست و مرگ موش علی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و
زیبق است که مجموع را سائیده و در دیک متضاعف تصعید کنند از جمله سمیات قویه شدید است و جهة بردن گوشت
متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و اکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با عسل جهة قلع آثار
جلد و اثر بواسیر مؤثر است دیامورن اسم یونانی شربت توت است دیسیم حماحم است دیاسقولیطوس جوارش
کمانیست دیاقودا اسم یونانی شربت خشخاش است دینار اسم سریانی تخم کشوث است دینارویه اسم فارسی
قسمی از خراه بریتت دیک اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد دیوبافوبیطس اسم یونانی اصل الکوفیت
دیفروجانس دیفروجس است دیوسیر بلبوس است دیواخرین بریتت دیواسپت خندقوقای بریت

حرف الذال مع الالف

دیوخار اسم فارسی عوسج است دیوچه اسم فارسی علق است **حرف الذال** ذاقتی
اسم یونانی عار است ذاماسکینا اسم رومی اجاص است ذاقنی الاسکندرانی کیاهیست برگش قریب
بدرخت غار و چیلی شبیه برگ مورد و از آن بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبری و از ساق و ما بین برگ ثمری
رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و پخته‌اش خوشبو و شبیه بعود و تند طعم و در دوم گرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهة تقطیر و
حبس البول و حیض مانع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقالست ذاقنی ویداس یونانی و بمعنی شبیه الغار
و قسمی از مازریون عریض الورق است و بعربی مازرو و در شام بقلة نامند ساقش بقدر زرعی و شاخهای او بسیار و باریک
و از نصف اعلا میروید و پوست شاخها قوی و لزج و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانها و کوچکتر از حب الغار
در آخر سیم گرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقئی و مدر حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع آثار و استعمال او
شربا جایز نیست و قدر شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا پنج عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش کتیرا و
کثیرا و بدلش دو وزن او مازریونست ذبل پوست سنگ پشت هندیست و گویند استخوان اوست و آنچه
سیاه و بعضی اجزای او مایل بزردی و براق و صلب و در سیم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک او
مسقط بواسیر و با عسل جهة التیام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و سرطان و خنازیر
و اسقاط بواسیر و طلای سوخته او با سفیده تخم مرغ جهة شقاق کعب و فتق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد
و خروج آن نافع و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش ؟
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش استخوان قنفذ و شانه او با الیه جهة رفع نخالهای سر و مولد قمل و رویدن
موی مؤثر است و چون او را با چوب درایکه ادمیرا از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در
منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در صلاح بیتا عضین مؤثر است ذباب بفارسی مگس نامند
و تکون او از فضلات و اول گرم سفید است و کمتر از یکمغه به هم میرسانند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و
گویند چون صورة مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او مینماید و در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و
بعد از آن ازرق است و در زور او خالی از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده

جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب و حکه و قوباء و چون سرگین اورا اندر اخته بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و
جاذب سم است و تکرار ضماد او جهة داء الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیاده و پلک و شعیره آن آزموده
و نفوخ سوخته او در مجرای بول جهة رفع احتباس بول مؤثر و آشامیدن اثرا با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن
احمد گوید که خوردن بچه خام او را بنود جهة تقویة باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و سرگین کبس را چون
با آب و عسل بنوشند جهة ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب بنشینند محتاج ص
پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است و روغن او که بکدیکس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف
نموده باشند جهة رویانیدن موی مجرب است ذراریح بجای مهملة حیوانیست بقدر زنبوری و پهن و بدبو و با نباتات تازه
میباشد و ترکی الاکلنک و بدیلمی دارسانا نامند و بلغة اصفهان قسمی از سین است و بهترین او موجود در گندمزار است که مایل
بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند در آخر سیم گرم و خشک
و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق و شربا مستعمل است
و خوردن محرق او با مرق گوشت کاو و بدستور با روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است
و قطعهای خون منجمد با بول شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون
شده و این دوا اخراج او میکند و در اخراج سنگ گرده و سنگ مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هرگاه بجائر پیچیده بخار
سرکه بجوشانند بدارند باعث تلطیف او میشود و استعمال او جایز است و ضماد او جهة داء الثعلب و برص با خراطین و قیروطی جهة
قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل
و بقایای جدری و نمش و اکتحال او جهة ناخنه و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی ابرو و داء
الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع **و قدر** شربتش یکعدد سوخته او و زیاده کشنده است بدرد مثانه و
مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد بجوشانند و در
آفتاب گذارند تدهین او جهة منع ابتدای کچلی و قلع مزمن او مجرب است ذرقوج بتشدید راء و واحد ذراریح است ذرقون
عنب الثعلب محتن است ذرق بضم اول و فتح ثانی حندقوقای بستانیست ذرنه جاورس هندیست و آن گیاهی است
شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه فی و سرد و خشک و قوتی الغذا و غلیظ تر از ذرت و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال
مانند خندروس و مصلحش روغنها و شیرینیها است ذرته که خندروس است ذریس طیطوج است ذریابس تافسیا است
ذرق بجزم ثانی سرگین طیور است ذرق الطیر خرفطانس ذفری اسم عربی سذاب بریست و هرچه گریه الرائحه باشد
بدستور زفرا نامند ذفل قطراسالیوست ذکل بجزم ثانی دزا و ند طویل است ذنب الخیل بیخ نباتیست با
صلابت و نوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنار آبها و شاخهای او بسیار مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و گره
و گرهها بهم متصل و پر برگ و باریک شبیه بدم اسب و بر اشجار مجاور منبسط میگردد و بی گل و بی ثمر و بعضی گویند گلش ما
بین سفیدی و کبودیست و قوتش مدتها باقی میماند در اول دویم سرد و در آخر او خشک و قابض و مسلنغ و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و جهة قرحه امعاء و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقاء و ورم حار جگر و امراض
سینه و کثرت شرب او جهة التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع
و قیلة امعاء و ورم مقعده و اورام حاره اعضاء و سعوطات او جهة قطع رعاف نافع **و قدر** شربتش یک
درهم و مولد سوداء و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش بجبار ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و گلش از
مثلث داخلی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برگش شبیه برگ گاوزبان و مزه عنب و از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطراف
خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزعنبی بنفش رنگ و حبی در وسط آن رسته مانند موی و پشم و در دویم

الفاء مع الالف
الکاف مع ...
اللام مع الذال
الذال مع

خشک

خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه و قوه قابضه و جهة التیام و تسکین سوء مفاصل و بیخ او جهة مستحکم نمودن شئون
شکسته شربا و ضماد او نافع و طلای عصاره او جهة استرخای اجفان و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش عنب الثعلب **و قدر**
شربتش یک مثقال است ذنب العقرب ترو جالیسنوس حمامیر است و بعضی گویند گیاهیست شبیه بدنباله عقرب و زرد
رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سرد سیر میشود و در سیم گرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است ذنب
السقط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه بشلغم و ظاهر او سیاه و باطن او برنگ خون
و ضماد او با سرکه جهة گزیدن ثنین مجرب و نافع است ذنب الخروف گیاهیست تخمش باریک و شاخهای او سیغه مجوف و برگش شبیه
و شبیه برگ راسن و گلش زرد و شبیه بگل زنبق و بری و تخمش باریک و طعم و مایل بتلخی و تندی با اندک لزوجت در چهارم دویم
گرم و در سیم خشک و عصاره او بدستور سایشه برگش جهة بیاض چشم بعدیل و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف
کند بسیار مؤثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر گرده و مصلحش نشاسته و شربتش تا یک مثقال و بدلش
رباع الی بجوز مریم است ذنب الخردوف ذنب الخروف است ذنب الفاره لسان الحمل سنانه بته شبیه بودن نوشته او
بدنباله موش ذنب الفارس بلغة شام ذنب الخیل است ذنب الثوه ذنب السبع است ذو ثلث حیات زعرور است ذو الف
ورقات مر یافیلن است ذو مائه شوکه و ذو مائه راس فرصعنا است ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اغصان و ذو
خمسه اجنحه بنطافلن است ذو خمسه اصابع اثلی است ذو ثلث ورقات شامل چند نوع او گیاه خصیة الثعلب و فصفصه و
طریفلن است ذو ثلث شوکات شکاعیست و ذو ثلث الوان و ذو ثلثه اوراق طریفلن است ذهب بفارسی زر و طلا
نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع
بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع هموم و محلول او که با مروارید و ترنج
حل کرده باشند جهة جذام مجرب و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر و فقط جهة اخراج سم مجرب و
طلای او و محلل اورام و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهة غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و ابنا شش او
در شقیقه مجرب جهة دفع او مجرب و میل سرمه که از او بسازند جهة تقویة بصر و منع ریه و درد چشم و ذرور او جهة اکال و سنون
او جهة درد دندان و امثال او و درد دهان جهة رفع بدبوئی و انگشت او جهة داحس و ام صبیان و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او
جهة رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و لینا و سن او خاصیت مخصوص و انه تجربی بقدر خردلی که در نهایت صلابت میباشد
و با طلای معدنی متاون میگردد دانسته است و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت
دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند هیچ وقت التیام پذیر نگردد و گویند مضر مثانه و مصلحش
عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آنست که اصلا ضرری در او نیست و چون طلا را بنهجی سحق نمایند که از اجساد خبری
داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در آنوقت خوردن او باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و در
این امور چیزی بمثل او نیست و طریق حل و سحق او در دستورات مذکور است **و قدر** شربتش از یک
قیراط و نیم است تا یک دانک و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا بشکل هیلهٔ ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش
مزمن و خفقان و خیالات سوداوی و درد دهان نگاه دارد در رفع جمیع امراض مذکوره میشود ذئب بفارسی گرگ
و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیم گرم و خشک و جگرش جهة امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب
رافع استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهة یرقان و با آب کرفس جهة سپرز نافع و غافث مقوی افعال اوست
و قدر شربتش یک دانک و سرگینش بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و
آشامیدن او تا یک مثقال با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهة قولنج سریع الاثر است و تعلیق او
و غرغره او با عسل جهة خناق بغایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و بول و خون او قاطع حمل

الواو مع الذال

الهاء مع الذال

زمانست شیر و حمولا او بدستور خصیتین او بهمین اثر دارد و قاطع شهوة ایشانست و ارسطو فرماید که یکمثقال خشک او با آب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه و با صعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است و زهره او بقدر دو دانکی با عسل جهة تب ربع و قولنج و استسقا و یک نخود او با مطبوخ جهة تقویة باه بی نظیر و بدستور طلای او در این باب مؤثر است و رافع تشنج که از جراحت عصب و سعوط او جهة نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حمرة چشم در همان ساعت است و با فلفل و مشک جهة صرع و اکتحال او با عسل جهة تیرگی چشم و نزول آب و ضماد دهن او در نش جهة بهق و برص و با ادویه مناسبه جهة تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یکدانک از شش خشک کرده او با شیر تازه جهة تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهة داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با زکرش سوخته باشند جهة بواسیر و طلای محلول او بنوشادر محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن و تعلیق سر و چشم او مانع صرع و لدغ هوام و سباع و دزدان و چون در پوست گرگ بپیچیده نگاه دارند جهة غلبه بر خصم و در نظر خلق مؤثر و تعلیق کعب او بر زانو جهة رفع درد ریحی زانو و زحمت حرکات مفید و چون سر او را در خوابگاه گوسفندان از خوف هلاک شوند و در صورتیکه از تنفر محل گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر گذارند مار و سایر موذی داخل نگردند و چون سر او را در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نامه زن را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان نیش او را در آن پوست بپیچید در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و گویند چون زهره او را مطبوخ کرده مجامعت نمایند دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد

حرف الراء مع الالف

حرف الراء

راسن بیخ نباتیست حبشی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قسمی از آن شبیه ببرگ عدس و درشت و انبوه و از ساق او روئیده و بر روی یکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک پهنی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و سطبر انگشتی خنصر و پوست او سیاه و رقیق و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ او است و بعضی گویند که او بیخ سوسن کوهیست در اول سیم گرم و خشک و با رطوبة فضلی و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا ده سال باقیست و با قوة تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول رطوبی و مالیخولیا مراقی و درد مفاصل و کسر و تقویة باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبخ او را جهة احتباس بول و حیض و توحش و خون که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهة دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد برگش جهة تشکاف عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و رب حامضه و حمره بنفشه **و قدر** شربتش دو درهم و بدلش بوزن او ایرسا و گویند قسط شیرینست و شرابی که از وی ترتیب دهند معروفست بشراب ملیشکو و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را جوشانیده از آب بیرون آورده یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است بهفت روز خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویة معده و فساد هضم و بر انگیختن اشتها بی عدیلست و از دانه راسن که عددی بلع نمایند جهة رفع سرعت انزال مجرب دانسته اند بخور او جهة تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای او جهة نیکوئی رخسار و با عسل جهة رفع آثار مؤثر است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه بعدس است و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او پر گره و شاخهای او منبسط بر روی زمین منبت او کنار دریا و زمین نمناک است خوردن او درد گزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد **راوند** بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس و بهترین او چینی است که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفران رنگ کم بو و بعد از آن خراسانی

وزنبوشیرین او زنجی سیاه براق صلبست و ریوند راتب خشتی کثیف میباشد و بیخ ریباس که قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر مشابه بریوند است و چون بقدر دو سه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر میشود مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعضی اخلاط غلیظه و رقیقه و خام او با قوة قابضه و مقوی قوة جاذبه جگر و پادزهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مسدد و ادرار حیض و منفعة مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض جهة تبهای شدة تحلیل و جهة شقیقه امعا و تحلیل نفخ او و انواع استسقا و تخمه و غش و ورم بارد احشا و یرقان سددی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا باشد و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال دموی و بالخاصیة رافع تبها و حرارة غریبه و جهة سده گرده و مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعا و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زنجبیل و بسفایج جهة قولنج سفلی بلغمی و با آب پرسیاوشان جهة سنگ مثانه و با آب لسان الحمل جهة قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهة شقیقه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهة فسخ عضل و عصب و سستی او و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهة عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد او و با زرشک و صندل جهة ورم حار مزمن اعضای باطنی و مقوی او و با انیسون جهة فواق و آروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و درد دهن و دشتن و آب او را فرو بردن جهة نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهة ضربه و سقطه و ضماد او با سرکه جهة کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابها جهة ورم حاره مزمن و با قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع و طلای او بین الکتفین جهة رفع خوف قلبی و مضر سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفاست و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده و جگر یکوزن او و نیم او گل سرخ و ثمن او سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یکسال قوی تر از اوست و رب ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره اوست **رازیانج** بفارسی بادیان گویند بستانی او در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش قوی تر از سایر اجزاء او و جمیع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوة قابضه و جهة خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجره جهة سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و تنهائی جهة ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و رفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوة ادویه و ایصال او با اطراف بدن و با سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با روغن بلیلاج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا تحویل سرطان هر روز یکدرهم تخم رازیانه با مثل او شکر تناول نمایند در امان اصلا مرضی عارض نگردد و در سوخته او مانع انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصاره اوست و مفتت حصاة و مقوی باصره است **و قدر** شربتش از تخم او تا یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بدلش
١٤٥ تخم کرفس است و رازیانه بری را شاخها عریضتر و شبیه بریسمانس و بیخش ریزه و بسیار خوشبو و در حرارت گرم و در دوم خشک و جهة تقطیر بول و تنقیه رحم و حرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است **راتیانج** صمغ صنوبر که بهفته مثل سایر صموغ منجمد میگردد و با آتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را یونانی قلفونیا نامند و سیال غیر منجمد او رقیق رطب است در آخر سیم گرم و خشک و قسم آتشی گرمتر از قسم اول و آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشته باشد و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهة سرفه و ربو و جراحت ریه و شش و مضغ او جهة نزله رطوبی و جذب فضول دماغ و ضماد او جهة التیام جراحات و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با کلنار جهة فتق کهنه و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهة رفع ثالیل و بواسیر مجرب و جهة شقاق کعب و کجی ناخن مؤثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اول یکدفعه و روز

دوتم دو مرتبه و در سیم سه بار جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی گفته اند که چون با زنجبیل و به بزر سرشته بخور کنند اثرش
قوی تر میشود و مؤلف تذکره گوید که چون راتیانج را با مثل او بیخ لفاح و نصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد
نمایند در ساعت دانه بواسیر را ساقط کند با الم شدید و تدارک آن بسفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه باید نمود
و گویند طلای راتیانج مفرد در ابدان نرم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند
جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است رامک از ادویه مرکبه است و آن قرصیست که در قدیم از عصاره بلح میساختند
و در این زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند بهترین او آنست که یکجزو مازو و دو نیم جزو پوست انار را سائیده در آب
دو سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل او صمغ محلول و یکجزو نیم دوشاب خرما با
عسل اضافه نموده قرص بسازند و اگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس اضافه کنند سعد بلیست در دوم سرد و خشک
و قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعاء و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضا و جهت اسهال کهنه و دموی
و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد سینه و ضعف جگر و تخفیف قروح شربا و ضمادا نافع و طلای او مقوی جلد شرجه
و رافع ورم حار و نقرس و ورم مقعد و بروز آن و حابس عرق و رافع عفونت آن و بخار فاسد و با حنا مسود موی و قاتل
قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون او **وقدر** شربتش تا دو مثقال و بدلش سک و مضر مثانه و
مصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین اشتباه بسوسن سفید نموده
نموده اند راتج نارجیلست راتیاج و راتینج راتیانج است راتی نوعی از سمک است و بلغه هندی اسم
خردلست راک اسم هندی ماد است رابون یونانی اسم راوند است راتا یونانی رمان حلوا است
رازیانج رومی و شامی انیسونست رافه حلتیث است راح خمراست راخ الاسد نوعی از حرطیثا است
راطینی یونانی اسم مجموع علکهاست راس الشیخ بلغه اندلس قیسوموست راس الهدهد بلغه اسکندر قسمی از
مخلصه است رال اسم هندی قیقهر است راج هنس بهندی پر سیاه و شانست راج کبری اسم هندی
عصی الراعیست راج کبرا اسم هندی اذان الفار است راسو اسم هندی ابن عرس است راسخت و روی سوخته
رو سنج است رب عبارت از آب میوه و نباتست که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز

الراء مع الباء

مذکور است ربل نوع جبلی افسنتین است و گویند نوعی از بزر بخاسف و قیصوم است و دو درهم او جهت رفع زهر
هوام مجرب دانسته اند رب العنب میفختج است و در دیلم دوشاب ترش نامند رب الصرو صمغ کمکام است
ربیس علیق است ربیان اربیانست ربرق عنب الثعلب است ربیاء نوعی از ماهی کوچک است و در

الراء مع التاء

اعمال قوی تر از ماهی روبیان دانسته اند رتیلا بفارسی انگور کنامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست
پای او کوتاه و او اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن بیضه آن قتالست و ضماد گوشت
او بر موضع گزیدن او جاذب و دافع سم میکند و اطبا رتیلا بستن نموده اند و ابر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع تب
مجرب دانسته اند در دوم خشک و قاطع ثالیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند رفع اذیت او میشود
رتم بلغه عربی نباتیست سفید و سیاه میباشد و سیاه او را شاخها زیاده بر زرعی و بی برگ و صلب و مانند ریسمان
بر چوبها توان بست و گلش زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه
و رنگ شاخهای او سفید است در سیم گرم و خشک و جذاب و محلل و با قوة قابضه و شدود و درهم از ثمرش مقئی قوی
و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهت عرق النسا نافع و ضماد او جهت منع گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او بدستور
جهت سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد دانه
که تا سه روز متعاقب بنوشند سبب اسهال و منع بروز دل میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین **وقد**

برئی

الراء مع الجیم

شربتش مثقالست رته اسم هندی بندق هندیست رتی مرد اسم هندی حی العالم است رتک مشکطرامشیع
رترف اسم خنازیر کبار است رجل الطیر و رجل الذرور و رجل العقعق و رجل العقاب گیاه اطریلالیست
رجل الحمامه ابوخلسا است رجل الدجاج اقحوانست رجل الراعی حرتق سیاه است رجل الجراد زرنب است
رجل الفروج و رجل الفلوس قاقلی است رجله بقلة الحمقاست رجل الزاغ رجل الغرابست رجیع فضله
حیوانانست رجل الغراب گویند نبات اطریلالیست و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس
بسیار است گیاهش بقدر شبری و برگش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق شبیه بر شاو بستانی و وسط او
منشق بدو شق مانند چنگال غراب و شعب و متفرق با تندی و اندک تقبضی و شیرینی مانند طعم زردک و بیخش بسیار
نماید در زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و سائیده او مثل سورنجان و بزبان ترکی عارا یلمی و بهندی کلاج یا
نامند در اول گرم و در دوم خشک و منقی معده و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهت قولنج و مغص و درد کمر و پشت
بغایت مؤثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بی عدیل و طلای عصاره او که با تش بقوام آورده باشند جهت مفاصل
بارده و با نیم وزنش افاح جهت درد عرق النسا حار یشه و بدستور روغنی که در آن جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر

الراء مع الخاء

محرورین و مصلحش کاسنی و امثال او و شربتش تا دو مثقالست رحیق خمراست رخمه بخاء معجمه اسم عربی مرغ
مردارخوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید مایل بتیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال
بیابانها و بغایت خایف میباشد در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزاء اوست و گفته اند که اگر هفت عدد
بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و بعمل آورد از تاثیر ادویه دیگر مایوس باید بود و طریق آنست که
بعد از شقیقه یکی از بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از آن مرق چرب بیاشامند
و بعد از یکهفته مکرر عمل کنند و ذرور تخم پوست او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحات و با سرکه جهت توباد خنازیر
نافع و سرگین او با سرکه جهت رفع برص بی عدیل و حمول دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت
گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا
هفت مرتبه جهت گشودن کسی که از زن بسته باشد مؤثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش
طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرد جهت رفع بیاض
چشم و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام پرانها و چون جگرش مشوی و یا سائیده خام او را در روزی سه دفعه و هر دفعه یکدانگ
با سرکه بنوشند جهت رفع جنون تا سه روز متوالی مجرب دانسته اند و آشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک
کرده سائیده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهتست و تعلیق سر او و بخور موی
او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد سر نافع و ارسطالیس منقولست که رخمه را خفه کرده با چهار
قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین او جهت رفع جذام مجربست رخبین لغة سریانی و بفارسی لور گویند و آن
غیر مصل است و از مایه شیر که بطبخ غلیظ کرده و خشکانیدن حاصل میشود در اول گرم و در آخر او خشک و کثیر الغذا
و مبهی و شیرین مسدد و بطیء الهضم و ثقیل است و مصل مایه دوغ است که بعد از کشک شدن از او جدا کرده و از

الراء مع السین

جوش بسیار منعقد و سیاه کرده و بترکی قرا قروت و اثر در سیم مذکور میشود رخ اسم فارسی خشواست رخام الطین
طین قیمولیا است رخنیه راتیانج است رخام حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره
ترتیب دهند گرم و تر و قوی تر از شراب رسطون و در امزجه بارده نافع است رساتخن اسم هندی حضیض است رسن

الراء مع الشین

اسم هندی شل است رسوت اسم هندی بخور السودانست رساغ سنگی است شبیه بحجر خبک در دوم سرد
و قریب القوه بسرطان و جهت جلای باصره و دمعه نافع است رشته قطایف اسم فارسی اطریه است رشاد حرف

الراء مع الصاد

بستانیست رشکیه را تیانج است رصاص شامل قلعی و سربست و از مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض نامند
و بفارسی ارزیز گویند و تکون او از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و بو شیرین فلزی است در سیم سرد و مجفف و با
جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن کشنده است و طلای سائیده با آب کشنیز و آب کاسنی و آب بار
تنگ و آب عوزه و حی العالم و عنب الثعلب و امثال او و روغن گل سرخ جهة سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب بواسیر و
جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهة درد عصب و اورام
مرکبه نافع و بستن بر نخره او بر کمر مسکن شهوة جماع و بر تعقد عصب و التوای او محلل او و بالخاصیه انگشتری او با نجه لاغری
بدن و مطوق کردن او بر درخت بار دار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون با روغن چرب کرده بگذارند تا زنگ بهم رساند
و از آن روغن بهر اهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و گویند دوغ بازیره شقیقه او میکند و بعد از شقیقه چون با قاطر خل و زاج
بجز یک تشمیع بزیره نمایند باو زان نسبه که مناسب او باشد ملحق باول کرده مجربست رصاص اسود بفارسی سرب
نامند و بعربی آنک و در تکوین از رصاص ابیض زبونتر و از سوخته او ابار و سرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوة
قابضه و رادعه و از تدفین در زمین نمناک منتفخ و برانده کردد و سائیده او با روغن گل و عصارات نباتات و حواص
مثل رصاص منع ورم پستان و بر کمر بقدر هفت مثقال بستن جهة منع احتلام و بستن صفحه او به بند و خنازیر و التوای مفاصل
رادع و محلل و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهة سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون
سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را که بر کف ماند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در
حال ساکن کند و مجربست و بتجربه رسیده او را چون در زیر بالین کسی دفن کنند که او بداند آنکس خوابهای پریشان بیند و
بهفت درهم او را چون بر صفحه کرده در کوزه نو گذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند
منع جمیع مضار از اشجار نماید و چون بسحاله او را بحدی بشویند که سیاهی او برطرف شود جهة قطع نزف الدم و التیام
قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از ابار و مجفف بلذع است و آشامیدن سرب کشنده است و نگاه سائیده او
د فرو بردن کلوله او بالخاصیت نافع درد معده فرمزه است و از آزموده مجربست رطب خرمای تازه است و تشنیع
بخرما مثل نسبت میوهای تازه است بخشک و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمر
و سایر خواص در تمر مذکور است رطبة بفارسی سپست یاغی تازه است و ترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قت گویند
در آخر اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد نخج او را که روزی دو بار کنند جهة رعشه مفید و مداومت خوردن او با
شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و تخم او قوی تر از سایر
اجزا او قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهة خشونت سینه و سرفه
نافع و توتش تا بخیال هانی میماند و قدر شربتش تا دو مثقال تا پنج مثقال در روغن تخم او و روغنی که از آب او

الراء مع العین

و روغن زیتون ترتیب دهند جهة تقویة رعشه شربا و ضمادا نافع است و خشک و قابض و کلف ضعیفتر از تخم اوست
رعی الزرازیر قوة الصبغ است رعادیکا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهیست طولش زیاده بر شبری و
برگش میدانه دارد و مایل بسفیدی و از ساق روییده و ساقش منحصر یکی و تخمش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش سنبله یکی میشود
کبوتر محب این گیاهیست و مؤلف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و تخم او را صحت با غذا ان استعمال مینمایند و نارصیر
عبارت از اوست با عطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت
قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و سرکه تازه جهة اقسام
دردهای رحم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش وزنت التجنغ است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زردک و برگش شبیه برگ درخت سقز و از آن

باریکتر

باریکتر و درشت تر و شاخش پر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط او شکافدار با
اندک شیرینی و تخمش بسطبری انگشتی و در طول بقدر انگشت و سفید و شیرین و خام او را بدستور ساق تازه او
میخورند در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سیم گرم و خشک است مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سم
حیوانی و ضماد او با سرکه جهة ورم سپرز و خائیدن او جهة تسکین درد دندان و رفع عسر النفس موثر و تخمش جهة گزیدن هوام و بلل
رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش قرنفل و سنبل و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش
زخشک و گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص میشود و باین جهت رعی الابل نامیده اند رعی الحمار تبست
شبیه بیادا ورد و بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل سیاه و با عفوصت و چون حمار را
نفخی و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث
رعاف مفرط و بدستور تخم او و ربع درهم او جهة سپرز و تعدیل جمیع اجزاء او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام
نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقایق و از شدة ادرار مسقط فوه است رعاد نوعی از
ماهیست عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد ز دو در بحر عجم
و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک و بستن زنده او را بر سر جهة رفع صداع و صرع مجرب دانسته اند و عرقتین گوشت
در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب و به گوشت او شهوت پیران را اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع
یرقان و سپرز و قاطع خون بشمه اعضاء و تخم او جهة سل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و

الراء مع الغین

درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه موثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه بر عار ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و
خوردن او را کشنده دانسته اند رغوه کف مایعات است و آنچه از جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة
القمر حجر القمر است رغیدا ارا قو است رغوة الملح زهرة الملح است رغوة الاسیوس است رغوة الحجامین در غوة البحر اسفنج

الراء مع الفاء

رعنت جلنار است رتق سلنهاة بحریت رتق سلنهاة نهری بزرگست رقیب الشمس صامریوما است
و نوعی از برعراشامل است رقع فارسی حرفطانست رقتا اسم عربی حمار صغیر است و گویند خرس است رقایق
لغه بربریت و گویند حبت فرنیده است و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند رقون ورقان حناست رقعه
بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهة شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح از آن نخی است صلب سیاه رنگ
و سرد و خشک و دو مثقال او با زرده تخم نیم برشت جهة ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز
متوالی تناول نمایند رقع میانی گویند درختیست بقدر درخت چنار و ثمرش شبیه بخرنوب مانند اذناب الخیر و با شیرینی و ماکول است و
مؤلف تذکره گوید که او را در مصر الخیر فرنگی نامند نباتش زیاده بر دو ذرع میباشد و برگش بسیار سطبر و خشن و
پهن و دایم سبز و برگ او را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون می آید و بقدر جبازی کوچک میشود
و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و از این صفات ظاهر میگردد که آنچه بغدادی باشد و در لار و
گرمسیرات و در مازندران موجود است و در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او جهة
باد آثار و تحلیل اورام و سقوط بواسیر و سایر اجزای او جهة قوی و جبر کسر شربا مفید و قدر شربتش

الراء مع المیم

تخم در اینه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کثیرا و طبیخ او منقی بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برگش جهة التیام جراحات نافع است
رکبه صدف البواسیر است رکف بخور مریم است رکت چیذن اسم هندی صندل احمر است رک اسم
هندی درخت نیم است رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین میدانه که املیسی نامند لطیفتر از
سایر و سرد با اعتدال و در اول تر و با قوة قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از این جهة با غث الغوط
محرور و ملینت و مدر بول و مفتح و جالی و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار و جهة تصفیه

روح کبدی و تقویت جگر و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سبز و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن
آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا در حی
معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب او و مرخی معده
و مصلحش مصطکی و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدر یک گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین را در یخته
بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نتوان کرد مکیدن او جهت درد سینه و سرفه از مجربات
است و بدستور آشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد و انار ترش
و میخوش که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر
بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد بمعده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار
غذا و رفع دخانیت آن نافع و اکثار او مورث قرحه امعا و سحج و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار
شیرین و زنجبیل پرورده و امثال او و آب انارین که بپوست افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست مثقال شکر
خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مغز او با پوست و
تخم جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ او و شراب جهت تحلیل اورام سعه‌یلیت و منفعت آب او جهت
قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتحال او جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری
عسل جهت قروح خبیثه و قرحه پنجه و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و
امثال او در زنان حامله را موثر است و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آب او است و چون آب انار را در ظرف مس
بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات منتنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ
در او ریخته با آتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهت درد آن بنهایت موثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و
مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بعض اخلاط سوخته و جهت رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهت منع سیلان
حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده و جهت منع نزف الدم و قی
الدم و نفث الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بوده و جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و منفعت آب
طبیخ او جهت تقویت لثه و آشامیدن او جهت سلس البول و نشستن مقعد با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و
آشامیدن سائیده او بقدر یک درهم با آب گرم جهت رفع کرم معده بی‌عدیل است و طبیخ بیخ انار در این باب از مجربات
و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه او بی‌عدیل است و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند
تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مزمن قرحه
امعا و مقعد مجربست و رب انار بن در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تپهای تند
و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع سم نافع و انار دان قابض‌تر از رب هر یک است و در افعال قوی‌تر
و کوبیده ترش او با مویز بالسویه و حمص او و زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجربست و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و کردکان
و بدلش سماق است و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی است و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات
و فتق و قلاع و ضماد او با برگ رز بر فم معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مو و بچشم و رفع ورم
او و با آب بارتنگ جهت قرحه حلیل و با آب جهت ابتدای حصف و خراش پا که از موزه و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد
سرخ نافع و عصاره پوست درخت او قایم مقام گل او است و خوردن هفت عدد از آن که هنوز بازنشده باشد
بنهجی که دست کرفه کلنار نا اشتا بلع کنند جهت قطع خون و بروز دمل ورمد تا یک سال آزموده است و از انتهای زردی
که در اقماع انار میباشد سپیدی زرد و در افعال مثل تخم گل است رماد بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی

ودخانیت

و دخانیت و از نشستن جزو دخانی زایل شده ارضیت باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر گرم
چوب تاک با شیر آن با سرکه جهت بیضه و خوده و شقیقه و تحلیل اورام و بواسیر سعه‌یلیت و خاکستر نی مفتح سدد و جهت التیام قروح
و قدر از آثار شربا و ضماد او مفید است و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس
جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهت
قرحه قضیب و مقعد مجربست رمل بفارسی ریگ آن با صفهانی ماسه نامند در سیم گرم و خشک و مجفف و گرم شده او جهت نشف رطوبات
و استسقای و حمول سائیده او جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثر و با لی صینیت آب خوش مزه بد مزه و آب بد طعم را خوش
مزه میکند رملیت بعربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از
آن چیزها رنگ توان نمود و گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و دود آن جهت زکام مجرب و باعث گریختن هوام و قلی که از
سوخته او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنانست رمرام قرطم بریست و گویند قرصعنه است و قلی که از دحاصل میشود ضعیف‌تر

الراء مع النون

الراء مع الواو

از قلی اشنانست رمل البرشام درخت فلفل و جلنار است رمان السعال خشخاش سفید است رمان الانهار نوع
کبر و فار یقونست رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه خطافست و مذکور شد رند بعربی آس بریست و بلغه شام
غار و گویند صندلست رنف اسم عربی بهرامج است رنکبت اسم هندی دم الاخوین است رنگ اسم
هندی اقاقیاست رنگ کاسه اسم فارسی عنبساست رودیون اسم سریانی دفلی است روانت یونانی
خشخاش سیاه است روزی اسم یونانی ارز است روبادوس اسم یونانی از آزادرخت است روداسم
سریانی ورد است روسنی اوطا اسم عبرانی سمانیست رونن اسم یونانی قوة الصبغ است رویا اسم سریانی
عنب الثعلب است رواس اسم نبطی قرة العین روحانی و روح بلغه اکیرپان زیبق است روث سرگین جمیع ابات
روفیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است رودامالی یونانی شربتیست که با عسل ساخته باشند روشیانا
بیاء بعد از شین و نون بعد از الف یونانی اسم کحلی است و بسریانی اسم مرقشیشاست روآسیرا آنچه از بقول در آب طبخ
نمایند و روغن و ترشیها و ادویه حاره اضافه کنند روهس اسم هندی اذخر است روقی اسم هندی خبز است
رونی اسم هندی قطن است روی اسم فارسی حالقونست روی توتیا سنبله است و مشهور بروح توتیا و از توتیا
غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام توتیا که روئیده معدن میشود رویه اسم هندی فضه است روهها
اسم هندی رته است رونده اسم فارسی امعاست روسن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است
روغن گنجد و روغن شیره و روغن شیرخشت دهن الحل است و دهن سمسم نیز نامند روغن زیتون اسم فارسی ترالیست روغن
زیتون نارس زیت الانفاقست روغن بادام کوهی زیت اللاوجاقست روغن درخت ازرلن زیت السودانست
روغن اسم فارسی دهن است روشنک اسم فارسی شاه طل است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن
زفت قفادلانست ورود اریدا لغه یونانی و بمعنی اصل الورد است و آن بیخیست شبیه بقسط و سنبل از آن
و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از و ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجربست با فوائد روبیان
بفارسی روبیان نامند و آن جانوریست کوچک و دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازه او در
دوم گرم و تر و خشک نمکسوده‌اش گرم و خشک و مبهی و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل
حب القرع و مطبوخ او با پیاز و کنند تا که بعد از آن بروغن کرده کان سرخ کرده باشند بارز ده تخم مرغ بغایت محرک
باه و حمولش منقی رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مغز او در روغن
زیتون جهت مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه است و مولد سودا و حکه شدید است
رؤس کله و مغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن اند و بهترین او کله گوسفند

حیوانست و حقنه بابۀ کاو و بابه جهة ترطیب اعصاب و امعا و کرده و تلیین ورم صلبه باطنی و نطول او جهة ترطیب دماغ و جنون و تجفیف
و التهای درد سر نافع و مبخر و مضعف معده و هاضم است و مصلحش انکامه و حزد است رومنج معرب از روی سوخته
فارسیست و او را اسحق نامند و طریق عمل او در دستور مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی در سیم گرم و خشک
و آشامیدن زیاده او کشنده و بسیار مجفف و قابض و بند و جذب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی
قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاد مؤثر و مغسول او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او باموم و روغن کنجد که مصلح
اوست مسهل قوی آب اصفر و جهة استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل مقیی است رهشتی بفارسی ارده
نامند و از کنجد مقشر بود داده است که از سائیدن بسیار مایع کردد و روغن از و جدا نکنند کرم و تر ملین صلابات
ظاهری و باطنی و مفتح و منضج و مدمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و زرد آلو و
شفتالو و غیر آن ترتیب دهند و در آثار مثل آنست رهج و رهشفا و رهج الفار شک است ریحانی نوعی از خرما است
رتیاغ رساغ است ریحان القصاصین و ریمسقت سعد است ریحان داود اذان الفار است ریحان
الشیوخ مرو است ریحان یمانی قطف است ریحان المقنع بلغه مصر ترنجمشک است ریحان القبور آس بری است
ریحان ابیض سپند است ریحان الملک شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد اوست ریحان الجمال
سلیخه است ریحان الشیطان شابانج است ریحان بستان و آن نوعی از شاهسفرم است ریبا کردکان
ریثیه و الا اسم فارسی سنبل جبلی است ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروج است ریوند راوند
است ریم آهن فارسی جنت الحدید است ریسم اسم هندی ابریشم است ریثیه ریثه اسم هندی قیصوم است
ریباس معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوه قابضه و مقوی
معده و احشا و حکه حار و مفرح و قاطع تشنگی و غثیان و مسکن حده صفرا و خون و جهة رفع مستی و خمار و
بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تپهای حار و تحریک اشتها و منع بروز
دمل و اکتحال او جهة قوه باصره و بیاض و ضماد ش با آرد جو جهة حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف
اعصاب و مورث قولنج و مرطوبین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل **و قدر** شربت از
آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی تر از آب اوست و شربتش
جهة وحشت و جنون و بخارات و اختلاجات نافع است ریه بفارسی شش و بترکی بکه نامند قلیل الغذا
و خفیف و بهترین او شش بره و بزغاله است بیخ شش او هر بست آنکسال او جهة نافتین مفید دو گوید مداومت او مورث
سل است و مصلحش سرکه و کردیا و ضماد کرم او جهة ورم چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب و جهة
سحج و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که بی نمک و از بره یکساله باشد جهة
تاکل و قوبای یابسه بغایت مؤثر است و سوخته او جهة رفع سحج مجرب ریة البحر چیزیست شبیه بشش و در دریا یافت
میشود و ضماد او جهة نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافع است ریشی عبارت از پر طیور است
و دود سوخته اقسام او جهة التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک گویند در قطع خون جراحتها قایم مقام
موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک
کنند نفوخ او جهة قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد از مجربات است و در جمیع نزف الدم معتدل است
ریحان الکافور نباتیست در کل و شاخ شبیه بشبت و برگش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش کبود مایل بسفیدی
و از جمیع اجزای او بوی کافور آید و در دویم گرم و خشک و بوئیدن او محلل رطوبات دماغ و ضماد او جهة درد سر و
تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتح سدد و جهة یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور او جهة قروح و

باب الراء مع الیاء

جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین **و قدر** شربتش یکدرهم و از آن بیشتر مضر است ریحانی سلیمانی کیاهی از
جنس عشقه بر درخت می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ لبلاب و دانه اش مثل فلفل و سیاه و گلش سفید و در اصفهان او را
المرز بر ورختها میروید و در تنکابن و دیلم و لکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بغایة سودا و منقی خون از
احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و طبیخ و ضماد او جهة بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای او با عسل جهة
ورم بلغمی و با سرکه جهة ورم بلغمی و با سرکه جهة ورم حار و آشامیدن و طلا کردن و آب و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه و
فالج نافع **و قدر** شربت از برگش سه مثقال و از آبش تا ده مثقال است و آنچه در کتب ادویه مذکور است کیاهیست که در
اصفهان مشهور بگل عقربست و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او شرب مجرب برگش از لبلاب کوچکتر و گلش متوج و
بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبز نیست و او سطاریونست و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او را برگ
مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی میباشد **حرف الزاء** زاج معرب از زاک فارسی و از
معدنیاتست و اقسام میباشد و اقسام و غیر شب و از یک معدن سفید و زرد و سرخ میشود و زرد او منقلب بسبز میگردد
زاج سفید را القلقدیس و زرد را القلقطار و سبز را القلقند نامند زاج جعفر از سایر زاجات افضل و بهترین او صلبت و درخشنده
است در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق و مغسول او حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر میشود و
طلای او با آب کشنیز جهة حمره و ساه و جرب و حکه و ذرورش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و قطعه
حمول او با آب کندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف و اکتحال جهة تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهة ثوالیل
و نواصیر و قرحه گوش و رفع چرک او نافع و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم مؤثر و زیاده از یکدرهم او کشنده و سبل است و
مورث سحج و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یکجزو قلقدیس با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان
در سرکین اسب دفن نمایند بغایت شدید و جالی میشود و از آن ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد جراحات
بعد بلیست و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة رفع زلوئی که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی مؤثر **و قدر**
شربتش که بی خطر باشد تا یکدانک و مصلحش شیر تازه و روغن و شکر و بدلش زنجار است و مقطر او را با ربع او سرکه
جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص بجهة تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره باو شده زاج خضر گرم و خشکتر از
سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یکدرهم او جهة رفع سمیت قطر و با عسل جهة اخراج کرم معده و با
آب مقیی قویست و چون صاحب بلغم قوی مرطوب از آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند
و چون بغایت مضر شش است ترطیب بسیار باید نمود و طلای او جهة اکله دهان و بینی و صفدع و بر زبان و بواسیر الانف
و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهة قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و
مضر جراحات عصبانیه و زیاده او کشنده است زاج ابیض آن زاج سفید مایل بزردیست و خفیف الوزن می باشد
و ابریشم را با آن رنگ می کنند بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل
بسرخیست و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و آنچه صیقلی
بنفش است از جنس احمر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر الارضیه و چون آب باو رسد
سیاه شود و قابض تر از سایر و با قوه جالیه و در افعال مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی
و ما آب جهة جوششهای رطبه و حقنه او جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر و قاطر نیز نامند از جنس زاج اخضر است که
مائیه لطیفه آن در زیر زمین منعقد میشود و بهترین اقسام و امتحان آنست که چون بر فولاد بمالند رنگ مس کردد زاج الجامد
از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبه را چه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بخاک او را بجوشانند
تا منجمد گردد و بهیئة مهره بزرگ بریده استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه است زاج

حرف الزاء مع الالف

الزاء المعجمة

الجبر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری کرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزیست زاج بلوط اسم فارسی شب یمانی است زاقو اسم فارسی نفط است زاغجه اسم فارسی عذا فست
زاغ اسم غراب کبیر سیاه است و ترکی قرزقون نامند زان مران است و گویند مرو است زاوق اسم زیبق است
زاریج اسم فارسی ابهل بریس است زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او پر گوشت کم دانه بزرگ مقدار است
و دانه بر آورده کرده امنقی نامند در جهت اول گرم در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با اعتدال و جالی معده و امعا و
محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و با کل
گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند و با جسر لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب
و چون بجای دانه در هر حدی فلفل جابی داده مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه معدل و
چون با انیسون پخته و مهرا کرده اتب وزرا با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و ضماد آن با به حیوانات جهت تحلیل اورام
و کشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جهت ورم انثیان و با شراب جهت قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل
و جوششها و سرطان و غانغرایا که مفسد عضو است مفید و با جاو شیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین
و میوه های ترش و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب **وقدر** شربتش تا سی درهم و نوعی که بیدانه است
و کشمش نامند بهترین او بیرون و نوعی از او سیاه است و بعضی او لطیفتر از دانه دار و مبهی با قوه مسهلات بنقیع و مطبوخ او
با فایند بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت و ضماد او با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت
گشودن دمل و تحلیل جملا با نظیره کوبیده او با صبغه کچلی سر و رجمیع فعال او بکر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار
او محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب او است و گیاه او مثل تاک
از آن ضعیفتر و شاخهای او راست و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلاف مثل غلاف نخود و دراو سه دانه بهن
غیر مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند در آخر سیم گرم و خشک و لب یا جالی و مقرح جلد و
تند و مقیء و مسقط جنین و خوابیدن و غرغره کردن او جاذب خون دماغ و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد
دندان و خوردن قدر پانزده حبه او با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظ و باید بعد از شرب او بدفعات ماء العسل
بنوشند و حرکت کنند و با سعالی کنند و جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده
ضماد او جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل
و مطبوخ او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطولش با طبیخ سداب جهت درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا
و زیاده از یک مثقال او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا
نامند و آن پنج قسم است یکی سپید یا سفنج وز دو بازهومه و کریه الرایحه و ثانی مایل بسفیدی و لب یا متخلخل و رایحه او
مایل بکراهت و سیم شکل کرم و سبک و بی یزینه بفستی و روری نامند و چهارم لب بار تجویف شبیه به پشم چرک آلوده و سفید
مایل بزردی و اورا ابنون نامند پنجم سفید و سبک و ظاهرش املس باطن او با خشونت و باشدی طعم و بی بوی و انه
سایر اقسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع ثی و غثیان و ناضم طعم و مضر صوت و قصبه ریه
و مصلحش لعابها و صموغ **وقدر** شربتش یکدانک و بدلش تنج است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه
و مشن و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهت ستردن موی و جلای دندان و طلای
او با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و اذابه لحم زائد مجرب است و آشامیدن یکدانک از قسم سیم با مثل آن کثیرا جهت عسر
بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حده
کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگراند زبد البورق کف بوره است و آن غیر بوره زبدی و نبات

سفید

سفید و غیر جامد و شبیه با روست بوره زبدی جامد و مایل بسرخی است و در جمیع افعال مشابه بوره و از آن الطف و تند تر است
زبد روغن تازه بی نمک است و مسکه و روغن کره تازه نامند و مراد از روغن تازه که سفید و شیرین و تر است در
اول گرم و در جهت او تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سده و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و
سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار نمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نفث الدم سینه
و رفع او و مالیدن او بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مؤثر فربهی است و با بادام تلخ جهت رفع فضلات
ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ
نیمبرشت جهت لذع اخلاط و با پانزده مثقال او با هشت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلای او با نبات ...
بدن میکند و موقوف بورود آلات غذا میست و جهت نضج دمها و گزیدن افعی و تمریخ او به بن دندان جهت سرعت بر آمدن
دندان اطفال و رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه منضجه جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه
و جرب خصوصا چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشانند عرق کند در سه روز رفع علت شود و حقنه او جهت
ورم صلب امعا و قرحه او مفید و دود روغن تازه جهت منع سیلان مواد چشم و التیام قرحه و جرب و حدت بصر و
غلظت پلک نافع و مضعف قسم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن
جمع او سوخته باشد **وقدر** شربتش سی درهم است زباد نوعی از عطریات سیاه مایل بسرخی و سیال در
بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند که مشهور به زباد و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سنگ و با خطوط
سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین دو ران او از عضوی شبیه به پستان مائیه حاصل میشود در نهایت خوشبوئی
در سیم گرم در پوست معتدل لطیف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با
قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون و در ذم معده و مقعده
طلای او جهت نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویه آن مفید و بوئیدن او جهت زکام و
تمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش صندل و
کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه زبرجد ارسطو زبرجد و زمرد را از یک کان میدانند و در معدن طلا متکون
میشوند و سبز صاف کم رنگ را مصری و زرد مایل بسبزی را قبرسی نامند و زبرجد بهترین همه زرد مایل بسرخی است و او را هندی
گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهت رفع
جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل **وقدر** شربتش
تا نیم درهم و بدلش زمرد است و چون با اندک نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا منحل گردد هارب را عقد نماید و جهاد و
ضیعه را بمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در آن نقش کنند و قمر حین عمل در حوت باشد و انگشتری او را در بر
چپ کنند باعث فرح و ازدیاد کرم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده
در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مستی کند زبل سرگین جمیع ما ذوات و
مجموع او گرم و محلل و مجفف اند و زبل هر یک با اصل او مذکور است زبرب حیوانیست بقدر سگ کوچکی و برو وا ... آن از
خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و ترکی پرسوخ و باصفهان خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را زبر بند
فربه میشود و در سیم گرم و خشک و ماده آن که میته نخورده باشد گوشت او صالح الغذا و جهت ریاح و سوداوی احشا و اذابه
بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است زبد البحر ادارافیوت زبد
الطرفی اسفنج است زبد القصب رطوبتی است که در بیخ نی جمع میشود زبد الملح زهره اسیوس است زبد القمر
حجر القمر است زبد القوارير مسحوقونیا است زبلق بطیخ زفنت زبیب کبیر زبیب الجبل است زبان گنجشک

اسم فارسی لسان العصافیر است زجمول شحم کشوث است زجاج بفارسی آبگینه و شیشه نامند معدنی و مصنوع
می باشد و معدنی آن سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع او و ارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته و آیینه
سنگ از جمله معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع
از سنگریزه سفید و قلی است که با ملح اصفهانی گدازند و آنچه با مغنیسا گداخته باشند صاف و شفاف او قبول رنگها
میکند و شیشه نیکو و الوان میسازند از آنجمله اند و زجاج فرعونی آنست که تخم مرغ را یکدفعه در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی
دو بار تغییر شیر دهند و بهر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در حین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع
گرم تر از معدنی و محرق او مجفف سایدع و مقطع و محلل و جلا و اشامیدن او مفتت حصاة و قوی الاثر و جهة ضعف
گرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای او جهة خراز و با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و اکتحالش جهة رفع بیاض و
جرب و سبل و جلای بصر و سنون او جهة رفع زردی بدن و ضمادش با حنا جهة خنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول او
در افعال مذکوره قوی تر و آن با مقطر مکرر نوشادر روییت میشود و مضر احشا و مفرح امعا و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید

الزاء مع الراء

زحل بلغة اکیریان رصاص اسود است
زحتم الملک ساد اوران است زرواش بلغة شکابن نام است زدوار جدوار است زرشک اسم فارسی
امبرباریس است زر اسم فارسی ذهب است زردک اسم فارسی جزر است زرجون اسم خمر است زرقون اسم
مغربی اسرنج است زریرا بلغة مبارکه است زرقودی نبات الاطریلاست زرتک تباه و بدال آب عصفر است
زرنیخ خراسانی شک است زرنیلج ریباس است زرده تخم مرغ اسم مح البیض است زرورد زرورد موصوفست
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردآلو اسم فارسی مشمش است زرین درخت امین الدوله گوید که او را در
خراسان گل ماشقان نامند نبات او از یک شبر زیاده و برگش عریض و مزغب و گلش زرد و شاخهای او بزرگ و دراز و چون
تر و او غبار و سرد و نمایند گلش میریزد و گرم و خشک و جهة عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و گزیدن هوام
نافع است و بعضی گویند اسم آزاد درخت است زردیر بفارسی سپرک نامند و یونانی ارخشفن و صباغان از او چیزها زرد کنند
ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه بگل عصفر بری و مستدیر و با اندک خارهای نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک
و بیخش زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه بکنگر است سرد و خشک و با اندک حرارة و قوة جالیه و محلل صلابات و رفع اثار و
مسکن درد و مدر خون و مفتح سده و نیم رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهة سپرز و یرقان و استسقا
مجرب دیکوقیا از معجون او با عسل همین اثر دارد و ضماد آب طبیخ او با آرد جو جهة جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش
سکنجبین و بدلش نصف وزنش قوه و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقال است
زرنباد بیخی است عطری که او را مستدیر و رقیق کنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او اغبر و باطنش مایل بزردی و از
بلاد چین و بنگاله و دکن آرند نباتش بقدر دو شبر و برگش قریب ببرگ انار و گلش و ثمرش شبیه بتخم گل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ
و آنچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران
و مفتح سده و جهة وحشت مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و رفع رایحه سیر و پیاز و
شراب و رفع درد دندان و حفظ صحة آن نافع و ضماد تازه او بر پا بالخاصیة رافع جمیع علل سرد و طلای او با ورک
جهة داء الفیل و بخور او جهة گریزانیدن مورچه که دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین و کمر با نخت اعاده باه
مالیخولیا و مصدع و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل آن درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش
دانه ترنج و چهار دانگ او طرخشقوق و قدر شربتش یکمثقال تا دو درهم است زرنب برگ نباتیست از

برک

برگ صعتر عریض تره مایل بزردی و خوشبوی شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از زرعی و ساقش مربع و مجوف و عرض
حدقه و قوتش تا چهار سال باقی و منبتش جبال فارس و راسته ترکستانی نامند و در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و تریاق
مفرح و با قوة قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهة امراض عصبی و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و
تقویة هضم و تحلیل ریاح و تقویة اعضای رئیسه و رفع عسر بول و زردی مثانه و رفع سموم نافع و عصاره او تا یکماه در
تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه جهة صداع سرد بارد نافع و مضر محرور و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی و کوبیه کبابه و سلیخه است زراوند لغة فارسی قسم بزرا طویل و ماده مدحرج
از مطلق او مراد قسم طویلست و آن بیخیست بسطبری انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش
سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک دخومتی و برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن دراز تر و عریض تر و شاخها
بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و تخمش از آن ضعیف و غیر مستعمل اطبا است و بیخ مدحرج
و حدقه و اخل روغنها میکنند و آن بیخیست دراز تر از زرعی و باریک و پوست او غلیظ و گلش شبیه بگل سداب و قسم
اول در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و
مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت حصاة و کشنده قمل و جهة بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ
رخسار و رفع ریاح و شقیقه و جگر با شراب جهة سموم و با فلفل جهة احتباس و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سپرز
و یکمثقال او با شراب العسل مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهة صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضمادش جهة گزیدن عقرب
و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهة قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهة سپرز بغایت موثر و شیاف او
جهة تنقیه رطوبة لثه و قرحها و جهة احتباس حیض مجرب و درد رحم و اخراج جنین بغایت موثر و قدر شربتش
از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابات
سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف او انزروت و در تخفیف عسالیج الکرام است زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد
و باصفهانی نخود الوندی نامند بیخیست مدور و با پهنی بقدر فندقی و شاخهای گیاه او زیاده بر زرعی و برگش شبیه
ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوة
اقسام او تا دو سال باقی است در دوم گرم و خشک و محلل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی
قصبه ریه و دافع زهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون
و صرع و وسواس و شقیقه و چرک زخمها و دندان و فتق و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر
افعال قوی تر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهة بهق و قروح خبیثه و با
عسل جهة رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا
و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن او و نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف
او قسط و ثلث او بسباسه است زرنیخ لغة فارسیست و یونانی فرساطیس نامند و بمعنی کبریت الارض است
و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ و بهترین او شبیه
بسرخ و صاف و زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ النوره و دواء الشعر نامند و زبونترین اقسام او
بدستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعملست قسم زرد در سیم گرم و خشک است و سرخ او در چهارم و سفید و سیاه
و سبز قوی تر و اقسام زرنیخ از سمومات اند و محرق و لطیف و در بردن موی قوی تر و متصاعد و بسیار سرخ و شفاف
و براق و در سمیت و افعال قوی تر از همه و مجموع او معفن و لذاع و محرق و با قوة قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد
زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جالی آثار رفن مرده و رافع جرب و سعفه و اکله و بارا تیا نج جهة داء الثعلب و با

و آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت
تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعد و بواسیر و جراحات پشت و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زاید
و رویانیدن گوشت بن دندان و بجوزاد و با راتیانج بدستور یکدو داو بحلق نرسد جهت سرفه کهنه و با میوه و مغز جلغوزه
و مغز بادام بالسویه چون بکره بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از
بخور حریره گندم با مغز بادام در روغن تازه جهت رفع مضرت دود او استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول جماد و بند
با آب بیخ سیر تازه بعد از کندن موی جهت منع رویانیدن او مجرب و با رانک و با عسل جهت تصفیه او از دو فع کردن
چرک سینه و آشامیدن او با پیه و قی کردن جهت بیت ربع مجرب دانسته اند و احتیاط آنست که آشامیدن او بهیچ وجه
جراحات نمایند و طلای او با زهره گاو و داء الحی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون با بول صبیان تهیه
بسوزانند و ستردن او جهت بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت
ثآلیل مجرب و با صبر و حب البان و آب کنند با جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بعد طبیت و چون در شیر
حل کنند هر مگسی بر آن عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف او زرنیخ سبز است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از
تضمید زرنیخ بهم رسد رفع اثر اطلای گل عصفر و آب برنج مینماید و چون زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند
یکجزو او و ده جزو زیبره را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر بدستور الیق است زرافه حیوانیست و
بفارسی شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و سینه یکردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی شبیه
پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخش بدستور و دستش دراز تر از پا و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط
غلیظ و سوداویست و نفعی از او در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهت نزول آب مفید است زرزور از جمله طیور است
و بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش سکباج و سرکه و سرگین او جهت کلف و
نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است زریق مرغیست سفید و آبی و بترکی … و گوشت او بد
طعم و پر لیف و عصبی و بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب چقندر و مطبوخ استعمال نمودنست و گوشت او
گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار جالی و جهت رفع آثار نافع و زهره او با سمیت جهت بیاض چشم و استرخای
قضیب طلا و ضماد او نافع است زعفران معروفست در سیم گرم و در دویم خشک و مفرح و مقوی حواس و منضج و
و مفتح و محلل و مصلح عفونت اخلاط بلغمی و مدر بول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی او جگر و احشا و
آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و منوم و جهت سده جگر و سپرز و بسایندن قوه
ادویه باعضا و یکمثقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن او جهت ازاله سپرز و بلینچ جهت خمار و با
ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ضماد جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره و
ورم گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی و حمول او جهت درد رحم و مقعد و اکتحالش جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و رفع رقه
چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و نطول
او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید و مصدع و منجز و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مفتر اعصاب و
مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم او کشنده به تفریح مفرط است و بدلش
مثل او قسط و مثل او دارچینی و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون دو درهم با آب سرشته مثل گردکان
مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجرب و روغن او که پنجاه مثقال
او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون بپزند و بخیسانند و هر روز برهم زده صاف کرده باشند در سیم گرم و
خشک و ملین عصب و صلابت رحم و منضج و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای او جهت شقیقه و

قروح

قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهت قرحه و صلابت رحم نافع و برگ گیاه او جهت التیام جراحات
تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون اندرون سیب را خالی کرده و زعفران پر کرده بو کنند جهت خناق و ذات
الجنب و خفقان بغایت مفید است زعفران الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه آهن … و بگذارند
و بر جای نمناک بگذارند تا زرد شود و بعد از آن گویند اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور گذارند و تکرار عمل نمایند
تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین
نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و
خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه او جهت قطع حیض و در د
او جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یکقیراط آن مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است زعرور
در اصفهان کویج نامند و بترکی کیکسان یمیشان و در تنکابن کرچیل گویند از جنس کندس طبریست در آخر دویم سرد و در اول
خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت سهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او
با شکر جهت درد سر حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد او جهت اورام صلبه و باد سرخ
مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربت از آب او بیست و پنج مثقال

الزاء مع الغین

الزاء مع الفاء

و از جرم او تا دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است زغیر مرو است و بفارسی تخم کتان زغار خبز الطین است
زغن اسم فارسی حداء است زفیرف اسم مغربی عناب است زفت بری جبلی زفت یابس است زفت
رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قنفهر است زفت
رطب رطوبت سایله درخت صنوبر بری بار که قسم نر است و رطوبت باردار آن که غیر درخت جلغوزه است
و مسمی بتنوبت حاصل میشود و منجمد او راتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند
ثمر سرو و از آن گرفته است بهم رسد قطران نامند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات
و آشامیدن او جهت ربو و شقیقه و چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سده
سینه و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خسته بظاهر جلد و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران
و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با
عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خشکریشه و الصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلوی که در حلق
مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهت خراز مفید و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با
آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره او جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور
او با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم حاره و صلبه امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر و مضر شش و
مصلحش کثیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه مثقال است و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع آن قطران
و روغن زفت که رطوبت بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج
نمایند و ضماد او با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن موی در داء الثعلب و جرب انسان و حیوانات و تمدد اعصاب و عرق
النسا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی است و دود زفت جهت نیکو
کردن مژگان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه و بغایت مؤثر است زفت یابس
زفت رطب است که بخودی خود خشک شود یا بطبیخ خشک کنند در سیم گرم و در دویم خشک و بتجفیف او زیاده از رطب و
انضاج ضعیف تر و جهت التیام قروح و ضربه و سقطه و آشامیدن او با زرده تخم نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و
سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیف تر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است

زفت بحری شبیه بقطران دریا و سیال او از زمین مثل نفط حاصل میشود و صنف سیال قیر است و کشتی را بآن استحکام
میدهند و داخل ادویه میکنند و بهترین او صاف و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت عرق النسا
و فالج و جذام و التیام اعضای شکسته نافع **وقدر** شربتش از یکدرهم تا دو درهم و مضر شش و
مصلحش کثیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سقز است زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی
بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریض تر و با تشریف و گلش در اطراف شاخهای او بهیئت یاسمین و زرد و سیاه رنگ شبیه
بهلیله و در جوف او دانه مثل کنجد و این نوع را برگ و بار تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و
درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خار دار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین سبزه و با عفوصت و
مغثی است در دویم گرم و خشک و محلل ریاح و جاذب و رافع آثار **وقدر** شربتش تا پنج مثقال است و روغن
تخم او با اندک تحذیر و محلل ریاح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل او و رافع سده و سپرز و جهت فالج و نقرس
و امثال او شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه **وقدر** شربتش چهار قیراط و
بدلش نفط است زقال اسم فارسی قرانیاست و او ثمر خنثی است بقدر زیتون و یاقوتی رنگ و بعد از خشکی
سیاه میشود و ترش و با اندک عفوصت و قبض سرد مایل باعتدال و جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و
التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت مؤثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است و مؤلف ما لا یسع قرا
قاطرا اشتباه بزقال نموده و در امبرباریس زقال را بیان کرده و نایب مناب زرشک دانسته است و ظاهر اقرا قاطر با امبر
باریس اشبه باشد زقاط اسم بربری حب الزلم است زلابیه بفارسی حلوای زلیبیا نامند مولد خلط صالح
و سریع الهضم و بغایت مسمن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار
زلایف الملوک نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند زلیخ اسم عربی بهرامج است
زلو اسم فارسی علق است زمارة الراعی اذان الفار است زمور اسم فارسی فنت یا بس و در دو ملک و معمول
او را زمور لاکی نامند و مستعمل زنکر انست و در احتباس حیض معدیلیت و قدر یکمثقال او با زرده تخم نیم برشت از
مجربات است زموم از اسامی زیبق است زمج بفارسی چرخ و بترکی قولکو نامند و از جمله سباع طیور است گوشت
او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهت کلف
و رفع آثار مجرب است زمرد از کان طلا و غیر او نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی ذبابیست یعنی در رنگ شبیه بذباب
سبز و آنکه بر حامل او مگس ننشیند و آن بغایت صاف و آبدار میباشد و آبش متموج و رقصان و دیگر ریحانی نامند
که در رنگ شبیه بریحانست و شبیه بزمرد نباست و دیگر افستقی گویند که در سبزی بسیاهی زند و زمرد کهنه نامند و دیگرا
صابونی نامند و آن سبزیست که بسفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع او در دویم سرد
و در سیم خشک و قوتش همیشه باقیست و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و رافع هموم و خفقان و
جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصاة و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا
نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سبل و طلای او جهت سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او رافع کلال بصر و آشتر
او جهت منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون و تعلیق او مبطل
سحر است و چون بکمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه و مثقال باشد نصب نمایند در طالع مریخ
و آفتاب در برج هوائی باشد جهت قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حاجت مجرب دانسته اند و گویند چون
بطعام زهردار رسد عرق کند و گویند حامل او نمکی روزی نمی کشد و گویند چون افعی را نظر برا و کور میشود و قدر

الزاء مع القاف

مع اللام

الزاء مع الميم

الزاء مع النون

شربتش و دفع سموم یکدانگ و بدلش برنجاسف زنجبیل بلغت مصر و بکند زنجبیل الرماز نامند زنجفیل شامی اسم
عاقرقرحاست زنجرف زنجفراست زنجار الحدید زعفران الحدید است زنعاح قسمی از حلزون بری که در اشجار
بقول میباشد بقدر باقلا ثبت غیر انجیراست که در دیلم صندل کاچول گویند و در حرف الف مذکور شد زنجبیل
العجم و زنجبیل فارسی اشترغاز است زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است زنبوع اسم فارسی اسلوب است
زنگار اسم فارسی زنجاراست زنجار مجرد و زنجار رودی از اقسام زنجار مصنوع عند زره و درست زنبق صفر
گویند یاسمین زرد است زنجره بلغت اصفهان صرصر را نامند زنجبیل بجنت معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل
و از آن بسیار کوچکتر و بی گل و بی ثمر و در مازندران نیز میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی
هاضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر و منهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی
معده و قوه حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده
و یرقان و تقطیر بول و اسهالی که از فساد غذا باشد و با نباتات و کندر جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت
معده و با زرده تخم نیم برشت جهت زیاده کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و بسته جهت
تقویت باه از اسرار مجربات است و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضماد آن جهت تقویت اعصاب و گرم از مساج کو
بعید بل و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام **وقدر** شربتش
دو درهم و بدلش دار فلفل است و مربای او محرک باه مبرودین جهت تقویت هاضمه و بینه پیران و تحفیف بلغم قویتر است
زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار تند و گشنده سگ و برگش مثل برگ بید و دراز تر و بزردی مایل و کم آب و شاخهای او
سرخ است بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او
جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی از آن پنج فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست
زنبق از ریاحین معروف است و بفارسی سوسن آزاد نامند و او غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور میشود
و اشتباه عظیمی را کرده اند در دویم گرم و در یبوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و پیاز او در افعال مثل پیاز نرگس و
قویتر از آنست و روغن او که تحمل روغن کل مرتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دویم
گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا و تحذر ارو مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهت رفع قشعریره
و بیدی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن یاسمین و در غیر اسهال روغن نرگس است
زنجار بفارسی زنگار گویند و معدنی او از کان مس بهم میرسد و هندی مسی عبارت از وست و مصنوع او اقسام است
یکی زنجار مجرور نامند و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنهج منطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه
گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش زنگ را تراشیده و جمع کنند و دیگر از زنجار رودی نامند و او را صفایح مس که هر روز
بر آن سرکه پاشیده در سرداب بگذارند تا زنگ گیرد و هر نیم مثقال زنگ را با سرکه کهنه در طغار مس بسایند تا غلیظ گردد و
شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب همیشه خشک کرده بهیئت فتیله بسازند
و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین او معدنی و دودیست در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله
و اکاله و معفن و لذاع و سترنده گوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم و روغن جهت دمامیل و مانع زیاده شدن قروح خبیثه
و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و نخنا و با عسل جهت تنقیه
چرک جراحات و انه بو اسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیده او با
شیره حنظل و سرکه و عسل در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک شود جهت حده بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق
مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و

الزاء مع الواو

وکثیرای سرخ و سفید؛ تخم مرغ جهت کل جراحات و سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و یکدرهم او کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز
او از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مرخیه استعمال نمود و چون دهن را با آب مملو ساخته از بخار
دودی در بلعی صعود کنند جهت رفع بدبوئی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه سر مفید است
زنبا اسم فارسی گیاهیست که در بلاد ری و تابستان میکارند و در اول زمستان میروید بسیار گرم و تند و مصدع
و موجب حرارة بدن بطریقی که از هوای سرد متضرر نشوند و جهت تسکین باج و حدة بصر و درد سر بارد نافع و خام
او بغایت مقیی و مضر محرورین و مصلحش سرکه پخته و انار و به بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند
معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس بهم میرسد و بعضی را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع از زیبق و گوگرد است و در
دستورات اقسام او مذکور در دویم گرم و در سیم خشک و بعضی در دویم سرد دانسته اند و از جمله سموم قتاله است و رادع اورام
حاره و قابض از شادنج و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها و آکله و تعفن و قروح و سوختگی آتش و
جوششهای حاره و حکه و نمش و حصف و رفع نمل و تاکل دندان و با موم روغن جهت شقاق مجرب و دود او کشنده
بخناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و سفیداب بدل اوست زنبور نوع سرخ او را سمیت غالب
و طلای او جهت برص و اورام بارده و با عسل و نمک نافع گزیدن او و صاحبان امراض مزمنه عصبیه مثل فالج و امثال آنرا
بغایت نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غایره مؤثر و گویند
آشامیدن خشک سائیده او بقدر یکدرهم موجب فربهی بدنست زنبور عسل نحل است زوفرا اسمی از جوزرای
بریست زوک بلغة جرجان نواست زو لنک بلغة مازندران قسم اجیر قرصغه است زوفای یابس
گیاهیست مفروش بر روی زمین و برگش شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریت و شاخهای او پر گره و بر هر گرهی
گلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه در دویم گرم و در آخر او خشک و کوهی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح
غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و
قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و بیخ و با عسل جهت تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل
خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و با طبیخ انجیر جهت
خناق امتلائی و ضماد او با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بادرده او و رفع خون مرده که در پلک چشم باشد و بخور او
جهت نزول آب و با بوره داء الخنزیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت
درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش صعتر است
زوفای رطب چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی شنگل مش و
ترکی سقلداق نامند بهترین او آنست که در آب جوشانیده پشم را از وجدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را
اخراج کنند و هر گاه منعقد او بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده چربی آنرا بگیرند و در دویم
و در دویم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل و جهت مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و کرده
و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلای او جهت ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و بیخ مفاصل و تعقد عصب و آکله
و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و قی و با پیه مرغابی و طیور جهت قروح گوش و قضیب و فرج و شقاق
مزمنه و حمول او با اکلیل الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و
مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا سه
مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهت قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان
نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی عزاده دانسته و قابل است که آن دانه ایست مایل بسیاهی و

اندک

الزاء مع الهاء

اندک سبزی مثل ماش و کوچک طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف ششیر تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم بهین نیز
میباشد و در سیم گرم و خشک و سمیه و با قوه جاذبه و ضماد او جهت بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر
و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش ربوب حامضه و طلای او با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام
و گاه داو جهت درد سر بارد مفید است زهره بفتح اول قرنفل شامی در معرب قرنفلیا نامند و مذکور خواهد شد و بلغة فارسی
مراره و بعربی بزر عو و اطلاق میکنند و دج نیز نامند زهرهٔ اسیوس اسوس است زهم اسم زباد است و گویند
زباد اسم جانور و بهم اسم عطر اوست زهرة الحجر جوز جندم است و گویند خراز الصخر است زهرزمین بلغة جرجان
ازاد درخت است زهره بضم الزاء بلغة اکبریان نحاس است زهر اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوذ است
زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و شدید و لذاع در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای
پست میماند و از آفتاب آنها خشک کرده زهرة الملح شود و ماسرجویه گوید که آن شوره ایست که مثل غبار بر روی نمک
معدنی میباشد بغایت گرم و خشک و شدید و مجفف و محلل قوی و جهت قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتی که از گوش تراود
و جهت غشاوه و آثار قروح و منع رویانیدن موی و با روغنها جهت اعیا که ماندگی باشد نافع و آشامیدن او تا یکدرهم با
شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضر معده و بدلش بوزن و نیم او نمک
هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند دانها بهم بچسبیده باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم او کشنده است و علاج بز بریست
زهرة النحاس گفتی است شبیه بدانهائیکه از ریختن آب بروی مس تفته ظاهر شود و او از کان مس و آن مس که گداخته بهم میرسد و قوت
بزنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهت ورم بارد لهاة و نفخه و مری و با روغنها
و مرهمها جهت بردن گوشت زیاده و تحلیل اورام و خشک کردن داء بواسیر و با شراب جهت بثور و صنع و بهق سفید و

الزاء مع الیاء

ققلورا و در گوش با روغنها جهت کری کهنه و از سموم قتاله است زیره اسم فارسی کمونست زیرهٔ رومی اسم فارسی انیسونست و
کرویا را نیز نامند زیت الاصحاء و زیت فلسطینی و زیت رکابی و زیت الانفاقست زیتون الارض مازریون سیاه است زیتون
بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طرانثیث است زیتیتة بلغة مصر امبارابوطالیست و گویند اسم در قنبوسنت
زیت الهرجان زیت السود است زیرقون بلغة دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است زیزن کتانست زیت الثلج
روغن شلغم است زیز صرصر است زیتون الحبش و زیتون جبلی و زیتون الکلبه زیتون بریست زیتون الماء زیتونیست
که نزدیک انهار روید و در جمیع افعال ضعیفتر از بری است و بعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی
بزیتون الماء است زیرهٔ صحرائی اسم فارسی کمون بریست زیرهٔ سبز اسم فارسی کمون نبطیست زینیان نانخواه است
زیرباج از اغذیه مطلقهٔ اصحاء و مسکن حدهٔ الصفراء و حدة اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و منفتح سده و موافق صاحبان جگرهای
حار و تبهای نایبه و شطر الغب و مضر امزجه بارده است طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت
را بقدر یکرطل ریزه و اگر مرغ باشد از بندها جدا با دارچینی و نخود مقشر در روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه
و ربع رطل جلاب با شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب و یکدرهم کشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران
اضافه کنند زیتون بری و بستانی میباشد و بستانی را درخت بزرگتر و برگش آبدارتر و سبزتر از بستانی و بعد از چهار
سال بار میدهد و تا هزار سال میماند رسیدهٔ او گرم باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و
خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با
طعام خورده شود قبل و بعد از آن در نوقت مقوی معده و دابغ او و مشهی و حابس طبع و مبهی است و مورث پیچ آبی و لاغری
و مصلحش مغز گردکان و بادام در روغنها و سرکه و گویند مضر شش به مداومت او و محرق اخلاط و مصلحش شیرینهاست
و ضماد او جهت رفع سوزش سرد و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای داء او با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده او

باد انه او جهة ربو و امراض شش نافع و برکش در دوم گرم و خشک و ضماد مس جهة حمره و منع زیاده شدن آن دو شهری و نافع فارسی و عرب
چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقلع شده باشد و با عسل جهة داء الحیه و با آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهة
اسهال و خایندن او جهة قلاع و ضماد پخته او با آب عوزه جهة بعقوام عسل رسد جهة دندان کرم خورده و ریدامیدن او
و مطبوخ او در شراب جهة نقرس و مفاصل و بدستور مضمضهٔ آب طبیخ آن جهة دندان کرم خورده نافع و حقنهٔ او جهة
قروح باطنی و مقعد و رحم و عصارهٔ او در افعال مذکوره مثل برگ او ست و حمول او جهة قطع سیلان رحم و آب ترف او و ضماد او
جهة براندگی حدقه و قطع ریختن مواد چشم و تا کل پلک نافع و بیخ درخت زیتون با قدری برگ جوشانیده مضمضه نمایند
جهة تسکین درد سر و نطول جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخار او جهة قطع اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت موثر و
تعلیق بیخ او بالخاصیة جهة سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه کرده و کوزه را گل گرفته
کرمی احراق نمایند پس آن کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده بار دیگر احراق کنند در همه افعال قوی تر
از توتیا است و ضماد خاکستر برگ او با سرکه جهة عرق النسا بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه
نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را
در این امر مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهة داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و
رطوبت شاخ تازه او که از سوختن او بهم رسد جهة جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ ثمر و اجزای او
جهة صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهة قبول
عام و قضای حوایج و برکت موثر است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهة استحکام لثه
مفید و صمغ او در صورت شبیه بصقمونیا و مایل بسرخیست در اول گرم و در دوم خشک و در تقویه ذهن قوی تر از کندر
و دافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهة رفع رطوبت جراحات و نامر همها جهة رویانیدن گوشت موثر و صمغ بری او قوی تر
و مدر بول و حمول او جهة رفع احتباس حیض و ضماد آن با سرکه جهة جرب متقرح و سنون او جهة تسکین درد دندان کرم زده
مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او بر طرف میشود و بخوردانه
زیتون قاطع ربو و سعال است **زیت** بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب
نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای او از یکدیگر منقطع میگردد بخلاف مغشوش
و این نوع در دویم گرم و با پوست قبض است قول بر طوبت او صحیح ندارد و معتدل او که با آب گرم بسیار بنوشند
صاف کننده بلدغ و الطف است و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهة درد اعصاب
عرق النسا و با شراب و آب گرم جهة مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهة رفع سمیت ادویه و حقنهٔ او جهة قولنج ورمی
سدی و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهة التیام زخمها و طلای او جهة دردهای بارده مفید و چون
شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرم تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه
آن و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و جهة رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهة نزول آب
قایم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد
بدمثل عتیق میشود و **قدر** شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است و او
معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک است مسخن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و
و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضا و
معتدل و موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون نیز قایم مقام روغن گل
سرخ و برای دهن در مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار او و تقویه دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات

لهاة

لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص نوعی بدون نوعی دانسته اند و چند
کهنه تر شود قوی تر شود و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان دانسته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال میماند و گویند چون
بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلثان او کندر و روغن شمع نیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در
آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال او نجات یابند و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود مجرب
دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و سدو سیاه و مولد حکه و مصلحش شربت نعناع است و چون روغن
زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و بتجدید آب بدستور او را تا هفت بار و بعد از آن که آب بسوخته
باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد بر آب شتی بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجیبه است **زیتاد** ثقل روغن زیتون است
که او را در ظرف مس بحد غلیظه بجوشانند و بعد از آن بیفشانند در سیوم گرم و در افعال قوی تر از حضض و ضمادش جهة
درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغری با شراب و ماء العسل جهة درد دندان و با نقیع
ترمس جهة جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قوی تر در بال مطوبین مولد قروح است **زیت السودان** روغن
ثمر زیست مثل بادام کوچکی لوز البربر نامند و از درخت خارناک بهم میرسد و خار مذکور دو آب مینخورد و عرق ثمر آن مانند بادام
کوهی نیز نامند طعم روغن شیرین و خوشبو است در سیوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مداد خون صالح و ملطف
اخلاط و جهة امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ارا فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است
و مؤلف اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته است **زیت الحم** بلغه صعید مصر افنیقطس است **زیت الجبل**
بلغه نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب و جیوه نامند از جمادات و معدنست شبیه بنقره که اکثر از کدار
سنگهای سرخ تخفیفی بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرات نیست که از خاک متکون میگردد
و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سکنی نمیشود و نقره بعد او معدوم میشود در سیوم سرد و در سیوم تر و باحده و تقبض و
استنشاق در محرق او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیده هوام و خلاء کند
او با تخم خربزه و با بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار او اکل و سعفه رطبه و قروح سایله و رفع قمل مجرب و با کندر و زرنیخ
و موم و روغن زیتون جهة داءالفیل آتشک از مجربات و بدستور دود همین ادویه همین اثر دارد به طریقی که بخلق و بینی کشند چند
و در یک دفعه سه بار بخور کنند و غذاهای نمکدار و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دو دهند و چون زیبق را کشته بر بسمانی
مالیده بر کردن به بندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهة خشک کردن داء آتشک و قروح مجرب
و خاک زیبق کم ضرر تر از آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در میت نمایندن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمیت
و بسرعت از امعا دفع میشود با مغص و در قوی و چون ناکشته او را در هر سال هر چند روز بقدر حبه تا یک دانگ بنوشند و
بتدریج زیاد کنند و گوشت بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ تقویه باه و هاضمه و دافع پیری بلیت
و **قدر** شربت غیر مقتول آن ... در هم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدة و از سموم قتاله و
محرق خلط و محلل تهاد مقطع است و حلزا یقه جهد در دستورات اول زنگار است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص
حل نموده بر سر بمالند و تا آتش بر نهند ... کرده نده طریق عمل دستور او مذکور است **حرف السین**
سانج بهندی برهن نامند برگیست بیماق و کل و زرد بهای آسمانی از بلاد هند میرسد و بر کشتی بیرک کرد کلان و مایل
بسیاهی و گویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و پیچ پیچ مخطوط و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی
سال باقیست در سیوم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ
ارواح و اخلاط و مفرح و منفخ و مسمن و محلل ریاح امعا و جهة سیلان آب دهن و بدبوی آن که از حرکت معده باشد و
خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویه حواس و یرقان و استسقا

[illegible marginal notes]

دسپرز دحصاة ومنع داخس وجميع امراض مقعد ورحم ودر اکتحال جهة بیاض وسلاق وظلمت بصر و ناخنه نافع و نکاهداشتن در زیر زبان
جهة لکنت زبان مفید وطلای او با سرکه جهة احتباس حیض و شیر و رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیدهٔ مطبوخ او در
در شراب جهة تحلیل ورم اجفان وکذاشتن او در میان جامه وا قمشه جهة منع کرم زدن او مؤثر و مضر ریه و مصلحش
مصطکی و مضر مثانه و مصلح او شربت به و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش دو وزن او سنبل هندیست ساج
درختیست هندی و ابل هند سا کونا مند بقدر درخت چنار و سرخ رنک و صلب و مایل بسیاهی و کبیر الورق
و خوشبو و ثمرش بقدر فومل و مستطیل و مؤلف تذکره او را فندق هندی دانسته چوب او در سیم سرد و خشک و با
اندک حرارتی و ضماد سائیدهٔ او با آب سرد جهة درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشارهٔ او مسکن تشنکی و التهاب
معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در آب ما نشاندهٔ و مثال آن
انداخته و سائیده باشند جهة ورم اجفان و تقویه بصر و حدة نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جکر و مصلحش عناب
و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافهٔ مشک را در آن کذارند
حافظ بوی آن و وزن آن زیاده میسازد سا د سا د اوران معرب از سیاه دارانست یعنی سیاهی درختان چه دار
چه دار بلغه فرس درختست و بعربی سواد الحکام نامند بجهة آنکه قسمی مداد از آن ترتیب میدهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر کرده است اسم عفص است و آنچه کفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق و شبیه
و با اندک تلخی و مجوف در ختان هند و بلاد حوالی او بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت
نارجیل بهم میرسد مشتبه داشته است و در دوم سرد و خشک و با اندک حرارة محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنک قاطع
نزف الدم و بجمیع اعضا است و شربا و ضمادا و حابس اسهال که مولد لقیام دهندهٔ زخمهاست و با سرکه جهة ورم قضیب و
انثیان و با شراب جهة بارده و با روغن مورد جهة منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود موست و فرزجهٔ او با سرکه و حقنهٔ او
بی سرکه جهة قطع خون حیض و تقویه رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سنگ شود او مصلحش شکر و قدر شربتش
یکمثقال و بدلش دو وزن او مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه و آن حیوانیست شبیه بمار
دوست و پا دارد و دستها کوتاه تر و بطی الحرکه و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بتر کی بیلان اغو برن کویند
و تنش بدان تا اثری کند و ا کر آتش انداز ند ا فسرده کند و یکمثقال او از سموم بارده قتال و بغایت کرم و خشک و معفن
مقرح جلد و ترکیب روغنی که در آن همراه آنچه باشند سترندهٔ موی و قرحه کنندهٔ عضو است و چون دست و پای او را قطع کرده
و احشای او را اخراج نموده و در عسل چند روز بکذارند عسل مزبور جهة درد مفاصل و اورام بارده نافع و خوردن او قتال و فادزهر
او تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم وزغ بر تیست و وزغهٔ بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بکردان
و با نقطهای سیاه و تسمیه چلپاسه بلیت و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است در سیم کرم و خشک و ضماد کوبیدهٔ
او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثاليل و تضمید خشک او بر بدن کرم زده موجب تسکین الم و چون تسکافته بر موضع
کزیدهٔ عقرب بکذارند رساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل
و خون و بول او و با انک مسک و براحیل جهة رفع فتق بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ او بهمین اثر دارد و خوردن او مورث
سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست سامان اسم فارسی نوعی از بردیست بسیار نرم و باریک
و مایل بزردی و از و حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهة رفع بواسیر و سوختهٔ او قاطع نزف الدم
ساپرج معرب از فارسی و اسم پروح است ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است
سا نغه و ساق اسود پر سیاوشانست ساسارکشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است سادرس
اسم یونانی هندباست ساطریا و ساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغهٔ مصری الحمام و انطا

کوید

کوید آن با رفیطرست ساعینون ساخافیدون اسم یونانی سکبینج است سافروس اسم یونانی فیروزج است ثمار کهم
یونانی عصا است ساطریوس اسم یونانی جدوار بمعنی مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی شیح است ساری
اسم هندی حب النیل است سالیطس اسم یونانی حجر القمر است ساسم آبنوس و کو بند نانخواه است ساناحور ا
اسم یونانی باداورد است سالس اغزیون اسم یونانی کسکیج است ساتهل اسم هندی صعتر است سار اسم
فارسی زرزور است ساس اسم فارسی قنافس است ساکونه اسم هندی سانجست ساربل اسم هندی قنفذ است
ساکرکون اسم هندی حجر الذهب است ساچپ اسم هندی حیه است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان لغه
فارسیست و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاده بقدر تقامتی ساق او مایل بسفیدی و برکش مدور و بزرک و بارش در خوشه
و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سودای
و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدة صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهة حرقة البول و سرفهٔ حار یابس و خراج کرم
معده و خشونت صوت و کرفتکی آواز و سحج که از دوای شدید بهم رسد نافع و اصلاح اذیت ادویه مسهل و تنهای
حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او در سده و شاب حزاز جهة کشودن دمل از مؤده است و قدر شربتش از سی عدد تا بیست
مثقال و مضعف معده و کویند مضر جکر است و مصلحش در محرورین کل سرخ و در غیر او عناب است و بدلش خطمی سنج
بفارسی شبه و شوق کویند سنکیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دویم سرد و در سیم خشک و خوردن او
جهة خفقان و کشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویه معده و بکداخته با شراب مقوی و اکتحال محرق مغسول او با عسل
جهة جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پیوسته در او نکاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نکاهداشتن او جهة
رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور رقیقه چند بر صفحهٔ او از سورهٔ ملم یکن نوشته
صاحب اللقوه پیوسته در آن نکاه کند در غیر آن نظر نکند در اثر زود لقوهٔ او رفع میشود و از مجربات شمرده اند و نکاهداشتن قطعهٔ او
که بقدر یکمثقال باشد جهة رفع فزع و دهشت از موده است سبع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الاشنان
پرسیاوشانست سبع الشعرا افیتمونست سبیبان از آزاد درختست سبوس کندم اسم فارسی نخاله است سبز
قبا بلغه اصفهان اسم سفراق است سب اسم فارسی صدفست سپاری اسم هندی فوفل است سپلکی اسم
هندی وزغه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است ستوا بتابعه از بین اسم هندی حتمی از بیش است
ستاوری اسم هندی بوزیدانست سجلاط اسم یاسمین است سجوس بلغه رومی و سحابیس بلغه یونانی اذخر است
سحاب بلغه اکیریان زیتق است سحاب البحر اسفنج است سحوریون اسل است سحر بجای معجمه کیاهیست شبیه
باذخر و بر شاخ ثلج و بد بو در سیم کرم و خشک و مقوی معدهٔ بارده و مفتح سدهٔ جکر و طاحن و قاطع بلغم
لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یکمثقال
و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است سخوحن و سخینوس اذخر است سخره زاج احمر است سخادوس اسم سریانی
اسطوخودوس است سخینس اسم یونانی درخت مصطکی است سخینا اسم یونانی مصطکی است سخاله انچه
از فلزات لبوها ن جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از او بریزد سدر بفارسی کنار کویند و مراد از این اسم
برک سائیدهٔ اوست بری او پر خار و ضال نامند و بستانی کم خار و ثمرش بزرکتر و لذیذ تر است و ثمرش شبیه
بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندکی ترشی و زرد و سرخ میباشد نشارهٔ چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک
و قاطع نزف الدم و رافع قرحهٔ امعا و اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقا و سپرز و حقنهٔ او بدستور جهة
جراحت امعا و ذرورش جهة زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت درهم است و برک او جهة زخمها و شقیقه و چرک بدن
و تقویه موی و منع سقوط آن و تقویه اعصاب و طرد هوام و ضماد او با شراب جهة نضج ورمهای حار و تحلیل او

مفید

معقد و بدستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دویم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده
ترش او قابض و مسهل بعسر و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرا و معده و امعاء
و مطفی حرارت و عرق بعد خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و رافع صفرا و تشنگی آب شیرین او مقوی معده و کشنده کرم معده
و امعاء و مضر مبرودین و مصلحش گلقند است و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و اثر دارد و سویق النبق او نافع
جهة اسهال مراری و قرحه امعاء نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهة دفع شری مجرب و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده
او جهة شکستگی اعضاء و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او بحدیکه غلیظ گردد جهة سستی اعضاء و عضلات و
سرعت حرکت اطفال موثر و چون زنبق را بگلاب آغشته زرع نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون بعسل آلوده باشند
ثمرش شیرین شود سداب بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر و پر شاخ و برگش ریزه و بدبو و
بسیار سبز و گویا غباری بر او نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه او در خشکی کمتر و برگ عصاره او مدر بول و حیض و
مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سده و محلل ریاح و ما بتریاقیه و جهة یرقان و قولنج ریحی و امراض مقعد و سده رحم
و حصاة و بواسیر و آشامیدن او که با آب خشک جوشانیده باشند جهة تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن
و ورم حار ریه و عرق النساء و مفاصل و لرزهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهة اخراج کرم شکم و طبیخ او
در شراب جهة استسقای لحمی و خوردن او با نمک جهة حده بصر و خاییدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی
هضم و مشهی و با انجیر و گردکان جهة سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت او هر روز بقدر یکدرهم جهة ازاله فالج و رعشه و تشنج
مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر ده اوقیه با نیم اوقیه عسل جهة فواق مجرب و چون داخل بینی نمایند باعث
خونشدن او و شدة اسکار و رفع ضرر او میکرد و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و بیشتر بنفشه و آشامیدن تخم او
بقدر پنج قیراط با شراب جهة دفع مضرت ادویه قتاله و یکدرهم او جهة عرق النساء و دو درهم او جهة ازاله درد گزیدن عقرب و
رتیلا مجرب و بدستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهة نفخ امعاء و نفخ رحم و ضماد
او محلل خنازیر و با عسل جهة درد خناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة عسر بول و با انجیر جهة استسقای
لحمی و به تنهائی جهة بهق مجرب و با سرکه جهة رعاف و با ورق الغار جهة ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهة بثور و با
نطرون جهة بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل و با ثبت و عسل جهة قوباء و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهة حمره و نمله و
قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن او جهة گزیدن جانوران موذی صاحب شامه و قطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهة
درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهة ضعف بصر و سعوط عصاره او با ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن
او مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا مثقال و
بدلش صعتر است و صمغ بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و عنزه فیاست و جهة قرحه چشم و تحلیل
خنازیر و برص و قرحه او بقدر یکدانگ جهة اخراج جنین و مشیمه مجرب و گویند پوشیدن بری او باعث عاف قوی
قتالست و روغن سداب که یکجزو او را با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة برودت
گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخاء و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرزه و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف
اوقیه در حمام جهة رعشه مجرب و حقنه او جهة مغص و قولنج ریحی و خلطی نافع است سداب بری برگش باریکتر و
شاخش کمتر و بدبوتر و تندتر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و بسموم اقرب و چهار درهم او کشنده و زهر
از دفلی است و از ملاقات مصبوغ او دست ورم میکند و عصاره او را چون بر آهن و آئینه بمالند مانع زنگ او میشود
و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکنند و ضماد پوست نبات او با شراب جهة
داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق آن و مورث آن عضو میگردد

سیناجت

السین مع الراء

سیناجت سدابس بیلج است سداب اعرابی اسم سریانی فرسنتو سرخس اسم فارسی و بیونانی بطارس ملند
و در تنکابن و دیلم جمارکو گویند و آن بیخیست سیاه مایل بسرخی پر گره و پر از ریشهای باریک و بیساق و بی ثمر و
بی گل و شاخی از آن بیخ میروید بقدر زرعی و کمتر از آن و برگهای او با زوائد و خشونت و نزدیک بهم بشکل جنابی که
در بال مرغان میباشد و نوع ماده او بیشاخ و منحصر بیک برگ مرتفع و در دویم گرم و در اول خشک و مجفف و بالغ
و جالی و مفتح و رافع قتل و مسقط جنین و مسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه و سقمونیا و عسل و مراد
و امثال او و مفرح و رافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست و جهة خفقان عسر العلاج و جراحت
گرده و مثانه نافع و آشامیدن یکمثقال او با سه عدد زرده تخم نیم برشت سه روز متوالی جهة رفع کوفتگی اعضاء و سقطه
و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده و هر روز چهار دو مثقال بنوشند جهة رفع درد ورکین و فرمن مجرب و ذرورش جهة
جراحات رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد متعلقه خشم را
بیلک دفع میکند و ضمادش بر عضوی موجب اخراج فضول او و چون با حنا بر سر طلا کنند در منع نزول آب مجرب
دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را بر طرف میکند و مضر ریه و مصلحش
شیح ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته بهم رسد
و شبیه بشنجرف و از آن کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستور مذکور است سرد او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده
و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهة رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه چرک او و
بردن گوشت زیادی و گوشت مرده و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با پیه یا آب بار
تنگ جهة قرحه امعاء مفید است سرو درخت معروفست و شبیه بجوز رومی در اول گرم و در دویم خشک و ثمر او کمتر از سایر اجزا
و صمغ او گرم تر از ثمر و تندتر و رطوبت شامه او ضعیف تر از قطران درخت شربین است و نشاره او جهة منع سیلان فضول
و با مرصاف جهة تقویه مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده او با نیم مثقال مرصاف جهة
تقویه مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کتیرا و محرق مغسول او جهة سوختگی آتش و غیر مغسول جهة جراحات رطبه
و عصاره ثمر تازه او جهة بواسیر الانف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهة قلع آثار بهق و سفیدی ناخن
و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهة فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای سست و قطع نزف الدم و تخفیف زخمها
و تحلیل اورام و رفع اعیاء و با آرد جو جهة حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهة درد دندان و قروح لثه و استرخای او
و بخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق او با عسل جهة سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و آشامیدن او
با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحه امعاء و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفس الانتصاب و ورم و صمغش جهة
رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با کلنار جهة قروح رطبه و خائیدن او جهة رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و
برگ او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل او را بر موی ضماد نمایند و روغن را طلا نمایند
جهة سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و نقیض او با موم و روغن زیتون جهة تقویه معده نافع
و بدلش مثل او انزروت سرخ و نصف او پوست انار است سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند در دویم سرد و تر و
با جذب و تحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کنند آب سفیدی ظاهر گردد
و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطیء الهضم و سوده او از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات
و مسحوق او با بادروج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر البول و با شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره تریکوید
او بقدر یک سکرجه جهة خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهة جذب سموم و تسکین الم گزیدن

عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پایهای او بر
درخت و از جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سه عدد آن که اطراف را قطع کرده و جوف او را با آب و خاکستر تاک و
نمک شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و پیوسته اعضا و هزال مفرط حار
مجرب و بدستور محرق او با صمغ عربی و دو ثلث مماسه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع است و ضماد محرق او جهت
سرطان پستان آزموده و چون چند عدد او را زنده در دیگ مس یا قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با
دو قیراط آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر
گذاشته و هر گاه مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او جهت این
دفینست که آفتاب در اسد باشد و یا مقابل قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه یک جزو محرق
مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر را اضافه نموده سه روز و زیاده از آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رفع آفت
سگ دیوانه و گزیده مینماید و بدستور چون دو مثقال خاکستر او را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین
اثر دارد و ضماد خاکستر او را با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق
مادهٔ سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش کل قرنبی و کل مختوم و قدر شربتش از سوخته او تا سه
مثقال و از خام و پخته او تا پنج مثقال سرطان بحری خرچنگ دریائی و آن دو قسم است یکی آنکه چون از آب در آرند
متحجر شود و آن سنگیست ابیض سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم در دویم سرد و خشک و سوخته او را جلا
و تلطیف بیشتر و جهت رطوبات که در طبقات چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت
جلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری نسبت بغایت سفید و شبیه بجلد است
و صیادان در بلاد دیلم و تنکابن او را بقلاب صلب نصب نموده صید ماهی را با آن میکنند سرد و تر محرق او در
خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم نامند و
قطرب همین است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل او
افینوس و بخیل است و اخیر بلغه مغربی نباتیست کثیر الوجود در میان کتان گلش سرخ و پنجش بقدر زردکان و ماکول بعضی
مردم است و از افینوس مذکور شد و مؤلف مالایسع گوید از مطلق این اسم مراد یبروج الصنم است سراج هندی کلنجی است
و مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سرمق معرب از سرمج فارسی و آن قطف است سرد بدال اسم فارسی کرفس است سراج القطرب
جهاجبست سرطراط فالوذجبست سردله اسم اندلسی تخم جوز رومیست سراج القطرل نباتیست که تا خشک نشده
باشد در شب درخشنده است و گویند یبروج الصنم است و گویند اسم مشترکست مثل سراج القطرب سرساد
املج است سراد حلال است سراج الظلام کندش است سرابون اسم یونانی اسطاروست سرپوان اسم
یونانی پرسیاوشانست سرخینوس اسم یونانی شیطرجست سرو جبلی عرعر است سرحان ذئب است سرتیون
زنجفر محرقست سرچه اسم ترکی عصفور است سردین بدال بعد از زاء سماریس است سرخ مرز اسم فارسی آذان
الفار است سرکه شیرین اسم شیرسته است سرمه اسم فارسی اثمد است سرگین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است
سرگین اسم فارسی زبل است سراویل الطلول اسم اخیر لبلاب کبیر است سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است
سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیک است سرب سوخته اسم فارسی ابار است سرشک اسم فارسی شیرخشت است
سریشم ماهی اسم فارسی غری السمک است سرکه اسم فارسی خل است سریشم پوست حیوانات غری الجلود است
سرم لغه شیرازی و آن نشاع است سرهلی اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرکی
راگ اسم هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل ابیض است سرا اسم هندی خمر است سرما

اسم هندی

مع الزاء
مع الفاء
السین مع السین
مع الطاء

اسم هندی اثمد است سرماشق اسم ترکی اشق است سرنا بزاء معجمه اسم سپند است نزد اهل بغداد سسالی
معرب از سسلی سالیوس یونانیست سسی اسم هندی ارنب است سسفراس بلغه فرنگی اسم چوبیست که بجای
چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال می کنند ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره گوید چون صنوبر
نایاب شد بجای او چوب چینی بیان نموده است حقیر مشاهده آن نموده و فرق نیافته است سطرونیون یونانی اسم
نباتیست اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد مابین شجر و گیاه ساقش باریک و پر گره و پشاخ و برگش بقدر انگشت
ابهام مابین استداره و طول و به سر برگهای او تیغها و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه برگ کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه
و بجای ثمرش بهاران شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی
[illegible] و معطش و اوعیهٔ کندش است و تخمش مثل زیره و در آخر سیم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزاء او و مستعمل است بغایت جالی
و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و حمامه با وشیته میشود و آشامیدن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت امراض
جگر و عسر النفس و یرقان سددی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضماد او با آرد جو و سرکه جهت جرب
متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهت تنقیهٔ دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهت [illegible]
و فرزجهٔ او منقی رحم و در دو به چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهت حکه و جرب بغایت مفید
و سعوط [illegible] درهم او با [illegible] زیرهٔ کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش
تا یکدرهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کثیراست و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره [illegible]
دانسته است و در ایشان سهو است غالبست سطاخینس یونانی گیاهیست مابین گیاه و شجر [illegible] سیون و از آن ریزتر
و سفید تر و پر برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبو مایل بمرارت و با اندک زعفرانیت و شاخهای بسیار و از یکجا رسته و
گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک و در چهارم گرم و در سیم
خشک و مدر قوی بول و حیض و مفسد جنین و بخور آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السوداء و جهت توحش و مالیخولیا و وسواس
و دردهای ریحی شکم و تقویهٔ دل نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد مجرب دانسته اند
و چون روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت دفع درد دندان نافع و قدر
شربتش تا یکدرهم سطراطیوطس یونانی نباتیست که بر روی آب بهم میرسد شبیه ببادنجبویه و بی بیخ سرد و تر و رادع اورام
حاره و جهت حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است سطاریون
یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور می پیچد و شاخهای ریزه میرود گلش شبیه بنفشه و چندین عدد
نزدیک بهم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان
گل عقرب و بفارسی برابران نامند و در مازندران بسیار است و او غیر فاشرستین مرکب است بقوی و رادع اورام حاره و آب
و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شرباً و ضماداً مجربست سطرغا
لغه سریانی و آن میعه یابسه است سطراک رز نباد است سطوس اسم یونانی جلنار است سطیقون اسم
یونانی زوفرا است سطیلون اسم یونانی جدوار است سطفلین اسم یونانی جزر است سعاد اسم حبش

السین مع العین

گیاهیست که بر روی زمین پهن شود سعد بیخی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و
خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طبلاق و در تنکابن اکتو نامند برگش شبیه برگ کندنا و از آن درازتر و با تیزی
و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض و در آخر دویم گرم و خشک و مجفف بلاذع و مدر بول و حیض و مفتت حصاة
و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و مخرج سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و بدستور جهت تقویهٔ اعصاب و تحریک باه
بسیار مؤثر و آشامیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویهٔ معده و نیکوئی رخسار و خفقان و یرقان

و صداع بارده و بواسیر مقعد و بواسیر الانف و تقویه هاضمه و با روغن جهه الخنازیر و جهه درد کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تهای
کمیه و قطع قی و جهه برودت رحم و بهم آوردن فم آن شربا و حمولا و تقویه دندان و لثه و خوشبوئی دهان و دفع قروح آن
ستونها و جهه گوشت آوردن جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهه دردهای بارده و ریحی و دفع ورم و ضماد
نافع و قطور آن جهه گرانی سامعه و طلای او بازفت جهه جوشش سر و غسول او جهه سرخ کردن گونه و آشامیدن
یکوقیه از شرابی که یکوقیه از آن دریک رطل شراب جوشانیده باشند جهه رفع اقسام کرم معده مجربست و استعمال کردن او
باینج باعث فساد قوه است و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلحش انیسون و مداومت او محرق خون و مولد
جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدنست و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مرو بغ
دارچینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل و ممضوغ برنگ زعفران و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ
او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای او در ساعت موی سترده در ساعت باعث جراحت جلد میگردد
سعدان اسم عربیست گیاهیست شبیه بکیاه خسک خاردار و سفیدتر از آن و برگش از آن نرمتر و ثمرش مدور و پرخار
و تخم او بهمن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط آنچه در بینی کشند و
بیع باشد باین اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز نامند سعالی سعل فیحز بونیست و
خشیشه السعال نیز گویند سعنه عود ملبانست سعیز بغین معجمه سکنبیج است سفرجل بفارسی به و آبی و ترکی
جوا نامند و معروفست شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و
مسرت افزا روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او گرم استعمال نمایند جهه رفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجربست
و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویه معده قویتر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار او مسهل بعضی خصوصا
بعد از غذا او جالب طبع حار المزاج اندر جالای معده و بو شدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و
خوردن او جهه تفریح و دفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و برای بحرن شکستها و ضعف جگر و معده و فم آن
و جهه یرقان و درد سرمزمن و نزلات و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و اسهال
آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقه البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله
بدبوئی عرق نافع و ابتدا جهه رفع نفث الدم مفید و جرم او مسدد و مضر تها قوتر از آب او و مصلحش مربا کردن اوست با
عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهه حرقه البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بعد که
رنگش تیره شود جهه قطع اسهال مزمن مجرب خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه نموده در آن جای داده پخته باشند
و مضر احشای ضعیفه و تخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای او و مصلحش عسل و انیسون و قدر
شربتش از آب او در تداوی تا سی درهم است و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری
و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارة و درد معده و امعائی که خلط موجود باشد مسهل بعض و مضر صاحب سعال است
و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه
البته نزوست و قدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر
و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای او جهه تقویه احشاء و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات
مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه او بدستور و برگش بجهه جذب فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا
و تضمید برگ او جهه تخفیف زخمها نافع است و پرزی که بر روی به میباشد از زخمت و حمل میگویند بسیار قابض و
بغایت مضر حلق و صوت و در ورشش جهه نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهای تازه
روئیده او در جمیع افعال بهتر از توتیا و جهه سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که از به مطبوخ مترای او را

اعنی معین سن مع البناء

بانصف او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی بماند سرد و تر و قابض و جهه جرب رطب و بسبوسه منزلها و قروح دهان و
دوار و طنین و ماندگی و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و آشامیدن او جهه نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال
مزمن و زحیر حار و قرحه امعاء و رفع سم ذراریح و دود و حشب الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه به بعمل آرند
روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است و بیدانه در دوم سرد و تر و با اندک قوة قابضه و لعاب او جهه خشونت
حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارة معده و تبها و سوزش زبان و دهان و پوست آن و طلای او جهه سوختگی آتش
و رفع ضرر حرارة آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه او جهه رفع کندی دندان مفید و منفرد آن به مبهی محرورین و موافق اعضای
تنفس و جهه سل و قرحه امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزرقطونا است سفارکیس اسم یونانی نباتیست که
در معموره نیز میروید و ساقش بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه به کشاتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان
و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسطش سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولات و بعضی از اقسام
پیاز بری دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سدد احشاء و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق
سموم و سی مثقال از آب او با شکر و پنج درهم بلبلا رند مسهل اخلاط غلیظ و بدستور پنج درهم گل او را با مثل او
عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلحش کتیرا سفید ولون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و برگ خار و
و ساقها بقدر زرعی و شبیه بساق رازیانه و تخمش شبیه بسیالیوس و از آن بهن تر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه به ترب
منبت او اماکن رطبه در دوم گرم و در آخر او خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهه یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع
بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه او جهه شقیقه و چرک گوش و ضماد او جهه بواسیر و نواصیر نافع و آشامیدن تخم او
و حلوس در طبیخ او جهه اختناق رحم و بخور او جهه افاقه مسبوت و لیثرغس و سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول او با
روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد گل او با شراب جهه منع زیادتی قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر
شربتها از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهه یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست سفید مرز باصفهان عنب
ثعلب نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست سفید هندی اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی
حرملست سفامن یونانی اسم خیار است سفرجل هندی اسم سنبل است سفندیلوس اسم یونانی
شاه ترجست سقلبون اسقولوقندریونست سفلینین اسم یونانی سمکه صیداست سفیوس اسم
فارسی بزرقطونا است سقش الکرم عسالیج الکرم است سفیداب اسم فارسی اسفیداج است سفیداب برده
اسم فارسی اسفیداج رصاصی است سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است سقال اسم فارسی خرفست
سفید خار اسم فارسی عوسج است سقمونیا اثرا بعربی محموده نامند عصاره نباتی پرشیر است که شاخها
بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار زرع پهن میشود و در بعضی مکان کاه باشد که راست ایستد ظاهرا و با رطوبت
چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم و سبز و تا باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش
سفید و بقدر زردک عظیم حجم کوتاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتدا بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی کرده برگها
فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها جمع شده بردارند بهترین صاف سبک و زن پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود
ریزه شود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبون ترین او جرم متانیست که از بلاد
جرامعه خیز و سیاه او قبالت و هر چه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر تیوجات خواهد بود و قوه غیر مشوی تا
سی سال باقی است و بعد از آن قوة مسهل زایل گردیده مدر میشود و مشوی او را تا سه قوه باقیست و شرطست که در
میان سیب و به و خمیر مشوی کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا و زنجبیل و صبر و روغن

بادام و ابن تلمیذ سنای مکی و بلنبوس بهترین مصلحات آن دانسته است و در محرورین بلعوق کل سرخ و رب ریباس استعمال نمایند و باید
مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و کـ
هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند اولی است در سیم گرم و در آخر دویم خشک و مسهل صفرا و لزوجات
مخلوط باآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی
و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهة گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و بامثل او تربد چون بانیشتر بنوشند جهة اخراج
کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهة امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهة مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر
دل و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از سیم درهم او کشنده است و ضمادا و جهة
بهق و برص و با روغن بادام جهة درد سر و بار و غن زیتون جهة جراحات و با عسل جهة عرق النسا و با سرکه جهة قوبا و صداع
ضربانی و با زهره گاو و ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا مؤثر و
بیخ او محرق و محلل و ضمادا او جهة برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیف تر از بیخ او و
قرزجه جمیع اجزاء او مخرج جنین و قاتل آن **و قـدر** شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یکدرهم
بدلش بوزن دو نیم او صبر زرد و نیم وزن او بلیله زرد گویند لاغیر بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب
سماق و به سائیده تا بشند قرص کنند سمیت بی غائله است و خوردن دو مثقال از سمی که در آن محموده را مشوی کرده
باشند با قدری بنفشه جهة جمیع امراض صفراوی و رفع سهام مفید و بی مضرت و از خواص اوست که چون او را سائیده فرش و
لحاف زیبق نموده در زند و بسل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منعقد کند مجربست سقولوفندریا اسم
یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده‌اند
و از سموم است و طلای مطبوخ در بحری او در روغن زیتون سترنده موی و جهة رفع حکه نافع است سقنقور حیوانیست
شبیه بر مجه و دنباله او دراز و دست و پا دارد و ابو القاسم عبدالرحمن تمیمی بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر
دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام حضر بن علی مصری مخصوص بلد
فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده‌اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند می‌باشد و جنس مائی و معروف بورل
مائی و جنس بری معروف بورل مطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد و
پشت او ملون بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج می‌باشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف
کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهور در جنس نر موجود است که بهار قبل از جفت شدن بماده صید کرده
باشند و شکم او را از احشا بغیر کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قوی‌ترین اجزای او در
تقویه باه کمرگاه و ناف و منتهی دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم دارد تازه غیر نمک سود ده دویم گرم و تر و بغایت مسمن و
نمک سود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج باه بحدیکه بسبب شدت نعوظ او را رمتی بمرتبه هلاک رساند و اطفای او
کافور و تخم کاهو میکند و جهة فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش
رب حماض و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم سپرست و شربتش تا سه درهم
و بدلش سمک صیدا و قضیب محقق کاو کوهیست و جمعی خصیة الثعلب را بدل او دانسته اند و اصلی ندارد و مهاریس
گوید که طلای خون او با بلیله و آمله تغیر رنگ و صفح و برص میکند سقر بیبین و ابصاد اسم عربی دوشاب خرماست
و در قانون لاد ب بصار آمده و اطبا آنچه ابصاد آمده اسم بارنه میدانند شقنقس سقنقور است سقی بملا اسم یونانی
بسفایج است سقرنوس اسم یونانی عقربست سقراعابون دلبوث است سقوردیون اسقوردیون است
سقراطیون اسم یونانی فقیل است سقوکوس اسم یونانی حرشف است سقمونیا اسم یونانی محمودة است

سقرچین

فصل الكاف مع السين

سفر قوبوقی اسم ترکی خرطبن است سقوتجان اسم ترکی ملک البطم است سقرز اسم ترکی زره وز است سقرچین
قوبوقی اسم ترکی ماهیزهره است سقر اسم ترکی کفر است شکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره آن
نباتیست مشابه بنی بتحقیق که بعد از عقد منعقد گردد و هر گاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و
صاف کرده در ظرفی ریزند که درد او جدا گردد مسمی بسلیمانیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند و آنرا
قند گویند و اگر طبخ ثالث مبالغه نموده باشد ابلوج خوانند و بفارسی قند مکرر گویند و هر گاه در قالب مستطیل
مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون آن طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم به نبات است و اگر زبیب و
چون آن با آب طبخ دهند با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خرانی و سجزیست و چون
در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر را
مخصوص این اسم دانسته‌اند و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات و جهة سرفه
احتباس بول و حرقة او نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود جهة جلای باصره
نافع است و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
از این اقسام است و هرچه صاف تر است حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی در او غالب میشود و انواع شکر
صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوی و جگر و محلل ریاح امعا و منتهی و سریع النفوذ
بعمق بدن و مانع برص و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی و لواحق و در
تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهة تجلیة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند
جهة رفع شده خوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و جهة عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر
یکوقیه رافع سرفه و خشونت آواز و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بیاض
چشم و لحم زاید و با مروارید و سرگین سوسمار جهة سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب
و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهة قوبا و برص و سایر آثار عریب الفعل و ذرور او جهة بردن گوشت
زیاد جراحات و روئیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهة رفع زکام بغایت مؤثر و مضر صاحبان سل و اسهال و
مغص صفراوی و فراج و مولد خون صفراوی خصوصا در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و اقسام کهنه او محرق خون
و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انار ترش و طباشیر و کاهو و امثال او و بدلش در تقویه باه
و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل **و قـدر** شربتش تا سی درهم است سکر العشر
شبنمیست که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه بپاره‌های نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او را مسمی
بخرفع است و بهترین او یمانیست که او را لاذع لذیذ شیرین با قبض آید و بعد از آن احساس تلخی شود در اول گرم و خشک و
ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته‌اند و حجازی او کمتر از یمانی او اقسام او مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و
نفس و جهة درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهة استسقا و با شیر گوسفند جهة سعال خبیثه
دهن و اندامی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهة ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده‌اند و اکتحال او جهة
قوه باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر تیغالست و قدر شربتش یکدرهم
و فوتش تا سه سال باقی است و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغالست و غلط او اصح چه نبات
اشجار بادیه و پر خیر است بحدیکه از قطع یکدرخت زیاده از یکرطل شیر بیش آید و درهم او کشنده است بجراحت سنبق و حکمه
شاخهای او بسیار الصاق دارد باریک و نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شیر آن در بلاد کرمان نافع

میشود و گلش نه نقش و برگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی و شبیه بگل خرزهره و ثمرش شبیه بخرنوب بسیار بزرگ و در
جوف او شبیه بپنبهٔ حریر و پنبه در غایت نرمی و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و
خشک و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و آکله و
رفع جرب و تجفیف قروح و بیرون گوشت زیاد نافع و شیر او را چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات
گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترندهٔ موی جلد و در این
عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع ثآلیل و بواسیر و رافع کلف و قوبا و سعفه و مصلح ارواح صاعده علم صناعت است و
محمد بن احمد تمیمی گوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته
جمع کثیر از اهل آن آب خوردند همگی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را سمیت بحدیست که جلوس در سایهٔ او کشنده است بر کس
شبیه بلبلاب ... و قسمی شبیه برگ درخت گردو و گلش سفید و ثمرش مثل ... و مایل بسرخی و کیسوس ثالث گوید که از این قسم
شکری میگیرند ... با وجود شیرینی ... دو مثقال او در ساعت قاتل بوده و در خزائن الملوک ضبط اقسام سکر
العشر از جنبه ... سکباج غذائیست که با سرکه ترتیب میدهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن
غلیان خون و مضر نحیف بدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل
و مصلحش ادویهٔ مسهله است و مصلحش حلاوات ... بوده و طریق ترتیبش آنست که گوشت را بحد وسط ریزه کرده
اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخته سازند و پیاز و زردک و کنار چند جوش داده لزوجات او را گرفته با آب سرد
بشویند و با گوشت و سرکه و ادویهٔ خوشبو تمام پخته و با عسل و سرکه چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند
سکرچه امین الدوله گوید نباتیست برگش شبیه برگ ... و در وسط او خاری شبیه بخشم و تحفة العالم گوید ... گرم
و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا و مؤلف تذکره گوید که حب السواک است سکبینج معرب از
فارسیست و بیونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بکبنار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرخ و اندرونش
سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی مابین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل باو میشود و فرقی میان ... رطوبت
اوست و قوتش تا بیست سال باقی میماند و در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم ... ملطف و جالی و محلل
ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و با قوهٔ تریاقیه
و مسهل ادویهٔ مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد
مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مغص و با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه
و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و ازالهٔ آثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل
مقطوع و تحلیل خنازیر و سلع و فرزجهٔ او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب
و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین و مورث ورم باطنی و مضر مثانه و مصلحش ... و مضر گرده و مصلح او کثیرا و ...
ترنجبین تا یکدرهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم راتیانج بدل اوست سک عصارهٔ آمله است و غیره ...
مرکب است از آمله و عصارهٔ غورهٔ ... که بلج نامند و آن نوعی از رامک است و در دوم سرد و خشک و حابس ...
و مقوی امساک اعضاء و قاطع عرق و رایحهٔ کریههٔ بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است سک
المسک چون سک اصلی عنبر ... با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافهٔ مشک گذارند مسمی بسک
الجلود است و چون نافه را ... سک را با آب بسرشند سک الماء نامند و چون نافه را گویند با
بیامیزند سک الماء ... گویند و اقسام او ... در افعال قریب برامک است و قسمی سک المسک ... رطوبت
مؤلف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح و بهی و مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض

نافع

نافع و طریق ساختن آن آنست که ده رطل آب غورهٔ خرما را با سه رطل مازوی سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد از
آتش بردارند و یک رطل آزاد و یک رطل سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقلهٔ کبار و ...
و کبابه و عود هندی سی مثقال دارچینی سه وقیه صندل زرد و نیم رطل زعفران پنج درهم صمغ عربی یک رطل ممزوج را
نرم سائیده و با آب مذکور قریب بانعقاد بسرشند و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده با ده درهم
مشک خالص ... قرص بسازند و استعمال نمایند سکنجبین مؤلف او بقراط است و منافع کلیهٔ او
تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفراست و مضر صاحبان سعال و سحج و ...
و مصلحش ماء الشعیر است و بدلش جلاب شربت نیلوفر و اقسام او در دستورات بیان شده سکنکور اسم فارسی عنب
الثعلب است سکبینج حجر لاغیطوس است سک ابی اسم فارسی قضاعه است سک دیوانه اسم فارسی کلب
الکلب است سکود اسم ترکی ... سکاکل امین الدوله گوید فنجوش است سلیخه پوست نباتیست
درختیست مثل لولهای شکسته سوراخ و بیونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمانست برگ درخت او شبیه برگ سوسن
کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو و دوم سرخ ... مرجان و صقالی
و خوشبو و سیم سفید مایل بزردی و ... چهارم مابین سرخی و سیاهی رقیق پنجم رقیق کبود و در بوی شبیه بگل سرخ ششم
شبیه بقسط و عنبر ... هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی نیز بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود
و بهترین اقسام اول و دوم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دوم
گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضاء و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین
و حصاة و جهت ربو و سعال و درد جانب معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهر افعی و تب گزیده و حدة
باصره و تقویه و تنقیهٔ رحم و خوشبو کردن او و تحلیل ریاح نافع شربا و بخورا و ضماداً و اکتحالاً و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او
جهت بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضر گرده و مصلحش کثیرا و مضر امعاء و مصلح آن پستان و کثیرا و بدلش دارچینی و
قدر شربتش تا دو درهم است سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ سلق اسود گویند و آنچه زرد
برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با بورقیه و قوهٔ قابضه و
رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی حرارت و جرم او حابس طبع و مائیهٔ آن ملین و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع
بلغم و جهت رعشه و تحریک باه موافق بهترین اجزای آب برگ و ساقهای برگ ... بیخ اوست و از طبیخ بورقیهٔ او زایل میگردد
و خوردن او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت رفع سدهٔ طحال بسیار مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده
نافع و آب او با ادویهٔ مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط او جهت شقیقه فضول دماغی و با زیره کلفه
جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمرهٔ عین و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت خزاز و نخالهٔ
سر و قمل و صئبان که بفارسی رشک نامند و ضماد آب نیم گرم او با بورهٔ ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و حقنهٔ
او جهت اخراج ثفل و سحج و بردن مقعد و طلای برگ پختهٔ او جهت سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت
بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثآلیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت
تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آب کامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص معدی
و مصلحش پختن او با عدس است و استعمال خردل و آبکامه است سلق الماء حماض مائیست و مذکور شد سلق بری جبلی
قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و بتازی جو گندم گویند و آن دانه ایست میان
جو و گندم و مثل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میشود در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع
و مولد خلط صالح و ... بعد الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و چربیها و شیرینیها و

و مطبوخ او باثیر مسمن بدن و مولد شیر کرده و حریره او با روغن زیتون بسیار جهة مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و
رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی
بشره است سلخ الحیة پوست مار است که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر اوست و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی
و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و یکدرهم او با دو درهم ارده جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهری و باطنی مجرب
دانسته اند و بدستور یکدرهم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج سقوط ثآلیل و سقوط آن مؤثر و با
زجاج مکلس جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند
جهة رفع درد دندان و لذع قروح آن و قطور آن که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهة درد گوش و رفع سیلان مواد
او و جهة جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتشار و سلاق و تقویه باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و
مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهة بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون
و یا با شراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة شقاق مقعد مفید
و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکدرهم است
سالدایبون لغه ینبطی است و در مصر سیدبان نامند درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت غرب و
سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست
خصوصا افعی و جهة نفث الدم و قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است سلحفاة بفارسی
کشف و سنگ پشت و ترکی تشاغه نامند حیوان معروفیست بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و
در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و گرم و کباب او و حابس حیض و با جند محلل ریاح غلیظ والتیام دهنده فتق قریب العهد
و ضمادش محلل اورام و خون بری او شربا جهة صرع و تشنج نافع و چون با ارده جو و عسل حب بسازند و بقدر فلفلی صبح
شام بنوشند جهة صرع بیعدیل و طلای او جهة نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد
جهة رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهة سرطان
متقرح بی نظیر و هیچ دوائی در این باب باو نمیرسد و با سفیده تخم مرغ جهة شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهة زخمهای
شدید عسر العلاج و چون با خاکستر آن عشر آن افیون اضافه کرده با عسل سرشته و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهة ربو و
گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن جهة مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل
جهة نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی با حریرهای موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او
با عشر آن رازیانه جهة ورم انثیان بیعدیل و پیه او جهة تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون
نوع بحری او جهة رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهة بها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی او جهة رفع بستن مباشرت زنان
بغایت مؤثر است و گویند چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجربست و مضر
امعاء و مصلحش عسل و قدر شربت از سوخته او یکدرهم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط سلوی
اکثر اطبا از سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن و از طیور دریائی بیان نموده پاهای او دراز تر از سمانی و در رنگ و پر اندک
شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه ترکی بلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانیست
که ترکی بلدرچین گویند و در مکان های آب بیشتر میباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم او کم میباشد گرم و خشک و
سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها و روغنها و پخته او بهتر از کباب
سلاحه بول بز کوهیست که در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار
قوی تر از باروت در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه بروث خاک

الوده

الوده و طریق تصفیه او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرهم او را هر روز با سکنجبین
یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهة گشودن اورام و دمل و
رفع آثار مؤثر است سلیمانی بفارسی اراشکنه و در مصر و لوالتفت نامند و آن مصنوع از زیبق و سنه فار است
که زیبق یکرطل و زاج یکوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتال و رافع گوشت
زیاده جراحات و خشک کننده زخمها و ناسور و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد
با صندل سفید جهة برص انسان و دواب مجرب و جهة پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و یک قیراط او کشنده است
و طلای او با ده چندان او صابون رافع دردهای مزمنه بارده مجربست سلطان الجبل صریم الجدی است سلاجه بحیم
بهندی اسم مقل ازرق است سلور معرب از سلوری یونانی و آن جریست سلیقون اسم یونانی
اسفیداج است سلبین عکوبت است سلم بنق است سلم قرظ است سلیط زیت است و گویند شیرج است
سلقی اسم یونانی نبات ورد است سلینون قرة العین است سلیخه السودا نوعی از سلیخه است سلهارس
اسم هندی میعه سائله است سلوک اسم ترکی علق است سلیافیوس نوشادر است سماق درختیست قریب بقدر
انار و برگش زغب دار تر و بند او مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس و خوشه او مثل خوشه جهة الخضر او طعمش ترش
با قبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی در دوم سرد و خشک و جبلی او در سیم و برده برگش کمتر از
دانه او و رادع و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهة قی و غثیان و نفث الدم و ذرب الدم و ذرب و
و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعاء و کثرت بول نافع و نیمکوب او با زیره جهة رفع قی عنیف مجرب و مهیج
اشتها و بازدارنده تخم مرغ و تخم گشنیز قاطع اسهال لحومی که با او پخته باشند بدستور قابض و ساینده او با آب سرد
قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف کردن که بر روی اوست جهة قطع سیلان رحم و سنون او جهة تقویه
لثه و قلاع خبیثه و قطور خیسانیده او در گلاب بسوات خصوصا با قند ری کثیرا جهة جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع
بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهة ابتدای رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه و دوتی و ضماد او
با آب جهة منع ورم مخف و سایر اعضا و بازقال چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب شاخ با
و با آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل اورام رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح
شهدیه و کلف و داخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ او مسود موی و حقنه بطبیخ او جهة قرحه امعا مفید و
چون برگ او را خمیر کنند و آب او را منعقد سازند در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیا است و طلای محلول او با آب بار
تنگ جهة قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا
و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش پنجدرهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق
شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده رادع و محلل است و جهة الصاق جراحات و حدة بصر و تسکین درد دندان و امراض
جفن مفید و ذرور او رافع بواسیر است سماق الدباغین گویند نوعی از مازوی ریزه کوهیست و جمعی گویند برگ درخت
سماقست که دباغان جلود رقیقه را با آن دباغت میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و مقبض او بیشتر است سمسم
بفارسی کنجد گویند و بلغه حبشه جلجلان و قوتش تا ده سال باقیست در اول گرم و تر و مقوی و مصلح او از خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین معده و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن او با
شراب جهة گزیدن افعی با مثل او شکر و خشخاش و عنبر او نیم اوقیه نصف دینار با دام که هر روز از مجموع او یکوقیه استعمال
نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد شیر کرده و شیره کوبیده او با نبات جهة رفع سوزش معده و مری و ترش
شدن رطوبة معده سوداوی و حرقة و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم او با یکدرهم گردکان سوخته جهة قطع

خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و سم خضر و سطری و عصب و سوختگی آتش و قولنج و
قولون و نطول او با برگ او باعث درازی موی و سیاهی موی و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب
جهة تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با نخود مدر حیض و مسقط جنین و ده وقیه آب طبیخ او با آب نقیع
مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی جلد و
شقاق مجرب و مشهی و بطیء الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوئی دهان و صداع و مصلحش عسل و بو دادن او
و قدر شربتش پنج درهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی و در دویم گرم و تر و در تفتیح و
تسمین و تلیین و ترطیب و دفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل او و در دفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و
قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مزورۀ مریض بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة قرحۀ چشم و رفع هزال مجرب
و طلای او با سفیدۀ تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زردۀ تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزر
قطونا جهة خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشاندۀ او با فلفل سفید و
مصطکی جهة گشودن سدۀ گوش مفید و بطیء الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله
بصفرا و مصلحش جوشاندن اوست با اندک چیزی و خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال او و قدر شربتش تا ده درهم و
بدلش روغن بادام شیرین است سمقوطس بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صخری و
سهلی و صخری در سنگلاخها میروید و برگش صلب و شبیه برازیانه و شاخهای او صلب و شبیه برازیانه و سرهای شاخ مثل
سرهای نبات حاشا با عطریت و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل ازو برگ و سرهای شاخ است
حار و با قوة قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهة فسخ عضل و عصب و با شراب جهة قرحۀ امعا و رفع سیلان حیض
و دمه کرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیۀ فضول و با آب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة قیلۀ
امعا و ضماد او جهة فتق نافع و شربتش تا پنج درهم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و خشک و
زغبه دار و نزدیک یکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگهای او برگهای ریزه که بر برگ بزرگ لاصق باشد و
گلش زرد و چون برگ و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشۀ او سیاه و باطن سفید و با لزوجت
و مستعمل ریشۀ او بی عطریت و بی شیرینی و چون گوشت او را با او طبخ دهند پارهای او با هم ملاصق کرده و در قوة
شبیه بعنصل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیت و مقوی باه و دو مثقال او جهة نفث الدم و سینه و تشنج و
قطع عنصل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافع است سمانی بترکی بلدرچین و در مازندران ورده
و در دیلم وشم نامند از طیور معروفه است و غیر سلوی است در آخر دویم گرم و خشک و گویند غذای اکثری او خربق است
و سهلی بذار و گوشتش کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث رقت قلب خصوصاً دل او
و مبهی و مهیج باه زنان و یخنۀ او بهتر از کباب و اکثار مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها
و آب انار و ضماد دشتی کردۀ او جاذب سم هوام و لعوق زهرۀ او با عسل هر روز بقدر رتبه جهة صرع سجدیل و قطور خون او
مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة کلف و نمش و سفیدۀ او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت
و بجوز پرا و رافع تبهاست و ابن الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی مشوی را تمامه بدستوری که طری
او طبخ میشود تناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود سمندر مهرابرس گویند آن حیوانیست که از آتش
متضرر نمیشود چنانکه ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهرۀ او بقدر دانگی با آب نخود مطبوخ و با
شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن وضح و
مغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصاست و بهترین او رضراضی که

دماعابر

ابهای سرخ خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار کوچک حجم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی
یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و ماهی و شبوط را بهتر دانسته اند و در ولایات ایران قزل آله
منقط بسرخیست و اسلف او که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیرۀ طبرستان صید میکنند
بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد
و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازۀ
او که زیاده از یکروز نگذشته باشد در دویم سرد و تر و کباب او بهتر از بریشته در روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قصبۀ ریه و قرحۀ شش و سل و یرقان و دق و سرفۀ
یابس و ضعف گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق جهة اسهال حار و گرده و موی مجرب و نمکسود در تقویۀ
باه قوی الاثر و جهة سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کردۀ او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد و دفع اخلاط
ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بسعدیل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظ
و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهرۀ او خصوصاً زهرۀ شبوط رافع بیاض چشم
و مضر مبرودین و معدۀ بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش نخود و با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل
و گلقند و صعتر و آبکامه و ادویۀ حاره بالخاصیه مانع تشنگی و رافع او سرکه و آبکامه است و خوردن آب بعد از آن
بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصاً لحوم بری بغایت مضر و
مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث تشنج و احشا و مولد خلط خام
و نمکسود او که پانزده روز از او نگذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و آنچه مدتی
بر او گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته و قدید نمکسود او را که سمارس نامند بو شرین و
کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد سر محرق او جهة ورم مقعد و شقاق او و گزیدن افعی
و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهة ورم صلب لهاة و طلای استخوان سوختۀ او جهة برص نافع و ماهی شور که در سرکه
پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و [illegible]
سمک صیدا نوعی از ماهیست شبیه بوزغه کوچکی که خمیدگی پاهای او بطرف وحشی است و نر او باریک و دراز و سرش
کوچک و دنبالۀ اش دراز و زیر خنک اسفل با خط و خال و در چشمۀ قریۀ تول نزدیک بشهر صیدای بلاد شام یافت میشود
و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میشود و نر با ماده جمع میشود و بهمان هیئة تا آخر آذار ماه مرئی اند و از بناگوش ایشان کفی
متکون میگردد و داخل آب میشود و او را مردم جمع میکنند و پخته او را با تخم نیمبرشت و مرق مرغ در تقویۀ باه و شهوت
بحد هلاک میرسانند و آن برابرست قویتر از ماهی مذکور است و بیشتر بهم از نمکسود سمک در غایت قوة و در انعاظ حیزی با
میرسد و گویند نر او دندکو روماده او در انات این خاصیت دارد و اکثر گویند ماده او اثری نیست و آنچه از یکبار احوالی چشمها میکنند
سفید و هیئة مذکور است غیر صیداست و اثر او اثر آن نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو که سفید
و براست و تازۀ او را زبد نامند و کهنه شود روغن گاو لطیفتر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت کم
میشود و در سال در خشکی بدرجۀ اول میرسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم لدغی بدل و ملین جلد و
منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهة سرفه و یرقان و طحال و حصاة و یک وقیۀ او با نیم
شکر جهة عسر البول مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن جهة سموم مشروبه و حقنۀ او با آب خاکستر جهة زحیر و قرحۀ امعا و حمول او با
مرغ منقی رحم و قاطع [illegible] شقاق و نزف الدم و سعوط او جهة خناق و شقاق و دواب و طلای مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن
دهن جنهما و کهنۀ او با حنا جهة جرب بسعدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهة ضربان چشم و چون بشیر بچه شانند [illegible]

مؤثر و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف باه و مصلحش در محرور ترشیها و در برود
جوارشات و قدر شربتش یک درم تا دو درم است سمور حیوانیست شبیه به ابلق و از آن سیاه‌تر و در جمیع قویتر از آن و پوشیدن پوست
او مقوی باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد به او مسخن گرده و سینه است سمین بفارسی چربی و فربهی
که بر قطا بر گوشت و روده و غیر آن باشد از شحم ارطب و قریب الفعل باه و تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است و در
صفراویین و در مضرت و در مصلی تا ننده و غن تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی از ماهی خیر است و در دیار ربیعه موجود و شبیه بکانسی
بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر گز مازج و شحم حیوانات است و ابن تلمید گوید در میان جو زار بهم رسد و خوشنما و شبیه تقاوش و شحم
حیوانات و بغایت گرم و در اضمده مواد بارده مستعمل است سماریس اسم یونانی ماهی شور است سمار بلغه مصر اسم
اسل است سمر درخت مغیلان است سمنه و سمینون حب الشمنات سمسق بفتحتین اول مرزنجوش و بقولی یاسمین است اسم کرکی
جیلاهنگ است سم الحمار دفلی است سم السمک ماهی زهره است سم الفار رشکل است سم السم نوعی از سد برقی هر است سمور لون
کرفس است سمک الیهودی مشخ البحر است سمنوا اسم فارسی نهد است سمونیون یونانی اسم سقمونیا است سمقیلس نوعی از
عشبست که سایه او قاتل است سمطادس اسم یونانی اثمد است سمیقا اسم سریانی سندرطیس است سمار و غ نوعی از قطر است
سمیکه اکبر کوسه اول سمک صیدیست سماقیل سماق الدباغین است سمن اسم روغن گاو است سم بضم اول اسم فارسی ظلف است سمو
اسم ترکی عظم است سمند و سمین اسم هندی زبد البحر است سنا گیاهیست ربیعی ساقش باریک شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی
و دانه او چون ماش پهن و ماش زرد و بیچی و در غلافی شبیه بگرده و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در
آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص و عمق بدن و مقوی دل و جالی جلد
و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ در چهار مثقال او با روغن زیتون که بضعف
رسد جهت درد کمر و ورکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بجهت یک قوام رسانیده جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه
و منع ریختن موی و با حنا جهت سیاه کردن آن مؤثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یک مثقال آن در مطبوخ و با عسل که بسه روز تا یک هفته هر روز بهانه
جهت مفاصل و اماله او مجربست و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و بلیله زرد و
افتیمون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف
او بلیله زرد و ربع آن بنفشه است سنبل بفتح سین نبتست و بعربی اطباء آن را سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و
ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندیست و آن گیاهیست بی ثمر و بی گل و شبیه بدنباله سمور و دو او از آن باریکتر و بدرازی انگشتی
و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر
و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغ و دافع انصباب ماده با معاء و معده و دافع لذع آن و منفعت
حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و دمه و سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام باطنی و با افسنتین و صندل جهت التهاب معده
و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و ضماد او قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال او با آب کشنیز جهت
چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با حضض جهت دمعه مجرب و فرزجه او جهت حبس نفخ و رحم و گشودن حیض و ذرور او جهت التیام
جراحات و طلای مطبوخ او در سرکه جهت سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا یک مثقال و بدلش
او که رطلی از او با پنج رطل آب انگور ریخته شانند تا بنصف رسد و سه روز در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره از شربت قویتر است سنبل
رومی بیخ و ساقیست گلدار و خوشبو و با صلابتی در شکل شباهتی بسنبل الطیب دارد و حرارتش زیاده از آن و در جمیع افعال که مر دو
افعال ضعیفتر است و مدر بول و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که بهمین دستور رطل آب
انگور اندلخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از آن و با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده
و معده و جگر و یرقان و حبس بول بغایت مفیدست و روغنی که از سنبل و سنبل رومی تربیت دهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی

قویتر

قویتر از سنبل اقلیطی است و ساذج او را ابطریتو سایر ادهان میسازند و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده اعضا ظاهری و باطنی
نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است سنبل جبلی بفارسی لته والا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن مو است و بغدادی غیر آن
دانسته گوید برگ نبات او شبیه برگ صعتر و شاخهای او سنبل شاخ او و از آن کوچکتر و بیخ ساق و بیخش زیاده بر ده عدد و دراز و سر آن
مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است در ترتیب القره بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوه ماسکه
و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء و قی بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یک مثقال سنبل فارسی شامل سیاه دشتان
و قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و در غایت خوشبوئی و برگش و پیازش در ترتیب برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز می‌باشد و
بشکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد و بر بالای یکدیگر و در افعال در ترتیب بنرگس و پیاز او ضعیف‌تر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رو
سنبل الاسد انطاکی گوید آن سنبل جبلی و آن مو است سنبل بری شامل فرو اسارون است سنبل ارمنی و سنبل سور سنبل جبلی
سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندیست سنبل الکلب فرددار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنکسبویه اسم
معرب و جیم بجای کاف است و آن دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت صلب و شبیه بسنگ و گویند بفارسی خیز دو در تذکره
و در بعضی کتب و شفاء الاسقام اتفاق تصحیح نموده‌اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و بهق مفید و خوردن او جایز نیست
سندروس صمغی است که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست که آب او مثل
عسل غلیظ و در میان آب دریا منجمد شود و چون بزرگ و آب بآن رسد سرد و منعقد گردد و مخصوص هندست و آن شبیه بکهربا و از آن سست‌تر و سرخ
تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم می‌باشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگری سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهترست
و خوب او مثل کاه ربا ربا بنده کاه است و قوتش تا بیست سال باقی است و از ادویه جلیل القدر در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات
دماغ و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال دموی جهت
استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نایره و اسهال مزمن و مداومت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و
مانع عرق و حابس زور کران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و حرکت و قروح لثه و
قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای آب و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات چون سایند اثر با
روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب و لته اندو با شکر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و
شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن مثل او کهربا و ربع او ساذج است و دهنی که معروف بدهن الصنوبریست جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات
و اورام مقعد و نواصیر خاریده و جرب کهنه بعدیل است و طریق آنست که سندروس را سایند با روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم
در عرض و هضم بقوام آورند و باید رایحه او بحامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است سندرطس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و بسریانی
سمیقا گویند و آن گیاهیست ربیعی و قسمی را برگش شبیه برگ بلوط دشتی و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در آن
تخم سیاه و منبت او سنگلاخهاست و قسمی شاخها بقدر ذرع و برگش شبیه برگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در
انتهای جانب شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر گردی و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن صلب و
قسم بترتیب تاک انگور و برگش بزرگ و شبیه برگ کشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی با اندک سرخی و گلش سیاه و سرخ و در زیر تخمش
باریک و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و دیگر او قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع
اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او جهت قرحه امعاء و مشتها نافع است سنباذج بفارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکانست
و نوعی از حجر الملس و ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد یا متخلل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بسرخیست در دوم سرد و خشک
و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضماد او محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حک او در جامعادن و چون در آب سایند مر جا بزا با و جلا دهند برونق آورد و
مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پرمو و سیاه و زیر

شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنکابن شکول نامند و در مازندران اشنک و در بروجرد جامیدارد و در اول گرم و در دوم تر و
گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل المزاج
و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت داء الثعلب مفید است سنتور بفارسی گربه و بترکی پشیک نامند
اهلی و وحشی میباشد و اهلی در دوم گرم و با رطوبت غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای
محرق او تمامه که تمام خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پای مفید و سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ
در روز نوبه رافع نوبت غب و حمول بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت
استخوان شکسته نافع و مجاورت و مفص خوردن گوشت او موجب زوال سل است و مهر پارس گوید مغز سر او با [illegible] جهت تقطیر بول و درد
گرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و ارسطو سعوط خصیه او را جهت جذام
بغایت نافع دانسته اند و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در
طبیخ او جهت درد کمر و نقرس مابین طبیخ کفتار است سنبوسه بیونانی بوما دروا نامند از اغذیه معروفه و مقوی اعضاء و مهیج اشتها و
مسمن بدن است و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیبش آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن
کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در آن پیچیده در روغن بریان کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغت شام درخت بلوط
و بلغت مصر [illegible] سناء اندلسی و سناء بلدی عینوست سنا نیز بلغت مصر ابنا است سنبوت بهندی بکونست سنقره
شقراق است سنجوس مصطکی است سنط قرظ است سنفر شونیز است سند بالارض فراسیون است سندوقس بیرنج است سن اا
یونانی مو است سنام الجبل کوهان شتر است سبنا بلغت مصر سمک الطیر است سنونو بلغت مصر خطاف است سنکیا بلغت هندی قلمی [illegible] است
سنف بلغت هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنتی بهندی ارزن است سینه بهندی ابار است سندی و سند [illegible]
اسم هندی عود است سنکی اسم هندی خار است سبهالی بهندی املی است سنهل کچه بهندی بیخ سنبل است سنک بهندی
شاخ حیوانات است سنجی کهابهندی قلی است سنبل کهار بهندی سم الفار است سنک اسری بهندی توتیای قلم است سنبل
بهندی دارشیشعان است سنک کلوه اسم فارسی حجر المس است سندی شرابیست که از درخت نارجیل بهم میرسد و در نارجیل مذکور است
سنک معنی اسم فارسی باصطلاح شیشه گران معیسات سنک کج اسم فارسی حجر جبسین است سنک چقماق اسم فارسی حجر
حجر النار است سنک یشم اسم فارسی حجر حبشی است سنک یشب اسم فارسی سنک پشت است سنک زخم اسم فارسی حجر
العاج است سنباره اسم فارسی بهناذج است سنکل بلغت فارسی زردفای رطب است سنجد اسم فارسی غبیرا است
سنجد گرجی بلغت اصفهان ازدرخت است سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنک پشت اسم فارسی سلحفاة است سن
الکلب سپستان است سورنجان بیخیست شبیه بسیر صحرائی و مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم
و بسیار رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش شبیه برگ کراث و از آن قویتر و ساقش
بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی شنبلیله نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ میباشد و منبت او کوهها و در سیم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع
یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و
تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او مجفف قروح و خوردن
یکدرهم او با شیر تازه و فانید تازه محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر است مصلحش کتیرا و
شکر و قدر شربت از مفرد او یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستعجلات بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او بینند و پوشیدن گل او
مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد است سوس در اصفهان عمرو نامند ترکان شیرین بیان گویند و در اکثر بلاد
موجود و معروفست و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین با تلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند چه

مع الوو
ین

تصریح

تصریح نموده اند که مار او را دوست میدارد و خوردن او بوی ممالد جهت انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت معده و باه و در اول گرم و خشک
مفتح اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعضا و محلل ریاح و
جهت اقسام سعال و ربو و نفث سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای
کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی مانده بقی رفع نشود باسهال او را از خارج
میسکرد و هر گاه مداومت خوردن او بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و نصف او رازیانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام
سال علتی طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع درد شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهن و اکتحال او جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در
رفع بدبوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و آنچه سویه گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزای او و سنگ او با قوة قابضه و
محلل است و سیاه دون عبارت از آن دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوس قویتر از سایر
اجزا است و یوحنا بن سرابیون معتقد او و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس و از سوس اماکن یک تخم بهم میرسد
گویند اصل سوس مضر گرده و سپرز است مصلحش کثیرا است و عناب و باقی گل سرخ و شربتش تا پنج درهم و بدلش نصف او بدر زن و د
زنجبیل است و رب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بحد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات
و لذع ادویه است سولان بلغت یونانی بیخی است سرخ لون و شکل کرم و از زرد م و سقالبه نیز د در چهارم گرم و خشک و محرق
جلد و سم قاتل و سعوط او جهت لقوه و طلای او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض غلیظ نافع است
سوسن معرب از سوما سریانیست و بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و بیخ اقسام او متعدد و باتدویر و صوره نی
و سفید خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید بعطریت قوی و غیر سوسن آزاد است چه او
اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از کبود بری و جبلی است و گلش بسیار کوچکتر از
سوسن کبود بستانی و بیخش بلعدد و بهن و را از دو پیه کرده و دو حرف الف کور رشد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارة محلله و ارضیه
لطیفه و قوه مجففه و قابضه است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک و بواسیر و درد جگر و امراض شش
و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد او با سرکه و آرد جو جهت ورم حار انثیین و ریختن او محلل ریاح دماغی و محرک شهوة زنان بدرجه
نقوع قریب بزعفران و طبیخ او که با جمیع و سرکه و عسل و ظرف مس بحد انعقاد جوشانیده باشند جلاء و مجفف بلغم و جهت جراحات
اطراف عصب نافع و مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن او جهت قولنج ایلاوس و بول صفراوی و جهت امراض رحم و درد عصب
و ضماد او معقد و خایه ان بیخ او جهت رفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او نیم درهم
و از مطبوخ و روغن تا یک وقیه است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید گلش زرد و بو حلت و بیخش بسطبری انگشت و خوشبو
و با تلخی است قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش کمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام و جهت
درد دندان نافع است و بغدادی گوید این قسم عدس الماء است سولق اسم عربی اترج جمیع آنکو لانست و بعرف اطبا مراد از
بوداده او است و شرط دانسته اند که بعد از بوداده حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و آغاز کنند و سویق جو
و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و
ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و رازیانه و امثال آن و روغن کردن او با سویق شعیر با
آب انار جهت قی صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و با شربت [illegible] و روغن گل جهت [illegible]
و تقاضای بیجای اطلاق و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت موثر و سویق میوه ها آنچه خشک کرده بوداده
سحق کنند جهت اسهال حاره و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت و سویق نبقیه
مولف تذکره گوید شرط است که برنج را کوبیده و بیخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل و شکر و اندکی آب
او را روان سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز تا بیست روز در ظرفی کرده مکرر برهم زنند و استعمال نمایند از جو

کندم و نان خشک تربیت میدهند و تهر زهر برنج و عسل در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام آرنده و تشنج و مفتح سده جگر و سپرز و مهلی
جهت برقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و مخر و معمول از رزه محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از کندم مولد
قولنج و مصلحش سکنجبین است سوقال ابوجریج کوید که آن شکوفه و پوستها غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است که در دوم خشک و باجد
وحلاوت و در درد مفاصل بارده نافع است سواد الهند و السند کشنبرکشت است سوری زاج سرخ است سورنج معرب از سوره
فارسی آن باروداست سوربیون شیخ الرئیس کوید که شیخ ارمنی است سوربار و نارمشک است سود اینات مرغیست که بفارسی ارکو و بعربی
صرد نامند کوشت او مبهی مضر دماغ است سواد الحکام ساداوران است سواد القضاة عفص است سوسن حومازاست سوقوطون
ابرونت سوکحس مندهای برتیت سوسن جبلی شامل اسن و ایرساست و هر یک قسمی از آن سوسن احمر دلبوث است سوسن بری شامل
ایرسا و سوسن زرد دلبوث است سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است سوطلس اسم یونانی سلق است سوناقون و سوماخیوس اسم یونانی اسفناج است
سوتی اسم یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سوقطون خصی الثعلب است سورسان سولانت سودریقون اسم یونانی
قسمی از توتیاست سورنجان هندی حلیلب است سوسمار اسم فارسی ضب است سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است
سونه هندی ذهب است سوناموکی هندی بابونج است سوندهی هندی ذخراست سوتی هندی نبات است سود هندی خنزیر است
سورجلی هندی فلفل است سهاکه هندی تنکاراست سهکن هندی بهمن احمراست سهیرن دار چینی است سهنجنه هندی

حرف السین مع الیاء

بفلفل سفید است سیسالیوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد کیاهی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبهٔ آن شبیه بقبهٔ
شبت و ثمرش از ثمر انجدان کوچکتر باشد و درازتر و تند طعم و تخمش زیاده بر شبری و باعطریت و بیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاست و
بکبر ابرک شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه متشابه بکندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر قسم اول و
در افعال تخم او قویتر از سایر اجزا او بکبر ابرک شبیه برک زیتون و درخت تروساقش درازتر از دو قسم اول و قبه او بزرکتر و ثمرش عریض و بزرک بمقدار
دو فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از ثانی ضعیفتر و بکبر انبات شبیه بانجدان و ثمرش سفیدتر از آن و مستدیر و دراز و مرتب با کرد و
طبقه باشد و باعطریت و تندی و چون بشکنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر کردد و این قسم نیز معمول است
و مستعمل از سیسالیوس مقشر است و جمیع اقسام او در دویم کرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده
و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویه هاضمه و رفع ریاح و تقویه باه و اذابه بلغم منجمد و بکمثقال او با فلفل و شراب جهت
رفع مضرت هوای سرد و مداومت بقیراط تخم او با میفختج تا ده روز جهت درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهت رفع فضول سینه و شش و مرغه
کهنه و امراض کرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و اکثار او مضر جکر و مصلحش زرشک و قدر شربتش یکمثقال و بدلش انجدان است
سیساروون ابن سویه و ابن الدوله کویند چوب سوسن است که بفارسی بلخه کویند و حنین بن اسحق و جمعی دیکر از جهت اشتباه ناسخ سوسن را
شونیز دانسته اند و کفته اند چوب شونیز است و مؤلف مغنی کوید او تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهت معده و ادرار فرمودن بول
مفید است و جمعی کویند فلفاس است و بغدادی در الفاظ مجهول المهیه میدانند سیسنبر اسم فارسی نام است بری و بستانی میباشد و بری
مسمی بنابت و برکش شبیه برک سداب و قویتر از بستانیست و بستانی شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان
در آخر دویم کرم و در اول او خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و شیر با و جنین مرده و شیر با و حلو
و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن کل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جکر و سپرز و باعسل جهت
کزیدن عقرب و با سکنجبین جهت کزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قی و عرق و درد رحم و نواق و سنک مثانه و با سرکه جهت نفث الدم نافع و مضر
ریه و مصلحش کشنیز و قدر شربت از خشک یکمثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا کل او را در روغن
مکرر کرده در آفتاب بکذارند جهت سده دماغی و منخرین بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویه اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویه آن
معتدل است سیسبان بباء موحده قبل الف اسم درختیست بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر بستان
بباء موحده بعد از سین اولست و کذشت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده میباشد و کلش زرد و سیاه و خوش منظر و در خوشبو نمی

وانها

وانها بقدر حلبه با میل بزردی و سیاه و بار عنهای مصر جهت خوش منظری قرص کنند و بعضی از او را حب العقد و جمعی اصل دانسته اند و اصلی ندارد با میل کمی
و در دویم خشک و مقوی معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و رافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و آویختن او
در انکشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا
دو درهم و بدلش بادآورد است سیبیا نوعی از ماهیست و بعربی لسان البحر نامند و بفارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه
بسرطان و ظاهرش صدفی و باطنش حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مداد کتابت توان کرد در آخر دویم گرم و خشک و در بیضه و
طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان او و جلای آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کل حیوان و سنون
جهت جلای دندان بسیار مؤثر و ذرور شن مجفف زخمهاست سیلان بعربی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند
و دبس اعم از آنست و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است بخلاف طبخ کرده
مسدد نیست و مصلحش میوه های ترش است سیسم ابن تلمیذ کوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن سمیقه
بلغه مصر روغن ترب صحرائیست سیاب خلالست سیال یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بحنث
سیکران الموت قلومس است و کویند ماهی زهرجبت سیتیرون حرف الما است سیبنوس اسنتین است سینا
هندیست سیر قرة العین است و بلغه فرس اسم توم است سیسقومورون جمیز است سیساسون یونانی سمسم است سیس
ایمارس یونانی بمعنی خیار بستانیست سیقیاعزیوس بمعنی خیار بریست سیفافیطوس یونانی ابنوس است سیم اسم فارسی
فضه است سیر صحرائی اسم فارسی سقوردیونست سیک اسم فارسی ارزه است سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهان
سیاه بیرنج نامند سیاب اسم فارسی زیبق است سیبن اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیچقان اسم ترکی فاره است
سیب اسم فارسی تفاح است سیبندر اسم هندی سرنج است سیورت اسم هندی مرقشیاست سیالی اسم هندی
نشاقل است سیبا اسم هندی یبروحست سینکه اسم هندی اشنه است سیاه داران اسم فارسی اوراست سیهم
اسم هندی کنزراست

حرف الشین مع الالف

حرف الشین شاهترج معرب از شاه تره و دو نوع میباشد یکی برک او شبیه باکوچک و تنه او کنکر
و کلش بنفش و بکبر ابرک او عریض تر و کلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک شوری و قبض و برک او بهتر از سایر اجزاست و مرکب القوی
و در حرارت معتدل و در دوم خشک و بعضی در دویم کرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول
مرار و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و صفرای محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک و در تقویه معده قویتر و جهت امراض سودا
و بلغم و بثور و بهق و کهنه با سرکه جهت قی صفرا و منع غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و رفع قوبا و یرقان مجرب
حکه و اکتحال عصاره او جهت تقویه باصره و با صمغ جهت منع روئیدن موی منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهت حرارت کام و زبان و تقویه لثه و
ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و شستن سر با منقوع او جهت رفع قمل و صئبان که رشک باشند و ابریه
نافع و ابلی سوی ضماد تازه او و جهت کزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است و تخمش معتدل الحراره و در افعال محمد بن جمهور و جالینوس
قویتر از سایر اجزا دانسته اند و کویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا
مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث بلیله زرد است و قسمی کیاهی شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنک و بابکبر
و شبیه بافسنتین و کل او مایل بسیاهی و سبزه و با اندک بدبوئی و قائل کالواست و او غیر شاهترج است و غیر مستعمل شاهبلی عصاره حادبه
سیاه صفایحی است و بر آن نقش شبیه بنقش خاتم و کویند عصاره ریوندست و بعضی عصاره حنای حبش دانسته اند با میل بزردی و سبز
و از بلاد هند خیزد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای فتق و شرب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده
و ذرور او جهت نزف الدم جراحات نافع و او غیر شیرزد خشتیست شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برک است و قسمی هم بزرک برک
سبزتره در اول کرم و در دویم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رایحه او مانع وبا و درد سر محرورین و مسافرین و کیزانیده هوام
و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظ و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه خاییدن او جهت قلاع و ضماد تر کرده

او با آب مبرد و مقوی اعضا و شحم و مقاوم سموم و بالخاصیة معتدل جمیع قرب به بول ادوا و قاطع اسهال و زحیر و زمن خصوصاً که در گلاب
جوشانیده باشد و ضماد او بر چشم جاذب مواد آن و قدر شربتش تا نیم درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و
مصلحش نیلوفر و بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند بجهت قطع سیلان خون و آنکه در رنگ سنگ
بخون باشد و آن سنگیست در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آن
بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبونترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید او را در فیروزکوه و سرخ و زرد را
در حوالی خوارزم و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر از معدنی میباشد
و در جمیع افعال مثل معدنیست بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن است و شادنج غیر مغسول را اول گرم و در آخر دویم خشک
و مغسول او در آخر اول سرد و در دویم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بلا لذع و رادع و خاتم و
مقوی عصب و عضل و قوه باصره و حابس سیلان خون از اعضا ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انارین و امثال او جهة نفث الدم و با شراب جهة
عسر بول و حیض ... و با ادویه مناسبه جهة اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سل و طلای او با سفیده تخم مرغ و امثال او جهة ورم حار
چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال او جهة رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه
و با آب حلبه جهة امراض بلغمی چشم و ذرور او جهة رفع گوشت زیاد و جراحت و در رویانیدن گوشت مجرب و با آب کشنیز و مانند او جهة بثور و قروح
حاره و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی معدلیست و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش
کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و در غیر آن دم الاخوین است شارفت اسم هندی ... شبیه به ترید و طعمش با حدت و در ...
گویند در اول گرم و خشک و مسهل بلغم مائی و جهة امراض بارده نافع است شاطل و سایل نیز گویند بفارسی ... نامند و ... هندی
شبیه بقطر خشک و بقدر باقلائی و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار و باطن سیاهی و سرخی و املس در آخر دویم گرم و خشک
و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعضا و جهة فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث ... و مصلحش ...
بارده و قدر شربتش تا نیم مثقال است و بدلش ... شاه بلوط در بلوط مذکور شد شاه پرح معرب شاه پرک و آن ... است
شابورقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد شاه لوج بجیم و بکاف معرب از شاه الوی فارسی و آن آلوچه
سلطانی و در اراک مذکور شد شاه بانج بجیم و بقاف تخم قنب است و در آنجا مذکور شد شاه صینی برنوف است و جمعی ... بحری
... را بعضی این اسم میدانند شاه صینی صاصلی است شاریا اسم سریانی ابریشم است شاب در حماما هود ... است شاه سفرم
رومی اسطوخودوس است شاه رومی فلفل سفید است شاه سپر اسم فارسی ... شاه ونج هندی شاه حجر هندی
و قسمی از شاه ونج عدسی است شال کره بلغه دیلمی و شال تشی بلغه مازندران ... است شال حی اسم ... است ...
اسم فارسی بطارخ است و اقسام سمک مذکور شد شاخ اسم فارسی قرن است شبت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید ثالث ...
مذکور ... است معروف بفارسی شوبت نامند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصحیح نموده اند که بر یک ... رازیانه و شبت ... بعضی
اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم و در اول ... خشک و از ادویه کبار محلل و منضج و مدر بول
و حیض و شیر و تخم او در این فعل قوی‌تر و مسکن مغص و مفتح سده و هاضم و با تریاقیه جهة یرقان و امراض بلغمی قاطبه و فواق و ضعف معده
و جگر و سپرز و ریزه ... سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهة امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهة سموم ... آب
مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ از اقطار بدن و رافع غثیانی که از خوردن طعام باشد و جهة فواق بلغمی و سرد کرده و مثانه ...
سوخته او در سیم گرم و خشک و با عسل جهة امراض مقعد و بواسیر ضماد او و شرب او نافع و خوردن او با ... عسر
بول مجرب دانسته اند و ذرور او جهة تجفیف قروح ... قضیب ... و قطور عصاره او جهة امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهة امراض
رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ ... بر مقعد باعث تلیین طبع و تخم او در اطعمه ... جهة اصلاح معده و خوردن
او بعد از طعام ... و مداومت خوردن او و اکثار او مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرورین و ... و مصلحش ... و امثال او

و قدر

و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث ...
عام است و روغنی که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او بشود و یا آنکه او را در روغن ... و بعد
یک شبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند ملطف و منضج و محلل و جهة اعیا و درد مفاصل و تهیج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و نوبه و
تلیین صلابات بغایت مؤثر است شبرم نباتیست شیردار و منبتش معمورها ساقش شبیه بنی و پر گره و بقدر زرعی برگش شبیه ببرگ ... و
برگ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش سطبر و پرشیر و قوی‌تر از تخمش و قوی‌تر از برگ و بهترین او خفیف الوزن
سرخ است که شبیه بپوست پیچیده در سیم گرم و در آخر دویم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوه قابضه و مفتح دهن رگها
و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهة قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی و ضماد او جهة قوبا بعدیل و بغایت مضر محرورین
و ضعف البنیه و مورث تبهای شدید و محرق منی و مضعف اشتها و یک مثقال او کشنده و باقی کرب و غشی و خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر
مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال او است با انیسون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مازریون شبه
اسم عربی روی توتیای فارسی است و شیخ را بفارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزاتست و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از روی توتیا
و مس و امثال آن که بفارسی آنرا برنج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و آن شبیه بقلعی و کبودی مایل و از سرب اندکی دیرگدازتر است در سیم گرم و
خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و سوخته او جهة رفع بیاض عین و سلاق و جرب و ... جهة کلف و آثار و اورام ...
و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یکدانگ است و در تبدیل اسود با بیض صاص با اعمال مخصوصه مجربست و مؤلف تذکره گوید که چون
زیبق او شود قلعی الحق بفضه میکند و خاصیت اوست که هرگاه آب را در ظرف ... و در ظرف مس با ... قدری شوره ریخته ظرف
ابزار در آن حرکت معتدلی دهند آبرا بغایت سرد کند و معمول هندست شب از جمله معادن اربعه و غیر کامل الصورتست که عبارت از زاجات
و املاح و نوشادر و شبوب باشد و آن جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که با طعم ترشی است و در اکثر افعال قریب بزاجست و از
ارمنیه و کرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را هفده شمرده اند و آنچه موجود و متداولست یکی سفید شفاف مایل بزردی ... است
که یمانی گویند و آن اینست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی بی زردی و شفاف بفارسی زاج بلوری نامند و پارچهای مربع
شکل المکعب و مشقق و مایل باستداره را زاج مدحرج نامند و قسم بزرگ و شکن که با زهومت رایحه باشد زاج زفر گویند و این اقسام در تداوی
مستعملند و قسم زرد مستطیل و قسم غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بیخ و شور طعم باشند در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف و سیاه
مایل بتیرگی از جمله سموم اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از او باشد مجموع آن در دویم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف
الدم زخمها و زایل کننده گوشت زاید و التیام دهنده قروح و رافع چرک دندان و ... کردن آب و شراب سریع الاثر ...
او نافع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و حمول آن رافع سیلان حیض و مانع حمل و قطور آن مسقط جنین و ضماد آن
با روغن زیتون جهة اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهة استسقای لحمی و تهیج و با مورد جهة رفع بدبوئی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص در سرکه جهة قروح
ساعیه و خبیثه و با آب رز جهة حکه و جرب و با عسل جهة رفع آثار و با موم جهة داحس و با آب جهة دفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و
کلس پوست تخم مرغ و ... جهة رفع بیاض مجرب و با سماق و عفص جهة دمعه و حمره مزمنه و ورم و سطبری پلک چشم مفید
و غرغره آن در دهن افعی کشنده او و قطور او جهة رطوبات و گرانی سامعه و سیلان خون و با فوفل جهة درد دندان و حرکت آن و تقویه لثه
و لهاة نافع و نگاهداشتن او در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع و خوردن او مورث سحج و سل و دو درهم او کشنده و مصلحش روغن تازه
و میوه‌ها و شیر و قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص اوست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کنند در آن قطعه
بصورت چشم ظاهر گردد و هرگاه آنرا در طرف قبله خانه آویخته و شخص بگذارند هرگز چشم بد باهل آنجا نرسد شبث بضم اول و سکون ثانی
موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است شب الصباغین قلی است شب الاساکفه و شب العصفر و شب القلی قلی مصعد است شبوط
نوعی از سمک است شبوقه نوع کبیر ضمان الارض است شبب هدهد است شبطباط عصا الراعیست شب پره اسم فارسی خفاش است
شبدر اسم فارسی حندقوقی بستانیست شبه اسم فارسی شبج است شب انگیز اسم فارسی پنج پنج است شترغ اسم فارسی نعام است

الشين مع التاء

شتر اسم فارسی ابل است شتربچه اسم فارسی خر و است شث شاه مثلثه نباتیست مساق و بی گل مثمر و اوراق ترا کم قوی بر تو و بازدکو
بسیار ره کرید الرایحه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخ و باغات با نمت پوستا بو می‌کنند در دوم سرد و خشک و اب او حابس قی و مقوی
معده و قاطع نزف الدم منها اعضا و جهه اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماميثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یکدرهم

الشين مع الجيم

بدلش سماق است شجرة ابی مالک قسمی از عرطینثاست بری و نهری و منبتش کنار انهار ای جاری و سایها و ساقش مختصر و بیکی مربع و سبز و
بعضی مایل بسرخی و برکش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برک میروید و شاخهای او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه
و ثمرش بقدر نخودی و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و لزج و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بر اب زنند مثل صابون کف میکند و
آن را بیخ مهمیشوید و ان غیر چوبه صبا غانست و در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و بیخش از او ثیه شربتش مسهل برق سود و ابهر
از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداوی و در رفع جذام بعدیل حتی تصحیح نموده اند که از مداومت او جذامی که تغیر شکل شده باشد دفع میشود و مقطع
بلغم و جالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برک بری و نهری رافع صداع و التیام دهنده زخمهاست و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش
سه درهم و بدلش بوزن خود اشنه است شجرة الراهب امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که شجره ایست غیر نبات ماهودانه در بلاد دمشق
مزروع او نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از او میگیرند در طعم شبیه بطعم او و دانهائیکه در شاخهای بالا باشد مینقی قویتر از اسافل مسهل بالاتی
و از وسط مقی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد است شجرة مریم نبات بخور مریم است بخور مریم مذکور شد شاخهای او در هم و مشبک
در یکدیگر چون در اب گذارند در از و بالیده شود و چون خشک شود بحال اول عود نماید در سیم گرم و در یبوست معتدل و مفتح و رافع بلغم و
محمر بشره و جالی و اب او نقطع و جهه عسر ولادت و اخراج جنین بعدیل و طلای او جهه بواسیر و بهق و برص و دندان زخمها و بردن گوشت زیاد موثر و
مضر ریه و مصلحش کثیرا و شربتش تا نیم درهمست شجرة الطلق شجره مریم است شجرة الیمام صام یوماست شجرة القطران شربین است
شجرة الدم ابو خلساست و بعضی بر شاهترج نیز اطلاق نمایند شجرة الکافور شامل الحوان و ریکان الکافور شجرة البهق قنابریست شجرة
البق و شجرة النشم و ردار است شجره سلیمان و شجرة ذوالقرنین و شجرة الصنم بیروح الصنم است شجرة الجن دیودار است شجرة القدس نوع
بزرگ قناد است شجره حمره ازاد درخت است شجرة الله و شجرة الکه صنوبر هندیست شجرة الحیاة درخت سرو است شجرة الحیة عنیضه امعیلو
شجرة الحیة حنطیاناست شجره بارده لبلابست شجره رستم زراوند طویل است شجره موسی علیق القدس و عوسج راشامل است شجره طیبه
درخت خرماست شجرة البتیع اهر یانست شجرة العصب نوارس است شجرة ابراهیم بنجنکشت است و بعضی مغیلان و جمعی سیاه
بانج دانند شجرة الدلق درخت سپستانست شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال
صریمة الجدی است و گویند فاشرشین است شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الذئب درخت عرعر است

الشين مع الحاء

شجرة التیس طواغیوبست شجرة البراغیث طباقست شجره نوعی از راتیانج است که تاتش بحجم باشد و اورا فیقهر نیز نامند شحم بفارسی
پیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دو سوتیه ماثیه دموی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و در شحم اشد انعقاد و اقل مائیه مثل پیه یک دو
قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقاد مثل فربهی که ملاصق رودهاست و از شحم او برداست و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر
و کهنه گرم و خشک و لطیفتر است و پیه هر حیوان در طی ذکر آن مذکور شده و میشود و از مطلق مراد او پیه بزاست و بهترین شحوم ذکی و تلیین
اورام و قروح امعا پیه خوک داشته اند پس پیه کرده بزماده را و پیه حرس را جهت داء الثعلب و پیه مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با
برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشد با عسل جهت تقویه باصره پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهت مفاصل
بغایت نافع اند و چون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند و پرده ها و کثافات او را گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گذاشته صاف او را با قدر
سعدیا دارشیشعان و یا اذخر و یا سنبل و یا تبراب چند جوش داده یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده
و خوردن شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین و اب لیمو و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال روغن
زیتون و از و بهتر است شحرور مرغیست سیاه و سفید و پای او زند و مایل بسرخی و بقدر قمری و بترکی قره طاوق و باصفهانی غوغازه
بمازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهه کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت

ورافع

الشين مع الدال

ورافع کرنیکی آواز است شحم الارض قطن است و گویند خراطین است و بعضی بر جندم اشاره اند شخر کشنیج است شحم النخلة جمار النخل
شخمه اسم قسم آخر لبلابست شخم الاترج البست شحم المرخ خطمی بریست شحم قاوندی قاوندست شحبر بخای معجمه قیمی است

مع الحاء

شخار ابیض بلغه اهل صناعت ملح القلی است شخت تومال الذهب است شخ شحم جبار ست شراب مروق شراب

الشين مع الراء

کنان میشود و بکیماتی راو حیسایند و بعد از شش ساعت صاف نماید کثیر التغذیه و موافق ناقهانست شربین از ضهناف
سرو است برکش از آن عریضتر و ثمرش شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی در اقسام صنوبر آورده اند
و سرو دانسته و از آن کوچکتر است و در اصفهان معروف به درخت نوش است و قسمی از آن کوچکتر و خارناک و ثمرش بقدر گردکان و عرعر
بری گویند و اقسام او در اول سیم گرم و خشک و اب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و زباح
و نطول او جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعده و در ادرار و رفع نزف الدم و اعیاء و جهت التیام قروح و خوشبو
کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مخرج مشیمه
و جهت سعال و علل جگر و گزیدن ارنب بحری نافع و مورث صداع و مزال او مصلحش ذکر ثمرش و کثیرا است شربی کیاه حنظل است
شربت فراست سو شزار زرنیخ مصعد است شراب چهو حمریست که در جزیره چوش بلاد مغرب با اب انگور و اب دیا یا بعمل می آرند
عفوصه و تندی هست باطراب اسم اصطلاحی خمر است شربت خشخاش اسم فارسی باقو دست شراب تمرها اسم فارسی نبیذ التمر است
شراب دوشابی اسم فارسی نبیذ الدبس است شراب عسلی اسم فارسی نبیذ العسل است شراب مویز اسم فارسی نبیذ الزبیب است

الشين مع السين

شراب اسم فارسی خمر اطلاق است شش ... ان اسم فارسی نافر شبن است ششتره فواست ششقاقل شقاقل است
شش ریت اسم بیخ نباتیست که در بلاد ... مصر یافت میشود ... از انگشتی و سیره و مایل بزردی و جهت استسقا نافع و مجرب

مع الطاء

دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند شطبه بلغه مغرب اسم نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار و بر
دو تخم و شکل آن گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج یا پیچیده
با وجود گرمی وجهه تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل و مدر و رافع کلف استسقا و ضماد آن بجهت علت مشعر ثابت گردد غطریه

مع العين

صعتر بستانیست و بفارسی مرزه نامند شعیر بفارسی جو گویند بهترین او سفید ... تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است
در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوة جالیه و قابضه و مجففه و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر و توعمات
لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسونست و آرد او دانه او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفالست و چون
خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب از یک رطل تا یک رطل از آن بنوشند جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفرا
و حکه و تبها و اسهال صفراوی و سعدیست و اب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرانحه نشد باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حده خون و حرارت
محرقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای شدید و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار با بسیار نافع و مرخی معده
و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح او گلقند و در حین انتقال طبع باستعمال او جایز نداشته اند و مطبوخ با نصف او خشخاش کوبیده جهت
صداع حاد با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع سرفه و تفتیح سدد و با عناب و انجره و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد
سینه مجربست و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد
آرد او رادع و محلل اورام صلبه و گشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با اب به جهت نقرس حار و مطبوخ او با
سرکه جهت جرب و حکه و با بیخ و افیون و کاهو و مانند آن جهه صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و گوشت
دیده و غرغره شیره او جهت ورم دو دکلو و طلای مطبوخ او با انجیر با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر و ضماد سوخته او
جهه کلف و خراز نافع است شعر بفارسی موی نامند و متولد از بخارات اخلاط و محترق آن متکون میشود و خاصیت با بس خواص موی حیوانی
در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسانست چون بسرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع مضرت آن میکند و با
شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و ملزق و ملحم و جهه اکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهه

وقلاع و قروح و باکندر و زفت جهت جراحت سر و بارد اسنک جهت تسکین هیجان و حکه قوی چشم و با آب و دهن زیتون جهت سوختگی آتش و در ورد او جهت زو
مقعد بغایت موثر و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و کل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سدد و کرزایند
هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات موثر و با ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت ربو باید من که مجربست شعر الغول کیاست
پساق و ثمر و مخصوص او رق او خشن شبیه بجوز و بایل بسیاهی و تخمش سیاه و پر ریشه و غیر بر سیاوشان است و مدار الزکثیر الوجود و در تنکابن کرف
نامند و خواص قریب بپرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی‌تر از آنست شعر الجبار نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب
و باریک سیاه و چندین بیک جا رسته و بجامیر و بید بر روی زمین پهن میشود و بی برک و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم
و خشک و بخور او را جهت ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه رفتنست شعر الجن شعر الغول است شعر الارض و شعر
الجبار زیر شعر الجبار است شعار برقهای بزیت شعور الصقالبه زعفرانست شعیره ومی خندروس است شغال بعجمی
اسم کلب بری و ابن آویست شفیتین بحری مرغیست از فاخته بزرکتر و سفید و طوق کردن او سیاه و با تمام ترکی و الا فاخته نامند در دوم گرم و
خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بکوشت صالح میشود و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوه
حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی و فعل او شیر تازه است و در حیات الحیوان مذکور است که چون
شخصی خون او بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و با اندک بوره
جهت درد جگر و حمول بل او جهت درد زخم مجربست و مهر بابر سر بها پر او جهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته است شفیتین بحری حیوان
دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار از آن نیش الم عظیم حادث
و چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته
او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدین جهت او را وات الشر نامیده اند گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث
سوزش و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع ننمایند ساکن نمیگردد شفلج بارکیاه کبر است شفشالو اسم فارسی خوخ است
شفرک اسم فارسی حبه است شقیقل شقاقل است شقوریس قنابریست شقایق معروفست چون نعمان بن منذر روی خوش
او لازرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برک بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه اش
مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق او بغایت قوی است و در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب
کل خشک مسحوق او بقدر دو درم با مویزج جهت تسکین درد احشاء و اعضا که دفعه بهم رسد ببیاسیر بغ لا اثر و نفوخ او قاطع رعاف است
در ساعت و شرب طبیخ برک و ساق او یک بار با جو بخته باشند مدر شیر و مسقط جنین و طلای او عصاره او منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و
محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات دماغ و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد کل او با پوست کردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رافع
باو مداومت شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یک درهم از قبه او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است
و چون ظرفی از کل شقایق پر کرده و فرش لحاف او را سرخ نموده چهل روز در سرکین اسب دفن کنند و هر هفته سرکین را تغیر دهند خضاب
صاحب ثباتی شود و گویند مجربست شقاقل بیخیست پر کره و با لزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق او سیاه او پر کره و در بر کریمی
برکی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و کلانش بزرکتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار در اکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و
قوتش تا چهار سال باقی و در اول گرم و در دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کرده و مسخن کرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و
مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدانست شقراق
مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبوی و بفارسی سبز قبا نامند و در تنکابن کرا کرو گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مولد بلغم
و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکین او جهت کلف نافع است شقرونون اسقوردیونست شقر و شقیق اسم شقایق است بل
شکر تیغال اسم فارسی تیه البستان الغلاف حیوانیست شبیه بمکس که در غار تر روت مثل کرم بریشم از لعاب خود می تنند و در آن میمیرد و با
بندویرو سفید و خیرین و در حرارت معتدل و در رطوبت او غالب و با لزوجت و ملین و مسکن حدة اخلاط و سوزش بول جهت خشونت سینه و صرفه

مع الغين

الشين مع الفاء

ف الشين مع القاف

ف الشين مع الكاف

وصاف کردن او از خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نباتست و مؤلف اختیارات آورده
شکر العشر داشته و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف بادآورد است و از آن قابض‌تر و مجفف‌تر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول
اضح است چه بادآورد شامل شوکه بیضا و شوکه عربیه است و در بعضی بلاد بکنگر خر معروفند بخیر اکل سفید و یکی بنفش است و اخیر مخصوص فرنگی
در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی‌تر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قوی‌تر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و
طبخ او جهت نهای اطفال و بهای مرکبه بغایت نافع و مضر ریه مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش دو درهم است و بدلش بادآورد و سایر خواص در
در ما انجا مذکور است شک بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و رایحه موشی که از آن خورده باشد باعث گریزان
موشان دیگر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله است اهل صناعت او را در کل مقام بدل زرنیخ
میدانند و آنچه زرد باشد زرنیخ است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و در نکش اغبر و وزنش سبک میگردد در چهارم گرم و خشک و محلل
و معفن و التیام دهنده زخمهاست با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و با کلاجیه او رام بارده
و استسقای نافع و اکتحال او در یکی از طبقات در رطوبات چشم را زایل میکند و بیند رسم او در یکی و زکشنده و تریاقش تراشه پوستهای جوز
که سوزانیده بقدر ربع او تا دو چندان با نیشا مند مشکوج اسم معرب جنک است شکوثا کشوثاست شکر سنک اسم فارسی
حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نفاح است شکلبه اسم فارسی کرش است شکر بیز اسم فارسی فانید سجزی معمول
بسجستانست شلجم معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی و بری دو قسم است یکی را شاخهای نبات او دراز و بکلفتی
انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر مأکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و نبات دیگر ازرع است و یکی را منبتش دشتهای نمناک و بیخ
ابتها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و مأکول است و برکش شبیه ببرک بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و ما یل
بسیاهی و تخم قسم اول منقی ابره و قسم ثانی در خواص قریب ببستانی و از آن گرم‌تر و رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر
و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و
پیشیدنها و ریشه‌های باریک او که سائیده با عسل بنوشند جهت سپر زد عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و ترکیبی شلغم و
ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهت نقرس و شقاق و حکه مفید و تخم او
در اول سیم گرم و در اول تر و مبهی‌تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی‌تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و
ترشیها و کلفه و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهت ریاح و رفع اعیاء و تقویه آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است
شل بارد رخشیت هندی و سفرجل هندی گویند و بزرکتر از فندقی و در طعم شیرین با اندک تلخی و قبض و نرم و ملمس و بی قشر در سیم گرم و در اول
خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابات عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل
شربتش تا یک درهم است شلجم احمر شوندر است شلج تخم الجبار است شلیل بلغت خراسان میوه ایست لذیذ بقدر کردکانی و
بزرکتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار میرسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و در افعال و خواص بهتر از آن
و بی غایله است شمع بفارسی موم نامند زرد و سرخ او را بالنکر که احتی و در آب سرد بریختن و آویختن در ماهتاب سفید میگردد و در اول دوم
گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده حبه بوب او که
بقدر کنجد باشد ریزه کرده فرو برند یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و جهت درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و
مثل در کلو و لهاه و تصفیه آواز بسیار مفید و طلای او جهت حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و وسیع کردن و بچرک آوردن زخمها و نرم
کردن سینه و صلابات در رفع اذیت زخم جریحه زهردار موثر و بخور او جهت رفع عفونت هوای وبائی و بعرق او تدهین صاحبان تب
و رایحه او جهت بدبوئی و اذیت بوی مردار و خفه او با روغن کل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد و مصلحش انیسون و
شربتش تا پنج درهم است و بدلش او دباقی است و گویند چون شیشان کمس را بسوزانند و لطری بمالند و در آب دریا و سایر آبها
آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را در زیر نجاست جهت محبت و آنچه در غار امسوزانیده باشند جهت بعض موثر دانسته اند

الشین مع النون

واز خواص اوست که چون قمر بسنبله تثلیث و عطارد از نحوست بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی با یک قیراط موم پاک بیکدرهم
مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر خصم آرزوی هر روز بان و شمنان بسته شود شمس بلغه گیلان نهب است شمار رازیانج بلغه
مصر و شام شمشاد اسم فارسی بقس است شمامه دستنبویست فیمیشه فاقلۀ صغار است شمیقه شال روغن تر و سندر طیس است
شمول خمر است شملیت اسم هندی حلبه است شنجاطر اسم هندی یست شند از طیوب معمول است و در مصر بسیار معمول و
و یونانی رسیمایوس نامند و گویند بمعنی دخان الضروست و بهترین او سفید بابوی آن است در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر
فضلات و مفتت حصاة و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهة سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهة قولنج
مجرب دانسته اند و طلای او جهة قروح و آثار و حمول او جهة بواسیر و تقویه رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلحش روغن کنجد و
قدر شربتش تا چهار قیراط است و دستور العمل آن آنست که حسل را نیم کوب کرده در ظرفی کنند و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی وصل نموده
بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود بطرف بالا کند و در آنجا مجتمع شود و اگر بجهة زیادتی عصر طرف بالا را بعود و
صندل بیالایند جایز است شنج اسم معرب جلزونست و آن نوعیست که کاغذ با و مهره می کنند و در حلزون مذکور شد شنبلید

الشین مع الواو

اسم فارسی شکوفه سورنجانست شنبار فراسیون است شنیز شونیز است شنشا اسم سریانی اشنه است شند اسم بلغه یمنی نوعی از رب
شنجار الصناعه لحام الذهب است شنجار بجیم و بکاف و بقاف بوخلس است شنبلیله بلغه اصفهان حلبه است شنجرف زنجفرست
شنک بلغه اصفهان لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری که لستو و در شلغم مذکور شد و تخمش تریاقیه قوی تر از نوع بستانی
در تریاق فاروق از جمال تخم این نوع مراد است در دفع ریاح و عفونات و در افعال قوی تر تخم سایر اقسام است شوکران نباتیست بلزوجه
و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و بیشه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ خیزد و تخمش
مثل انخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تفتی است و از تفت بلاد یزد میخیزد در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و مسکن و منوم
دو درهم او قاتل و عصاره او جهة بلو سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و مانع بزرگ شدن پستان و قاطع شیر و سم
الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش نیم دانک و چون بیخ او را با بزر البنج از هریک پنج درهم کوبیده با صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب
بسوزد و مویز را خشک کرده و از ادویه حابسه است مسکن قوی در استمساک منی مجرب و حقیر او را امویر عظیم نامید و قدر شربتش از یکعدد تا سه عدد زیاده
از آن منوم قویست شونیز بفارسی سیاه دانه گویند نباتش شبیه برازیانه و از آن باریکتر و بارگلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخمش بزرگتر از
غلاف بزر البنج و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض
و بول و شیر و مقطع اخلاط و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهة قولنج ریحی و درد سینه
و سرفه و فواق الدم و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون جهة سرخ کردن لون و تصفیه بشره
و با سرکه جهة اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهة گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهة تب ربع و تب بلغمی
و با آب و عسل جهة نفث الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهة بواسیر خصوصا با آب مورد پرورش شده تعدیل و ضماد او جهة تالیل و قلع
خال و تقشر جلد و درد مفاصل و در دمبار و سده خیشوم و با بول اطفال جهة تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهة بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب
و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهة اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهة منع
بغایت موثر و با عسل و روغن جهة درد رحم و درد حبس نفاس و با روغن گل سرخ جهة جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا و مانند آن جهة منع رستن
موی و رویانیدن او و با گلاب جهة زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته اند و با بول جهة تشدید مو و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او
جهة سدد سر زمن و گشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهة زکام و سایر اعضا و جهة تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور
بو داده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهة رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با
روغن جهة الخضر جهة درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شرب روغن او با روغن زیتون و کندر جهة اعاده باه مایوسین از مجربات شمرده اند و طلای روغن او
که با قرع منکوس کرم فرمایند بر اعضای تناسل و کمر جهة نعوظ و تعدیل و رافع دردهای صعب بارده و سستی و سده اعصاب و خوردن او هر جهة

وامور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب شونیز مورث خناق و محرورین را مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از
روغن او یکدرهم و بدلش نیسون و نصف او تخم شبت است شوط امساک الجن است واو را در شکار جن شنک و اتش نامند و ابوریحان
بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه با شنه و مخصوص اوراق ریزه متراکم و از روی
زمین جدا نمیشود و بی گل و ساق و بیخش سیاه و بقدر مسمار و منبتش سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص
می آید در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است شوبلا اسم عربی بریحانست
شوشم اسم قاقله صغار است شومط اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای او صلب و گره و برگش شبیه برگ بید و از چوب او کمان
میسازند جمیع اجزای او با قوة قابضه و جهة اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت بانست شوکة ابراهیم بلغه مغرب
فرصعنه و شوکة یهودیه و شوکة رزفانیز نامند شوکة منتنه نوعی از طباقست و گویند کحاف است شوم ماریلونت شوکة الذرحین
بلغه مغرب دیبساقوس است شوکة التین عکوبست شوکة العلک بلغه مغرب اشخیص است شوکة عربیه شکاعیست شوکة بیضا باد
آورد است شوکة بلغه حجاز اسراست و بلغه فارسی بقر شوکة مصریه و شوکة قبطیه قرظ است شوکة صهباو شهباو شوکة شایکه

الشین مع الهاء

الشین مع الیاء

گیاه خر نوبست شوغار زاج سفید است شوکة الجمال شترخار است و بلغه مصر عاقول است شوزاینق سوداینا است شوکا
بلغه بنگالی اسم دحمل است و از جنس ابل است شهدانج تخم قنب و در آنجا موصوفست شهد عسل است که از موم بی آتش جدا شده باشد
شهدانج بری حبة السمنه است شهد اطراطیقوس است شیورا اسم ترکی و فارسی قاقلی است شیطرج اسم معرب بیخ نباتیست
سرخ و بسیار شد باریک و برگش شبیه برگ رشاد و در اوایل سرد هوا خشک شده میریزد و متصل به بیخ او برگی میماند و در تابستان از شاخها
او گل ریزه پر برگ سفید ظاهر شود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و منبتش خرابها و قوتش تا یکسال باقیست در
آخر سیم گرم و خشک و جاذب و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهة
صاف کردن آواز و رفع بلغم و مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و جهة برص و بهق سفید و جرب و رویانیدن موی بعد
از سقوط آن موثر و چون گویند بر کف دست مخالف دندان دردناک گذارند و بطرف مخالف آن صباح بگذارند رافع الم آن
و مجربست و چون تخم مرغ را بکرد و در میان سائیده آن پنهان کنند پوست او را سرخ کنند و این علامت خولنجان و نازکی اوست و ضماد
برگ او مقرح جلد است و قدر شربتش یکدرهم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و دو
شیح بفارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را میسوزانند و نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حده و شبیه با فسنتین رومی
و اقسام بسیار شد و جبلی قوی تر از دشتی و هر چه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نباتش از شبت و چکر شیح رومی نامند و هر چه مایل بسرخی
و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخست شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم
بستاج و دخیرک نامند جمیع اقسام شیح را مستعمل گل اوست و تخم او مبین بینیت و درمنه ترکی متعارف تخمی است متعارف در بستاج
مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سدد و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهة گزیدن
عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد ورک و عسر النفس و تبهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی
و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون و امثال او جهة داء الثعلب و سرعت براوردن موی موثر و دود او جهة آکله و طلای آب طبیخ او
جهة ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی
سداب را بدل دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کیرند جهة رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است شیلم
گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان
کالکک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و تبانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب منقی مواد
و با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای بخور او منوم و کرم تر و
لطیفتر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه است شیمه اسم عربیست و آن عرشیه العجوز است

ومنبت او بستانها و جائی که باران بسیار شود و آن گیاهیست مانند [illegible] شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک گویا تمام او را گرد آلوده اند
و با شدت تیزی بسوی صعتر در سیم گرم و در دویم خشک مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی [illegible] ماده نزله و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد
در ابتدا و انتها محلل آن و جهة ریاح رحم و جهة جبین نهایت موثر و قدر شربتش یک مثقال است شیرخشت بتای مثناة و خا و بکاف اسم صمغ بعضی از
اشجار بلاد هرات و از جنس شلم مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و چهار رکست که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را سیر کند و
مغشوش مصنوع از [illegible] این صفت نیست و در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویه باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و
جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوداویه و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهة خشونت حلق و سرفه و تپهائی که از مواد رقیقه باشد و جهة حراره
جگر و ورم آن با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین طبع [illegible] و با شیر جهة طراوت کون موثر و مولد قراقر
معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش تا پنج مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده که با وجود آنکه
شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیرسته بلغه گیلان اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مثل خمر و
بی مضرات که با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهیست با یکدیگر
شده سائیده تا مثل خمیر گردد و بعد از یک روز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده پانزده
روز [illegible] بر هم زنند تا مانع جوشش آب انگور گردد شیخ البحر حیوانیست دریائی [illegible] مانند [illegible] بیک پشت بحری سرد و ملین و سپنه
بلو [illegible] گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهة سمک الیهود نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود او
و بخور اجزاء او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجربست و خون او را جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند شیرزق اسم نبطی شیرخشت است آن
و گویند مراد از و بول و سرگین او است و در خفاش مذکور شد شیرالقه [illegible] مقشر خشک است چه او را [illegible] زکیه جهة اصلاح قبض او معمول است که
مقشر کرده در شیر بخیسانند و خشک کرده نقل بادام نمایند شیح حبشی بفارسی [illegible] کوهی نامند شیاف خوزی فلفل سیاه است
شیراز پوش در بند است شیزاب ریحانست [illegible] خشخاش است شیح دهن [illegible] مذکور شد شبدالعجوز اشنانست شیدان
دم الاخوین است شیاله بلغه اندلس [illegible] شیر الحبیر گویند شیطلج هندیست شیشه بلغه فارسی زجاج را نامند و بلغه هندی آرسی
رصاص است شیره نبات اسم فارسی عسل الطبرزد است شیره جو اسم فارسی کشک الشعیر است شیر اسم فارسی لبن و اسد است شیرین
مان اسم ترکی سوسن است شیوران اسم ترکی خمه است شیرمرغ اسم فارسی شیرزق است شیره خرما اسم فارسی دبس است

حرف الصاد

حرف الصاد مع الالف

صامریوما اسم سریانی و بعربی حشیشة العقرب نامند گیاه او را از یک بیخ چهار پنج ساق میروید و
ساقها پر شعبه و برگش شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی [illegible] صعتر
و دیگری برگ کوچک [illegible] ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار نهرهای جاری که آب بسیار [illegible] مانده بر طرف شده باشد و
عصاره گل هر دو را صاف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال نمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از آنست و مستعمل از او برگ و
ساق و تخم آن در آخر دویم گرم و در اول او خشک و مسهل بلغم و مره سودا و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و
جالی و مطبوخ او با عسل و فانید مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار
عدد جهة ربع و ضماد مسحوق او جهة ثوثا و ثالیل و نقرس و التوای عصب و با شیر جهة ورم [illegible] اطفال و ثمر نوع صغیر او با اندک نمک
هندی با نطرون جهة اقسام کرم معده و سم [illegible] و جهة اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش
عسل و شربتش تا دو درهم است و امین الدوله در حب التسمه [illegible] صامریوما دانسته است صابون از مخترعات هرمس است و طریق
آن آنست که از قلی یک جزو و از آهک نصف او نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل او آب و تا دو ساعت بهم زنند و باید سوراخی
در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن [illegible] سوراخ را باز کرده آب صاف را بظرف دیگر برده و باز آب تازه ریخته
بر هم زنند و تکرار عمل نمایند تا شوری در جرم او نماند و آبها را جدا گانه ضبط نموده بقدر ده مثل آب اول روغن زیتون بر آتش [illegible]
بتدریج اول از آب آخر بخورد او بدهند تا مجموع آبها تمام شود و خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن

روغن دنبه و روغن کنجد و روغن [illegible] و پیه [illegible] و امثال او میکنند و بهترین همه اقسام قسم اولست و در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و مفتح و
اکال و منضج و ملین اورام و جالی و حمول او مخرج جنین و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد او با مثل او حنا جهة درد زانو و عرق
النسا و نقرس و کلف و بهق و [illegible] جهة درد مفاصل مجرب و با روغن گل جهة خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شهدیه که هر
چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر جهة گشودن دمل و شستن موی با آن جهة رفع چرک و قمل و رشک و بالعابها جهة حکه و جرب و [illegible]
آثار و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدر بول و شربتش نیم مثقال تا چهار دانگ و مهلک [illegible] جراحت امعا و احشاست صاصلی
نباتیست شبیه بجلغای تازه روئیده و از آن کوچکتر و نازکتر و زود شکن و تازه او ماکولست گرم و تر و جهة [illegible] ملین و نافع و
تخمش در افعال شبیه بتخم [illegible] و تخمش شبیه ببلبوس کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکثار او محرک باه و رافع وجع المفاصل است صاب اسم عربی جمیع
اشیای بسیار تلخ است و بر ماء الحار و بر نوعی از گیاه شیرداری بسیار تلخ شامل است صاقر مرغ حق گو است و از جنس بوم و کوچکتر از
اصناف او و در افعال مثل اوست صابون القاف و صابون الشاب شجره ابی مالک است صار [illegible] و صاردان نوف الصغیر است

الصاد مع الباء

صاحیه جرزاست صبر بکسر باء عصاره نباتیست برگش شبیه ببرگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه ببرگ [illegible] که در مازندران [illegible] نامند
و تخمش بقدر تخم شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد میروید و مملو از رطوبت در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگها ساقی میروید
قریب بذرعی و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوة و گل او [illegible] و ثمرش مثل غوره خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطره بلاد
یمن آورند و مایل بسرخی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و درخشندگی او کمتر است و قسم سمجانی
که صبر فارسی نیز گویند بدبوی و سیاهی او غالب و درخشندگی و زبونترین اقسام است و محمد بن احمد گوید نوعی دیگر مسمی بخضر میباشد که بعد از
سقوطری بهتر از عربی و فارسیست و هر چه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد و آنچه بدبو و سیاه بی درخشندگی باشد استعمال او
جایز نیست و باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشا و صاحبان
با صاحبان ضعف جگر و امعا و سده ماساریقا و بواسیر و حمل مقعد استعمال نباید کرد و صبر در دویم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی
موادی که مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیای دفع نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و منقی
سوای سده جگر و محلل ریاح احشا و مجفف [illegible] خصوصا [illegible] و با مصطکی منقی دماغ است و جهة مفاصل مفید و با غاریقون
جهة ربو و تنقیه سینه و با [illegible] و مصطکی جهة امراض معده و با آب [illegible] جهة نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهة یرقان و جمیع امراض سوداوی
و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط ببلغم باشد مفید و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکثار او مورث
اسهال [illegible] و انواع زحیر او که باشد که تا سه روز [illegible] بماند و باعث کرب گردد و مصلحش [illegible] مقل ازرق و مصطکی و پوست بلیله
زرد و کثیرا و زعفران [illegible] و شربتش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال نیم وزن آن [illegible] و قدری
سقمونیاست و طلای او حافظ جثه میت از فساد و جهة ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار و نزلات و صداع و [illegible] و اکله و قروح خبیثه و با آب
کشنیز جهة باد سرخ و شری و با مغز تخم [illegible] جراحت [illegible] و با مورد و شراب جهة سیاه کردن و درازی مو و رفع قمل و رویانیدن موی که از
کچلی ریخته باشد مجربست و غسول او با سرکه جهة سعفه و خراز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهة سلاق و جرب و حکه و مطبوخ او با آب گندنا
و [illegible] جهة سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد و [illegible] و مجفف زخمها و التیام دهنده او و جهة قروح قضیب و فرج و اعضای

الصاد مع الحاء

عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه رافع [illegible] و اکله مجربست صبارا تمر هندیست صباوه [illegible] صبنی [illegible]
[illegible] است که از آن قرصها میسازند و بجهة رفع اورام بغایت مفیداست صحناة بفارسی [illegible] نامند و معمول لار و سایر مواضع
[illegible] میخورند و طریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب و نمک [illegible] کرده چند روز بگذارند تا مفتح شود پس بهم زنند و صاف نموده
استعمال کنند در دویم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و رافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهة [illegible]
بارده و مداومت او در رفع بدبوی عرق نافع و مولد خلط سودا و امراض آن و [illegible] مورث تشنگی و تعفن و مصلحش [illegible]

الصاد مع الدال

زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی از [illegible] صدف با حلزون مرادف است و گویند حیوان او مخصوص بحلزون

و پوست صلب او مخصص صدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق هم صدف مروارید است در سیم سرد و خشک سوخته او مجفف و جلا و مسدد
حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع رخوت آنها و اکله و جلای دندان و نفوخ و جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با
سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و باد و بمناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته
خف الغراب و با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهراریس گوید که صدفی که
هنوز مروارید بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای او رفع خنازیر میکند و جالینوس میگوید که صدف هندی محرق بالخاصیه رفع
درد فواد میکند و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دایمی زایل کند صدف الفرفیر و فرفور نیز گویند
نوعی از صدف یا لحی است و در غایت صلابت و بخورش مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال او در غایت جلاست صدف
البواسیر معروف بخف الغرابست بخور او و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع است صدف فیروفش صدف الفرفرات
صداء الحدید زعفران الحدید است صدیدا اسم سریانی انجدانست صرح الجد اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب و از آن کوچکتر و خطوط
و قثائها او غلیظ و کره دار و بر مجاور خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجت و اندک حرافت و منبتش جبال او
درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شربتش تا یک مثقال
شراب امثال او جهت عسر نفس و شقیقه رحم و رفع سرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و
مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبها صدای بسیار میکند و در اصفهان
زنجره و در تنکابن شک نامند در دوم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا هفت عدد و با هم عدد آن فلفل جهت دفع قولنج صعب
ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون ده عدد از آنرا
در میان نی و امثال او گذاشته دهن آنرا به موم گرفته در زیر سر نایم گذارند و او ندانند مانع خواب او گردد صرفان [illegible]
سرخ است صرخه لوف الحیه است صریس نوعی از لوف است صریط انبرباریس است صرد سودانیاست صرب صمغ است صراء
حنظلی است که مایل بزردی شده باشد صریرا بادروج است صرو شوکرانست صعتر بصاد و سین اسم گیاهیست که [illegible]
و باصفهانی اویشم نامند بری و بستانی [illegible] بفارسی [illegible] نامند و برگ بری او بعضی تند و بعضی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گلش
کبود است در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشکتر و در افعال تیزتر از بستانی و مجفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و
مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک مسهل
سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع تعفن و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن او و جهت غثیان و
وجع الفواد و قولنج سفلی ریحی و بلغمی با ماست جهت قولنج سوداوی ستمری از مجربات و با عسل جهت گزیدن هوام و طبخ او با انجیر جهت ربو و
سرفه و با آب سکرفتن جهت حصاة و عسر بول و با مثل او عناب که با چهارده وزن او آب جوشانیده باشند و بربع رسیده باشد و با [illegible]
جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که در آن خیسانیده باشند از آن سکنجبین بسازند یا به تنهائی [illegible]
جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و
و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب
و حکه و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و کلو و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و تقویه چشم و رایحه او جهت گریزانیدن
هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قوی تر و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خوابانیدن او جهت درد دندان و تحریک اشتها و
روغن او شربا و ضمادا جهت رعشه و فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر او به و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر
شربتش تا سه مثقالست و مربای او با سرکه بدستور گلقند بسازند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویه ذهن و فربه کردن
رحم و سموم هوام و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشاست صعقر تخم مامیثا است صعتر شامی [illegible]
صعفین بعض معجم سکنجبین است صفراغون اسم فرنگی [illegible] بکنجشک و بفارسی [illegible] دایم دنباله خود حرکت میدهد

مع العین
الصاد

مع الغین
الصاد

کوشت

الصاد مع القاف

گوشت خام او و قدید محرق او با آب العسل جهت سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافع است صفر مس زرد معدنیست که مس شته گویند صفصاف خلاف
بر تبیت صفر اوری اسم [illegible] صفنه [illegible] عرعر است صقر بقاف باشق است عصاره رطب و [illegible] نامند
صقلین بستاج است صل اسم قسمی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلهر غذائیست که از
خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل بغرا مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق و صقصقان

مع اللام

اسم ترکی اوست صمغ رطوبت منجمده نباتاتست که از آن تراوش کرده خشک شده و صمغ هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق
او صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براقست در گرمی معتدل و در دوم خشک
و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است قابض و مغری و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حده ادویه و جهت اسهال و نزف
و قرحه ریه و درد سینه و از دو مثقال او تا سه مثقال او جهت سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست
سوای رحم و بواسیر و مداومت او روزی تا یک وقیه روغن گاو در یک مقعد قاطع سیلان خون است و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش
و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب نافع است و مضر سپرز و مصلحش کتیرا است صمغ البلوط نشاره بلاط الکیرانی غری الحلوانی
که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ او کرده بر دیوار خانها میمالند و سنگ و فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست مستحکم میکرده اند و
او جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی زیاد چشم بعدیل است و بعضی او را معده داشته اند و در مصر او را حنا قریش نامند و
صاحب منهاج مرکبی با این وصف بیان نموده و در قلع بهق بسیار موثر است صبر زرد دم الاخوین علک انزروت صمغ عربی از هر یک جزو
بسد و زاج از هر یک نصف جزو با آب صمغ سرشته ذرور انطاکی طبخ قوی آن لازم است صمغ الدیدا صمغیست تلخ و مایل بسرخی
و صاف او در غایت حدت و حبیش تفلیسی گوید که از فارس خیزد و ملطف و منضج قوی و محلل ریاح و در فراج و افعال قایم مقام حلتیت است
و کریه الرایحه نیست و قدر شربتش تا نیم درهم است صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ کرفس جبلی کما شیر است صمغ فارسی
صمغ اجاص است صمغ جوز رومی کهرباست صمغ التوت و صمغ اشترغار انق است صمغ البلسان دهن بلسانست صمغ
المحروث حلتیت است و بفارسی انکدانه نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتاد کثیر است صمغ صداد [illegible] نزد بعضی نباتات

مع المیم

صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنگر زد است صمغ الزیتون اصطرک است صمغ الکمکام حصی لبانست صنوبر
بفارسی درخت کاج نامند و نازو نیز گویند و نر او را ثمرش بمغز و قطران او زیر بود قطران شیرینست ماده او بزرگ و کوچک میباشد
و کوچک او صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و
قصیم قریش عبارت از وست و در سمنان کثیر الوجود و راتیانج صمغ اوست و قسم ماده بزرگ او صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و
بسیار بزرگ و مغز ثمر او را باصطلاح اینجا جلغوزه مینامند ثمرش بقدر بادنگی و مغز دانهای او مثل قصیم قریش و بالیده تر و شیرین است و در
عراق جلغوزه مغز میوه را میدانند که از بحرین آرند و ظاهرا این باشد چه در صفات مثل اینست و درخت او بقدر درخت نر او و
برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر نیشفالو مستطیل و در طعم شبیه بآن و مغز دانه او دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز است
بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو
مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشکتر و جهت جگر
و جراحت آتش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح سطح جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال
او با ماء العسل جهت ورم و صلابت مزمنه جگر بعدیل و طبیخ او جهت اعیاء و کچلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخاء و جلوس در طبیخ او جهت امراض
رحم و مقعد و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت ریختن موی مژه و ابرو و ضعف
نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت
آتشک و امثال او دانسته اند و ظاهرا اسفراس فرنگی عبارت از و باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند و حب الصنوبر کبار
در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و باهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر

وکرازدرعشر وامراض جگروبرقان واستسقاوکرده ومثانه ودردمفاصل بارزدولعوق او باعسل هرروز بقدر یک مثقال جهة فالج مجرب وجهة
سرفۀ کهنه وامراض ریه نافع وباتخم خیار مدربول ومانع سوزش کرده وباتخم خرفه مسکن حرقه مقعد ورحم وبا دوشاب انکوری جهة رفع اخلاط
غلیظ ریه وسینه وکرده مفید وغرغره او که کوبیده در آب انکور اندازند ناضح ومدر ومانع نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبی واستسقا
وقدر شربت از حب او ده درهم واز عصاره سه درهم واز طبیخ او یک اوقیه ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در تقویه باه شقاقل
الحلب ودر علاج معده اخشاحب الغار است وحب الصنوبر صغار مسهل بعصر وجهة امراض سینه وکرده ومثانه قوی تر از کبار ودر سایر افعال مثل
اوست وکرم سبز که در درخت صنوبر بهم میرسد ودر سمیة مثل ذراریح است صندل درخت او بقدر کردکان وثمرش شبیه بجوز
حب الخضرا وقوت چوب او تا سی سال باقیست وآن سفید وزرد وسرخ میباشد سفید او در سیم سرد ودر دوم خشک وسرخ آن بعکس آن
ومقوی معده ودل ومفرح ورادع وقابض وباتریاقیه ومسدد وجهة خفقان حار وتبهای شدید والتهاب ومنع صعود بخارات بدماغ نافع
وطلای او جهة دفع بوی نوره ودرد سر حار وباد سرخ ومنا وحمره ونقرس واورام حار مفید خصوصا با آب عنب الثعلب وحی العالم ومثال او
وبا آب ورد وسفیدۀ تخم مرغ جهة منع نزلات بچشم وسایر اعضا نافع وبالخاصیة طلای او مورث شحم وبدن وحرارت ورافع او
سرکه وروغنهای گرم لطیف است وبغایت مضر باه وقاطع او ومضر صوت ومصلحش عسل ونبات اشربتش یک مثقال وبدلش نیم وزن
او کافور وبدل سرخ او مثل او فوفل است وضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهة اعیا وباکلاب جهة قلاع مفید ودر سایر آثار سوای تفریح
مثل سفید است صن الوبر قرصیست که از بن آن ندوجهل او معلوم نیست کویند بول حیوانیست متمی بوبر بقدر گربه در سیم گرم وخشک وقاطع اسهال
وضیق النفس وامراض بارده واندمال جراحات جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام وحمول او جهة قطع حمل ثمره وطول کمث او
بر بدن مفرح ومصلحش روغن گل است صنار معرب از چنار فارسیست صندل حدید حمامانست صنوبر الارض کمافیطوس صنبو
هندی دیودار است صنط قرظ است صندل کاچول بلغه شکابن اسم حف الغراب وآن قسمی از حلزونست برنج صوف بفارسی پشم
نامند سیاه او گرم تر از سرخ داو از سفید است ومجموع او در آخر دوم گرم وخشک وسرخ او جهة شرب بعدیل وکمادان که بشراب گرم کرده
باشند جهة رفع صلابت جمیع اعضا وقطع سیلان خون مجرب دانسته اند وکماد گرم آن جهة رفع سرفه ونزلات رقیقه ودرد سینه مجرب وباروغن
گل سرخ محلل اورام وتریاق زخم سگ دیوانه ودر سر مجرب وباروغن گل سرخ محلل اورام وتریاق زخم سگ دیوانه وپوشیدن جامهای پشمین
مسخن ومجفف بدن ومورث خارش وقرش او جهة نقرس ومحرق معنول او غیر معنول او ودر خواص مثل شعر است صوف البحر حریرست پشمینه
بشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته میشود وضماد او در قطع خون واسهال سریع الاثر دانسته اند صوبکل اسم مغربی شوید است
صوآس اسم یونانی صعتر است صوف الجامین اسفنج است صوف الارض فراسیونست صورا حرد ونست صهبا خمر است

حرف الضاد

صیفو اسم یونانی اسفنج است صیاه قثاد است **حرف الضاد** ضان بفارسی گوسفند ماده ومیش ونعرف
اطبا مطلق گوسفند است وبهترین او یکساله ودو ساله است که فربه باشد وچهار ساله وزیاده از آن غلیظ وکثیف ومولد خلط فاسد
وگوشت گردن دو حوالی آن بهتر از سایر اعضاست در دوم گرم وتر ومسمن ومقوی بدن وکثیر الغذا ومولد خون وشیر وسریع الهضم ودل و
جگر وگرده او مقوی دل وجگر وگرده انسان ومغز سر آن مورث بلادت ونسیان وخوردن گوشت ابتر آن با سرکه وعسل مدتی
نمایند وغذا منحصر در آن باشد مقوی بنیه ومانع غشی ورافع خفقان ولاغر بدن وبلع کردن او بعد از ذبح که سرد نشده باشد وکذا خره او که
گرم باشد جهة سرفه وسینه وضیق النفس وحرقة البول بسیار مفید وزهره او جالی آثار جهة اقسام قوبا وباعسل جهة خنازیر واکتحال او جهة
بیاض خون او جهة حکه وجرب وطلای سرگین او جهة تحلیل اورام واستسقا والتیام زخمها وبا سرکه جهة شری باموم روغن جهة ثالیل ولحم زاید
که نوته نامند وبا سرکه جهة سوختگی آتش ودر دفع داحس مجرب وشرب استخوان سوخته او قوقا وقاطع اسهال وسیلان خون وپیچیدن
او در پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه ومانع زخم شدن عضو مضروبست ودر ایام طاعون وبا استعمال گوشت گوسفند
بجهة کثرت تولد خون جایز نیست وسرکه وابکامه ملطف ورافع ثقل اوست ضال اسم سدر جبلی است ضبغ عرجا بفارسی کفتار نامند
دو صنف او بعرجا جهة کوتاهی دست چپ اوست واو بسیار ضعیف القلب وکثیر الجماع وخایف میباشد گوشت او در آخر دوم گرم ودر اول

خشک

خشک وچون ذبح شده او دست وپا بسته در آب گرم وروغنها مقطر بخره دران نشینند جهة مفاصل ونقرس ومثال او بغایت مفید است وحمول
جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهة رفع ابنه مؤثر ونشستن بر روی جلد او مورث ابنه ورافع نقرس است وشرب خون او رافع جنون وذات
خوردن پوست او مانع وحشت از ابتلاکسی که سگ دیوانه گزیده باشد وچون از آن کیل ساخته حبوبات با آن پیمانه کنند موجب
منع فساد حبوبات ودفع فساد زرع است وتکاهداشتن دندان او مانع فریاد سگ است ونشستن بدانه او وزهره او را با مثل او روغن زیتون
سوده وزر ظرف مس گذاشته وهر ماه دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض چشم ونزول آب مجرب دانسته اند وجالینوس گوید نیم درهم مسهل
اخلاط ماغیست ومضر مراره ومصلحش عسل وطلای او بعد از کندن موی مانع روئیدن اوو کویند مجربست زهره او را با پیه شیر جهة کلف وقوبا
سوخته او جهة قطع نزف الدم وخصیه نمک سود او بقدر یک مثقال با آب گرم جهة درد جگر نافعست ضب بفارسی سوسمار نامند وآن
جوانیست که چکتر از گربه با پشت سیاه وزندی ودنباله او بسیار کوتاه ودرشت ببشره شبرد در دشت سرد ودر سیم گرم وخشک گوشت او مقوی باه
سرکین او با سرکه جهة بیاض چشم وکلف وبهق وضماد دشت کرده او جاذب پیکان وخار وسموم جانورانست وطلای جلد سوخته او مورث تجبی
عضوست بحدیکه اگر قطع کنند متالم نکردد ومضر محرورین ومصلحش بقول بارده است ضبر شاه جرزالسرو وتم هندیست ضجاج نفیح
اول صمغ درختیست بینی خار دار وزرنگ ومایل بسرخی وبراق ودر دوم گرم وخشک ودرشتن جامه کتان بهتر از صابون وضماد او جهة بدن
گوشت زیاد جراحات والتیام آن وباعسل جهة التیام اورام بارده وسستی اعضا نافع است ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه
بدرخت بلوط وثمرش مثل بطم ودانه او بزرگتر از آن وصمغ آن حصی لبانست ومذکور شد شاخ وبرگ وبار او گرم وخشک وآب مطبوخ او
که با شکر بقوام آورند جهة خشونت حلق وسرفه وسینه وسدد آن نافع وروغن دانه او خوشبو ومجفف ومحلل بلغم ورباح وجهة بعض وتقویة
معده وجرب حیوانات مفید وبدلش روغن حب البطم است وبرکش خوشبو وطبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه ومضمضه او جهة قلاع وتقویة
لثه متورد وعصاره او مغثی قوی وقطور روغنی که در آن برگ او جوشانیده باشند جهة درد گوش وچوب سوخته او جهة قطع خون جراحات وقروح مقعد
وقضیب نافع است ضریع برگ نباتیست مدور مجوف ومایل بزردی ودر قعر دریا بهم میرسد وموجب باصل تی ودر دوم گرم وخشک وبطول
وجلوس طبیخ او جهة درد مفاصل وطلای او را جهة جرب وحکه مجرب دانسته اند وبدستور بخور او را جهة زکام مجرب یافته اند وجهة التیام جراحات
سریع الاثر است ضرع پستان حیوانست ومولد خلط کثیف ودیر هضم ومدر بول زنان وجهة رفع خمار ومعدۀ اخلاط حار موران
موجود باشد نافع است ضرب بسکون را اسم لدل است وبفتح آن عسل سفید است ضروع الکلب بار درختی قوم است ضرس العجوز
حسک است کویند خار سعدانست ضرام درخت بطم است ضرم اسطوخودوس است ضغابیس قثاء کوچک است خرزه نارس آن است
ونباتی را نیز نامند که بنفشه است ببلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبو برگش قاطع باه است وآنچه در زمین است سفید وشیرین ومحرک
باه است ومأکول او بجهة خوبی طعم داخل اشک دواست میکنند وجهة شدی صفر لمسفید است ضفدع بفارسی وزغ وبترکی قربغه نامند
بری ونهری وبحری میباشد واز مطلق او نهری مرادست وبری از سموم قتاله مجموع او در سیم سرد ودر دوم خشک وشرب او مورث استسقا
وکشنده است بدرو ومنی فی وورم احشاء ودرد دل وضماد دشق کرده او جاذب پیکان وامثال او وسموم گزندگان وقاطع سیلان خون والتیام
دهنده زخمها خصوصا سوخته او باز فت ترجبه دار الثعلب نافع وطلای پیه او مانع سوزانیدن آتش وقاطع دندانست بی الم ومانع محرق او
قاطع انفجار خون اعضا ونفوخ وطلای او قاطع رعاف است وآنکه طلای اثر مانع بر آمدن موی مجرب دانسته اند صلی ندارد وچون بحری
واحشای او را انداخته با پیه کرده بزهرا بحجه روغن او را جمع کنند جهة بواسیر مجربست وقسمی از ضفدع در انهار بلاد سند بسیار
کوچک ودر دارالمرز بسیار است وخون او را با مثل او دانه بسوزانند اکتحال آن جهة نزول آب از مجربات ضفعان کمر سعدانست
ضفاثر الجن پرسیاوشانست ضمیران اسم عربی شاسفرم است ضنهو مران پید مشکست **حرف الضاد مع الطاء** ط
طارهی در حقیقت هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند واز آن خمر میگیرند مشهور بشراب طار است
ودر افعال وخواص قریب است بشراب موزی ودر نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماهیت آن اختلاف کرده اند بعضی او را برگ تنبول
هندی میدانند وحال آنکه در هند زیتون نمیشناسد وجمعی بیخ درخت توت وپوست درخت لسان العصافیر وبسبار دانسته اند وجمعی فرق

در میان او و تبولج ختائی در افعال و غیره باید و در حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف جوجه او تا یک سال کامل میشود گوشت
او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و مسبب دیر هضم و مولد خلط کثیف مرق او که با سداب پخته شده باشد جهت درد معده و قولنج
و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلاء خون او با انزروت و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و
سرگین او جهت تألیل و آثار و شراب زهره او بقدر دو دانگ با آب کشنیز جهت رفع سعال و استسقا ... و جهت کلف و تغییر رنگ ...
مؤثر و بالخاصیه رؤیت او باعث ضعف قوه سموم مسموم و گویند چون طعام مسموم را ببیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند
که چون بکوه نبات او را در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال آن قریب یکمثقال فلزی مشبه بطلا بهم میرسد و دفع کردن بیاض عین و
امراض آن مجرب داشته اند خواص غریبه عجیبه از آن استنا میدهند طالیقون بفارسی مس است گویند و صفر عربی و رومی لغه فارسی
عبارت از وست چه در بعضی معادن مس بدون آنکه بهم میرسد و خود روست لهذا بفارسی خود نامیده اند و در فلزات مذکور شد و آن
مسی است زرد ذهبی شبیه برنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته
در بول کاو ریزند که در آن اشنان بشیر جوشانیده باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند و آنرا نحاس صینی نامند در آخر سیم گرم و خشک
و با سمیت و از منافع آن آنکه از آن بسازند چون موی بلکشند دیگر بر نیاید و از قلایه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ از
آن آب نخورد و چون آئینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه و بیوسته در آن نظر کند رفع علت شود طالوس صفرا غونست
طالون اسم رومی زربونست طاماما اسم یونانی قنطوریون کبیرست طارطیه ماهودانه است طاهره اتلی ست طارافیه دراز
طامیوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف نی کنند بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت بادها آتش در نیزارهای آنجا افتد
طباشیر بندهای نی است که از خاکستر او جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی گزنده زبان باشد و استخوان سوخته
که با او مغشوش میسازند با اندک شوری میچیده میباشد در آب حل نمیشود در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حاره
قاطع تپ صفراوی و اسهال دموی حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی و تقویه اعضا ضعیفه که از حرارت باشد نشرا و
ضماد او نافع و جهت بواسیر و بتهای حاده و قلاع و با سکنجبین جهت توحش و رفع غم و کرب با لعاب بهیدانه و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویه بصر
مجرب داشته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او
تخم خرفه و بوزن او نصف او سماق است و کل مختوم و صندل سفید بهترین بدلهاست طباهیج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند و
گویند مراد از او کباب شامیست مقوی و مجفف رطوبات و موافق با تپهای بلغمی معده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا ست
طباق نباتیست که در اندلس بجای غانت استعمال میکنند شجر او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و دراز تر از آن و زغب دار و با چسبندگی
و با تلخی و تندی و بوی کریه و در اطباق منتن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش زرد و شکوفه او مائل بزردی و بوی با اندک شیرینی
در آخر دوم گرم و خشک و قراش او گزاینده هوام و کیک و کبیر او قوی تر از صغیر و کل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق
سموم و جهت درد جگر تنبیح و برگ و گل او مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت درد رحم و ضماد آن جهت سپر
و با روغن زیتون جهت گزاز و لرزه و بتهاء و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم است طبقا نسلم است طبرزد
اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ طبرخشت اسم صمغ راتنجاست طباراس اسم انجره سرخ بزرگست
طبیخ آنچه جوشانیده باشند و بتشدید باء موحده بطیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است طتروج ثنا مشلیه اسم مل کوچک است
طحلب بفارسی پشم وزغ نامند و با صفهان جل وزغ نامند و آن جسمی است سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها متکون میشود و آنچه
مستدیر و متفرق باشد مسمی بخزار ماء است که مانند رشتها باشند و هر چه از کم مثل نمد باشد خرء الضفادع است در دوم سرد و تر و
ضماد او تنها و با آرد جو جهت باد سرخ و اورام حاره و نقرس و فیلا و فتق اطفال نافع و نیم خشک او جاذب اسهال مزمن و چون در روغن
زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هر چه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون عرض آمده است
و چون طحلب را بلع کرده در ساعت اب که آن نا میدهند ... کنند در اخراج زلو که بحلق چسپیده باشد مجربست طحلب النخر خرء النحرات

الطاء مع الباء

الطاء مع الحاء

طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا و ذرور خون خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است طحماشکیست
تخشیقون بجای معجوله ای سمیت که در بلاد ارمن پیکانها را با آن آلوده زخم او کنند میباشد از جمله یتوعات و برگش کبیر و پر شیر و
بغایت تند و ضماد شیر جهت قوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز گویند بزرگ و اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بعربی دبی و بری و
کوچک آن مخصوص باین اسم و شکوفه اش سفید و مائل بسرخی و ثمرش مثلث و کزمازج نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف
و رادع و محلل و طبیخ بیخ او با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند و بدستور جهت سپرز و یرقان و رفع سدد و ورم صلب جگر مجربست و باید
هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلو از حلق و خاکستر او جهت استرخاء
و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و ثآلیل مجربست و در سایر خواص مثل اثل و
ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و تکرار موجب اطنابست طرخون بفارسی طرخونی نامند و از سبزهای معروفست و بیخ بری او عاقرقرحا
در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح
هوای وبائی و طاعون و خاییدن او جهت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلح او بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و
مصلحش عسل و بطیء الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی فعل او تریاقست طراغیون اسم یونانی و بمعنی شبیه بتیس است و آن
دو قسم میباشد یکی ابرک و شاخ بزرگ و مانند اسقولوفندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطس
بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا بهم میرسد با ساق و برشاخهای او و انها بقدر گندمی و هر دو مدور باریک و سرخ در سیم گرم و
خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و یکمثقال او با شراب مخرج جنین بتهت شربا و حمولا طراثیث
بمعنی رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست حشیشی شبیه بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ بیچیده و پیچیده در نخود
زار و زیر درختها میروید و قسم سرخ او شیرین و با گولست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت اعیا و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو درهم و بدلش سندروس و وزن او
عفص و بوزن او صمغ عربی طراقلین اسم یونانی و بمعنی ثلثه اوراق است و مشترکست در خندقوقا و نبات حضینة الثعلب و بعربی ... از
او جوماناست و آن نباتیست قریب بزرعی و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل خندقوقا و در طرش عدد دو گلش نفش
و رائحه او شبیه بعصفر و تخمش از و صلبتر و تخمش مایل به پهنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگست در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و
جگر و مفتح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهت عسر بول و صرع و ابتدای استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است
شربتش دو درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا است و گویند سه عدد برگ و تخم او جهت تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیه مؤثر است
نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزر قطونا است طرافیوکیون نباتیست بقدر شبری برگش شبیه
ببرگ شیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید و بطعم
زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و رفع سموم
نافع و شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلحش کثیرا است طرموق خفاش است طرطیر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طریخ
اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرنوث طراثیث است طریفان طریفولیونست گویند قرطم بریست طریفلا و
طرشوج و طرودیلون سیسالیونست طراغیس سلق است طرمینوس حجر التیس است طروفون برطانیقی است طرنجاالس ...
سیاه و شانست طراغوریفاس نودنج جبلی است طرغلودیس صفراغونست طرپلپه طریفلی است طراقیون شقیقین بریست
طرخشقوق و طرتشقوق هندبای بریست طرودقومون زعرور است طرحالیقون اسم کلی است طرمنس اسم سریانی بطم است
طراغافقنا اسم یونانی کثیرا است طرخیس اسم یونانی خندوس است طرشولی اسم اندلسی قسم صغیر صامریاست طرم اسم مرکب عسل و
مسک است طیشر و طشور طیراز است طفل اسم اندلسی فتولیاست طفله شاه الترج است طفیشقون تخشیقونست و گویند
اسم شوکرانست طفلی درخت مقل است طفیشل عدسی مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه و مقوی معده

الطاء مع الخاء

الطاء مع الراء

۲۰۲

الطاء مع الشين

الطاء مع الفاء

مع اللام

وقلیل الغذاء وجهت تبهای مرکبه بلغمی وصفراوی وقطع نمودن حیض وسلس البول وتسکین حدّت خون وصفرا نافع ومضر امراض سوداوی وعصبانی
عصبانی وقاطع باه ومصلحش شربتهاست طلق معروفست وآن سفید نقره مانند وزرد طلائی ویمانی وهندی ومغربی میباشد
وبهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا شود وبراق وصدفی رنگ باشد در دوم سرد ودر آخر سیم خشک ومستعمل او محلول
محلول است وطریق اقسام حل او در دستورات مذکور میشود وچون بتنهائی نمیسوزد واحراق وکلس بعض ممکن نیست اند وشرب او جهت اسهال
دموی وکبدی ونزف الدم اعضا وتبهای حارّه وریزانیدن سنگ گرده ومثانه وباعسل جهت سرفه حارّه وبا آب بارتنگ جهت نفث
الدم سینه ورحم وبواسیر سعدیل وطلای او جهت قروح رطبه وقضیب واعضای عصبانی وحکه وجرب وجذام متقرح وآثار سیاهی جلد و
اورام حارّه وبواسیر بغایت مفید ومضر گرده وسپرز ومصلحش کتیرا وتخم کرفس وشربتش یک مثقال است وتسکین وجع تشنج واعضای باطنی
میکند وچون مجلوب ورسانیده مثل غبار ورفع نمک از شستن بکرر نموده با صمغ عربی وآب حل کنند در اعمال نقاشی ومانند آب نقره وزر
نقره است وچون زعفران را اضافه نمایند مثل ورق طلا محلول او با زنگار زردی وبا آب عصفر مستقی میشود وچون با شب یمانی
وحظمی ومغره وسرکه وسفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است واهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن
گداخته شود طلع شکوفه درخت خرماست که بعد از شکفتن کش جز ما از غلاف او حاصل شود ومانند ارد ودقیق النخل نامند وبدون آن بار
او بر ثمر نخیل بار نمی بندد در اول سرد ودر دوم خشک وقابض طبع ومسکن حرارت خون ومقوی معده خشک وبقدر نیم درم رافع سهال
وجهت تشنگی وتبهای حار ونفث الدم ودیه مضر واکثار او مولد قولنج وعسر البول ودرد سینه ومصلح مطبوخ او روغن کنجد وخام او مصلح
چربها وشیرینیهاست واثر او با حرارت لطیفه وبغایت محرک باه است طلح اسم عربی درخت موز است واهل بادیه ام غیلان را باین اسم
میخوانند طلا احمر غلیظ سیاه اونست وبعضی مثلث را باین اسم نامند وبعضی مطبوخ را وبفارسی ذهب باین اسم مخصوص است طلیطلی
طین قیمولیاست طلیسا نوعی از حلزونست که در شام نمکسود کرده با نان میخورند وخواص حلزون گذشت طلمه اسم نان کماج است طمطم
سماق است طمطرا اخروع است طنبنباط ... سودان ترنجبین است طولیدون ضنب الثعلب است طوطی ... طوسیس

مع الميم

بقول مؤلف حاوی فقاح اذخر است طولواغریون یونانی حرتو سفید است طاره بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک انتامیره

مع النون

مثل مشک که با جدوار روییده وآن پیش اندلسی است طوطرحیه الخضراست طوطالغریون حماض جبلی است طوط قطن است طلو

مع الواو

فرابوس نوعی از کمازریوست طوماعاقنطوریون کبیر است طولیطون وطوطقرون قنطوریون صغیر است طلف
ذرّه است وگویند طعامیست که از ذرّه ترتیب میدهند طیلافیون یونانی گیاهیست شبیه بگیاه حرفه وما بین برگهای شاخهای زیره
وزیاده از شش عدد میرویند وبرگ شاخها انبوه وسطبر وچون بدست بمالند رطوبتی لزج از او ظاهر میشود وگلش سفید ومنقش

مع الهاء

مزارع وزیر تاکهای انگور است در اول گرم ودر دوم خشک ومخرج جنین ومشیمه وطلای او را جهت برص وبهق سفید مجرب یافته اند ومورث
جراحت جلد ومصلحش طلا کردن آن بعد از شستن او طیرانه نوعی از قطر واز آن بزرگتر وتازه او سفید وزرد وخشک او
سرخ است ودر زیر درخت بلوط وزیتون میروید واز سموم قتاله است حتی بوئیدن او طیهوج بفارسی طیهو نامند از کبک کوچکتر ورنگ
مثل او ودر افعال مانند آن وجهت ناقهین وضعیف الاحشا بغایت نافع است طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ وشوره وگوگرد است
وطین الحر از جهت پاکی او حر نامند وبفارسی خاک درست گویند واقسام خاکها بعد از احراق وشستن سرد وتر ولطیفتر ودر افعال ثابت
تر میباشد وجمیع خاکها خالص سرد وخشکند سوای طین بلد المصطکی ولطیف خاکها آنست که در آبهای شیرین ته نشین شده باشد وطین
مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام ومجموع اورادع اورام حارّه ومقوی اعضای سست وحرارت مقعد واعضا که
از سوء ... بسیار وحرکات حادث شده باشد وچون خاک خالص را بآبهای مغشوش وشور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آب
میکند وچون با آب تلخ وشور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود ومجربست وخاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجز مخلوط آنست
وخاکی که همیشه آفتاب بر او تابنده باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوام سعدیست وآنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف ومنقی جرب
وجالی بهق ورافع خشونت بدن وحکه با سرکه جهت گزیدن زنبور وخاک تنور با نمک وسرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب وجمیع خاکها موثر سدد

ورافع

ورافع خشونت بدن وحکه با سرکه جهت گزیدن زنبور وخاک تنور با نمک وسرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب وجمیع خاکها مورث سدد ورافع آن ...
وبوی کاه گل وکهنه که با آب وگلاب سرشته باشند مقوی دل وروح نفسانی ورافع غشی والتهاب وضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام ودفع
اورام حارّه وعرق او که با گلاب وعرق گاوزبان وامثال او بکشند جهت خفقان وتقویت دل وضعف معده حارّه وبسیار مفید است طین
مختوم از جزیره لیمون بحر مغرب خیزد ودر قدیم زنی از تل خاک آنجا نقل بیقعه راهبی مینمود وبعد از شستن قرصها ساخته صورت
در او نقش میکرد واز این جهت طین الراهب نیز نامند ودیسقوریدوس وجالینوس اعتقاد آنکه خاکیست بخون بز نر سرشته وبالفعل از جهة
احاطه دریا بجزیره مذکور موجود نیست وبجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند وبهترین او در غایت سرخی وصاف ودر بوی شبیه
بشبت وگویا بچربی آلوده شده وبر زبان چسبد وپاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه میکند در دوم سرد ودر خشک وتریاق جمیع
سموم ومقوی دل ومفرح ورافع مضرت هوای وبائی واسهال دموی وچرک وقرحه امعا وتبهای حارّه ونزف الدم اعضای ظاهری وباطنی
وبا شراب وآب گرم دشتی ... سموم وطلای او جهت تسکین التهاب وتحلیل صلابات والتیام جراحات تازه وکهنه وقروح خبیثه وزخم سگ دیوانه
گزیده وشکستگی اعضا وضربه وسقط نافع ومضر ریه ومصلحش عسل ومضر سپرز ومصلح او کتیرا وشربتش یک مثقال است وبدلش تره جعفر
گل ارمنیست در امور مذکوره قویتر از آنست طین شاموس بواو وبی واو کوکب الارض نیز گویند قسمی از آن سفید ونمناک وباخلیج
وشبیه بحجر المس وبا اندک براقی میباشد وقسمی بسیار سفید ورقیق وسبک وبر زبان بسیار می چسبد وهر دو قسم در آب زود حل میشود وبدلا
قبرس وصقالبه آرند وطبع وفعل ترتیب گل مختوم ویک مثقال مغسول او با مثل او گلنار قاطع حیض دایم وعرق او با شراب جهت سموم حارّه و
بادزهر مناسب جهت نفث الدم وسیلان خون جمیع اعضا وحقنه او با آب بارتنگ وشربت او با آب بارتنگ با اندکی سرکه جهت قرحه امعا
سریع الاثر است وطلای او با آب وروغن گل جهت اورام حارّه ونقرس حار مفید است طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ وبا صفای قلیل
الوزن ودر آب زود حل میشود واز جزیره خیوس که مصطکی حاصل میشود می آرند ودر دوم گرم وخشک وجلا ومفتح وجاذب ونطرون
جلد ونیکو کننده رخسار است طین قیمونی از ناحیه دوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ بسیار یابس وباملاست سرد وخشک وبلغم سهال
وطلای او جهت بردن چرک بدن وموی ورفع ورم حارّه مؤثر است طین قیمولیا قسمی از آن سفید وقسمی از آن مایل بنفشی وچرب بالزوجه
ودر شستگی ودر آب زود حل میشود واز بلاد اندلس وارمن خیزد وقسم سیاه اندلسی بوست سرد وخشک وباقوه محلله ودر افعال شبیه بشاموس
وبدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست که از بلاد سودیا آرند وکرم بالزاجه ومبرد ومحلل است چون ابتدا نمو تاک انگور بر آن بمالند تاک
از آفات نگاه میدارد وبا این جهت طین الکرم نامیده اند جالی بدن وجهت حکه بسیار نافع ودر اکحال بسیار مستعمل است طین الجلود خاکیست
که با آن پوست را رنگ میکنند وسرخ مایل بزردی میشود وبا قوه قابضه ومحلله وضماد او جهت اسهال واورام نافع است طین رومی گلیست که از
بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری وبا نرمی واندک چربی میباشد در دوم سرد ودر آخر او خشک ودر سیاه طاعون وردع اورام وقطع سیلان
خون اعضا واسهال مثل گل مختوم وجهت ضیق النفس وسل بغایت مفید ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وگلاب وشربتش تا دو درهم است طین خراسانی
گلیست بسیار سفید وخوشبو وخوش طعم وبا اندک شوری وضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست وبعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند
بجهت کمی مضرت او میخورند وشرب او بعد از خوردن چربها وچیزهای رطوبت دار که تا آرند مانع قی میگردد وجهت سیلان آب دهن وجوع کلبی
وهیضه مهلکه که باقی واسهال باشد ومنع نزلات مفید است خصوصا که مخلوط باشد با انیسون وگلاب وسعد واذخر وکبابه وقاقله وقدر
شربتش تا سه مثقال است ودر رفع هیضه وقی برشته کرده او را با رب سیب ترش باید نوشند وبدستور با آب سرد وطبیخ سعد همین اثر دارد
طین اندلسی سیاه وکثیف میباشد ودر ضمادات استعمال او جایز است طین رومی سرخ بسیار زرد رنگ وسفید مایل بکبودی وخوشبو
میباشد ویکنوع طین قبرسی سفید است ودر افعال مثل گل ارمنیست طین اصفر از میان کوه حوالی قسطنطنیه بهم رسد زرد مایل به
تیرگی وبر آن صورت نقش است سرد وخشک ودر رفع نزف الدم ونفث الدم واسهال دموی وچرک بهتر از اکثر خاکهاست طین قبرسی
سرخ درخشنده وخوشبوست وبر زبان می چسبد ودر جمیع افعال قایم مقام گل مختوم طین صوفی حمید خاکیست سفید وخوشبو که از بلاد شیراز
از بقعه صوفی حمید آرند وبا بوئیدن او مانع گزیدن هوام ومار از مجربات است وبدستور طلای او بر موضع گزیده وشرب او همین اثر

دارد و در سایر افعال مثل گل قریبی است طین نعناع غیر اینست قسمی از زرد و گاهی بسیار کم رنگ و قسمی بسیار مغسول و سفید و مصنوع بشکل قرص و
قسمی مایل بکبودیست و مجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید او و از دغستان حوالی شیروان آرند در جمیع افعال بهتر از گل مختوم و مفرح
قوی و رافع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقانست و حقیر مکرر بتجربه نموده طین فارسی گل شیرازیست و گل سر شوی گویند مایل بزردی
و خوشبو و جالی جلد و رافع حرکت و در افعال قریب بگل ارمنیست و بعضی طین البحر المخصوص و همدانند طین الاکل و طین اصفهانی
و طین نیشابوری طین خراسانیست طین الکاهن و طین الزامب و طین البحیری طین مختوم است طین اصنم طین اسفر است طین احمر و طین
مغره اسم مغره است طین حنا و طین عدسی طین المصطکی است طین کوشال طین اندلسی و فارسی گفته اند و مراد از و خاک خالص است
و گذشت طین الحکمه از مرکبات و اقسام او در دستور سوم مرقوم است و بجهه شد وصل و نگاهداشتن ظروف و شیشها از ضرر آتش ترتیب داده اند
و ضماد او جهه شکستگی اعضا و تقویه استخوان و عصب مجرب است طیب العرب اذخر است طیتا نوشادر است طیار بلغه اکثر یونان
زیبق است طیقی بقاف داریست طینوب جنا جبست **حرف الظاء** ظبی غزالست ظفره نباتیست
مفروش بر زمین و برگش مدور و پشته بناخن و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان بر کها میروید قریب بشبری و باریک و گلش
سبز و تخمش بقدر انگشتی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد شتر بسیار است در چهارم گرم و خشک و بسیار شدو سم قاتل و ضماد
رافع گوشت زیادتی ناخن و ثالیل و نو صیر و آکلاست ظفر النسر فاطانیقلست ظفر العقاب الخ تباشیر او ابی الکتب ظفر العقاب بر
ظفر القطا است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارشنگ و ساق او غلاف است کج و آنچه با کلها ای کر
شبیه بگل سوسن کبود بر نیست در دویم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال
و ذرور برگ او جهه التیام جراحات موثر است و مضر سپرز و مصلحش صمغ و شربتش یک مثقال و بدلش اقاقیاست ظیفرة العجوز خشک
ظلیم نوع نر نعامه است ظلف سم حیوانست و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع او مسهل آب صفرو ضماد او با
شراب جهه گزیدن هوام و با عسل جهه نقرس و مفاصل نافعست ظلح نر جوز است ظهون ستور وحشی است و بفارسی گور بدشتی
و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بریست و یاس سفید عبارت از وست و بلغه اندلس و مغرب عشبة النار نامند و قسم معروف مشهور
لعبلیست و انسب آنکه مذکور خواهد شد و آن نباتیست بشبیه بلبلاب در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی بر شاخهای او خار شبیه بخار
گل سرخ و گلش از یاسمین نیست تا گل چینی نامند بسیار کوچک و تخمش سیاه و باریک و بر شعبه و قوه بیخ او تا مدت سال باقیست در
چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سیم گرم و خشک و محلل و ملطف و بوئیدن گل او بجهه صداع و شقیقه و روغن او جهه علل بارده و ربو و سعال
مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ بیخ و شاخ او که نیم وقیه در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد هابا شکر و امثال او بنوشند جهه ضیق النفس
و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن سود منست و ظاهرا روغن خاصی که بالفعل متداولست از اینجا استنباط کرده باشند و حمول آن مدر حیض
و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل او بسفایج و مقل ازرق مسهل قوی سودا و بلغم است و مضمضه طبیخ بیخ او
با سرکه جهه درد دندان نافع و یک مثقال او کشنده است ابقی و کرب معص و ورقوه مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با آب خیار زمعتی
قوتی و قدر شربتش تا نیم درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مفرح جلد و بهترین ادویه برص و جهه عرق النسا و مفاصل و
فالج و امثال او مفید و روغنی که در او بیخ مذکور جوشانیده باشند جهه فالج و مانند او بغایت نافع است **حرف العین**
عاقر قرحا لغه عربی و تفسیر او بزبان یونانی و مشتق از عقره و تفو بحث و آن نباتیست و مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل شبیه
بابونه بزرگ و با زغب سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی و تند و محرق و گویند بیخ طرخون جبلیست و بعد
القرح ست و آن در شام بسیار و نباتش شبیه بشبت و گلش زرد و دندانه دار مثل گل بابونه پاش و عاقر قرحا اقوی تا مدت سال باقیست
و در جز سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی با جمیع و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهه درد سینه و سرفه و لکنت زبان و
لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقاء و درد دندان شرباً و ضماداً نافع و طلای او با نوشادر بر کام و زبان دافع
سوزانیدن آتش از غرایب اثر اوست و چون بر دندان کرم خورده بگذارند میریزاند و ضماد او با روغنها جهه تحلیل اعضا و لذت جماع

مضمضه

مضمضه طبیخ او با سرکه جهه سستی لهاة و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهه گشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلحش
مویزج و کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش دارفلفل است و روغن او که با عصاره او ترتیب دهند تا یک دو ثلث خشک آنرا گویند
در یک رطل آب بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و دافع تبهای بارده و ضماد او جهه جمیع امراض بارده و تقویه باه
شرباً و ضماداً نافع است و سعوط او جهه صرع و درد سر و شقیقه عنید عاقول عاجست و گویند عبولت عاج و دندان فیل است و در عاج
مذکور است عاقر بلغه شامی اسم بردی است عاقرا داراقوست عاقر شمعا ابوخلسا است عاقد اللبن عالبونست
عالوسین عالیست و در قانون در حرف عین ذکر یافته عبثران شال بر نجاسف و بنجر مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم عربی
زعفرانست و مرکب او اقسام باشد و در دستورات اول مرقوم است عبرویس اسم سریانی برونیست عبعب و عنبیب حب کاکنج است
عبقر اسم عربی سوسن سفید است عتود اسم بزغاله کمتر از یکسالست عتر فتان هدبه است عتم زیتون جبلیست عتق تیابه نیز
اسم عربی نباتیست بقدر ذراعی برگش شبیه برگ کبر و سطبر و ابنوه در آخر سیم گرم و خشک محلل قوی و محرق عصاره خشک کرده او چون
نکرده ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد عترب اسم عربی درخت انار است عجم دانه انگور و مویز و امثال اوست عجل گوساله او
در لحم مذکور خواهد شد عجما اسم عربی سطرو بنونست عجب گیاه آنا غلیس است و گویند حب النیل است عجه اسم عربی قسمی از کوفته
در خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی چو مک نامند بری او کوچک مایل بتدویر و تلخ است و بستانی پهن و مدور و قوتش تا سه سال
باقیست و در حرارت مایل با عتدال و در دویم سرد و خشک و بعضی در دویم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و چوب او قابض و آب طبیخ او
مسهل و غرغره او با روغن بادام بعد از رفع تبها نافع نمک و مطبوخ صحرائی او با سرکه مقوی معده و بلغم است و بعیره که پخته دست جهه
او جهه بسر فه و درد سینه و مضمضه او جهه قلاع و خناق و فرو بردن او سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهه قروح غایره و با سفیده
تخم مرغ جهه نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهه ورم پستان و با نجاد و شیره مطبوخ او در سرکه جهه خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهه ورم
مقعد و ورم حاره چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب جهه نزلات و سوخته او جهه سفید کردن
دندان و استرخای پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیرینها مولد استسقا
و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و تخمش او با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس
المر تخم نوعی از سوسن بریست و مذکور شد و گویند اسم عملقیست عدس الماء نوعی از طحلب است که خرء الضفادع گویند عدرنا گینداب
عدس جبلی منقلاست عذبه بذال معجمه ثمرة الاثل است و گذشت عرق الصفر بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش
شبیه برگ کشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پر شعبه و پر برگ و گل او مایل بسفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و تمرش
مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران است در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده جگر و جهه یرقان و استسقا نافع است و ضماد او جهه جرب
و با شراب جهه نمله و ذرور او جهه خشک شدن خون زخمها و خوابیدن و سنون او جهه درد دندان و اکتحال او جهه تقویه باصره و بیاض رقیق و در
مهمها جهه تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت مضر او مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم است و بدلش مامیرانست و گویند فوة الصبغ است
عرن اسم عربی زداینیست که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و سائیده
او بقدر نیم درهم با سرکه جهه صرع رطوبی و با آب سرد جهه جمیع سموم و بخور او جهه اختناق رحم سفید و گویند چون صاحب ربع او را بجهه
رفع تب از حیوان جدا کند رفع ذات و مشو و مجرب دانسته اند و بلغه شام نوع سفید هوفاریقون را عرن مینامند عرعر سرو کوهیست
و او از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و غیر ثمر اهلست و در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوه قابضه و سحق او
مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهه درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد و روی و وزی و مذی و شکاف شدن
مقعد و رحم و جلوس در طبیخ او جهه اختناق رحم و ضماد او جهه قطع عرق و تقویه بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
یک مثقال است و گویند بکاهد ما مثنی هشت عدد ثمر او در سرما باعث شفای و عظیم در نظر است عرق اتخاذ از حبوبات و گلها و ادویه نابیه
تقطیر کنند مسمی باین اسم است و سریع النفوذ و لطیفه تر از اصل آنچه و عرق نانخواه و دارچینی بهتر اکثر عرقهات عرق شکر و عراق شراب و حرها و امثال

ان قو بتر

مع الباء
مع التاء
مع الثاء
مع الجیم
العین مع الجیم
مع الدال
العین
مع الراء
العین مع الذال

حرف الظاء مع الباء
الظاء مع الفاء
مع اللام
مع الیاء
حرف العین مع الالف

این قوی‌تر از اصل او و سریع الاثر و اکثار او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است و عرقی که مخترع حقیر در دستورات مذکور است [illegible]
مقام شراب است و در بعضی آثار از آن قوی‌تر و بی‌ضرر دارد و در غایت تفریح است عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است
عرطنیثا اسم سریانی آذریونست عروق الصباغین فوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است عروق الزعفران عروق
الصفر است عروق الحمر فوة الصبغ است عرق مکبر اول ریشه نباتات است عروق البیض مستعجل است عروق الشجر اسم جنس
صمغ است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص فلفل موبه دانسته‌اند عرق الجبال فقرات است عرق الحجر باصطلاح اکسیریان مقطر موی
سر انسانست عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام ذنب الخروفست عرق الفالونج بلغت بغداد صنفی از ابو خلساست
عرق الکافور و عرق الطیب درنباد است عرارا فوانست عرق اللصف بیخ کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است عرد من بلغت اکسیریان
کبریت است عرق السوس و عرق الدار هوم اصل السوس است عرف قبلیت است عرفج بری بکرسنه است عرعر بری قسم کوچک سرو است
عرصم اسم بادنجان بریست عرمضان اسم عربی خندقوقا و بخور الاکراد است عرابن اللیل بلغت مصر فستین است عرم سماد [illegible] است
عرصف کمافیطوس است عرمض اسم درخت سدر بریست و طحلب و خرء الفار نیز باین اسم خوانده‌اند عرق بهار اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است
عرطب خنک است عروسک اسم فارسی طلبونست عروسک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عزیز الکبیر و عزیز الصغیر قطع کو

العين مع السين

کبیر و صغیر است عسل اسم فارسی انگبین گویند و بهترین او صاف مایل بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعم و بیموم باشد و بعد از
آن سفید و زبونترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در نهایت حدت میباشد و مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و سدد آن بود و معاوصالح الغذا و در جلا و حدت
قوی‌تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته اغلظ و انضاج و غذائیت پر است و بی قفح مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن
در جزو دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح
دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوه ادویه و رساننده او باعضا و جهت فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز
و استسقا و یرقان و حصاه و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویه اشتهاء باه و ممزوج او با آب رطب اعضاء و [illegible] جهت
مدر بول و منقی قرحه مثانه است و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت [illegible]
و تقویه باه مجرب و با آب زیره جهت دفع ضرر قطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب
و با اثمد روت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک او نافع و با مذبه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام او
مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوه سایر اشیا و با سرکه و
نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهت علوق حمل زنان نفسا و ضمادش جهت دفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از جماع
مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضج اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهت التیام جراحات عمیقه مجرب و بخار او [illegible]
جهت قروح لثه و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره او جهت پاک کردن چرک جراحات
حلق و لوزتین و حقنه او با آب بارتنگ [illegible] جهت قرحه امعاء [illegible] و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ
حار و مصلحش سرکه و کشنیز و رب ترش و آب میوه‌های ترش و قدر شربتش تا پانزده مثقال و بدلش و شاب انگور است و از خواص مجربه
عسل است که چون زنان حامله با آب شربت نموده باشند ناشتا بنوشند باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است
عسل داود [illegible] است [illegible] مذکور شد عسل طبرزد شیره نباتاتست عسلج اسم مصری بیخ عرطنیثا است و صنف اخیر بخور مریم را نیز [illegible] اند

العين مع الشين

عسالیج شاخهای تازه روییده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد عسل اللبنی میعه سائله است عسل القصب [illegible] است
عسل البلادر رطوبت سیاهیست که در جوف بلادر است عسل خشک انگبین است و مذکور شد عشبه مخفف عشبة النار [illegible]
اندلسی و آن یاسمین بریست و در طیلسان گذشت و مغربیه او قوی‌تر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر اند و بتجربه رسید و طریق
خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را [illegible] چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت صاحبان مفاصل [illegible]

و صاحب

و صاحب مزاج بسیار سرد قوی‌تر از چوب چینی و در سایر امراض و اثر به ضرر او زیاده از نفع است و صفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یک هفته
و زیاده بر آن جهت مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی امزجه حقیر او را قوی‌تر از طبیخ او یافته است و ضماد او با گلاب جهت تسکین دردها و تحلیل اورام بغایت
نافع عشبة النساء کرات نبطی است عشر درسکا لعشر گذشت عشرق بلغت حجاز ثمام عریض الورق است و بعضی گویند مرو است
و این مشهور گویا [illegible] برگش شبیه برگ خار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و بعضی [illegible] دانسته‌اند عشقه نباتیست

العين مع الصاد

[illegible] برگ شاخهای او بغایت [illegible] لبلاب و [illegible] و بهر درختی که بپیچد خشک کند عشق مشتق از وست و تخمش شبیه [illegible]
و در تنکابن [illegible] نامند و بعضی اطبای این زمان [illegible] گشوث دانسته اند عصی الراعی [illegible] کبیر و صغیر [illegible] بفارسی [illegible]
مرز نامند و تخم و رقش و ساقش سرخ و برگش مایل بسفیدی و در باغها بسیار است و صغیر او را در تنکابن [illegible] گویند برگ ساقش سبز کوچکتر از کبیر و
تخمش سفید و گویا خاکشیر [illegible] برگهای او باشد و [illegible] تخم هر دو قسم او در زیر برگهای او میبود و [illegible] کبیر او از صغیر قوی‌تر و در سیم سرد و در اول خشک و
رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و [illegible] و قاطع حیض و جهت قرحه امعاء و نفث الدم و [illegible]
مراری و قی صفراوی و [illegible] چشمها و جهت باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات نافع و حمول او قاطع حیض و [illegible]
[illegible] و قدر شربتش [illegible] عصفور بفارسی گنجشک [illegible] نامند [illegible] میباشد در دوم گرم و خشک [illegible]
یابس‌تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین [illegible] تولید کند و گوشت او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقا [illegible]
آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه و خصوصا تخم و مغز سر او که وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او [illegible] و مغز
[illegible] تخم مرغ جهت باه و حمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان [illegible] خون او [illegible] بیاض چشم [illegible] و جهت کلف و ثآلیل مفید [illegible]
و مصلحش [illegible] و امثال آن و استخوان سائیده او مقوی معده و جهت اسهال نافع [illegible] بغایت مضر [illegible] و چون موی [illegible]
گنجشک را پاک کرده در نقبه گوش بدارند در حال درد آن ساکن کند مجرب است و چون مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر و منقار در شیشه
[illegible] ریزند تا [illegible] عسل گشته شود آنرا [illegible] جهت استرخای قضیب و نعوظ مجرب است عصیر [illegible]
[illegible] عصاره سوس رب السوس است عصاره آب فشرده نباتات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور
[illegible] عصفر احریض است عصفر بری باداورد است عصفره بیتی گویند بلغت مصر [illegible] است عصب
ریحان [illegible] و گویند [illegible] است عصب فوارس است [illegible] عصاره القرظ اقاقیا است عصاره هامیثا

العين مع الضاد

شیاف مامیثا است عصفور الشوک [illegible] است عصفور [illegible] صعوه است عصفره [illegible] زرد است عصفور الجنة خطاف است عصی
[illegible] عصلان خنثی است و گویند اسقیل است عضاة بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خار دار است عضابان اسم جانوریست

العين مع الطاء

[illegible] عضاهی ضب است عضرس خطمی بریست عطسان [illegible] است عطب پنبه است عطفل [illegible] است عطار [illegible]
اسم [illegible] سنبل رومی است عطوس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب المنشم است عطار [illegible] بلغت اکسیریان روح توتیا است و بعضی

العين مع الظاء

باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان [illegible] نامند و اکثر خواص حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که
در خواص بهترین عظام است [illegible] در دوم سرد و در اول خشک و سوخته او [illegible] جهت صرع مجرب است [illegible] جهت عرق
النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهت [illegible] بشرطیکه شارب او نداند مجرب دانسته‌اند [illegible]
با اندک صبر زرد و آشامیدن سوخته کهنه او با سکنجبین [illegible] ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه [illegible] قروح اعضای عصب [illegible]
سوختگی آتش و [illegible] الشعر جهت آثار آبله [illegible] و قدر شربتش [illegible] دانگ است [illegible] دندان [illegible] استخوان [illegible]
[illegible] زیر سر [illegible] موجب [illegible]
بسبب کثرت نسیان میشود و چون [illegible]
استخوان سگ [illegible]
[illegible] عظم البق [illegible] عظلم [illegible]

فصل العين مع الفاء

عفطا نوعی از صدف است عفصیه نوعی از بلوط است و مذکور شد عصار اسم عربی قطلب است عفص بفارسی مازو نامند ثمر درخت مثل
درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقی است در دویم سرد و
در سیم خشک و قابض و جاذب و حابس اسهال و عرق و طبیخ او جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعاء و اسهال کهنه و
ضماد پخته او جهت جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوئی عرق با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال نافع و سوخته
آن قاطع سیلان خون از تمام اعضا و مجفف قروح و مانع تمدد و اکل دندان و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویه لثه و دندان و کرم آن و اکتحال
او جهت دمعه و سلاق و چوب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ [illegible] و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کثیرا و بدلش

فصل العين مع القاف

پوست انار است عقیق بهترین او سرخ درنده و سفید است در دویم سرد و خشک است و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده جگر و سپرز و ریزه [illegible]
حصاة و رافع خفقان و آشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی او و دندان متحرک و مقوی
باصره و انگشتر او باعث هیبت در نظر خصم و اجابت دعوت و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم عقرب باصطلاح اکثر یونان
کوکرد است و بعضی اسم کژدم و آن سیاه و زرد و الوان میباشد و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد سیاه نامند و آنچه دنباله را کشد جراره
و از سیاه که جگرم میباشد و زبونترین اقسام سیاه و پردار است و بهترین او در مداوا سیاه و بتجربه رسیده که چون اجزای او [illegible] اندک آب پاشیده
بر رو همی سم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار ازو متکون میشود در آخر سیم سرد و خشک و [illegible] آنرا بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب
سمیت کند و آشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهت رفع سنگ گرده و مثانه و
عسر بول بعد بلیت و اکتحال او را با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم انسان و حیوان مجرب دانسته اند و با سرکه [illegible] جهت تقویه
بصر و طلای او جهت ساقط کردن [illegible] بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و شش ماه
در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند جهت عرق النساء و فالج و بواسیر مجربست و طلای برشته کرده او
روغن زیتون که بحد سوختن برسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب [illegible] بر ران زنی که همیشه اسقاط جنین شود
مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مجربات شمرده اند و آشامیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم
درهم است عقرب بحری ماهی صدف خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوان است و گزیدن او باعث سوزش عظیم
میگردد و در اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهت داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح اکثر یونان نوشادر
است و مغرب اسم طایر سبعی معروف است و بفارسی آله [illegible] نامند در سیم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهره او جهت نزول آب
و بیاض و تقویه بصر و زبل او جهت کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است عقعق از طیور معروف و از کلاغ ابلق کوچکتر [illegible]
و در اصفهان [illegible] نامند گرم و خشک [illegible] الکیفیه و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او [illegible]
عقار کوهان عاقرقرحا است و گویند فاوانیا است عقار خمر است عقار اعرطینا اسم سریانی انزروت است عقار اعیرون اسم
سریانی اسرش است عقار اسوسیا اسم سریانی ایرسا است عقاقیر اسم جنس ادویه است عقار اسم مطلق دوا عقیان اسم ذهب خالص است
عقبلا اسم عربی جوز است عقربان بلغه اندلس سقولوقندریون است عقیده العنب میفخج است عقده بلغه مصر چوب شکر است عکو

فصل العين مع الكاف

نوعی از حرشف بر نیست برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قند مغشوش میکنند و بغایت مبهی است و سایر
خواص در حرشف مذکور است عکبه بلغه بربری عکه عقعق است عکر [illegible] اسم صنف اخرشیلم است و بعضی گویند [illegible] عکر
ثفل و درد چیزها است و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و او در اکثر امور قوی تر از روغن صاف و غلیظتر و کثیفتر از آنست عکبر نزد جمعی
موم کم عسل است که در آشیانه زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی [illegible] الکوار است که بفارسی سه موم گویند و آن مومی سیاه است که رخنهای
آشیانه را بآن مسدود می کنند در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت [illegible] کهنه و ضماد او [illegible]

فصل العين مع اللام

نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع [illegible] مومیائیست و لهذا مومیائی نحل نامند و قدر شربتش یک مثقال است که با [illegible]
بنات که با او شربت [illegible] باشند نوشند علیق نباتیست خاردار و در برگ شکل [illegible] و ثمرش [illegible] سیاه [illegible]

نموش

نموش و ترکی [illegible] نامند مرکب القوی با سردی و خشکی در او غالب تا درجه دویم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند تخم اجزای او رادع و حابس
نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشا و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده
چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و کشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات خونست و جهت بواسیر و سحج معده
و خاییدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بدبوئی دهان و آشامیدن او با کلابه جهت حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن آکله و
نمله و رافع زخمهای سر و برآمدگی مقعد و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا و مقوی امعا و [illegible]
ریزاننده سنگ گرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه ده درم است کوهی او
بسیار کم خار و شاخهای او سفید و ثمرش مایل بتدویر و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او محلل است علیق الکلب نباتیست بسیار بزرگتر از
علیق و شبیه بدرخت مورد و برگش عریضتر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ
میشود و در جوف آن چیزی مانند پشم [illegible] و مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را
پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال کهنه و صفراوی و ضعف معده
و ذرب و نفث الدم سینه نافع است علق بفارسی زلو دیوچه و ترکی سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز در آبها
و زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت در دویم سرد و خشک
و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاة و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقة البول و حرقه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او
با عسل محلل خناق و طلای پخته او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بغایت موثر و ضماد سوخته او با سرکه یا اسفنج جهت منع رویاندن موی کنده
باشند مجربست علیق القدس علیق الکلب است علک اسم هر چیزیست که قابل مضغ باشد و از هم نریزد مثل سقز و مصطکی و امثال آن علک
الانباط علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ حشیشیه است در منافع مثل سقز صمغ البطم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون
نامند و آن صمغ درخت بطم است در سیم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع
بهتر از مصطکی و با شراب و با عسل جهت جراحات باطنی [illegible] جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیائی و رافع عیا و چون
یک وقیه او را با دو وقیه [illegible] بقدر مضاعف بگدازند و مجموع او را در [illegible] شراب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی [illegible]
چون ضماد کنند جهت کجی ناخن [illegible] اعضا [illegible] مجربست و ضماد علک البطم جهت تنقیه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و
پیکان و رطوبات فاسده از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خاییدن او جهت جذب بلغم دماغی و تحلیل
رطوبات معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال علقه
[illegible] و گویند اسم صبر است حلف هندی اسم فارسی اسقوروفنت علوا و علقی صبر و نباتی است علس سلت است علوفتن یونانی
میفخج است علک یابس للفونیاست علک رومی مصطکی است علف رطبه خشک است علقم اسم جنس نباتات تلخ است و گویند
مراد از او قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است علم بلغه اکثر یونان زرنیخ است علوفتن [illegible] است علسی صبر است علت [illegible]
علجار [illegible] است [illegible] کرفس است علج نوعی از حرشف است [illegible] عمار [illegible] است

فصل العين مع النون

عنبر رطوبتی است که مانند مومیائی و قفر
منجمد میشود و از جزیرهای دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذب و مد دریا داخل بحر میگردد و صاف او بر روی آب از تحریک موج مجتمع
و مایل بتدویر میشود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهت ثقل در قعر آب می نشیند و صفایح او سیاه میباشد و عنبر خام
و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست با دهنیت و خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی [illegible] سیاه [illegible]
و قسم بلعیست که ماهی او را فرو برده [illegible] از جهت افراط حرارت [illegible] باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از
لادن و [illegible] و موم و عنبر سیاه با وزن مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خاییدن منقطع نمی گردد و عنبر
در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از
جماع کم شده باشد و پادزهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیت رافع امراض حاره آن و جهت جنون و

نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرد و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سرد
کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او باعث لعل جهت اعاده باه پیران
و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب
یکدانگ او هر روز تا ده روز جهت درد معده و فم معده جدید و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزاننده هوام و پوشیدن در جمیع امور
قوی الاثر و باعث غلیان خون و ترقیات و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ
و سده آن و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح که پیست و قدر شربتش یکدانگ و یکمثقال او که با دو چندان
بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی ... خورده شود تفریح و بحد مستی میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفرانست عنب بفارسی انگور
و ترکی اوزوم نامند بهترین او شیرین نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوها و بغایت مسمن بدن و معده
امزجه غلیظ و صاف کننده خون مولد صالح و جهة افزونی به گرده و دفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مفرح
رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس و ملین طبیعت و مورث تشنگی و مصلح او سکنجبین و
غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تبهای عفنست و باید بعد از چیدن او بدو روز تناول نما
و ما بین طعام خورده بشود دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سوخته او جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم
نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطئی الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل بسردی کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثفل آنرا با روغن
زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن جاذبست عنب الثعلب بفارسی سگ انگور
تو شش ازومی نامند و در اصفهان تاجریزی گویند و انواع میباشد هر یک بری و بستانی و هر یک از آن انواع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج
و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است و قسم ماده بری او عنب الثعلب مجنن نامند و قسم ماده بستانی که بلغه عرب انقا نامند عنب
الثعلب معروفست و از مطلق او مراد همین نوع است نبات او مانند شجر گیاه او پر شاخ و برگش مایل بسیاهی عریض تر از برگ بادنجان و دانه او زرد مایل
بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی
در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوة قابضه مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار وقیه آب او با شکر محلل
اورام باطنی و امراض احشا و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقای حار و خفقان و جهت جنون و شرب و تنقیه ام و ضماد
او جهت ورم معده و التهاب او و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصاره
او جهت تقویت باصره و فرزجه او جهت رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهت جرب و حکه و با نان جهت غرب با روغن گل سرخ و سفیداب
جهت جمیع اورام حاره و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و نطول او جهت نزلات و قطور او جهت امراض گوش و بینی نافع و گویند
مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی اطبا و قدر شربتش تا پنجمثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا پنج مثقال
و آب غیر مطبوخ او مقیی است عنب الثعلب مجنن نبات او برگ مثل کنگر و بنجار و ده و دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر ذرعی و در اطراف
شاخها غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض تر از عنب مثل بارهای خیار و بعد از شکفتن غلاف شگوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن
ده دوازده دانه مدور سیاه سست و شبیه بدانه زیبق و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها و در چهارم سرد و خشک و یک
مثقال او بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات حار استعمال آنرا جایز داشته اند عنب الذئب بترکی مردار
عاجی گویند و درخت کوچکیست نر و ماده میباشد بقدر قامتی شاخهای او بسیار مایل بزمین و چتری و بنجار و برگش مثل برگ انار و مایل بپهنی
و نرم و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی و تلخی قلیل با لزوجت و قبض و گلش زرد
مایل بسبزی و از جنس زعرور است در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و لیسیا محفف و جاذب و محلل اورام و سطبرای
پوست او رادع ورم و آب میگذارند تا چرک او رفته بشود و ماده او برگ درشت تر و شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر و غیر چتری و بیخ او عود
بر سیتد و سایر اجزای او باسمیت است و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود است و برگ که نامند برگ و مسکر است بخلاف بیخ او عنب الحیة

شامل ثمر قاتل و ثمر او کبر است عنکبوت بفارسی کارتنک و بترکی اورومچک نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق عنکبوتیست که در خانهها بافد
و سایر اقسام او را نامهای مخصوص است مثل ریثا و رتیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و خشک و ضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و طبیخ
او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش حار و تعلیق بکیسه او بر بازو و بخور او رافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع
نزف الدم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون بسرکه تر کرده در ابتدای ورم ضماد کنند منع آن کند و مجفف و بست
و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمول او با نوشادر جهت بواسیر مفید است عناب بهترین او رسیده بالیده
شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین احشا و مسهل اخلاط
رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون
و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج و جگر و با سکنجبین جهت شری بسیار بلیست و اکثار او نفاخ و دیر
هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیه و در مبرودین کلالب و سکر و برگش مغیر ذایقه بحدیکه تمیز طعام نتوان
نمود و شرب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض یکجزو زمان رافع خارش بدن و مجربست و در خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه
مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او تنها و با اسفیداب جهت قروح خبیثه بی عدیل و شرب نشاره
چوب او رافع حکه و جرب و بیخ و طلای او جهت رفع شکستگی اعضا و بیرون آمدن مقعد و حرکت که در کودکان و شرب عناب سائیده با دانه او در ما
فرحه امعا و صمغ او با سرکه جهت توبادو با ادویه منار و تنهائی جهت امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عنقود اسم
جنس خوشهاست و عناقید جمع اوست و اسم مخصوص نباتیست پر شاخ بقدر ذرعی و برگش مثل سداب و ریزه پیشکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم
رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب او و مسکن حدت خون و صفرا است
و قدر شربتش تا سه درهم عنم بلغه دیلم تنکابن او را اش نامند و از شاخهای درختها میروید و غیر ملتوی است برگش سبز و با طراوت و ثمره
و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر و در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض است شرب با
و ضماد او حمولا و خاییدن برگ و مقوی دندان و لثه و ضماد او رو او جهت جراحات تازه نافع است عنز بفتح اول بزغاله است و مغز کو
میشود عناق بزغاله است و در جدی مذکور شد عنز نب سماق است عنب الجن فاشراست عنجد عجم الزبیب است و جمیع دانه انار را
العین مع الواو
شامل است عنصل اسقیل است عنزران اذربواست عنقلی اسم یونانی شلجم است عندم بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است
عنقه اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروت است عوسج فرتیب بدرختی انار و پر خار و برگش شبیه ... مایل بزردی و با رطوبت چسبنده
و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و میریزد و قسمی از عوسج برگ مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخها دراز تر میباشد و ثمرش
عریض و با غلاف مجموع او در دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را چون هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و صاف
او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهت جذام مجرب داشته اند و رافع سودای سوخته است و شرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج با
گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و باید در روز دیگر شرب او که روز رفتن بحمام
روند و مولف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رافع آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی
و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که بقوام رسد جهت جمیع رمدهای چشم خصوصا با
سفیده تخم مرغ و با شیر دختران بی عدیل و قطور برگ تازه او جهت رفع بیاض مجرب داشته اند چون یکهفته مکرر کنند و چون بیخ او را ریزه
ریزه کرده با مور و بسوزانند جهت قروح مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه و روییدن موی بغایت قوی الاثر است و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع
نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کثیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و با جود دود
مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از
قطع درخت مخصوص مانی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و مقشر
میباشد و او را مولد قتل دانسته و عود قماری نوعیست که احتیاج بدقیق نمیدارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم اند مثل سمندوری

و هندی و غیرهما و بهترین او سیاه و صلب و براق و خوشبوی و تلخ است که در آب نشیند و آن مندلیست و قماری و هندی کم رنگ تر از آن و
سمندوری برادهٔ نه غالب و بری و جبلی و با خطوط سفید اند و هر چه بر روی آب بایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سیم خشک و
قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی معده و عفونت او و ادرار بول که از برودت و
رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و
سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغ و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان
مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلح او صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال و عود تری پنج قسم
ماده هنجم الذ است که ترکی مراعی نامند و در کرمان بسیار می باشد ساعد و از زرع زیاده و ابلق و بادیه و خوشبو است و در فعل
بسیار ضعیف تر از عود هندی بدل او میشود عود الحیة دوائیست که او را اثومن فرونی کرمنوده قبل از وکسی مذکور نساخته و آن نباتیست که
در بلاد بربر و بلاد سودان بسیار خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و شد و در سیم گرم
و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاه داشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون بار رسانند او را بهر حس و حرکت از و ساقط گردد و مفرح و مقوی
حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است در همان ساعت و شربتش نیم مثقالست
عود العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بخیست بقدر انگشتی هر او سط و طرف دیگر باریک تند و تلخ و تیره رنگ و درونش سفید و شاخهای
او باریک و انبوه شبیه بکیاه بر نجاسف و برگش شبیه برگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه بیابونه و بدبوی و عطسه آرنده و بیطاران در سحرات
دواب استعمال نمایند تازهٔ او در آخر دوم گرم و خشک و در سیم یابس و معطس و قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و چون
مردهٔ تحت جلد است عود الیسر نزد جمعی چوب ناعوریست بسبب خاصیت او در تیسیر ولادت و بعضی جهت قضای حوایج و لسیران چوب خطمی ذ
چوب محلب و قوی الراک دانسته اند عود القرح نزد بعضی عاقرقرحا و بعضی وجست و بعضی گویند بخشیست با حدت و نبات او شبیه برازیانه
و بقدر قامتی و شاخهای او مثل ریباس عریض و در شام بسیار است در سیم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وجست و در بعضی خواص مانند
عاقرقرحاست عود الکنور عود قماریست عود البرق دارشیشعانست عود الریح اسم مغربی از حیس است و نزد جمعی فاوانیا و نزد
بعضی مامیران و نزد بعضی وجست عود سیا اسم رومی بسباسه است عود بلسان شاخ درخت بلسانست و بلسان مذکور شد
و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت شام را بدل میکنند و جمیع افعال از آن ضعیفتر است عود الفالوزج ابو خلساست عود
الوج وج است عود صلیب فاوانیاست عود الدرقه محروث است عهن صوفست عینون سنای بلدی و در مغرب گیند
الوجود است ساق و شاخهای او مابین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه برگ مورد و در هر شاخی گلی مدور و تعقد
درهمی و مایل بسیاهی و با تلخی و بعضی را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازهٔ او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهة
درد ورک مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشاست و صنف دیگر او شبیه بقسم اول شاخهای او دراز و مایل بسفیدی و گلش زرد است
مسهل بلغم و سودا و بغایت قوی تر از قسم اول و جهة درد مفاصل و امثال او نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است عین الدیک
بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بپهنی و درخت آن مرتب بدرخت فلفل و خوشهٔ او شبیه بیطم و از جبال
رکن آرند و نزد بعضی قرنقل است در سیم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفتح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدی که
کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحات و مصدع محرورین و مصلحش
کشنیز و شربتش یکمثقال و باید با شیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند عید بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای وی برگ و گل ندارد و در
رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار ریست و در فریقیه بجهة عرق النسا استعمال نمایند عین
البقر اسم نوعی از انگور و بلغه مغربی نوعی از آلوست و اجاص را نیز نامند عین الاعلی قوانست علیسوب اذان الفار است عینبه بلغه اندلس
رعی الحمام است عین السرطان سیستانست عین الجمل بلغه شام قسم صغیر اقحوانست عبد آن اسم جنس شاخ نباتاتست و بلغه شام دار
شیشعان نامند عیزار آن زعرور جبلی است جتیتام اسم عربی درخت غریست و نزد بعضی درخت خنار و نزد بعضی شیشدار است عین القر

العین مع الهاء

العین مع الیاء

حرف الغین مع الالف

سنک مشهوریست و در طب نفعی از آن سنک ذکر نکرده اند **حرف الغین** غافث نبات منبات او کبرفا نشکود و گیاه بست
کبود مایل بنفشی و طولانی و تیغ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و در وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میوید و قوتش تا یکسال
باقیست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته
و جاره و رافع تبهای مرکبه و سدهٔ سپرز و جگر و ذروز آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها و حمول او مدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است مصلحش
انیسون و بدلش مثل او اسارون و نصف او افسنتین و شربتش از ده درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختیست که تا هزار سال باقی
میماند و نزد یونانیین بغایت محترم بود و برگش خوشبو و شبیه برگ زیتون و قسمی از آن شبیه برگ بید و ثمرش بقدر فندقی و پوست او رقیق و سیاه
و مغزش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانهٔ او کمتر از سایر اجزا و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضماد او جهة گزیدن
زنبور و با نان و بدستور با آرد جو برشته جهة تسکین ورمهای حاره و مضمضهٔ طبیخ او با سرکه جهة درد دندان و پاشیدن آب او در خانها
جهة گریزانیدن هوام و آشامیدن و مقیی و افراش او باعث گریختن هوام و کمش است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشندهٔ جنین و
مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصات سپرز و وسواس و صرع و درد گرده و قاعا
و احتباس حیض و با عسل جهة قرحهٔ امعا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهة گرانی سامعه و درد وطنین و ضماد او جهة بهق و تحلیل اورام بارده مفید و
قدر شربتش یکمثقال و بدلش ساذج است یا حب محلب یا حبطیانا با بادام تلخ و مرخی و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح او کثیرا و فرزجهٔ حب الغار
مسقط جنین و سعوط او جهة لقوه و جلوس در طبیخ او جهة امراض مقعده و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر سه قیراط جهة اخراج حصاة و ورم
باردهٔ جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از
طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود التزوج باشد تزوج میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را پخته بر روی آب
ایستد بردارند و یا از عصارهٔ برگ تازه و دانهٔ او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریرهٔ تبهای دوره
و درد گوش و ترلات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او جهة شقیقه و شرب او کشندهٔ کرم معده و مغثی است
و نوعی از غار میباشد که یونانی فاماذافنی گویند شاخهای او بلندتر و برگش عریضتر و خشونت بیشتر و در مغرب بار و باعث میکنند حمول عصارهٔ
او مدر حیض و شربت برگ او با شراب مسکن مغص است غالیون در قانون حرف عین مذکور است و بلغهٔ یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه آن نبات
حکم پنیرمایه دارد و در بستان شیر برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک ببهای ایستاده میروید در اول گرم و در دوم خشک و حابس
نزف الدم و ضماد گل او جهة سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهة اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت
محرک باه است غاز اسم فارسی نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک و در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظ تر و روغن او مفتح و محلل و جهة ریاح و بحیش
شکم و استسقا و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است غالیس بلغهٔ یونانی بمعنی منتن الرایحه است و در قانون حرف عین ذکر یافته و غالوسیس
بوادیز آمده و در طبرستان بلهنیم نامند و در بستانها و خرابها بسیار میروید و بقدر نبات انجره و برگش با ملاست و بدبوی و گلش سفید و چیزی
مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پراب میشود و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ او سفید و با تیزی
در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم مزمن انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار
ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی جهة سرفهٔ کهنه و بهق و ضیق النفس و ربو و درد سینه بی عدیل و چیزی دیگر قایم مقام او ندانسته اند و مفتح سده
و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهة جرب و حکه و بالخاصیه جهة علل صفراوی مفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون
جهة پاک کردن چرک معادن مؤثر است و بفتح بیخ او بقدر دو درهم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است غاریقون چیزیست
شبیه بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای کهنه و چیزها و امثال آن بسبب تعفن متکون میگردد مانند قارچ که از درخت بلوط هم
میرسد و بهترین او سفید سبک و زرست که باندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد این قسم انثی نامند و قسم دیگر او با
طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط آنست
که بدون کوفتن هر روی پرویزن بمالند تا لطیف و بگذرد و اجزای سمیهٔ او شبیه بشاخ چه آیست مانند چه هرگاه کوفته شود اجزای سمیه نیز

۲۱۵

پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی است دویم گرم و خشک با جلا و تقطیع شدید و تلخی و مسهل بلغم و سودا و جهت امراض المخلوط
بهر یک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سده جگر و گرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اعماق
بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع وهن عضل و با مصطکی کابلی مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با رب
سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهت قطع نزف الدم و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند چینی جهت اورام جگر
و معده و بتنهائی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهت سنگ گرده و مثانه و درد کمر و احشا و گرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین
جهت یرقان سدی و با مثل او انیسون جهت استسقا و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النسا و تنها جهت ورم و زرد
[illegible] و اختناق رحم و قرحه آن و با جند بیدستر جهت اقسام قولنج و خفقان و جهت بیماریهای دماغی و قولنج و غرغره او با مویزج جهت ورم بلغمی حلق
و با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زبوان و مهلک و مورث کرب و صداع و در رحم حامله است و قدر شربتش تا یک مثقال است و بدلش نصف
او فلنجمشک و بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نزد جمعی چندان بسفایج است غاریقون از مرکبات قدیمه و مخترع او جالینوس است و حال
منعقد او سرد و معتدل است و معالج بقوت شبوست که بحسب احوال عود و مشک و نافه و مولاد و امثال او اضافه نمایند و درد سودات
چند قسم او مذکور است جهت اصلاح رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع [illegible] و تقویت معده و تقویت قوتها و اجزای اعضا موثر است
نمازبا بالغی اسم ترکی گیاه اطریلال است و در لرستان و کوهستان یافت نمازبانامند غماسوی و ابو قانس است غماسول اشنان است
غمالی اسم یونانی ابلبت غمالس بفتح غین و تشدید با اسم بمنبت اندست غماوسی اسم یونانی ترمس است غماغاطی اسم یونانی
لحافیطوس است غماغه فوذنج است غماییک شابانج است غمبر بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند و بهترین او بزرگ شیرین است
در اول سرد و در دویم خشک و قابض و قلیل الغذا و موافق مزاج اطفال و مقوی معده و مقوی باه و مانع انصباب فضول بمعده و معده و ریه و
دماغ و جهت قی و اسهال صفراوی و سحج و سیلان رطوبات و سرفه حاره و صداع نافع و مضر قوت باه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سی
و شکوفه او سفید مایل بزردی بسیار خوشبو و محرک باه و صداع در زنان و در دویم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرز
تبهای بارده و جهت امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و جهت درد
زیتون جهت مفاصل و استرخاء و ازکردن مجرب و قدر شربتش یک مثقال است و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و جهت ابطال ماده حرم
و از و ضعیفتر است عنبارا کوچی بفارسی که دشتبان نامند و سعوطا و جهت قطع رعاف و ضماد او جهت منع ریختن موی و تقویت همان
نافع است عنباریه عنب الذیب است عنبری درخت سدر خار دار است غداف نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر سیاهی غالب و منقار
و پای او سرخ میشت بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پایهای او سرخ است گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با
شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او جالی و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغ است و ابلق
غراب البقع و سیاه و بزرگ او که موسوم بغراب اسود است بترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشتزارها بسیار میباشد مسمی بغراب
الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پاهای او سرخ است بفارسی عفق و زاغچه گویند و غبر غداف است و خوش
مانند غراب الزرع و از صنف اوست و کلاغ سفید که ابقع باشد در سیم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او
مورث بیخوابی و اجتناب از خوردن گوشت او بغایت اولیست و زاغ بغایت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک و از خواص او مثل غداف و جلوس در
جلسه و جهت ریاح رحم مفید است و چون بیندازند او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و ترشیها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین دفن کنند
ناحل شود جهت خضاب مجرب یافته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ او تغییر نکند و در تغییر رنگ موی بدن موی مجربست و کلاغ سیاه
و بیخچه او ... و جهت صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و سبل
و جهت جرب و جمیع آن نافع است عزی بفارسی بریشم و بترکی ابوشقان و آن عبارتست از خزاهی چسبنده که و صلح حباب او کنند و انواع میباشد و
مطلق او بریشمی است که از پوست کاه سازند و بعد از آن بریشم ماهی مجمع او گرم و خشک و بتفاوت مراتب عزی جبوده بریشمیست و پوست حیوانات
بتکرار بسوزانیدن نعل آن رنده ما اکر دوه بکند و ناصاف که دو عمل جاده نمایند تا یکدیگر حرم دار انات تمیز نشود و آنکاه در قرابه چندان

مع الباء
الغين

مع الدال
مع الراء
الغين

بر هم زنند تا بعد از شش ماه در سد و بهترین او معمول از پوست کاه است و در دویم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهت منع ورم و جمها
و سوختگی و جمها و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته مغسول او
قایم مقام توتیا است عزی الشمک رطوبت منجمد است که در شکم ماهی یافت میشود که چیزی را بچسباند و امثال آن بهم میرساند و بعضی شهادت داده اند که سفید
گرمی و خشک او کمتر از عزی الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن رونق و انقباض کاهد و مثقال او جهت سم مجرب است و ضماد او جهت شقاق و خنازیر
و برص مفید و آنچه از نشاسته و برنج و امثال او تر تیب دهند منافع قریب بهمین است و بریشم نیز در صنایع عزیمه بجیب الفعل است و قدر شربتش
مذکور است عزب درختیست عظیم و در اصفهان و سکنه در تبنار و دیلم و جز نامند و کویا این اسم مشتق از الطاء یونانی باشد و در دویم سرد و خشک
و مجفف سلخ و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج ایلاوس و مغص و باب بنیع حمل و گویند بجز باب بیدست و ضماد برگ تازه او جهت جراحات تازه موثر
افشرده او جهت رفع سیلان حرک اعضای باطنی و تشنج جگر و غرغره او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و در زور خشک او جهت تحریه و جراحات مزمنه
و پنج مسحوق او که با عصاره برگ او در روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ او جهت نقرس و رفع نخاله موی سر و شکوفه و
پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهت ثاليل و زور شکوفه او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبات سایله او جهت
جلای بصر و بیاض و رفع رشم و آثار سپیدی و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نصف وزن او اقاقیا
عزفد نوع بزرگ عوسج است عزز بلغت شام نوع کوچک عصفور است عزنا را اسن است غربیب نوعی از انگور سیاه است غریف اسم
یاسمین است عزم اسم فارسی تمیس کوهیست عزنج اسم فارسی شونیز است عزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه او را تا شش ماه طلی و
از شش ماه تا سه سال اخشف و تا شش سال الراطبی گویند در آخر دویم گرم و خشک و از سایر لحوم صید بهتر و زود هضم است و موافق مرطوبین و
مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب ازدیاد موی و
و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن هوام و تعلیق او جهت سپرز نافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است
و چون خصیه او را صغیر و نمک باشد خشک کنند فرزجه او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جاذب و طلای مطبوخ او در سرکه جهت اورام بلغمی و تهیج
مفید است و آهوی چینی که مشک از و بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ منحنی و بجدی دراز است که بدنبال او میرسد و او کمتر و
خشکتر از سایر اصناف آهو است عزال الماء طحلب است عسل خطمیست عسول اشنانست و اذخر را نیز نامند عسلج اذربواست
عشی بلح است عصا راعی کاشه چینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه و بغایت مجفف است و غصار مطلق کاسه
سفالین مزجج است علقی علقه است و نزد جمعی بخیست بقدر ریب و ثمرش مثل ثمر کبر و مثلث و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمر حبری مانند ینبوت
تخمش مثل دانه امرود و صلب و شیر که از و حاصل میشود قوی و مهلک و طلای او رافع ثالیل است علیجن اسم یونانی فوذنج است علیجن اغریا اسم یونانی
مشکطرامشیع است که فوذنج جبلی باشد و علیجن بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است علوقس اسم یونانی طیوراست علوقن اسم یونانی ایناث
علوفر یا اسم یونانی اصل السوس علیوق اسم فارسی حداه است علول قثاء بریست غمامه اسفنج ابراست عندب اسم عربی عنکبوت
غنم ضانست عوشنه بلغه ماوراء النهر نوعی از قطراست که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطر و موافق محرورالمزاج و دیر هضم و مضر معده
و مصلحش مربای زنجبیل و گلقندست عوزه اسم فارسی حرم است عوزه حرمایلج و نیز است عوغار اسم اصفهانی محرور است عیان
زیتون است عیثم اسفنج است عیفیطس سنبل الطیب است **حرف الفاء** فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از زرعی و
شعبه و قسم نر او شبیه بنبات زردک و بیخش بقدر زبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی از جوف او مشاهده کرده او را عود
الصلیب نامند و قسم ماده پنج او را اصابع هشت عدد و شبیه به بلوط و جوف بخط صلیبی و ساقش مثل کرفس و برگش گلش بنفش مایل بسیاهی
و غلاف ثمرش شبیه بغلاف باقلا و دانه او مانند دانه انار بسیار سرخ و وسط آنها سیاه مایل به بنفشی با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا قسم
نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دویم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون آفتاب بمیزان بوده او را بقیر آلت آهنی قطع
کنند آثار با لجیه او موثرات و الا منحرفست و افعال مزاجی آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص او بهتر از نر و ماده است و محلل ریاح غلیظه
و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده و جهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق او و مطبوخ او در شراب جالب اسهال

مع الراء
الغين

مع السين
مع اللام
الغين
مع الميم
مع النون
مع الياء
الف
حرف الفاء مع الالف

و شرب با شراب مسکن درد معده و بخور او جهت اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهت صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار نثره و نقوش نافع و مقوی معده
و مصلحش کثیرا و غثیان و تسکین یک مثقال او بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج رطوبات لزجه و حابس حیض و نزف
الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال
و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور ثمر او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهت صرع مفید و داشتن
صلیبی او با خود که در پارچه بسته باشند و حایض مس او نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و هیبت در نظرها
مجرب دانسته اند و گویند در خانه که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند و چون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر خصم گذارند
موجب الفت او می شود فاو آ مجهول الماهیة است و رازی گوید دواییست که از ترکستان آرند جهت رفع سموم خصوصاً شوکران نافع است فارخ
بخای معجمه بلغه هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر السم کرده گوید سنگی است مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی
و برنگهای دیگر است که بر روی سنگ یا بر زرد چوبه بسایند برنگ پسته شود و در آتش نمیسوزد فادزهر معرب پادزهر است و آن عبارت است از حجری که
حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق پادزهر معدنیست و مولف اختیارات منحصر بحجر التیس و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور اطبا
بفارسی ناخره و کبابه دهن نکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی تا بنصف فندقی و شکافته و بعضی او دانه کوچکی مدور سیاه و براق و با عطریت و
از هند و بلاد سودان آرند در اول دویم گرم و در آخر او خشک با قوه محلله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و
سوداوی و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشا نافع و مکیدن و بوییدن او جهت تقویت دماغ و دل مفید است و مصدع محرور و
مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم است فار بفارسی دشتی و ترکی سیچقان نامند در سیم گرم و خشک و خوردن
او مورث نسیان و اختلاط ذهن و بیم و زردی و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و دافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او
رافع عسر بول و خون او جهت ثالیل نافع و مسامیر مجرب و سرگین و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب و شرب سرگین او
مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن با عسل ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم درهم است و بخور او
باعث گریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم سگ بول کند باعث هلاک زخم دار گردد و مکرر بتجربه رسیده است و اندرود اینست
دار المرزبجه زخم پلنگ و میان تهاکان هنج ابکاه ترتیب میدهند که موش عبور نتواند نمود و این امر بسیار حریص است فاره البیش موش
موش است که مذکور شد فاشرا اللہ یونانیست و بفارسی هزارچشان و در تنکابن و طبرستان لاملک نامند نباتیست شبیه تبالک و گورو خار دارد
برگش با ملاست و مایل بتدویر و بهر جا و خود می پیچد و ثمرش بقدر نخودی سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بر برگ میماند در آخر دویم گرم
و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ با جده و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصاً شیر و
مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصاً با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدد و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و شدخ عضل و معده و پهلو
و ریاح معده و امعاء و با ماء العسل مسهل بلغم و منقی قوی و قدر شربتش یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز با سرکه جهت جرب و
مقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی کشودن دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع و روغنی که در او بیخ او جوشانیده باشند جهت جمیع
دردهای بارده و بواسیر و خصف و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار مفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن زخم و اخراج جنین
مؤثر و گویند اکثار بیخ فاشرا و ثمرش مضر سر است و مورث اختلاط ذهن و مصلحش او بعد از قی کردن خوردن رب ثمر او در افعال قریب بیخ
او و ضماد ثمر سترنده موی و خوردن شاخهای تازه که پخته باشند رافع وجع ثوا و دوده معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ و ثمر او بوزن او
در و بیخ و نصف او سپاسه است فاشرستین نباتیست پیچیدن بهجا و خوشه بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی شش بندان نامند و
ساق او سیاه و ثمرش مثل فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیف تر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان
والتوای عصب نافع است فالنجیقن بلغه یونانی و معنی دواء الرتیلات از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید و در بعضی مکان متفرق دو دو
مجتمع میباشد و برگش باریک و گلش سفید و شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از آن باریکتر و بیخش کوچک و با یک
ورزه و بعد از خشکی سفید میشود در سیم گرم و خشک و برگ و تخم و گل او جهت گزیدن رتیلا و عقرب و رفع مغص سریع الاثر است فا ینه درسکه گوی

شد

شد و در فا یند شجری و خزائنی اختلاف کرده اند و گویند معمول از شکر و آب جو خزائنیست و بی آب جو شجری و آن منسوب بسجستان است و از تبرزد بهترین
صاف ترتیب میدهند و گویند منسوب بشجره بضم شین و جزم جای مهمله است که بلدی از عمانست در حرارت معتدل و با رطوبت ملین طبع و جهت
سینه و سرفه مفید است فاتر بلغه مصری قسمی از ابرو لیست که از او قسیلی کاغذ میسازند فاخته مرغیست خاکستری رنگ و طوق دار قریب ب
کبوتر در آخر دویم گرم و خشک و مهزل و جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظه و مفتح سدد نافع و مورث بیخوابی و کبابش دیر هضم و
مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نضج اورام مفید است فاسیه
تخمیست سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل غلاف خرنوب و برگش مثل برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و یونانی اندروصارون نامند در اول
گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سدد احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه او با عسل مانع حمل و شرب جوشانیده او در روغن زیتون
کشنده کرم معده است و قدر شربتش دو درهم است فارعنه فاغره است فاورا اسم عربی بر بجاسف است فارلوحیا بلغه یونانی بمعنی حشیشه
الداخس است فاغیه بغین معجمه شکوفه حناست و در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفهاست و بعین مهمله بیخ او سنبل است فالنجیطس
و فالانجیقون فالیخیفن است فارسیا اسم یونانی جوز است فانافتی اسقیدس اسم یونانی دو قوی کبیر است فانافس حرونیون ذو
فرای کوچک است فالاهس فاسی است فاراساتی اندرو طوست فاغیس مرزنجوش است فارس آماء سطراطیقوس است فارنیس یونانی

الفاء مع التاء

باقلی است فاتن بنطی جامه است فاریقا بلغه یونانی حلبه است فافنی اسم یونانی بطیخ است فافروس اسم یونانی بردی است فاکاطره
اسم یونانی جندست و بتاء منقوطه نیز آمده است فاحشه جند بیدستر است فانافس لیرا قلیون نباتی جاوشیر است فاغوش شیطرج
هندیست فالرغوس نقلی است فاها اسم هندی حنطیا است فنایل الرتهان نباتیست بقدر زرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی و
برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزک و بیخش خوشبو و منبتش کناره دریا و رودخانها و ریگزار است در آخر دویم
گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و
ورم انثیان و فسخ عصب و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل مواد بارده است فیتله بفارسی
شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جمعی که قوه مسهل نداشته باشند بدل حقنه و اقسام او در دستور است
مذکور است فیتت نان خشک است که بسیار نسایند و با شند مستعمل او از نان قلیل الغذا و مجفف رطوبت معده و سوداوی و دیر هضم و مضر

الفاء مع الجیم

احشا و کثیره او بسیار زبو نیز مورث سدد و مصلحش شکر است فتاط سیب است فجل بفارسی ترب نامند بری و بستانی و شامی میباشد
و شامی آنست که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس و بری او شدیدتر از بستانی و بدرازی و بزرگی او نیست و قوتش بخردل قریب به
و نزد بعضی خردل بری عبارت از وست و بستانی را قسم سفید و سرخ و بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل و تخم اقسام او قویتر از سایر اجزا و بعد از
آن پوست و برگ ریزه آن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و بر آنست که در سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح
و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو کننده رنگ و مداومت خوردن باعث رویانیدن موی که ریخته باشد و آب او مفتح سدد و معین قی خصوصاً
با عسل تناول نمایند و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف غلیظه و احتباس حیض و رفع ضرر فطر مفید و اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او
چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب است و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای او را که بدون برگ گرفته
باشند بقدر یک وقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب
و مستسقی نافعست و چون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند و قطور او جهت درد گوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم را
در آن جای داده و سقفها را با پارهای ترب مسدود نموده و خمیر گیر نموده در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب و باید زیاده از
بدستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن اخلاط و مضر سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند
و ضماد او جهت قروح خبیثه و کهنه تحت و باشکل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و نمش شهمای ابدان مفید و پرورده او نیز در سرکه قاطع اخلاط غلیظه
و دهمل اصرزی او نیست و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار شاخ دار و
افعال قویتر از اصل او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوباء و با سرکه جهت زخم خبیثه نافع و بالعسل جهت

درد مفاصل و باکندش و به که جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربتش از تخم او یکدرهم و از آب او سی درهم و از جرم او بیست درهم است و بدلش در بسیاری خواص
التهاب و جهت بدن او مستعمل نیست و شامی او قوتش مرکب از شلغم و ترب بستانیست و کم تر از شلغم و ترب بستانیست و کم تر از شلغم و ضعیفتر
از ترب و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب و برگ او کرده ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار
منضج و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسانست و لطیف و گرمتر از روغن سپید انجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن او نافع جرب
و تدهین او جهت رفع شپش که بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای او و در گوش چکانیدن جهت کری نافع است و مؤلف
تذکره گوید که چون ترب را خوابانیده بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون میگردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد باقی ماند
و اگر احل کنند در حل معادن سعید بل او فعال عزیز از او می آید مجمل با عشقی مجمل شامیت فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ و مایل بزردی
و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی او تند و نبات او سبز تک و دیر دار و سفید و با شعبها و خارناک و قسمی از آن برگش سیاه و خارش تندتر
و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی او بشامه نرساند و در جرحه آن میرسانند تا شکافته شود و قبل از شکافتن در زیر آن نبات
شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن جرحه بآن میرسانند و یکدفعه شیر بسیار فرو ریخته در شکنبه جمع میشود و پس خشک کرده استعمال
مینمایند و مغشوش او شیرها با انزروت و بصمغ دراب زده و حل نمیشود بخلاف غیر مغشوش و بدستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد
و در باطنهای گرز ده و قوه فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی افتد و مؤلف اختیارات گوید
که او صمغ درختی از زیتونست و صلی در آن و در چهارم گرم و خشک و ملطف بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا
و رفع مفاصل و رفع ضرر سموم و درد و رگ کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث تهیم ادرار فرج و رحم و دافع سقوط
طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند سعوط او با آب چغندر جهت سل و دمعه و حمره چشم
و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر جلد آن و طلای او رافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام رافع سمیت او و بارد
جهت فالج و لقوه و خدر و امراض عصابی و مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین تمام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو حبه جهت ادرار حیض
و حبس مجرب اگر حرارت سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست و بکچیر او که با سنگ سائیده باشند فرزجه او جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم
و رفع بد بوئی او سعید بل و مصلح او مقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در استسقا
مازریون و در قولنج چند وزن او و موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی امراض مسهل مفرط و در بعضی قابض و افراط رافع او ترید
قوی و آب میوهاست فراسیون نباتیست بشجر و گیاه و شاخهایش بسیار از یک اصل میروید مربع و باریک و زغب و مایل بسفیدی و برگش
بقدر انگشت مهین و مایل باستداره و چین دار و ناخوشبوی و تلخ و تخمش محیط ساق او و بعضی گلش مایل بزردی و بعضی بازرقی و منبتش خرابها و کوهها و
در آخر بهار و اوایل خزان گل میکند و قوتش تا شش سال باقیست و مؤلف اختیارات کراث جبلی دانسته و از این جهت فراسیون نزد عطاران این بلاد
مفقود است و معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح سدد جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل
ریاح غلیظ و بلغم غلیظ و با قوه تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطور و امثال او و طبیخ او با شکر و
انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات و سعید بل و با روغن گاو و روغن زیتون جهت درد معا
و با باد و شیمه مناسب جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و خوابانیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و حسن
و بدن گوشت زیاد زخمها و تحلیل خنازیر و نضج دمل و کشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را باپیه کرده بزرگ بهم باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاخ
پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد حانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ
دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین دوای چشم و جهت تقویه باصره و بیرون زدن یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب
و غشاوه و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه و گرده بحدیکه اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی
رازیانه و پاد زهر ضرر او و مقوی فعل انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و دو وزن او در تحلیل ریاح اسارون و در
اسهال لزوجات افتیمون و نیم وزن او چون زمین را مغاک کرده آتش گرم کنند و آتش را بر داشته فراسیون را در او فرش نموده علیلی که از

برودت

برودت و ریاح زمین کثیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن لحاف کرده بپوشانند تا گرمی خاک مغاک بر طرف شود در رفع امراض
شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون بخیسانند یا بگذارند و بعد از آن صاف کنند شرابیست که در رفع اورام باطنی و امراض سینه و
دفع فضلات مواد بارد بغایت نافع است فرنجمشک معرب برنجمشک فارسیست قرنفل بستانی نیز نامند آن بری و بستانی میباشد
بری او منبت سنگلاخها و نباتش و ساقش ممتد و پر شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و تند بوی با عطریت و بستانی او ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی با
خشونت و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها در آخر دوم گرم و خشک و بری کمتر قوت بیر است مفتح
سدد دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده و سرفه و هاضم غذای غلیظ و تدغیه او خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس و
خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرة الصفرا و مصدع محرورین و مصلحش
بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است و بدلش سوسنبر است و تخم او بسیار خشک مجفف منی و مولد رشک که ضنان گویند و با اقسم بعوض
آرند و شربتش تا دو درهم و چون در سرکه و شراب و آب انگور و شیره داخل کنند مانع فساد آنست فراخ بفارسی جوجه بترکی فریک مانند و بهتر از
او جوجه مرغ و کبوتر است و خوبترین یک آن دجاج و حمام مذکور شده و مداومت کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و سیر مولد مواد جذام دانسته اند و بچه
او باپیه مقوی قوه باه و گویند جوجه بخصیه باه است فرس بفارسی اسب و بترکی ات نامند گوشت او در جزو دیم گرم و خشک و مورث
شجاعت و قساوة قلب و مبهی و مهر و دین و سوخته او قاطع سهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش چهار مغزه و آشامیدن دوغ و آب انار است
و در تقویه باه با شیر شتر و لنبون و پنیر تازه او بقدر نیم مثقال دافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغیر دهنده
رنگ و ضرر و ذنب و جلد سوخته او با موی رافع جوشش گویند چون آن مقعد از بساق کسی ببندند از حرکت باز ماند و اگر
چهار بار بدم اسب ببندند لنگ شود و اگر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آن خانه نشود فرزوما آن دارویی که آن را قصبت گویند فرصاد
اسم عربی توت سفید است فرفین اسم مغربی بقلة الحمقاست و اندراقون نزد بعضی مسمی باین اسم است فرفخ اسم مغربی بقلة الحمقا فرفیز
بکسر فا اسم عربی بنفشه است فرفار درختیست بقدر چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از
گلنار است فرزنه اسم عربی شیرایست که با زده تخم مرغ که آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه بانغوز شود و در افعال مثل آنست فرکیه اسم
یلیم است فرز و بفتح اول و جزم را اسم عربی موئینه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرهما فرسطاریون رعی الحمام است فرنیقه حلبه است
فرندیس اسم مصری ربیانست فراد بلغة اکیران بهق است فرا بتخفیف فا حمار وحش است فرنسلون ططری است فرفت شاهتره
فرلاسیمون اسم یونانی زبد البحرست فرسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است فرد میان بصل است فراسیان اسم یونانی زبد البحرست فرنیا
اسم رومی بسباسه است فرطس اسم یونانی مارشاخ دار است فرصید یعنی گویند عجم الزبیب و عجم العنب است فراشنک اسم هندی خطاطیفست
فرهی اسم ترکی فراحست فرنک فرد اسم فارسی سمن است فرتن اسم فارسی جهل است فستق معرب پسته فارسیست درخت او شبیه بدرخت سفر
و غیر مثمر پسته را ماده مدید و قوتش باقیست و مغز او تا سه ماه و ابتلیمو حافظ و فساد او ست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی اول تر است
و مبهی و با رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم با بنده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بحدیکه بسیار کبوتر
ماکول باد میرسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و رقتی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظه من ارتفع
خفقان و بردت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث سکر و مصلحش سرکه و ریشها و میوه ها باشد و پوست سرخ
ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک بغایت مقوی معده و دل و قابض و دافع سهال و تشنگی و قی و جهت تقویت
و خوشبو کردن دهن در دفع قلاع و پوست سفید صلب او که مغز در اوست باشند جلوس در آب او جهت مجرب و نطول طبیخ پوست درخت او جهت درد
مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و سبغ و مداومت بستن موی با آن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی احشا و خوشبو کننده اطعمه با صمغ
مضر معده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویه حافظه و تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و سموم مؤثر است و خواص صمغ
درخت پسته که مغز بند در برغنج مذکور شد فنافن بفارسی ماش نامند حیوانیست بشکل عدس و بسیار بد بوی و در مزاج قریب بذر و زیر
او جهت خنثاق حم و درد آن و شراب آب با سرکه و شراب غرغره او جهت اخراج زلو که در گلو مانده باشد و گذاشتن بانیه او در قضیب جهت احتباس بول

برنجمشک معرب

الفاء مع الشين

بسیار مؤثر است و بلع کردن یکعدد ان جهة گزیدن مار شاخدار و چون در نقیه باقلابی کذاشته بلع مانند جهة تب ربع سود یابد و فلیون اسم یونانی بزرقطونا است فسوة الکلاب اسم مصری عالیس و نزد بعضی شابانحت فستق الهاویه حب البانست فسوة الضبع دغیل است فسیا اسم عبرانی قاقلا است فشوا برشین اسم عبرانی اصابع صفر است فشغ افیح فاوشین و بعین معجمه ان جرسیت که بجاوه خودمی پیچد یکه او بیهوشا بذو فاشرا و امثال او را از این جهة فشاغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و برکش باخشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میکردد و طعم او کزندهٔ زبان و بیخش صلب و ستبر و منبتش اجام و بستر و در مواضع درشت هم میروید و قسمی از و بنحار رود انشا و شبکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بی دوار و خط

الفاء مع الصاد

سفید میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از او باشد و قسم اول در سیم کرم و خشک و شرب برک و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوهٔ غریزیست و چون برک او را با عسل العوق کرده طفل شیرخواره را بتدریج از آن بخورانند مدة حیات سموم حیوانات او را اثر نکند و قدر شربتش یکمثقالست و ضماد قسم رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث بدن خواهها پریشان و مولد خلط فاسد است فصفصه معرب از اسفست فارسیست و در رطبه مذکور شد فصا بکسر فاء عجم الزبیب است فضه بفارسی نقره و سیم

الفاء مع الضاد

کویند نامند و تکوّن او از کوکرد و زیبق پاک دانسته اند که کوکرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از کوکرد مکلس کرده دیگر با کبریت تکلیس او نموده و مثل جزو زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و کویند معتدلست و در تفریح و تقویت مرتبه یاقوت و جهة خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپر زو سنک کرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و دوالکال اجهه بیاض و تقویه باصره مفید و منقر امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است و کوکرد خام باعث سیاهی او و نمک نخبه رافع انست و کوبند کوکرد خام معتدل او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح اربعه منعقد متطرقات مثاکل خود است خوردن اشربه در ظرف نقره باعث تفریح است فطر نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برک و کلشق با قش بسیار

الفاء مع الطاء

کوتاه و مجوف و مملو از صفایح و ماکول او تری کیلاک و بفارسی قارچ نامند و قطر و کماه اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنند و نزد بعضی قطر مخصوص نوع قتال او و کیاه مخصوص ماکولست و هر چه بی لزوجه و بی رایحه و تر و سفید و مایل بتیرکی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکولست و سیاه او در نهایت سمیت و هر چه نوع سفید و سرخ او در تحت درخت زیتون و انجیر و کردکان و امثال او روید و بد ستور از سرکین و جیفها و مانند او برآید کشنده میباشد و کویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ اوست و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازهٔ جهة بیاض و تقویه باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را با و پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و ذرور ثالیل الاثمار و ضماد او با سیر تشنهای و سرکه جهة فتق و فتیله و برآمدگی ناف مجرب و بد او مت خوردن او قاطع نسل و دیرهضم و مولد خلط غلیظ و چون قولنج عفونت کند بجهة افراط منعفن میشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او بکامه و خردل و بیخش او ست با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن نهایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با کوشت خوردن و از خواص است که هر حیوانی کسی را بکزد که قطر ماکول خورده باشد هستور از معده نکذشته باشد هیچ دوائی علاج نمی کند و هر چه در زیر خم شراب و سرکه روید پوست او کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرکین مرغ خانگی است فطر اسالیون یونانی و بمعنی کرفس کوهیست و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای آن تخم او و در سیم کرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و نهایت و در ادرار حیض و محرک الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و نهایت مفتح و جهة مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم

الفاء مع القاف

کرفس بطی را بجای او استعمال نمایند و او مدرّ و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برک نبات او عریض و با اندک حدت و چتر کل او مثل چتر شبت و در تکابن و ایلیم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانند و او مدر عرق و رافع عرق النسا و تبیخ دفرخه و مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف مذکور خواهد شد فطن قطوس حب الاس است فطر نان خمیر سیاه است و زبوترین اقسام نانهاست فطوریدس اسم یونانی زجاج مع بر

الفاء مع اللام

وبلان و بفارسی شنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین میروید یکی از انهاست تکون و در زمین والذ بیدوسرد و تر و تباه از فطر ماکول و غلیظ است و اصلاح بدستوریست که در فطر مذکور شد فقاع نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مثانه و آبهای حبوبات و میوه ترتیب میدهند و در هر بیست رطل آبهای که خواهند یکمثقال از هر یک از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برک ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع آنست که از شیر و ترنج و تنبیه بستند کثیر الغذا و مقوی معده و لبخشا و بی نفخ است و کرمترین همه عسلی و خرمائی و مویزی است فقاح اسم جنس شکوفه است فقاح سورنجان اصابع هرمس است فقلابوس اسم یونانی صرتیه الجدی است فقلانیوس بخور مریم است فقلامینون فاشرشین است فقیص شاهترج است فقاح الملح زهره الملح است و نزد بعضی تقراست و امروج کویدکه بر روی نمک معدنی پشته پشتوره متکون میشود و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است فقلین عفص است فقد حب الفقد است فقه کل زرد است فقولیون حناست فقادس اسم یونانی سرو است فقاح الکرم شکوفهٔ انکور است در اول سرد و خشک و با عطریت و مقوی دل و معده و مسکن غواق و قی و عرق و در افعال قویتر و لطیفتر است فلز بسکون لام و کسر فاء در لغه بمعنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و بکسر زاء و کسر فاء و لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از ننده است و هر کوهر که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را کانی مخصوص یا در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه متطرق بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل کداز و چکش کیر کردد و اقسام چکش کیر بالفعل متطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع بشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوص اند و مس و روی از یک معدن اند و در وزن مختلف اند چنانکه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از کداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معادن بدون کداز متکون میکردد و بجهة خود روئی بفارسی روی و مس رست نامند و یونانی طالیقون کویند و آن در نهایت زردی میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند و مس سرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم در وزن سبکتر از روی اند و متطرق بالقوه سیمابست که باعمال مخصوصه چکش کیر کردد و کداز نده میکردد پس فلزات نه نوعند و معادن متطرقات هفت و از یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد چون روی نایاب و قلیل الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شد تا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهة عدم استقصا ننموده کما لایخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود فلنجه افلنجه است فلفل یونانی او نیقش نامند درخت او شبیه بدرخت سفرجل و خوشه او مانند خوشه او و برکش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیکر سبز است و فلفل سفید و سیاه و هر یک در بستانی میباشد و کویند تا رسیده است باشد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهرا اصلی نداشته باشد و سفید الیق قابض تر است و سیاه چین و روشنتر است در چهارم کرم و خشک در اول و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفهٔ باردی و ضیق النفس و باج و مغص و مقوی حافظه و مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون سرد و ملطف اغذیهٔ غلیظ و اخلاط غلیظ و دافع ارواح تریض و مقوی جکر و معده و مسخن آن و با ادویه قابضه جهة تقطیر البول نافع و با وزن بر علتهای عصب و اعضای عصبانیه و حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع داء الحیه و برص ناخنه و با نطرون نهایت جالی بهق و سرخ کننده رخساره و با پیاز و نمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تهیج ریح و جوشاینده او در روغنها جهة فالج و خدر و درد مفاصل بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهة ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشاینده او در سرکه جهة رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشد مجرب است و سنون او جهة دندان کرم خورده سریع الاثر و خائیدن او با مویز جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه و حلق و مضر کرده و جکر و رحم و جمعی که خون ایشان و فور داشته باشد و جراحات باطنی و الم در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنهای سرد است و مبرد و عسل و قدر شربتش یکمثقال و بدلش زنجبیل فلفلمونه اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و کویند اعم از بیخ و چوب درخت اوست و این خنجل رشید رحتی غیر فلفل دانسته و جهلی ندارد و بهترین او سفید تازه است و در چهارم و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سرد زود رک قویتر از آن و سعوط آن جهة سکته و صرع نافع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در آبهای غیر جاری میروید برکش شبیه برک بید و ساقش پر کره و شاخهای او بقدر ذرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او شبیه بطعم فلفل و معطریت و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم کرم و خشک و منضج معده و جکر و هاضم و ضماد برک و ثمر او محلل

اورام بلغمی وصلبه و رافع آثار و نیخ او و راضمده کلف و نمش و مقوی الاثر است و قدر شربتش تا دو درهم است فلفل السودان دانه ایست شبیه بجو د
غلاف آن مثل غلاف دو شده باریک تلخی در آخر درجه سیم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و منقی سدد و با عسل محرک باه و جهه قولنج
ایلاوس نافع و جهه درد دندان و حرکت او بغایت مؤثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است فلفل خیریست هندی بقدر
پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفید و بادیه و از قلاده نقل کرده اند که آنرا بهندی نیلوفر یا سمین بهم میرسد و دانه
بدانه نیلوفر شبیه و بیخ نیلوفر هندی و بغیر بندق هندیست در سیم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک است و محلل و منفتح سدد و منقی
دماغ و جهه خفقان و غشی و درد سر و سرسام و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده و استسقاء و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد
قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است فلایه حب الراس است فلفلمون فودنج بریست فلادا دز بوا است فلفلون
سرخ است فلیفلیقه سورنجانست و نزد بعضی جوز مانه فلفا شامی نخم مختلط است فلفا الصقالبه شاه انق و حرف بابلی است فلفل القرود

[illegible]

حرف القاف مع الالف

رافع ذرب و اسهال مزمن است فخن اسم یونانی سذاب است فلزهرج بمعنی سلم الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره او است فاتل
فیلت فیلجوش قسمی از لوف الکبیر است که او را لوف الجعد نامند فیند و فنیک و فنیخ حجر القیشور است فنیطس هنک اسم است فنیقن اسم
یونانی قرطم است فیفرا لغه یونانی و بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطریست فنیقن اغریون قرطم بریست اسم یونانی عصفر است فنیقی
حوماست فیطل شاه ترج است فنهق اسم اندلسی بلا لسوذ است فیقا اسم عبرانی انجره است و بسریانی فیشا نامند فیقراطیون اسم
یونانی عنصل است فیتارس اسم یونانی سعد است فیثانوس اسم رومی اصابع هرمس است **حرف القاف** فاقله
بفارسی هیل نامند کبار و صغار می باشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل بتدویر و صغار او را اغلاف
سفید و دانهاریزه تر و باعطریت و شدت تلخی اند و نباتش عدد دو زرع و برکش عریض و با خشونت و شد بوی و ثمرش در شاخها متفرق
می باشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی کویند قوه آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر در تفریح و سایر افعال قویتر است در
دوم کرم و خشک و منقی و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوه قابضه و ملطف و جلا و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان
و جهت ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جکر و سده آن خصوصا با اغلاف او و جهت صرع و سنک کرده و ایضا نافع و نفوخ او عطسه آورد و جهت
صداع و صرع و جنون مفید و کویند مضر ریه است و مصلحش سکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش بوزن او نیم او قاقله صغار ایا بوزن کبار
و قسم صغار او در آخر اول کرم و در دوم خشک و در تقویه هاضمه قوی تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و
قوه قابضه آن کمتر از آن و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن کبابه و نصف حب بلسان است قاطاغیقی
بلغه یونانی بمعنی کف العقاب است برک او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ دار و سپید سبز کوچک و تخمش مثل نخود و بعضی مثل کرسنه
کویند در تعشق مؤثر است هر کاه با اسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قنطیست و بعربی اقلام
و بترکی و فارسی شور نامند نباتیست شبیه باشنان و اسفید و رطوبت و تیز تر از اشنان و ازان سبزتر و طعم او شور و با تلخی و ثمرش نخود و دانه
را عنب و موافق مزاج او است در دوم کرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه با نیم رطل آب مویز و شکر سرخ مسهل زرد آب و مدر بول
حیض و مفتح سدد و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قاقنصه بفارسی چینه دان و سنکدان
نامند و طیور را بجای معده است بهترین او از ارک و مرغ پرواریست از اخراج و بعد از عصبهای او کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع
خفقان و دیر هضم و مصلحش آب تمر و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب بنوشند جهت درد معده و زلق
الامعاء و اسهال بغایت نافع است قار بفارسی مشهور بقیر است و آن انبعاث آب کرم از زمین میشود سیاه مایل بسرخی و اصل آن بعضی
صلب و بعضی سیال میباشد و با قدری خاک نیز طبخ میدهند تا توان برکشت و قوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم و خشک و در
افعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظ و لزجه سینه و دماغ و مانع تغیرات و طعام و فساد هوای و بانی و معین هضم و جهت معده و جکر
و سپرز نافع و خوابیدن و جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که بچینی بدندان کیشا مفید و ظرف بقیر اندوده مدتی مدید
آب را مانع تغیر است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظت آب و دافع طاعون و مانع استسقا و شرابیکه در خم قیر اندوده ترتیب دهند کرم تر
و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر میشود و اکثار خوردن قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ عربی و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم و
بدلش قفر است قاوند اسم روغن منجمد سفیدیست شبیه بپیه بی بوی و از جبشه و نواحی آن آرند و تخم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی
نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند کرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و حریره رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب
و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست از موش بزرکتر و سفید و دنباله اش کوتاه و سر دنباله او سیاه و لباس او کرمتر از سنجاب و
سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیتان و قاتل السمک ماهی زهرج است قاتل الذئب خانق الذئب است قاتل ابیه ترد بعضی
بید اسفان و نزد جمعی قطب است قاتل نفسه شاهکاو و فرفیون و مانند آنست که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشند قاتل النحل بنکو
است قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی ماز زریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و کویند عبارت از زرانیست قاتل اخیه
خطمی الکلب است قاتل العلق نوعی از ماعالیست که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است قاطر دم الاخوین است قاقالیا

القاف مع الالف

اسم یونانی بقلة الاوجاع است قارو اسم یونانی کرویا است قاقیا اقاقیا است قاره سطاخیس است قاطون اسم رومی لوشادر است
قاسنی اسم ترکی بازرد است قاپش اسم ترکی قصب است قارنی یاروق اسم ترکی بزر قطونا است قار اسم ترکی ملح است قاوون اسم
ترکی بطیخ است قاربوز اسم ترکی بطیخ هندیست قان اسم ترکی دم است قایوق اسم ترکی قشر است قاج اسم فارسی مقطاکوت
قارا اسم ترکی مصل است

القاف مع التاء

قتح بفارسی کبک و بترکی کلکلیک نامند در دوم کرم و خشک کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی لطیف و مولد خون صالح
و حابس اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جکر و معده و سینه و احشا نافع و در فراج محرور و در هوای کرم و با فراط مصدع و مورث
خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیهاست و شربت یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یکمثقال جکر خشک او جهت صرع و زهره او
تقویه و جلای بصر و بیاض و شب کوری و جرب چشم و بلدر او بستر سکر بالسویه جهت بیاض و جرب مجرب و ضماد او جهت باروغن زیتون بالسویه جهت
نزول آب و سعوط او در اول هر ماه یکبار جهت قوه حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه غنصل بخته باشند دید شکم و منحنی نجه او در عرق
سرکه مورث نضاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر او
محلل اورام صلبه و طلای سرکین او رافع کلف و نمش است قتیط ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قبلان اسم ترکی نمر است قتار تناه
قثاة اسم خاریست که بفارسی کون نامند و فارسی قسمی و ست که بفارسی فتح کویند و کثیر اصمغ کوفت دند کو خواهد شد مدوم کرم و خشک
و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای او با عسل جهت رفع آثار جلد مفید است قت رطبه خشک است قنبل الرعد سلوی است قثاتبا بعلبند

القاف مع الثاء

اسم عربی خیار تازه است که خیار دراز و خیار چنبر کویند در بعضی مکان طوال و بقدر زرعی میشود در آخر دوم سرد و جوف و مسکن حرارت و
تشنکی و مدر سنک کرده و مثانه و جهت التهاب معده و جکر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از و تخم او مدر بول و مفتح و جلا و قویتر از تخم
قثد و پوست و کوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و زنیان
و شرب برک او جهت سک دیوانه کزیده و خشک کرده او جهت اسهال صفرا و مفید است قثد اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنک و در
خراسان بادرنک نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنکی و مفتح سده جکر و مدر بول و مخرج حصاة
و تعلیظ از فنا و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهت تبهای شدیده و یرقان و درد سر نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مره
الصفراوی که در معده و امعاء باشد و آب خیار زرد ترش رسیده او در اسهال قویتر از آب نارسیده او و چون قدری قرنفل در آن خیسانیده
روز دیکر صاف آن را با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان است و دیکرو زنطول آب
او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب عضو و احشا و در سر و
اورام حاره مفید و خوردن یک مثقال نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام
و درد تهیکاه و چون در معده فاسد کردد مولد خلط خام سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در تب
حار مفید است و ترشی خیار سرد و مطفی حراره و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سردتر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج صفرا
سوخته با دورا و رافع تبهای حاره و ورم جکر و سپرز و در دشش و قرحه آن که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر شیان و
مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب میدهند در افعال قریب بتخم کدو است قثاء الحمار
بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و برکش کوچکتر از برک خیار و با خشونت
و ما بین عنب و بخش بندکی و سفید و منبت او خرابها و موضع ریک دار و قویترین اجزای او عصاره ثمر او است که افشرده صمغ او با قدری نشاسته
قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربت مشعل میسوزد و بسیار سفید نمی باشد
و زبوترین او کرانی رنگ و خشن است در سیم کرم و خشک و مسهل مره السودا و بلغم خام و زرد آب و مقیئ و منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و
ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنک کرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و درد مفاصل و
نقرس و عرق النسا و حمول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراط است و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقیئ و با فراط و
مصلحش در افراط قی سویق الشعیر با آب سرد و سرکه و میوهای قابض و در افراط اسهال محجمه آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است

و بشرط است که با ادویه مناسب طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و افتیمون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران و
اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و بدستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با برگ
جهت کلف و آثار ثالیل و قوبا نافع و آب او را جهت تنقیه معادن و نبات شیافی آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تجفیف قوی تر از سایر
اجزا او و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمیه و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و قوبا و علک البطم کشاینده و مطبوخ او در سرکه
رافع نقرس و با میفختج و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و استسقای لحمی بغایت مؤثر و مداومت شرب طبیخ و برگ و بیخ
او رافع جذام و بهق و قیراط از او مسهل بلغم و مرة الصفرا و بهترین ادویه استسقا است قدر شربت از طبیخ او تا سه وقیه و حقنه طبیخ او جهت عرق
النساء و مضمضه آن جهت درد دندان بارد و سعوط آن با شیر خران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر
شربتش تا یک درهم است و باید با آرد جو و کتیرا اصلاح نمود و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده با
ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن او چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بهق
و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح و دو باشحم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یک درهم است قثاء النعام حنظل است قثاء الکرم کبر است و در بعضی
مذکور میشود قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است

مع الحاء

قحی ترکی
گیاه خردل بریست

مع الدال

قدید اسم جنس چیزهای خشک است و مراد از مطلق او گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل است
و زبون ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا
هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرینیهای سرد و تر قدمیا اقلیمیا است قدیم الملک خیار زیست قداح بهار
نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابرونست قدومه بلغه اصفهان تقه درست

القاف مع الراء

فردما نامعرب اشقرداموس یونانیست گیاه
او شبیه بنبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخش قوی تر و گلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش دراز و بار
شبیه بکرویا و از آن درازتر و با تلخی و شد لیفی و نوع بری گرویاست و مستعمل تخم اوست در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام
کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النساء و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و با تو
بیخ عار و مفتت حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و مجربست و حمول بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر
شربتش یک مثقال و بدلش اذخر است با جرمل قرنفل بفارسی ترکی منخک نامند و آن شکوفه درختیست و اصل نبات او معلوم نیست و احدی
مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی
و با عطریت و قوت و تلخ در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان
و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی
دهان و فالج و امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و یک درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یک درهم آن
در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب حمل و اکتحال او جهت سبل و قوه باصره و غشاوه و طلای او بر
احلیل ملذ جماع و مقوی فم رحم و بر یافوخ جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که بگذ و
او را و بگذ و نیم گل سرخ و مثل او گاوزبان و نصف خرو تنبول که مجموع او را سائیده و تنقیه بگلاب نموده تقطیر کنند و جمیع افعال قایم مقام
خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بی‌بدلست و شراب او که بگذ او را با شانزده جزو آب
انارین و بگذ و عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین اسب دفن کنند بر اثر خمر قوی تر و چون همین شراب با شکر بقوام آورند جهت امراض بارده
صعب النظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعاست و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او دارچینی و نصف او بسباسه است قرنفل
بستانی قرنجمشک است قرفه اسم جنس پوست هر درخت و چوب است و مراد اطبا پوست درخت خاصیست قسمی از آن خوشبوی سطبر و سیاه
مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه با آن و او را قرفة القرنفل بدین سبب گویند و قسمی مایل بسرخی و در سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در
بوی شبیه بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و سفید و

زرد رنگ میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی است و جمعی آنرا قوی تر از دارچینی دانسته اند قرفة القرنفل در حرارت
و افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دویم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویه معده و جگر بسیار قوی تر از دارچینی و جهت
فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم است و بدلش سلیخه است قرنفلیه بلغه
مغرب گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر زرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در
بوی شبیه بقرنفل و بیخش مانند خربق سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در موضع نمناک و سایه‌دار اکثر با درونج میروید در دویم گرم و خشک و محلل ریاح
و مغص و رافع صرع و بوئیدن او جهت زکام و آب طبیخ او جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ او جهت احتباس حیض و ضماد برگ او
جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان و رفع انجماد شیر آن مفید و خواص بیخ او جهت احتباس حیض و اخراج جنین و سرایت
جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در او جوشانیده باشند جهت لرزه و کزاز مفید و او مضر محرورین و مصلحش بنفشه
و قدر شربتش یک درهم است قراقاط بلغه ترکی اسم درختیست بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بآن و ظاهرا نوعی از او باشد و بعضی
اشتباه نموده او را از قال دانسته است قراقال اسم فارسی قرانیاست قراصیا اسم رومی و معرب حب الملوک و بفارسی آلو بالو نامند و گیلاس
قسم شیرین اوست و آلو بالو در دویم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب
و دانه او را چون شیره او را گرفته با عشر آن ریزیانه بنوشند جهت سنگ مثانه و حرقة البول معتدل و خشک و قابض تر و چون مغز دانه او را
با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول المده و حرقة البول و گیلاس در اول سرد
و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف معده و جهت خشونت حلق و تشنج مفید است
و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغری و در قطع نزف مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم
و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهت نیکوئی رنگ رخسار مؤثر و اکتحال او مقوی باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتش یک مثقال است قرة العین
جرجیر الماء و کرفس الماء نیز گویند چه آن در طعم و رایحه شبیه بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریت و تندی
در آخر دویم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قرحه امعاء
و مغص و حابس نزف الدم احشا و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرزه و قشعریره و مضر سپرز و مصلحش عناب است قرع بفارسی
کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی کدوی سبز و دیگری رومی گویند مجموع او در دویم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن
تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او و آب او که بخمیر گرفته یکشب در آتش تنور و شور گذاشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا
و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفراوی و دموی با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و
رمد و درد سر که از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد گرده و امعاء مفید و قدر شربتش تا چهل و پنج مثقال است و خوردن کدو بامزورات جهت تبهای
حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ مؤثر و مرق خروس بچه که با کدو طبخ یافته باشد و یا مغز تخم او جهت رفع عطش تبهای حاره و سمیه اخلاط
بی‌عدیلست و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویه دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و میر عبارت از وست مذکور میشود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن
حدة خون و صفراست و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشند و باعث قولنج و تهانی
سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب او میگردد و هر گاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش
زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و اسهال او و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بخار
و خشکی دماغ و قطور او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حاره آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره آب او
جهت خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال آب گل و آب ثمر گل او را جهت رمد و زردی قرن
که در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجربست و با روغن تازه جهت
سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن او جهت بواسیر و نزف الدم احشا نافع و چون جوف او را بخبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز آب
او را با حنا بسر کشند خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در دویم سرد و در اول تر بجهت حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت

سبز و نفث الدم و ربو و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا و سفید و روغن تخم او جهة منع بیخوابی و پوست دماغ و منغص صفرا و دسبل و تبهای حاره
بپعیدل و قدر شربتش از تخم او و روغن او تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده با ربع آن روغن کنجد بجوشانند
تا روغن بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهة صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و پوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات
بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده بادبیزند که دو سه روز بگذارند بجوشانند تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قوی تر و سردتر
از روغنیست که با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه گیاه خاردار یست هفت اقسام میباشد و برگ اقسام او مفروش و از میان برگها ساقها میروید
یک قسم او را ساق کرد و از خارها دور است که بهار او گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بوره
نامند و او فعال مانند مستدین است و قسم دویم را برگش بخشونت و خار او نیم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید
و او قویتر از اوست و قسم سیم را برگ مایل باستداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و مقید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش با شعبه و
بقدر ذرعی مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه بیضاست برگش
بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و قبه او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش جدبه دار و قوی الحرارة و در بیت المقدس
جمه و ردکرد و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض بسیار سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویة
باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او چتری و مایل بسفیدی و شاخها زیاده برشش عدد و چنانا شد و قبه او مستدیر و در
اطراف قبه خارهای تند دارد با یک بخش عدد و بیخش دراز و بسطبری انگشت سیاه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین است و آنرا
قرصعنه مستدین نامند و در بلاد مازندران نیزولنک و در تنکابن شنشاک گویند و گویند مخفف شنشاک است باشد در آخر اول گرم و خشک و تریاق سموم و
محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و اکثر قبول او تواند تیزتر است و آب او رافع مغص و جهة احتباس حیض و
درد جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام جراحات باطنی و مداومت او بقع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شربت او که با شیر و سداب
طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال جهة دفع ریتینا مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با مثل او تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل
بغایت مقوی احشا و ضماد او با مثل او جهة رفع قروح رطبه ساق و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکمثقال است
قرمز لغه رومی است و آن حیوانیست در غایت سرخی بقدر نخودی بر برگهای اشجار متکون میشود و چون بحد طیران رسد تخمی گذاشته
از خود اما میکند و رنگ مخصوص ابریشم و پشم است و بکیرد و او ده جزو حریر را بسیار رنگین میکند و بهترین قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع رنگ
مخصوص اشجار نیست و در بیابانها یافت میشود و در دوم سرد و خشک و شرب او با ماء العسل یکمثقال جهة قطع حیض مجرب دانسته اند و آشامیدن او
با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل جهة التیام جراحات عظیم و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر و ذرور او مخفف بواسیر و تعلیق او
با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل با دهنه و دراز کردن موی مؤثر و قدر شربتش او دو درهم است قرمطا
چیزیست مانند فاو که در جوف اشجار کنند بهم میرسد خصوصا در جنگل و در جنگل مقلو ارز و گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و
مدر شیر و حابس اسهال و نرفتلد مو ضماد او با سرکه جهة نرم کردن جلد بدن و سنون او جهة تقویة لثه و سفید کردن او مفید است قرط
بضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری قصقصه است قرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث النبل است و در مصر کراث المائده نامند قرطم
بطاء معجمه و فتح اول و ثانی اسم نوعی از مغیلان است که مذکور شد قرانیا اسم یونانی زغالست قرطم بستانی او را تخم کافشه خشک دانه
نامند و در گیلان تخم کاچیره گویند و آن تخم احمر بیض است و سفید و طولانی میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیرۀ او مسهل اخلاط
سوخته و بلغم لزج و رافع سعر و ربو و مفتح سدد و منجد کننده شیر و معده و گدازنده بلغم و جهة مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و کلف
کردن رخساره و استسقای لحمی و زقی نافع و چون با مخیدم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف آن بنوشند رافع ریاح نزلات و امراض بلغمیه
مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی مثقال از شیرۀ او با افتیمون جهة امراض سوداوی و با خیار شنبر جهة تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و نانخواه و
انیسون و فلفل جهة تنقیه دماغ و معده از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و نقرس و بخارات و موی و با مزوره ماش و نخود مسهل منضج و محلل
و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیرۀ او جهة قولنج و امراض بلغمی مفید و جوشانیده او را قوة مسهل ضعیف تر است و مضر معده و مصلحش انیسون

وقدر

وقدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه ترتیب و روغن تخم کتان و قایم مقام تخم البحره و جهة ربو و تحلیل اورام و خنازیر
کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او تولید ورم و بهورث برص یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانیست و ساقهای او با برگ و
سفید و در آخر ساق برگ و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است و در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال
فلفل جهة گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب گزیده او را در دست نگاهدارد درد الم نمی کند و چون بیفکند درد الم میاید
قرون السنبل دوای سمی است و اختلاف بسیار در او کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیش سیاه است سیاه و تابه
و باد رخت کیسه و از سعد باریکتر و درازتر و ریشه بعضی از سنبل هندی یافت میشود و قسمی از آن نیز سفید میباشد در چهارم گرم و خشک و
ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست و ربع درهم او کشنده
با خلاط عقل و بول الدم است قرقومعا اسم یونانی ثفل روغن زعفرانست در سیم گرم و خشک و منضج و منتن و مدر بول و محلل صلابات
و مقوی اعصاب و اکتحال او جهة جلای بصر و مقوی روح باصره است قراطارعون نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و بعبارتی
شده و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند و بعد از آن مباشرت واقع شود بپسر حامله گردد قرطاس بفارسی
کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لعاب نشاسته ترتیب دهند سرد و خشک و جهة قرحه ریه و سوزش معده و ضماد
با طلیخ سرطان جهة قطع خون که از نشش آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهة التیام جراحات عظیمه
و تقویة لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهة رعاف و حشه او جهة قرحه امعاء و بخور او جهة زکام و اکتحال او جهة بیاض
دمع و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر امور قایم مقام اوست قرطمان معرب از
هرطمانست و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو
و شرب خشک او را بقدر دو مثقال جهة اسهال مفید دانسته است قرفنون و قرفیبا اسم یونانی کبابه است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه
مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و میوه های تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب میدهند مسکن حده خون و صفرا و قاطع بلغم و
مضر سوداوی و علل اعضای تنفس است قرار بضم اول کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون میشود و در طبع و افعال مثل قسامست
قرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی او را بوزینه و میمون و کپی نامند در جمیع خواص قریب بانسان و طلای خون او مانع روئیدن موی و مجرب است و سم
مخنوق انسان در کتب قدما مرقوم است نیز از آن حاصل میشود و از اسرار مکتومه است قرتبا بفتح اول جزم ثانی اسم یونانی نبات التیح است
و گویند حفصاست و نزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفله است قرنیط خرنوب شامیست قرمعا سلحفاة است قرقف خمر
غلیظ است قرن الحر نبات شاخ کرکدن است قرقیبع اسم یونانی سرطانست قراقوس بلغة رومی نسرغار است قرقارس بیونانی اسم
خنی است قراطن ماء العسل ساذج است قرفة الطیب قرفة القرنفل است قرقسیون قراسیاست قردامون و قردمانون قرد مانا
قرداما قرداست قریص بتشدید آب بزر الابخره است قرضی خسک است قرفقان و قریقاره و قرنبا و کرویاست قراصر بابونج است
قرن البحر مرجانست و نزد بعضی کهربا قرد آلو قرد الیون بیونانی لبد است قردامن بیونانی حرف است قرطم هندی حب النیل است
قرنفل بستانی قر بجشک است قرجان نوعی از قطر است قرمانیون افجوانست قرنو اسم یونانی زعفرانست قرد امینی حرف
المائه است قرقرون سعد است قرنو که نوعی از لبلابست قرقنشم اسم ترکی رصاص اسود است قروط اسم ترکی بزرجست قراوش
اسم ترکی عقابست قراطارخ اسم ترکی شحوراست قول القوج اسم ترکی خطافست قراعاج اسم ترکی دوزاست قراقورک ادی
اسم ترکی شونیزاست قرقو بکسر اول اسم ترکی صقر است قرباغه اسم ترکی ضفدع است قرساق اسم ترکی فلک است قراح بقاف و
زای معجمه اسم مغربی نباتیست خوشبو و شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعبه او بیشتر و مشبک و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول و
حیض و مسکن دردهای بارد و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ او را با ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد
احشا مجرب دانسته اند قرنج بکسر اول اسم عربی تخم پیازاست قراز زجاج است قرزیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزاق
اسم ترکی قبره است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهبست القسط بیخیست شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و بهترینش مغز و شمامه

القاف مع الزاء

۲۳۱

دبرکش عریض سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و بلا عطریت و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و سطبر و کم بوی و تلخ او را قسط
هندی نامند و قسمی مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی تلخیست و از مطلق و مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید است
تازه که کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق در میان او و راسن که قسط شامی نامند عدم عطریت
راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی
و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهة درد رحم و درد سینه و تشنج و فالج و تقویت معده و جگر و
دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبین جهة تب ربع و با عسل جهة ربو و ضیق النفس و
سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهة کلف و عرق النسا و
دردهای بارده و با روغن زیتون جهة رفع لرز و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهة درد سر مزمن و ذرور او جهة قروح رطبه مفید و فرزجه او
مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه و قطران و عسل جهة داء الثعلب و نمش نافع و مضر مثانه و مصلحش گل انگبین و مضر ریه و مصلح او انیسون
و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحاست و روغن قسط سازج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیکوب کرده یک شبانه روز
در شراب خیسانیده با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر
و لرزهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا بهفت درهم و روغن غیر سازج او در دستورات مذکور است قسوس اسم یونانی لبلاب
کبیر است قسطوان اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی و برگش دراز و بشکل بلوط و از ساق میروید و
خوشبو و برگهای اسفل بزرگتر و از اعلی ریزه و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهاء ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بتخم [illegible] و مستعمل از
آن برگ و بیخ است در سیم گرم و خشک شراب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرت او و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهة
درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و فرزجه و عصاره او جهة درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او رابی مفرط مجرب دانسته اند قسب
اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال نرسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر الهضم و قلیل
الغذا و مصلحش گردکان بوداده است قسق لبلاب بی ثمر است برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض
و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهة خشونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهة گزیدن رتیلا نافع است قسولیدون کاکنج است
قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی راسن است قسط المر و قسط هندی و قسط صینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و
رومی و عربی قسط شیرین است قسیوس حنین بن اسحق گوید لحیة التیس است قسارس کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوریون

القاف مع الشین

و قسطون جندبیدستر است قسیطوس زنجار است قسا سلیخه است قسطل شاه بلوط است قسراق اسم ترکی [illegible]
قساولان اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد قسور اسم جنس بیخ اشجار و اثمار و بزور و بعضی اعتقاد آنکه اقسام او غذا
ندارند قابل هضم نیستند قشمش معرب از کشمش فارسیست و در باب خواص او مذکور شد قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد
اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و او را از کندر لطیفه دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در
بیض مذکور شد قشره باصطلاح مصر پوست درخت زرشک است

مع الصاد

قصب بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام میباشد هندی او که
یاس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها میباشد و اجامی مخصوص آنهاست و قلم نیشکر از اقسام او
و عکرش که قسمی از نیل است چون در زمینهای آبدار پرورش یابد نی میشود و اقسام نی در دویم سرد و خشک و سوخته او گرم و بیخش قویتر و [illegible]
خدنگ و ضماد تازه کوبیده او جهة جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد و ضماد برگ تازه او جهة اورام حاره و باد سرخ
و شرب ساییده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده زهره و مضر شش و مصلح او کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهة جرب
و حکه و زخمهای چرکین و روسنون او جهة جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن با مثل آن حنا جهة رویانیدن
موی و تقویت آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ نی جمع میشود جهة بیاض عین از مجربات است و فرش کردن برگ نی فارسی
که بر آن بخوابند جهة صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن موثر است و شکوفه آن جهة گزیدن عقرب و اخراج

کرم کوش

کرم کوش سعدیلیت قصب السکر نیشکر است در اول گرم و در دویم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر
بول است و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد ریاح و نفخ و بجهة او اگر جوش داده باشند
نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد شهوت و مضر پران و مصلحش انیسون است
قصب الذریره نباتیست بربری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش
پر گره و از قلم باریکتر و خوشبو با قبض و شدید التلخی در دویم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی او حکم و معده و رافع
خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر بول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهة
جنون و امراض گرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم و استنشاق دود او جهة سرفه رطوبی مجرب و ذرور
او جهة خوشبوی زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهة جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و مستعمل
او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش هم وزن او است و بدستور اظفار الطیب قصدیر رصاص ابیض است
قصد اسم عربی عوسج است قصیصه تودریت قصب لؤلؤ قصب الذریره است قصاص بضم اول قسمی از خطمی است رقیق الغلاف

الضاد مع ا

کوچک دانه بسیار سفید و خواص خطمی مذکور شد قضاعه بضاد معجمه غباری را سک آبی نامند اکتحال و ضماد دماغ او جهة تاریکی چشم سعدیلیت
قضم قریش حب الصنوبر صغار است قضب و قضم رطبه است و بهر جهة تعلیف کنند اسم جنس و شامل است قضاب [illegible]

القاف مع الطاء

قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آن قطران سیال است
و نوع اول از درخت عرعر یونانی اند درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب و شاخهای او را قطع نموده
بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر نمایند و آتش می افروزند تا ماء او در آن چاه جمع گردد و بدستور آب سایل اشجار مذکور را
با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع برقیست که از شربین حاصل میشود
و چون بتقطیر با سرکه و سفیده تخم مرغ آن را سفید کنند جهة غالیها بغایت نیکوست و دخان او لطیف تر از اصل اوست در آخر سیم
گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و باقوه تریاقیه و مانع وبا و طاعون
مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و طلای او موجب تعفن گوشت زخمهاست بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها
و شراب او جهة درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رافع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشاء نافع و فرزجه آن مانع انعقاد
نطفه و قطور آن بر دندان دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم او و حقنه آن جهة اخراج اقسام کرم و ضماد او جهة جرب انسان و حیوان
و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهاة و طلای او
بر قضیب جهة بزرگ کردن او و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهة منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهة کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهة درد گوش
و دوی و طنین و اکتحال او جهة بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است و بدلش
نفط سیاه و جاوشیر و گویند بوزنش نفط و نیم وزن او برگ شربین است قطلب اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریک
و ثمرش بقدر آلوچه و بیدانه و بعد از رسیدن سرخ شیرین میشود و خوشبو با قبض و بعد از خوردن آب دهان او ثقلی مثل گل از آن
میماند در دویم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهة جمع کردن آب و جهة تخفیف نازل موثر و طبیخ برگ او محلل اورام
و جهة جوششها و منع کثرت دل و نطول او جهة درد مقعد و رحم و ذرور او جهة تخفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و ثآلیل و صمغ او اگر
یافت شود خوردن او نافع اسقاط جنین و حمول او جهة بند بواسیر و بخور او جهة رفع سحر و افسون موثر است قطن بفارسی پنبه و بترکی
پنبوق نامند در دویم گرم و خشک و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و بکوفیه او در تب بکار رود شربتی که از آن بسازند بقدر سه
درهم او رافع خفقان و ختناق و وسواس و جهة ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برگ او بدستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع
حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب برگ او قاطع اسهالست خصوصا با شربت سیب بدفعات تا ربع رطل از آن بنوشند و لباس
او مسخن و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهة نقرس [illegible]

در طبیخ او جهة اختناق رحم و بخور او جهة زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجربست و چون فتیله از آن ساخته یکطرف آنرا آتش زده
طرف دیگر برا بالیل گذارند بجهة که قریب بداغ رسد و شده و تکرار کنند در رفع تا لیل مجربست و چون شاخ پلپه را در گوش
گذاشته طرف دیگر را بسوزانند جهة آبی که در گوش رفته باشد و پلپه پوسیده کهنه رافع گوشت مرده زخمهات و ضماد جمیع اجزای او
مقوی معده و محلل و چون بظاهر جلد است و مغز پلپه دانه با سکنجبین بمحرورین و با دارچینی بمبرودین بغایت مشهی است و قدر شربت از
شکوفه او تا سه درهم و از مغز دانه او تا پنج درهم است و روغن تخم او مبهی و ملطف و جلاء و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهة امراض بارده
عصبیست قطف اسفناج رومیست و اسم فارسی بز نامند مانند پونه بلند میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش سبز مایل
بزردی و دراز و زود شکن و گل و تخم او مایل بزردی با اندک لزوجة است و بری او قوی تر از بستانی در رطوبت و برودت او کمتر از تحت
در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حارهٔ باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جگر حار و صاحبان تب حاره و ملین
طبع و ساق او مفتح سدد و اورام ظاهر و باطن و شکر جهة سپرز و سنگ گرده نافع و با ادویه منضجه عنبر محلل مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه
خوشبو و طلای عصاره و برگ او رافع جرب و حکه و آثار روشستن جامهٔ حریر و پشمینه با آب طبیخ او پاک کننده است چرک
بدون تغیر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقیی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی و چون
تا سه مثقال از آن بنوشند جهة استسقا مجرب دانسته اند و جهة عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا و یرقان و
دفع سموم و بتنهایی مفید و مصلح او دیجان فی نمک و عسل است و اکتحال او با شکر جهة جرب نافع و قدر شربتش دو درهم است و تخم
بری او چون بقدر سه مثقال و نیم در لوز مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آن جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب
یافته اند قطف بحری نباتیست شبیه بعوسج و بنجار و برگش شبیه برگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و
شوره زار میروید و آنچه در شام ملوخ نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری ملوخیاست گرم و تر و مولد شیر و منی و
محرک باه و پختن بقدر ده درهم جهة احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مضر و مفید است قطاب غذائیست که از خمیر و روغن با نهایت
رقیق کوچک ترتیب داده از مغز بادام و پسته و شکر و بدستور زیر سنبوسه بچند و گوشت قیمه کرده جوف آنها را مملو ساخته در روغن سرخ
میکنند اقسام آن مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند زودتر هضم
اقوی است و قلیل الغذاتر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است قطاة بفارسی سنگ اشکنک و تیرکی با قریه
نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگ زار میباشد و در آخر دوم گرم و
در سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح غلیظ و فالج و برودت احشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و
مولد سودا و مصلحش سرکه و روغن و مهرا و پختن او با ادویه خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهة بیاض
مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند و باید روز
اندیج او گذشته تناول نمایند قطایف بفارسی شبنجاقی و در اطرار نالن شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع
الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعف القوة و چون او را با مغز کرده کان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند
بغایت باعث فربهی بدن میشود قطونا گیاه بزر قطوناست و در افعال مثل بارتنگ است قطاریقا اسقولوقندریون است
قطیوس اسم سریانی خس است قطا آلا ایمی که به اسم یونانی ورد است قطمر قصب بریست قط سنور است قطم شبیه است
و در قطن مذکور شد قیسل نزد بعضی اقسام قطن است و نزد بعضی اسم نبطی سقراطیون و آن بنجیست تبقدر شلغمی مایل بسرخی
و با کزندگی و تلخی و برگش شبیه برگ کنگر و کراث و سوسن در سیم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه بیاز عنصل و عصارهٔ او که بقدر
دو سه درهم با آب دکرسنه تیز کرده باشند و قرص ساخته جهة سپرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و
سفید و سطبر و بی برگ و بی گل و بیمزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل بسرخی میباشد و از آن پخته با ماست و شیر تناول مینمایند قعال
اسم عربی شکوفه انگور است قعنب اسم عربی او شاخ خصی الثعلب و قلقاس است قفر اسم جنس قار و عرق الجبال است آنچه

پشه

شبیه بقیر و تکون باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل دریائی یافت میشود که مسمی به بحیرة الیهود است و موضعی که در قدیم کفر امی گفته اند
و آن قسمی است مغشوش مایل بسرخی و در او حجریت غالب است و از دریا بساحل میاید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و
مؤلف تذکره مخصوص به بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیائی و عرق
الجبال و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که بخاک و سنگ نباشد
و در آنچه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و با فعال قایم مقام زفت و قیر و قطران
و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص او از مجربات و شرب او جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفهٔ مزمن و عسر النفس و
عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظهٔ شکم و قراقر و تقویه اعضا و اعصاب و قرحهٔ ریه
و اخراج چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و باجند بیدستر
جهة رفع احتباس حیض مایوس العلاج و با سرکه جهة خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهة تقویه اعضا و با موم و از روغن و نطرون جهة
نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه مناسبه جهة التیام زخمها و نرم گردانیدن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق
موی زیاد پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر و رفع برص و قوبا مفید و بخور او جهة گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم
و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین است و حقنه با آن و با ماء الشعیر جهة قرحه امعا و سنون او جهة درد دندان کرم
زده و رفع رایحه کریهه دهان و اکتحال او جهة بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب
میوه‌های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یک درهم است قفر برای معجونات کشوث است فغلوطا اسم شامی کراث نباتیست
فقلمونت کفو است و نزد بعضی قفر الیهود است قفور اسم یونانی کراث است قفیر زنجبیل است قفهر قیقهراست قلقاس
نباتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل به تدویر و عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چندین شاخ میروید
بسطبری انگشتی و بهر شاخی یک برگ میباشد و بیخش سطبر تر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون او سفید و با اندک قبض و تندی
و لذیذ در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و جهة سرفه و خشونت سینه و حنجره و سحج امعا و لاغری
کرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت او مولد سودا و مسدد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب بتخم
کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد او جهة نضج
اورام و ورور سوخته او جهة قروح و قلاع و تقویه موی مؤثر است قلقل نباتیست شبیه بنبات کبر و چوب او مایل بسرخی و
شاخهادار و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل بسیاهی و مغز او با حلاوت و اندک لزوجة و پوست ساق او
قوی تر از پوست کبر و گلش مایل بسفیدی و مستعمل از و دانه اوست و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مبهی
خصوصاً با کنجد و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش تا یک اوقیه و مصدع و مصلحش بوداندن و استعمال سکنجبین است قلب نبات
موحده و ضم اول نباتیست برگش شبیه برگ زیتون و از آن عریض تر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از آن و شاخهای او باریک شبیه باذخر
و در اطراف شاخها چیزی شبیه بساق میروید و منقسم بدو قسم میشود و بر او برگهای ریزه میباشد و ما بین آن برگها دانهٔ او میروید
صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنبک ریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در سیم گرم و خشک و مدر و جهة ربو و
سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا
دو درهم و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح اول بفارسی آل نامند گرم و خشک و دیر هضم و بدی الغذا
و بهترین او از طیور دراز بر او است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویه حاره و حرای او مقوی ال و رافع خفقان و اکتحال خون تا
و رطوبة او که در حین کباب کردن از و چکد جهة شبکوری مجرب دانسته اند قلت بتحریک لام و تای مثناه حب القلت است و مذکور
شد قلومس بلغة یونانی بمعنی آن الذنب و پنج صنف میباشد و اینجا نوعی از وست سفید است و برگش سفید و نرم و ماده
سیتبل برگ ماده شبیه به برگ کلم و سفید تر و عریض تر از آن و ساقش بقدر زرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر

وکلش مایل بزردی وتخمش سیاه وبیخش از دو بسطری انکشتی وزاورا برک درازتر وباریکتر است وصنف دویم را برک سیاه وبزرکتر وعریض تر از
صنف سفید وصنف سیم را شاخها بسیار دراز وبیاق وبرکش شبیه ببرک بید وبر سر شاخها تبهای مدور وکلش زرد وطلای وصنف
چهارم را برک شبیه ببرک بنجز وازآن کوچکتر وبیاق وملاصق زمین وصنف پنجم را برک بزرک وغلیظ وبارطوبت چسبنده وتندی
بوی وکلش سفید مایل بسرخی وساقش زیاده بر زرعی وآب او کشنده ماهیست جمیع اقسام او کرم وخشک محلل وجالی ومدر وباقوه قابضه
وریشهای آن در افعال قایم مقام ماهیزهرج وبیخ صنف سیاه او جهة منع سیلانات وکمیقال او با شراب جهة اسهال وطبیخ او جهة تسکین
عنصل وسرفه نافع وضماد برک قسم نر آن جهة سوختکی آتش مفید وضماد برک مطبوخ صنف سیم جهة اورام بلغمی وورم چشم وبا
عسل وشراب جهة شقاقلوس وجراحات وکزیدن عقرب نافع ومضر کرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش ناغورست
وظاهر قسم پنجم تنباکو باشد قلی در اصفهان کهلا ودر خراسان شخار ودر کیلان قلیاد نامند وازاشنان تازه که جمع کرده بسوزانند
بهم میرسد واز نبات رمث ودرمنه حاصل میشود وبهترین اوصاف براق سیاه است وآن جزو اعظم صابونست ودر چهارم
کرم وخشک وجالی ومحرق وشرب یک قیراط که هفت بار در آب حل نموده باشند بجز علقه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و
بغایت مشهی وقاطع بلغم معده ورافع قی مایوس العلاج ومقوی معده است وطلای او زایل کننده کوشت زیاد زخمها وثالیل
وناصور وبهق وبرص وجرب ودر رفع بیاض چشم حیوانات بیعدیل وبکدرهم او درهما زور کشنده ودر استعمال او بانفراده ممنوع است
چه آن مورث بواسیریست که رفع آن دشوار است وچون قلی را با روغن حل نموده بر انکور بپاشند بزودی مویز کردد وملح القلی انشاء الله
مذکور خواهد شد قلسد دار شیشعانست قلیقی قاراست قلونوس شبوط است قلقوط اسم شامی کراث سابی است قلام بعربی
قاقلی ونزد بعضی عی الابل است قلیقمون قیعهرست قلاد ازر نواست قلاری نوعی از انجیر سفیدست قلی الصباغین قلیست
قلومابن اسم یونانی ظفر القطاست وآن شجره ابی مالکست قلاطالس اسم یونانی درخت خیارست قولولا اسم عربی غازهست
قلومنیا اسم عربی اقرع است قلقدیس زاج سفیدست قلقطار زاج زردست قلقند بدال وتاء زاج سبزاست قلب النخله
جمارست قلقونیا بیونانی راتیانج است [illegible] ببعضی صنوبر صغار وکبار است قلیمیا اقلیمیاست قلومس ملاسیوس اسم یونانی
رئة البحر است قلقلان وقلاقل حب القلقل است قلعی رصاص ابیض است قلا حادم بلغه اصفهانی عقعق است

مع المیم

قلان اسم ترکی حمار الوحش است قمری مرغیست از فاخته کوچکتر وبیطوق ومانوس ونوع سفید او خوش منظرتر است
در دویم کرم وخشک وموافق مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثار او مورث وسواس وجذام ومصلحش روغنها وادویه
لطیفه وتدهین بروغن وپیه او موجب سرعت حرکت اطفال وتکلم ومعین نطق ایشان وبودن او در خانها مبطل سحر وچشم بد است قمل
بفارسی شپش وبترکی بیت کویند وچون با قلی اسوانکرده دو عدد او را جای داده بلع نمایند جهت ربع مجرب دانسته اند وچون زنده او را
در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بولست واز خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از آن کریزان میشود و
چون زن حامله در کف دست کذاشته شیر بر آن بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند اثر زن حامله پسر خواهد بود واکر حرکت
نکند دختر واز مجربانست قمی اسم ترکی شیر مادیانست که بنحو مخصوص تلخ او کشند ودر لبن مذکور میشود قمح اسم عربی
حنطه است قمردان اسم عربی روباه است قمیلا بلغه شامی نوعی از دوقراست که اکثر احشاشته البراغیث نامند قمر بلغه
اکبریان اسم فضه است قم قریش وقمل قریش وقصم قریش است قماشیر کماشیر است قمحا اسم مصری قصب الذریره است قمیحه اسم جنس
سفوفاتست قنابری در اصفهان موچه ودر خراسان برغست کویند [illegible] باسفناج وباندک تلخی وتندی وبقدر شبری
وساقش باریک وکلش سفید وریزه وتخمش در غلاف بقدر نخودی ودر هر غلاف چهار عدد وبسیار شبیه بخردلست ودر دویم خشک و
اول کرم ولطیف ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومفتح سده جکر وسپرز وموافق محرورین ومبرودین ومقوی مجاری بول وجالی ومقطع و
منقی سینه وریه از اخلاط فاسده وآب او ملین طبع ورافع یرقان وسعوطات بیخ او جهة دفع رطوبات دماغ وخوردن وطلا کردن او
جهة بهق ووضح وکلف مجرب وجهة بواسیر نافع ومولد سوداء ومصلحش نخود است با روغن بادام وامثال آن قنطوریون اسم یونانی

قاف مع النون

وان نباتیست

وآن نباتیست کبیر وصغیر وکبیر را غلیظ وصغیر را رقیق کویند کبیر را ساقش شبیه بساق حماض وخشن وبقدر دو سه زرع وبر شعبه وبرکش مانند
برک زردک ودر هر شعبه قبه مایل بزردی وکل دیه کحلی وزعفرانی وتخمش شبیه بتخم کافشه وبیخش سطبر وسرخ وصلب وپر رطوبت وبسیار
سرخ وباشدی وبیتری وقبض ومنبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد وکوهها وبنهاست وقوتش تا دو سال باقیست ودر آخر دویم کرم و
خشک وعصاره بیخ او قویتر از سایر اجزا او مدر حیض ومخرج جنین مرده ومفسد زنده او ومجفف بلادع وجهة سرفه کهنه وضیق النفس
فسخ عضل وعصب وشکستکی اعضا وتفتیح سدد وشقیقه ودماغ وسینه ورفع یرقان واستسقا وسپرز ونفث الدم مزمن ودرد پهلو و
رحم ومغص نافع وضماد تازه او بتنهائی وخشک او با مرهمها جهة التیام جراحات بغایت قوی الاثر ودر سایر افعال مانند قسم صغیر و
از آن ضعیفترست ومضر سپرز ومصلحش عسل وقدر شربتش تا دو درهم است فنطوریون رقیق منبتش نزدیک آبها وشبیه بفودنج و
ساقها از هم جدا وپرشاخ وزیاده بر شبری وکلش بنفش مایل بسرخی مانند کل سبت بود واز آن کوچکتر وبرکش شبیه ببرک سداب وثمرش شبیه بدم
[illegible] تلخ وبیخش کوچک وپرمنافع وقوتش تا ده سال باقیست در اول سیم کرم وخشک ولطیفتر از کبیر وساق وبرک وکل او قویتر از
عصاره او ومجفف بلادع ودر جمیع افعال قویتر از قسم کبیر وطبیخ او که دو مثقال او را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشند که بنصف
رسیده باشد با شکر وامثال او بنوشند مسهل مرة الصفرا ومرة السوداء وزرداب وبلغم ورافع ضرر سموم وهوام خصوصا عقرب وصرع و
قولنج ودرد مفاصل وامراض بلغمی ومفتح سده جکر وصلابت سپرز ومنقی دماغ واعضا ودر باب الاصول رافع عرق النسا وبطریق
حمل او مودی باسهال دمویست وضماد تازه او جهة قروح خبیثه والتیام جراحات وبا پیه جهة ورم زخمهای تازه وکهنه وبا آرد جهة
مفاصل وبا آرد جو جهة دردهای حاره وشرب عصاره او باطبیخ حلبه جهة امراض سینه وطلای عصاره او با سرکه جهة بد سیرکه از آفتاب و
شرب خمر بهم رسید باشد نافع وچون موی سر را بنوره رفع نموده عصاره او را با سرکه طلا نمایند جهة رفع قرحه سر وروئیدن موی
مجربست وبا شراب جهة کزیدن زنبور وبا بول سک جهة ثالیل وبا عسل جهة رفع شپش ورشک وبا شیر دختران جهة ورم پلک چشم ودرد
آن وبا آب کاکنج جهة سطبری پلک وجرب وبا آب بادرنجبویه جهة دردهای کهنه چشم وآثار قرنیه وشعیره مفید وچون پلک را برکردانیده
عصاره او را با آب انار بمالند در حال رفع جرب او میکند وبا آب مرزنجوش جهة ریخ کبیل وقطور او با روغن خیری وامثال آن جهة ضربان
کوش وبا آب برک شفتالو جهة کرم او وبا آب بزرک مانند آن جهة ثقل سامعه وبا روغن نرکس وخردل وسرکه جهة ورم کوش وکری
وسعوط او با سرکه وآب عنصل جهة قروح بینی ورعاف خصوصا با اندک زاج وکافور وآب بیخ ومضمضه او با کلاب جهة رایحه کریهه دهان
وقلاع متعفن وطلای او با آب جهة شقاق لب وغرغره او با آب مارتنک وعنب الثعلب وعوسج جهة ورم لوزتین وخناق وباطبیخ حب
الصنوبر جهة دندان متحرک نافع وهرکاه عصاره او موجود نباشد اصل او را جهة دفع آن بقوام آورند وحمول تازه او مدر حیض ومخرج
جنین وبجز او رافع کزاز ومضر امعا ومصلحش صمغ وکثیرا وقدر شربتش از تازه او تا دو درهم واز خشک تا سه درهم ودر حقنه پنج درهم و
از عصاره او یک درهم وبدلش بوزنش افسنتین ونیم وزن او با بونه ونیم مثل او تربد ونزد بعضی بوزن او پرسیاوشان ونیم
وزن او برک حناست وحقنه طبیخ او در روغن کنجد جهة درد کمر وعرق النساء وقولنج بیعدیل وضماد کل او در تسکین درد عقرب کزیدن و
رفع ضرر کزیدن افعی ونزد بعضی سرد وخشک قوی الاثر وروغن او که آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند منضج عصب ومقوی
بدن ورافع اعیا وفالج وبهق وعسر ولادت وریاح ودردهای مزمنه است وشربت او که آب او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره
مفیدست قنبیل جزئیست شبیه بریک سرخ زرد مایل بسرخی وکویند سبب نمیست که در یمن خاک مخلوط کنند با آن شکل میشود ونزد
بعضی تخم نباتیست وجمعی کویند تخم سرخس است در دویم کرم وخشک ومسهل رطوبات ولزوجات وشرب او در اخراج اقسام کرم معده
وامعا قوی الاثر ومضر امعا ومصلحش بیشیح وکثیرا ووزن او بغایت مجفف زخمها ورافع جرب وسعفه وقدر شربتش دو درهم و
بدلش وخیشرکست قنفذ بفارسی خارپشت ودر تنکابن ارموک ودر مازندران ارجی نامند وبترکی کرپی کویند حیوانیست موی او
مانند خار واقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند وبری وبحری او کوچک ومراد از مطلق وبرتیست مجموع او در دویم کرم وخشک
وکوشت او صالح الغذا ومحلل ریاح وقولنج ومداومت در رافع جذام وباعث وقوف آن وجهة استسقا وسپرز ودرد کرده نافع و

مفاصل و نسح عضل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه مرطوبین و کزازی بت و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده
و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر گرده و مصلح او عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت
زیادی زخمها و التیام دهنده آن و شربت نیم درهم جهت تب ربع مجرب یافته اند و ضماد گوشت او جهت خنازیر و غدد و پیه او
جهت کلف و نمش و پوست او با زفت جهت داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقا و در و زهره او جهت رفع انتشار
زخمها و جذام مفید و شرب او با موم جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض و قنفذ جبلی گرمتر از
سایر آن و خوردن او جهت نقرس بعید النفع و بدستور ضماد گوشت و خون و طلای خون او رافع چرک بدن و جالی کلف و حمول
او مدر حیض است و گویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی او نکنند و مار از اقسام قنفذ گریزد است و قنفذ
بحری لذیذتر از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهت جرب و قروح سر مفید است قنّب بکسر اول
و تشدید نون و فتح او معرب از کنف فارسیت و برگ او در اینک و اسرار و رق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را
و تخم او را شاه دانه و شکوفه و غبار زغبی او را چرس خوانند مرکب القوی و در سیم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه
مسکر و بسبب جزو حار مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حاره و بقای جزو بارده مخدر و مضعف حواس و جگر
و معده و مورث فساد رنگ رخسار و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شیر تخم
مقوی هضم او و برگش مفید است و بری و بستانی هر دو می باشد و برابر کاهل بسفیدی و پوست او زرد میشود و تخمش شبیه بحب البلسان
و قوی تر از بستانیست و قطور عصارهٔ او کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ و نشستن سر با طبیخ او رافع ابریه و محلل موی سر و
مطبوخ تخم او رافع اورام حاره و مسکن درد آن و قدر شربتش از یک درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است و شاه دانه دراول
سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن عطش و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بود ادهٔ او مضر کمتر و اکثار او باعث قرحه احشا
و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که بدستور روغن بادام گیرند گرم و خشک
و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش رافع اورام صلبه نافع و شرب او قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک و بترکی
قرلاق نامند و از عصافیر مشهور است و کباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب او ملین طبع و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و میوه های ترش است قندور اسم حیوان جندبیدستر است لباس او پستا و رافع ریاح و جلوس بر آن رافع نقرس است قنّبیط
بضم اول و تشدید نون و کسر باء موحده بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوت مفتّحه و محلله و مبهی و مدر
بول و بالخاصیه محلل خمار و مولد سودا و مضعف دماغ و منجر و ردی الغذا و مسدد و در سایر افعال مانند کرنب و مصلحش مخرج
پختن او در روغن بادام و زیتون و ادویه لطیفه و مابنه او مانع مستی و مطول طبع او جهت مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است قناء
نوعی از اندروطالیس است و نزد بعضی رطبه یابسه است و بلغه مصری اسم اشق و بلغه مغربی کلخ است و قنبس و قیا بوس شاه دانه
قنابس اعریا اسم یونانی مصبریست قنه بارزد است قنباری سیاه و بغیر یاء مثنات تحتانی رنجفر مصنوع است قنطادم
الاخوین است قنطار سیاه او دار است قندول اسم عربی ادپیشعان است قندس کند است و حیوان جندبیدستر انیز شامل است قنفهر
قنفهر است قندرون بلغه اصفهانی علک البطم است قند شکر طبرزد است قوطولیدون نوعی از ازاروست و آن نباتیست ترکش
مستدیر و با ندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق و بیخش مانند زیتونی و باشد ی للحنیت و مرکب القوی و با قبض و تحلیل
و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهیج بدن و ضماد او جهت اورام حاره و حمرات و صلابت
و احشا و شقاقی که از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک و منفعت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصارهٔ
بیخ و برگ او محلل ورم زخمها و با شراب و سیع گنبد ثقبه جراحات قواریر زجاج است قوق حجر الرحی است قوقی اسم یونانی
و معنی بخور است و شامل بخور خشبوی و نزد بعضی حیوان جندبیدستر است قوقالس نوعی از دوقو است و نزد بعضی تخم کرفس است
قوسیا اسم یونانی آخاکریست قوشیرا اسم یونانی طباق است قوطوما آذریون کتیست قونیطس آذریون سیاه است قوسیا

وقیع آن

نهایه

مع الهاء

منطاست قوماروس اسم یونانی قطلب است قوزیون اسم یونانی کزبره است قوب بضم اول و فتح ثانی اسم ترکی قشر البیض است
قوزالیون اسم یونانی بسد است قولن اسم یونانی کرنب است قوفا مالس اسم یونانی اجاص است قوقونیا صبا اسم سفرجل است
قوفیون اسم فرصیت یا جزای متردد بطوس و شوکرانه زبان اسم نامند و قومانیطس طین الکرمیت قونی مرز نجوش است
قوز بنبه کنه است قوز کیاه ورج است قوزی اسم ترکی حمل است قوزی غلاغی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی
جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است قوش ازومی اسم ترکی عنب الثعلب است قوتیروق اسم ترکی الیه است قورد اسم
ترکی زبیب است قوش دیلی اسم ترکی لسان العصافیر است قوتیین اسم ترکی ضان است قوتم اسم ترکی دم است قهود اسم جنسی
غلیظ است والحال متبادر از آن بار درختیست که در یمن بن نامند بقدر فندقی و چون از غلاف مقشر گردد مغز آن منقسم دو قسم
گردد ما یل بسبزی و بعضی بزردی با عفوصت و سیاه او تلخ و غیر مستعمل است و درخت او بسیار ریشه بدرخت عرور و غلاف او قشر نامند
و بطریق مغز او بود اده استعمال مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی او
غالب است و قشر او گرم و خشکتر از آن و او مجفف رطوبات و مدر بول و با قوه قابضه و مولف تذکره او را مفتح دانسته جهت نزله بلغمی و
نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و آبله و حصبه و شرا و ملوم و تقویه معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او
مورث بیخوابی و مضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینها است و چون بطریق بخود باریک
کرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت موثر است قیصوم نوعی از برنجاسف است و در برگ و قد مانند او سوای
آنکه از ساق برنجاسف شاخها میرویند و او را ساق و شاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق بر می آید و در اثنا ساق قبه او حقیری دو طول
ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز میشود و بر آن برگهاریزه و مثل ساق شبت و ساق او بیط و از او بیطش قوی تر و برگ صیهل او مفروش
بر روی زمین و گلش با عطریت و ثقل رایحه شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگست و بجمیع این شبهات جمعی قیصوم را برنجاسف
دانسته اند در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب لرزه دوره و سده و ضیق النفس و ضر از ادویه قتاله و ریاح و مفاصل و عرق
النسا و قاتل اقسام کرم معده و امعا و بخور او افراش او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول
او مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد و سوخته او جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب با روغن هیدالخروع و روغن بزرب جهت رویت
برآمدن ریش موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصدا آن عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین و
بابونج است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و منقی رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرزه و امراض بارده
عصبانیت قیقهر صمغیست شبیه بسندروس و بدبوی و بدطعم و بهندی رال و بفارسی لعل معبری و لعربی بتجره نامند و تیمی گوید ا
عبرانی سندروس در سیم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و باء العل جهت صرع و استقاد ر بلو و بجز و زمنوالی الشکیه
او با سکنجبین و باب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت سده دندان از مجربات و اکتحال او جهت ضعف باصره و رفع آثار جشم
و مرهم او جهت جراحات مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش ربع درهم است قیشور حجر القیشور است قیرنا است قیارتون
یمی گوید یونانی دارچینی است قیص پوست تخم مرغ است قیقاس سیساروست قینا گیاه حرف است قیمولیا طین قیموکیا است
قیرس اسم یونانی موم است قیطافون ترمس است قیوند قاوند است قیروطی شامل موم و روغن است اعم از آنکه ساذج باشد یا
مرکب از ادویه حرف الکاف کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد و ریاحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی
باسم پادشاهیست ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمیست که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری او بسیار سفید و صاف
و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور مومیا از ریزهای چوب درخت از جوشانیدن او بهم میرسد و او تیره رنگ و ناصاف است
و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و
بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک بر اسبون او میمیرد و گویند
سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی هوای آن مکان پلنگ دائم در همیشه مجاور آن درخت اند و ایکه در حین قطع درخت او میجکد

الفاء مع اللام

الالف مع الكاف

حرف الكاف

مسمّی بماء الکافور است و رعایت شدید ایچه و غلیظه و مایل بسرخی و در سیم گرم و خشک بیجا چرک بدن و ظروف و جامه است ولکن بوی
با و نمی کند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و
مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول
و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی
مبرد المزاج و سعوطا و با آب کشنیز جهة رعاف و با آب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهة اورام حاره و سنون او
جهة دندان کرم زده و قلاع و ذرورا و جهة قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهة زخمهای حاره و جراحت تازه و قطع نزف او و تسکین
درد مجرب و اکتحال او جهة رمد و طلای او جهة درد سر صفراوی و شدة حرارة روح دماغی و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهة رعاف مجرب
و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو
و بسیار بوئیدن او مورث بیخوابی و مصلحش روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه
مفسد معده و گویند این قدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم
قدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه یک درهم و قدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبندگی
مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه بوی پوست لیمو و ترنج است کاشم اسم فارسیست و یونانی کیفسطیون و در
دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند جبل دارا است ساقش باریک شبیه بساق شبت و برکه و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از
آن نرمتر و خوشبوی و برگ اعالی ساق باریکتر و پرشگافتر و آخر ساق چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بالیدتر و تند طعم
و با عطریت و بیخش شبیه بیخ انجدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقیست و در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و
محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم و هاضم و دافع استسقا
و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهة عسر بول و احتباس
حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهة عرق النسا و فالج
و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلح آن کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس
جبلی و تخم زردک کادی اسم هندیست و بعربی کدر نامند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و کوتاه
و نرم و طویل و سبز بر کنار شد و ثمرش مانند غلاف و در غلاف چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت
خوشبو و اورا کبوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی بدهن الکادی و جهة درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام
نافع است و کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان و اعیاد او ماشرا و بخور
جگر و مسکن دردهای صعبه و شربت آن که چوب آنرا کوبیده بجوشانند و آنرا با شکر بقوام آورند جهة آبله و حصبه بهترین ادویه است و
اهل هند اعتقاد آنکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آید و خاکستر اترا جهة التیام زخمها مجرب دانسته اند
و دانه او مقوی دل و معده و جگر و رب کدر قویتر از دانه او و بدلش لوزن او صندل سرخ و مثل او بقم کاکنج بفارسی عروسک پس پرده
نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او را بنابتی مانند و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوة مثل او و سر شاخهای او نگون و ثمرش در
غلاف سرخی و شبیه بدانه و دانه اش بقدر فندق و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسرخیست و جبلی او را برگ مانند
برگ سیب و غبار آلود و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات او را بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسرخی
و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مدر بول و یک مثقال او منوم
و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا
سه سال باقیست و در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا و مدر ادرار و مصلح حال جگر و رافع یرقان
و عسر النفس و اقسام کرم معده و مداومت آن هر روز بقدر یک مثقال جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او بعد از پاکی از حیض

جهة منع

جهة منع حمل مجرب با قی اندو مخدر و مصلحش گلقند و قدر شربت از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب کابجی سرکه هندوست
و از حبوبات بسیار نند و بهترین او از برنج است و طریق آن است که حبوبات مذکور را بعد از پخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز
زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارة خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقند است
کاو زبان اسم فارسی لسان الثور است کاه ربا کهرباست کافور یهودی کافورتیه ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه
اسم اقحوانست کافور موتی قسم ناصاف کافور است کافور الکعک زرنباد است کابلس اسم یونانی جوز است کاسوس
خشخاش زبدیست کامالاون مازریون سیاه است کاشم رومی سیسالیوس است کاسر الحجر فلب است کاجل اسم هندی سرمه است
کاونجی اسم هندی شونیز است کاآن اسم هندی شکر است کالون اسم هندی قسمی از ارز است کالهی اسم هندی
هلیله کابلی است کاشیرا اسم هندی عصاره است کازر اسم هندی جزر است کاره اسم هندی مطبوخات
مسهله و منضجه است کال سانو اسم هندی ساد اورانست کای پل اسم هندی قثاء بریست کالی بلغه هندی سیاه است کاجر
اسم هندی تخم زردک است کاکیراوکنده اسم هندی سرطانست کاتی اسم هندی بقر است کاگونه اسم هندی کیراست کاکو
اسم هندی نوعی از پشه است کاک اسم هندی کالست کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی بقر است کاوکوهی
اسم فارسی بقر الوحش و ایل است کاسنی شامی و بستانی اسم فارسی هندبا است کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای بریست کاهو اسم
فارسی خس است کاورس اسم فارسی جاورس است کاچیره و کافشه اسم فارسی احریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاوداره
اسم فارسی جاوشیر است کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کابش اسم دیلمی خلد است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم
فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کاشکنک اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر

الکاف مع الباء

بناتیست خاردار و پر شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند
از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابها و کوهها بسیار میشود و بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا او در سیم گرم
و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق
سموم و مدر فضله السوداء و جهة فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل و محلل
بلغم سینه و مخرج آن و غرغره او جهة طلوع و رافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با
ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و نخورا و رافع بواسیر و مضمضه طبیخ او
با سرکه و خاییدن او جهة درد دندان نافع و بطلمیوس در کتاب ثلث فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل او روغن کنجد
و بوزن او آب بجوشانند تا آب تمام و روغن تا نصف بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نگردد
مجرب دانسته اند و ثمر او که قبل از شکفتن گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع در جمیع افعال مانند بیخ او و از آن ضعیفتر است
و ذرور او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک خیار رسیده او بدون خاییدن دانه او ملین طبع و در
گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده آن بسرکه مفسد معده است و ساق و
برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده اقسام کرم معده و ضماد او با
زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال عراقی او قویتر از برگ و غرغره طبیخ
همه اجزای او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او
تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است کبیکج
در اصفهان موسک نامند و ترکی باسیر چیچکی و آن چهار قسم میباشد و نبات همه شبیه است بکشنیز یکی مایل بسفیدی
و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک
آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیم نباتش بسیار کوچک و گلش زرد و طلائی و بدبو و قسم چهارم را

کلس سفید است و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک با حدت و محرق جلد و ضماد تازهٔ او در اندک زمانی موجب جراحت در عضاد بار و غنها
جهة جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نظول مطبوخ او جهة سعفه و پنج خشک در عطسه آوردن
تو تیز از کندش و طلای او از خارج جهة درد دندان و از داخل جهة ریزانیدن آن و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع
دو مثقال او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است کما به و انه است در بب
مجبب بلسان و خوشبوئی مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت دارهند خیزد و افلیخ نوع صغیر اوست قوتش تا ده سال
باقیست و در دویم گرم و خشک و بغایت لطیف و ملطف و مفتح قوی سدد احشا و کرده و مخرج سنگ و بول و محتبس آن و جهة امراض
جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر زمن و اسهال و تقویه معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض
لثه و قلاع و ضماد او با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام و با غالیه جهة خوشبوئی رایحهٔ بدن و در دسر زمن و اسهال و تقویه آن نافع
و طلا کردن خاییدهٔ او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یکمثقال و بدلش قاقله و دارچینی است
کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جار مولید و زیبق اصل بارد آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف و لامع و کبریت
احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و او را مصطکاوی و اصابعی نامند و یکی سفید و مسمی بگوگرد فارسیست و قسم چهارم مایل بکبودی و او را
کبریت اسود و کدر نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای گرم و از خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین او احمر است و باصطلاح
اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است معدنی او در اقسام او در آخر سیم گرم و خشک است و گرمی او غالب است بر خشکی
و قوتش تا سی سال باقی است و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از امر اعظم و در غایت اشکال است و محلل و ملطف
منضج و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زردهٔ تخم نیم برشت جهة سرفهٔ رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و
رفع یرقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضا و سفید کنندهٔ موی و با عسل و بدستور با بول او آب جهة گزیدن هوام و با
عاقرقرحا و عسل و سرکه جهة جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهة قلع آثار و حکه و جرب و بهق
و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه و باجناحه جهة قوباء و با سرکه و قیمولیا جهة سعفه و باجند جهة تحلیل صلابات و باد
الفار جهة امراض بارده و بامات و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهة سعفه و قروح سر و قوباء مجرب و با بورهٔ ارمنی و عسل و ادویهٔ مناسبه جهة
نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق سوط او جهة سکته و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و
باعث گریزانیدن هوام و بخور قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش تا دو دانگ تا یکمثقال و
بدلش در اکثر افعال زرنیخ و مصعد او جهة تکلیس معادن و رفع چرک و پیه عدیل و سفید کردهٔ او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد
بنهجی که ساختن او در دستورات مذکور است جهة جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و قوبا و پیه عدیلیت و عرق گوگرد بغایت محقق
و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی و رافع رطوبات و منضج و محرق اخلاط در بدن و بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان
و کثافات لثه است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است کبد بکسر اول و جزم ثانی جگر نامند و بهترین او جگر اردک و مرغ
و مرغ پرواری بعد از آن جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونی که از وی بهم رسد قبول عفونت بسرعت میکند و مصلحش
ابکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهة قرحهٔ امعاء و اسهال قوی الاثر و جگر زیر بالی جهة محرک صرع مصروعین است و بتجربه رسیده
و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مذکور است کباب اسم عربی گوشت با آتش برشته است و اختلاف خواص آن بحسب اختلاف لحوم
و بهترین او گوشتهای لطیف است که در بجگی و رغنی جمیع اجزای او بیکقرار باشد و آن مولد خون متین و مسمن بدن و منعش کرده و محرک
باه و اشتها و مواد معده مرطب و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و ادویهٔ حاره حابس
اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است کبر تیالة خان نوشادر است
کبش میش است کبست اسم فارسی حنظل است کبج بطارخ است کبوه نوعی از تیوه است کباب شامی اسم فارسی طیاهیج است
کبر کازرونی اسم شیرازی خرنوب شامی است کبکب اسم فارسی قبج است کبکبری اسم فارسی دج است کبلک اسم ترکی قبیل است

کبوتر

کبوتر اسم فارسی حمام است کباب شکافته اسم فارسی غاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فرخ الحمام است کبوتر اسم هندی کهرباست
کبور اسم هندی کافور است کبیر اسم هندی توتیا است کبرک اسم هندی قنبیل است کبود اسم هندی شقایق است کتان بفارسی بدالخ
بقدر زرعی ساقش و برگش باریک و گلش لاجوردی و تخمهای او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابند لباس ترتیب میدهند
سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهة جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهة تنده زکامی و
اصلاح حال رحم و سوختهٔ او قاطع خون جراحات و التیام دهندهٔ او و کحل او مفرح و مقوی دل و ریشهٔ او مایل بسرد و زرد
و جهة جنها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک و با رطوبت
فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهة قروح گرده و مثانه و مداومت او روزی نیم مثقال جهة درد معاء و با
عسل جهة ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهة تحریک باه ما یوسین مجرب دانسته اند و بوادهٔ او قابض و جهة نفث الدم و سرفهٔ رطوبت
مفید و لعوق او با عسل جهة سرفهٔ بلغمی سه درهم او جهة شقیقه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و ضماد او جهة ورم صلب و قروح سر
با بزرقطونا جهة تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهة کلف و با حرف بابلی و عسل جهة شقاق ناخن و با بوره و خاکستر
جهة ثالیل و با آب سرد جهة صداع ورمی و قوبا و با روغن کنجد جهة زخمها و رفع درد و لذع آن و حقنهٔ طبیخ او جهة اخراج فضول و لذع امعاء
و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهة درد رحم موثر و سوختهٔ او جهة جراحات و درد و لذع آن مفید و مضعف باه و مصلحش
سکنجبین و مضر بالامعاء و مصلحش کشنیز و مضر انثیان و مصلح آن عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان
گرم و تر و حقنهٔ او با روغن گل سرخ جهة تسکین درد جراحات امعاء و طلای او جهة قوبا و جراحات و تسکین درد آن و درد جهت او و آشامیدن او با لعاب
در جوشیدن او با سیر جهة رفع قولنج انسان و درد آن مجرب و مضعف باصره و مصلحش سکنجبین است اکتم و سمه است بجنانی میباشد بر برادو از دندان
تنکا بن شالحینی نامند بعضی جهای شغال و کتم غیر برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه بگیاه کتان و ساق نیل جوفست و برگ و سمه شبیه برگ مورد و
ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه میشود و دشتی و کوهی آن در کنار رودخانهای ریگ زار میروید شاخهای او نبوه
از شاخهای نیل و برگش از آن عریضتر و دراز میباشد و بعضی برگ نیل و سمه دانسته اند و خلاف واقع است در دویم گرم و خشک با قوهٔ جالیه و قابضه
و محلل و خضاب او قویتر از برگ نیل است و ضماد او با آب نمک جهة صداع ریحی بلغمی و بیضه خوده در رفع زخمها و بخور و طلای او جهة زکام
و تقویه موی و منع ریختن او و آشامیدن آب و آب طبیخ او بغایت مقیی و جهة گزیدن سگ دیوانه مفید است و او مضعف باه و مصلحش
قرنفل و لادن و روغن او که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقی مانده باشد جهة بواسیر و امراض باردهٔ مقعده مجرب شناخته اند
و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارد است و چون پنج او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهة کتابت قایم مقام مداد است
و تخم و سمه در رنگ و مقدار خلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و بهترین او دویم و مانع نزول آب و رافع نازل آنست کتان الماء طحلب است
کتل اسم فارسی تفاحست کتهل اسم هندی رصاص ابیض است کتهونه اسم هندی سارونت کتی اسم هندی کلب است کتیرا نباتیست
صمغ قتاد است و بفارسی کون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک
دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تجفیف ضعیف و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحهٔ چشم و قاطع نفث
الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویهٔ مشروبه و مقوی فعل او و با قوه مسهله و جهة سرفه و خشونت سینه و قرحهٔ ریه و گرفتگی آواز و حرقه
البول و لذع امعاء و تقویه رودهها و تسکین درد گرده و مثانه مفید و مداومت آشامیدن او با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت
مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیر که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از امور مجربه شمرده اند و طلای او جهة کلف و نمش و نرم کردن
جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گوگرد جهة جرب و حکه و با سرکه جهة بهق و برص و با لعابها جهة شق شدن موی و اکتحال او
جهة اقسام رمد و امراض چشم با ادویهٔ مناسبه جهة اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرهم تا پنجدرهم و
بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر پرسیاوشان است کثیر الارجل سقالجبت کثیر المنفعه خطمی است کثیر الرؤس قرصعنه است
کثیر الورق حزنبل است کثیر حمار النحل است کثاه بزر البحر است کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغه بربری جوز ارقم است کجور اسم

مع التاء

الكاف مع الثاء

مع الجيم

الکاف مع الجیم

هندی زربناد است کچور کجب حضرست کجلا اسم هندی اذراقیست کجلن اسم هندی بوئه ارمنی است کجری اسم هندی خرطین است
کچل اسم هندی سلحفاة است کجث کن اسم ترکی انجره است کچولا اسم فارسی ذاراتی است کج اسم فارسی جص است کجی اسم
ترکی مغص است کچه ماهی اسم دیلمی لقیس است

الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی کحل جلا
اثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحل و کحیلا اسم عربی انواع ابخلسات و لسان الثور
و حوض و لیسان نیز نامند کحل خولان حضض است

الکاف مع الدال

کدو اسم فارسی قرع است کدهر اسم هندی حمار است

الکاف مع الراء

کرفس اقسام میباشد
قسمی جبلی صحرای و فطراسالیون است مذکور شد و جبلی غیر صحرایی آنکه تخمش شبیه بزیره است و بیخش بزرگتر از بستانیست و قسم نبطی و کرفس
شتوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل تخم
کنجد کافته باشند سیاه و مصمت و با عطریت و بفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و شد و بیخش سفید و بزرگ و خوش طعم و
در خواص ضعیفتر از بستانیست و کرفس بری برگ عریضتر میباشد و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف زمین و با اندک رطوبت چسبنده
و شدید الذکی و خوشبو مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش مستدیر و شبیه بتخم کلم و سیاه و شد و چتری او مانند چتر نبطی و دو سه ساق ها
و اشتهامیرویید در افعال قریب بفطراسالیون است و مدر عرق و جهة عرق النساء و تهیج نافع و حمول او در اسقاط جنین مجرب است
و کرفس اجامی و کرفس مائی و نهری در میان آب کنارا میروید و در قوه ضعیفتر از سایر اقسام است و تیره رنگ و شد و با عطریت و در
مفاد قریب بانیسون است و بیخش بزرگ و سیاه و قوی ترین اجزای است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و
سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوه ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و دستهاقی و رافع عفونة ادویه معادن
علل اردیه مسهله و رافع سیح و جهة ربو و ضیق و فواق و برودات احشاء و درد پهلو و سرگین و حصبه و لرز بلغمی و عرق النساء و تشنج بلغمی و مغص و
کذا حصی سنگ مثانه مفید و آب در اکه ماء آب آنار و شکر بجوشانند جهة سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بد سبب
و بعد ازان بسبب سرعت تأثیر سمیت آن میگردد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با ادویه جهة ورم چشم و طلا
عصاره او از تا یکه ثقبه با روغن گل و سرکه جهة جرب حکه مجرب دانسته اند و بدستور با گوگرد و بوره سرخ بغایت نافع و با نوشادر و عسل جهة ثالیل
رفع آثار و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان است و پرورده بسرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشاء و مفتح سده
و محرک اشتهاست مضر حوامل و مرضعه بجهة تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل و مجرب
تازه او و نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم او تا سه درهم است و تخم کرفس
بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش ها و گویند تخم کاسنی است
و مورث سیح و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی با فطرا
سالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهة تقویه معده و تحریک اشتها و عسر
بول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر تناول کنند جهة تقویه معده و رفع ریاح مجربست کرم بفارسی تاک و
رز و ما و نامند بستانی و بری میباشد و بری تمر او را انگور و سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بلی تمر او زنگار را
دیور زکو بنید و شاخ تازه اقسام رز را لیف الکرم و عیالیج نامند و در آخر دوم سرد و خشک و تمر اجزاء است و بعد ازان برگ و عصاره او و هو
معده حار و مانع قی و قاطع نفث الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و ثقلت نفس و مدر بول و جهة قرحه امعاء و اسهال صفراوی
بنوشند و خوا حقنه کنند و شراب او که آب او را با قند بقوام آورند جهة تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی
و غثیان و اسهال نافع و کاهست که بسبب قوه جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عیالیج مانع صعود بخار بدماغ و ضعف باه است
مضر سرفه و مصلح او عسل و ضماد برگ و عیالیج او جهة درد سر و ابتدای ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصا با آرد جو و جهة اسهال
با رال ملکه بغایت مفیداست و صمغ و آب منجمد زبیبالی جالی یابس است و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او جهة قوبا
و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترنده موی است و آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند از ثالیل

وسترنده

و سترنده موی و خاکستر چوب او و نشاره آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سداب جهة ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و
عسل جهة شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورق ارمنی جهة بریدن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهة گزیدن هوام و سگ
دیوانه و ورم غددی مؤثر و کماد گرم کرده او جهة بواسیر و خوردن سه درهم او جهة قرحه امعا مفیدست و نوع بری رز را قوه قابضه قوی تر
و شکوفه آن بهترین اجزای او و دو مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و حابس نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام
در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول آن قاطع حیض است و جو
او را در سفالی بسوزانند جهة درد چشم و با عسل جهة داحس و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون و مفیداست و آب طبیخ او بقدر سه
پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهة قطع خون انمه مجربست و روغن رز که شکوفه او را اکثر با روغن زیتون
کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوه قابضه و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهة قروح ساعیه و جوشش آن
نافع است کرنب بفارسی کلم و باصفهانی قرنبیط نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بستانیست مذکور شد و قسم
معروف او را برگش مانند چغندر و سبز و برگش سطبر و اصناف او شامی و نبطی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع او در
القوی در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رخساره و مولد منی و منبهه و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و تخم
بحث او مسهل و جرم او قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه و نزله و ضیق النفس و بعصاره او با ابر سا و نطرون مسهل و با شراب رافع سلعی و
خوردن او هر روز رافع درد سپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ او منقی بدن و عرق مسکن درد سر و جهة سپرز کهنه و سکر و
و ورم حجاب احشاء و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر محرورین و مصلحش تخم او با گوشت فربه و روغن بادام و
باب و سکنجبین و تخم او دین خردل و امثال آن و ضماد او رافع ریختن موی با جلد و سرکه جهة نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد بر
او با آرد جو جهة اقسام اورام و دو را آخرهای باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهة نار فارسی با زاج و سرکه جهة برص و جرب و سعوطات او
منقی دماغ و حمول او با سیلم جهة رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی بن دندان و جهة
و مانع رو یانیدن و با پیه خوک و امثال آن جهة خنازیر و جراحات صلبه و ببلانه با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش مفیداست و تخم او در دوم
گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل به بستانی و سفیدتر از آن و با
زغبیت و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفیداست در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو سه درهم رافع سم افعی و تخمش بغایت
محرک باه است و کلم بحری برگ او از سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز نیست و در ضماد
محلل مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است کراث بفارسی کندنا و باصفهانی تره و بدیلمی کوار نامند بری
و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی نامند و آن اقسام است آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند
و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد شبیه بپیاز و قبه آن مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد کراث البقل است
در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده
جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهة امراض بارده و رطبه سینه
و با ماء العسل جهة سموم نافع و مطبوخ او با جو جهة ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و با سرکه پرورده او مفتح سده جگر
و سپرز و رادع قولنج و حمول برگ کوبیده او بتنهائی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه و آب
نمک شد جهة انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و ضماد او جهة گزیدن هوام و افعی با سماق جهة بثری و ثالیل و با نمک جهة قروح خبیثه و طلای
مطبوخ او جهة بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهة درد گوش و دوی سقوط او با کندر و سرکه جهة قطع نزف الدم و رعاف مفید و
چون کندنا را دو بار پخته بفشارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند در رفع نفخ و غلظت آن میکنند و مانع لذت
اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش
کشنیز و کاسنی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و منقی سده بلغمی

محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح سدهٔ بلغمی و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده او و بو
داده او بتنهائی و با حرف بابلی قاطع سهال مزمن منهضه و محلل ریاح امعاء و ضماد او جهة گزیدن افعی و کلف و آثار دردهای بارده و بخور او جهة
بواسیر و با موم و با قطران بخور کردن جهة درد دندان و اخراج کرم او مؤثر و چون کوبیده او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه می کند و مضر به
و مصلحش عسل و در تقویه باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه به پیاز است لیکن کوچک باشد و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و
حمول او جاذب جنین و عصارهٔ او مورث اسهال دموی و پنج قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جملهٔ ادویهٔ تریاق
فاروق و جهة گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام و ضماد او رافع برص و ثالیل و مفتح اعضاست و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود
برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهة درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است کراث النبطی اول
و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهیست برگش دراز و باریک و شاخها نرم و پر شیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند و تیز از ادر
اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند کرسنه اسم عجمی نوعی از حلبیانست و بفارسی گاودانه و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست [illegible]
بقدر نخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و شیرینی بغیر [illegible] گرم در اول و در دویم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیه
و جالی و نقیطیع و مفتح سدد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه و مبرد و [illegible] با سرکه رافع عسر بول و
جرب کردهٔ او با روغن گیخند مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان [illegible] بدن [illegible] او با عسل جهة [illegible] رطوبی و تنقیه رحم و عسر النفس و با سرکه جهة
یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهة جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات
و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و [illegible] جهة گزیدن عقرب و با
شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب کرسنه جهة برص و بزرگ کردن عضو مؤثر و در سرخ کردن
رخسار قویتر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیادتی ادرار خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش
تا سه درهم است کردناک کباب نیک که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال او بر آتش برشته کنند جهة مرتاضین و معدهٔ حاره و تقویه بدن مفید
و مضر معدهٔ ضعیف و مصلحش مویز منقی است کرویا بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند از زیره درازتر و با حدت و تخمش [illegible]
بستانی و قدری زرعی و برگش مانند شبت و برگ سفید و تخمش مثل زردک و بیخ او ماکولست و بری قردمانا است مایل بزردی و گلش سفید مایل
بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانیست و مذکور شد در آخر دویم گرم و در اول سیم خشک و ضعیفتر از قردمانا است و محلل ریاح
و نفخ و معطش و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و غیره و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک اشتها
و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده جهة اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و دمعه و مغص و تقویه
بدن و فربه کردن او و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع است و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک اوقیه باشد تا یکهفته جهة اول
استسقا مجرب و در سرکه پروردهٔ او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و صمغ و مضر گرده و مصلح او کتیرا و
بدلش قردمانا است و انیسون و زیره کرکیسی بفارسی کلنگ بترکی درنا نامند گوشت او در دویم گرم و خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل قولنج
و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یک دو روز با سرکه بعد آن طبخ و در روغنها استعمال نمایند و چینه دان او حابس اسهال و مهر
پارس کوبیده و دو درهم از خشک سائیدهٔ او با آب نخود مطبوخ جهة درد گرده و مثانه مجربست و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او
شبکوری با زبد البحر و سرگین سمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه جهة تحلیل اورام و موی سوختهٔ او جهة بواسیر نافع و سعوط زهرهٔ او با آب
چغندر تا سه روز و با آب مرزنجوش بدستور تا سه روز تا یکهفته دفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در آن ایام روغن گردکان بیاشامند
و بمالند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال او جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای او جهة برص و جرب مفتح قوی الاثر است و
سعوط زهره و دماغ او از هر یک یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار و تقویه حافظه بی عدیل و آشامیدن
پیه او با سرکه مغص و ورم سپرز بغایت مؤثر است کرگدن حیوانیست از جاموش بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ
او منحصر در یکعدد و بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک اشبه است بخار شاخ او جهة بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن

اب از

آب از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند رفع بواسیر میکند و طلا کردن پیه او مورث مهابت است کرش شکنبه و روده های حیوانات
شامل است و بهترین او از گوسفند نر جوانست و بعضی او را سرد و خشک و جمعی آنرا گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و [illegible]
در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح او مطبوخ در سرکه با ادویهٔ حاره [illegible]
کرکم هندی نخی است شبیه بسنبل رومی و از آن بزرگتر و در جمیع افعال مانند عاقر قرحا است و نزد بعضی دوای دیگر و نزد جمعی فادانیاست که لغة
یونانی و بمعنی اصفر است و نزد جمعی مراد از آن زعفران و نزد برخی ممیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکن اسم فارسی [illegible] است
شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارتست از لعل و بعضی جنس دیگر شمرده اند کروان مرغیست از گنجشک بزرگتر و پایهای او دراز و در طبع
مانند عصفور است کرم دانه ثمر درخت قنبانست کرکرا اسم صنوبر صغار است کرسف اسم قطن است کرکیش و کرکاش اسم الحیوانات
کرکمان اسم فارسی حندقوقا است کرویای بری و فارسی و رومی و جبلی قردمانا است کراث رومی راسن است کراث الکرم [illegible]
کراث البقول و کراث المائده کراث بستانیست کرفس رومی قسم خرخراه است که در طبرستان جعفری نامند برگش مانند [illegible]
کرفس بستانیست کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی صخری و ماقدونی فطراسالیونست کرمه بیضاء و کرم شایکه قاشراست کرمه سودا
فاشرشین است کردمین نوعی از سیسالیونست کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانیست کرپون قنطوریون رقیق است
کرودیاس الغنم فرفیونست کراع پاچه است و در اکارع مذکور شد کرتر قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الکبر کربل حماض است کرذباج
کردناکست کرات بلغة تنکابن قسمی از خرنوب بستانیست کرکحره و اسم بلغة تنکابن شل است کرند اسم هندی سبناذج است کردکوت
اسم هندی قسط تلخ است کراثا اسم هندی قصب الذریره است کرهو ایلوج اسم هندی کندش است کرد کلا اسم هندی کرسنه
کرد اسم هندی عصفر است کرسوه بهندی شبت است کروالی بهندی خیار شنبر است کریبه بهندی [illegible] است کرایته بهندی [illegible]
قنطوریون دقیق است کریح بهندی وج است کرشیان اسم ترکی اسفناج است کرچک اسم ترکی خروع است کرج اسم ترکی [illegible]
کرمی اسم ترکی دلدلست کرتنکه اسم ترکی سام ابرص است کردکان بفارسی جوز است کرم شب تاب حباحب است کرم زمین خراطین
کرک ذئب است کربه سنور است کربهٔ دشتی طهونست کرد آسیا غبار الرحی است کرده کلیه است کرم ایوب اسم فارسی [illegible]
کرکس اسم نسر است کرچیل اسم تنکابنی عرور است کراکرد اسم تنکابنی شقاق است کرف اسم دیلمی شعر الغول است

الکاف مع الزاء

کزبره بفارسی
کشنیز نامند و بری و بستانی میباشد بری برگ ریزه مایل بزردی و تخمش کوچکتر و بهم و صد بهم ملاصق میباشد در جمیع افعال قویتر از
بستانی و از آن زبونتر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی او در دویم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم
دانسته اند و تازهٔ او با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ و سی مثقال از آب او کشنده و [illegible] مثقال از آب او با شکر مشهی و منوم و
مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع زلاق معده و تعلیق او
بر ران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشک جهة قروح ساعیه و جرب و حکه
و سلاق و رمد و با شیر دختران جهة ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رادع خنازیر و امثال آن و ضماد او [illegible]
بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجربست و چون سر را با آب کشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهة سرطان متقرح و غیر متقرح
و مضمضه با آب او جهة جوشش دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربت از آب او یکوقیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش برگ خشخاش
و تخم او کشنیز خشک عبارت از آنست در دویم سرد و در سیم خشک و مفرح و مقوی و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال [illegible]
بوداده او رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و [illegible] با صندل و انیسون جهة تقویه معده و رفع اروغ و با می پخته مولد منی
و مسقط کرم معده و مانع تلون او و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهة شری و نار فارسی و امثال او و [illegible] و قاطع خون جراحات
و شربتی که از آن ترتیب دهند جهة سدد و دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد
و خوابیدن و رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیادهٔ او مورث
نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم نمبرشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش تا پنج درهم با یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است

کزانکبین شبنمیست که بر درخت کز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میکردد و هرچه از درخت بهم حاصل میشود الطف و آنچه از
درخت کز و بلوط بهم رسد با قوه قابضه میباشد و بهترین او سفید صافست که مخلوط ببرک نباشد در اول کرم و در خشکی معتدل و
مقوی آلات غذا و تنفس و با قوه مسهل خصوصا پند انکبین و جالی ادجه خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه مانع و
نزلات نافع و قدر شربت تا ربع رطل است کزبرة الثعلب فنجم خبر سند ریطس است کزوان اسم فارسی بادرنجبویه صحرائیست
و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد کزمازج بجیم و بکاف اسم درخت اکز است کز اسم فارسی طرفاست کزبرة البئر پرسیاوشانست

الکاف مع السين

کزبرة الحمام شاه ترج است کرزموشان بلغة لرستان جمجم است کرک ورع است کرته اسم دیلمی الجزه است کرز اسم فارسی
جزر است کژدم اسم فارسی عقرب است کسوان ابن تلمیذ صریح نموده که آن ثمریست بقدر انکشتی و در شکل شبیه بخیار شنبر و اندک عریض
و دانهای او بقدر دانهای خیار شنبر و درخت او در دوم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و بکدرهم او در قطع خون اسهال دموی و ذرور
او در رفع نزف الدم جراحات بیعدیلست کسیلا و کسیلا اسم بطی چوبیست شبیه برناس و در او سیاهی و سرخی غالب و مانند صمغ
با چسبندکیست و تخمش شبیه بحب الرشاد و کویند پوست درختیست شبیه ببلیلج سیاه در دویم کرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده
کرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از اندرزا و نیکو کننده رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و
در دان مفید و مضر ریه و امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است کسنین اسم رومی خشیته الزجاج است کسوس خنجانست

الکاف مع الشين

زبدیست کسب جرم و ثقل جوزبانست که افشرده و روغن او کرفته باشند کسن باقلی خشک است و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسیر
زفت خشک است کسفره کزبره است کسیقون دلبوث است کسنه اذان الغزاست کسبه ابن عرس است کسمه خبز الطابونست
کسبوری اسم هندی تنبک است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسبند اسم هندی عصفر است کشت برکشت اسم فارسی نباتیست
مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پنجیده میباشد و کلش بکعدد مایل بسیاه و زردی و برکش شبیه بنباله عقرب و بشیار زنی پیچک نامند
و بهترین او هندیست در اول کرم و در آخر دویم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و جالی و ضماد او جهت اورام بارده و قوباء و جرب
نافع و قاطع باه و شیر و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش صبر است کشوث کیاهیست مانند ریسمان باریک بی
برک و ساق و مایل بزردی و تیرکی و بر خارها و کیاهها می شود و کلش ریزه و مایل بسفیدی و تخم او کوچکتر از ترب و مایل بتهندی و زردی و در اول
کرم و در دویم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جکر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و
جهت تبهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جکر و سپرز و ریاح او نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و
مطبوخ او در تفتیح و جلا بیشتر و در اسهال قویتر و قدر شربت از آب او ده درم و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغثی و
مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بوداده او قابض و قدر شربتش دو درهم و کویند مضر سپرز است
و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی زبیب بیدانه است
مویز نیز کویند و بهترین او سبز بالیده است مهی با قوه مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج فقع است کشک الشعیر شیره جو است
و در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است اکشط قسط است کشه اسطوخودوس است کشن پنیرمایه خرکوش است
و در طلع مذکور شد کشری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کشنک اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفاة است

الکاف مع العين

کشمش کاولیان اسم فارسی دبق است کشته اسم فارسی ید است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است کضیثون بادنجان بری است
کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی قاب نامند و بهترین او کعب کاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب
البقر جهت سپرز و تقویه باه و با عسل جهت تقویه جکر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و سنون او مقوی دندان و ضماد
او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فاسد شریست کعک خبز الطابونست کفاله اسم فارسی حریر است
کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روزی بیش نمی ماند و برکش و کم عدد و منشق بقدر برک کرفس و بر روی زمین پهن میشود و ساقهای
او باریک و بر بلندی زمین مبسوط و از یک بیخ چند شاخ میروید و زعفرانی و کلش زرد و سفید میباشد و نزدیک ببهاو زمین

نمناک

نمناک میروید و در دویم کرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی و بیخ او را جهت برآوردن کوشت زیاده و رویانیدن کوشت صحیح و تنقیه
جراحات و رفع ثالیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است کف ابراهیم نباتیست شاخهای او باریک بقدر شبری و در سر هر شاخی
سه چهار برک مستدیر منشق و بر زمین چسبیده و کلش زرد و سه چهار تراق و با عطریت و تخمش بقدر زیتونی و با شعبه و در اول بهار میروید
و در طبع و خواص مانند کف الضبع و فرزجه بیخ او معین حمل و ذرور او جهت قروح خبیثه با عسل جهت ثالیل موثر است کف آدم نباتیست
بقدر زرعی برکش مستدیر و بقدر برک مورد و تخمش مابین سیاهی و زردی و درونش سرخ و تخمش از تخم کافشه باریکتر و با تلخی است و نزد
بعضی کیاه بهمن است در اول کرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جکر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش
یکمثقالست کف الاجذم و کف الجذما نیز کویند نزد بعضی درخت بیخ انکشت است و نزد جمعی بیخ سنبل رومی و نزد برخی کرم بیضاوی بعضی
کویند خصی الکلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی حرجیر کف العقاب فاطالیقی است کف النسر حرنبل است و کف الدب
نیز کویند و بلغه مصر اسم اسقولوقندریون است کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی کیبکج است کف الکلب پدسقایست
کف الاسد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفر است و در عراق پنجه را نیز باین اسم نامند و در مغرب بسطاطلون را کف الثریا و کف الذئب
جنطیانا است کفری پوست و غلاف شکوفه درخت خرماست و اصل شکوفه تا زه میباشد و طلع و خشک و موسوم بدقیق النخل و کفش است
و طلع مذکور شد و کفری با عطریه قویه و چون کهنه کردد سرخ میشود و قوتش زایل میکردد و در آخر دویم خشک و با حرارتی و برودت زیاد
دو مثقال از سفوف او قابض و نیم رطل نیم کوفته او را چون با یکرطل و نیم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با وزن او شکر بقوام آورند
مثانه و کرده و ضعف احشا و هیضه و منع التهاب مواد معده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع آکله و قروح خبیثه است و
بدستور زرور آن همین اثر دارد و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و روغن رافع جرب است بشرطیکه چند روز بکذارند
و غبار بسیار نرمی که غیر کش دارد بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کش بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و بیخ و قروح عفنه و اسهال
و عرق کفری که بطریق کلاب کیرند با عطریه و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و بیخ و روغن کفری که بعد از رسیدن طبخ نیکو
کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعاء و در سر جارو
مقوی موی و مانع سقوط آنست و کفری بالخاصیه مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کف الیهود فقر الیهود است کف دریا اسم فارسی

الکاف مع الفاء

الکاف مع اللام

زبد البحر است کفمس اسم فارسی زهرة النحاس است کفشار اسم فارسی ضلع است کف شیشه اسم فارسی سحوبیاست کف اسم فارسی زبد است
لکری اسم هندی قثاء است لکیر کا اسم هندی نیلوفر است لکهریان اسم هندی جاج است لک اسم ترکی فیل است کلکیک اسم
اسم ترکی صعتر است لکر اسم شکابی لبلاب کبیر است لکج اسم فارسی جرجیر بریست کلز اسم چوبیست که از هند آرند و فعل معاش
از دمی آید و لهذا او را معاش هندی نامند کلیه بفارسی کرده و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند بطئی الهضم و مولد خلط غلیظ
سریع الفساد دوا و مقوی کرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سرکه است و پیه او ملین اورام
صلبه کلب بری و بحری میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن کاهی باسک اهلی جمع میشود و تولد واقع
میشود و سک آبی دو قسم است یکی بحریست و دیکری نهری و آنرا بفارسی خرزان کویند و در شکل شبیه بخز می باشد و بعربی کلب الماء و چند از
قسم حاصل میشود و سک اهلی اصناف مجموع او در آخر دویم کرم و خشک و بچه نیست روزه او که هنوز چشم نکشوده او را با ادویه خوشبو بخته تناول
نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و پنیرمایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زاییدن
اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم و چون بچه چشم نکشوده او را با تمام طبخ دهند بنحویکه با آب یکسان شود
و نود مثقال کندم را با آن بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی با آن کندم تعلیف نمایند
و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیکر با مخلوط نماید باعث حمل او کردد و از مجربات است خصوصا چون مرغ قطعه
مرغ پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجربست و کمیدن بچه سک پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستانست و
استخوان و عصب سک و استخوان اعصاب شکسته و پاره شده انسان را التیام پذیر نیست بخلاف سایر حیوانات و کباب جکر سک

جهة رفع سمیّت سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهة بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهة سگ دیوانه گزیده
نافع است و طلای زهرهٔ او مانع رویدن موی زیادهٔ چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن او مانع حمل و سرگین او جهة خنازیر مفید است
و غرغرهٔ او لنفوخ و ضماد سرگین خشک او جهة خناق مجرّبست خصوصا چون تعلیق با شیافان فقط کنند و آشامیدن خون خشک
کردهٔ او تا بقدر پنج درم و بدستور سرگین خشک او جهة اسهال مزمن و در سرگین او جهة زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است تعلیق
دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخرهٔ خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقانست و چون ناب در را با ناب گربه و موی انسان
بخور کرده هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده اند که تضمید سگ را خشک کرده بریان
به بندند بغایت معین جماعست کلب بری و ریشم کرم در خشکی در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر
از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و پهن بناله و کیثر الوجود است پوست او را ظرف نفط می کنند و یک مثقال از زهرهٔ او سم قاتل است
و علاج بزر رنیست و جالینوس فرموده اند که اکحال او رافع بیاض است و بول که بدبیش تازهٔ او جهة نقرس بسیار مفید است کلب بحری
بقدر گربه و بزرگتر از آن و پشته بدبق و دست و پای او دراز و دنبالهٔ او مانند دنبالهٔ گربه است و در رودخانها می باشد خصوصا در رود
مسکا و اردمن کثیر الوجود است و در تنکابن او را سگ نامند و چند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی چند
از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر بدبو دکاه خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم
گردید و در خواص و افعال کلب بحری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البلغاری کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس
بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی سید و اجزاء او بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و
امثال آن و مراد اطبا از مطلق آن آهک است که از آن جیر و نوره نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص تخم مرغ سوخته و آهک دانسته اند
نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعمّ از آنست و بهترین کلس لعیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پردهای او را اگر قدر در کوزهٔ گلی اندود
کرده چند شبانه روز در کوزهٔ کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آنست که سنگ رخام و سنگریزهای صلب را بعمل آوردند تا ب
ندیدهٔ او در آخر اول گرم و در آخر دویم خشک و تا پنجیت روز قوی القوه است و با حدت و محرق و مقرح جلد و آب ندیدهٔ قسم حجری آن اکثر تا سه
روز قوهٔ احراق باقیست و بعد از آن منحی میباشد و موی را بعد از مدتی بعید میبرد و زرنیخ در بردن مو مقوی فعل آهک است و نفل عصفر
و برگ شفتالو رافع بوی او است و روغن گل سرخ و آب عدس و توتیای مغسول با مرخ سائیده رافع جراحت نوره است و آهک شسته با
باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف
مجرّبست و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهة سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهة گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون
که در آن آهک جوشانیده باشند جهة منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحات و تیر و جهة جرب و حکه
و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعصاب مجرّبست و فرزجهٔ او قاطع خون حیض است و گویند چون او را با مثل آن نمک و ربع آن طرطیر شیره
بانه مثقال او سرکه تصفیه کرده پس تقطیر کنند مقطر اند کور کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد میسازد و خوردن آهک کشنده است مدر و معده
و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آبی که در آن آهک اکثر ریخته باشند بهجة با آن آب طبخ نمائید شده است در اندک زمانی و از اسرار مکنونه است
کلخ لغة سریانیست و بغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه ببرگ رحث سیب و قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی و جهة گریدن افعی
و سعوط آن جهة رعاف مفید و تخمش بسیار گرم و مدر عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در اینجا
تصریح نموده اند که مانند اشنان بی برگ است و در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب است و بلغة مصر کلخ عبارت از اشق است کلیا
اسم اشق است کلمج داس است کلیکان کشنج است کلیکا روان جرجر است کلاغ سفید و کلاغ پلیسه اسم فارسی غراب البقع است
کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر است و غراب الزرع است کلیم شوا ذربو است کل عقرب باصفهانی اسم سطاریونست کل گاو کشان
بلغة خراسان زرین درخت است و بلغة تبریزی حماحم است کلاچیک بلغة تنکابن ودع است کل کافشه بلغة اصفهان احرض است
کل مشکی اسم فارسی نسرین است کل آفتاب پرست اسم فارسی لی ریونست کلنار اسم فارسی جلنار است کل گندم اسم فارسی جو زجندم است

کل سنگ

گل سنگ اسم فارسی خزاز الصخر است گل بکسر کاف اسم فارسی طین است گل بخاران طین الاحمر است گل خوردنی گل طین المأکول است
گل حنا بضم اول اسم فارسی فاغیه است گل خوش نظر اسم فارسی مجمّج است گلسرخ ورد احمر است گل رعنا ورد الحمقیست گل فرنفل
اسم فارسی بنبر است کلم آسم فارسی کرنبست و کلم رومی اقنبیط کلنک آسم فارسی کرکیست کلاب آب الورد است کلیک اسم
و الیک است کلا کلا اسم دیلمی لوف الکبیر است کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ زقیت گلی اسم هندی
بسه است کالپری اسم هندی جنازی است کلنجا اسم هندی کندر است کلنجن اسم هندی خولنجان است گلچی تخم
اسم هندی حب القلت است کلگونه بفارسی سرخی نامند و از سفیداب و لک ترتیب میدهند و بجهة صفای بشره و سرخی
رخسار و مستعمل زنانست کلیس بلغة مازندرانی جریست کماثیر صمغ کرفس کوهیست شبیه بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است
در آخر سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب رافع استسقای زقی و لحمی و قدر شربتش
از یک دانگ تا نیم درهم و مصلحش کثیراست کمثری بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی او ترش و شیرین او اقسام است
شیرین او امرود چینی و نطنزیست و چینی مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است
و بهترین امرود بلاد آذربایجان بلخیست و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و دافع غثیه
و دل رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و باقوت قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرتب دماغ و جهة رفع سمیة قطر مفید و مولد
نفخ و قولنج و مصلحش او زنجبیل مربی و رازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیده است در اول سرد و در دوم خشک
قابض و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفراوی و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعسر و قبل از آن مولد خلط صالح
و مسدد خون و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و دیر هضم آن غلیظ و مورث قولنج است و دود
شقال بحشم امرود در اکثر گرم معده دانسته اند و شکوفهٔ او مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال و ضماد او جهة
ورم چشم حار نافع و برگ او جهة اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج قوی است
و نوع بری او قلیل الحلاوة است و کوچک و بی آب و با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او جهة رویانیدن گوشت
جراحات و سفوف او جهة اسهال حار و خاکستر چوب او و فاد زهر قطر و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و شرب عسل است
و رب امرود قابض طبع و مقوی معده حاره است کماه اسم جنس اقسام قطر و کشنج و قبل و سمار و غیره است و نزد بعضی مخصوص نوع
ماکول آنست و قطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد کمافیطوس معرب از خاماخیطس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بو
شبیه صنوبر در طعم تلخ و با اندک قبض و شدی و ساقش بلند نمیشود و برگش دم پیچیدگی و تراکم و تری از رطوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی
همیشه بهار نامند برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از تخم کرفس کوهی کمتر
و تخمش سفید و از ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقیست و مؤلف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه به
صنعتر است و در شیر از ماش و ارونامند و ظاهر این کلام تشیر از جملهٔ اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سوم خشک و مستعمل ابزور
و شکوفه و تخم اوست و مفتح سده و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهة استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس
و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با طول النحاس و راتیانج مسهل عظیم و زرداب و منقی رحم و سایر اعضاست و مداومت او با
باران و عسل شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهة اندمال جراحات و صلابات و با عسل جهة نمله ساعیه نافع و مضر ریه
و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزنش او سیسالوس و نصف او بنجه است نامیده در هوای بسیار
گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال کنند کماذریوس معرب از خاماذریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب
بشبری و برگش ریزه و در شکل و رنگ و مشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم او تلخ و با اندک شدتی و گلش بنفش و ریزه و منتن او
تنکلا و تخمش ریزه تر از انیسون و باحدت و در تموز یافت میشود و قوتش تا هشت سال باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد
تصریح نموده که کماذریوس پنج درختیست شبیه ببلوط در اول دویم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سرد و مزمن و قاطع اخلاط

غلیظ و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهة عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او بار روغن
زیتون و یک رطل اب که بثلث رسد چند روز مداومت کنند جهة سنک کرده و مثانه مجرب دانسته اند و سه درهم مسحوق او با جلاب
با عسل و چند روز در دفع درد سینه و برودة نواحی او میکند و ضماد او با عسل جهة قروح مزمنه و اکتحال او با شراب جهة عرب و با سرکه
جهة ورم سپرز و روغنی که اب تازه او یا طبیخ یا از کل او تربیت داده باشند جهة رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و شراب او که در هر یک رطل
اب انکور دو مثقال از و ریخته باشند و یا یک مثقال و نیم او را یک رطل خمر کرده و مدتی کذاشته باشند جهة تشنج و یرقان و نفخ رحم
و فساد اخلاط و صلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافعست و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر معاء
و کرده است و مصلحش کثیرا و بدلش مثل او سیسالیوس و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافث و سلیخه کمون معرب از حامون یونانیست و بفارسی
زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است و سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را
نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قویتر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی الحرارة
و از مطلق کمون مراد کرمانیست و به یونانی او را باسلیقون نامند و بمعنی ملوکیست و بهترین اقسام کرمانی بری و زبونترین سفید بستانیست
و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات او از زیاده کوچکتر و برکش مستدیر و قبه آن مانند شبت است در اول سیم کرم و خشک و بسیار
ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هضم و محرک اروغ و ملطف لحم غلیظ و جهة عسر
نفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش کل و امثال او و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بوداده او جهة اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده
او که بعد از آن برشته باشند قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه طبیخ او محلل نفخ و فرزجه او با روغن زیتون
قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر و قطور او جهة قرحه چشم و جرب و با سفیده تخم مرغ جهة رمد حار و طلای
او جهة بثره و اب افشرده او جهة طرفه و با نمک جهة سبل و بخته و سعوط او با سرکه جهة رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهة ورم سپرز و آرد باقلی
جهة سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش سرکه و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کرفس است و
مداومت جرم او و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون اب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند با حیه
در مدت العمر منع تولد قمل میکند و از مجربات دانسته اند قسم نبطی او که بفارسی زیره سبز کویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است
جهة کزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنک مثانه و خون منجمد آن بعد پیل و خصوصا چون او را با ب کرفس سه تا بنوشند و با سرکه جهة
و با سرکه جهة فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنک خون مرده تحت جلد است و جهة ورم حار انثیان مفید
کمون حبشی قسمی از کمون بریست شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسون است کمون رومی و ارمنی کرویاست کمون اسود زیره کرمانیست و در
بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است کمالیون مازریون است کمکام صمغ ضرو یمنی است
و بفارسی حسن لبن کویند و حصی لبان مذکور شد کماه تیتی کوید بلغه بربری بار آورد است و بفارسی کیا قیسه معروف که دوا بر آن تعلیق میکنند

مع النون / الکاف

و صلیب منتن صمغ اوست کمجابن اسم هندی نوعی از پلپل است کمهان اسم هندی تخم الجزر است کمار و اسم هندی تخم الجزر است
کمار و اسم هندی مومیائیست کموملی اسم عنب الثعلب است کمنز اسم فارسی بولست کمیش اسم ترکی فضار است کندر صمغی
مخصوص بلاد بحر و عمان و جبال یمن و مستدیر و صلب و مایل بسرخی او را کندر ذکر و سفید سست را انثی نامند و تازه او را که در ابتدا
حرکت داده باشند مدحرج کویند و پوستهای رقیق او را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند و آنچه غیر صفا یحی
مانند آرد باشد دقاق کندر و کندر را قوتش تا بیست سال باقی میباشد و مغشوش او از آتش شعله ور نمی کردد و درخت او بقدر
دو ذرع و خار دار و برک و تخم آن شبیه ببرک و تخم مورد در دویم کرم و در سیم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر
اعضاء و حجب دماغ و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و مخفف بلغم و با تریاقیه و مبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغ و جهة خفقان
و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و بمقدار یک درهم او با مثل او نانخواه جهة زحیر و با روغن
زیتون و عسل جهة رفع برودت اعضا که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رایحه کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و بول با بول

وشکر

وشکر و جهة ضعف معده و ریاح غلیظ و نسیان و با دم سرخ و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و بار زده تخم مرشت جهة تقویة باه و ادکلیده
خصوصا با جوز بوا و سوا و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت جهة
با عسل و زرور او جهة قوباء و ثالیل و با مر نخابی جهة جراحت سوختکی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح
سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن ورد جهة ریختن موی و با عسل جهة داحس و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد کوش و با قیموا
در روغن کل سرخ جهة اورام حاره پستان و با ادویه محلله جهة دواخشا مفید و بخور او جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و تقویة باه و کزیدن هوام
و خوابیدن او جهة سرفه رطوبی و تقویة دندان و لثه نافع و چون یک مثقال او در اب خیسانند آن اب را بنوشند و مداومت بآن نمایند
جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش ترنجبین و بفارسی
و شکر و قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است و قدر شربتش یکدرهم و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشکتر از کندر و شدید القبض و
مجفف قوی است جهة نفث الدم بغایت مؤثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضاء و رافع قرحه امعاء مفید است و ضماد او بر سر
قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و منقی و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم در حنت کندر رافع سهال
دمویست و دخان او که دوده او باشد کرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان مواد بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست کند سن
بیخ نباتیست شبیه بلنکر و برکش مایین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را با و میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بسفیدی
و شدیدی و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سیم کرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مرة السوداء و بلغم غلیظ
محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آرنده و آشامیدن و طلا
کردن او جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با اب یکعدد جهة صرع
بارد و نفخ دماغی و با روغن بنفشه جهة شکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و بچهء صاحب فالج و ضماد او با دو زن او تریج و
روغن زیتون جهة روئیدن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن با آن جهة عسر نفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنک کرده
و مثانه و شقیقه سرد نافع و روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة امراض بارده کوش خصوصا جهة کرم او و جهة حکه آن قوی الاثر است و قدر
شربتش جهة قی کردن یکدانک تا دو دانک و جهة سپرز و یرقان و امثال آن یکدانک تا پنج قیراط و اولی اجتناب شرب اوست و دو درم او
کشنده بخناق و درد شکم و تشنکی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کثیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل او جوز القی و ثلث وزن او
عیزار و دو وزن او مقدونس و نصف او شیطرج است کندس بلغة صرستان قسمی کبیر از عرعرست و بترکی ارکیل نامند و ثمر او لطیفتر از
زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده از وست کنکر زد اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنکر نامند در دویم کرم و در اول خشک و مقیی
صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم نبطی نباتیست مثل درخت کوچکی برکش در
رنک و حدت شبیه ببرک سعتر و در بوی مانند بوی دود و شاخهای او از یکساق سطبر رسته و کوتاه و درخت ثمر الخضر در سیم کرم و خشک و بوئیدن
او منقی دماغ و شرب او منقی معده و جکر و معین هاضمه و بالخاصیة در جائیکه او باشد عقرب آنجا نمیباشد و اکر برک او را بعقرب بمالند جابجا شل
میرد و مضر سنبل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندر نیتی نباتیست شبیه ببرک انار و بزرکتر و برکش عریضتر از او و در بوی مانند کندر
در سیم کرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یا قریب کندر رومی و مصطکی است کنجروس اسم یونانی جادریست کندس اسم هندی آنست عود
العطاس است کنجده اسم اصفهانی انزروتست و دیدم کنجیه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است کنکرایه فارسی
حرشف است کندم مکه اسم بلخی جند رونیست و در اصفهان ذرة مکه نامند کندم دیوان اسم فارسی شیم است کنکر خر اسم فارسی بادآورد است
کنه اسم فارسی قرادست کنه نا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغه مازندران اسم درخت نیم است کنب اسم
اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است کندرو اسم هندی کندر است کنبیا اسم هندی قنبیل است کندلیت اسم هندی
کبریت و کندهک و کندک نیز نامند کنرا اسم هندی خربزه است کنه اسم هندی نبج است کنجیل اسم هندی اغالج و حرات
کند اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی خراطین است کنو ای اسم هندی عنب الثعلب است کندا اسم هندی بصل الفار است کند آشیر بلغه

الکاف مع الواو

هندی سانج است کهجمال هندی محلب است کمرنا بهندی حند توبیت کنول هندی شنانست کنکوتهندی رخت الکنوا
هندی صابرست کنول هندی نیلوفرست کو مه بلغة اصفهانی نوعی از ریت کمایهٔ آبکار را در شیر حل نموده استعمال میکنند و دندوطبق تب
مری وتخفیف آن کمتر از آن ومضر سینه وسرو ثبیت اما اکثار او باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه است کوستیل لغة شکابن و یلم است
و ابن تلمیذ بلغة طبرستان دیودار و بلغة مازندران کوزن کیاه بیان نموده واو نباتیست برکش شبیه برک نارنج و ساق او زیاده
بر دو ذرع و تخمش سیاه بقدر لوبیا و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیه هر فعل که قابل او در جمیع او
کند و هر قولی که متلقی کرد شارب او بهمان فعل و قول مبادرت نماید و از مؤداة است و مستعمل از آن در ولایت دیلم برک اوست
و در اطعمه استعمال مینمایند در آخر دویم کرم و خشک و مسکر و مورث بنجوابه و بیهوشی و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل
امراض بارده رطبه و قدر شربت از برکش که با اطعمه طبخ مینمایند تا ده درهم و از تخمش تا پنج درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده است
کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور اسم فارسی مقل است کوهنان کنهانست کو الف باد آورد است کو رکندم جو رحندم است
کوکب شاموس طین شاموس است کوک خس است کوپر اسم هندی فلفل است کوکب الارض طلق است و نزد بعضی قیمولیا کور
النحل اشتان زنبور عسل است کولان نوع نواسل است کوربا اسم فارسی زنجر است کو شکو اسم فارسی خطیا نا است کوخلن اسم
رومی اثمد است کو کافیلوس اسم سریانی اجاص است کوله پره اسم فارسی انجدان است کو زره اسم فارسی خرنوب شامی است کوکج
اسم فارسی نیم ورا است کوش ماهی اسم فارسی شنج است کو کرد اسم فارسی کبریت است کو ن لقح اول و دویم اسم فارسی فیمار است
کو کرحین اسم ترکی حماحم است کوکل اسم هندی مقل است کوکرا اسم هندی قسط است کوه چوبا اسم هندی حب النیل است کو کر
هندی زجاج است کو کرنده هندی کمافیطوس است کو کامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند هندی صمغ است کوکم

الکاف مع الهاء

اسم هندی خراة کوله رته اسم مازندرانی حرف بابلی است کهربا مسندی کوید از نوع مهره است و اندریا مغرب بساحل آن افتد
و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز و غیر آنست و از بلاد روس و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه است در جزایر بحر مغرب
که مانند موم منجمد میکردد و حقیر قطعهٔ از کهربا مشاهده نموده که مکسی را آن ماده بوده و متحجر شده بوده و نزد محمد بن احمد معدنیست و مغرب
او قوی تر از طوابلیست و از اقوال قدما ظاهر میکردد که کهربا و سندروس یکجنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب
و شمال باشد و در ربودن کاه هردو شریکند و سندروس مانند حرارت کاز مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج مالیدن
زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب بهم رسد و در کرمی
معتدل و در دویم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و
حیض و نزلات دماغی و نافع جهة اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف کرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهة عسر البول
و بالخاصیه جهة زحیر نافع و طلای او جهة شکستگی اعضا و با موم جهة منع عرق ضعفا و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر و با
آب جهة سوختگی آتش و تعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط و رفع یرقان از مجربات و تعلیق او بر معده جهة منع تخمه و بلع او جهة جمیع
تقویة دل و رفع خوف طاعون و ذرور او جهة التیام زخمها مفید است و چون بوزن چهار شعیر او را در مطالع سرطان صورت
بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتوری نیابد و کویند مضر سر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اکر یافت نشود و
وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او بسلیخه و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است کهبا نا اسم سریانی
شاخ نبات فاوانیا است کهیله کسیله کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلم و کهیرک اسم بادنجان
کهری اسم هندی مزورهٔ بی کوشت است کهرک هندی اسم خرما کهتا معنی ترش است کهجور هندی اسم تمر است کهولکی اسم
هندی تخم خرفه است کهینه هندی نفل خیار است کهر هندی اسم حافر حیوانات است کهونکرو هندی حسک است کهیلا هندی

الکاف مع الیاء

سلیخه است کهور بر هندی سوسمار است کهوتلی هندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک کیاه جالینوس
اسقولوقندریون است کیموس درته است کیدج کاریت کیل دارو اسم فارسی سرخس است کیه اسم فارسی مصطکی است کیکوکس

اسم طبرل

حرف الالف
اللام مع الالف

اسم طبری قثاء الحمار و مذکور شد کیه هندی موز است کیره هندی اترج است کیهون هندی حنطات است کیرو هندی میده است
کیز هندی زعفرانست کیتی هندی خبث الحدید است کیان پل هندی دارشیشعانست کینکر هندی خار مغیلان است کینکرکا اسم
هندی اقاقیا است

حرف اللام

لادن رطوبتیست که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و
شبیه بدرخت بنق و برکش عریض و بهم متصل و رقیق و صلب و کلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در طوبت
غلیظی که از ساق و برک او جمع کنند بهترین اقسام و لادن عنبری نامند و هرچه از آن رطوبت بر موی بز و کوسفند چریدن آن
نبات چسبیده و از آن جدا کنند بو شرار قسم اول و هرچه بر سم راعی چسبیده باخاک و ریک ممتزج باشد بوشراز بهمات و بعضی تصریح نموده اند
که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی از لبلاب است بر موی راعی میچسبد و بهترین او نرم و خوشبوی سیاه مایل بسرخی و نبریتی در دویم کرم و در اول
خشک و لطیف و جاذب با قوهٔ قابضه و منضج قوی و محلل و مفید دهن کهنه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و
رافع فواق و دردهای بارده و با شراب جابض طبیعی و طلای او جهة رد سوء صلابت معده و حکه و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهة آثار قروح و آکله
فرزجهٔ او جهة صلابت رحم و خناق و حتباس حیض و با روغن کل که بریافوخ اطفال طلا کنند جهة نزلات و سرفهٔ شبان و بر معده جهة تقویة آن و
رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک بسیه کاو جهة ورم مقعده و ذرور آن و حقنهٔ او با روغن کل جهة سحج بارد و طلای او با روغن کل جهة
سوختگی آتش و با روغن مورد جهة تقویة موی و منع ریختن او و بخور او جهة کریزانیدن هوام موثر و چون نان بعد از بول کردن او بخور زنند بحال
باز بول ایدا نرسد تا بل حامل خواهد بود و الا فلا و مضر سفل و آشامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل و قدر شربتش تا یکدرهم است و روغن
لادن که یکجزو او با یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیکر بر آتش خاکستر کذارند که قریب بسدس او روغن شود جهة برد اعضا و تقویة معده
و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویة او بغایت مفید است لاجورد معدنی معروفست و بهترین او صاف شفافست کبودی او بسبزی
و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر تلمیه میشود و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند و داد لاجوردی بنماید بخلاف غیر مغشوش او
و مستعمل در طب غیر مغسول اوست در اول کرم و مغسول او در اول سرد و در دویم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون و
صاف کنندهٔ آن از کدورت و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و حالی است و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل و حالی و با قوهٔ
قابضه رافع امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهة سلاق و ریزش دمعه و بیاض و قرحه و ریختن مژگان و زند
او جهة اکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهة رعاف و فرزجهٔ او با روغن زیتون جهة حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهة تجعید موی و قطع ثالیل و
برص مفید و مضر معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش
حجر ارمنیست لاله سرنکون اسم نباتیست معروف در باغچها غرس میکنند پیاز او را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند طلای او را جهة عرق النسا مجرب یافته اند لاله نعمانی اسم فارسی نباتیست برکش شبیه برک زنبق و مخصوص بسه چهار عدد و کلش مانند
شقایق و بزرکتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پردهٔ او چیزی شبیه با بریشم مطبوخ و بسیار نرم و پردهٔ پیرون او سیاه و
مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انکشت است و با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کنندهٔ رخسار و منوم و قلیل الحرارة و با رطوبت غالبه
و نشاه های او مشتهی و خلست و قدر شربتش یکدرهم تا ده درهم است لاعیه نوعی از یتوعات است و با سمیت و بغایت تر از انواع یتوعات و
ابو صریح کوید از مطلق یتوع مراد لاعیه است و از ادر تنکابن سینخ نامند کیاهیست پر شیر فرتیب بکیاه سقمونیا و برکش مدور و کلش زرد
مایل بسرخی و شبیه برکش و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش در آخر سیم کرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و منقی و بدستور برک و تخم او
همین اثر دارد و کشندهٔ ماهی و جهة استسقای زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود و قدر
شربتش از یکدانک تا یکدانک و نیم و آرد جو مخلوط با او تا یکدرهم و از برکش در مطبوخات بدستور تا یکدرهم و مضر معاء و مصلحش کثیرا لالا رازی
کوید کیاهیست که از مکه خیزد و بخور ثمر او جهة بواسیر و درد مقعده و شرب او جهة رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است لاجی صمغ
درخت بندیست خوشبوی شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنک مابین سفیدی و زردی و در آخر دویم کرم و خشک و منقی و ملطف و
مفتح سدد و رافع بلغم و جهة شکستگی اعضا و امراض بارده و طلای او جهة جراحات و تحلیل ورمها و اعیا و قطع رایحهٔ بد نافع و با آب مورد

جهه

لبن
اللام مع الباء

تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او عرق آرنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش نیم درهم است الاجی اسم هندی
حیل است لاجوردیه صامریوماست لازورد لاجورد لاغنورس عزساوس یونانی و بسریانی زولاغو ارنب بربریست لاغنورس
بلاسیوس یونانی ارنب بحریست لاریطوطاون عرطنیثاست لاسورس یونانی ماهودانه است لاتک اسم هندی کرسنه است
لاک اسم فارسی لک است لاک پشت اسم فارسی سلحفاة است لالخنا اسم فارسی حاحم است لبلاب اسم عربی حبل المساکین است
او ممتد شده بجا و را آویزد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد سفید او را کلش سفید و شبیه
بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا و در تنکابن لکو نامند و سیاه را کلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است
سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد و برگ بهر ریزه و گلش کوچک و تخمش غلاف سیاهی مایل بسرخی و قسمی از آن پشم و ساق جمیع اقسام
کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی نزد جالینوس در دویم سرد و خشک اند و نزد ابوجیان ابن ماسویه گرم است و آن مفتح سدد و ملین طبع
و محلل و آب او مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند تفتیح او غالب و اسهال او کمتر و آب افشرده آن بعکس است و برگ کبیر سفید و منضج بلغم
المساکین است جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خیارشنبر جهت ورم مفاصل و احشا
و قرحه امعاء و ربو و ... ازکل او جهت قرحه امعاء و ضماد برگ تازه او جهت درد سر و مطبوخ او در روغنها جهت تحلیل اورام و درد ها و
سعوط عصاره او با ابرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و با روغن بتون جهت درد گوش و چرک او با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفید است
و قسم سیاه را عصاره اش سیاه کنند موی و برگش جهت قروح خبیثه و کل قسم اجزای که با شراب آشامیدن و فرزجه او مدر حیض و بخور او بعد از طهر
مانع حمل و آب او شدید الحرارة و حدة و سترنده موی و کشنده قمل و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام
جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز مایل بسیاهیست مسمی بشنجمه است سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج
و درد سینه و تپهای مزمنه و بقدر ربع و بشیر زو ربع رطل از آب دبا و دو درهم مغز قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او دافع قروح خبیثه و
تازه او التیام دهنده جراحات و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربتش از آب او یکوقیه تا
سی درهم و لبلاب صغیر با قوة محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و محلل ورم
مفاصل و با خیارشنبر جهت اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر تنها نافع و قدر شربتش از آب او تا نیم رطل است باپست درهم نبات لبنی اسم عربی درخت
عظیمی است و در صعید مصر کثیر الوجود و شبیه بدرخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت طعم و برگش مایل بدراز
و معروف با بیلست و اهل مصر سمیت او نیافته اند و ابن جزله مؤلف منهاج مبتلی از آن در جنت ... اند و نزد مؤلف حاوی الادویه
سداب است و در دویم سرد و خشک و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن
و مورد جهت جبر کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و دود او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و
مورث ثقل سامعه است لبن بفارسی شیر و بترکی موز نامند در کتب القوی و مشتملست بر دهنیه و مائیه و جبنیه و در اول سرد و خشک است
پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و رطوبت و یبوست بسبب غلبه یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بانفراد مذکور میشود و امور
کلیه و مشترکه را بانجام قوم میگردد و هرچه در تغذیه انسب است از حیوانیست که اقرب بولادت انسان باشد آنند شیر کاو و بعد از سایر است و بعد از آن
شیر بز و گوسفند و اما شیر الاغ و اسب و خر گور و خوک و غیره در تداوی قوی اند و از کاو و گوسفند و بز در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و
فصل مختلف میباشد چه هرگاه مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند آن شیر آن مخدر و مسکر میشود و از تعلیف
مسهلات و قوابض و مبردات و طلیبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال این آثار او مبتدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت
لطیفه او بعد از سرد شدن زایل میگردد و پس در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر کاو است
و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمرشت موافق ترین اغذیه و هرچه جبنیه او غالب باشد مسدد است و الا منفتح و طلای اقسام او موافق ورم مقعد و
قرحه و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و با آن و با میوه های تازه و ماهی و مانند امثال آن جایز نیست
چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند قلیل

انقضای

انقضای حمل و از ولادت و در زمستان بسبب غلظت و در قرب الولادت بسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست و جهت فصل بهار
او اسط تابستان استعمال او اولیست و اکثار او مورث تپها و مولد قمل و بجهت یبوست سریع الاستحاله بدخانیه و در اماکن حاره و معده
ضعیف باعث مضرتست و موافق سودا و تپ ربع و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل او در اغذیه و کثیر او در تلیین طبع و تبرید و مجموع
شیرها ملطف و جلا و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند لبن البقر شیر کاو است و کاومیش از جنس اوست و اغلظ از آن هر دو با
دهنیه غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده او که سرد نشده باشد بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم
و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم ابقی حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع
و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل که با تب خلطی باشد و امراض یابسی و جرب و قوبا و حکه و جذام
مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما جهت فربهی کردن بدن و داغ کرده با آهن و سنگ نقره جهت اسهال و قطور و طلای او جهت اکثر
امراض چشم نافع حتی مأیوس العلاج از مداومت او صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلای او با سفیداب
قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن بتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است تا یکرطل و مضر
صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و صرع و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث
سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شراب او با شهد و شکر مانع انجماد او و سنگ چون
منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع آن قی و حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب
با فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شربت تیزمایه را تا بقدر یکمثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان شیر گوسفند است
و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر کاو و بهترین او آنست که ریش سیاه و در تقویت باه و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویت جرم دماغ
و نخاع و قرحه ریه و امعاء و نفث الدم مؤثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست
لبن المعز شیر بز است و مائیه او غالب و برودة و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تپهای مزمنه و دق و غرغره
او جهت اورام لهاة و خناق انفع و سی مثقال او تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و
علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر کاو است و بدستور عکس او لبن النساء شیر زنان موافق ترین شیرهاست و از مرضعه دختر سرد و تر
و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یابسی و سعوط او جهت خشکی دماغ و بخار و سرسام و ... اطفال و
ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر
الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند و قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس او پسر و از مجربات است و
بهترین شیر زنان و سایر لبانات آنکه چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد با اعتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیه
او جهت شدة امتزاج از و جدا نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریست مفتح و مدر بول و زرداب که با دارصینی و با شکر مقوی بدن و
صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سرد نافع و
نافع و چون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید بتدریج از دو وقیه بنوشند تا یکرطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند و با
روغن ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال او و باید شتر را ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن
نمود لبن الاتان شیر الاغ است مائیه او غالب و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیه او سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد او و مفرح و جلا و منفخ و بطئی
الهضم و بطئی الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل و دق و هزال یبسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و
صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعاء و زحیر و خفقان و جهت جراحت امعاء و رحم و اسهال خصوصا با قابضات و ضماد
او جهت تقویت لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حار ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش
گل انگبین و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او باشیای مناسبه هر علتی شرط است
و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیانست جبنیه او کم و دسومت کمتر از سایر شیرها و مفتح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه است

بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او بانثاره علاج بعد از ظهر معین سل حاقر است و از خواص او تست که در هر سالی که قلیلی از او با طفال دهند تا بنشان آبله
بر نیارند و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و نرشک کرده شیر او بازاقم نامند و در اکثر افعال قوی تر است لبن الخنازیر
شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است لبن الغزال و لبن حمار الوحش شیر آهو و خر کور کمتر از
شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و در ارو نفوذ ند
لبن الحامض بفارسی ماست نامند در دویم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال
قریب باوست و مخیض مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مصلحش بهای مرکبه …
… ماهی چوب جاره و زنجبیل پرورده است لبا بفارسی فرشه و بترکی اغوز نامند و او شیر غلیظی است که بعد از ولادت تا چهار روز دوشیده شود و گوه
اور … غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین مؤثر و بغایت مسدد و مورث فواق و مولد حصاة و دیر هضم و مصلحش …
لبن السودا نزد … که اسم فرفیون است و بغدادی بعضی گوید … بسیار نرم بغایت گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن او
باعث رعاف و عطسه مهلک و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است و چند ساعت … لبن الیتوعات شیر نباتات شبرم است مثل
مازریون و مجموع از سموم و مسهل بعنف اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میگردد لباب القرطم مغز …
کافشه است گذشت لباب القوم و لباب الحنطه و لباب البطم و لباب القمح نشاسته است لب النخل جمار است لبروت بلغه مغز الفستق
اسلیخ او مستعمل صباغان است لبنی بیونانی اذان الفار … است لبسان خردل بری است لبیدیون و لبیرون …
لبابه اسم مغربی فرفیون است لبنی میعه سایله است لبان معرب از لیبانو یونانی و او کندر است لب … بلغه …

ترکیب لحی اسم هندی ماقلا است لحاج بلغه کیبلان زیتون … لحم اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر
میشود در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم و غذای انسان که از ادویه بعد باشد منحصر در نبات و حیوان است و در استحاله تا مشابه بمغتذی
شوند ناچار است که طبیعت در نبات چهار قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و الصاق و در حیوان محتاج بهمه
افعال نیست چه در شیر غیر فعل کافیست که تفریق و تغذیه کرده هضم قبیل است و از عقد و تشبیه و الصاق و در شحم طیور محتاج تحلیل و استحاله و تمیز
نیست و در لحوم محتاج بدو فعل است که تشبیه و الصاق باشد پس لحمیات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط اوست که فربه …
خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال او و بهترین از مواشی گوسفند نر است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه بر او نگذشته باشد و بعد از آن گوساله
یکساله و دختر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بهترین آهو بره و بچه بز کوهیست و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحراره گوشتهای غلیظ
مناسبت و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام مقدید و سقیم و پیر سال و لاغر مورث امراض
پشمارند و روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه بهضم و بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب قساوت قلب و ترکی
… و بلادت و غیر و … صفات بهیمی است و بسیار بر خوردن او باعث ضعف ارواح بدن و سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از آن
… مقرون ساختن … باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشت …
… اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لحیة التیس دوای مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی دیگر نبات است … مثل
… قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان تنک بسکون نون نامند و مانند سبزیها میخورند و حنین بن اسحق و جمعی دیگر گویند
… دانسته اند و قول او معتبر است و او نباتیست … بقدر حب کوچکی و شاخهای او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت
و … بکلنار و قسمی از آن سفید و نزد بعضی نوعی از طراثیث … روشنی و بعضی سفید و بعضی بقرمزی مایل … بروی آن
طراثیث را هر قسطیداس نامند و بیونانی ابو قسطس و از جمیع اجزاء نبات عصیر مقوی تر است و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره طراثیث
مذکور است در آخر اول سرد و در سیم خشک و قابض و اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و … و دافع قرحه
امعاء و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضای ضعیفه و معده و جگر و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا و قدر شربت از عصاره او تا … از
برگ و گل او تا چهار درهم و ذرور برگ و گل او جهة التیام جراحات و رفع تعفن آن و گل او با موم و روغن جهة سوختگی آتش و اورام حاره

خوردن او جهت قرحه امعاء و تقویت معده و منع ریختن موی نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیاست لبی خالد …
یمین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهاییست بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در
تحت زمین و چهار انگشت او از زمین پیداست و در شوره زار … و این قول اصح می نماید چه گیاه مزبور نوعی از طراثیث …
زکریا خوردن لحیة التیس را دافع سموم دانسته اند لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او در بورق مذکور شد لحاء الغول …
شعر الغول است لحا … بکسر اول پوست بیخ نباتات و ریشهای باریک آنست لحیة الحمام پرسیاوشان است لحیا …
و گویند حرشف است لحام الذهب از اقسام تنکار است و مذکور شد لحنیس بلغت یونانی نوعی از … بر نبات …
بزرعی و گلش بنفش و … و بزرگی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدس … نزد بعضی … در سیم گرم و دو درهم از تخم
مسهل … و دافع سم عقرب و شبانه و مفتح سدد و دافع یرقان و قدر شربت از نبات او یکمثقال است و چون گل او را بر روی عقرب …

کشند … است لحیل الاکلیل خزامیست لزاق الذهب … لحام الذهب و اشق است لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ …

لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب بدن … حاره و مولد منی سریع الاستحاله الی الخلط و متعفن و مصلحش سرکه …
و زیره است لسان الحمل بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغی و از جنس … است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک
و ملاست مایلتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه کوچک و ساق قسم کبیر او …
و مایل بسرخی و مرتب بزرعی میشود و تخمش بزرگتر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ او سست و با زغبیت و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی
و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دویم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر
و مفتح و جالی و نفث الدم جمیع اعضاء و پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال مزمن … ضماد او مسکن تشنگی و جهة فساد هضم
دق و سل و نفث الدم و … مضر جگر و ضعف آن و سدد و رفع صرع و تبهای حاره در بوییدن … و قرحه ریه و قی الدم
و … گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور او جهة التیام زخمها و ورم … و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح
خبیثه و ساعیه و آکله و … بفارسی قطور آب او جهة درد گوش حاره و امراض چشم و حمول او جهة درد رحم و … و ضماد برگ او
منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک رافع سمیت زخم سگ دیوانه و گزیدن … جهة باد
سرخ و … و طبیخ بیخ او جهة امراض دهان … گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از
آب او ده مثقال … بدلش حماض … و گویند بالخاصیه … چهار … شراب ممزوج …
عنب و چهار عدد … و تخم … افعال مانند عصاره او … قابض و مغری …
شربتش … است و عرق … لسان الثور بفارسی
گاوزبان نامند برگ نباتش با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروش بر زمین و بر روی آن نقطهای سفید شبیه بجای زغب او
و ساقش مرتب و … بزغب و شاخهای با زغب و باریک سفید و گلش لاجوردی شبیه بگل انار و تخمش مستدیر … جبال … کثیر
الوجود است و قسمی از آن که در اصفهان و … بعضی بلاد گاوزبان … گل او لاجوردی و کوچک و مدور … در اول
گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف جمیع اجزاء او و مفرح و مقوی اعضای رئیسه و حواس و مسهل مرة السوداء و …
امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکو کننده رخسار و …
و تقویت حرارت غریزی … مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از آبش تا چهار وقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش بوزن او …
و چهار دانگ او پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند دو مثقال او تفریح …
میکند بدون … و دو درهم گل او با یکدرهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقانست و عرق گاوزبان جهة امراض سوداوی و مفید
در سایر افعال ضعیف تر از آن و قدر شربتش سی مثقال و برگ سوخته او جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است لسان الایل
غیر … الایل … گیاه … برشاخ و پراکنده … مایل بسفیدی و برگش شبیه … بزغب …

سفید و ثقیل الرایحه مایل بخوبلا و ثمرش زرد مایل بسیاهی و منبتش زمینهای درشت در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح
ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و رافع سم شقیقتین بحری و طبیخ برگ و شاخ او مدر بول و حیض و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با حنا سیاه کننده
موی و ذرور او جهة التیام جراحات و شقیقه حبیثه آن و استنجا بآب مطبوخ او مسکن حکه فرج و مقعد و ذکر و آب بخیه او با عناب و مویز منقی
سدد و رافع التهاب و مضر گرده مصلحش صمغ و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او تا سه درهم است و چون هفتاد مثقال او را با هفتاد
رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهة قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و سستی عضل و اعصاب و حیض نافع و قدر شربتش تا یک رطل است لسان
العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند و درخت او قسمی از درخت دار و عظیم است برگش شبیه ببرگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در
جوف هر یک از او تخم بزرگ دراز و تر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر
دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و بیخ‌ها و مغص و مدر بول و مفتت حصاة و باه و مقوی و بغایت محرک
باه و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضای تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانت حمل از مجربات و
مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف او و بهمن سرخ است و نزد بعضی گردکان و تودری سرخ
بوزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهنده او و ضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است لسان الحمل نباتیست برگش
دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهای پراکنده و بقدر دو ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و
بیخ او مربع و سیاه و در بیعی است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجه بیخش جهة گشودن حیض و اخراج جنین نافع است
لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و دراز تر و باریکتر
و بسیار نرم و اطرافش تیز و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان می‌روید
و منبتش حوالی آبهاست و بیخش سفید و پر شعبه و شعبها مثل ریسمان باریک و متشبک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل نافع
سرفه و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است لسان الثور نباتیست بلند و جمعی گاوزبان را گاو زبان التور و برگش
عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و درشت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها می‌روید بقدر ذرعی و بر سرش گلهای کوچک و بوی او مانند
خیار و خام و بیخ او ماکولست و در دوم سرد و تر جهة عمل زبان حیوانات بغایت مؤثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دماغ و التهاب
حاره است لسن بلغه هندی نوم است لسون هندی سپتا نست لسیا ال بلغه دیلمی سلوی است لسیه بلغه مغربی او قیمونیاس است
لسوعوریون بلغه عبرانی قرد است لسان الحر سیاست لسوریطیس لبلابست لصیقی از ان انه سیر کوبند برگش شبیه ببرگ بارتنگ
و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر فندقی و تخودی و خاردار و بر جامه میچسپد و لصیقی از آن جهة گویند
در تنکابن معروف بکاتش است در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفه بارد و خشونت سینه و ضمادش با روغن گل سرخ
جهة ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغز تخم او مهیج و عنول او سرخ کننده رخسار است لصف کبر است و بلغه مغرب اسم حرشف است
لعبه بربری بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر و مانند سرپستان قولنج و شده در مصر معروف و تریاقست و سورنجانه بعضی این اسم مسمی اند
در سوم گرم و خشک و بغایت مهیج باه و مدر خون و حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل و امثال آن نافع است و رازی رافع سموم
و بعدیل الشهود مداومت او باعث سرخی رخسار و اکثار او مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یک درهم و بدلش بوزنان و
تودری و مثل آن مغز گردکانست لعبه بربری است لعبه مره مستعجل است لعیب شقایق النعمانست لعل معرب لعل
معرب از لال هندی است و نزد مؤلف رساله است و در کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند
که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شده و از جنس یاقوت و با استحکام ثانی او نیست و بجهة
اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند آن تصریح کرده و در منافع بخصیصه
مثل یاقوت احمر و تفریح و تقویت دل باصره قوی‌تر از یاقوتست و سعی از شربش جابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی و ضعف
قوی کتابست و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست و بفارسی سابزک و اکثر یبروح
و بیخ لفاح عبارت از یبروح سیرانی و مذکور خواهد شد و قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر مایل
بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت مایل بشیرینی و او را تفاح الجن نیز نامند
تخم او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو و سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ او اندکی شباهت
بصورت انسان دارد و لیفها شبیه بموی که ایبروح الصنم میباشد با او و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار
و زرد و بیخش سطبرتر متوسط و صنفی از آن نامنبت مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری مایل بسفیدی بی‌ساق و
بی گل و ثمر و بیخش دراز و سطبرتر با سیاه و سفید و قوی‌ترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قوی‌ترین اجزا پوست بیخ لفاح است و متصل
از آن عصاره و آب سایل او و پوست بیخ اوست در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوة و او مخدر و مجفف و مسکن
ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مستعمل ان مسموم و مسکن بکیاه او مدروش قیراط از پوست بیخ او با عسل مشفی بلغم و
مرة السودا و جهة حرقة البول و خفقان حار و اسهال و مو رفع بیخ او نافع و طلای او مولد حمل است در جمیع زمان و جهة درد سر و اورام حاره
و با آرد جو جهة درد مفاصل حار و با عسل یه دغن بیتون جهة کزمدن هوام و با سرکه جهة باد سرخ و حمره نامند و طلای شیر او جهة کلف و نمش و منضج
طبیخ او جهة درد دندان منید و مدر بدم و کننده است با اختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل و انیسون و قدر
شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزر البنج و شربت نیم درهم از تخم او بجدی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار گرم و بانکر تفریح و
بغایت ملا است و تمدل ایها گو کرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهة اورام حاره و برص نافعست و از خواص اوست که چون بیخ لفاح را
با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آنرا عاقد ارب و مقعد آنرا با پوست انار رد و موی جهة تکمیل صناعت
تجربه نموده اند لفنش درختیست بزرگ و منبتش نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی بسیار تیز آتش و او تاثیر میکند و ابن ابی خالد
گوید که مراد از قول سبحانه و تعالی من الشجر الاخضر نارا اوست طلای برگ خشک مسحوق و رافع برص و بهق و عصاره او رافع قوبا است و از طایفه
گویند آن چوب صنوبر است لفت الکرم حنوطیست که از تاک میروید و در کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری یبروح الصنم است لقر فی
خبازی است لقلق بفارسی لک لک نامند و از طیور معروف است و در سالی دو بار که در بلاد ما دای و شود ترک ماوی او توطن آنجا میکند در آخر سیم
گرم و خشک و گوشت او جهة جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و برودت و متحجر نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد و مضاد
در جمیع افعال قوی‌تر و سرگین او جالی بهق و آثار و بانجم او بشاکننده موی است و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری خوان او از سموم و جهة وضح و بهق
نافعست لقاح شترماده شیردار است لقیطه صمغ صنوبر است لک بفارسی لاک نامند صمغ نباتیست شبیه بر ساق یکباره او را
شاخ و گلش زرد و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمیست که بر آن نبات می‌نشیند و در آخر سرطان جمع می‌کنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال
باقیست در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول اوست و طریق شستن و در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و احشا و فتح
سده پسرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بانی جهت لاغر کننده بدن و جهة استسقای لحمی و زقی و فالج و یرقان و خفقان سرد
و ربو و فالج و ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث وزن او ریوند و نیم وزن
او اسارون و ربع آن طباشیر است و از خواص اوست که چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه تا سی چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چرب هم را این امر بادی بدیده
اگر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور بهیل فربه دارد و رنگ او مخصوص پشم و ابریشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ
نمی کند و باید ابریشم و پشم مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یکشب با آتش نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج جزو و لاک صد جزو باشد و الا باید
طرطیر تا نیر ندارد و چون اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده با آتش بجوشانند تا دو دو صاف او جدا شده و آب اشنان
سرخ و درخشنده گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند و نوشتن و امثال او بهتر از شنجرف است و ثفل او را زرگران در استحکام جواهر
استعمال نمایند و معروف بموم زرگر است و بغایت قبض و شربت او در قطع خون حیض از مجربات است لماء عنب الثعلب است الملم
بلغه مغرب تصحیف بحر سیست لمیون قنطوریون صغیر است لمخیطس لغه یونانیست سربف گویند که او در شام منسم نامند بستانی و صحرائی
میباشد نبات بستانیرا برگش عریض تر از برگ کتاد و برگ خرنوب منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر بدو شبر و بر سر آن گل

اللام مع الواو

سیاه شده بکلاه و در آن صورت شبیه بزنبکی دهان باز کرده و در اسفل ها دایره مثلث و سیاه شده بزبان و بخش بندد کشا منقش زمین ناک
خشن است در دوم گرم و در سیم خشک و مجفف بول ایوی را صلاح و گویند ساحر از افعال غریبه میزند و قدر شربت او درم او بمثقال او
طبیخ او و دیگر قسم حجری او را برکش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه جهت
منع زیادتی جراحات و التیام او خشک آن جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لوز الحلو است لکن بهندی کهی لنک
بهندی قرنفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جلای اعضای باطنی و ملین طبع و حلق
و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقه منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب جهت خشونت سینه و
حنجره و تولید منی و در دفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با نصف او زعفران و مثل او شکر در قطع سرفه و قرحه
شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب سقوط اشتها و غشی و مصلحش رب و جامه است بعد از تناول تازه
نارس او با پوست که چقاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام
محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مرّ در تغذیه و فربه کردن بدن و صلاح کرده قوی تر است و روغن بادام معتدل و در گرمی و تری
و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع درد گوش زدن و ضربه هم رسد و حقنه و شرب جهت چکانیدن او جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و احتباس
بی خروج حصاة و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و دفع ضرر
ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نیم مثقال و در رفع پیچش مجرب و دوام تدهین مهره های پشت پا و جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران
مجرب دانسته اند و جهت سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی لوز المر بادام
تلخ است در سیم گرم و خشک و جلا و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و
پیچش و سایر دردها مفید و مضر امعاء و مصلحش شکر و خرزهره او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهت بثور ابریه و تو باد خراز و نمله و زخمهای کهنه و
جرب و حکه و با سرکه جهت دمه نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت خراز سعفه است و ارسطو گوید که چون پنج درهم بادام تلخ کوبیده با
تناول نمایند شراب مست نکرداند و روغن او در اول دوم گرم و مایل بر طوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سوداویه معده و نواحی او باد ادویه
مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و در بول و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب او و طلای او جهت رفع آثار
و کلف و چین که بر رو و شقاق و جرب و حکه و قوباء و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم گوش
نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام تلخ و شیرین نایب مناب صمغ عربیست لوز بری لوز جبلی
بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی و با عطریت و ثمرش کوچک و با تلخی و عفص
بسیار و او غیر جلوز است در سیم گرم و خشک و جهت رطوبت معده و تقویت آن و رفع قی و اسهال او الرحمن
بارده نافع و قدر شربت از گل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است لوز البربر هاشمی از لوز بربست
شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از و دو جانب او و شعبهائی که مغزش نرسیده است گرم و خشک و بسیار قابض و روغن
او را زیت السودان نامند و مذکور شد لوز الهرجان و لوز السودان و لوز الادخان بلغه مغربی لوز البربر است
اوبیا مؤلف تذکره گوید بلغه هندیست و یونانی سیلیمن و بعربی فرتیقا نامند نبات او شبیه بلبلاب و
و منبسط بر زمین و بعضی بجا و رخود می پیچد و از بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بکرده طیور
غلاف شبیه بغلاف او و از آن قیق تیره گونش تا دو سال باقی و بهتر از باقلا و زود تر از نخود و سرخ او در آخر اول گرم و سفید مایل با اعتدال
و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسکن بدن و شرب آب مطبوخ او با اندکی قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین و
مرده و مشیمه و جهت دمه کرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث
غثیان و مصلحش او دارچینی و تنجبین است لوبیای هندی قسم اخیر فشتع است و در عرق و بادام نامند لوقاقیس یونانی نوعی از زراوند الطویل
حیض حقمیقی و شاید لوسیماخیوس یونانی و بمعنی شیدانه است و نوعی از بیخ الفطر دانسته اند و شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و کرده دار

دورکرمی

دوره کرمی برگها رسته شبیه برگ بید و طول با قبض و پیاق و گلش سرخ مایل بزردی و منقش تبهای سیاه و فی زاید در آخر دوم سرد و خشک
و انطای در دوم گرم و خشک سبیان نموده و مستعمل از آن برگ و عصاره است قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضاء و فرزجه برگ او جهت
سیلان حیض و حقنه او جهت قرحه امعاء و ضماد او جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حناء جهت زرد کردن موی بخور او جهت گریزانیدن حشرات و بور
در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربت از آبش پنج مثقال و از برگش نیم مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی
موتی نامند و بزرگ مقدار مستی پیدا است و بچه در صدف منحصر یکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سال کهن است از خواص
او چون در صدف بنهایت نور رسد باز بتدریج بتحلیل میرود مانند ثمر نبات و بهترین او عمانی سفید و بزرگ است و بدترین او
آنچه سیاه و ریزه و مایل بسیاهی باشد و غیر مثقوب باشد و سوراخ دار او مستعمل اطباء نیست و روغن عرق و بو بیاکرده مضر و دو
او در آب برنج کاهیده باشد و مالیدن بسیاه و در رفع چرک او در رافع زردی او است در آخر دوم گرم و خشک و تفریح آن تر
طلا و غواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضاء و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال مزمن و موی سفید جگر
کرده و امراض دل و بدبوئی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهت قطع سیلان خون
و التیام زخمها و اکتحال او جهت سده و سلاق و ظلمت چشم و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و جلا
محلول او بقول ارسطو رافع برص است و تطلیه او غیر محلول او جهت جذام و جمیع آثار و فرزجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و جهت بستن
دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش بید است و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش مرجان
سفید است و طریق حل او در طریق پنجم از دستور مذکور است لوجیه بطوس اطرافیت که قسم بری لخبیط است و ابن تلمیذ و محمد بن
گویند گیاهیست برگش شبیه برگ اسقولوقندریون و گلش مثلث و ابری و بستانی میباشد و بری او در حرارت غالب و شرب برگ خشک او
مقوی و پوست و با سرکه جهت جرب مجربست و جمیع جراحات و جهت التیام جراحات مفید است لوف لغه عربیست و بفارسی فیل گوش نامند
و سه قسم میباشد یکی بزرگ لوف الحیه نامند چه ساق او مانند مار ابلق است برگش شبیه برگ بید و با رنگهای مختلف و شاخها او مانند عصا
ساق او و سطبر و مرتفع و ثمرش مانند خوشه و ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند بلبوس و منقش ما کن نمناک
دارد در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطف و مفتح سدد و بغایت جلا و مدر بول و حصاة و بیخش جهت نفس الانتصاب
و با عسل جهت عسر بول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر و زخمها و تنقیه قرحه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید
خصوصا برگ تازه او و عصاره لوف جهت رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و جهت
او جهت شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش است و بوئیدن گل او مسقط جنین و طلای آب بیخ او بر بدن
باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یک درهم و بدلش سقمونیا است و شربت سی عدد دانه او با سرکه و اسقاط جنین
و مشیمه بعد یل و محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند
در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجربست و قسم ثانی لوف برگ کوچک با الوان مختلف و ساقش بقدر شبری و منقش میباشد و ثمرش مانند قسم اول
و او را لوف الجعد و فیلجوش نامند حراره او کمتر از اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویترین اجزاء او با تقطیع قوی جهت سینه و شقیقه آن و ضماد
او با سرگین گاو جهت نقرس مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او در روغن بید لوبیحو شانند تا سوخته شود ضماد او مسقط
دانه بواسیر است و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچک اند و قسم کبیر دو سست و برگ و گل او شبیه به آن و بیخش بقدر زیتون و قوت
الحراره مرتبه بدرجه چهارم و محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و طلای او قاطع دانه بواسیر و مایل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای آن با
زیتون که در بیخ او را سائیده اند جهت بهترین ادویه جذام و در روغن بنفشه در دفع شوکه مجرب دانسته اند لوف الجعد و لوف السبط
لوف الکبیر است لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون گیاه حضض و بفارسی فیل زهره نامند لوقاین یونانی شکوفه جامه است لوطوس من
لوفیا بعبرانی حی العالم و نزد بعضی فیلغموپون مغیرانست لوطوس عز یا یونانی خندقوقای بری و بعبرانی ایستبین لوفر ویس محرم بین
لوبارون شیطرج است لوطوس اغريون یونانی خندقوقای بستانیست لوفیا عقرب بحریست لوقامیس فالنخیفون است لبنی

لام مع الواو و الهاء و الیاء

بهندی آهن است لونگ لوبیه بهندی گیاه خرفه است لوره بهندی جاورس است لوا لا بهندی برویست لوآن بهندی نمک است
لومیری بهندی شغلبست لولا بهندی پستانست لهب بادنجانست لهو اسم هندی جوزست لهاج بعبرانی اسم عرعر است
لهوتو عراقیس شجر مصریست که کازران استعمال مینمایند و در آب زود نرم میشود سرد و خشک و مجفف سیلان و قابض و مانع سیلان
مواد و جهة جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم جنوبلی شجری محیط بر نخل و نارجیل
مقل و امثال آن و از مطلق او مراد لیف خرماست و بهترین او از نارجیل و نخل حجازی و زبو شیرین متعلق است در اول دوم گرم و خشک
فرس و لباس او جهة استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهة خراز و حکه و جرب و شرب او جهة اخراج حصاة و لیف مقل
جهة تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع او منقی دندان و جهة امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم مفیدست لیف البحر
پنجست شبیه بسعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن او پشاور کش شبیه برگ سرخس و ریشهای او باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او
بقدر گردکان و بزرگ بقدر نارنج و باخشونت کوبا پشمیست که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل میاندازد و در دوم
گرم و خشک و بغایت جلا آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهة بیاض چشم
مفیدست لیفه انطاکی گوید که ماهیت سرخ و خارداریست بشکل خیار کوچکی مایل بمنابت قثاء الحمار است و در افعال و نواحی مصر کثیر
الوجود و زیاده از یکدرم قتالست لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و
محرک اشتها و معین هضم غذا و منقح سده کرده و محلل قولنج ریحی و اروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه
و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و
مقوی معده حار و لطیف و بسیار جلا و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا
و التهاب معده و جهة تبهای حاره دموی صفراوی و عفونت خون و شوره و شری و حصف و دل و ورم حلق و لهاة و کرب و غم و قی صفراوی
و غثیان و تقلب طعام و بدگذشتن اطعمه و جرب و جذب مواد حاره جگر و معده و جهة دردسر و دوار که از بخار غلیظه باشد و خفقان سوداوی
و غب خالص و غب غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید و در اکثر مواد قایم مقام سرکه و جهة مریض بهتر از آنست و مضر عصب و صاحب سرفه و
بارد المزاج و اکثار او در اجلا معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد
و دع محلول با آب لیمو با نوشادر اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و در رفع سموم مانند ترنج و تفریح
او بغایت عظیم و قدر شربتش از یکدرهم تا ده درهم است با آب گرم با شراب و باید مقشر از پوست باشد و خاییدن دانه او رافع بخیسی دندان
که از ترشی او بهم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوئی آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است
اما مضر عصب نیست و بدستور آنچه مانند در حب نارنج و ترنج کرده باشند در ترتیب الفعل اند با و همچنین است آنچه معروفست بمرکب و چون لیمو را
بتمامه خشک کرده باوزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات و تفتیح سده بعدیل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است لیوقون
یونانی حماض بزرگ است لینوفر نیلوفرست لینش فرمن یونانی قلبست لینش بلغة الطینی تخم کتانست لیفسطیفون کانسم است
لبا لونیاست لیندرنوس لیناریس یونانی مرداسنج است لینوسطس یونانی لبلاب کبیرست مسمی بحبل المساکین لیندرس یونانی
نرگس است لیبانوا کندرست لیخ لیجست و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس لیاروا بلغة دیلمی اسطرطیون ست لیطه بحریست که در

حرف المیم مع الالف

هیاکل قدیم مستعمل بوده حرف المیم ماء بهترین آبها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار یست که بر زمین پاک سرخ
لون و زمین سنگدار گذرد و بعید المنبع و تند رفتار و ساکن و مکشوف و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد
مانند آب نی زار و کوکردی و امثال او داخل او نشود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از آن مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند
و آب مقطر که از کوزه سفال تراوش کرده باشد و بعد از آن آنکه جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است
و تفاوت همه اینها بجهت قلت و کثرت و مواضع مختلفه است و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرتبه رطوبت و از همه باشد و اگرچه بسبب
بساطت غذای حیوان نمیشود و لیکن بسبب روح طبیعی و قوه حاره حکم هوا دارد و نسبت بروح حیوانی در قوت او این مادام که آب در تقویت بدن

لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غذا از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن باعضا و غسل عروق و حرارت و نرمی بدن و تلیین طبع
و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی و در حین قصور هوا و مدر فضلات دقیقه بدنیست العنوان مرافقت و مضر احشای ضعیفه بارده
و امراض رطوبی و قروح و جراحات و سلات و قولنج است و اکثار او و عدم مراعات وقت او مورث سستی اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم
و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و گرانی بدن و سیتاء امراض بارده رطبه است و شرط است که قبل از
انحدار غذا از معده نیاشامند مگر صاحبان معده و جگر حاره و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد اکله و امثال اوست و بعد از جماع باعث
رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب ایستاده و بر روی افتاده مورث ضعف معده و عصب است و بر
ناشتا خوردن او مورث امراض عصبی مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات او متضرر گردند
و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراقات است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سده و بسیار گرم محلل
ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی مسکن حرارت بدن و قلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد
طعام و مورث استسقا و دق و سل و سپرزو تصاعد بخارات بدماغ و جهة ورم حلق و شقیقه معده و تحریک مسهل و اداء بلغم و ترقیق آن و تشنگی
سوداوی و بلغمی شوره و اعانت دوای مقیی موثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیفه
و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن او با صدیک او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق شبت
و در این صورت جمیع آبهای شوره و تلخ نیز شیرین میشود و مجربست و چون شب یمانی و بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه ماء الحجر
آب دریا گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و مدر و جالی و محلل خنازیر و بار و غنها جهة پیچش و نطول گرم او جهة درد عصب و حکه و استسقا
و جرب و قوبا و جلوس در آن جهة گزیدن هوام و امراض ارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش شیر گوشت آب مرغ و مرق ماهی ماء الاجام
آب نیزار و برنج زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سده و استسقا و زلق الامعاء و ذات الریه است محرق
و ربع و دق و اورام رخوه و عسر ولادت و رجاست و صلاح او بنحویست که گذشت ماء الزراب سبز را ها و در بوی مانند نیز است ماء
الملح آب شور موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینها و چربیها و مخلوط نمودن
او با آب جو جوی بوداده و یخ ماء المر آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و بیر مطبوخ است ماء الکبریتی
آبیست که از زمین کوه کبرید در آید و آن گرم میباشد و منضج و مجفف و مسهل و جلوس در او جهة قوبا و بهق و جرب و حکه و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح
بارده و شخوص و سپرز و درد جگر و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و منضج جگر است
ماء الحماة آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بوتقی میباشد و کبریتی مذکور شد و مجموع او محلل قوی میباشد و قرتب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و
مانع تولد قمل و شرب قلیل او حابس حیض است و زیاده او بغایت مضر است ماء الزرنیخی آبی که از معدن زرنیخ و قیر خیزد و شرب او مفتح و منضج بدن
و سرخ کننده رخسار و جهة قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعا و امراض حاره و مصلح او اغذیه مرطبه و صمغ عربی و گل ارمنیست ماء المعادن
آبی که از معدن مس خیزد و یا مس تفته در او انداخته باشند جهة جوشش دهان و ورم و لهاة و درد گوش و تقویه اعضای ضعیفه نافع و شرب او
خطرناکست و مصلح آن بدستور آب زرنیخی است و آنکه سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج و حبس بول است و آب تفته نقلعی مرتبه او
در بدی نیست و آب تفته بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهة خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تفته آهن گورشده
و مجموع اینها معادن مورث عسر تولید ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق بیدست و در خلاف گذشت ماء البهارج عرق بیدمشک است
و در خلاف بلخی مذکور شد ماء الورد گلابست و در ورد مذکور شد ماء القداح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهارکو بینده نارنج مذکور شد
ماء الزهر بلغة مصر اسم ماء القداح ست ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشک در کفری گذشت ماء اللثون شامل صحناة و ماهی توتنست
ماء القراطن مالی قراطن است و نزد بعضی اسم خندیقونست و آن نوعی از خمر است و مذکور شد ماء القطر آبیست که از کوزه سفال تراوش
کند ماء الزجاج مسحوق نباتست ماء الجبن بتشدید نون زرد آب شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور
اول مذکورست و او جالی و غسال او مسهل و مرطب و منضج است و جهة علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و خراج آفات

وخرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید بزر را تعلیف نمود و مرطبات مثل کاسنی و خیار و امثال آن نمود و باد دیه مناسبه آشامیدن و مواد
محترقه و سوداویه تعلیف شاهتره و امثال آن نمود و هر یک از سفوف و شربتها و حبوب و ترناق در سوره مذکور است ماء اللحم عرقیست که از گوشتها
گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و رافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال
آن بهم رسد و طریق اخذ آن بسبب اشخاص مختلف میباشد و قویترین گوشتها در این امر تیهو یکسان است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند
آن ترتیب میدهند و دستور آنست که گوشت را ورق کرده را از استخوان و چربی جدا سازند و مقدار آنچه بجد یکجا با آب یکسان و آب
غلیظ کرده پس عرق بکشند و اگر تقویت زیاده مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد مثل دارچینی
و اشیای حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است و اختلاف قوة آن باختلاف اصل آن و چون آب خاکستر چوب تاک
و اشجار حاره قویتر میباشد و مجموع او گرم و مفتح و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال او در خارج [illegible] و شرب او کم قدر [illegible]
تلیینی و آن برنده گوشت زیاد زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهة درد عصب و فالج و حقنه او جهة قرحه امعاء نافع و شرب بسیار [illegible] او
بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و جاذب قی و غثیان و اسهال طوبی و مخش و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه آن جهة خون منجمد خصوصا
بسبب ضربه و سقطه در شکم منجمد شده باشد مجرب و دفع سمیت کزبدن تیلا مفید است مالیقراطن اسم یونانی ماء العسل و قراطن است و ماء العسل
که مستعمل اطبا است محرف او است و آن عبارتست از ماء العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث ماند ملین طبع
رافع قی و اذیت ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی شکم و مدر بول و حیض و رافع قی و اذیت ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده
جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشا و صفراوی مزاج و مصلحش رب
میوهای ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است ماء الجمه آبیست که از بلاد هند و چین آرند غلیظ و سیاه و بد بو و گویند از ماهی حاصل میشود در
دوم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار حکه و جرب و جوشش لثه و شرب یک درهم او جابر شکستگی اعضا و دیگر [illegible] در
التیام عصب و عروق پاره شده سعد بلیغ ماء التون بتاء مثناة فوقانی اسم آبیست که از ماهی نکشور ترشح کند و بعربی ماء النون نامند گرم
و خشک و حقنه او جهة اخلاط غلیظ و ورم و عرق النسا و قروح امعاء و طلای او جهة شقیقه و جراحات کهنه مفید است ماست اسم فارسی
لبن الحامض است ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی به نداست ساقش قریب بذرعی و بسطبری
انگشتی و برگهای ساق او دراز شبیه برگ بادام و برگ شعبهای ریزه مایل بتدویر و شبیه برگ نداو نه طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه
بخار کرد در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه او از کرسنه بزرگتر و پوست و لعیزاو مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین و
چرب و بیخ او باریک و شیر او در سیم گرم و خشک و برگ و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد آب مطبوخ برگ
با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب [illegible] و در اسهال قی بتر و مخرج
بلغم غلیظ و محترق و بلغم خام و مواد سوداوی و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کثیرا و قدر شربت از حب آن سه عدد تا شش
عدد و از برگش تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل او ست و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است ماهیزهرج
فارسیست و بعربی تلم السمک نامند و قسمی از قلومس است و بترکی سقر قوبرو قو گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین ساقش بلند
بر زرعی و گلش زرد و در آخر ساق او زغب او و رسته هیئة سر و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک حدت و او مستعمل است چون او را کوبیده در
آب اندازند ماهی بخشی میکرده و بر روی آب آمده و میمیرد در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل اورام و ریاح و جهة نقرس و مفاصل و تنقیه آن
نافع و ضماد آن محلل بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت از جرم او با شکر تا یکمثقال و قدر شربت از جرم او با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا
درهم و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسون است ماذریون معرب مازریون فارسیست و یونانی خامالانا نامند نباتیست بقدر درخت
سماق و شیردار و برگش شبیه برگ زیتون و باریکتر و قسمی برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی برگ مایل بهنده و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه
لون و شیر همه او در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیم و زبونترین آن سیاه و او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ماء الصفر
و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده و طلای او جهة بهق و برص و با عسل جهة تنقیه چرک زخمها

ورفع

و رفع خشکریشه آن و با موم و روغن جهة جرب متقرح و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دوار نغیر مدار او
کشنده و بدون تدبیر و مصلح و نهایت مضر جگر و متقیی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلح از شش قیراط تا نیم درهم و شیر گیاه او محرق
و اکال و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر آنست که برگ و قسم گیاه او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را
تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیمکوب نموده و با روغن بادام چرب نموده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد و افتیمون و هلیله زرد و گل
سرخ و رب سوس و زیره و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ریوند و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی
و امثال آن اضافه نمایند و شراب او با عنب الثعلب و آب کدو یا نوخیار شنبر اولی است و اگر یکوقیه آنرا در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد
و آب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند بغایت [illegible] ماميثا اسم
نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی و بازداید مثل اره و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش
زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقل از لحیه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بغلاف منحنی میباشد بخلاف خشخاش
بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف ماميثا که اثری از او ظاهر نمی ماند و در سرطان میرسد و آنرا گرد
قرص میسازند هیئة بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی و قوی الرائحه با تلخیست که چون
در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از جرم او ست و طلای او جهة اورام حاره و باد سرخ
و درد سر و مفاصل حاره و بهق که بسبب حرارت کرده بغل و ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او با بقلا جهة قلاع و [illegible]
او جهة معده استرخای پلک چشم و مجفف باصره و معده مفید و مضر سپرز و مصلح او بادام و شربتش یکدرهم و بدلش سماق و تخم او بسیار سمن
بدن و یکمثقال او قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهة شری و حمره و درد نقرس سعد بلیغ ماميران قسمی اند جوبیست و نبات
نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه بلبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی و با لزوجت و بیخ او پر شعبه و کوچک گره دار و غیر مستقیم و در رنگ
ریشهای باریکی شبیه بموی منتش نزدیک بتهاست و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی زرد و بوی از هندی و عنبر هندی چینی مایل بسبزی [illegible]
و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح سدد و مقرح جلد و جاکور و مدر و محلل و شرب او جهة یرقان و بحتش باج
غلیظ و طلای او با عسل جهة برص ناخنه و کلف و برص و جرب و آثار و خوابیدن دندان و جهة درد دندان و سعوط او جهة شقیقه دماغ و اکتحال او جهة بیاض
و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او زرد چوبه و نصف وزن او مر است ماربکیاه اسم فارسی نباتیست
قریب بذرعی و برگش شبیه برگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه بسر مار و منبتش حریم جبال آذربایجان و اکثر از متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده
در شوربا کرده میخورند و بکرات از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که یکهفته بعد از آن چیزی سوای نان فطیر و احتراز از [illegible] جماع
نمایند و ظن حقیر آنست که او را حیون نامند و الله اعلم ماليا نزد بعضی مرانست و بولس گوید درختیست در بلاد شام که خوردن برگ او دفع سم [illegible]
میکند و طلای پوست او که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشاره چوب او کشنده است ماش از حبوبات معروفست در آخر اول سرد و مایل
بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس و از سایر حبوب با کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفراوی قابض و موافق گرده
و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهة سرفه و ورم لهاة و درد سر و ضعف باصره و نزلات و بابات [illegible] مقوی
اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهة جرب متقرح و منع عرق موثر و قاطع باه و مضر و مدان و دیر هضم و
مصلح او و مضر باه روغن بادام است و آب قرطم و بدلش باقلی و در مبرودین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص او است که با وجود
برودت تحریک سوداء و جذام نمی کند ماش هندی حب القلت است ماس اسم فارسی الماس است از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی
و امثال آن در آن اثر نمیکند و از سراندیب خیزد و قسمی از او سفید و قریب برنگ نوشادر و شفاف و مسمی بنوشادریست و بزرگتر از باقلی
مشاهده احدی نشده و قسم سفید او کمتر از نوشادر و قطعات بزرگ از و یافت میشود و او را ماقدونی و زیتی نامند و قسمی مسمی بعقیربی و سفید
مانند بلور است و آتش در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سرخ و زرد و نیم رنگ از آن میباشد و بهترین او ماقدونی و
زبونترین او سبز خالدار است در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قاتل و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت

ولادت و خنازیر جفته و مسدد بود و با نعل صرع و کند شدن او بر دندان مفتت او ست بدون کاغذی از خواص او ست که نعیر شکل مثلث شکسته شود و جهت
اجسام مغنه سیکند و معرب دارو مؤثر است مارکیوا اسم فارسی مارکیو نیز نامند نبات او شبیه بریحث و در کنار آبها و زمین سخت روید
و تا جهای بسیار و نا بقدر بنج ذرع و دیرتر شود و برکش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و کلش سرخ و شبیه بگل سب بود و ثمرش در میان برکها و مانند فندق
و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل المااست و چون کرسنه و بسیل و سایر حبوب در آن جوشانیده خشک کنند طعم
از فلفل تمیز نمیتوان کرد در دویم کرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخساره و رافع اورام بارده
آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برک او با آب سترنده موی شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم
ماستقورون دوای هندیست گیاه او شبیه بریحان و برکش مانند برک مورد مایل بزردی و رایحه مانند سنبل هندی و کل او شبیه بیاسمین گرم و
خشک و لطیفتر از یاسمین و برک او را جهت عطریت داخل روغنها میکنند و در جمیع افعال قریب بسنبل است ماغز بفارسی بز و بزرگی کوهی مانند
کوشت او نیست بسیار بلوم سردتر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و در فصل گرمی بهتر و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و دارچینی و حرکت
و میوه ها و ترشیها و اکشک با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله ما فوق شش ماه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن خلجان خون و لطیف
و تمیز محلل با قوه قابضه مسکن درد ها و رویاننده گوشت زخمها و شرب او جهت رفع سم زراریح و حریره او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهت
سحج و اسهال آن از خاستن و ... عمای و اسهال و حقنه او با آرد جهت ... امعاء و ضماد او با سرکین و زعفران جهت ورم سفیده و طلای سرکین
بغایت محلل و جهت ... و استسقا و ورم سپرز و سوختگی او با لطف جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب و ضماد او ورم صلبه و
سعفه و قروح ساعیه ... ریه و با ... الثبج جهت کوچک کردن آن ... از مجربات و شرب او جهت گزیدن هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهت
کشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرکین خشک آنرا با کندر جهت رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای بجز او با شراب بابر که جهت ... سم هوام و
داغ کردن با او ... از مجربات و مشهور ... با سرکین ... در موضع عمیقی که تحت ...
ابهام است گذاشته چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت او محسوس ... کرده محرق و غیر محرق و با عسل جهت ...
و با سرکه جهت حارشه ان و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهت تحلیل ورم ...
و طلای سم سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سنون او با مثل او نمک ... جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهت ...
و بجز او جهت گزیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم ...
زهره او رافع غشاوه و طلای او جهت داء الفیل و توته مفید و زهره بز کوهی با زهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون ... کرده زهره
او را با او مخلوط کرده از فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب ... کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون کرده او را ... کرده
بر آن پاشیده کباب کنند و آب ... آنرا ... طلا نمایند در روز زایل کند و از مجربات شمرده اند و ... و اعاز ... نامند
بز را اشکافته و زراوند مدحرج و نطرون و زیره بر او پاشیده خشک کنند یکمثقال او با آب گرم جهت ... و درد جگر و ورم ... مثانه
او جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون با بوره و صعتر خشک کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و خون بز نر چهار ساله که در فصل اول
دیکی انگور ذبح نموده خون اول و آخر او را انگیزد و خون وسط آنرا در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر ... گاه ...
در سایه خشک نمایند و اورا ید الله نامند و در ریختن سنگ گرده و مثانه بعدیست و جوان شاخ و سم بز را با ترب عسل و ... تقطیر کنند معادن
و جمیع اشیاء صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نموده ... ر ... سیاهیست و بستن پوست سر بز ... گرمی ذبح آن بر سر جهت ... سام
و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی ملین دماغ و اعضاء صلبه ما الکسکنزین بفارسی ... نامند ... آب
کردانند با ها در ازو کوچکتر از کافور سفید و در کنار آبها مجاور و سر بز ... مباشد در دویم گرم و خشک و گوشت و محرک باه و مقوی کرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای او قاطع خون بواسیر و ضماد او در حمام جهت منع زیادتی غلیظ است مار ماهی شبیه بمار و
زیاده بر شبری سفید و از دنباله تا سر از دو جانب نقطه دار است و در روی آب ... مانند سایر ماهیان نمی آید گرم و ... و مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح
قطع سیلان خون مفیدست مالیالوس مالیاست مازو مازریون ماسقوده ماسقوطیت ماالنظر که نزاج الاساکفه است

مارشی

ماراشی و مارثون اسم رازیانه بری و بستانیست ماموتن حماشاست ماریقون یونانی مقل است مانبالا ... اطریفل ... ماقون یونانی
لبسانه است ماریقا یونانی ترنج است ماساح یونانی اسفنج است ... یونانی ... مالینوس ... لیوق ...
سیاه است ماقاریون دلبوث ... است مالانیرن یونانی و ... است ماقرطالیس ... است مالی اسم یونانی اصل است
مالینوفلن بادرنجبویه است ماطوسیون نبات ... است ماشیا ارغاموسیت ... فطراسالیون است ماهی رودیان اسم فارسی
روبیانست ماهیان اسم فارسی ... است ماهی پروین اسم فارسی ... است ماهی ... اسم فارسی ... است ماهی اسم فارسی سمکست ماهی
اسم فارسی ... است ماهی ... اسم فارسی ... است ماهی پرنده اسم فارسی ... است ماهیانه اسم فارسی ... است ... بفارسی
عفص است مار بفارسی حیه است مارچوبه بفارسی ... ماهی زهره کوهی اسم فارسی قلوس است مالی بلغه اصفهان ...
و درختی که ... مانند ماسو ... کبیکج است مانک اسم هندی یاقوت است ماجو بل بهندی عفص است ماکی بهندی ...
ماریا تا بینا بهندی ... است ماتی بهندی ... است ... بهندی ثمرة الطرفا است ... بهندی جوز القی است ماجلیک
بهندی نوعی از ... است منک ... است ... است ... بهندی ... است ... بهندی ... است
بهندی جدوار است ... است ... بهندی ... است ... بهندی ... است ... اسم عربی ... گرم
دانه ثمر او ست و آن دو قسم است یکی ساخها بقدر دو ذرع و متعدد و درشت و برکش شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر و با رطوبت
چسبنده و کلش سفید و مابین گل ثمرش میرود و شبیه بتخم مورد مایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغز او
سفید و چرب ... و در ماهیت نامند در سیم گرم و خشک برک و تخم او مستعمل ... و با ... مسهل قوی بلغم و اقسام کرم و مانع ... بدماغ و طلای کوبیده او بر بدن با غذا ... عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و ... و برص ... و زیاد کننده موی
سیحج و حکه عقیم و ورم حار و برک او و در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده او جهت استسقا بغایت مفید و با جلنجبین ... مسهل ...
... و قاتل جنین و مخرج آن ... مشوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین حمل و ... مطبوخات ...
در ... با روغن بادام ... استعمال نمودن ... بسیار گرم و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر ...
... بکنار آبها و ریگزارها و ... بقدر دو شبر و ... برکش ... و بسیار ... و کلش ... و باریک و تخمش مایل بسفیدی و ...
تخم بجز او در سیم گرم و خشک و برک ... خیسانیده او در سرکه با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ماء اصفر و بلغم خام و ضماد او منقی ... کننده
رافع گوشت زیاده و در سایر افعال مثل اول است ... سوس است ... ثلث ... است ... انگور است که دو ثلث او بسوزد
و یک ثلث او بماند ... و قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی ... و موافق صاحب ... و حصبه ذات الجنب و ذات الصدر و مقوی باه
مبرد ... و ... مضر محرورین است ... است مجنن قسمی از عنب الثعلب است ... بلام اسم هندی سمک است ...
... است ... بهندی ... است ... بفارسی ... نامند نوعی از ریاحین و در دویم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان
... و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت ... و فرحه ... آن ... محمود سقمونیاست محلب درخت حب المحلب است و گذشت
محروث بیخ انجدان است و اعم از بیخ کوله ... انجدان سفید باشد و از بیخ ... انجدان سیاه باشد ... بلغه اندلس ... است ...
تخم مرغ است مخاصه اسم نباتیست که استعمال ... سم هوام ... لهذا باین اسم نامیده اند ... مختلف ...
و تا هفت قسم مشاهده نموده اند و مجموع او با تلخی و کل او انواع با ... شبیه ... و بعضی را شاخهای بی ساق و برک ... مانند برک ...
آن نرم ... آخر آن مشقق و چند ... شاخ او ... و برک او ریزه ... و ... برک ... کلش ... و منکوس و بعضی ... کلش ...
و سرخی و قسمی را برک ریزه و کلش سفید و با زردی و با اندکی سیاهی و این قسم را ... قسمی ... بقدر دو شبر ... و ...
و شاخ و برک و کلش شبیه بصورت عقرب و کبود ... و قسمی را ساق مربع و برک ... و ... مشقق شبیه ... قسمی کم برک و شاخهای ...
... و برای ... شبیه ... و ... مثل ... و ... ریزه ... در بلاد شام ... بهترین قسم اول ... او ...
بی آب ... سال باقیست ... اول سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن رافع ضرر آنست و در رفع قولنجهای ...

مداد

مرزنجوش

الفعل و جهت تحلیل اخلاط لزجه و کرم و مفاصل و درک تقویه معده و جگر و سپرز و در آشامیدن قدر شربتش یکمثقال است و چون در اول تحویل آفتاب بحمل
سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در آن سال هیچ سمی ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضا رئیسه و موافق
مبرودین است و بعضی در تریاق فاروق قایم مقام خمر داخل نموده اند مخ مغز استخوان را مانند کرم و تر و ملین و کثیر الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتها
و مورث غثیان و مصلحش سعتر و دارچینی و در محرورین ترشیهاست طلای او جهت صلابت عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و
قویترین او در اطلیه از کاو است مخیض بفارسی دوغ نامند و تر کی آن بهترین و تازه ایست که دهنیت او بالتمام گرفته باشند در دویم سرد و در
غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشتهی و مسمن و مطفی حدت سموم حاره و جهت برص و تشنگی معده حار و التهاب
جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویه معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض مطبوخ
با برنج و آرد جو بود اده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهت سمن و در بت دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق تا نیم رطل زیاده از ده
مثقال جایز نداشته اند و چون تخم حرف را کوبیده با دوغ تنقیه تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رافع تشنگی و خوردن آن
تا چند روز میکند و از اسراف در تناول او در تبهای خلطی متعفن میکرده و اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلیست و چون در معده بارد
ترش شود مورث دوار و غشی گردد و اصلاح او باقلی و جوارش تست مخاط الشیطان چیزیست که با بعضی احجار میباشد و در آتش میسوزد
و ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده قوی الاثر است مخلص الاکراد اسم معجونیست که یونانی سوطیرا نامند مخیطا و مخاطه اسم عربی
سپستانست مداد بفارسی کب نامند و عمل اقسام او در دستور مذکور است و مراد اطبا قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر یا
دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و با عفص الجلود و زاج زند ساخته شود در دویم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از
اجزای در حش و فلفل بسازند و طلای مداد هندی جهت اورام و سستی اعضا و بر کف پا جهت جذب حرارة بتهاو سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت
رعاف نافع است و غیر هندی او جهت منع رنجش موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از نطلیه رفع بنا باید کرد تا نفوذ نشود
رفع کرده دیسقوریدوس گوید که و مثقال او با آب سرد رافع سم عقربست مدام اسم خمرست مدمل الجراح اصابع فرعونست مرزنگوش
معرب مرزنکوش فارسی غیر از ان الفار است چه اصلا برگ شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبوست و در خانها زرع میکنند
برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفافست و مولف مغنی اشتباه نموده که او ان الفار است
و مولف اختیارات را اشتباهات زیاده بر آنست که در اینجا با و تصحیح باید نمود و او در آخر دویم گرم و در اول خشک و در افعال تیزاز
سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و منقی حصات و مفرح و منضج اعضا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی
و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد
سر و شقیقه و حبس کام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او با خاد در حمام جهت سده سرمایه مجرب و برگ خشک او با عسل
جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن عقرب و جهت کلف و بدبوئی عرق و با موم روغن جهت التواء عصب و اورام بلغمی و با مغز جهت ورم
حار چشم نافع و با بزر البنج جهت ورم انثیان مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و تقویه مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت
شقیقه دماغ و لقوه و صرع و خوابیدن او با نمک فرو بردن او جهت دفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای نزول آب و ضعف
باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت دافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخات تا
ده مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب در او با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت
فالج و رعشه و کزاز و تنقیه دماغ و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوای و بائی و گزیدگی هوام
مران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزای او تلخ بسیار بلند و رعنا و نرم و کوههای مانند بندهای نی و سیاق
و از آن نیزه میسازند و مشهور نیزه مرانی است و نزد بعضی مران و ما لیا یکیست و این قول صحیح نیست هر چند در افعال قریبند نزد بعضی مران درختیست
و این اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه برگ توتست و برگ فرا سیا شبیه برگ ترنج و از آن کوچکتر است و درختش بسیار بلندی باشد و قدر تاثیرا
لذیذ و ثمر مران شبیه ثمر او و با عفوصت بسیار است در دویم گرم و خشک و یکدرهم برگ او سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و تقویت معده

وثمرش

و ثمرش مانع تخمه و کماد سوخته او را فع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس
حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پوست بیاد و شاخ جهت دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشارده چوب او بقدر دو درهم کشنده است و بیان
تر همین اثر است قتال مر آب منجمد در ختیست مغرلی شبیه بدرخت مغیلان و خار دار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سایل آن حاصل میشود
و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و شدید البو و براق و نرم و زود شکن صاف است
که بعد از شکستن درون او سفیدی شبیه بناخن چسبیده باشد و این قسم را مر صاف نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد کرده بهتر از آن عطار
و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام اولست و آنچه از آب افشرده اجزای درخت او خشک کنند مایل بسیاهیست و قریب بمیعه سایله
و مستی بر حسبیست و آن بوی تر از قسم ثانی و هر چه از آب افشرده اثر او جوشانند و خشک کنند بسیار ردیا و بدبو و تند و قتالست و شرب او جایز نیست
و در آخر دویم گرم و در آخر دویم خشک و قوتش تا مدت سالها باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفف و سیانع و شرب او مسهل مائیه
و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم شبت مانند درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات جهت سرفه کهنه و عسر النفس
و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و دفع مضرت
سموم و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شیاف جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن بهی و لادن جهت ریختن موی و با
عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت جرب متقرح و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پای است گویند بجهت تحریک
جماعست که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر و با حیوان جهت التیام زخم عصب
و بر و یانیدن گوشت بر استخوان و عضروف و با سرکه و تخم چغندر جهت فتق و ادره و با آب ترب جهت خون منجمد و با کوکرد جهت جرب و اکتحال او با
ادویه عینی جهت بیاض چشم خصوصا با آب شقایق النعمان و بالفعل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سیلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب جلبه و
کلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت معده جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون
جهت تقویه دندان و لثه و تعفن او و با سرکه و عنصل جهت خون بن دندان و درد او و جهت قرحه سر و سایر زخمها خوب و چون قبل از آن زخم را با آب بار
نمک بشویند و فتیله او با افیون و جندبیدستر و امیناجه جهت درد گوش و شقیقه چرکی و التیام زخم او و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب
نعناع جهت بدبوئی بینی و حقنه او با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی آن و در انجا آن منوم ست و مصدع و با غسل جهت قروح
مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک مثقال تا یکدرهم و بدلش صمغ بادام تلخست و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی
مومیائی و جند و فلفل است و بحسب اجاده امراض و دوده مر اطریفل و مجفف قوی و در افعال مثل اوست مرطولس اسم رومی نبات بقدر
درخت انار و برگش بیار بحی و پر و بهم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و بند کو و تلخ در سیم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوختگی نار و حمام
بالنده و رافع جرب و دو قیراط آب او بعد از دو روز قتالست و سنون او جهت تقویه لثه و جرب آن در دهن و خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر
ولادت موثر و در فلاحه مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت پستان میروید و چون شاخ او را فی کرده آب جنسد بعد از جهل روز قطره ای
میافتد مرار بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار میرسد و در مصر میروید و در دریه نامند برگش مانند برگ چغندر و با ابن سینا و معاصی
زمین و در بستانها مانند درخت شعبها از یک بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خار دار روشنه بسیار میشود و در آن تخمی مانند تخم کانشه و بسیار تلخ
و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و منبتش میان زراعتها و جاهای نمناک و چون اشترا فربه میکند و کنداشوکاللمار
نیز نامند در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهت ضعف جگر و علل قصبه ریه و سپرز
کهنه و جرب و جگر و درد پهلو مزمن و با انجره و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت درد سر و سده و اثر جنت سموم نافع و مصدع و محلش
کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا یکقوطیه است مرو اسم جنس ست و انواع او هر یک نامی مخصوص و برابر دن خزامی و اقحوان و نمام و انثوریز
اطلاق میکنند و از مطلق مراد نوع خوشبوی اوست که مر ماحوز نامند و احناف و چهار نوع است او نزد بعضی بنج است و صنف پنجم را مرد دامند
و ظاهرا آن ابروی میباشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو رومی میباشد بسبب مرماحوز و او را شمو سا نامند و دیگر امرو تلخ و آن مرماحوزیست و دیگر
دار بلک نامند و آن را امر اطوس است و مرماز و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشکند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدد و منو

معده و منضج ورام صلبه و دق و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا و درد اعضا و تخم آن ملین طبع و بود اده او قابض خصوصا
با تخم حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در درجه دویم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره آب برو
ریخته با انگشت بمالند و لعاب او با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند خلری سوداویه را بالکلیه رفع میکند و مجرب است مرزادبقا
مرد آزاد نامند ما هر حوبه گوید که آن یک شاخ باریک میروید و بقدر یک شبر و قریب بجعده زغب بجدیکه گوئی از ساق تا آخر در میان بنفشه محلوج بسیار دقیقی
و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه آمیخته و بسیار خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه کمتر مشاهده و اخذ نموده است
و سطر الیش خشکی او را اکثر از گرمی داشته و او مدر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب او
با روغن بنفشه جهت سدد و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید مرماهوس بفارسی و سفید و مرو تلخ نامند نبات او شبیه بمرماحوز و برگش مانند برگ
واز آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی
معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مرماحوز و شکوفه او را ابن الدله سود تر دانسته است مرماطوس مرو برقیست و قسمی از مرو سفید و بقدر
دارمک نامند نباتش مانند مرماهوس و برگش شبیه برگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماهوس است مرماحوز بزاء معجمه
مرو جبلی و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده بر شبری و با صلابت و برگش با خشونت مایل به تدویر و درازی مایل به تیرگی و سبزی مایل بسفیدی آن گرم بود
و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در خلافی قریب به تخم کتان و گلش مایل بتیرگی و رنگ زرد و در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده
و امعا و معین مشتهی شراب و مفتح سده دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و درد حوالی آن و بستور
نطول طبیخ او و جلوس آن و فرش برگ تازه آن در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنیست و قدر شربت از برگ و
گل و تخم او تا دو درهم و از آبش تا یک اوقیه مصدع و مصلحش ورد و بدلش بادرنجبویه است مری اسم عربی و مشتق از مرارتست و بفارسی آنگاره نامند و از
ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیونست ماده او را فوذج نامند و مذکور شد و بهترین او آنست که از آرد جو و فودنج بریان در تابستان خمیر کرده نان
ساخته در تنور بپزند و او را با هم وزن او فودنج و مثل آن نمک و ربع او رازیانه و بجه مبرودین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب گرده
بلسته و در آفتاب گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متین گردد پس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده چند
روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و هاضم و مشتهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذاهای غلیظ و منضج معده و جگر و محفف رطوبات معده و معاء
و جهت کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شرب آن چند روز با قدری لک جهت لاغر کردن بدن از مجربات و حقنه او جهت قرحه امعاء و قولنج و درد ورک
و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه و ثر و مضر سینه و سپرز و بواسیر و صاحب
خارش بدنست و مصلحش لعابها و چربیها و شیرینیها و قطور او در چشم منع بروز آبله و اگر بروز کرده باشد در ازاله آثار او از مجربات دانسته اند و
بالفعل آنچه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب ده آبکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند و او را قوه مسهله ضعیف
و قوه تفتیح غالب و مضر امعاست و در حقنها استعمال او جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه و در جرجر
کاف مذکور شد مرمطیس سنگیست سیاه و مخطط و سبک و بعضی از آن مجوف و چون بسایند آنچه حمراء ظاهر میشود و از مغرب آرند ضماد او جهت نقرس و
و شربت او جهت وجع الفؤاد مجرب دانسته اند مرد اسنج معرب مرده سنگ فارسیست و او از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می آید
و معمول او از رصاص بهتر و اسودش غیر مغسول او مایل بگرمی و در آخر سیم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و قوی تر و
طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستور مذکور است و اقسام او سم قاتل و با قوه محلله و قابضه و مغری بغایت محفف و مسدد و
حابس و برنده گوشت زیاد و رویاننده صالح آن و التیام دهنده زخمها عتیق و چون در سرکه کنند ترشی او زایل کرده قریب بشیرینی عسل
سازد و طلای او با آب کسیاه کننده جلد و سفید کرده او و در حقنها حابس اسهال قروحی و سحجی است و جهت کلف و مسکن حدت ادویه شدیده رفع
بدبوئی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و سحج جلد بغایت موثر است خصوصا با روغن گل و روغن مورد و طلای او با روغنهای مذکوره جهت قلب
و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهت رفع آثار حکه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت رفع
قبل و در اکال و جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین مراهم و شفاف است و با شل او کرده

که با سرکه

که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهت بثری و جوششهای تر نافع و ملین ادرار التیام و شقیقه و جمهار ابالذات الذرونیه و عیلون و بنابر داشته
رافع تصریح نموده که خوردن بیمقدار درهم از سفید کرده او با جنابای مخرج اقسام کرم شکم و مجربست و شیخ الرئیس نیز فرموده اند که زنان در بلاد ما با اطفال میدهند
و بجهت قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که بجهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آن کرمها دفع شود مانع سکون نفی الواقع
دافع اقسام کرم بیبدیل است و ده دو درهم او کشنده است احتباس بول و انتفاخ شکم و پیچش عظیم و ضیق النفس مرغزی بلغه سیرافی و بفارسی نیز مرغز یا
از انواع مغزو موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لعاب او موافق جمیع قرحه و محرک باه و منضج مبرودین و مقوی گرده است مرقشیثا اسم یونانی
سنگیست و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه یکی از معادن اند و غیر تراقند بخلاف مغنیسا که برقست و گویند هر یک در
معدنی بهم میرسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از آن استخراج می کنند قویترین همه نحاسیست در آخر دویم گرم و خشک و محلل و جالی
و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و ادامی که مانند غبار بسایند در طلیه نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و معتو و
مبرد است و طلای او با سرکه جهت بهق و برص و نمش و شقیقه جمهاد و حرارت عضل و باد اتیانج جهت تحلیل اورام و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق او
بر اطفال رافع فزع است مراره بفارسی زهره نامند خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه که خبر بیه در اینجا مذکور
میشود و مجموع او گرم و خشک و منقی سده مصفات و رافع ظلمت بصر و شدید التنقیه و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل طبع و قرحه او مدر حیض
و بهترین او زرد مایل بسرخی و زبونترین او زنگاری دلاجوردی و استعمال او جایز نیست و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین همه زهره خوک است و هر یک
بحسب اختلاف احوال مختلف میباشند چه زهره رکورو ز در حالت تشنگی و گرسنگی و حرکه مفرط اقوی الحرارتست و بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ
زهره در روغن در اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از خوک رافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ
با خصیه الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم موم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو و ناشتا رافع بهق
و بواسیر و سعوط زهره اردک خانگی با روغن بنفشه جهت مالیخولیا نافع و در شقیقه و شرب زهره جغد را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول الدم
از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل موجب لذت عظیم زنان و محبت مفرط ایشانست و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا
و قدری روغن زنبق بر قضیب و حمل زهره گنجران و خصیه باعث شده نعوظ و تا کف پا بر زمین نگذارند رفع نمیشود مرجان معرب و بهندی
بسد نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجان و مرجان و خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند او ست و یکدرهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مرید مرحجر
السطر بطیست مرطلیس قسم سیاه مرمطیس است مرنج بلغه اکیریان حدید است مرنج بجاد مهمله مشتق از راحه و آن حزم است مرنجه بنجا به
بدستور اسم حزم است مرتر بلغه مصر مرارا است مردقوش و مرد حوش مرزنجوش است مروس او طا یونانی از آن الفارات است مرد و سیوس
بمعنی موش است و اوطا بمعنی گوش است مرآینه هرم الجولس است مرابه اسم فارسی هرم الجولس است مرباهان مرو جبلی مرو شیرین مرماحوز است
مرو الشلالی مرو بر مرماطوس است مروالهرم و مرماجونه مرو تلخ و مرو سفید مرماهوس است مرو آزاد مرماز آد است مرتک مرو سنک است که سنبد
گرد بالشند مطلق مرو سنک مرتق احریض است مرقاعی کضیبوست مرمافلین یونانی و بمعنی هزار برگ و آن حرنیل است مرمافلین هندی لطیر نفیلیوس
مرقد شامل جزو اول افیونست مرسیا اغزیا یونانی آس بریست مرسیا ایمارس یونانی آس بستانیست مرطوش نزد مولف جامع الادویه مرماحوز و نزد
بعضی مرماطوس است مر براشیلم است مرسیون یونانی اشنانست مرسلون بلغه سریانی دار چینی است مرسیا یونانی بمعنی ریحان مرار الصحرا و
و مرار الصحور حنظل است مرجح بحاء حطی نارجیل است مروریه نزد بعضی خندیلی و نزد بعضی کاهوی تلخ بیشتر است مرابی گدو اسم فارسی سیر است
مردار غاجی ترکی اسم نبات عنب الذئب است مرقش مرقشیثا است مرحانی اسم فارسی اوز است مرو سنک اسم فارسی مرد کم بوست مرسا اسم
فارسی اینجاست مرغ خانگی اسم فارسی جاج است مردار خوار اسم رخمه است مرک موش کانی اسم فارسی شک است مرک موش عملی اسم فارسی تنک
برو یک است مرزه اسم فارسی صعتر بستانیست مرجومک اسم فارسی عدس الماست مرغ سنک سنگنک اسم فارسی قطاه است مرک ماهی بفارسی ماهی
زهر جست مرکاریده اسم فارسی لولو است مرکب اسم فارسی مداد است مرغ حق کو اسم فارسی ضاف است مرال اسم ترکی ایل است مرداسم
هندی مرزنجوش است مرچ اسم هندی فلفل است مرن اسم هندی غزالست مرزا پیلی اسم هندی بر غست مردی اسم تهای دان
الفار است مرد سنک اسم هندی جغد است مرز بزاء معجمه از بلند است که در مصراز جو و در بصره از برنج میسازند و در نبیذ مذکور میشود و بفارسی

بوزه نامند مرماران الراعی نباتیست برگش شبیه برگ بادرنگ و از آن بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بیگره و بی برگ و بقدر زرعی با
رطوبت چسبنده و باطراف سر آن گلها ابیض و هندی و زرد و خوشبو و تخمش باریک و سیاه شبیه بتخم تره تیزک و بسیار خوشبو و منبتش اماکن رطبه
و در جوزا میرسد و تخمش با این تخم گل سرخ در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض
طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و ارنب بحری و بیخش و ثمرش امعاء و طبیخ بیخ او جهت تفتیح سدهٔ جگر و سنگ گرده و درد رحم و عسر
نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده احشا و بلغمی و غسول او جهت دراز کردن موی و شوشه و طلای او با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد
قمل است تا یکسال و مضر سر و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از ابات دیکوفیه و در مطبوخ تا بیخ درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش لسان الثور است
مرح درخت بادام المحنت فرد بلغهٔ اصفهان سوس است مسک خون منجمد یست که از حیوانی که کوچکتر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود
و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه‌تر از پاها و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه بدنبال او رسد و در آن سوراخها
که استنشاق او کند و مسک چهار قسم میباشد یکی آنکه ترکی نامند و آن حیوانیست که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده و بر روی سنگها منجمد گردد
و او در غایت خوشبوئی و بوی او رعاف می‌آورد و رنگش زرد و قطعات ریزه او باتصال و قلیل الوجود است دوم یتی نامند و آن نافه است و از
جمعیت خون او در موضع ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش یا پوستی که ظرف اوست می‌افکند و دیگر اجینی نامند و او خونیست که بعد از صید
موضع ناف او شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف ریکجا جمع شود پس خشک میکنند و او سیاه با صلابت میباشد و قسم چهارم
هندی نامند و آن خونیست که اندیج آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک مینمایند و او اشقر و غیر صلب است و علامت از ریوند
و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشک کرده و برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترکیب میدهند و نافها می‌کنند و علامت مغشوش آن سیاهی
مفرط و ثقل او معلوم است و آنچه در نافه باشد بسیار از بوزن اول از نافه که در اینده پس از وسط سر که در اینند هرگاه که بو سیر ندارد خالص است و الا فلا
و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را با آب چنین میمالند اگر حل شود خالص و اگر میل کرد مغشوش است و ارسطو گوید خالص سانیده
مشک در ظرف رطوبت بقدر یکساعت و زنش زیاده میشود و بهترین او یتی و قوتش تا ده سال باقیست و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم
گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری
و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویهٔ سمیه و مسهل و سموم و غم و وحشت و
خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعاء و نیکوئی رخسار و رسانیدن قوت ادویه بعمق بدن و در اکحال
بطبقات چشم مؤثر و شرب او در رفع سم بیش و قرون السنبل بعدیل و فرزجهٔ او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و بارعن
ان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره
نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش
تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج مسحقونیا شامل کف شیشه ایست که بعد از گداز شیشه بر روی او مانند شیشهٔ رقیقی ظاهر میشود
شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و البحر را سائیده و تنقیه با آب یک و آب علی کرده صمغ البلاط را اضافه نموده
بجوشانند گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیادی و فاسد زخمها و گشاینده دبیلات و رفع آثار جلد و جالی دندان و در اکحال رافع بیاض و ظلمت بصر
و ناخنه و صلابت و شراق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شرب او تا یک مثقال و بدلش یکثیر است مستعجله نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی
سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او نوع کعبیر پرورشیها نیست با پنجه کی و صلبه هندی او بهم پیچیده مربع منوعی که چون باز کنند چوب
او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میکرده و بهترین او خوشبو و هر صلبه شیرین است در دیم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدی که اعتدال
فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعضا و مانع فساد اخلاط و شرب قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش
خمیر مایه است مسیر اسم مربائی که دوست و انطاکی گوید واضع آن بقراط است و عسلی او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر
فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته بارده و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح
و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سده و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و ماخشتخاش جهت دفع سحو او

و بابادام

و بابادام جهت تسمین بدن مؤثر است باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و آب سوخته قدری خشک شود و بعسل یا شکر او چندان
کدو علیحده بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند مسنین یونانی زاج سبز است مسک الجن بلغت
شواصر و جعده صغیر است مسک الرمان نارمشک است مسد لیف درخت مقل است مسوحات ادهان مرکبه است مسواک
الراعی شامل زوفرا و شیطرج است مسواک المسیح نوع بزرگ بوارس است مسک القرود اشنه است مسواک العباس نوع بزرگ
قنا دو رعی الابل را شامل است مستعلن زعرور است مسقوره و مستعار و مستقران بلغهٔ عجمهٔ اندلس او ند طویل است مسن حجر
المس است مستکرا بنویس است مسطار خمر نارسیده است مسقطاطون عود بندیست مسطنجی مصطکیست مس اسم فارسی
نحاس است مس سوخته اسم فارسی النحاس المحرق است مس رشت اسم فارسی طالیقون است مشک بفارسی بید است مشار بهندی انیس است
مسور بهندی عدس است مسی بهندی گل گنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال را باین اسم نامند مشمش بفارسی زردآلو نامند
و تر که اردک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین و پر آب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات
و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است اما دام که در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع آروغ
خود نیاتر شن او و خیسانیده خشک او چون حنابت حار و بارد از آن خورد آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کنند اخلاط گرانی
در بخار دفع شده رفع تب کرده و از مجربات شمرده اند و هر گاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود و لهذا
او را باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغ و تب و مضر مبرودین و مصلحش شکر و انیسون است و جمیع مرجه خوردن
او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر است و مغز دانهٔ تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مسهل دیدان
و ضماد آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ او بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل کرم
آن و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش معدل و ...
افعال او ترتیب بروغن بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و اجزاء عدم حاد او در دوم سرد و خشک
و برگ او مدر و مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب او زردی رو قاطع
نزف الدم ظاهری و باطنی مشط الغول نباتیست شاخها او باریک و برگش شبیه برگ کشنیز و صلب و بی گل و ثمره و خوشبو و در دوم گرم و خشک
و محلل قوی ریاح غلیظ و مفتح سدد و ثوقیات برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشکطرامشیع قسمی از پودنه و قویتر از
اقسام است برگش ابنوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل باستداره و چون کوبیده از و بجوشانند و بنوشند خون شود در رحم
یستم گرم و در وسط خشک بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظ از سینه و ریه و درد رحم و تولیج
تقویه اشتها و شرب او جهت غشی و کرب نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقعده و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و
در مطبوخ دو مثقال و بدلش پودنهٔ پودنه و فودنج مانا و درار حیض بوزن عدس المرمشتری بلغه اکسیر یان قلعی است مشک هند سعد هندی
مشط الراعی دیناقوس است مشنک بهندی کرسنه است مشک و امش بلغهٔ نکابن سهم سوا است مشو اسم فارسی خلر است مشک زیر زمین
اسم فارسی سعد است مصوص غذائیست که از جوجه و مرغ جوان و بسبزیها سرد و گرم و ادویه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسم با ب
میوه‌های ترش میجوشانند و منافع هر یک تابع اجزای اوست مصطکی معرب از مسطنجی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه از کندر
و سفید او را رومی و سیاه او را نبطی گویند و درخت او در ضماد شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت ... بزرگتر و ثمرش ...
تا بیست سال باقیست و درخت او نزد شیخ الرئیس و بولس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او را قایم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة
التیس نامند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است و دوام نطول طبیخ او رویانندهٔ گوشت بر استخوان و مقوی اعضا و مسمن ...
و ضماد برگش جهت خروج مقعد و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند و مکرر تجدید کنند تا
تا آب غلیظ شود جهت نفث الدم و اسهال و قرحهٔ امعا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و رفع سیلان حیض و شکستگی اعضا و جرب
نافع است و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و ...

275

نفع با روغن و با سفل و رافع بحه و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیله جهت سودا و عسر النفس
و باد و دیه مناسبه جهت نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهت نزف الدم از مجربات و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در رفع
ثقل جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه با دود […] آبکرده کحل نمودن بر چشم جهت درد مدار از مجربات شمرده اند و طلای جوشانیده او در
روغن زیتون جهت شقاق لب و لرزش بهای بارده و رعشه و ضربان کزاز و اعیا سعید بل و شرب ضماد او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقط و جلای اثر و
سرخ کردن رخسار و باد و دیه مناسبه جهت درد معده و امعاء و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضغ
طبیخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن او با عسل گرم بر عضو دماغ و پاشیدن مصطکی بر او و بجز و بستن او جهت تسکین و تحلیل درد لقا مفید است
و خوابیدن او جهت جذب و رطوبت دماغی مؤثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش کرد کان […] و بدستور ریکشبانند و ندر سرکه خیسانیدن آن
و بدلش بوزن او کندر و با یکوزن او نیم علک البطم و در تقویه معده و جگر از خرد قدر شربتش تا یک مثقال است دهن مصطکی که یکوقیه او را
در یکرطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعضا و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی
و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او جهت آثار جلد و نیکوئی رخسار مفید است دهن خت مصطکی که از
برگ و ثمرش سازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لرز و جانا نافع و قدر شربتش تا سه
مثقالست مصنع تمر عو بلیست مصباح الروم کهرباست مصاریر امعاست مصران و احدان مصاع زعرور است مصفی الرعنات
بلصکی است مصع بلند بیت که از آب میوها و انار ترتیب میدهند مصل تبرکی قراقروط نامند و در اصفهان قار اکو بند و آن با تمیت
دو غیست که طبخ داده غلیظ در انکنک سازند ماسیه آورا با دیگر جوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدة خون و صفرا
و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار از مجربات و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و او مضر معده
سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذاست و مصلحش ادویه حاره و جوارشات مصص بضاد معجمه رمان البر است و ثمرش حب القلقل مطبوخ
آب انگور است که از طبخ بنصف رسیده باشد و المنصف نیز نامند الطف از مثلث و در افعال مانند اوست مطلع پنج انگشت است مطفیا
لوزت است لعوق لوز با بن اسم نامند مطر باران است مطظ بظاء معجمه کنار است معا بفارسی […] و در ترکی با قرساق نامند و […]
معشو ما تا شامل جست و ماهو انه است مغرا ماغراست مغافیوس یونانی باران است معفار صمغ الوست معد خطمی الثعلب است معین
ما زریون است مغاث بیخ […] و بسط و پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش مایل سفید و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است
و نزد بعضی او بیخ رمان بری است که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجانست و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کوه خیزد و برگش با حشو
و عریض مانند برگ ترب کاش سفید و تخمش مانند حب […] و انطاکی گوید قسمی از آن در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است
در دوم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن و محرک باه و با قوه قابض و مقوی اعضا و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط
سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و شقیقه و سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضا و ضعف عصب و
تشنج و استرخای آن و صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر و کسر و وثی و ضربه و سقطه نافع
و لحم او در تحریک باه قویترین اشیاست و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحاست و در ضماد قلب
مغره او راطین مغره نیز نامند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و او خاکیست که در روم خیزد سرخ مایل بزردی با غروبت در دوم سرد و خشک و
قابض مجفف و رادع و حابس نفث الدم جمیع اعضا و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و بارزه و تخم نیم برشت و آب برگ بارتنگ
جهت قرحه امعاء و مثانه و با شکر جهت فربه کردن بدن و طلای او با سرکه جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره
و براق کردن او و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع و اکثار او مضر و مسدد و مصلحش شیرینها و شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او گل ارمنی و ربع او
کثیراست و چون دست را با و خضاب بکنند و او را شستن حنا به بندند تا بیست روز رنگ باقیست مغنیسا اسم بطی سنگیست قریب برقشیشا و
بفارسی سنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف با و رنگ میکنند و از اکثر آن سرب بهم میرسد و آن پنج نوع میباشد یکی شیبه بحلی مایل بسیاهی
محدید و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی او سیاه مذهبی زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و جمیع اقسام او نقطهای سفید و

عیون

رفع مع الطاء
رفع مع الظاء
مع العین
رفع مع الغین

عیون غطا است و بقدر نخود رخشنده که دارند و که از بند زجاج و صاف کنند و آن ند و در آفتاب رنگ گرفتن بسیار زند و با آهن نیز نیک می کنند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و حبس بول و ذرور او التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل رافع
کلف و برص و در ازاله چرک و روغن و امثال آن قریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش مرقشیشاست مغنیادیها
و ثمر لفاح بربری است نیز نامند مغافیر و مغلفار سکر العشر است مغموره قلیمیا […] است مغناطیس حجر مقناطیس است مغاث هندی
کلر است مغلیا تا بلغه سریانی نامند […] مغز سر اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کاهیه طین مختوم است
و مغره یمانی و مغره ملینه نیز گویند مغر تجمها اسم فارسی لبوبست مفرح لسان الثور است مفرح القلب المحزون بادرنجبویه است مفرود اسم
نوعی از قطر است مقل دارد صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در شهر صحر و عمان کثیر الوجود است و صمغ آن هر چه مایل بسرخی با
مقل ازرق نامند و مایل بزردی را مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی این خیزد با دیگرها میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او
صاف و براق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جلا و محلل
و ملین طبع و مدر بول و شیر و حیض و رافع حده ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت بیرون رطوبات و
گزیدن هوام و گزاز و تحلیل خون منجمد احشاء و بواسیر و تقویه باه و شقیقه و سینه از اخلاط فاسد و عرق النسا و نقرس و احتباس حیض […]
و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت دفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو
و ریاح غلیظه و خون منجمد تحت جلد و امراض رحم و مقعده و بواسیر و با آب کرفس جهت ورم ملک چشم و با ریق و با ناخنه سبل جهت اسقاط دانه بواسیر و
ثالیل و بخور آن جهت بواسیر و حمول او جهت انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات جهت ضماد […] مطبوخ او با […] گندم که […]
درب انگور باشد با قدری روغن گاو جهت ورم […] از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلحش زعفران و شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او
مرور ربع او صبر است مقل مکی اسم درخت دوم است و با غوص […] خشک […] داخل نامند […] و در […]
خرما مایل سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار رگها مفید
و شرب طبیخ درخت او جهت قروح […] و شقیقه بلغم و نطول […] مانع تولد قمل مؤثر است مقنقه عبارت از شیرگاو است که گرم کرده
عصاره خرنوب شامی اضافه نموده […] سکون حرارت و تشنگی و رافع […] و تحرش سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول […]
و حکه و اخلاط سوداوی مقدونیس فطراسالیون است مقلقل قصب […] مقلوبا ملبونست که حرزه کرمک باشد مقر اسم عربی نبات صبر است
کلمنه فلوس است کمنیاس بلغه سریانی نفط است مکثه […] اسم مخلص است مکری چاکا اسم هندی […] است کرنه اسم هندی عنب است
مکس اسم فارسی ذبابست مکس عسل اسم فارسی نحل است مکسن بهندی مسکه است مکهار بهندی تو دریست مکری بهندی عنکبوت است ملح لقابی
نمک بهندی […] نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی او آبهائیست که منجمد گردد و
معدنی او اقسام است و هر یک را که نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین او اندرانی معدنیست پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی او
تم مایلست و زبونترین او تلخ معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و او را از خاکستر بعضی
نباتات که آب او را صاف نموده آتش یا آفتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و انسان نمک سطبخ و عقد میگیرند و بهترین او محرق
محلول معقود صاف است و […] از مطلق نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء صفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه طعام و فساد او و مشهی
نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی اخلاط حاده […] قوی تر از سایر […] چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده او قابض […]
الطف […] و غاسل امعاء و معین […] سودا از […] بدن و رافع […] و مانع حدوث جذام و با سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره
و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهت قطع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج
ریاح با روغن و با سفل و مضمضه او جهت قطع خون لثه و دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و نفت جهت فسخ و کوفتگی
اعضا و وثی و با سرکه و کف صابون جهت درد […] بلغمی […] و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با […] جهت
جهت […] و […] و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهت سوختگی

آتش

رفع مع القاف
مع الکاف
المیم مع اللام

آتش و حکه و جرب و زخم آبله و خدام و با حنا جهة حسن و با جوز ماثل جهة ورم طحال و با خمیر جهة دمل و با سرکه جهة قوبا و سعفه و اکتحال او جهة بیاض و سلاق و سبل
و قوة بصر و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهة سبل و با مروارید جهة بیاض جرب و در پاک کردن دندان جهة جلا و شستن بطعام شاعیه از کلا و خوشها
با نمک و سرکه رافع آن و بستن او با پشم بر زخم قاطع خون او و بستن گرم کرده او بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و
اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر بدن نحیف و مصلحش صمغ و چربیها و اشیاء بارده رطبه است و از خواص
مجربه او است که چون سه درهم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه مریض آتش گذارند گریختن مبتلا بیرون خانه کنند آن
مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته او را بطرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون پارچه سرخی بسته بر طرف
جیب زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک که بقرع و انبیق تقطیر کنند بغایت تیزی و شدت طعم و مجفف رطوبات معده و معاء و مفتح
سدد و رافع استسقا و سپرز است و اکثار او باعث لاغری بدن و دلوک او بغایت جلا دندان و رافع گوشت فاسد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک
سنگی … نامند و او بهترین اقسام در آخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و در رفع تخمه طعام قوی تر و در ادویه عین استعمال
غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این گذشت ملح نفطی از جمله معدنیات و سیاه و بدبو و با نفطیه است و از آتش نفطیه او زایل میشود سفید
میگردد و در سیم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و مقیی و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند رافع جرب
جوشش ابدان عجیب الفعل و قدر شربتش تا یک درهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه با نفطیه است و در افعال مانند ملح نفطی
ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی و بهترین او سفید صاف است
در جزو دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسهل
ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یک درهم و نیم است ملح المر نمک تلخ است و این
سیاهی و سفید و مایل بزردی باز همه اقسام گرم تر و در مرتبه چهارم و در اندمال اصمغ زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم
ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید مسمی بملح اندرانی ملح الغرب بوره ایست که از دریای غرب بعمل آید و در افعال قوی تر از بوره ارمنیست
ملح چینی بلغه مصر … است ملح سنجی شوره است و در بقر مذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است ملح الصناعه ملح الصناعیه تنکار است
ملح مخنوم ملح هندیست ملح النار نوشادر است ملح توتیه نوشادر است ملح القلی نمکیست که قلی او در آب حل کرده صاف او را با آتش منعقد
کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده منعقد کنند و با نوشادر بسایند در ثقل معادن بمرتبه اعمال دانسته اند و چون از برای
… هم نوشادر یک عدد و زنده تخم بجه اضافه نموده تا بتش برفته بافشردن روغن او را بگیرند در عمل صاحب مجرب شمرده اند و برنده گوشت فاسد
… ملح بحری از اقسام ملح مائیست که آب با در رسیده حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب ملح اسود است ملیح نوعی از عوسج
بزرگ برگ سرخ است ملوخیا ملوخیه خبازی بستانیست ملیون ملونیا خربزه کریک است ملیطن بلغه اندلس … است ملیطی
یونانی اشداث است ملیطو یا زاج سیاه است ملبون زعفر … ملیلیون قنطوریان رقیق است مل … سیشالیوس است
ملکا الکلیس نمک … ملح بضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس و بلغه مغرب قاقلی ملوح بلغه شام قطف بحری است
… بفتح اول و خاء معجمه اسم فارسی … است ملین اسم هندی کندس ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحواس دواء المسک است
ملوله هندی … من اسم عربی جمیع شبنمیست که منعقد گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و شیرخشک و گزانگبین و هر چه بر نباتات … منعقد شود
… است مانند قسمی از سکر العشر و آنچه از نباتات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل منج بفتح اول نخ است و بکسر اول درخت …
منج زرد او شان اسم فارسی و آن تخمیست شبیه بماش … و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است
منم و حب المنشم مذکور شد منحل نمک … است منشنه بلغه مصر … است منصف مطبوخ است منحوشه ناردین است … منداغورس
یونانی پروح است مندور … ششخاش … است مثل شیرازی اسم … است منک هندی ماش است منده هندی نوعی از
دخن است منبر هندی … است مثل هندی زرنیخ سرخ است ماندکی هندی ضفدع است مند … هندی جوز القی است منجت
هندی … است متو اسم یونانی نباتیست برگ و ساقش شبیه بشبت و ساقش از آن سطبرتر بقدر … زرع و بیخش باریک و دراز مایل بزردی

رابنون ممیع

و متفرق

و متفرق و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن بر زبان گرم میکند و باندکی گزندگی و بفارسی ریشه … گویند و آن سنبل جبلی است چنانکه …
تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست و در دوم گرم و در سیم خشک با قوه قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن …
و کرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهة دباغ معده و تحریک باه و نضج منی و رفع بخار بد بوی و بلغم و لزوجات و تصفیه آواز و …
عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهة عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش …
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جوز بوا است و گویند بوزن او قطراسالیون بوزن او و …
تعریف موفر نموده که تخمی است مختلف الشکل و در رنگ پنبه بفارسی … و ابن جزله گوید تخمیست سفید مایل بزردی دراز و خوشبو و بعد …
و ابن تلمیذ و جمعی کثیر بنهجی که در اول تعریف او مذکور شد قایلند و تعریف مذکور بریشه والا صادق می آید مومیا لغة یونانی و معنی
حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند و آن چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال گیلان و لرستان
نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود بخوبی فارسی و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براق است
که بوی بدی نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح باریزه نی شکسته شق کرده بر آن بمالند
التیام یابد در اول سیم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی او است و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح
و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهة فواق و
فالج و رعشه و لقوه و سموم مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویه معده و اختناق رحم و جمیع امراض بدن و نفث الدم و جراحات امعا و
سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهة شکستگی اعضا و بیرون
رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بعد لیل و با عنا و امثال آن جهة سرفه و با سکنجبین جهة خفقان و با آب کرفس جهة سپرز و در هر علتی
با معاون و مناسب او آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گل سرخ جهة گرانی سامعه و با کافور جهة امراض عینی و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهة شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهة ورم گلو و با شیر جهة اعضای تناسل و بیک قیراط او با
دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهة صدمه جگر و معده و با آب کاسنی عنب الثعلب و طلای او با روغن گل جهة گزیدن عقرب و حمول او با روغن
یا زنبق جهة تقطیر البول و استرخای مقعد و غدد و … و دلوک او با عسل جهة لکنت زبان و مسوح او با روغن چهار چیل و مانند آن بر قضیب و انثیین
و حوالی آن جهة تحریک جماع و با اشربه مناسبه جهة تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم و در سایر
امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوک غیر نمکسود در اصم با دو نزاد گذارند رفع
کری میکند مومیائی انسان در ازمنه سابقه بجهة حفظ جسد میت از تعفن بر و عسل و قفر الیهود و امثال او طلا مینموده اند و چون اکثر جسدهای بلاد
مغرب را آب بحر محیط گرفته هر جا از اجساد و اعضا موتی از امواج بحر بساحل رساند و میرساند آنرا جهال آنجا مومیائی صرف نموده و مینامند و از جدید
الاقالیم بلیناس ظاهر میشود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل بسیاهان مغرب است و چندین … معمورات معمور است …
در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور موتی که بجهة حفظ بدن بر او طلا میکرده اند و عبر اعضا انسانست
اگر چه در کسر نفعی میکنند لیکن شرب او حرام و مورث کوری و فساد بدن و مضرتهای بیغایتست موز معرب از اسم هندیست و بعربی
طلح نامند درختیست او شبیه بنبات … و مربع ساق و تا سه زرع میشود و برگش دراز و عریض و تا بقدر دو زرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و
نارسیل را چیده در کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا پنج سال روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین
و مانند عسل است و در خلاصه مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده نقبه کنند و سرکیل … محل غرس زرند … میشود و
او در گرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهة لاغری گرده
و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهة کجلی و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهة کلف و نیکو کردن رخسار و خاکستر او
و پوست درخت او جهة التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهة تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف باصره و مصلحش عسل و شکر و
مربای زنجبیل است مولو بزاقا مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغه یونانی قطر است موم اسم فارسی شمع است موقد النار

کهربا

کبر تیست موریون نوعی از یبروح است که برگش سفید و شبیه برگ فیدر باشد موصقی یونانی طرفاست مولی یونانی ابن عرس
مولیقون برومی اباراست موکی یونانی حرمل عربیست مولن و میون مواست مورد اسفرم آس بربریست و گویند اسم فارسی
از خراست مورامولن پرسیاوشانست موفیون نوعی از سموم قریب ببیش است مورد اسم عربی آس تیست موش بفارسی فار است
موش کور بفارسی خلداست مویز بفارسی ببیست مویز کعلی اسم فارسی تو است مویزک مویز کوهی اسم فارسی مویزج است
مومیائی کوهی قفرالیهوداست مورچه بفارسی نمل است موسیر بفارسی بصل الزبر است موش دشتی بفارسی یربوع است
موچه بلغة اصفهان قنابریست موجرس بهندی شکوفه نوفل است موته بهندی سعد است مولی بهندی فجل است موقی بهندی
لولو است موت بهندی ماش هندیست موساکی بهندی اذان الفار است مور بهندی توتیا است موندی بهندی کما
زریوس است مونک بهندی ماش است مها بضم اول و بالف آخر و بدستور رپا آخر اسم بنطی سنگیست که از نواحی روم و مصر

المیم مع الهاء

خیزد سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش ازو ظاهر میگردد و در خون کرم حل میشود و در جائیکه مقیسا
بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه به سنگ میباشد و او را گویند ظروف میسازند
و او غیر حجر سلوانست در دوم سرد و خشک و بلور ریزه و شکر قالع بیاض چشم است بالیدن جهة ازاو با نمک و نوشادر و زعفران کرم
و عسل رافع ثقل زبان از مجربات شمرده اند و منقی حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهة عسر ولادت و بر اطفال جهة از خواب جستن
ایشان و دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهة قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهة زیاد کردن شیر و رفع انجماد آن
مفیداست مهلبیه بفارسی فرنی نامند که از جملهٔ اغذیهٔ لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و او را و روغن بادام جهة ملین
مغز و اخراج نموده بجهة دفع فی طعام که از رکیخن سودا بعد ناشی شده بود گرم و تر و جهة مالیخولیا و جنون و در دسر یبسی فربه کردن بدن و
تولید خون صالح است مهدا ازبواست مهلنی و مهلوکی و مهکولی اسم هندی سوسن است مهار اسم هندی سناهی بکی است مهو
اسم هندی حماحم است مهندی اسم هندی حناست مه بهندی عسل است مهرکیاه اسم فارسی یبروح الصنم است مهره مار اسم

المیم مع الیاء

فارسی حجر الحیات است میس اسم عربیست و بیونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی و برگش از برگ توز دراز و باریکتر و شبیه به
کرفس و چوبش مایل بسیاهی سرخی و صلب و خوشبو و از او سیاه و از دانهٔ انار کوچکتر و باشد در دوم گرم و خشک و مقوی معده و گرده
و منقی رطوبات و حقنه با نشارهٔ چوب او جهة سحج و قرحهٔ امعا و ضماد او جهة داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهة
استحکام مو و دانه اش جهة سرفه نافع و بیخ شاخ او را چون سه روز برادره صلبه ببندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن وثق مجرب
دانسته اند میعهٔ سایله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام آن
و بهترین افشردن اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و آنچه او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعهٔ یابسه است و
مؤلف کتاب مرشد گوید که یکنوع سفید میباشد و یکنوع او سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی بعبهر در بلاد شام [illegible]
و قوتش تا ده سال باقیست در سیم گرم و در دوم خشک محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی و سه درهم با چار وقیه
گرم مسهل قوی بلغم و جهة جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و ورکین و کرم قرع و آب زرد و طلای مطبوخ او
با روغن زیتون جهة ماندگی و لرز تبهای بارده و خدر و کزاز و رعشه از مجربات و بخور او جهة درد سر بارد و زکام و جذام و قطور او جهة امراض
گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن جهة احتباس حیض و طلای او جهة جرب بهترین ادویه و با ضماد او نقرس و مفاصل مقوی فعل آن و مضر به
و مصلحش مصطکی و شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و جندبیدستر و نزد بعضی بوزنش قطران و ثمن او زفت رطب است میعهٔ یابسه
نزد بعضی ثفل اجزای درخت اوست که سایله از آن افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند سایله و با قوة
قابضه و حمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهة رفع انضمام رحم و صلابت آن و بخور آن جهة رطوبات دماغی مقوی و دفع صداع
و باهی موثر و مصدع و مصلحش [illegible] و بدلش [illegible] و شربتش تا دو مثقالست میفختج معرب می پخته فارسیست و بعربی عقید العنب نامند و آن آب
انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و آنرا غلیظ کرده اند مایل بترشی میباشد و در کیلا تا دو شاب ترش گویند و چون با خاک [illegible]

شیرین میگردد و آنرا دوشاب گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و مغز کرده و ملین طبع و موافق سینه و نفث و آبله و حصبه و مضر محرورین
اکثار او مولد صفرای غلیظ و مصلحش اشربه ترش و سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است میلسنون نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ابو نامند
جهة احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربتیست که با به آب
و یا با آب انگور و دوشاب انگور ترتیب دهند میفختج مدبر می پخته ایست که با شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند میفختج مقوی می پخته ایست که در بر
آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن ترتیب داده اضافه کرده باشند مویزج زبیب الجبل است میحوش اسم فارسی شرابیست که با سنبل و یا
سنبل هندی ترتیب داده باشند میلطوس مغره است میفوبنون شوکرانست میوس شراب سوسن است میشبها ابرتیقه و نزد بعضی
اقحوان میخک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی [illegible] میهل بهندی جوزالکوثل است میتی بهندی حلبه است حرف
النون ناخواه اسم فارسیست و بیونانی نیرامده و بعربی الکمون الملوکی گویند و نزد بعضی تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن

النون مع الالف

کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بوی با حراقه و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض
و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص بچگی و [illegible] استسقاء مسهل باد و منقی
چرک و لزوجات سینه و جهة دفع عادت افیون و مضرات آن و عسر بول و حصاة و قی و غثیان و آروغ بدبوئی و تخمه و فساد اشتها و تبهای مزمنه خصوصا
ربع و سردی احشا و بهق و برص و با عسل جهة احتباس بول مبرودین و کرم و حب القرع و با سکنجبین جهة محرورین بجهة جمیع امراض رحم و کمی اطعمه لذیذه او
لذیذ بنا بدنافع و ضماد او با سفیدهٔ تخم مرغ جهة ناف برآمده مجرب و با عسل جهة درد جمیع اعضا و تحلیل ورم آن و از مجربات خصوصا با طین قبرسی یا
و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد بعدیل و با ادویهٔ برص و آثار مقوی فعل آن و با روغنها جهة بثور لبنیه و با نمک و ترمس و زعفران جهة ورم
انثیان و نطول آب او جهة دفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهة گرانی گوش و بخور و فرزجه و تحمل او جهة تنقیهٔ رحم از رطوبات بد بو
نافع و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شربتش مثقال او که در یکرطل شیر جوشانیده باشند به ضعف رسیده با
یا نکو قیه شکر که بر بالا لحوم خورده شود باعث قی بی افراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و مغلی آن
مرضعه و مصلح او ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است عرق ناخواه جهة فالج و امراض عصبانی مفید و عسر نفس در حال منفع میکند و چو
بادارچینی و گاوزبان عرق کشیده در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او که بقرع گرفته شود بهترین ادویهٔ ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده او چون درزانو
لیمو بقدر یک انگشت او را بجوشانند بخیسانند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهة اعادهٔ اشتهای مایوسین مجرب نارجیل او را جوز هندی نامند
درختش مانند درخت خرما و بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر شاخ اثمر او را
ثمر آنرا ببرند کوزهٔ بر آن نصب کنند آب در آن ظرف از یکرطل تا پنج رطل جمع میشود و آنرا سندی نامند و حلاوت او تا یکروز باقیست و در اسکار و تقویت باه
و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود و آنکه از شاخ نارجیل [illegible] گرفته شود طاری نامند و لیف درخت او تنها
فاسد و مندرس میکرده و ظرفی که از آن ترتیب دهند [illegible] مطراف آن [illegible] نارجیل در آخر دوم گرم و در اول خشک و [illegible]
گرم و خشک با مضرت [illegible] و آب او گرم و تر و سرکهٔ او در اول گرم و در سیم خشک و مغز نارجیل مولد منی و منجی گرده و مکرر و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهة تقطیر
البول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و گوارا
و با شکر جهة تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم چرب او دیر هضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش
میوه‌های ترش و لیمو و فاسد کنندهٔ آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او سه مثقال و از آب او سه وقیه و شراب او جهة جنون و مالیخولیا و
تقویت باه و سرکهٔ او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهة تقویت هاضمه و تهر کردن لحوم موثر و خاکستر پوست او جهة دندان و کلف نیکو کنندهٔ رخسار و رافع نمش مجرب
و حکه و با حنا مقوی موی و روغن او که بپزند و جوشانند و از آن اخراج کنند شرب و ضماد او جهة تقویت هضم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و ریاح آن و
درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و شربتش تا دو مثقالست نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل و بقدر خربزه و طولانی میباشد
و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند مغزش سفید مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او تیره مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر
خوردن آب او غلاف او رافع سموم و مضرت آنهاست و او مقیی قوی و [illegible] که بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام و افعی و افیون و امثال

النون مع الالف

ان مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و مبتلا به خلاط سم وقتی است تا تمام نکند باید مکرر او دو ضماد او بر موضع گزیدهٔ عقرب و زنبور و هوام رفع الم آن ست و درستا
و بقدر ربع بر بنج در هفته یکدو بار با کلاب نوشند حافظ صحت و رافع هر زهر تمام کرده باره و فالج و مفاصل است تقی و رافع مضرت هوای و بائی و حملات
ابهاست و جاذب خلاط ردیه از عمق بدن و رافع اوست تبکرار قی و چون در بدن خلط نباشد تحریک قی نمی کند و گویند زیاد او قتال است
نارنج معرب نارنگ فارسیست بیشه و پوست و حب و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در سوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و با
لزوجی که موافق سینه و نزلات و سرفه حار است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور تنها تر از ترنج و ضماد پوست او با بر که
جهت درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد تخمه جهت
نارنج بتمامه جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن مو و جلد بدن سعید و بوییدن او و برگ در رافع طاعون و فساد هوا و آب خیسانیده او
و شکوفهٔ او جهت عسر ولادت مجرب و جمول او در حیض و شربت او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع خمار و امراض حاره و عصب
غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و بدستور شربت لیمو بار یک دخت او با تبرا
همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیمو است و مضر نارنج با عصاب کمتر است و روغن نارنج که پوست او با شکوفه و روغن کنجد تربیت داده
آفتاب که گذاشته باشند و جمیع نفاع قوی تر از روغن نارد ین و دو مثقال آن با زهرها و سموم بارده حیوانیست و بوییدن شکوفهٔ او مقوی دماغ و محلل زکام
و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سده و مصفاه و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی
و پیچش و خفقان و غشی و مداومت او و هفت روز در زن در رود و وقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت رفع سر سر از مجربات و با آب گرم جهت اخراج سنگ مثانه
و گرده و شربت او با نشاسته جهت قطع اسهال رطوبتی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیر او با جهت اعانت بر حمل از مجربات است اندکی انکار بوییدن او
مورث نفخ او و هوا مضر عرق بهار است و مصلح او گلاب و نوشیدن ظرف مس تا هفت سال باقیست و در شیشه تا یکسال نار قیصر اختلاف عظیم دارد و در نعت
و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و بسیار سرخ و کلش مایل به زردی و خوشبوی و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه در کتب متقدمین معلوم
میگردد قسمی از هوفاریقون است که داذی رومی را رومی گویند و بلغهٔ ایشان ناکسیر گویند و او مفرح و مقوی اعضا و بامنافع بسیار است چنانکه در هوفاریقون
مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب ناکسیر هندی باشد و تخم سرخی ساق نار قیصر و در مصر ساق الحمام نامند نار مشک اسم فارسی شکوفه نباتیست تخم
با بل هندی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بار کوچکی که کلش سرخ باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر درخت انار و نزد بعضی او نار قیصر
و این اصلی ندارد در سفوفات مسطور و مذکور ند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و معا
و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهت دفع عرق و تخفیف زحیر نافع و مورث زردی چهره و مصلحش
روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش بوزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است ناطف بفارسی حلوا
چبته نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت نصبات سدد بلغمی نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست نار فارسی این
جز اگو بد چون مرا با تیوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است بغدادی نار را بمعنی نار فارسی که بر آتش حمل کرده وجه تسمیه بلند پندید و ممکن است که
بمعنی آتش باشد چه مغشوش بیتوعات از جملهٔ سموم و در احراق مانند آتش است چنانکه نار فارسی نام مرض حار است ناخوخ بلغت بغداد اسم نخ دلبوت
ناعنت اسم یونانی نار مشک است ناموس ابق است ناردین بربری شامل اسارون و قراست ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است نار
دین اقلیطی سنبل رومیست ناعمه بلغهٔ اندلس لسان الابل است ناقد بلغهٔ اهل اکسیر تیتو است نارنکوا ماریکوا است نزد ابن بیطار بود و خیر بداز
تعریف و ظاهر میشود که دو چیز باشد و نزد بعضی خشخاش زبدیست ناک کیسر اسم هندی کبابه است ناکیسر بلغهٔ هندی قسمی از هوفاریقونست
ناریل بلغهٔ هندی نارجیل است نانا بهندی نعنع است ناکدون بهندی مویز است نانخوه بلغهٔ یونانی نانخواه اسم فارسی اظفار الطیب است نان
کلاغ اسم فارسی خبازیست نان سنگک بفارسی خبز الملة است نان کماج بفارسی خبز الکعک است نان روغنی خبز القطایف است نان تنور خبز التنور است
خشکار است نان بی سبوس خبز الحوارییست نان کسمه خبز الطابق است نان تابی خبز الطابق است نان کماج خبز الفرنیست نار و
اسم فارسی صنوبر است نارکیل نارجیلست نبیذ اسم عربی جمیع کرده است بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص اند و نقاع قسمی از وست که از آب انار
و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند و آنقدر نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند تا مضر بلند و از جملهٔ نبیذ است و مجمع نبیذ

النون مع الحاء

محرق خون و منجر و مضعف دماغ و گند دهان و شیرند و فهام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و مجموع امثال آن ساخته میشود
و طریق عمل متقدمین آنست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و امثال آنها باشد اول بخیسانند مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا به نصف
پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث او بسوزد و بعد از آن بظرف کرده سر آنرا محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب پنج مثل آن بجوشانند
بقدر نصف است و هرچه آب چهور بسا زند باید آنقدر بجوشانند که با آب یکسان گردد و بار مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و مانند آن
آمیخته بعد از کفیه صاف کنند و بعضی بجهت تقویت و اصلاح او از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک بقدر یکدرهم
بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشانیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه مینمایند و هرچه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب دهند باید با سه
مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هرچه آب بشکر و امثال او باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت
آن اگر خواهند بدستور مذکور بادویهٔ مناسبه اصلاح کنند نبیذ الزبیب بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و منفتح سدد
و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن گرده و مثانه و سریع
الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقاست و چون حماحا در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هضم
مفید است نبیذ العسل شراب عسلی است در سوم گرم و خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حرارت و جهت امراض
بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو نان خشک یکجزو جوزبوا و خولنجان و بسباسه
قرنفل از هر یک نصف عشر نان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده
بجوشانند تا ثلث او بسوزد نبیذ السکر شراب شکریست لطیف تر از مویز است و بکری ادنی است و موافق مرطوبین و سودا و بیست و آنچه از آب نیشکر سازند
محرق اخلاط و مولد صفرا و کرانی و نزلات است نبیذ التمر شراب خرمائی نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و طحال و
موافق پیر است و هرچه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و تیز تر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب تیز تر از سایر نبیذها
نبیذ الدبس و السیلان شراب دوشابست که از شیرهٔ خرما سازند و افعال مثل شراب خرمائیست نبیذ الارز بفارسی بوزه نامند و در مصر مزر گویند
و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن جابس طبع و نیکو کنندهٔ رخساره و محرک اشتها و پیار رستکننده و قاطع با هچون
عسل اضافه نمایند محرک آنست و مورث سل و مضعف الابدان و مصلحش ما هی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر
و مفسد باه و هاضم است و بوزه ارزن و ذرت مانند اوست نبیذ الفواکه شرابیست که از آب میوه عمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و
امثال آن تیز تر از حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویهٔ حاره خوشبوست نبق بار درخت سدر است مذکور شد و بفارسی
کنار نامند نبات الملیک رازیانست نبات الرعد فطر است نبات الاشیب شبدیست نبات اسم فارسی قانیدست نجم و نجیل اسم نیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجیب اسم جنس توت نباتاتست و اسم مخصوص سلیخه نجلف اسم هندی قسمی از ریش است نحاس بفارسی
مس نامند و نوعی که در معدن متکون میشود مس رست گویند و در روم عبارت از آنست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و
درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از کداختن سنگ خاص بهم رسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس مراد
همین نوعست و چون او را با عشر آن روی توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود
بنابر آن مصنوع آنرا باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی و مفرغ و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی
بجام است و او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل و اصفر و طلای او جهت جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون سرکه
چند روز بگذارند و حنار ا با این سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار
بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی دارند که داشتن غذای گرم جایز نیست و آنچه مس سفید و پاک کند تا فش صفایح رقیق بر
ترشیها مکرر انداختن است خصوصا سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از کداز رافع مخلطات آنست و تخم بادنجان باعث زود گداختن او
نحاس صینی طالیقون مصنوع است نحاس فارسی مس سرخ مایل بزردیست نحاس محرق روسختج است نحام نوعی از طیور آبیست و بفارسی
دیرک انقوده نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی که سیاه و سرخی مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد گرم و تر و دنیه او جاذب

و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرورین و دیر هضم و مصلحش سرکه پختن و نایند بعد از آن بنا والمنود نست نحل زنبور
عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است و چون بچه پر نیاورده آن را با پالوده از آرد گندم که
دو مثقال او شکر یخ بمثقال باشد بخورند بزرگ شدن اندک بائی را بدن فربه میکند و مجرب است نخاله سبوس جو ببت و از مطلق مراد سبوس گندم
واز آرد گندم خشکتر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهت سرفه و درد خشونت سینه و تغذیه نافع تپین با نافع و نان او
قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ او در شراب امثال آن جهت تسکین درد پستان و دفع آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهت گزیدن
افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهت بثور ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل و مطبوخ او در
آب برگ ترب جهت درد گزیدن عقرب و بخور ضماد بندها و در سرکه جهت کام با نافع و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله و عدس جهت رفع قمل و زنک
و بخور نخاله با قسطی جهت منع ریختن شکوفه درختان آزموده است نخاع بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال مرتبه دماغ و ملین صلابات
و در چرک آوردن زخمها بعدیل است نخود اسم فارسی حمص است نخود الوندی و نخود مریم بلغه اصفهان آن را نامند مرجح است ند بفارسی
نامند و مخرج او بختیشوع آمده ان مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوا و با نی و رافع زکام است بخور او شربا و طریق عمل او در دستور ل
مذکور است ندع صعتر بریست ندی کاکرا اسم هندی سرطان نهریست نرزوک اسم فارسی بخنیست شیر بلعبه بربر و از آن بزرگتر و سفید و از کرمان
خیزد و ابن الهقله گوید که مجرب است دهد که در جبال کرمان خصوصا در جائی که پلنگ بسیار میباشد اول بهار نباتی میروید برگش شبیه برگ
جرجیر و چون بقدر یک شبر شود شکل برگ منقلب میگردد و دنبار آن از آن وقت آنکار از انشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن تخم او آن نشان
تخم تیره و تخم آن را اخذ مینمایند و علامت خوبی او آنست که چون بر سر آن یکجوشان گذارند در ساعت خوشش از است چون در شور بلرزد
نان از شیر بربرند و از خواص اوست که چون پلنگ از آن بخورد بسیار آزار میکشد که او از آن بخورد دیگر حامله نگردد و هرچه پلنگ در بیشه و حوضه باشد
باز سال و اکثر از آن مکان از تخم روید و با سبزی میباشد آنچه پلنگ آن را نیافته باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم کاهی یافت میشود
و بدستمه به فرج و رحم زن چون دو مثقال آن را بکیسطوج زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگز آن زن حامله نگردد و اگر بر او تعلیق نموده مباشرت
کند بستور مانع حمل است و در روز تعلیق او جهت منع حمل از بریه ریح الشیم که مجرب است اند و زیاده از یکیسطوج او مورث لاغری با فراط است
و دو دهنش ای باعث سرعت ولادت است و چون بر ناصور بند بعد از زیاده شده ناصور کمتر میشود و تجدید او رافع ناصور بالکلیه مینماید جنس
معرب اند نرکس فارسیست تغییر اتری و مضاعف راست اقی نامند چون پیاز او را اینجا صلیب تشق کرده و عرس مینمایند و قدحی مضاعف
که و مر بسلم و خشک و تخم سیاه و در سیم گرم و در اوّل تر نوش تا سر سال با قیست جالی جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلل و شرب
بیخ مطبوخ او و بقایای مقیئی خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هرچه در معده جمع باشد و التیام بند زخمهای طاقی بر
و با صنعی و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و وتر و رباط و عصبه مقطوع سعدیل و مسحوق او با عسل جهت ردها مزمنه مفاصل و نقرس و با
کرسنه و عسل جهت نقعه قروح و گشودن پیکه دشوار نضج و با آرد گندم جهت اخراج پیکان و امثال او از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار
جلده و بهانی جهت نوتی کردن قضیب و بر باد دن احلیل جهت رفع عنه از مجرب است شرطی که بوراشده و در شیر ضباینده خشک کنند ضماد او جهت سعفه
منع نزلات دنسلتکی اعضا نافع و در سور او قاطع خون جراحات و التیام دهنده او و رافع سبل و ناخنه و بوئیدن او جهت بند سر بار دو گشودن
سده دماغ معید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع گفته هرکه بخواهد در زمستان زکام نبهم نرساند مداومت ببوی نرگس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه
کاموز و در سایر افعال گل او مانند بیخ است و شربتش یک مثقال و تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه با او سین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدر
حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرگس که گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سودائی و ریحی و منقح فم رحم و رافع دردها
او و موافق امراض عصبست نرشقیس بولس گوید نباتیست که مانند خطاطیف و شحم دار و بسیار حرارت و بسیار خشک و عفص و لیدن با
رو غنها در عرق و ضماد او با شیر جهت گزیدن افعی و سهوط او جهت بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار موثر و منفرد او قاطع سهال است نرد در حث
غار است نرلبی بهندی حبه آر ا نرم آهن اسم فارسی حدید انثی است نرسک اسم فارسی عدس است نسترن گل سفید است کوچک و مضاعف
و در شکل بقدر گل سرخ و بسیار خوشبو و لوراء کل مشکی و در بعضی بلاد گل عنبری نامند در دشت کوه میباشد و در بلاد حاره تا اوّل اسهال و ورم میکند و

عرق او

و عرق او بوئی ندارد چه جهت لطافت آتش رفع او میکند معتدل الحرارة و نزد بعضی در دویم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ او
و ساینده در حلق باعث خوشبوئی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق
جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و بدبوئی عرق و رفع بوی لوزه و سقوط او بواسیر و منع اشتداد
داء الفیل و با حنا جهت تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهت گرم کوش و ریاح آن و سنون او مضمضه آن جهت درد دندان نافع و از نیم
درهم تا چهار درهم برگ او مسهل کود و مداومت نیم مثقال تا یک مثقال آن را از اوّل حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی مجرب دانسته اند و نفعالی
جهت این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آن را از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس کرده منضج و معتدل و مقوی دماغ و با تخم
رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یکوقیه است نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی قچیر از سباع طیور و بزرگ جثه و در سنگ تیره
بعقاب و مایل بسرخیست و گویند یکروز زیاده بر دو هزار فرسنخ قطع میکند بدلیل آنکه بحجم آن را با زعفران لوند دیده و کان زعفران کرده و کرد
سنگ زعفران از سر اندیب آورده مسافت آن از رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بجهت حرارت در وقت جماع
یکچشم او بمنوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سال زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظ و قولنج ایلاوس و
سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و ضماد آن جهت مفاصل و قطور او جهت کری و
گوش و خون و زهره او قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و خاکستر موی و رافع جرب و قروح و
زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز بسیار مقوی قضیب است و مهرارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر نیم دانگ و مثقال
قطران در روغن زیتون رافع جذام و خبوثت و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت است و در حرف عین گذشت نسرین
گل علیق القدس است نسوت بهندی تربد است نسری بهندی نباتست نسرین سفید اسم فارسی و ردابیض بریست در افعال نظیر نسریح
تقویت دل مانند نسرین است نسترن نزد ورد اصفر بریست نشا بفارسی نشاسته و بیونانی اموتون نامند و او را گندم خیسانیده که بجهت
تعفن رسیده پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف کرده خشک میکنند در آخر اوّل سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری مراد
قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه شده حابس اسهال و خون خصوصا بوداده او با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه
درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره او با بیه جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او با زعفران
جهت کلف و با سرکه جهت خناق و اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن موی پلک چشم و با شیر زنان و با سفیده تخم مرغ جهت خشونت
پلک و حرارت رمد نافع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش بیخ سعد و غبار الرحی شربتش از یکمثقال تا
پانزده مثقال نشاره اسم چیزیست که از اشجار بسوهان و بساییدن جدا گردد یا بسبب کرم زدن غبار آن زود بهم رسد خشکی آن نسبت باصل
آن چوب بیشتر و همه او قابض و جالی و منقی رحم اند و ضماد محرق مجموع او که با وزن او اینسون سوزانیده باشند با سرکه نافع زیاده شدن
قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده زخمهاست و مجرب شمرده اند خواص هریک در اصل آن مذکور است نشف اسم عربی بیخ مرجانست
و گویند غیر اوست و او سنگیست سبک پر سوراخ مانند اشیان بنور و سرخ و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد و خشکر از بند و در التحام
زخمها و باشند در قطع قوی تر از آن و در سایر افعال مانند اوست نشافه اسم عربی اسفنج است نشاسته اسم فارسی نشاست و نشاسنج
معرب اوست نضاد ذهب است و در حشکر کو هیرا نیز گویند قطر و قنا بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شترمرغ نامند
و معروفست در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و مضر و استسقا و جمیع امراض بارده و بطی
الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال
و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن شخص بگریزد اگر نزدیک او شوند بحس کردد و شرب او باعث زود بسخن آمدن اطفال و سرگین او رافع
آثار و خاکستر موی و رافع آکله و از خواص اوست که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نگردد نعنع معروفست و الطف بن نباتات
و در همه افعال قوی تر از پودنه در آخر دویم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل
مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و اروغ و کشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش

مسکن نواتی و غثیان و قی و هیضه و شهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهة درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و ثدی ان
سفید خصوصا چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون با شاخ اثرا در شیر بمالند مانع انجماد او و با سرکه جهة ترشیها و رافع ضرر آنست با عصاره
و بالمطلیات جهة رفع مضرت و میکند و ضماد او مقوی معده با ارد جو جهة جرب اکحادار فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل و با نمک جهة گزیدن
سگ دیوانه و مضمضه جهة گزیدن عقرب و شیافی جهة بواسیر بغایت نافع و رافع درد سپرز و با مویز جهة ورم انثیان و درد آن و حمول او قبل از
حیض و قطور او با ماء العسل جهة درد گوش و سعوط یکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا ربع جهة خنازیر یکدرکردن خار برگرد و بغایت موثر
و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقالست نغر بضم اول و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است
نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوت و در تنکابن ججره نامند گرم و خشک
نمکسود قدید او جهة اسهال و غیر نمکسود او جهة عسر بول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع است نفط دهنیست که از بعضی چشمها میجوشد و
سفید و سیاه میباشد سفید و لطیفتر و سیاه او بتقطیر سفید میشود در چهارم گرم و خشک و قوتیتر از اکثر روغنها و منفتح و سریع النفوذ و مدر حیض
و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شربت و طلاء او نافع خصوصا جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب و سستی آن و بواسیر و سپرز و سرفه کهنه و
حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و پیچش و درد مفاصل و اکتحال او جهة نزول الماء و بیاض و قطور او جهة کری و ریاح گوش و
فرزجه و بخور او جهة سردی رحم و اختناق و مصدع و مضر محرورین و مصلح او خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت او سفید دو دانگ تا نیم مثقال
و از سیاه تا یکمثقال و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطرانست و خوردن سیاه او بالخاصیه مسمن و قوی الباه است نقل نانیست در طبرستان کثیر
الوجود شبیه بیوبنج و با کره های مانند خار خسک اما پنجا است و با سرخی بنفشی و بوشیده شکوفه سفید گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و طحال
او و افعال ضعیفتر از احد است نقعا ابن حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل حواجم اسم فارسی حب السمنه است ملک
زعرور است و نزد بعضی قراصیا نام سوسن است و بنام الملک و بنام بنیز نامند مقوکس یونانی قسمی از توتیای مصنوع است نارق شاه اقدح
یاسمین هندیست منیقن کرسنه است نمک اسم فارسی ملح است مشک بلغه اصفهان اسم روغن بازه است مو اسم عربی از بیت
نیس اسم هندی جاموس است ملولان هندی حب الباانست نمل بفارسی مورچه نامند و بزرگی فارسیه و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را
بری و کوچک را بلدی و کبار پرنده را طیار و سیاه و دنب او بلند را نمل فارس نامند و همه آن با سمیت و در سیم گرم و خشک و فوق شامه او
غالب بر جمیع حیوانات و طلای سحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع بروز او میکند و اگر موی را دیگر قلع
کرده باشند محتاج بتکرار طلای او نیست و چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم وقیه روغن زنبق یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند
و طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ما یوسین و رافع عنین موروث صلابت و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن موی جیب
پیچش و کرب و مصلحش عسل آب و از خواص اوست که اطعمه غیر آن و شیر مهار را در جائی گذارند ضبط النفس کشیدن کنند ادامی که دست کسی باو نرسد
مورچه پرامون او نگردد و مهیار سی گوید که چون مورچه را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین مینماید و طلای
مورچه مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم او را با همه روغنها با سقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخور نمایند بخت
بر یک شکم بطرف اسفل بیدی میکند و ضبط ان شان میشود و زیره کرمانی رافع آنست موش جمع منوس آن حیوانیست بقدر شغال و
دم دست او شبیه بدلق و رنگش مایل بزردی با خطها سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در حین تهی آواز مانند گربه و در غیر آنوقت بنهج دیگر از رو کان
ماوراء النهر الا کیجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و کم موی و بسیار چرب و منظنه آن میشود که تدهین کرده باشند و موسه که علیحده در سر باب
ترکیب این صفت مسمی باین اسم است حنا بتیوس گوید که طلای پیه او و بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب و ارسطو فرموده که چون
آفتاب در بیت خود یا در مشرق باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر ضنا ربع بپا و یز بند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را ببندند تب عود مینماید ممتاز
نی هند و ستراطیس گوید طلای پیه او با خردل رافع داء الثعلب است و مهیار سی تصریح نموده که طلای زهره او با سفیده تخم مرغ رافع دمعه و سعوط او خون او
بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنونست نمر بفارسی پلنک و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او نمیخورد و نصریح نموده اند
که او بالخاصیه زهر او سمی قاتل و دو دانگ او در سه ساعت هلاک میکند و خون او رافع کلف و بهق و آثار است و مهیار سی طلای خون او را رافع جمیع علل

چشم

چشم دانسته اند و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهرا کنند طلای او دراز الفتی زخمها و خراز سعدی و قطور مغز او با آب حبر بی نق
در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول او بدستور حمول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارد
و جلوس بر جلد او مانع بواسیر و گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که چون کسی بتمام جسد خود پیه کفتار مالد پلنگ قصد او نمی کند بجهه که
تواند او را بدست کرد و او بسیار محب خمر است و چون بنبیند بر سد بتما یا نه بنوشد و بتجربه رسیده است که چون بر زخم پلنگ موش بول کند بیج
نیابد و لهذا در بلاد گیلان تا زخم از پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش کذر نتواند نمود نوشادر لغه فارسیست و او دو قسم
معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه قطعات او مانند شوره یافت میشود و معدنی او از آبیست که چون بسیار تهیه حرکت بسیار دیو کف
میکند و از جوشانیدن آن قطعات سفید بر روی او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد
و معدنی او عزیز الوجود و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اولا اغبر است و اند و در تصعید سفید میگردد و چون سفید باشد
او را با مثل او زاج زرد و کلار و غبار او نجار تصعید کنند سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و لطیف و جاذب و عمق و من اطبا و مجفف
قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و رفع جرب سینه و صلابت سپرز طلای او جهة خناق با روغن تخم
مرغ جهة برص و با عسل جهة داء الثعلب و حیه و سعفه با روغن گنجد جهة جرب غرغره او با آب سداب جهة زلو که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهة التیام جرح
و رفع بیاض و دمعه بارد مفید و در خواص مکتوب است که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شربتی یکمثقال او در رفع قطع سم
مجربست و پاشیدن محلول او که درجای نمناک گذاشته حل کنند یا با سرکه حل نمایند بدستور باعث گریختن هوام است از آن مکان و چون محلول
او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و سدر هم او قاتل است تقطیع حشا لوارس اسم یونانی نوعی از قنادست
شاخهای او دراز و باریک و تا بقدر سه زرع و برگش ریزه و مستدیر و جمیع اجزا او در غبار شبیه بپشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش شدید و خار او نیز
سوزن و صمغ او در سفیدی و سرخی در روم و حلب کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخم او در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیم قوی تر
او است مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات است و از این جهة او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیده او بدستور صمغ او در التیام عصب منقطع
از بیخ اندو شرب و ضماد او جهة درد عصب و کوفتگی اعضا و از جا بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهة قرحه قصبه ریه و ذات
الجنب بیعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش قند و شربتش یکمثقال است نوره کلس حجری و گلس مذکور شد نوفلن اسم یونانی زنبور است
نوفق شتر ماده است نوز بلغه اکبریان زیتون است بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه است و کلها است نوز القند و اول شکوفه درخت دار
شیشعانست نواتو بعربی داء الثمار است و از مطلق او دانه خرماست خصوصا در او زان نو کل هندی ابرع مس است نوح لبلابست نما
اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربع بقدر قامتی و بازغی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمده میان تهی و مابعط تیت
و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بیشتر در دوم گرم و خشک و بوئیدن او جهة زکام و ضماد او جهة اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت
موی با عسل جهة داء الثعلب نافع و شرب او مدر خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و جنایند او با مویز و خوردن او و بعد از
آن با بادام مسخن بدن و فرزجه او منقی رحم و خوشبو کننده آنست و از خواص اوست که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانه کشنیز و پارچه کبودی بسته
در چاه بیندازند تا بستان با دست بو زیدن آید و چون در حریر سرخ بپیچد بر بازوی چپ ببندد در رفع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین و برد بعضی
جرجیر تری نهشل اسم عربی شقاقل است نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسیست و گرینه بنات الماء عبارت از دو ست بیخش مانند زرد ک
و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش در سطح آب و گلش بقدر پنجه و تقبیه خشخاش و درد و تخمها غرض سیاه و بالزوجیت و گلش بیرون آب
و اکثر کبود و بعضی سرخ و او هندیست و بعضی مایل بزردی و بعضی گویند گرمی او نیز میباشد جمیع اجزاء او در دوم سرد و تر و بیخ او گرم و خشک
و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او کل نوع کبود است و نیلوفر زرد گرم و خشک است کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و
تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهره و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و بازه فران و درد آن و سینه جهة تقویه دل و
خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح او لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و دلمیت
و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعاء و سیلان منی و ضماد دش جهة درد مثانه و معده و باصبر جهة بهق و با زفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب

۲۸۷

مضعف قضیب و منجمد کنندهٔ منی و شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن بلوط فرکا مانند روغن بنفشه و در تسکین
سرسام و نوشیدن آنست نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که تخم بنج باشد و مستعمل هندی
... و او بری و بستانی می باشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب
و از آن ریزه تر و بری او مانند بستانی و باخشونت زیاد و سیاه تر از آن و بری نجم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات
بارتنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند زبان و در
آن تخمهای ریزه می باشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و رافع نزف الدم و نفث الدم
مشروب و بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج حمل و جهة نزف شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و با تخم حماض سبز
و با ادویهٔ مناسبه جهة قرحهٔ ریه و ذات الجنب و سوداوی و بکار بردن او با نکوفه گل و شیر جهة قرحهٔ ریه و وحشت و هموم و خفقان و با خیارشنبر جهة استسقا و
ضماد او جهة سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نملة و التیام جراحات و رفع کلف و نمش و جهة داء الثعلب و بیموزان و مرداسنگ و زرد
روغن گل سرخ و موم جهة آکله از مجربات و باید قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهة قروح سر و خنازیر مقرح و سعد و
ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش ... لفه مطرست و بفارسی سمنو نامند از اغذیهٔ سریعة
که بدو آن را شیرینی و روغن ... نفاعه گویند در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و مولد بلغم و جهة بخار سوداوی
و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و نفیل و مسدد و اکثار او مورث بثورهای کرم و آنچه با گردکان و بادام جوشانیده باشند زبون تر
و مصلحش سکنجبین کانستی است طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند بعد شیرهٔ سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات قطعات نیخ در آن اندازند
تا غلیظ و شیرین گردد نینیا نانخواه است نیمقا اسم یونانی نیلوفر است نیلنج نیل است نیطافوس گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر و دو
زمین پهن میشود و در حوالی ... بسیار است و قرص او جهة بیاض چشم و بدیل النشا است نیطافیلی مؤلف مغنی گوید که از جملهٔ یتوعات
و خیره نیطافلن و نخ انگشتیست و برشاخها نخ ... برگ ... شیرزار و نعاتیت ... پیلاذع و نخ ... است و طبیخ او جهة درد دهکرو سهال
بواسیر و ضماد او جهة خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصارهٔ نخ او سم قاتل و قدر شربتش ۳ ابولوس است نیلوفر هندی
او سبید است نیشوق ادرک است و نزد بعضی صیانی بفتح اول و سکون یا و اسم فارسی قصب است نیشکر اسم فارسی قصب السکر است
نیلو اسم هندی روغن تازه است نیلب اسم هندی از دو درختست نیم اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک می باشد و گلش مانند جو
که چیده بنفشه با دو باشد و وسط او کلها و با عطریت و خوشبو و در اصفهان ثمر آنرا آسنجد کرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر
سنجد کوچکی است مایل بتندی و بتلخی و در بعضی بلاد معروف و بدرخت فوست و ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهة اورام و نباتیت مفید و جهة مفاصل و
نقرس و در سرخانیدو در خشک او جهة التیام زخمها و قطع خون او و در روغنی که او را جوشانیده باشند یا میندا ... روغن جنبه صنعا و ثمرش تشنج و سهال و

الف
الواو مع الالف

حابس اسهال مزمن و از متودات حرف الواو واق گرغیست که در کنار آبها می باشد تیره و مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی
سرش سیاه و در کاشتر او چهار دست و گوسفند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب ببشری و ترکان بازلف خار جمع کرده بر سر میزنند
و اکثر صید او ماهیست و در شکارش ... او در آب نمیاند و گویند از خفاشست در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مرد دین و درد زانو
و کمر و روغن او جهة مفاصل و امراض عصبانی نافع است و گوشت نمکسود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ او جهة بیاض چشم و بهق مفید است
وادی کلب بریست وآحید لبلابست وآنیس یونانی کنگر بنداست و انیسه اسم فارسی صعتر است وارموک بلغهٔ شکابن فقدات

مع الباء
وابلیم بلغهٔ شکابن ترتیست و الان بزرگ هندی از یا نه است و الان کوچک شنب است و برالارض فطرات و برد فارسی
مع التاء
پشم نامند گویند مخصوص ... است و خواص صوف مذکور شد و تیر بتا مثلثه اسم عربی ... است و ج بفارسی اگر ترکی نامند و آن بیخ
مع الجیم
نباتیست که در ابتدا میروید و بفارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس دراز تر و عریض تر و باخشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن
آزاد و کزنبق باشد و زرد و مایل بسرخی و بیخش گره دار و بعضی بعضی پیچیده و کج و اندرون سفیدی مایل بسرخی و تند طعم و مایل بعطریت در اول اسم
کرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوهٔ هاضمه و حافظه و منقی دماغ و ذهن

مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهة درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مفتح سدد سپرز و نیکو کنندهٔ تقطیر بول و حصاة و
لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین کرده و ضماد او جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیاد و ...
او با شیر مادیان و زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال او جهة بیاض و خواییدن او جهة ثقل زبان بعدیل و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهة درد
رحم نافع و مضر سر و مصلح او از یانه و محرق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است و جهة

مع الحیم

بلغم مغرب مازریون سیاه است و خشیرک و خشیرق بکاف و خرد بقاف تخم بیتباج و در مزه ترکی عبارت از دست و نزد بعضی مزه خرابانست و ...
از جملهٔ اصداف او حلزونست و بهندی کیدو و در دیلم کلاحک و در اصفهان کرم کرب نامند پوست او زیاده از سایر اصداف او مدر مائیه و جهة عسر
بول و حصا نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع آثار جلد مجربست و محرق او در همه افعال مانند شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا مثقال
ورد و ورد اسم مغربی بلبل است و ودین یونانی کماهست ورغ زوفای رطب است ورد اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر

مع الدال

بستانیست چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ می باشد و هر یک از بری و بستانی و هر یک نبات مخصوص دارند و بستانی اقسام او مضاعف و

مع الراء

هر یک غیر مضاعف اند ورد ابیض بری بفارسی آنرا نسترن سفید نامند و مذکور شد و ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن و مضاعف بقدر گل سرخ
و درخت او بخار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از نسترن و ورد اصفر بری نسترن زرد است و درخت او خاردار و گلش زرد و غیر
مضاعف است و در قوه مانند نسترن سفید و ورد اصفر بستانی درخت او بخار بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوه مانند گل
سفید بستانیست و ورد احمر بری درخت و برگ او مانند گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد و ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام شکفته
و آن مرکب القوی و در نزد اکثر سرد و در اول و دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با
قوهٔ قابضه و خشک او در قبض زیاده و مفتح با سار یقاد جهة ضعف معده و جگر و کرده و خفقان حار و غشی و جهة ریه و رحم و مقعده و طلای او و قطور عصارهٔ
او جهة درد سر و چشم و گوش و مضمضهٔ آن جهة تقویت لثه و ضماد کوبیدهٔ او جهة اورام مراق و رطوبت معده سائیدهٔ او جهة تالیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسد
و در یا بندن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازهٔ او جهة اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و زرد خشک او جهة بو شبهاد و التیام زخمها و قلاع و زخم
آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن ... و با برگ مورد جهة قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهة خراز و اورام حاره و ورم مقعده و شکستگی اعضا مفید و تخم
گل که عبارت از زر او است در افعال مانند گلست که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه بتخم و زرد است زر او زرد گویند
و ده درهم او با آب رفع اسهال عسر العلاج و رفع نفث الدم و سیلان خون حیض ... و اقماء کل یابندهٔ حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرجست
و بوییدن گل مهیج زکام و عطسه باشد در بعضی امزجه و در بعضی مسکن او و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت
تازهٔ او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچهٔ تازهٔ او و ده مثقال
و روغن گل سرخ که گل را اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا مقهور کنند و با آب افشردهٔ تازهٔ او را با مثل او
روغن کنجد را بجوشانند تا روغن بماند و روغن بور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوهٔ مسهله و مسکن التهاب معده و رویانیدن
گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبات و دافع مواد خبیثه و دهن او دافع قرحهٔ امعاء و ضعف او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس
اسهال مرار و مسهل امزجه و مقوی اعضا و محلل ... و در تسکین درد اعجب الاشیاء و طلای او با سرکه و ... او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات
دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و چرب کردن ... حابس اسهال او مقوی مقعده و قطور او جهة درد گوش و تدهین او با سرکه و دابه مورث رادع
عرق و بادزهر قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش بوزن او روغن بنفشه و
بوزن او دهن الحناف و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت با قوهٔ قابضه است و نزد بعضی سرد
و خشکی او در ابسار غالب ... اشد از آن مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و دوم گرم او جهة نفث الدم و خشونت سینه و عوارض آن و درد معده و دماغ و حس
بارد و حار و در جگر سرد و جهة خفقان حار و تقویت بدن و با شراب جهة زیادتی تفریح و بوییدن و طلا کردن او جهة درد سر حار و در چشم با قرنفل جهة بارد او
تحلیل او جهة تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و دفع خمار مفید و بالخاصیت مسکر باد و باعث سفیدی موی و مصلحش گلاب و نبات
و قدر شربتش تا پنج مثقال و گلاب کهنتر بقدر ده و قیه آن مسهل او و ورد منتن دیابیس است و ورد خمامی بفارسی گل حنا نامند اندرون او سرخ و

الواو مع الراء

پرون زرد و بدبوی و از اقسام دردمنتن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او اولی است ورد السباخ کل علیق الکلب است
ورد صینی نسرین است ورد الفجار وورد البخار وورد القار ورد الحمار است ورد الحمیر نزد بعضی کل خطمیست و بلغه مغرب کل فاوانیاست
ورد الزوانی بلغه مغرب کل خطمیست ورد وزا شقایق النعمانست ورد الحب کبیکج است ورل [illegible] سقنقور است وراجالود فاشرا است
ورطودی سطاخلیس است ورق النیل وسمه است ورق الزیتون هندی حالفیس است ورده بلغه مازندران بنفشه است [illegible] بلغه قزوین [illegible]
خرنوب نبطیست ورطنیتا غنم است وود غیکذشت ورل بفارسی [illegible] نامند و آن حیوانیست بزرکتر از حردون و دنبالهٔ او دراز و جلد او سیاه
و درشت و ابلق خطوط زرد و آخر سیم گرم و خشک و قلیل مقام سقنقور در افعال مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن
جاذب سم گزندهٔ حیوانات و بجود و جاذب خون بظاهر جلد و با فربیون عضوی که بر آن بربندند و طلای روغن که در آن جوشانیده باشند و مهراشده رافع آثار جلد
[illegible] داء الثعلب و قوباء و سرکین او قالع بیاض چشم و طلای او جهة عظیم کنندهٔ قضیب و طلای خاکستر او موجب [illegible] عضو است ورشان از جنس کبوتر
صحرائی و از آن بزرکتر و طوق دار است و بترکی لافاخته نامند در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در
افعال مانند پیه شترمرغ و دراومتر خوردن او موجب بدی خلق و مصلحش سرکه است ورس بار نباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص بالادیمن و نبات
مزبور تا مدت سال کل و ثمر میدهد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بوی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده
جامه با و رنک میکنند و بهترین او زرد مایل بسرخیست و قسم سیاه او را که حبشی نامند و سرخ تیره او که هندی گویند زبون و نزد بعضی گرمکی بیخ آن
نباتیست و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظ و حصاه و جالی و شرب او
رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوباء و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او
زعفران و نصف سازج است ورغ اسم عربی سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین نام خوانند ورق بفتح اول و ثانی برک نبات است
بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح دال و کسر را اسم فضه است و سخ بفارسی چرک گویند و از مطلق او مراد چرک انسانست
کوش [illegible] شقاق لب و کزیدن افعی و چرک بدن [illegible] بواسیر و شقاق مقعد و داحس و با موم و روغن جهة تحلیل اورام نافع است و سخ کور عسل
بفارسی بام نامند و در عسل گذشت و شج اسم نباتیست که در جبال از سنک میروید و در بوی شبیه بوی لهوست و چوب او بسیار صلب و از آن
نیزه میسازند برکش شبیه برک گشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار و شبیه بسعد در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال
سائیدهٔ او با تخم پیم برشت جهة تسکین اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن جهة سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است وشق حیوانیست
بسیار کوچکتر از پلنک و در رنک و در شکل مثل آن و دنباله آن کمتر از شبری و در سکابن پلنک مول نامند و در خواص مانند پلنک و لباس پوست او
معین باه و مقوی گرده و مانع عروض بواسیر و موی سوختهٔ او جهة جراحات مزمنه نافع است و شنج شق است و سخ بسکون ثانی اعرنطیس است و سم
بضم اول و ثانی بلغه سکابن دیلم اسم سمانیست و صنف الاسود پر سیاه و شانست و طواط خفاش است و عل نوعی از بز است و سرو
جو برو در دیلم شوکا نامند و در ایل مذکور شد و غل بغین معجمه اسم عربی بادنجانست و فل اسم ثمر خشک درخت مقل است و کو اشیاء طبوریست
ولیع طلع است ولب نوعی از بیونات بقدر زرعی و برکش ریزه و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه برک درخت شیرین و از بعضی
ببرک مورد و اد عیر شجرة الراهب و اهو دار است و او منقی قوی و مسهل است و گویند چون او را از جهة اعلا قطع کنند مقیی و از جهة اسفل مسهل و از هر دو جانب
قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث غشی و مصلح او سیب و شربتش تا یکدرهم و بدلش لالا است و لکام بلغه سکابن جمند است
وین انکور سیاه است

حرف الهاء

حرف الهاء مع الالف

ها آل فاقل صغار است ها مه جعد است ها لوک نشک است و بلغه مصر جعفل است
هادی اسم تریاق فاروقست ها لینوطس اکلیل الملک است ها رو هات اسم هندی اشقولست ها فی بهندی فیل است هانن بهندی
وزاست ها سیمونا بلغه نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هرچند در زمین فرو رود باریکتر میکردد تا بقدر موئی رسد و خام و پخته او
ماکول و لذیذ و مایل بتندی و ساقش با رطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخهای او برکهای ریزه مانند خار کوچکی در بر شاخ و ملاصق بدون [illegible]
بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهة سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و
مثانه نافع و گویند خوردن او بالخاصیة باعث تولید پسر است و نطفه منعقد و قبول صورت انوثی میکند و نطول او جهة سرعت حرکه اطفال مؤثر

مع الباء
مع الفاء
مع الدال

وتعلیق او در پارچهٔ سبز قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است هنبید دانهٔ حنظل است هنا جود هی بهندی اسم [illegible]
هدیه در اصفهان خرخدا دبر با نامند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پاهای او بقدر سر سوزنی
و کثیر العدد در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای او جهة خناق و سقوط لهاة و مطبوخ او در پوست انار که
با روغن کل سرخ بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزهٔ سفال بسوزانند و با عسل
مخلوط کرده روزی از یک دقیقه تا دو دقیقه بنوشند جهة عسر نفس مجرب دانسته اند و تعلیق او بر پارچهٔ کتان و امثال آن رافع تب بلغمی و طول
رطوبت او در احلیل رافع حرقة البول است هدهد معروفست از امرغ سلیمان نامند در دوم گرم و خشک و جهة الحجر او با شبت جهة تسکین
قولنج و سدد و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه و زهره و خون او جهة بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان او جهة تب ربع نافع و تعلیق پر و زبان او
مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق لحیه اسفل او در این امر مؤثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهة رستن زبان بدگویان و دوستی شما با خود
داشتن چشم او جهة تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و ایمنی از جذام و آویختن مذبوح تمام به در دروازهٔ خانه جهة رفع سحر و چشم بد و ام الصبیان
و بخور پر او جهة زحمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او بکرمی ذبح آن جهة قوه حافظه بغایت مؤثر و ناخن پر او را در حریر زرد بسته در زیر سر
خصم گذاشتن جهة الفت ایشان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نخاع [illegible] جهة اضرت [illegible]
حنضل است هریسه از اغذیهٔ مشهوره است و بهترین حبوب لحمی که از آن ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و [illegible]
بدن و گرده و مقوی عصب و باه و موافق سرفه و خشونت سینه با بس المزاج است و دیرهضم و مسدد و مصلحش دارچینی و [illegible] و بر برود او خو
و بالخاصیة فلفل آن قدری انکور در دیگ هریسه مرقی قوام او ست هرلی بلغه هندی نجنیست در جبال کشمیر کثیر الوجود و قسمی سیاه و سفید مایل بزرد
و طول او غیر مخروط و در حجم مقابل سه عدد جدوار میشود و نیم نخود او قاتل است با سهال و قی عنیف و بالخاصیة مقاوم سم اقسام بیش و سایر
سموم است هرلوه نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر و با اندک زردی و طعمش تند و بوی عود از آن می آید و از حوالی سحر و عمان
خیزد مرکب القوی و در دوم گرم و در خشکی معتدل و مقوی احشاء و محلل ریاح و حصاة و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و منقی گرده و مثانه و محرک
باه و معین هضم و خوابیدن و بهترین انواع استعمال او ست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او
و بیخ او را چون جوش دهند در میان شراب یا سرکه نارس بگذارند بسیار نیک میشود و از عود قماری تفرقه شوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
قاقله است هرطمان دانه ایست شبیه بجاو و نزد بعضی خلر است و رازی گوید فلی است و اظهر آنست که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی او را بسیله دانسته
چه او تلخ تر از آن و سرخ مایل بسیاهیست و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلاف منقسم بدو نصف و در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن عنبر
قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلر است هرفولیون نام است هرشفه اسفنج است هرد اسم عربی عروق الصفر است هرجان
لوز البربر است هرقلوه و هرقلوس نوعی از هندبای بریست و نزد بعضی لوخلسا و نزد بعضی قضعه هرابزه مرانیه است هرنال بهندی
زرنیخ است هرن بهندی اسم آهوست هربا توته بهندی توتیای هندیست هرتی بهندی خروع است هزار چشان و هزار فسان بفارسی
فاشرا است هست گند بهندی لوف است هشفیل شقاقل است هشت هن اسم فارسی نوعی از عود است هفسومور اسم سریانی هیموفیست
هکل و قلعست هلیم اسم عربی کل الاصفر [illegible] است و بفارسی عبارت از مرق گوشت گندم مهرا پخته است و در افعال مانند هریسه است بلام نوعی از
اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک جدا کنند تا آب او چکیده رفع گردد و بجست اج بقول الحاره با بادره
با سرکه پخته گوشت گور را در آن سرکه اندازند و بقول البرد ارند و اکثر بقول بجوشانند قسمی از تریض خواهد بود و در افعال مشابه مزاج بقول المطبوخه
است هلیون بفارسی مارچوبه نامند ساق و برکش شبیه بکبر و با شیر لبلاب و کلش مایل بسفیدی و تخمش مانند قرطم کوچکتر و با اصل او در دوم گرم و تر و تخمش در
دوم خشک و در اول گرم و تر و برای او در خشکی غالب تر و هلیون مفتح سدد جگر و مدر بول و مبهی و محلل نفخ و غذائیت او غالب و هاضم و مغیر رایحهٔ
بول و عرق و مفتت حصاة و جهة درد سینه و ظلمت بصر و درد ریه و استسقاء و طبیخ او ملین طبع و رافع درد امعاء و با شراب جهة سم رتیلا و تقطیر البول
و مضمضهٔ او جهة درد دندان نافع و مداومت او مهیج درد مفاصل و مفسد طعام و مغثی و مصلحش گویند او کشندهٔ سک است و تخمش مفتح سده سپرز
و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاة و فرزجهٔ او مدر حیض و در دار تو تیز هلیون و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل و بیخش مسکن درد

مع السین
مع الفاء
الهاء مع الکاف

دندان وطلای او بشهد وی و با عسل و شحم حنظل منقی کرده و مثانه و مجاری بول مخرج سنگ ریگ آن و مضر ریه محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا سه درهم است و در فلاحت مذکور است که چون حیوانات را دفن کرده و گمرا آب دهند هلیون میروید و از مجربات شمرده اند هلیون
زعرور است هلقیقا هندبا است هلیلج اهلیلج اهلیانه شاهترج است هلوت و هلیمو سلق هلیبیت ملک فرون السنبل
وبج الفار هلد اسم هندی عروق الصفر است همج نوعی از ذباب و مشهور بخرمگس است همیشه بها و همیشه جوان ابرونست هنگ بهندی

الهاء مع النون

حلتیت است هندوا بهندی نوعی از پلس است هنگن بهندی ماهی است هنکا چار بهندی سیاالیوس است هندبا بفارسی کاسنی نامند و
آن بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و دراز و با خشونت و با میل تلخی و کلش کبود و بزرگ او هندبا شامی نامند
و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر است و دیگری برگ کوچک و کلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و آنرا هندباء البقل نامند هر دو قسم در اول سرد
و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع کردد و از جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ و طبع و منشود و او
مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و رافع تپ آن و منقی مجاری بول کرده و آب برگ او
با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سددیست چون آنرا بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تپهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات
و با کلقند جهت … و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلای آب او جهت اورام حاره و درد چشم و با برگ
سائیده و روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح بیعدیل و غرغره او با خیار شنبر جهت ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده او با برگ او جهت مد
مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره بیعدیل و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضر
صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده جهت تپهای صفراوی و سددی و یرقان و خفقان
و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و بغیر از ترطیب در
سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبوی
موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تپهای مرکبه و مزمنه
و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل او نافع و قدر شربت از سائیده او یک درهم تا چهار درهم و
از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نیز نایب او و بسیار ضعیف است هندبای بری غیر خندریلی است بهاتش نامند بستانی و تلخ کبود
و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بخار است و را بقل یهودیه نامند در آخر اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده
و در جمیع افعال بغیر ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم و هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و
حمول عصاره او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی
آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانیست و هر یک بدل دیگری اند هندبای هاشمیه و هندبای شامیه نوع بزرگ ورق

مع الواو

بستانیست هندباء البقل نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست هوم بلغه ترک نباتیست شاخهای او پر گره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کیک
از آن بسیار مخلوط است بی برگ و بی بیخ و بارشهای ضعیف غیر جاذب از سموم قتاله و چون پیکانرا با آب او آلوده خشک کنند زهرکش
کشنده است هوم المجوس گیاهیست ساقش یک عدد و باریک و صلب و کلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس …
زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سدد و با جدت و بسیار مجفف و طبیخ کل او جهت حصاه مثانه و احتباس بول
بسیار مفید و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتخفیف تو نیست هوفاریقون معرب
او فاریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم ثمر مثلج است قسمی اساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب او بسیار
سرخ و کلش سفید و شبیه بگل شب بو و در کوشه بوی صنوبر و تخمش سیاه دراز و مدور مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول سیم گرم و خشک
و قوتش تا ده سال باقیست و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سدد و جهت درد ورک نافع و برگش جهت التیام جراحات
و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع سوختگی آتش و عصا و طلا او جهت نقرس بیعدیل و مداومت شرب تخم او در هر روز تا … باماء العسل جهت عرق
النسا مجرب دانسته اند و جهت تپ ربع تا نیم وزن او سداب بدستور مجرب شمرده اند و بدلش تخم شبت و انیسونست و صنف دوم بزرگتر از اول

وبرکش

و برگش بقدر نعناع و پر شعبه و شبیه باسقیقم و ساقش سرخ و کلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش و با خطوط و در کوشه بوی … و در آخر دوم
گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد معین عمل اوست و در سایر افعال مانند قسم اول و چون با شراب بجوشانند
طلای او رافع جراحات عظیمه است و صنف دیگر که رازی و می عبارات است نباتش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پر شاخ و برگش
مانند برگ سداب و کلش زرد و در بوی مانند قسم اول و گرم تر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف او در جمیع افعال قویتر از ثانی و سرخ کننده جسد
و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و حصاه و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهت استسقا و قولنج و تپ ربع نافع و
طلای او جهت بهق و آثار بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و اقسام او بدل
یکدیگراند و بدل هر سه او بوزن او اذخر و نصف او پنج کبر است و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که هوفاریقون شبیه بسماق است و این … الفن
قول جمهور خلاف است و نزد حقیر مراد از ناکسیر هندی قسم اخیر است اگرچه ابن خراز و حکمای هند فاریقون و رازی … دانسته اند ناکسیر
عبارت از آن دو اقسام او فرد کامل مرادی ثانیست هوفسطیداس طراثوثیث است که در تحت لحیة التیس است و او غیر لحیة التیس مذکور شده …
و هوففیسداس مزمار الراعیست هوچوبه و هوفیلوس ابو خلسا است هوایسون اسم مغربی نعناع است هوره اسم فارسی …
هویره بهندی اسم بهل آ هوا نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی او ترویح آن چون نسبت است بروح طبیعی تغذیه او
و نفوذ هوا و اجسام مکونات نبشد و ضعف است و هیچیک از … نمیتوانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلثه است و تعدد
احتیاج هر یک با آن و تغیرات و بسببات هر متغیری صورت پذیراست چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی تدبیر هوا در کلیات طب
مبین است و ایراد او در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلح او بقدر ضرورت مطلوبست چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب امراض بسیار
و علم بر معدلات او از واجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخور … از مجربات است و بخور کردن و بوئیدن … و قطوران
و خوردن طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی و خوردن و بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و
آزموده است هیل بوا قاقلاست هیرون نوعی از خرماست و مراد از … هلیر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او

حرف الیاء مع الالف

هیضان اسم عربی فجل بریست هیزا و اسم فارسی نعناع است هیری بهندی اسم لحم است هیرا اسم هندی الماس است هیزو و کهن اسم
هندی دم الاخوین است حرف الیاء یاقوت بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری پس
وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او زرد نارنجیست پس زعفرانی پس لیموئی و بعد از زرد کبود آسمان گونست
پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین میگردد
و چون با سفید او شایبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را برده و سفالی گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلبتر از همه احجار بغیر الماس و
رایحه کریهه دود و عرق مضر اوست و مالیدن او بخرج سوخته داب و سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم
و خشک و کبود او در اول دوم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرهم او تریاق سموم و
تعلیق او بالخاصیه جهت رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و انکثر او جهت قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان مؤثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یک
دانگ است یاسمین بری و بستانی میباشد بری او را طیان نامند و بفارسی یاس سفید و مذکور شده و بستانی او چنبلی که یاسمین هندی باشد
و آن زرد و سفید و امین الدوله گوید ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن آزاد مخصوص سوسن سفید است
و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مقصود الخاصیته است و این از جمله اشتباهاتیست که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین … اند
که درختش مانند درخت مورد و املس کش نرم تر و پهن تر و بسطری برگ مورد درخت قسم سفید و ضعیف تر کلش سفید و با شایبه سرخی و سبز
خوشبوی و از وقت شکفتن برگش تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت مورد است و نزد بعضی
قسم زرد او مسمی بزنبق است و او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و
امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی

و نطول طبیخ او جهة زردکهای باد و صداع و ضماد او جهة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرک کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر و
مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و کل سرخ و سرکه و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل هردو یاسمین بر تیت و روغن یاسمین
بدستور مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و کل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است چون اترا
در حنظل سبز مهرا پخته یک درهم او را با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهة استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده اند
یاس سفید اسم فارسی یاسمین بر تیت یاسمین بری عشبة الفار است یابوشقان اسم ترکی عزی السمک است یار پوز اسم ترکی فوتنج است

مع الباء

یاره تاشی اسم ترکی حجر العقاب یا غ اسم ترکی دهن است یبروح لغة سریانی و بمعنی صورتین و اسم جنس مر زوجی و شامل بیخ لفاح جبلی و بر تیت
چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی چون هر نوع لفاح که بزرک باشد شبکا فند شبیه بصورت انسان مشاهده کردد
و او را از بن جهة باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف بری که بسیار مشابه است یبروح الصنم بیخ لفاح بر تیت
بشکل دو انسان که روی بروی یکدیکر کذاشته باشند و او را مهر کیاه و سک کن نیز نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک
اوست لهذا بعد از خالی کردن بیخ او سکی را بو می بندند تا از حرکت سک منقطع کردد و این معنی اصلی ندارد و در خواص او ادعی بیان نموده و نبات
مزبور شبیه بعلیق که بترکی بکو تکن نامند و بقدر زرعی و برکش شبیه برک الخرو باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در بوی شبیه بمیعه سایله و
کلش سفید و کویند در شب میدرخشد و بیخش بصورت دو انسان مواجه و مستور بلیفهای اشعر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را
ندارند و مادامی که بیرون صورت جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقیست در اول سیم سرد و در آخر آن خشک و مخدر و هر عضو قسم ماده او دوای همان
عضو مردان و از قسم نر او دوای زنان و شراب او با زعفران جهة مفاصل و عرق النساء و نقرس و با مقل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان و با کاسنی
جهة حرقة البول و ذرور بیخ و ثمر او جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در نیرنجات
و اعمال غریبه بغایت مؤثر و از هرمس نقل شده که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین
یا باحدی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و در روز سه شنبه وقت طلوع بهتر از سایر اوقات چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او قلیلی روغن بان
یا زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده پیشانی و چشمها و روی را بآن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشد و هر حاجتی که روی دهد روا
کردد و چون مجموع او را یا عضوی از آن شکسته و تا لبی قطع نکنند و بر بازو به بندند یا کمر دن او نیز بدارد از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه
و راه زنان و دزدان محفوظ باشد و تعلیق او جهة رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط داشته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند
و بخور او جهة دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و چون ثمر نارسیده او را با روغن کل سرخ سائیده زن حامله بر
کمر و شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد و چون یکعدد کل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع عسر ولادت است و هرگاه یکعدد
کل نشکفته را در کتانی بریسمان بستن که هشت رنک باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کردد یبروح الوقار یبروح الصنم است
یبوره بقلهٔ مایعیت و نزد بعضی حله یبروح است باد بخانست یبرو اسم سریانی بقل است که بفارسی استر کویند یتوع اسم جنس نباتات شیردار
و کویند از مطلق او مراد لاعیه است چه آن بهترین انواع اوست چو هر چه اسم مخصوصی داشته اند مذکور کردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان نموده
جمیع یتوعات در غایه کرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با سمیت اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی و در همه امزجه و موثر اسهال آن موذی و قریح
امعاء و زحیر و بحیش و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز داشته اند و اکر بخورند بعضی از آن
احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلح نباید آشامید و مصلح او نشاسته و آرد جو و روغن بادام و کل سرخ و رب سوس و کثیراست
و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل آن یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل و در الف مذکور شد یحضیض کرفس زرک برک
بستانیست ید الله خون برچهار ساله است که در اول پنیر کرفته باشند و در ماغ مذکور شد یذره قنوس یدفه در خت بلسب یراع قصب
یرمه عشبة الفار است یرنا اسم عربی حناست یرامیع هلیونست یربوع بفارسی موش دشتی نامند و انواع تند موش و از آن بزرکتر و دستهای او
بسیار کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است در سیم کرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و مبهی و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و
اخراج سنگ کرده و مثانه نافع و محرک و مصلحش میوهای تازه و ترشیهاست یشف حجر الیشف است یعضو کیک نیز است یعضید

مع التاء
مع الحاء
مع الدال مع الراء
مع العين
مع السين

مع الغين مع الفاء
مع اللام مع الميم
مع الراء مع النون
مع الباء

خندریلی است یعنیصا یعنی معجمه اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نباتیست که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و کدو و امثال
آن و عوام از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود هندیست یلم اسم فارسی عزی السمک است یمامه اسم
کبوتر خانکی است یمام شفتین بریست یملیک اسم ترکی لحیة التیس است یمیشان اسم ترکی زعرور است ینبوع بلغة کیلان بقراست که
شوره نامند ینوز نام صافست یوورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد یمیثون بلغة نبطی اسم نافیشاست یبق انفحه است یبنوط
اسم سلم است ینبوت خرنوب نبطیست یمه نباتیست شبیه بخندریلی برکش از برک کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و کلش زرد و مؤلف
اختیارات بدیعی کوید در شیراز او را استبداد او نامند تازه او جهة الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او جهة زخمهای کهنه و نزد بعضی
خندریلی است یوز اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنک و او را رام نموده مانند سکان شکار صید وحوش باو
میکنند حرارت و یبوست او کمتر از پلنک و در جمیع افعال قریب باوست یوشان اسم ترکی سنج است یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی قضب است
یونجه تاغی اسم رطبه است یونک اسم ترکی صوفست یملان اوت اسم ترکی بل است یپرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند
قد تم بحمد الله و حسن توفیقه واستعین باکرام المفضل المنعام علی اتمام المعالجات و لد مسود انه علی
ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر و الحمد لله رب العالمین

تشخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم
فصل سیم در تدابیر سموم مشروبه فصل چهارم در تدبیر سموم ملذوعه فصل پنجم در بیان آنکه حشرات از آن کریزند فصل اول
در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک
چشم کاو کوهی که در نقیعه تحت چشم او منجمد میکردد و مسمی بتریاک کاو کوهی است و در ایل مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام
حیوة از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نکردد و بدستور آنوقت از فادزهر معدنی بر کام او بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر
برنجی یا پنج بدهند همین اثر دارد و از این جمله است شرب رجیل مجربست که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی با کلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع
سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یک دانک همین اثر دارد و از این جمله تخم
مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق
سموم متضرر نکردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند مطلق سموم و متفق علیه اطباست که چون جرجیل را یکشب در شیر خیسانند
بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه
وجود هوام کذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الماهیة و غیر معروف باشد و بدستور کوشت حیوانی که معلوم
نباشد هر چند که او حقیر نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خرابها بدون بخور شاخ کاو کوهی و امثال آن و خوردن
ترشیها که مدتی در ظرف مس بی قلعی مانده باشد و کوشتی که کرم بوده بنحوی پوشیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته و مقدار
بماند که سرد کردد و خوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن خصوصا انکور پوشیده نمانا د که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمی باشد
چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میکردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشود چنانکه مشاهده شد که عقرب معتاد افیون را
کزیده و عقرب در ساعت هلاک کشت و آن شخص متضرر نشد و او را کرم نیز چنان نمود و بدستور معتادین شرب تریاق فاروق را
نیز همین خاصیت است و در خانها نکاهداشتن مرغ و طاوس و کربه و مرغابی و مرغ خانکی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است
و با خود داشتن شاخ کاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک عمان کمتر از طین مختوم نیست و
نار جیل بحری از ضروریات است در منع کزیدن هوام دوا از مذکوره اشیای مذکوره را از مجربات و خصوصا جهة تداوی سموم مشروبه
قائم مقام تریاق اکثر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از آنها از واجبات فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم باید دانست که تا اثر سم
بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاک نمیکردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملذوعه معالجات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب
حرارت مفرطه محرقه معفنه است یا بجهة برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سد طرق او کردد و

صورت نوعیه که اثرش منافی روح حیوانی باشد و آنچه بکیفیت و کمیت زیاده باید که در حارّه تبرید بضمادات بارده خوشبوی مانند کافور
و صندل و گلاب و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین باشیاء عطره حارّه و در افراط یبوست ترطیب مثل شیر و سرطان
نهری و آنچه در اقسام او بالخاصیت نافع است فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل مجرّبست و منع خواب تا یکروز لازم است و قدر
عضوی که اول اسموم باو رسد شرط است چه از آن سرایت بمجاور آن نکرده تا بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جملهٔ مشروبه باشد
در تقیه مبالغه نمایند و اگر ملذوعه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند و مکیدن او و ریختن ادهان و باید آن تسخین باشتا نباشد
اولا مص و ضماد بروغن گل سرخ و روغن زیتون و با شیر سبکرده بعد از آن سرکه و آب و نمک و ماء الزبیب و یا ادویهٔ تریاقیه مثل زراوند و امثال
آن منع کنند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویهٔ جاذبه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و بوره و [illegible]
و سرگین بز و سیر و کوکرد و امثال آنرا با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهرهٔ مار در این باب عجیب الجذب است و باید بعد از
چسبیدن مهره شیر را و ریخته تا شیر بسته شود و تکرار ریختن آن نمود چون شیر منجمد نگردد و مهره نیفتد علامت نجات است و در بعضی
قطع آن عضو لازم است که عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است
و تدبیر سموم مشروبه و ملذوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد امّا تدبیر آنچه معلوم نبوده باشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالت
اندک تغیر ظاهر گردد با آب گرم و روغن گل سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل و بوره مکرّر قی کنند و اگر باعث غشی و
خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویهٔ تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هر گاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد
علامت حرارهٔ سم است در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب
یخ و امثال آن از مبردات اشربه و ضمادات نافع است و مکرّر باید موضع دردناک و حوالی صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده
ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرگی رخسار در این صورت مترودیطوس
و تریاقات تازه و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال آن باید داد و لخلخهای حارّه مانند عرق مشک و عرق بهار و چند
و امثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع مطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین و بورهٔ ارمنی و روغنهای حارّه باید کرد و اگر علامت ثقل و
یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و درد امعاء و احتباس بول و طبع و تهوّع و خشکی دهن در این صورت حقنهٔ مسهلهٔ قوی مثل سنا و
و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و مقل و سکنجبین و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویهٔ
مسهله و بعد از آن ادویهٔ تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشتابه که ادویهٔ مناسبه با آن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده یا غشی
یا بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معدهٔ او را بقوّه تمام مالند و باد در دهنش بدمند و ادویهٔ قلبیه بر روی سینه او مکرّر طلا
کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر با سهال مفرط و [illegible] باشد تدبیر او بدادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن
ادویهٔ قلبیه و تریاقات تر با آب میوه های [illegible] و ربّ بِه و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده و امثال او باید داد و هر گاه سم ملذوعه باشد بدستوری
که گذشت بعد از بستن و ضع و حجامت و مکیدن از تریاقات مذکوره بدهند تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج بغایت مفید و
این دوا [illegible] سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است مغز گردکان سی مثقال نمک برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال دانه ترنج مقشر
ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که اجزا را خمیر کند قدر شربتش تا ده درهم است تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است این صفت

بیان طین

طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفی حمید و خاک داغستان یا [illegible] و حب الغار [illegible] روغن گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل سرشته
دو درهم او بنوشند و هر گاه علامات زیادتی خون در سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویهٔ مشترک النفع است که سابقا
مذکور شد **فصل سیم** در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهور است مذکور شده و غیر
مشهور را استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود بحسب اعراض و علامات هر یک بداوی و مشهوره آن عمل کرد چه اگر اثر آن علاج نیک
[illegible] است بیش قدر حبّه او در عرض دو سه ساعت مهلک است و اثر آن سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامات آن ورم زبان و
شده و دوار و دوار سر و برآمدگی شکم و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرّر است بمطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری

بهم رسد بهتر از همه مقیئات است و بعد از آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص بر این مجرّب و اگر طباشیر کبر را فادزهر دانسته اند
و دواء المسک حار در این باب قوی تر از تریاق فاروق میدانند و جدوار را اثر عظیم است قرون السنبل از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی
زبان و اعراض سرسام است بمقتضای حرارت و مداوی او بعد از قی شرب یک مثقال کافور با گلاب و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب [illegible]
سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب حب الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و
مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو و کاسنی و امثال آن مرارة النمر زهرهٔ پلنگ تا سه ساعت کشنده است [illegible] سموم حارّه
مداوای او بدستور قرون السنبل است و نیز ادویهٔ او را تریاق آن دانسته اند کافور را [illegible] مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و
مداوای آن بدستور آن و بار روغن [illegible] کمتر کردن انفع است و شرب گوشتابه مرغ با قدری نمک مفید است و ادویهٔ مشترک النفع که پیشتر
مذکور شد در جمیع سموم نافع است مذهبی مرارة کلب الماء قدر یک عدس آن بعد از هفت روز کشنده است تریاق او [illegible] و خرگوش و روغن گاو و
جنطیانا و او ارجنیس است دنباله کاکوهی مورث غشی شدید و کرب است و تریاق او بعد از قی کردن بروغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات
مشترکة النفع مذکوره و فندق [illegible] و فیلزهرج که در یکروز چهار مرتبه هر مرتبه یک مثقال بدهند عنب الثعلب مورث ورم [illegible]
او و خناق و عرق بسیار و بدبوئی است و دوای او بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته و روغن گل سرخ است که مکرّر بنوشند و تریاق [illegible]
مذکور شد ارنب بحری از سموم حارّه و اگر نکشد مورث سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و
عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای آن آب خیار شنبر و شیر الاغ و زنان و آب انجیر و کشک و خطمی و سرطان نهری است و بعد از
تسکین عوارض خوردن حب حزبق سیاه و غاریقون و کثیرا و ربّ سوس بالسویه بقدر دو درهم با جلاب ذراریح که ترکی آلا
کلنک نامند از سموم حارّه و علامت اعراض ارنب بحری و با التهاب و اختلاط عقل و مداوای آن مانند ارنب بحری و قی کردن با آب
گرم و روغن گل سرخ و شرب شیرهٔ تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و چه احتباس بول جلوس در طبیخ خطمی و چکانیدن روغن
گل با سفیدهٔ تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان [illegible] و پالوده و انجیر خشک و هریسه از آرد گندم و شکر در روغن بادام
و مداوای خوردن وزغه و حرباء و تخم خرما بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق
اربعه نمایند بلادر و جند بیدستر و امثال آن مورث احتراق و جنون و وسوسه و التهاب معده و تشنگی مفرط اند و مداوای
آن شرب شیر و دوغ و گوشتابهای چرب و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن بدن
بروغنهای مرطبه و مغز گردکان فادزهر بلادر است خوردن خون گاو و بستن شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب و بد رنگی
عنیف و درد احشا و عسر النفس و [illegible] احتباس بول و طبع است و مداوای آن حقنه و شرب انفحهٔ حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره
سرکه تا رفع انجماد آن نماید و در این قسم مداواتی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مصطکی با ماء العسل و [illegible]
مفید است یتوعات و حب السلاطین و امثال آن از ادویهٔ حارّهٔ مسهله مورث التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و [illegible] است و مداوای
آن دوغ و اشیاء باردهٔ قابضه است بعد از قی و در معالجه کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه امّا اشیاء باردهٔ مخدّره
مثل افیون و بزرالبنج و شوکران و لفاح و تاتوره و امثال آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی [illegible]
و سستی است و چون بتجدّد عرق سرد و خشکی اعضا و سبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و نمک و بوره
ارمنی و سکنجبین و روغنهاست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل دریائی و تریاق کبیر و حقنه های تند و سرکه [illegible]
افسنتین و روغن گل سرخ و شرب سیر و گردکان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جندبیدستر
نافع است و اگر مساوی افیون مشروبه جند خورده شود در رفع مضرت افیون از مجرّبات است و مداوای خوردن بزرقطونای کوفته [illegible]
بعد از قی و حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافی است و در مداوای فطر و کماة و امثال آن مانند [illegible] شده که در موضع نمناک مانده
باشد بعد از قی کردن معاجین حارّه مثل فلافلی و کمونی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است امّا اشیای مسدّدهٔ ثقیله مانند مرداسنگ
و اجرام معادن و مرگ موش و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر [illegible]

بول و ورم عانه و قرحهٔ امعاء و کابست که باعث اطلاق مفرط کردد و مداوای آن قی و با بهبود ضماد طبیخ حقنه است و مار این کیر کونج
و شراب بغایت نافع است طبیخ انجه تخم کرفس و زوفا و انیسون و ترنجبین و سنا و کوشت ابهای چرب باید داد و در زیبق مقتول
و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب عسل مداوای بیج باید نمود و در نیخ و انجار و صابون و امثال ان مورث
قرحهٔ امعاء و پیچش و خشکی دهان و بول الدم و درد مقعد است و کابست که باعث حبس بول رفع میشود و مداوای آن بعد از قی خوردن حلاب
و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم تره تیزک است و بدستور آب برنج و شیر و کوشت ابهای چرب و انچه در
ارسنیک مذکور شد نافع است شوای غوکه که کوشت های تخمه و کبابات در حین کرمی مفرط بهوشانند که بخار او دفع نشده سرد کردد
و اکل آن باعث سدد و دوار و هیضه و بیهوشی میگردد و مداوای آن قی و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع
خواب و حمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط کردد بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج و شب و نمک و تلخ
و شوره و امثال آن مورث سرفه شدید و علل شش و سل است و مداوای آن بروغن تازه و شکر و لعابها و شیره و امثال آنست
سفیداب و حسبین و امثال ان مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوای آن شرب ماء العسل با آب
خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدوا انکه محمود با حلاب و بیا و مسهل و هرگاه منجر بسحج کردد بعلاج
آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم انچه در کلیه آن مذکور شده مراعات باید نمود و مثل هر یک بهر جهتی که باشد با آن جهت دفع باید کرد و
اما آن از عضو شریف بعضو خسیس شرط است فصل چهارم در سموم مذمومه و غیر معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که
سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد و در این مکان بعضی مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور
را هم باین طریق مداوا نمایند حیات اقسام مار بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیستند یکی انکه مهلت بدواند هد و یکی ضعیف
که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت و تدبیر او باشد و از یکقسم پیش نگذرانید و از قسم اول ماری میباشد در بلاد ترک از دو شبر تا سه شبر اهل
بیاورزدی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی مستی بملک و ناظرین گویند چون دیده او بهر حیوانی افتد هلاک میکردد و هر چند دور باشد
و وحوش و طیور از و خایفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه زرع تا پنج زرع و چشمش درخشنده و گزیده او در عرض
یکساعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از آن مستی بافعیست و صفتها و در حرف الف مذکور شده و حالات گزیدن او
آنست که از آن موضع اولا خون روان کرده و بعد از آن زرد آب و پس از آن برنگ زیتی و زنگاری و تدبیر او بدستوریست که در قواعد کلیه
گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کنجد با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب سایه شنجره مار و ستین او
بر موضع گزیده و پنیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب و فاشرا و اسپند و تخم بوبنجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاسنی و زراوند
مدحرج و طویل و کرفس کوهی نعنه و سرطان نهری و زنجبیل با شیر نهاده الاغ مفید است و این دوا در سم افعی مانند تریاق کبیر اثر کند
انیسون ده درهم فلفل سه درهم صعتر و نه درهم حب بد ستر از هر یک یک درهم و نیم با می بخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند
و خوردن آب تیل با بقدر یک رطل و سنج درم از مجربات است حیات منقطعه و امثال آن دیگر نیست و … الوان مختلفه و بزرگ
و کوچک و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم است و کوچکتر از پنج زرع نیست و زیاده بر سی زرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در
تحت فلک زیرین او تقعیری مانند دقن و دندان او بسیار و بعضی از آن بال دار مانند بال شتر و علاج غیر از دو مانند مداوای افعیست
و علاج زخم گزیده اژدها و سایر آن ماده به اکلو و فروج خنثی باید کرد و ضماد نمودن بباد روج و بدستور برصا حین بالخاصیه مفید است
عقارب بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زرد و شیرین و سیاه و جراره و اسلم و طیار است و گزیدن او
باعث درد شدید و سردی اعضا و گراز و اختلاط عقل و انچه قتال باشد موجب غش و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب
و بروز مقعد میگردد و اگر بر شریان بگزد موجب غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورید موجب عفونت خون در زیتی و بعد کم است
و مداوای آن بوجهی که در قواعد و ادویه مشترک النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و ترنج و دینار و یه و
نافع و قرنجاو برگ سداب و پیاز و عنصل و تخم بوبنجه صحرائی و فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و اسپند و تره تیزک و تخم او و جاوشیر و سیطارن

که در اصفهان کل عقرب نامند و از مجربات است و ضماد او بغایت مسکن درد است و ضماد خندقوقا بچه و طلای کوکرد با تیان که دانه
عسل بلادر با روغن کرو کان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره
بسیار کوچک میباشد و دنباله را در حین حرکت میکشد و مانند سایر عقرب بلند نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از زخم ظاهر نمیگردد
و در روز دویم و سیم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و پیچش عظیم و مداوای آن بعد از گزیدن و داغ کردن
موضع شرب آب سیب ترش است و بالخاصیه آب و سویق و تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیره تخم خرفه و امثال او و هرگاه زخم بهم رسد و هرگاه
باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بگشایند و در حبس احتیاط طبیخ حقنه و در پیچ امعاء روغن گل سرخ بنوشند و تریاق
عسکری در این باب قوی الاثر است و این سفوف از مجربات است ان شاء الله نطرشقوق خشک برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک بالسویه
قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای شد باید کرد و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه و مرداسنگ طلا کنند و تغذیه باب غوره
و اشیای بارده موافق است رتیلا و شبث و عنکبوت اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پردار نامند به مورچه و یکی سیاه و یکی خشنه
که بفارسی انگورک نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشد و نقطه دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در
پشت او خطهای براق میباشد و در شکل شبیه بعنکبوت میشود و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و طلای طبیخ
و در بعضی پیچیدن بدن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه در سرما و گرما و تمدد و سرفه و قی دایم و در بعضی ورم و خروج بادها از مقعد و
اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوای آن بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و انچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع
لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میکردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک شد تطول نمودن آن
بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که با آب گرم سرشته باشد
ضماد نمایند و درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در او موثر است و برگ درخت خیار و جوز السرو
دارچینی ثمرة الطرفا و تخم شبث و ملیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است … شونیز ده درهم
دو قو زیره کرمانی هر یک پنج درهم بلح جوز السرو هر یک سه درهم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی جنطیانا بوبنجه تخم کرفس تخم شبث هر یک
دو درهم با عسل دو وزن ادویه بسرشند و قدر شربتش تا سه مثقال است و شبث از نوع عنکبوت و پایهای او دراز است و از گزیدن او
بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس و سردی بدن حادث میگردد و مداوای او بدستور رتیلا است ذراریح النسر از جمله هوام و بقدر قمل و از صنف
کنه است و بفارسی … نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف
مداوای او مالیدن موضع بپادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال آنست و شرب آب کدو و خیار و کاسنی و گل
قبرسی طین مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد نمودن و مکش عسل و … پودنه و امثال آن مداوای گزیدن آنها …
حاره است و بهتر … در آن شرط است شیر یا و ضماد او چون کمی سر کنده … آنرا در موضع گزیده مذکورات بمالند درد او در ساعتی ساکن کند
بدستور گل ارمنی با سرکه و بادروج و امثال آن نافع اند سام ابرص و عضایه بصاد سوسمار او و … سالامندرا و از گزیدن
اینها دندان ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دائمی میباشد و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو مالیده است تا بر دن
خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده ببندند سگ دیوانه و … سایر سباع دیوانه و انسانی که او
گزیده او دیوانه شود و هر حیوانی و گویند … از گزیدن حیوان دیوانه نمیشود و گاهست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و
سایر حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز عوارض میباشد و بعد از آن در فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک گرفتگی آواز و حلق
نیستی و خوف و غم و گریه عارض میکردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوانی در نظرش می آید بنابر آن آب نمیخورد
و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و گراز و ادرار منی بلا شهوت و گرفتگی روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن به آشنا و
بیگانه میکردد و متقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آب و از دیدن او لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین … اکثر آنرا قابل اصلاح
میدانند مگر آنکه بنهایت جنون رسیده باشد و اکثر البحران و طغیان ان نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد

امّا علامات

مزاج است در یابس المزاج بعد از یکهفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده
از آن نیز گفته‌اند و بتجربه مجربین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است و در سایر مخاطره کمتر است امّا علامات دیوانگی سگ یکی آنکه ترک
منزل خود کنند و پیرامون اهل آن خانه نمی‌گردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و بگریه سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و کرفتگی
آواز و افتادگی گوش و برآمدن پشت و کج کردن گردن بطرفی که حرکت با آن جهت کند و حرکت بی نسق نموده بحرکت مستان و حمله کردن بر هر چیز
و بگریه چشمکان از در چین ملاقات او و عجز کردن شان امّا علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ مشتبه باشد دو دوانیکی
متعین نباشد باید پارچه نانی را بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه انداخت هر گاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول نماید
غیر دیوانه و بدستور مغز گردکان را کوبیده یکشب بر زخم ببندند هر گاه مرغ گرسنه نخوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول کند
یکشبانه روز هلاک گردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج او نما
نمود و تضمید با شیافی نمود که زخم گشاده بشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر و بچه در روغن و سایر مراهم کال و اگر داغ کنند در رفع حرک او
مبالغه نمایند بغایت نافع است امّا بعد از سه روز بر تفع نداردچه سمیت سرایت کرده و در این صورت بر زخم او جاوشیر و اشیله جاذب سم باید
بست مانند بطرون با بول و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن و تکرار بستن مرهم سیاه نافع دانسته‌اند و در ترطیب و تقویت اعضا رئیسه باید
کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا خواهد بود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا بمنضج و مسهل
مکرر باید کرد و این دوا جالینوس فرموده که بهر که داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات گردید دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف
مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان سائید و ده جزو آنرا با جنطیانا پنج جزو کندر یکجزو نرم سائیده در ایامی که روز مسهل نباشد تا اب سه و دو
درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه با شعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب
قطونا و امثال او بسیار مفید است و آب از ظرف لوله دار بدهند که آنرا نبینند و چون از ظرف آب پوست کفشدار باشد از خوردن او اجتناب
نمی‌کنند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بغایت مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره و بزغاله فربه و روغن گاو
و شیر و پالوده و حلواها از نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار و بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای
رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودنه بهری روزی صد مثقال سه دفعه از سه روز تا یکهفته
مجربست و آب پیاز بدستور و زیره صد مثقال سه چهار دفعه بنوشند معتدل دانسته‌اند و آب نیل از مجربات و چون سمانی اگر تبرک
پیاله چینی نامند تمام کباب کرده بخورند چیزی از و طرح نکنند بالخاصیة مجرب دانسته‌اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده
باشد نافع یافته‌اند سبق آن نیز بر موضع جراحات بسیار مؤثر است و دواء الذراریح بالخاصیة رافع جمیع امراض و از مجربات جمیع اطباست و چون آن
بنوشند جمیع ابوال دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچک و عوام گمان میشود که بچهای سگ است دواء الذراریح ذراریح بزرگ فربه
که سرش الاکلنک نامند سر و بال جدا و با بارانداخته یکجزو عدس مقشر یکجزو و فلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هر یک سدس جزو مجموع را
سائیده با آب قرص سازند و هر روز دو دانگ هر روز با آب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده
بعد از هر یک شبانه روز بجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن با مثل او عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز
با آب گرم بدهند مداوای زخم سباع و سگ غیر دیوانه و بعض از امثال آن یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط
کرده بر زخم به بندند پس مرهم سود ضماد نمایند مرهم جمیع زخمهائیکه از کوفتگی اعضا و سقط بهم رساند بدستور نافع است مرهم اسود قنه
روغن زیتون علیه بالسویه استعمال کنند و موضع گزیدگی پلنگ و شیر و یوز اول با دویه جاذب ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و
عسل و بعد از آن با سرکه و نمک بشویند پس مرهم سود معالجه کنند و بستن بادام تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ و امثال اوست
و از آن باقلی با سرکه بدستور مؤثر و جاذب است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و شرب محرق و بدستور کمند بار روغن زیتون و شراب جهت
گزیدن انسان نافع است و هر گاه موضع زخم چیزی آماس و ورم کند طلای مرداسنگ نافع است موش غالیه نزد بعضی غیر موش خرماست که او
کوچکتر از آن و سر او خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه و بالا یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیتین او می‌چسبد و گزیدن

باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و کاهست که موجب ورم و معاده عسر بول کردد و مداوای او بستن قنه با سرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم تره
تیزک و امثال آنست و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین با عهد بچه ضماد نمایند مداوای زخم الاغ و زهردار بدستور بیست که در زخم
مار و عقرب گذشته و در زوفا و قیسوس عجیب التاثیر است و ضماد جاذب سم است و بنکردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه بشود و شب بوق
کبر و فاد زهر و بستن آن موضع را با آب خاکستر چوب یکجزو نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات
و گوشت سلحفاه و امثال این فصل پنجم در بیان ادویه که حشرات از آن بگریزند مداوای انواع آن از دود شاخ گوزن میگریزند
و بدستور بخور سم بز و کوکرد و موی انسان و زرنیخ و مقل و سکبینج و چوب انار و بعض دیگر ریختن اشیا در راه و پاشیدن آبی که نوشادر در آن حل
کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک او است و فرش کردن برگ جانشفعالبیت آزموده است و طبیخ خشک بر موضعی بپاشند مار
ترک آن مکان کند و چون ریسمان قطران آلوده بمیوه و حلقه کنند و هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دار زنده زمرد افعی گریزانست و چون
چشم او بر زمرد افتد بهمان ساعت چشمش از حدقه دفع میشود و آنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آن و پیاز
عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است عقرب از دود کبریت و آنچه مار از او گریزد در عقرب نیز مؤثر است و سوزانیدن چند
عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگردد و چون چراغ بسیار روشنی در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ
میمانند و بدستور بخور که مؤلف امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه سعد ملیست زاج سفید شونیز زرنیخ سکبینج
مقل سم بز بالسویه کوفته حبها بسازند و در مکان کم در دکنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و پنج انگشت بجا مؤثر است
و طبیخ پیاز عنصل از مجربات است کیشه طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیده کند و مجربست و چون زرنیخ و نوشادر را با
پیه کاو چندروزی در مکانی بخور کنند منع تولد کیک کند و مجرب یافته‌اند کیک پاشیدن طبیخ خشک را جهت کشتن کیک از مجربات شمرده‌اند
و بدستور است طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک و آنچه از جمله ادویه مشهوره اوست قمل طلا کردن مولود در روز ولادت با بیه عم
تکون شپش در تمام عمر او کرد و زیبق ان بر بدن یا جامه مبالغه در ساعت رفع آن میکند ذباب چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند
یا چوده بدل کندش کنند و در جای بگذارند مگس از آن گریزان شود و طبیخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس عبور آن
هلاک کردد و بوی پیاز عنصل اقسام مگس است و بدستور از کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد ساس و ارضه پاشیدن آب مطبوخ
حرز هره در کشتن کیک و ساس و ارضه از مجربات است جعل آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است فار چون موشی را
خایه کنده یا دنبال او را بریده سر دهند جمیع موشان آن خانه را او بر طرف میکند و پوست روی آنرا چون کنده سر دهند سایر موشان میگریزند
و بدستور دود زاج گریزانست و پیاز عنصل کشنده اوست و یکساعت موش چرا از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز
نمی‌کند و چون خربق و سایر اشیا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادام که دست احدی با آن چیز نرسد موریچه بیرون
او نکردد از مجربات دانسته‌اند و داشتن پیاز عنصل موجب گریز سباع و هوام و مار و قمل و موریچه و مگس است والله ولی التوفیق
تشخیص پنجم در اوزان و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سیم
در تحویل اوزان بعضی فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و مافوق او
موسوم بکبار است و کمال عبارت از پیماز باشد از جمله قسم ثابت و اختلاف در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه مصطلحی واقع شده و در این
مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و کتب لغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم مختلف مثقال
ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقال است و نزد اهل تجربه ثابت شده که عددی از فضه که مقدار سه و باذهب داشته باشد وزن
ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در جهات
از قلیل تا بلند و اختلاف هر یک در طی تحریر او مذکور میگردد اذره که بفارسی برنج نامند مراد از وزن دو دانه خردل یا شعیره
دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیرت که چهار ارز
باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که از جانشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارز ما شد اتق

بفارسی دانک گویند و او از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یکجبه که چهل ارزه باشد من میسه دو قیراط متعارف
نواة دو دانک مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است عن امّا بغین معجمه از یکدانک و نیم تا دو دانک است عن محبّا بعین مهمله عشت
و قیراط است که قمحه شاهنجه نزد بعضی یک شعیر او نیم است فی نزد برخی سه قیراط و یکجبه خرنوب از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب
شامیه چهار جبه فضی است فی سه جبه ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد یک درهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای
مصریه چهل و هشت جو متوسط است که یکدرهم باشد او نوکس نزد بعضی یکدانک مثقال است و نزد بعضی یکدانک درهم و ابوخابن
سرابیون گوید سه قیراط است اکسوفن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هر گاه در روغن ذکر کرده مراد شانزده درخمی است و از شراب
هیجده مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقال است و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را معرب آن دانسته اند جوزه از
مطلق او مراد نه درخمی جوزه بنطیه یکمثقال است جوزه ملکیه شش درخمی است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال لعقه در ادویه مراد
یکمثقال است و در عسل چهار مثقال سامونا بیس مهملکیز او نیم است اویفوس و ادویه یکوقیه اند فیاسارا و ن هفت مثقالند فلجیارین بقول
دیسقوریدوس یکدرخمی و نیم است بردار مانند لعقه از عسل چهار مثقال است و از ادویه یکمثقال بردار صغیر یکدرهم است حرجو بجیم و رای مهمله و
ثلث مثقالست و نزد بعضی یک ثلث حامای صغیر بحای مهمله دو مثقال است حامای کبیر سه مثقال است حمصه سه درهم است حرمه
بحاء مهمله و زای معجمه قریب بشش مثقالست و گویند قدریست که کف دست را مملو سازد خرا بخاء معجمه یکدانک و نیم مثقال است دینار یکمثقال و
ثلث است کف شش مثقالست و آنرا قبضه نیز گویند مینیا سه ربع اوقیه است و سیعون دو مثقال و نیم است اوقیه که یکوقیه نیز گویند
هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و خجندی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند ماطلق و مطلق
دو استار است و نزد خجندی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانک استار است
سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است لوک سه مثقال و نیم و سه قیراط است لسطون کبیر
سه وقیه است لسطون بوزن جوزه ملکیه که شش درخمی است قواسوس از روغن دوازده درخمی است و از شراب یکوقیه و نیم درخمی و ثلث آن
درهم تام در قدیم هشت دانک بوده و در زمان جدید شش دانکی است که دوازده قیراط فضی باشد و بطسوج بیست و چهار و بحبه چهل و هشت حبه است
و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود و دو ارزه میشود و درهم ناقص که از درهم مراد اوست عبارتست از چهار دانک و نیم مثقال صیرفی مثقال
صیرفی عبارت از درهم تام جدیدیست مثقال طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهم است و آن شش دانکی است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و
بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارتست از درهم ناقص طبی است که چهار دانک و نیم باشد و آن هم وفق
اشرفی روپی و امثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل او از مطلق و رطل
بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل بیست
برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بنصف و رطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است و رطل مکی صد مثقال و رطل مدنی صد و
بیست مثقالست من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و هشتاد باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه و هفت درهم است
من مکی یکصد و شصت مثقال است من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد من مصری انطالیقی شانزده اوقیه است
که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندری سی اوقیه است من قطری بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال قسط در کتاب
ساهر مذکور است که از روغن هیجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقالست قسط انطالیقی
یکصد و سی و چهار مثقال است جو ثمینن شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد و درق انطالیقی هشت جمین است که هفتاد و
هزار و دویست مثقال باشد و درق مطلق سه رطل است انا آب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوطولی هفت اوقیه است
ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرابیل چهل و هشت قسط
جره مصغیره چهار قسط است جره انطالیقی چهل و هشت قسط است جوزق دجو بقا بر یک سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بیست و پنج من
باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه یکمن و هفت ثمن من است کیل سی و شش من است کیل سینه ده درهم و کسر بیست منتربه شش استار

و ربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و گویند آنمقدار رطلاتست که پوست گاو از آن پر شود حمل پیمانه ای است و بیست بوزن
دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است مد رطل و ثلث رطل است منّا اوزانی که در بلاد عجم مشهور است مشهورتر از همه
که بوجوه میشود یکی من شاهی است و آن یکهزار و دویست مثقال است دوم من تبریزی ششصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان
پانزده مثقال است و سیر عبارت از شانزده یک یکمن است و پنجاه عبارت از یکمن است و پانزده نصف سیر است آثار در اصفهان
ده نار گویند فصل سیم در تحویل اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از دراهم نصف و خمس آن جمع نماید آن
عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس او ده مجموع سی و پنج
دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع فزوده شود مراد حاصل است مثالش خواستیم که دانسته شود چهل و
دو مثقال چند درهم است سه سبع او افزائیم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل
دون درهم به مادون مثقال باید بحبه در آورد و ثمن او را اندحت پس بحبه بمابه تباته مثقال خواهد بود مثالش هر گاه پرسند سه چهار دانک
درهم چه قدر مثقال میشود باید بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد چون ثمن او وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند
و آن نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل مادون مثقال بمادون درهم چون بدستور مذکور بحبه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات
درهم خواهد بود مثالش چون ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است اما باید بحبه در آورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم است
بر آن افزایند سی و شش حبه درهم خواهد بود و آن چهار دانک و نیم درهم است فلله الحمد که انشاء خلاصه محمدالله واهب العطایا و اخوا من
فضله ان یوفقنی فی اتمام البواقی بسم الله الرحمن الرحیم قسم اول از دستور جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی
که متعلق است بادویه مرکبه و آن مشتملست بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال
بعضی از ادویه مثل حب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرقها و ابتها و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت
و شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بآن تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و اصول کلیه صناعت طریق اول در
تدابیر مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم
در بیان دستور اتحاد بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور
احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم بحیثی باشد که اعراض مرکبه را اصلاح نکنند
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر خفیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از جهت احراق که بجهة
رسد یا بجهة حدت تش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت است الحجر
مثل زاج و یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع اجزاء غریبه است مانند بوره یا بجهة تقویه و تشدید
و یا بجهة شدت نفوذ و احراق اشیاء شرطست که دو جنس مختلف را بهم بسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدن
نباتات و حیوانات مثل حریر و صمغ زیاده از احراق کافی است و هر گاه مطلب جنس محرق باشد باید از احراق او را شست و آنا
تصویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن اسم آهک است و آهک سریع التسحق میشود پس هر جسم صلبی که قابل سحق نباشد بسبب
مانند آهک قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس عبارت از آنست که باحراق باشد یا بدیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخودی ریزه
کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه
بر طرف شده سفید نماید پس از آتش بر دارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزه نوی مطین بطین
الحکمه کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر او را محکم نموده در آتش شدید گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد احراق ابهل سابند و امثال آن
هر یک را بقدر باقلائی ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته یکشب در تون و یا تنور جا داده بعد از برون آورند احراق عقیق و
یشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوته گذارند در دهن آن سفالی یا بوته دیگر پوشانیده سوراخی به
بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند مکرر همین عمل کنند تا بجدی رسد که زود

ریزد احراق قلعی سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن و صفحها باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد بپاشند
و قدر گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنجاه مثقال زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب
و قلعی نماند و از بخار او محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شنج
و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق نمک باید یکبار بشویند و خشک کرده
در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست
احراق آهن و فولاد و مس بلیله و بلیله و آمله را بالسویه بجوشانند و آب آنرا در ظرف مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد و آهن و امثال آنرا
صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب بلیلجات فرو برند تا هفت مرتبه یکبار و هرچه ثفل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال
کنند و در احراق آهن بجای بلیلجات بول گاو باید کرد و اگر اشیای مذکوره و سرب قلعی را بدستور مزبور چند دفعه در آب بلیلجات و چند بار
دیگر در بول گاو و نطفه هند بهتر است احراق نقره باید نقره را بسوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانند هر گاه خوب
سوخته شود قدری گوگرد بر او بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوطه که در آن قلعی داشته باشد مکرر بگدازند بحدی میرسد که
سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند آنست که چند بار صفایح دقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده تا آتش تابند و سرد کنند و چند بار
دیگر در بوطه سفیداب قلعی بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک و آب بسیار بجوشانند تا نمک و آب تحلیل رود پس قدری گوگرد بپاشند
برهم زنند تکلیس کرده و تکلیس طلا بطریق حکمای هند که بجهت تناول تکلیس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند
و طلای خشن را چند دفعه گداخته در آن آب ریخته پس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با ربع
سرب سوهان زده در بوطه مرداسنگ آلوده بگدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی با مرج بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته برهم زنند
زیبق از و مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند تمامی در ته آب نرود و حد
سائیدن جمیع احجار و فلزات جهت تناول نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظنونست و
طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از عمل چیزی باقی نماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت است آنکه آب قلی و آب
ملح الطعام را بحجر علق صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو
قلی معقود و نیم جزو شمس برادهٔ کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف مرجح و بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق بآب
دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه بار اجزا از
شمس زایل گردد در آنوقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیر مظنون آنست که در حین تشویه و سحق بسقیه بعرق گوگرد آبهای شیر کنند
سیرمغ لاثر گردد احراق بوره در ظرف سفال کرده بر روی اخگر گذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین یکشب در تنور یا تون
گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه لطیفه کرده پس خشک کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ سرمه را
صلایه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که مشتعل و دود آن برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و جبسین
پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پردهای درون او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوزه گری و مثال
آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ و امثال آنرا احراق بااین دستور است مگر آنکه محتاج بشستن آب نمک
نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد جهت ادویه عین بهتر است احراق ابریشم و پشم و موی سر بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف
سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را اشنر لطیف که شسته و شانه کرده و آنگاه ریزه
کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که زغال گردد احراق پوست کدو و خشخاش و بزور بدستور
ابریشم است و هر گاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفاة سنگ پشت را اشکافته احشای او را
بیرون کرده در کوزه مطینی جا داده چندان در تون یا تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاطیف بچهای پرستوک را بعد از ذبح از مو
و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تنور یا تون بگذارند که بسوزد احراق عقرب عقرب بزرگ که علامت آن لاغری و عفونت در شیشه

وملقی

مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا در تنور یکشب بگذارند احراق ارنب جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاطیف احراق حیه که
جهت خنازیر معمولست مارهای سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با آن نماند و قابل
سائیدن بگردد احراق سرطان سرطان را زنده سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک
بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت پختگی آنست که چون سوزنی
بر پشت او فرو برند رطوبتی سفید ظاهر گردد و هر گاه سرطان را در ظرف مس قلعی در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن
سگ دیوانه بسیار مجربست احراق سرطان بحری بدستور نهریست احراق قطران جهت سنونات ده قدح سطین طین الحکمه کرده چندان در
آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوبی باریک آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک شود و آنرا باز اعاده آتش کنند احراق زجاج یک جزو قلی
در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صاف را در دیگ آهن گذاشته بر روی آتش گذارند تا سرخ شود در آب قلی فرو برند و مکرر همین
عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب شود و اگر بدین کفایت مکرر بآب فرو برند تا ریزه شده داخل گردد جو فصل دوم
از دستور در تشویه و تحمیص و تقلیه اگر چه الفاظ مذکوره مترادف اند اما چنین مفهوم میگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی گذاشته
در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن یا تنهائی برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده
دهند تحمیص گویند تشویه انیسون و نمک و تره الطرفا و امثال آن جهت سنونات و غیرها باید آنچیز را بعسل سرشته لته بسته آنرا
بگل حکمت بگیرند و در تنور معتدل یکشب بگذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل بخمیر گرفته در تنور یا کاه گرمی بگذارند تا خمیر برشته شود تشویه
سقمونیا محموده در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ کرده آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشد بتنهائی گذاشته بخمیر گرفته
بر روی اخگر در آتش نهند تا جوش نشیند مشوی گردد تشویه اثر بهمن ما بشیر الاغ یا دختر خیسانیده بر شاخهای چوب گز تازه گذارده در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیده تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد تقلیه تمر هندی جهت
ادویه عین و جراحات چشم را در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی با کشنیز خشک در آب ریزند در آب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند
اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باز یادتی نفوذ و تحلیل او میگردد تقلیه بلیله جهت سنونات و غیره دانه او را بیرون کرده
بکوبند و با آب بجوشانند تا اثرا جذب کند پس با روغن زیتون چرب نموده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص و شهل
آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که از و خشق شود و بلوط و عفص را بعد از آنکه رنگ او تغیر نماید تحمیص بزور رواویه جهت
قبض عبارت از بودادن آنچیزات باید که ظرف سفال یا سنگ را در آتش خوب گرم کرده از سر آتش برداشته دوای مخصوص را در آن ظرف
کرده برهم زنند بحدیکه رایحه آن ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که بقصول عبارت از آنست و غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تلطیف
یا رفع حرارت مکتسبه ناریه اشیاء محرقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شادنج و شب و احجار مانند اسفیداج و اقلیمیا و شنجرف
و امثال آن باید آنچیز را بسیار بسایند در هاون و امثال آن کرده آب براو بریزند و آهستگی برهم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با آن مخلوط گشته
با هستگی در ظرف دیگر بریزند و درد او را باز بسایند بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل غبار گردد با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود
بعد از آن ظرف را بپوشانند تا غبار داخل نشود و ته نشین خشک کرده استعمال نمایند غسل لک رنگ لاک را از چوب و خاشاک
پاک کرده از و لا بیرون کنند و هرچه باند بدستور بآب مذکور بسایند همان عمل کنند و هرچه از و لا گذشته آب ته نشین شده با
خشک نموده استعمال کنند غسل موم و دانه زفت و امثال آن که در آتش گداخته شود باید چند بار گداخته و در آب صاف گرم
ریخته تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بروی آب صاف است گرم ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و متکرج که طعم آن شده
باشد تازه کنند و اثرا قطونه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان برهم زنند که یخ آب شود پس آن را از روی آب بردارند و با گلاب
نیز همین اثر است و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان و حب بلسان حسینی اسارون مصطکی
حب بلسان سلیخه سیاه فقاح اذخر جوز بوا از هر یک سه مثقال نیم کوب کرده و در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
یک رطل صبر را نرم سائیده با آب مزبور از و لا بگذرانند و ثفل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی فتتین

بقدر ربع جبر اضافه ادویه کرده مفرموده اند هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه میشود غسل اطیان
هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانند پس بر هم زده و از کرباس بگذرانند تا نشین او رسوب نماید غسل نوره
آهک را در ظرفی کرده آب بر او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا نشین شود پس آب صاف او ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آهک شسته
نمایند غسل مرداسنج جهة امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آنقدر آب بر او ریزند که چهار انگشت آب بر روی آن بایستد
و هر روز سه بار بر هم زنند تا یکهفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد و بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند
غسل شیرج روغن کنجد را با آب و نمک بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از او جدا کنند غسل سویق ارد جو و مثال آن را
که خواهند که در معده ترش نشود و نفخ او زایل گردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا برآید پس آب سرد بر او ریخته بردارند غسل
لاجورد جهة ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهة ادویه عین بدستور احجار که مینا بجهة آشامیدن متقدمین شرط ندانسته اند بلکه
باعث ضعف عمل میدانند اما جهة کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد سائیده و تنقیه با آب زو نموده جوشانیده و اندک روغن زیتون
اضافه کرده بدستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار کرده با ادویه مذکوره نیز میشویند فصل چهارم در
طریق اتخاذ و بعمل آوردن بعضی از ادویه که فن صیدله که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه ذکر کرده باین اسم نامیده اند نیز یک چهار ساله باید
باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر را گذاشته خون وسط را در یک ظرف سنگ گرفت و گذاشت
تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی آن را از غبار بپوشند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یکمثقال او را با آب کرفس کوهی
شراب و امثال آن استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است فلدفیون ذراریح که بتر کی الاکلنک قیمی انیسین
بلغه اصفهانی است باید چند عدد آن را از نده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتان بسته و معکوس بر بالای بخار سرکه آتش جوش بدارند تا ذراریح
کشته و پرورده کرده و آنگاه سائیده استعمال نمایند فلدفیون حجر الحمر که آن بول بز کوهیست که در سنگ جمع شود باید او را در ظرف نو کرده
از آب خار خسک و بول گاو آنقدر بر بریزند که او را بپوشاند در آفتاب و آتش گرم کرده دست مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بلیث و بگرمی در
آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوطه که لخته سود کنند و آنچه مانند کف بر او باشد
بردارند عمل عود مطرا کنطریه کوبند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت او کم شود و بعد از
آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را با آن چند بار عجین کنند تا خشک گردد اتخاذ لبن شیرم هر گاه تازه او بهم رسد که
شیر از آن گرفته شود بدستور سایر تنوعات باید پوست تازه او را بشویند و بلخشک ان را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا
غلیظ و لزج گردد پس آن را جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر بجهة رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پارها کندر
و امثال آن را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را افروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر روز یکدو بار آن
جمع کرده بردارند و بدستور تخم کتان و امثال آن هلیوز انند و دوده بگیرند یا آنکه روغن آنها را با فتیله سوخته دخان را جمع و ضبط کنند اتخاذ
مربای هندی که بلغه هندی کانجی نامند برنج را شسته بجوشانند تا مهرا کردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش
شود بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ رب هلیله و تربد و امثال آن که قدر اندکی از آن فعل قوی کند با هلیله و مثال آن را
کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشرده صاف آن را در سایه خشک نموده و مادامی که جرم او طعمی باشد باز با آب گرم تا چهار نوبت
و بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند ستون محلوب کردن طلق باید در آتش سرخ کرده و در آب عطفی نمود بکوبند تا ریزه شود پس در
کیسه کرباس محکمی کرده سنگریزه را بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را بالقره تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبیخ باقلی بفشارند تا
مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند ستون حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف آن را
خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه مدتی بگذارند پس محلول آن را آب سفیدی
مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح بهترست نون عزه افعال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه
تازه آن نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و این قسم نصر جعفرا

ودر غایت خوبی عمل آثار و قلت مقدار شربت است فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن اصلاح دبق بعد از آنکه دانه
او را بیرون کرده باشند بهاون پاک بکوبند و روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند باین دستور اصلاح مجموع
ادویه شیره دار چسبنده هر گاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهة دبق مغز دانه پلپل است
اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده و با ترشی آهنی بسیار گرم او را بفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن گاو
بجوشانند و استعمال کنند و در دوا بسته و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهة اخراج عسل مبالغه نمود دست را بروغن گرم کاجی
کنند تا دست را جراحت نکند اصلاح مازریون تازه برگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانند سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه
بعد از آن با آب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح
شیرم باید بکوبند یک شبانه روز در شیر خیسانیده عوض آن شیر را تغییر داده خشک نموده هر گاه جهة اورام و سده احشا و ماء صفرا
و اسهال بلغم و سودا استعمال نماید بعد از پرورش شیر سه روز دیگر در آب کاسنی یا آب عنب الثعلب و آب زیانه بخیسانند و خشک کنند با قوابض صرف
استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه جهة تقلیل ماننده بیخ سنگی و بیخ شوکران و امثال آن که در غایت مسهله و با سمیت می باشند
باید بعد نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نموده پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن بنفشه
پرورده و اگر الحجر حار باشد با روغنهای بارد و با بارد او در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول
حقیر است و بغایت مشاهده نموده آنست که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باز مدتی بجوشانند و آب او را
جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسد و ادویه آن معجون را باو بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه آن که از
جوشیدن رفع قوه آن نکرده بجوشانند تا همه آنها را جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که
متعفن نگردد باید بجهة قطع مجرای زهره احتیاط محکم بست و در شیشه که عسل او را بپوشاند انداخته نگاهداشت دستور حفظ بعضی
مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل خیسانیده و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخت و بدستور
هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای او باشد مثل کافور با فلفل و بزره
ایهن با ابهن یا تخم مرغ را با نمک و ساذج را با زنجبیل و معدنیات با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صمغ را در ظرف قلعی نقره نگاهدارند و عرقها
و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مرغ و مجموع اوراق و تخمها و کلها را از جای نمناک و آفتاب نهند و باید داشت و ظرف قلعی جهة
روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهترست طریق تقویة مقوی دستور استعمال بعضی از ادویه بطریق استعمال چوب چینی و آن که
نخست کی با تعریق و امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل دیگر بطریق قهوه این اگر چه موافق و بغایت مستعد بیج ملی منصرف است
دیگر نقوع و حلوا و سفوف و سنن که مذکور شود مختی نماند که آنچه بتجربه رسیده است دو مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نکرده حقیر
ندیده که حتی از اقسام ادویه و خاصیت آن بحال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر گفته اند از عدم رعایت مناسب آن علاج بود چه بجا
و محرور المزاج را تعریق و استعمال شربتهای ادویه حاره مضرت دهد و در راتبه او کثرت آن یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب مده احتیار لحم
او و خوردن نمک نمودن و جهه پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاد و اعتبار غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه با فراط لازم دارد پس اگر امراض مزمنه
باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود دستور استعمال او با تعریق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز شش مثقال تا ده مثقال او را
باریک ورق کرده با یکمن نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در یک سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند
با آتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس هر روز آن نشسته اطراف خود را بجامه بپوشند و دیگ در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار او ببدن برسد و محل
تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان و کرب نگردد و ته پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس جهد ابلباسی بپیچد
استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع چوب چینی را در عرض شبانه روز صرف کنند گرم با نبات و بهنبات
و قدری سرد بجای آب و قدری اطعام با وطبخ نمایند و باید اصلا آب در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز
عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بحسب مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته لبته آبی نباید خورد و بحمام نباید رفت و در استعمال

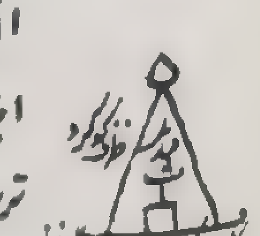
خوردن چینی تجربه ضرورتی حمام جایز است بشرط عدم خروج و هرچند ایام خوردن آن زیاده باشد بهتر است و در تغیر نوبت عادیه و حالات جان آن
بعضی را هر روز جایز است بعضی را وقتی دون وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدهند و
خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید قبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب را بقدر با
چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک اندازه کرده موضع اندازه را نشانه بکنند بعد از آن نصف دیگر آب بریزند و بعد از جوشیدن آب در
وقت امتحان سر آن چوب را از قبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع نشانه نمایند از رطوبت و عدم رطوبت نشانه مشخص نمایند تجربه [illegible]
که چون یکمن شاهتره خشک بقدر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دو یک چوب چینی از لای مطبوخ سابق را پاک کرده و هرچه
مضمحل شده و رنگش بی بازگشته باشد اضافه چوب لاحق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده آنرا هر روز خشک کرده
بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر آنکه اگر اول بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها متی بنوشند و بعضی [illegible]
متحکمه بغایت نافع و تحرز از گلاب و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات
سوای روغن از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی بافراط خوب نیست تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم
و غضب مفرط بغایت مضرت و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انارین و بعضی بقول
بارده و ترشیها خفیف اداده و اصلا چیزی مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهتر اوقات استعمال او مبرود المزاج فصل بهار و محرور را اواسط
پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بهر جهت که مذکور شد
و مقدار او ده مثقال الی بیست آب تا نصف مثقال بنصف رسد و بهتر تا پنج چهار یک تیر بنصف میرسانند و شروط بدستور است که مذکور گردید
نخوردن آب و نکردن جماع و نرفتن حمام و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی
آن بحسب مزاج و هر علتی متفاوتست و کلیه باید در ایام شرب او اصلا آب نخورد و پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کرد
همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف باید و قوتش موثرتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر ماند
و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمست بجهت توافق امزجه دستور نقوع چینی که جهة محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویت اعضا و قوی
امزجه اطفال و تقویت اعضا نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نموده در عرقهای
مناسبه و ادویه موافقه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر بهم زده پس صاف نموده بنوشند هرگاه جهة خفقان حار و امزجه و امراض
حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بیدمشک و عرق گاوزبان از چهل و پنج
مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهة مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق زیانه و عرق بهار و عرق
اذخر و مانند آن باید بخیسانند و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهة علة عضوی بهند باید دوای مناسب آن عضو بخیسانند
و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهة
اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا بیست مثقال باشد دستور حلوای چینی چوب چینی نافعه که ذکر آن شد بانشاسته
یا شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر خواهند ملین باشد از چینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از
جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة صاحب سده و احشا مضر است و نفعی که در حلبی متصور است آب او
را نیست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با او ترتیب دهند و در معاجین عسل آن هم نزد ما آب و
بقوام آورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او را استعمال نموده بقدری منتفع شدند اما از احداث
سده غافل و بعد از مدتی به کال او رسیدند و سفوف او جهة رطوبت مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است دستور آشامیدن یاسمین کبود
در تشخیصات مذکور شد که عشبه لنا ر یاسمین است و چون مغز او از قوی تر است لهذا در این جا آشامیدن آنرا بطریق مخصوص متعارف شده
است و یاسمین [illegible] آن بلاد را نیز همین اثر دارد اما بآن مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین و طریق
استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بیدمشک و عرق زیانه از هر یک ده مثقال یکشب خیسانیده بطریق

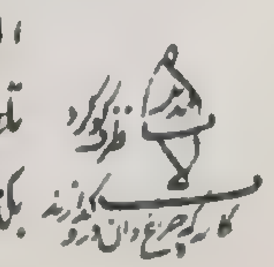
چوب

چوب چینی بجوشانند تا آب به ثلث رسد صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج
بیاشامند و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستور است که در چوب چینی مذکور شد اگر عضو علیل بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از
شروع از لوازم است و بعضی مجموع نصف مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روزه را
یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده تا سه روز بنوشند و حقیر را مظنون آنست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده باشند بهتر
میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است دستور نقیبه در قسم ثانی دستور آدر مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه مجملا ان
باب مسطور است دستور آشامیدن پادزهر را باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول مهرگان نیز جایز است و تنقیه بمسهل و تنقیه
لازم است و چند روز باید نخود آب خورد و بغذاهای لطیف اکتفا نمود و روزیکه پادزهر تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و سال اول یکدانگ
پادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات یا پخته خشک بیاشامند و هر سال یک دانگ
اضافه نمایند تا قدر او یکمثقال و یکمثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال هم جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم دانگ [illegible] مرطوب المزاج یکدانگ
زیاده کننده و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز بعد و یکهفته بعد از خوردن او از جماع و حمام
و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و اجتناب تفریح را لازم دانند پادزهر معدنی را بدستور [illegible]
و باین نسخه حب بسازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ
عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست با نبات بقوام آورده حب سازند و نزد حقیر اولی آنست که [illegible]
با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حبه تناول نمایند و شرب مقدار کثیر او در دفعه واحده باعث احتراق مفرط و اخلاط دانند و الله اعلم بالصواب
دستور استعمال ماء الجبن جهة مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد محترقه و ترطیب اعضا
و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم که از ولادت او یکماه گذشته باشد علیق او اسفناج و کاهو و شاهتره و حنا [illegible]
بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده
و یکمثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بهم زنند تا شیر ببرد شود آنگاه از پارچه صاف نموده شب در جائی بگذارند
که ته نشین کرده روز دیگر نود مثقال آنرا با سکنجبین [illegible] انده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم به دفعه بنوشند
و فاصله مابین دو دفعه نیم ساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف سود که در باب سفوفات مذکور است
در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله مواد
بنوشند و روز مسهل و روز قبل از آن نخود آب و سایر قلیه شوربا و شلپلا و امثال آن تناول نمایند و بعضی اطبا دستور است که بعد از [illegible]
کردن ماء الجبن نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهة ته نشین شب نباید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین
افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهة امراض صفراوی و سده استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده و معتدله باید کرد
و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و متحجر کننده و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با
پنیر مایه دلمه بر طیب داده آب آنرا بدون جوشانیدن با شربت موافقه بنوشند و هرگاه شیر بز بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه [illegible]
و شیر را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بعد است دستور آشامیدن شیر شتر و الاغ در تشخیصات
در ذیل ذکر لبن مجملا مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول او بغایت نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و
رافع ضیق النفس بارد است و نزد جمعی حاره آن نیز سعد است و چون قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند و
هر روز ده درهم اضافه نمایند بحدیکه طبع گران نشاید زیاده کنند تا تجاوز از یکرطل کرده بدو رطل رسد و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر
نیم وزن شیره بول شتر مخلوط باید کرد و مداومی که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن رفع شود و نزد منحدر گردد و اطلاق فرماید و
در اثر وغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافق او و عدم تخمیر است و چون تخمیر ظاهر گردد ترک باید کرد و جهة رفع تخمیر دو دانگ
سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا او باید کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف شود دیگر

بنوشند

بنوشند و دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف تشر بجهه تبرید
کاسنی و آرد جو و شیلد و کشوث و امثال او نمایند و بجهه تسکین قاقلی که شوره نامند و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه و ثبت بر مانند آن دستور
آشامیدن آب شاه تره بوده هرگاه جهه مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهه تفتیح سدد و تصفیه خون با
سکنجبین بزوری ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه بحسب
حاجت در هر صورت اضافه کنند شاه تره را باید کوبیده آب آنرا صاف نمود با قدری پوست هلیله زرد جهه رفع ضرر سرز نکیب گذاشته
روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت و پنجمثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهل را قبل از بدو ساعت میل کنند و اگر خواهند
اجزای مسهل را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب و خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب
و آش جو ما شکر یا با تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور آشامیدن آب کاسنی جهه تبهای موی صفراوی و تفتیح سدد جگر
و عرق باید بدستور شاه تره آب برگ او را النشتر کوفته جوشانیدن بوده او را کم میکنند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنجمثقال تا هفتاد
مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه آشامیدن و بجهه تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری ساده و بجهه اخراج صفرا ادویه مسهل مثل
هلیلج اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلوب باشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار
ریزه کرده تا بیست مثقال آنرا در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مذکوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف
گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهه تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجربست دستور آشامیدن آب زیرک بید که معمول قدماست جهه مواد
بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی آب شاه تره در مواد مرکبه است
و صاحب سرفه را نیز نافع است حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آنرا شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال
آنرا با خمس آن شکر بنوشند دستور آشامیدن آب کدو جهه تبهای موی صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع
عطش نافع است کدو را بخمیر آرد جو گرفته بشت در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده افشره آب او را بگیرند از چهل و
پنجمثقال تا نود مثقال آنرا با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج
بنوشند و چون از جهه لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بنا علیه باید که آنچنان مزاج با کیفیات و
ترشیها باید استعمال نمود دستور آشامیدن آب خیار که در منافع مانند آب کدوست و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را
بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده ترش را تا هفتاد مثقال جهه اطفای حرارت خون و صفرا بتنهائی و با شکر و اشربه مناسبه
بنوشند و جهه اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور آشامیدن کشوث که در اصفهان تباره قنت و او قسمی شربت دینار و سرکه
دار آن قسمی از سکنجبین بزوریست و جهه تقویه معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهه سدد احشا و تبهای مرکبه بغایت نافع است و نسخه معمول مرحوم
حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر مییابد پوست بیخ رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه تخم خیار تخم خیارزه که بلغه
اصفهانی تخم کلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمکش از هر یک ده مثقال بغیر تخم کشوث و گل او سایر اجزا را نیم کوب کرده
در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال
آن بنوشند و بعد از دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حب مسهل تناول نمایند و در ایام شرب این شربت چند یوم بعد از آن از برنج و نان
اجتناب را واجب دانند و هرگاه جهه مبرود المزاج باشد تخم کرفس ده مثقال اضافه و اخراکنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه
ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصها مناسبه
استعمال نمایند سریع التاثیر است طریق تقطیر و ترکیب کردن عرقها و آبها و روغنها و دستور کردن عرق گوگرد که اهل صناعت ماء
العروس نامند در نهایت حرارت و یبوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهه مبرودین و مرطوبین نافع و تحلیل و
تلطیف فلزات قوی التاثیر است قندیل شیشه دهن فراخ باین صورت که چراغ دان در محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغ دان ظرفی
بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف رود و باید چینی یا مزجج باشد و قندیل را اندک محرق





بیاویزند

بیاویزند تا از یکطرف او عرق بچکد و چراغ دان بجای که گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف گذارد بر افروزند تا دود گوگرد در قندیل بپیچید و تحلیل بعرق
گردد و میباید شعله او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغ دان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج
داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و باین پایه چراغ دان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته
طاقات نمایند مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی نیز بطوران تعبیه نمود
و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد و بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود میگردد هرگاه خواهند
که رنگ سیاهی مذکور رفع شود عرق مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع آنرا مملو سازد باید کرد و انبیق را مستحکم نموده با آتش خاکستر
دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است دستور کردن عرق چوبینه که مسمی بماء الحیوة است از مخترعات حقیر است
و در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چون ترکیب و مراعات بلیغ شده کما نند شراب تغذیه و تقویه باه و تقویت اعضای رئیسه و قوه
هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و باقوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش
بالخاصیت در جمیع امزجه است بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع علل اکثر احشا بعدیل و قوی التاثیر است و برای فقدان امزجه
و خواص ادویه و قدر شناسان مقدار شرب اجزای او و حسن ترکیب مستحضر جاب ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصلحات نیز
آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود نسخه زنند که هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده گل سرخ گل گاوزبان
بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه سعد که ترکی طبلاق گویند بهار نارنج و گل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر
بنا شد نارنجک شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا مو که رشیه و الا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال نیم کوب
کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روز یکه عرق کشیده باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب
شش من باید با آن بخره زنند که جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس و حتی هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن او گردد و در هوای سرد تا ده یوم
هر چند کم است تر باشد قوی تر میشود پس بدستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن بیچه ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطر
مشاهده شد و چون بعد از عرق کشیدن ثقل آنرا با یکمن و نیم شکر مخلوط نمود بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا
نارنجک بقدر یکمن باز دیگر عرق بکشند همان آثار را دارد در مرتبه است عرق دارچینی جهه تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط
غلیظ قاعده کلیه است که آنرا با دو مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی و گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل
مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثقل او را یکروز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار نارنج
مقابل ثقل بیاید دستور کردن عرق نمک گرم و خشک لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در ترشی تندی کمتر از عرق گوگرد و
مفتح و مداومت او باعث لاغری بدنست نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق
مذکوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال او بطریق معمولست دستور کردن روغن آهک
و خواص او در ادویه مفرده مذکور است بالجمله در نهایت لطافت و محلل و جهه نزول آب و علل بارده عصبی است آهک سرخ آب ندیده را بقدر یکمن
ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن جذب کند پس از روغن بیرون آورده در نرم کوبیده در قرع مطین او را کنند و گلو
قرع را بلیفه خرما و امثال او مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط
طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدریکه گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده قابله که در طبقه تحتانیست بدهن او درود پس قرع را منکوس در
طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال او قرع را بپوشانند و آتش در همه اطراف او بر افروزند تا روغن از قرع بقابله بچکد دستور
کردن روغن بیضه که جهه درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است زرده تخم مرغ را که تمام خشک شده باشد
بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن آجر با قرع معکوس تقطیر نمایند دستور
کردن روغن حبوبات مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال او باید اول کوبیده حبوبات و بعد از آن بدستور گذارند در قرع
مطین باید کرد و منکوس نصب نمود دستور کردن روغن عود و صندل و اخشاب بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب

و امثال او مانند روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته و بآن خیسانیده باشند در قرع بدستور مملو و منکوس تقطیر نمایند هر گاه در آب آن
خیسانیده یک شبانه روز کافی است و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد
بازای هر رطلی یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز گردکان و نیم وقیه نمک باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس هر گاه
روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند سه دفعه و زیاده بر آن دستور کوفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار
نارنج و سایر گلها باید بادام مقشر نموده و با بنفشه و بیدمشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست بمالند و بعد از جذب بوی تبدیل آنها باید
خشک نموده و باز با تازه آنچه بدست مالیده و تکرار عمل کرده تا بجدیکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی آنچه در جوف ظاهر گردد و بعد از آن خشک
کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود هر گاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند غایت روغن معطر شود و همچنین
با صندل و امثال آن میتوان ترتیب داد بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد دستور کوفتن روغن عنبر مصطکی و لادن
که بفارسی حسن لبه گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و اد بقدر مضاعف میشود و عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی
آتش باشد تا آب در او جوش شود و دیگری در میان آب بوده دوای مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که در آن
پیاله است حل شود و همچنین است حل نفت و مومیائی و امثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله
و مانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و برهم زنند تا بهم حل گردد و هر گاه حل فقط و سیلان عنبر و نفت و غیره مطلب باشد بدون
روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد دستور کوفتن روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده تخم مرغ پخته را در تابه بجدی بسیار تابند
که قریب بسوختن شود پس فشرده روغن بگیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق پنجم مذکور است دستور کوفتن روغن کبریت
درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوتیست و سایغ سطح اولست بلون رابع و گویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد گوگرد صاف
شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده و بر روی آتش نرمی گذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس پخته
آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندک اندک نگاهدارند تا روغن به لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را بر روی تعلاید
تا اشتعال بچکد عرق فیلگوش که جهه تحلیل ریاح و تقویه اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است بهار سبز نارنج و نارنج
و اله ریشه الاحسن لبه پنج حبیل الطیب سعد که طیلاق گویند عود قماری میعه سایله بهار انگور علف هندی پوست سبز پسته مشک
بقدر یک مقدور باشد و عرق بهار و گلاب عرق صندل و امثال آن بقدریکه چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق کشند و در
دهن پنجه عنبر بسته بندند و بر قابله مشک قدری بپاشند دستور کوفتن تیزاب افدوقین که مستعمل ضرابانست و جدا کننده طلا و نقره است
که باهم مخلوط شده باشند چون گداخته در آب ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن
اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده و بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میشود و در امور معالجه جهه بردن گوشت زیادتی و
حک و جرب غیر متقرح و بهق نافع است تا بجلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت موثر داشته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند آنچون
سیاه میکند از این جهت این اسم خوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی سرخ است ده جزو او را با یکجزو شوره صاف بسیار نرم سائیده
بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند یا در دیگ ریگ خاکستر یا قرع غیر مطین بعمل آرند و چون در قرع زیبق ریخته زین آب بقدر ثلث قرع ضایع
نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد و مجربست دهن الشعر دستور کوفتن آن در غایت جلا و انصباغ و منفتح و محلل و بغایت
سریع النفوذ و جهه رویانیدن موی نافع و در اصطلاح معادن و نباتات ارواح سعید مل داشته اند طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند
و حقیر دو قسم او را که مسحوق بود و دیگر که محلولست ایراد نموده اما مسحوق را دستور اینست که موی سر جوانان را با صابون و آب اشنان شسته از
همه چرک پاک کنند و باید سر تطهیر نمایند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه با بریشم مقرض گردد و یکجزو او را با یکجزو کبریت صاف زرد
و یکجزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده و مقطر را تا سه بار با ثفل آن پاشیده
تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثفل هر یک را بجای خود نگاه داشته استعمال نمایند و تقطیر او را اشعیاء فرموده اند دستور
دهن البعینت که از محلول او گرفته میشود آهک آب نادیده صد و پنج مثقال ملح القلی و چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال آب

بهفت

بهفت دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند و بعد از سه روز بتجربه علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال آب است
در نهایت احتیاط بتجربه علقه صاف کنند که اصلا جرم در او نماند و این آب مسمی بماء الرأس است پس شعر مقرض مغسول را کلس الحدید و نوشادر
مصعد آفتابی بالسویه باهم دیگر بسایند و بوزن اجزاء ثلثه از آن اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را با گل استحکام نموده سه هفته در
سرگین مانده آب نوش کنند تا اجرام شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی مکرر تقطیر را با ثفل
موثر داشته اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در دستور
گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهه استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گر را که خاک رست گویند باید از ریگ
پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزاء را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته اسب خبث
الحدید پخته گل خطمی موی بز مقراض کرده با آب نمک سرشند نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقراض نمک طعام زغال
خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هر یک یکجزو گل پاکیزه دو جزو نسخه دیگر که دو جزو کثیر التاثیر است و مکرر بتجربه رسیده است
خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صفت روح الحکمه که جهت وصل و غیره بغایت
مستحکم است و مؤلف کتاب هیکل که حاکم بالله باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند
و حقیر بجای خون گوسفند سفیده تخم مرغ و گاهی آب سریش کرده و گاهی شیر و بغایت مستحکم مشاهده شده است و در شد و وصل قدحین و
قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیده تخم مرغ و گچ پخته یا آب سریش و بدستور با سفیده تخم مرغ بسیار آزموده است و بدستور آهک آب ندیده با زرده
تخم مرغ مستحکم ترین اشیاست خصوصا چون آهک را با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیده تخم مرغ و زرده او شیر در جمیع مذکورات بدل میشود
و سریش نیز در اتصال چینی شکسته و غیر مکسورات از احجار و زجاج و غیرها مجربست که هر گاه صدمه با آنچیز برسد موضع دیگر شکسته مکان
موصول بآن منکسر نمیگردد عمل شنجرف زیبق پاک هشت جزو گوگرد دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین کرده
باشند بقدر یک نصف شیشه را مملو کنند باید کرده دهن شیشه را بصاروج الحکمه دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ
ریگ یا خاکستر تا در گردن پنهان نموده آتش هندی بقدر دو شبانه روز و زیاده از آن تا پنجروز تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن
دیگ و کوزه و شیشه را بیرون آورند و این را شنجرف مصری خوانند شنجرف هندی سیماب گوگرد مثناة و چون سه بار و زیاده از آن
سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار پنجروز رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است شنجرف رومی
سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو باهم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و بدستور معمول دارند شنجرف یمانی سیماب بامثل او را
سحق سائیده بدستور بعمل آرند عمل زنجار اصل او از مس و سرکه است صفایح مس را در سرکه تند گذارند و با یکدیگر بسایند تا تبدیل مس از
تندی سرکه حل گردد یا صفایح را سرکه پوشیده در مکان نمناک دفن کنند زنجار الصناعیه یکجزو براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ و نمک
بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر که الطف اقسام است سحق
معمول را با مثل او نوشادر مصعد کمال نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه تند با شد بر او چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس او را با پارچه تر
پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد عمل اسفیداج که عبارت از مس سوخته
است و روسختج نامند و یک طریق او در فصل احراق مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده و در دیگی بر روی هم چیده
و بقدر عشر او گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح ما بین آن پوشیده و دهن دیگ را مستحکم کرده یکشبانه روز در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هر گاه
زودتر خواهند باید مس را که احتیاط کبریت و امثال آن زایل ... پاشیده در سرکه تطفیه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد عمل اسفیداج
باحراق و تعفین میباشد اما احراقی باید قلعی را یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند و بدستور سرب را
در ظرف سفال گداخته با کفچه آهنی بهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا در کوزه سفالین مطین کرده زیر آتش در تحت او کنند تا سفید
گردد و هر گاه سفید نشود باید در سرکه کهنه بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفینی باید بر صفایح قلعی و سرب انگور با داغ کوبیده
مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا صفایح آنرا سوراخ کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و

تتر

خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او
درخم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق آنکه قلعی را در ظرف مشبک رخالین گذاشته آن ظرف که سرکه
بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف
سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل آن
و آن سرب با کبریت سوخته است در فصل احراق مذکور شد عمل سرنج و او از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق
عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش نیم رخانا گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم
زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرخی او در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف تحت او
افروزند نهایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید یعنی آهن سوهان کرده که در غایت ریزگی باشد باید چند بار به آب نمک شست تا سیاهی زایل
گردد پس با آب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین پهن کرده در مکان نمناک دفن نمایند تا بعد
ده دوازده یوم زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از صناعت است صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته
در قرع مطین کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندک اندک در او ریزند و هر گاه دود او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوشش او فرو نشیند و پس
انبیق را وصل کرده با تش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس و زعفرانی رنگ گردد عمل
سلیمانی که معروف بدوا الشعث است و بفارسی دار شکنه نامند زیبق پاک او دو مثقال سم الفار هشت مثقال و نیم مبالغه در سائیدن او
نموده بدستور شنجرف و تصعید در شیشه مطین نمایند عمل مداد که بفارسی کتابت نامند یک جزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا چهار یک گردد
پس صاف نموده یک جزو زاج سیاه و یک جزو دوده روغن کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان شود و بسیار باید بر هم زد تا یکی
بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده تخم کتان
و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن و طریق گرفتن دوده‌ها در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده‌ها در کیسه کاغذی تو بر تو کرده کیسه را بخمیر گرفته در
تنور حمام یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بحد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی مفسد
مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد بگذارند تا نیم گرم شود و ده
مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته در آن آب بدست مالند و لته را بیندازند و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در آن حل و صاف
کنند و بیست مثقال دوده چراغ گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن در او ریخته بر هم زنند و روز در آفتاب بگذارند و هر چند مبالغه در بر هم
زدن او کنند بهتر است و قدر صمغ و چندان مازو باشد اصوبست و اگر خواهند براق گردد دو مثقال اضافه نمایند حل آن در آب
یک جزو روغن دوده گرفته با او چندان او زاج و مازو و بوزن مجموع صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است و وقت
احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند عمل ... آله مقشر یک جزو مازوی سبز نیم جزو و غوره خرما ربع جزو و پوست انار مثل غوره خرما و اگر
غوره خرما نباشد غوره خرمای کال بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند بر هم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو عسل کف
گرفته یک جزو نیم اضافه نموده قرص سازند و عمل مسک مثل آلت است بدون آلت و چون دود امک مشک اضافه نمایند سک المسک نامند عمل ...
قسمی از آن را با بول اطفال و ترنج البلوغ ترتیب میدهند و طریق آن آنکه بول را در ظرف مس در آفتاب چندان بر هم زنند که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه
بوره سرخ سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو نرم سائیده با شیر گاو دوشیده بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف چینی کرده در آفتاب سرطان
تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آن را بر این شرط نداشته اند و قسم اول از مکتومات و قسم آخر مشهور و معمول است عمل ... که جوهر
الصنایع نامند و از خواص او است که هر چیز را با او وصل نمایند و یا با او بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکتوم است ... تازه را
ورق کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده فرش نموده اوراق را بر پهلوی هم چیده باز بر روی اوراق نیز از آهک بپاشند بقدر یک اوراق
بپوشانند و سنگ مسطح دیگر بر روی او گذاشته ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهنیت او بحد کمال افشرده شده
مخلوط با آهک گردد پس با آب شسته بدستور فرش ... از نمک سائیده گرد ... در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی چربی که ... باشد

رفع

رفع کنند و چون در آفتاب گذارند چربی او ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند و بحدی رسد که اصلا چربی و خمی در آن نماند و کمال او
بعدم چربی و درخشیت پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف
او را گرفته باشند قطره قطره بر روی سنگ ریخته بسایند بحدی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف نموده بقدر وزن آن بدان
او اضافه نمایند و قدر آب آهک بحدی باشد که چون چیزی را بآن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل مرداسنگ سرب را که اکثر بخار
سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممتزج شوند در ظرفی کرده پس سرکه اندازند آنچه خوب سوخته و ممزوج شده باشد سفید نموده ... بجوشانند که
که جوهر گردد و متفق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن او نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر شب در تغییر آب دهند تا
شود و اجزاء خام او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در قسم سفیدی بجوشانند
با قلی بجوشانند تا با قلی ممتزج شود و پشم سیاه گردد و بدستور تجدید پشم و با قلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و این قسم سفید ... مستعمل است
در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا در منع عرق و سایر آثار عمل کشنه که عربی بذا نامند بخور و شربت مقوی اعضاء دماغ و حواس و معدل
هوای وبائی و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه بالسویه نبات دو وزن همه ... قلیلی مشک قرصها
بسازند بو مکی که در بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یک یک جزو حسن لبه دو جزو نبات دو وزن او به صمغ عربی چند
سعد سه جزو و ریشه و الانج سنبل گل سرخ سنبل الطیب ... بهار نارنج گل سخد ... هر یک یک جزو مشک قدر قلیلی بسیار
سائیده استعمال نمایند غالیه در باب لوز دهم دستور آن مذکور است والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
طریقه پنجم در اصول صناعات و امور غریبه بدانکه علم صناعات علمی است که بدان اجرام معدنیه بعضی با بعضی ظاهر شود ذهب و فضه از سایر فلزات
و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات علمی است که با او دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب حادث گردد و آن را لیمیا نامند
و سیمیا علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرفات ایشان که فاعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات
و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که با آن تصرف در خیال مقید کنند تا احداث مثلات خیالیه
کنند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است و این معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن کو
فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از
عالم صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را نسبت بانواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض بجهة اصلاح علل هر یک تدبیری
مقرر ساخته و تکون موش از کاخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که ما دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر
بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس در اوائل حال نافی این علم بود و در آخر رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه لطیف و کسب
صورتی ندارد و خالص نمیتواند بود و این عمل پیدا نیست و صاحبان شعر از آن بری اند و ظاهر است که این فن را اصل اصیل تا آنها بدون
زهد و قناعت باقل و اتصال با کثر اکثر متحققین و سالکین و اتصاف بصفات قدسیه و تعلق باخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعم جل شانه صورت
نبندد و اگر بندد بالآخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزاین ملک الملوک است و بنده را اگر یکباره بارگاه عزت بدان
مطلع شود حکم دزدی که کلید رباید و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم که تا کجا خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ما
پیرامون این عمل گردیدن محض سودای خام و تخیل است چه مدار در این باب بر فن با اعمال متنوعه و افعال مشکله و جزئیات و مکمل التصور
بسطر نیست و فی الواقع اگر نسخ از تالیفات عالم با عمل ثبت امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کنند و رموز ایشان مختلف است
و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق بود هر آینه رمزی بود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق می آمد و اگر
رسایل از تالیفات غیر عالم عامل بدیهی است یا بدیهی البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه از صاحب آن فن و تکرار
عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده سبب است که اکثر اعمال صناعت طبیب را در
بعضی از آن ضرور میشود و تدابیر بعضی ادویه با اعمال مخصوصه بحسب وجوه ممکن است و چون در طی تالیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسایل
معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل این فن نموده بود بناء علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن

ریشه

کوشیدیما انوار عالم امکان را بدون تحصیل کثیر متعدده علم از اصول اصطلاحات این کره حاصل کردد و اگر طالب اعمال خیریه باشند بتحصیل عامل کنند و از
مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف را ازمود و تعزیر معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود در انسوخت و این طریق مشتمل است
بر پنج حل و مقدمه و خاتمه حل اول در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی اصطلاحات ایشان حل دویم در قواعد تقطیر و
تصعید و تکلیس و مانند آن حل سیم در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم در قواعد کرفتن بعضی از ابها و تحمیر و تبییض و سایر
تدبیرات اجرا حل پنجم در بیان بعضی خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه با آن متعلق است عقد اول در قواعد تمریه عقد دویم
در قواعد تشمیع عقد سیم در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط مرموزه حل اول در بیان بعضی از
اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از حجر واعظم اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک از جهره این فن چیزی را مطلوب خود
اعظم دانسته تدبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسید و قایم النار کشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت
در آن متفق اند و نزد بعضی عبارت از زیبق و نزد جمعی کنایه از کبریت است و تحقیق پیوسته که مدبر مبیض این دو اصل را فعل تبییض و محمر را عمل تحمیر است
و شکی نیست که هر گاه اصل بارد قایم النار و گداخته کردد و قبول صبغ کنند و اصل حار را دفع اشتعال و تسوید شود رافع علل منطرقات میگردد
لهذا جهت اصلاح آن در ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آبی و اجزایی وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده روح عبارت از
اجزای لطیفه اجسام که حامل قوه بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و آید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند آن و بهره از آن اجزا
لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن جسد عبارت است
اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از اجزای ارضیه بحد افراط در آن غالب باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس عبارت
از جسمیکه بحسب لطافت و کثافت حد وسط بوده باعث ارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه در اجزاء کثیفه قابله
جسد تواند گشت کبریت احمر عبارت از اکسیر شمسیست چه رنگ سرخ میباشد و از علامت خاصه اوست قدف شجر الطور موی سر است
و سیل بارد زیبق است اصل حار کبریت است و اول انثی و ثانی ذکر نامند فضه کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند عطارد عبارت
از زیبق تو تیا که شبه باشد و ثانی عبارت از روست و بعضی سرب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از آن شمس ذهب
و رابع کنایه از آن مریخ حدید است و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از روست زحل سرب است و سابع مراد
از اوست عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است املاح عبارت از اقسام نمک بلخ و مصعد و صناعی و سنگ است و شوره و بوره
و نوشادر است نوشادر آفتابی عبارت از نوشادری که با آب سحق نموده با آفتاب گذارند تا اجزاء لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف
نشیند ادکن عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تنقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند حجر اسود موی سر است صفی اف نمک تلخ آهمو
شوره است حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارت از اخراج مائیت لطیفه اشیا و تصفیه آن اعم از آنکه بحر حلقه یا
بدستور قرع و انبیق باشد حجر علاقه آنست که از پشم فتیله ساخته یکطرف آنرا در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنهج که ظرف مایعات بطرف
خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بطرف خالی رساند اما دستور قرع و انبیق آنست که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن
وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سد منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود آتش را بقدر قرع افروخت یا آنکه قرع را در خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت دیک آتش افروزند
در این صورت اگر قرع مطین نباشد قصوری ندارد چه ریک و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر آنست که باید در قرع زیاده از
از نصف قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در تحت شد کنند و دیگر آنکه مادام که رطوبت کلیه اگر قرع را یا کوره اندوده باشند رفع نکرده آتش نکنند و
قابله را با انبیق محکم نموده قابله را در ظرفی که آب داشته باشد بگذارند تا از شدت تقطیر نشکند و علامت انتهاء تقطیر رفع بخار انبیق است و در
تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در ابتدا نرم بشرط آنکه بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در دست کسی
باشد که هر گاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در اعمال روغن تخم مذکور
نقصی مشغله از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود

معلوم شد

و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان و بند احتیاط باید کرد و باید کوزه در بلندی [illegible] بود
دو سه زواید قریب بلب او باشد مانند سر مخی با تحت قدح و امثال آن زواید نشیند و ثقل قدح باعث باز شدن شده [illegible] و نیز از
شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که آتش مزبور را شرط دانسته اند چه افراط آتش
باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که موضع وصل قدحین شعله نرسد تا همه جیب بفوذ او [illegible] دو جهت
این فن بخلاف این که ذکر کرده اند و این سریست که حقیر را بر اطلاع آن حاصل شده و وجه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر موضع وصل آتش و شعله
نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه و قدح وصل را بگشایند و از بخارات حاره آن احتیاط نمایند و شرط دیگر مبالغه در تصعید
و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل اثال همچنان است تشویه قسمی از آن عبارت از تحقیق است و رمس نیز گویند
میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ باشد مثل عمل شنجرف قسمی از آن عبارت از
ثقلیه که بعد از سحق ارض و تسقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت و تبیدیج زایل
کردد و شرط است که حرارت آتش بحدی باشد که ارض دود نکند و قسم تشویه در شوره است قسمی در ذبل و امثال آن مراعات باید نمود که بحد تصعید
تشمیع عبارت است از ندبیر اجزاء اکسیر بحدیکه مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شرط آن تکرار تسقیه و تشویه است
با آتش معتدل تکلیس عبارت است از سهولت تفریق اجزاء جسدیه مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اگر او با آتش میشود و اهمال
شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی احتیاج اند با آتش شدید که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی احتیاج بحد افراط
نیست حل عبارت است از سیلان اجزاء جامده و آن بنداوه و هوا و رطوبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با تنند
الفاروق و عرق کوکرد عقد عبارت است جمعیت و اتصال اجزاء و آن ضد حل است و بیبوست و حرارت یا برودت و پیوست صورت
پذیر است تعفین عبارت است تدفین اجزاء در ذبل و امثال آن و شرط است که وسعت جای تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین باده
بشر حامل زبل کردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است و باید که روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین جای او را از زبل مملو ساخته
تا جای گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو جا ترتیب دهند بهتر است تا روز تغییر زبل باید داد نقل بجای دیگر کنند تا ظرف هم کو سرد نشود
قاعده حل الکاسیسی یکی آنست که تعفین محلول کردد چنانکه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در هاون مرمر سحق بلیغ
نموده آبهای مخصوص هر یک را از آن اکسیر اضافه کرده تا بقوام غلیظ شود و بر روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک قرار باشد باید سحق نمود
و با معجون کش نقره بر هم زد و هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخت تا ربع اجزاء از آن تسقیه شده و در تشویه و سحق خشک کردد پس
مثل غبار سایند و در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را بمهری به بندند و در جای تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفده دو یوم تغییر
زبل دهند و علامت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بی جرم مشاهده کردد و حل الآوده در انتهاء تدبیر اجزا خواهد داشت یکی حل بنداوت که شیشه
مذکوره را در دیک دو طبقه بگذارند که تحت دیک اعلی سوراخها داشته مملو از سرکین کبوتر باشد و قرع حل تا انتهای گردن آن پنهان بود و دهان و بالا
و باید سرکین همیشه نم داشته باشد و هر گاه خشک شود آبی بر آن بپاشند و دیک اسفل پر آب و لب او متصل به تحت دیک اعلی بود انبوبه را از نی و غیره
آن ها بین دو دیک تعبیه کرده بگل حکمت شد وصل هر دو دیک نمایند و آتش نرمی در تحت دیک اسفل بر افروزند که پیوسته بخارات آب از سوراخهای
دیک اعلی بسرکین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در این صورت
تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده آنست که اجزای حار یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرف
گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست که نوشادر را با ادویه مخصوصه یا به تنهائی سائیده
بر روی سنگ مسطحی یا کاشی مزجج منبسط کنند و در زیر زمین نمناک بر روی آن بگذارند و روی آن را بدستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود و در
این صورت اندک زمانی حل میگردد و در دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئة کلیه قند بند مستحکم پوشیده در جای
تعفین یا در ریک یا در طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ مند رطوبت حرارة لطیفه در آن تاثیر تواند نمود قاعده عقد
که محلول را در قرع بلند گلوئی کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب کرده با آهک آب رسیده و نمک

مکلّس بالسّویه که با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف
بدستور تا آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر
طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شیشه بر رب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در ظرف چینی گذاشته بخیر بازی کی
بپوشانند و در آفتاب بگذارند باندک زمانی منعقد میشود حیل ستیمه در بیان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت صفحه حمام مادیه
دیگ عمیق بر کوزه نصب کرده سه پایه از چوب درو گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که تا چهار
انگشت فاصله آن تا تحت ظرف بماند سرپوش دیگ را باتّه و خمیر مستحکم کنند تا بخارات بیرون نیاید و آتش نرم از سرگین و امثال آن افروزند
بحدیکه اثر ابجوشش نیاورده بخار کند و هر روز یکبار یا بدیر روزی یکدفعه سرپوش را برداشته آب گرم بقدری که تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفحه دوّم تابش بر روی زمین مغاکی بقدر نصف
بشکل بوطه حفر کنند و از خاک بیابانی که آن را گردیست که بر روی کوزهای آتش کوزه گری می نشیند و بعد از تر کردن موضع مغاک بخشک مالند
و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و ظرفیت وسعت مغاک باید و چندان قدر مسبوک باشد لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد
تا کثافات روی مسبوک با آلت آهنی جدا توان نمود و تکیه دانبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنگ صحیح باین شکل در کنار
مغاک مذکور بدستور یکه نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط او مرتفع و محاذی حاق وسط و دو غدم حدادی بر طرف
وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلا فاصله هوا کشیده باید و از وسط مغاک از دق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک چیده بر افروزند
تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک ریزند گداخته شود و سربکه بجهة صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یکحصه را
جهة گداختن نقره باید اوّلا اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث دیگر را اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث دیگر را اضافه
نمایند و بعد از ساعتی بهر را و آنمقدار صبر کنند که از غلطیدن چرخ زدن بایستد و کثافات روی آنرا بدقت رفع نمایند و سکون مسبوک علامت
پاکیست و صافی و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند صفت خلاص آجر هشت جزو
زاج زرد که بطریق توتیا معمول نموده صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند و جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد و جزو گل سرشوی چهار جزو
نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم سایند با آب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برد قدری
از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را بگل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کورهٔ کوزه گری یا آجر پزی
یا کاشی پزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا بحدّ زردی و رنگینی که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد
صنعت قالب کلس البیض چون بسرکه حل خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند تخلیص ذهب
ذهب مغشوش قرعی را تا بنصف بسطبری انگشتی بگل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را لحوز کرده با سه وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی
آتش زغال بجوشانند تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف مرجّی ریخته صفایح مس در او افکنند درینوقت آنچه از نقره با او مخلوط
باشد در بر روی تیزاب آمده بمس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و هرچه از سایر منطرقات با او مخلوط باشد بتحلیل میرود
و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور شد حل چهاردهم در گرفتن بعضی از ابهات بر اجزاء و تبیض و تحمیر بعضی از آن صفحه سیاه از اجسام بیت
که دفع سیاهی کبریت میکند و غایص گردانند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان ارواح و ارضهاست عقد کنند و معقود را بخار رسانند و تشمیع
نماید و از خضاب بتجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ گل و قلع اهوی سرب بالسویه تقطیر کنند و با آن تسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی
و نوشادر و زرنیخ از هریک یکجزو در سرکه حل نمایند قلع حنظل تر و موم تازه از هر یک ده جزو با سرکه مذکور سایند تقطیر کنند و با مقطرات
اجزاء ثلثه را مجدداً سحق نموده اعادهٔ تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارضها رب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته اند ایضاً دیگر که تسقیه آن
شنجرف را حل کند و در نقل مشتری هر مرتبه اعلا از مجربات شمرده اند و از براده حدید و براده نحاس که ممزوج سکه بگیرد نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را
با سرکه تقطیر کنند چند بار در مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نیز اکثر مقطر مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتریست ایضاً دیگر جهة زاج زرد
با سه چندان او سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجهة تشمیع بیعدیلیست و باید مکرر با آن سحق و تسقیه نمایند ایضاً دیگر بورهٔ ارمنی و

بورهٔ سرخ را با سفیدهٔ تخم سرشته در کوزهٔ سفال بسوزانند تا سه مرتبه اعادهٔ عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند تقطیر مذکور جمیع اجساد را حل
و در تسقیهٔ اوساخ معادن الحاق وضیع او بشریف از مجربات دانسته اند ایضاً کبریت با باده وزن او آب اثال تسقیه نموده بعد بار تقطیر کنند
اوّل بلون نارنج سازد ایضاً پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندرون پسته و مورد از هر یک یکجزو تقطیر کنند عقد ارب کند ایضاً گوشت حلزون
با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سه مثل او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال زهره و مشتری از مجربات دانسته اند دهن البیض
چون طلق را در سرکه حل نموده بجهة علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عدد سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس
افشرده روغن بگیرند و در قطر جساد و نقل معادن و چون اهل حل جاد را با آن حل کنند اصل با دررا ثابت کند و اگر نوشادر ثابت باشد بهتر است ایضاً دیگر
چون بیضه بخیر را با خردل سرخ و سبز و طلق محلول تقطیر کنند سه دفعه و مرتبه اول سازد مجربست ایضاً دیگر مسمی بماء الاحمر او در تحمیر کاسیر مستعمل است
زاج زرد که از نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار شدید در شیشه یا در ظرف مطین ممزوج کرده بر روی آتش گذارند تا سرکه کم شود پس بجهة علقه صاف
نموده تا پنج درهم زنجار و پنج درهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا خاکستر گرم یکروز
گذاشته پس بجهة علقه صاف نموده استعمال کنند ایضاً دیگر مسمی بماء الملح و تسقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق
و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند ایضاً دیگر مسمی بماء المریخ تسقیه آن تا ده بار ده وزن او عقد
مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن طبخ دهند منعقد نماید یکجزو زعفران الحدید با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو
زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه شدید بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند ایضاً دیگر مسمی بدهن لا یحترق است
و در تشمیع اجزاء و ثبات ارواح بیعدیل و در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض با وزن او نوشادر طبخ معقود و سحق بلیغ کرده و در ظرف
مزجج مطیّن که شدو وصل نموده باشند یکشبانه روز در آتش زبل گذارند یا بسرکه مناسب کرده و در ظرفی کنند که چون آنرا سرکوب پوشند فضائی در آن بماند
و مصعد نشود و وصل را محکم کرده با آتش گذارند بحدیکه ظرف در دو سه ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن او هرچه کم شده باشد با نوشادر
اضافه و بدستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده در کوزه مکان نمناک حل کنند
و محلول را تقطیر نموده ثفل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده با آتش گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با
مقطر اوّل و ثانی سائیده حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد فصل ثانی خاصیّه زاجات را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب
حل نموده صاف او را بجهة علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند و شب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور
کنند فصل ثالث نوشادر جهة عمل قمری بالسّویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید یا زنجار
و آنچه او را محمّر کنند فصل رابع ثبات ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کورهٔ کوزه گری بگذارند و مادامی که بوزن در آرند و نقصان
در او باشد باز اعادهٔ آتش بسیار کنند و علامات ثبات آنست که نقصان در وزن محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان آتش در تحت
دیگ کنند که نمک از جستن باز ایستد فصل خامس حل املاح مثل شب و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زجاج باید نرم سائیده و در مثانه گاو یا روده
کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم او تخته بخارات حل کنند فصل سادس ثبات نوشادر پنج جزو ملح القلی با یکجزو نوشادر مصعد
سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نموده اعادهٔ تشویه نمایند تا مساوی پنج نوشادر
مخلوط گردد پس بنداوه حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند و درینوقت در حلّ طلق و سایر اعمال عجیب الاثر است و چون
عقاب با بت مجرور بجهة علقه طبخ دهند ثابت گردد فصل سابع تحمیر نوشادر سفید را با مثل او زاج زرد و زنجار و عصفر [illegible]
گردد فصل ثامن سیماب [illegible] را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا نابدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که در دیگ باشد نهاده که
در تحت او دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و بآهستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد پس با
نشسته با عشر آن شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را بشستن از و رفع نمایند و این را نشیده گویند و این عمل باعث آنکه دفع سیاهی عبد گردد
پس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش و غطا نموده تصعید کنند و مصعد را بدستور با اجزا مذکور سائیده
اعادهٔ تصعید نمایند تا سه بار یا بهفت بار تا بلکلّس معقود گردد و اگر تصعید با هفت مرتبه است که با اشیای مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند و تصعید نه جهة

ممازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافیست آقا شیخ محمد عبد جبار است که مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع زاج زرد مصفی معقود
ذئبق و نوشادر مجموع را سحق بلیغ نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید نمودند و در هر تصعید بجهت اجزا اندکی نمایند تا عقد شود شنجرف سرخ گردد
و این در امور شمسی شرط است و آتش این تصعید نرم تر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود آقا ملا محمد حسینی تکلیس است که بعد از تصفیه او در قرع
مطین کنند و یک وزن و نیم او تیزاب فاروقی که در طریق دوم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هر گاه زیبق از آن بجوش آید و دود
ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر ده مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن بسته و لوله نموده بنحوی که در رساله تقطیر مایعات حاره
مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را مکلس مشاهده کنند و این مرتبه سهولت تصعید این مکلس را با اجزا مخصوصه تصعید نمایند تیزاب
مقطر قبه علی قسمی از زعفران الحدید بعامه مؤثر داشته و دستور است که براده حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین
کرده هم وزن تیزاب مذکور را ریخته بتدریج رفع جوش و دود آن را بقطرات بول کنند بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن با آتش شدید براده مزبور
زعفران میشود عقد فرار است که اتصاف و آب لیموی شد بالمناصفه در مغرفه آهنی یکجزو عبد را در آن انداخته بجوشانند چهار جزو توتیا با آن مخلوط
شده باشد بتدریج دفع کرده مادامی که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجربست عقد دیگر فرار مصفی را در بوته کنند
که فرش و لحاف آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام شده وصل نموده در آتش گذارند بدستوری که تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود میگردد
و مجربست و اگر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا هر گاه اندرون او را بگل بوته اندوده باشند عقد دیگر پوست انار تازه و پیه آنرا کوبیده زعفران
الحدید را با آب معصور او بسایند تا خوب حل شود پس فرار مصفی در بوته مس یا آهنی کرده از این محلول در او ریزند و سر بند و وصل بوته نموده با آتش نرم طبخ دهند
یا در تنور گرم گذارند تا معقود گردد و از آنها که عقد فرار نمایند مذکور شد چون نقره را با کوکرد مکلس کنند یکجزو آن که کوکرد آن را مکلس نموده جزو
فرار را عقد نماید و مجرب داشته اند و چون زیبق و سم الفار را بالسویه با دو چندان هر دو چند سرخ مقشر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق
نمایند فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قایم النار شود فک دیگر کبریت تا تبیض آن بهتر که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد با آتش نرم در
قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد و نیم مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش لسقیه بر روغن شده نمایند و سه
بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده با آب تر کرده سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف
مطین تا سه ساعت در آتشی مثل تون گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده نمایند تا بحدیکه بر صفحه نقره دود نکند و آنچه با دوغ و هر چه با نمک
کنند غواص نما باشد طریق دیگر شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان پخته و کان نمناک حل کنند و با آب محلول کبریت را بسایند
سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد فک دیگر زرنیخ زرنیخ ورقی برادر یکجزو با ربع او نمک مشوی نرم
بسایند و صابون خشک عراقی را بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی آتش گذاشته حل نما
زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوبی حرکت دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد
ماند و آتش نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود
میکرده دفع چرک او شود و باید در نرمی آتش تسویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع چرک صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا
بقیه چرک زایل گردد آنگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین قرع بلند کلاهی مطین بتصعید با آتش بسیار شد که در روز استمرار داشته باشد باید
تا جوهر آن مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد با عشر او نمک سائیده بر روغن کنجد با پیه سرشته بدستور تسویه با آتش نرم کنند و بعد از
تسویه با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تسویه با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع
سیاهی او میشود و علامت تصفیه آن دود نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که بتنهائی یکجزو او بر بیست جزو نقره منقی طرح میشود و از تکرار
سبک وزن نقصان می پذیرد حل بخصوصه خواص غلزاست و اعمال آن در تصفیه قمری چیزی بهتر از نمک طلق نیست و بوره باعث سرعت
ذوب اوست و با ذهبیه باطنی است و خالص مکلس او با اجزای مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس است
که با براده یا ورق آن نزد او تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده اندکی رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک اندرانی سحق
و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هر چند آتش را دوام دهند بهتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و

خواص حاصله اوست که یکجزو او با ده جزو فرار صحیح بسایند تا ملغمه شود و چون ملغمه را بنده که به رنگ باشد حل کنند و با آتش نرم گذارند تا مغز فرار
منعقد کند مجربست و ملغمه او منطرق گردد و مکوست و سایر نجوم است که با او پیوند گیرد و باشند بی عیب
گداخته قدری بر آن بیاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز در ترتیب جنس مشتری میسازد و مکلس او
با زاج سفید و نمک اندرانی بسوده قرار دهند و بر آن بمالند و در آن آب بجوشانند عطارد از خواص اوست که چون جزو کبریتی او را جدا سازند
با قلی ساذج و مبیض او بقدر جزوی جزو سابع مرتبه سادس از نو مبیض است که سائیده در کفچه آهنی با روغن تخم ترب یک بر یک
آمیخته بریزند و بجوشانند تا روغن با بخار رود پس آتش را تند کرده تا جزو را بالتمام بسوزانند مانند خاک سیاه کرده پس با آب نمک گرم بشویند
رفع دهنیت بالسویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در آتش شیشه گری بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل
کرده و بعد از آن با آتش خشک کنند بدستور با مثل او با نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا سفید
شود و هر گاه در کوزه کوزه گری و یا در آتش شیشه پاک شده باشد گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجربه اوست که جزوی سیم را
برابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر بدستوریست که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تسقیه بر روی آتش نرم کنند تا خشک شود پس سائیده
در ظرف قدح مطین یک شبانه روز مثل آتش تون تسویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عنابی تیره گردد علامت کمال اوست ذهب
کل ترشی مجموع قوابض مانند سرکه و سماق منقی زهر و انار ترش و غوره او میکنند بعد از آنکه صفایح آن را آب انداخته در آن اندازند و چون مکعب یا مکیس
البیض و نمک را بالسویه سائیده با سفیده تخم مرغ خمیر کرده بر صفایح او بمالند و غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگذارند رفع سواد حمره او با اکلیل گردد و چون
یمانی و نمک اندرانی و نوشادر را بالسویه زرنیخ مثل او در سرکه شده حل کنند و زر را چهار بار گداخته در آن ریزند صفایح او را که تابیده را فرو برند
بعد یکدیگر سرکه سیاه نشود و بکمال شدت اوست و چون غرغره دهان او را بکوبند با غرغره دهان کوبند بر آن مانند گفته اوست و نیم تخم بادنجان
باعث سرعت ذوب آن شود و رافع مخلطات اوست چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند و بدستور اعمال کیمیا در طبرستان بر سیم مبدوت
قناعه المیاحیه تقیه جمیع معادن ابتای او است و مبیض است وطرطیه را چون با ملح القلی و شب یمانی سائیده در سرکه نمایند و زهره مذاب
با صفایح نافعه اوراد او انداخته در آن مرتبه آن مجرب داشته اند چون انجام آب تطعیم عمل کنند سفید گردد و چون طرطیه را با شوره سفید
کنند در رفع سرخی مس و اصلاح ابر زهره بعد ملبست و آب خربوزه منطفی با آب و در مقلی جمیع اجساد ثابت کننده و مانعه آتش شمس که
چون از عقاب جزوی از ملح دو جزو و فرشی لحاف صفایح بسیار رقیق او نموده صفایح را بر روی هم چیده بجا اصحاب بندند مرتبه اول نقصان
وزن شمس بهم میرسد و چون حقش را روز زیاده تر آن تکرار عمل نمایند یک پرده از قمر دور و هر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه او نیم
مرتبه عظیمه رسد و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون مس را با آتش شده بسوزانند که مریخ شود و آنرا تسقیه با آب زاج و ظروف کهنه سفال
شمس طلا کرده و تکرار نمایند باعث تکلیس او شود و مجرب تصریح نموده اند که یکجزو براده شمس او با جزو مقطر شعر و سه بار تقطیر کنند مکلس گردد
و بهترین آنچه او را مرتبه رفیع رساند تسقیه و تسویه براده اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که با سه مورد و خل
بالسویه سحق و تکلیس کرده باشند و تکرار تسویه در مس یک شبانه روز در آتش شرط است و نخاله گندم بالخاصیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک مفسد رنگ
اوست مریخ چون بر صفایح رقیق یا براده او ربح الفار با علم یا مرقشیشا پاشیده بگدازند تا براده او را با ملح القلی یا زرنیخ یا زرنیخ بسایند قریب
الذوب مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در چینی که از پلیله زرد و زرد بلیجر و پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر یا آب اقاقیا الجمع اطفا
نمایند بغایت نرم و گداز و نرم گردد و بدستور چون با مس بگدازند و شوره بر گداخته او زنند تا مس از آن رفع شود و در نرمی قریب بمشتری شود و گویند
مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صنع آن از شمس قوی تر داشته اند و چون زعفران او را آبهای شده حل شود و عقد کنند اول
رنگ زاج دهد و چون یکجزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با او ذوب نمایند و بر وی با سن در مریخ سرخ ماند و چون عنبر زرد را
باز بگدازد و را سخت و شنجرف و سرخ در روغن تخم مرغ و زیت الشعر و نوشادر سحق و تسقیه و تسویه نمایند مشمع گردد و چون زجاج و نوشادر را
بالسویه با روغن زیتون سرشته چینی ذوب بجوزد آن هند سود شن بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و ده از ده مرتبه تسقیه شنجرف
معلوم کنند مشمع گردد و یکی بر بیست از اول رود و گویند چون با آب عصاره پوست انار بسایند و او را حل میکنند بشرطی که تند در آفتاب گذارند

وچون ها محلول او عقد قرار دهد و از طیران باز دارد ثابت کرداند مشتری بی ملبض و منقی او نمک و نوشادر است و زرنیخ و بوره است که بالسویه
در آب حل کرده مذاب و مکرر در او ریزند و کلس البیض و نوشادر او منقی است و بدستور روغن بازیره منقی است و بدستور طلق مطهر او
و چون با اعمال مخصوصه او بگدازد و چون با فیروزه بگدازند و او را بغایت صلب کند و بدستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقیشای ذهبی ملبض
رافع صریر و سواد و نرمی او است فافهم چون صفایح او را در دیگ سفال و مانند آن چیده ملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی مجوف
کنند سنجی که از طرف مملو کرده و سرپوش آنرا مستحکم نموده یکشبانه روز در آتش بسیار شدید بگدازند و درین وقت بی سواد و بی صریر و دیر گداز گردد
و چون سه جزو براده حدید را با یکجزو زرنیخ سائیده بگدازند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یکجزو آنرا با دو جزو مشتری مذکور بگدازند
در بیاض و رونق مانند قمر مشاهده نمایند زحل منقیات و ملبضات او مانند مشتری است و چون هشت بار گداخته در بول حمار تصفیه کنند صاف
مستحکم گردد و چون تنکار را سه روز با سفیده تخم مرغ متواتر کرده حبها ساخته زحل گداخته مکرر بر آن طرح کنند سفید و دیر گداز گردد و بدستور یکجزو زرنیخ
مصعد دوازده زحل اسفید و مستحکم کند و بدستور هر گاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت سفید شود و با مساوی او قمر آمیزش کنند و مجرب شده اند
اما تحمیر او چنانست که ده جزو خالص منقی او را با مثل او راسخت در بوته فراش و لحاف توان نمود بگدازند و سه بار تجدید فراش و لحاف بدستور بوزن او نموده
ذوب نمایند و چون محمر مذکور را در روبابینج زرد وزن قمر دهند صبغ ربع دهند طلق محلول او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر با ثابت کند مذکور
شد با عسل و روغن تازه گاو بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته با آتش شدید بگدازند و بعد از گداز معقود او مایل بزردی و ناصاف میباشد و چون او را با
مثل او زیبق و آب که عبارت از جوهر ماء الحیات است بگدازند یکجزو او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هر گاه محلول او را در کوزه مطین کرده در کوزه کوزه گری نهند
آن چندان بگدازند که مانند سفیداب گردد پس سائیده در حل زبل حیله ور گذاشته بعد از آن یکشبانه روز در تنور خباز بیاورند محلول مذکور شده و صاف
از سیماب محلول کرده و باید دهن ظرف را بکاغذ رسد و دو نموده در تنور خباز بپزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول بالسویه سه بار تصعید
کنند منسبک گردد و ساده سن را باول ملحق سازد عقد الفلّ در قواعد متبحرین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر ملبض مشتمع مخصوص است
جوهر زرنیخ و کبریت ملبض و طلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آنست که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را با ابتدای
تشویه و تسقیه بحدی نمایند که مشتمع گردد و مشتمع را حل و عقد نمایند و کثرت حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می افزاید و بر ضعف مرتبه سابق میرود و از جمله
سه جزو عقاب مصعد و یکجزو قمر مکلس و یکجزو ملغم را با بید با یکجزو دهن لا یحترق تا سه ساعت در ظرف تشویه بسایند و یکساعت تشویه با آتش بسیار نرم نموده چون بخار زرد
ظاهر شود از سر آتش بردارند که باعث احتراق او نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی او با یکجزو دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از دهن تسقیه
شود پس امتحان بروی صفحه تافته زهره نمایند هر گاه مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال او است و نزد بعضی مقرر ارکان بالسویه است
پس بحل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی گداخته یکجزو بر بیست جزو آن طرح نمایند و بدون حل و عقد بر ده جزو درین
تشویه بلا فاصله بهم زدن در تشویه تمام اجزا تساوی داشته باعث تشویه و تسقیه بعضی اجزا دون بعضی نگردد طریق دیگر ده جزو سیماب با آب سیر
بسایند تا مانند عسل غلیظ گردد پس هشت جزو عقاب را با دو جزو براده قمر ملغم کرده اضافه نموده و با سیر بسیار شدید بسایند تا ناپدید گردد و با شش جزو
عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده و بظرف مس ضخیمی بپوشند و وصل در نهایت مبالغه نموده در آتش زبل گوسفند و گاو تمام ظرف را پنهان کنند
و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافی است و معقود مذکور یکی بر ده از زهره منقی رود و چون بار دیگر تسقیه نموده با آب سیر و سرکه تسقیه
و تشویه کنند و تکرار عمل نمایند ثابت گردد مطروح او روباشود و اگر عقاب ثابت و نوشادر مدبر و براده مکلس ترتیب دهند یکی بر پنج جزو طرح شود اضعافا
کبریت ملبض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو طریق نوع المسافرین مشتری مطهر را با عبد
بالسویه ملغم نمایند و نیم ده هیچ و نیم ده شوره بحی ملغم کرده با بیاض البیض سرشته بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی گداخته با ذا
هر پنج جزو مذاب یکجزو بندقه اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در رابط بریزند عمل دیگر در قواعد شمسیه و شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک
جزوی با شش جزو زیبق با ماء الاحمر و سایر میاه محمر تسقیه و تشویه کنند تا یکوزن آب ببرد و حل و عقد کنند یکجزو بر صد جزو قمر قناط طرح کنند قاعده
دیگر شنجرف هندی معلوم را با آبها که از زعفران الحدید و سایر اجزا تقطیر کرده باشند بدستور تسقیه و تشویه نمایند تا مشتمع گردد یکی بر صد از قناط
طرح نمایند قاعده دیگر حجر اسود مغسول مجفف مقرض بقدر رطلی زیاده از آن یکجزو تیزاب فارسی باد و مقاطر زعفران الحدید مذکور تقطیر

وکمتر از

وکمتر از آن که او را فرو گیرد وصل کند باید کرد تا حجر مضمحل گردد پس لوزاج و کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امثال آن
حل کرده تقطیر کنند و نوشادری که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را سائیده با قدر ثلث از مقطر مذکور با آتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر
اولی با نوشادر انبیقی سائید بعد از آن ظرف تشویه آب را قطره قطره تطعیم کنند بهتر است در ظرف مسدود المنفذ یکشبانه در آتش بسیار نرم
گذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشتمع گردد آنگاه یکی بر صد نقره و پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مشتری طرح میرود قاعده دیگر
عبد عبیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگذارند و چون متفرق شود قطرات زیبق مقطر مذکور بر آن بریزند بحدیکه او را بپوشاند و تشویه نمایند
تا منعقد و شبیه بخاک سرخی و از آن معقود یکی بر صد از قمر تا پنجاه از زیر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقد
بر ضعف سابق رود و هر گاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود عمل هشتم در عمل مروارید و اعمال متفرقه
عمل مروارید ... مروارید با صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب تخم ترنج صاف بقدری که آنرا بپوشاند انجماد
نموده چهارده نهایت تا بیست روز در سرگین بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد و فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه بقدر مروارید اضافه کرده
دست کش حریر بر دست کرده در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست خالی باو نرسد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب
کرده باشند در حین رطوبت او سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه هزار عدد و بلند دانه در کیسه کرده دانها خشک شد از تمام
بدست بمالند تا جلائی بر دارد پس ده عدد از خمیر الخبز گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یکدو ساعت مرغ را بدانید دن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده
و صیقل آنرا انشکافته دانه بیرون آورند و اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی خالی از احشا کرده گذاشته در تنور بریان کنند دانه را اخراج نمایند سعادت
و اگر مروارید محلول را با ابریشم پنیر جها با باز زنند بعد از خشکی او مثقب تیز سوراخ میتوان کرد با سنباده جلا داد عمل جلای اوراق چون مروارید
زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلولست تحلیل کبریت و عقد فرار تحجر
عمل شاد نه عدسی شاذنه سفید و غیر احمر آنرا با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با ابریشم پنیر سرشته بقالب شیشه عدسی دانها بسازند از مکتوبات
عمل دانهای سنگین صدف یا زهره را که قسمی از حلزون است باید سائیده و شست و جهة سبزی زنگار مصفی و جهة سرخی شنجرف و بجهة زردی زرنیخ و جهة
سایر الوان با آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نمود و چندان سحق باید کرد که در صلابت خشک شود پس با ابریشم پنیر سرشته هر چه خواهند
ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پلپه دانه در کیسه کرده دو سه روز بمالند
تا جلا گیرد عمل رنگ احجار مثل یاقوت و احجار که فی الجمله تاب آتش داشته باشند قلی زاج سفید زاج زرد سحاله فولاد و دم الاخوین کوفت
پیاز تلخ بالسویه با سرکه و بول اطفال یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده سه هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود
محلول شیره نجون کرده پس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده با آب مذکور آغشته در آتش گذارند و قدحی بر سر قرع نصب کنند و چندان
آتش دهند که رنگ گیرد دستور نوشتن عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه سرشته با آن هر چه خواهند بر عقیق نویسند یا نقش کنند بعد از
خشکی آن زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند دیگر زایل نمیگردد رنگ کردن استخوانهای عاج
و امثال آنرا در آب استرش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود بجهة سبزی هر صد پنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند
اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل روز و باید ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در
رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز چهار مثقال زرده چوبه اضافه نمایند تا
چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ انار تا شش ساعت بجوشانند بغایت مصبغ گردد و از مجربات است عمل ذهب فرعونی
که در رنگ فرق از ذهب ندارد و سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح او خواهند نمود کمال او است براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب تیز بپزند
تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بذوب رسد بقدر مثل او نحاس اضافه کرده بگذارند عمل برنج دمشقی و لور
رومی نیز گویند رنگین تر از اقسام و شبه ذهب میباشد مس اصفهان بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع او توتیا را نرم سائیده با شیره و ریزه سرشته قرصی ساخته
بر روی سفال آب بندند گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته شود و صلبه گردد پس بار دیگر سائیده با ثلث او زاج مسحوق امتحانه ریزهای مس را با آن
تلخیص نموده با آتش بسیار شدید گذارند عمل تذهیب که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده تا سه مثل آن زیبق ملغم کنند پس

نقره

قلم فلاطنی کاهی چنین نویسند ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
[illegible]
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

قلم فلاطنی دیگر

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط
[illegible]
ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]
[illegible]

سا نع عبری انی بینو با فن شله ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
[illegible]
ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

قلم الانجاد

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
[illegible]

قلم دیگر از قلم انجاد مبنی بر ترتیب حروف تهجی

قلم دیگر از قلم انجاد مبنی بر ترتیب حروف تهجی [illegible]
[illegible] قلم دیگر از انجاد که موافق منشی از قلم دو بیت

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
[illegible]
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

قلم شانان و ذبطح اصحاب السیمیا

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ظ
[illegible]
ط ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

قلم فرنگی مبنی بر ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق
[illegible]
ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
[illegible] قلم طبی [illegible]
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
[illegible]
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

ابجد

قلم کاهنی مبنی بر ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
[illegible]

قلم صابی مبنی بر ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
[illegible]

قلمی که جابر بن حیان کتاب خزاین نوشته بدستور حروف تهجی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلم رملی قطع مبنی بر ترتیب حروف

قلم مرموز [illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]

قلم سطی مبنی بر ترتیب

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی
[illegible]
قلم الطبیعی مبنی بر ترتیب حروف [illegible]
قلم نبطی مبنی بر ترتیب ابجد [illegible]
قلم کتاب ما الاطلس و طلسمات مبنی بر ترتیب حروف [illegible]
[illegible] قلم کتاب مصحف ذو نبع و عزیمه مبنی بر ترتیب حروف تهجی [illegible]
[illegible] قلم کتاب بنو اهلیس الکبیر هرمس مبنی بر ترتیب
ا ب ت ث [illegible] قلم کتاب
سر الاسرار معروف بمیخانی مبنی بر ترتیب [illegible]
[illegible] قلم هودخانی مبنی بر ترتیب حروف [illegible]
[illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش
قلم تحلیل مبنی بر ترتیب حروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلم رومی مبنی بر ترتیب ابجد [illegible]
[illegible] قلم مشجر بیفو بد وس مبنی بر ترتیب حروف تهجی
[illegible] قلم صلبانی
مبنی بر ترتیب حروف تهجی [illegible]
[illegible] قلم هزنجاب که مجربان یابن قلم نوشته اند
[illegible]
[illegible] قلم سیمیای کبیر مبنی بر ترتیب حروف [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] قلم سیمیای صعیفی بترتیب حروف [illegible]

[illegible] قلم المعقول بترتیب [illegible] المقطع

[illegible] ومقطوع [illegible]

[illegible] قلم الصابی بترتیب ابجد [illegible]

[illegible]

[illegible] قلم داود [illegible]

بترتیب حروف اگر این خط نوشته شود [illegible]

[illegible]

قلم اسماعیلی بترتیب ابجد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ [illegible]

[illegible] قلم الطبیعی علی حروف الابجد [illegible]

[illegible] قلم [illegible] بترتیب

حروف [illegible]

[illegible] قلم الاسرار بترتیب [illegible]

[illegible]

وفی نسخة هکذا [illegible]

[illegible] قلم [illegible] بترتیب حروف الی [illegible]

[illegible]

قلم مشجر که مرکب نامند بحساب ابجد آنچه مطلوبست خطی راست بکشند و بر یمین آن بعدد هر کلمه ابجد [illegible] و آنچه مطلوبست خطوط را جانب یسار

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع

[illegible]

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ قلم دیگر از سر راست

[illegible]

بجا [illegible] کلمات ابجد از این کلمات حساب کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات از جامع موسوم بتحفة المؤمنین که مشتمل است بر تشخیصات

و دستورات در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر یک مرضی را بدوای مفرد مداوا نتوان

نمود بنابراین موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرده و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و

سبب کثرت اجزا بسیار می باشد مثل ادخال جزئی که بدرقه دوای مقصود باشد و ما یصلح که دوا یا معاون شود یا تقویه و نفوذ او منظور باشد

و امثال آن ما یحتاج الیه از دفع کراهت طعم و حفظ قوه کیفیه و اختلاف کیفیت استعمال او و باید در مرکبات اجزائی که اصل او عمده باشد

و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر به جهه عمده آن باشد اخراج نمایند مثل بلاد که مقصد قرص افعی

اکثر ادویه تریاق است و هر جزو از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد بقدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی

اجزای مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت مثل و طبیعت اعضا معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیات آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادت

وسنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوة اند و بعضی ضد فعل دوای شدید القوة اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوة

و بعضی ضد فعل دوای شدید القوة و بعضی کثیر المنفعة با منفعت خاص اند مانند عاریقون و بعضی قلیل المنفعة که زیاده از یک منفعت

نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی شریک النفع اند با دیگری و در بعضی منافع منفرد و بعضی مضعف قوة ادویه اند

پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعة و شریف و از ضعیف القوة و کثیر المنفعة قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوة و قلیل المنفعة کمتر

و از آنچه در منافع منفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعة باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوة دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت

و از دوای قوی کثیر المنفعة و تضعیف قلیل المنفعة قدر متوسط کنند و به دستور در مراتب اعضا علیل قلت و کثرت مقدار ادویه

مختلف می شود چه هر گاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعة شریفه ضعیف القوة قدر را زیاده باید کرد و هر گاه عضو قریب باشد مثل

معده مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرة منافع قوی القوة باشد از مقدار معتدل کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مرکبات

آنست که اجزاء حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن جمع نمایند و اقل را از اکثر وضع نمود باقی بر

همین عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در درجه سوم گرم و خشک است

و کندر که در دوم گرم و خشک است و بنفشه که در درجه دوم سرد و تر است هر گاه از زنجبیل و شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این

مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت

زنجبیل کندر بنفشه اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه بارده رطبه

اجزاء حاره یابسه بارده رطبه بارده رطبه بارده رطبه

پس چون اقل که اجزاء بارده و رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را بر

عدد ادویه که بحسب عدد شربتها چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود

و علی هذا القیاس اما طریق دانستن قدر شربت هر مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن و عدد شربات مفردات او جزو

از مرکب اخذ نمائیم که نسبت او بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربتها مثلا وزن مجموع او سی درهم و عدد شربات مفردات ده جزو

چون واحد را نسبت بده که عدد شربتهاست نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که او سه درهم است و اگر فرضا عدد

شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درهم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد

و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات

باب دوم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات

و بعضی حلویا باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مقیئات و مسکنات فی باب نهم

در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بان متعلق است باب

دوازدهم در مرهمها و ذرورات و ما متعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات

و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در

خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و ستر دو آنچه بان متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و

مسمنات بدن و مهزلات باب هیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و ربش و جیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم

در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات و قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار

عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکمای متقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه معمول حکمای هند که باقی از انسان ایشان

نامند و آنچه بدان مناسب است باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه بیماریهاست از بیطره نقل شد باب بیست و سیوم

در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چرک و امثال آن و آنچه بدان متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که بزور نامند

باب اول از قسم ثانی از دستورات در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تریاقات

فصل اول در مفرحات پنجم در مسهل و باهیه و ضعفا و معاجین کبار چهارم در جوارشات سیم در ایارجات دوم
در تریاقات تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاقات هادی نامند اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از
هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای او بهفتاد رسید بغیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نموده و آن
حب الغار و سنبل جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و عود هندی و افیتمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر است
شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل نکردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن او که صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود
و متاخرین این هشت جزو را که عود هندی و افیتمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند هر یک
تصرف نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو بجای شراب عرق مخلصه
و بجای عسل عسل حاشا نموده و بغیر اوزان و تبدیل بعضی بنحویست که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر میشود و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحراره است
مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال
نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او نکنند و آن مفتح سدد و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و دافع زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب
و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بتجربه امری مذکور میشود صفت آن قرص اسقیل چهل و هشت مثقال
قرص افعی قرص اندروخورون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوسن
اسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلن فودنج فراسیون اسطوخودوس
قسط فلفل ابیض دارفلفل مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطر اسالیون صمغ البطم سلیخه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال
لبنی بزر کرفس سیسالیوس حرف نانخواه حماماریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی جنطیانا رازیانج طین مختوم
قلقدیس محرق حماما وج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی فرد ماناً انیسون موقوفا اقاقیا سکبینج هر یک چهار مثقال دوقو
قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جندبیدستر از هر یک دو مثقال و اوزان نه دوای دیگر که نسخه اندروماخس ثانی است چنین است
که مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن اینست که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده بیخته باید که غبار
او بیرون نرود از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را بوزن در آورند و هر چه صمغ و رب و عصاره است
منکوب کرده سه شبانه روز در شراب جمهوری تا مثلث با عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان
باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هر چه از عصاره تازه باشد و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب
داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه از مکان مخصوص با آن باشد و وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته را با دو وزن ادویه
مثلث با شراب جمهوری یا مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند و بعد از آن
محلول را بکفچه معجون سازی بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده بگذارند و روی آن را بجز
نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زده تا دو ماه پس بظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدری
که محل تنفس بخار باشد بعد از هر یکماه سر پوش را بردارند و یک روز بگذارند تا ترویح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که
تشخیص دوای مسهل مثل محمودراه و در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست و بدستور
حیوانی یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی را بگزد زهر او اثر نکند و بدستور خروس یا حیوانی دیگر دوای قتال داده بعد
از آن تریاق بدهند او حیوان نمیرد و بدستور از آنچه خون منجمد نماید و بدستور در دهان مار گذارند و او را بکشد اما طریق استعمال
و قدر شربتش تا سی سال اثر آن در مداوای سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی ساله تا شصت ساله را از یکمثقال تا سه مثقال
استعمال نمود بجهت قوت و ضعف سموم و مادامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت است
جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از تنقیه و ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم

مثقال

مثقال تا چهل روز با سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سداب و مشکطرامشیع مثل
آن و جلاب و جهت گزیدن افعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب مطبوخ و جهت دوای سمی مثل افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال
تا یکمثقال با سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از آن با خاکستر سرطان نهری و جهت گزیدن عقرب
نیم درهم با شراب و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز باید کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمس با
عسل و جهت نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج با آب و جهت لرزیدن تب های دوره
دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم و جهت مثانه بقدر مثقال ازرق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب
و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کثیرا تا یکمثقال و جهت نفث الدم
تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت قرحه امعاء و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ
کرفس و اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت نیکوئی رنگ رخسار بقدر یک باقلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل
و بجهت هر یک از امراض با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند صفت مثرودیطوس اندروماخس گوید که مؤلف آن اقلیمودیست بجهت پادشاه
پادشاه رومیه که مسمی باین اسم بود ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار متقدم تر است و در رفع سموم مناسب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از
تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه قوی
و بحرارت او نیست و قوه او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت مثل تریاق اکبر است صفت آن
که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از سایر نسخها میداند و آثار عجیب از و مشاهده نموده مر صافی غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک دو
مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیسالیوس کمافیطوس فنه راتینج دارفلفل عصاره
لحیة التیس جعده جاوشیر ساذج میعه سایله هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید و سورنجان جعده ثوم بری دوقو اکلیل الملک
جنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین اکلیل الملک
صمغ عربی فطر اسالیون فرد ماناً افیتمون رازیانه گل سرخ بنفشه مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال ناف سقنقور هوفاریقون از
هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج فودنج موسکنیج اسارون از هر یک سه مثقال صموغ را در شراب یا سرکه یا در مثلث خیسانیده و با
وزن ادویه عسل بسرشند و قدر مثلث آنقدر باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی دریائی بوزن او یا سمک صیدا
کنند و حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور پنیر مایه شتر را و بعد از شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود و روغن او مفقود باشد
بدل حب نیم وزن حب الغار و بدل عود نیم وزن او زراوند طویل و بدل سقنقور سمک صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده
و بغایت مؤثر یافته است نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف
سهل دارد مر صافی کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان و صمغ البطم
قسط تلخ اسطوخودوس سیسالیوس دارفلفل جعده عصاره هیوفسطیداس لحیة التیس است میعه یابسه جاوشیر ساذج هندی از هر یک
هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده ثوم بری دوقو تخم جزر بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش مثقال
اشق ناردین تخم کرفس حب بلسان مصطکی فطر اسالیون افیون رازیانه گل سرخ جنطیانا مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال صفت
تریاق لا فاعی که رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در روز بعضی تریاقات بقدر نیم مثقال یا کلا
و یا شراب قایم مقام آن تناول نماید بیشک و شبهه رفع اذیت و باد و تب وبائی میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول است
که در سال وبائی آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مر صافی و زعفران از هر یک یکجزو تریاق اربعه اول
ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دوم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت
محتبس شده باشد و تریاق سم مار و عقرب و رتیلا و مصلح شربت خرفه و قدر شربتش تا یکمثقال و قوتش تا دو سال باقیست
و بدلش نصف وزن مثرودیطوس است صفت آن حب جنطیانا حب الغار مر صافی زراوند طویل بالسویه عسل سه وزن ادویه تریاق

بکشف الهموم منقول از تذکرهٔ معتدل مایل بحرارت و قوتش تا مدت سه سال باقی است و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است منقی دماغ و باد هر
سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض باردهٔ دماغی و عسر بول و سنگ
مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت
باشد با گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب افسنتین و جهت بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب بیخ
کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلا او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است صفتش لکن
پوست ترنج و تخم او و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب دارفلفل از هر یک هفت مثقال زرنب درونج اطریلال بهمن
سرخ و سفید و انیسون از هر یک سه مثقال نمر دکهربا از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید ناسفته
عود را در مدت و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در او حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج بر آن بریزند و سر او را محکم کرده
حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پادزهر محلول و مخلوط سازند سه وزن ادویه عسل بقوام آورده با آتش نرمی بگذارند و
محلول را کم کم داخل و بریخته بهم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر پادزهر
معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند تریاق ابو ماهر دهن معاجین مذکور است فصل دوم در ایارجات
ایارج لوغاذیا ایارج لوغاذیا از تالیف فیلفریوس و بلغت یونانی بمعنی دوای الهی و مراد از و مسهل است که تشبیه بالله تعالی عوض او در عرف
میشود و تنقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال
وقت شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در او بسفایج و زوفا و افتیمون و بلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک
بقدر حاجت جوشانیده باشند یا بگذرهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر النفس و اختناق
حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلیه و درد مثانه و قروح امعا و ثقل
سامعه و درد مزمن نافع و مسهل اخلاط محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی مفید است و نسخه بسرخی در تحت هر یک نوشته موافق نسخه کامل
و بهترین نسخه است و حب الغار ندارد صفتش لکن شحم حنظل و غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا هو فاریقون از هر یک ده مثقال
افتیمون بسفایج مقل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال دارفلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره
افسنتین حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون ساذج اسقیل مشوی جعده مرصافی سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس
زنجبیل حماما حاشا از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند ایارج ثیاذریطوس الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف و مسمی باسم
پادشاه آن عصر و قوی‌تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویهٔ مناسبه
[illegible] او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهت
[illegible] غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر النفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویه و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل ریاح
و سده [illegible] و سپرز [illegible] پهلو و خشا و حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و
[illegible] بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه حرارت غریزیه نافع و بغایت ضعف آور [illegible] و رافع سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و گدازنده
اخلاط غلیظه از رگها و جهت نیکو کردن رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سر او در عروق بهم رسد و جهت اصحاب
و لقوه [illegible] مرکب است از ادویهٔ کبار و مختاران سعوط او بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه [illegible]
و آنچه موافق نسخه کامل و قدمات بسرخی نوشته با اضافه مرصافی [illegible] صبر سقوطری پنج مثقال غاریقون ابیض دو مثقال زعفران
دارچینی [illegible] مصطکی دهن البلسان سه مثقال فرفیون دارفلفل فلفل ابیض و اسود و جنطیانا و فقاح اذخر مکرر دو مثقال فطراسالیون
[illegible] اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان مکرر دو مثقال زراوند [illegible] و نصف سقمونیا [illegible]
سنبل الطیب [illegible] موحاما مکرر با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن هبل بجای [illegible] واقع شده ایارج [illegible]

بلغه

بلغت یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سر و رافع ابخره دماغی و منقی معده و مواد بلغمی و مادهٔ جنون و مسهل او
گویند مضر است و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست صفتش لکن گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود
بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر سقوطری چندان مجموع کوفته و بیخته اگر تنها استعمال نمایند با عسل شهد
بسرشند و اگر ساده حبوب کنند [illegible] استعمال نمایند ایارج جالینوس منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیا است
و بجهت قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر البول انفع از اوست و در بقای قوت و قدر شربت و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیا
[illegible] موافق کامل شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هو فاریقون فرفیون از هر یک [illegible] مثقال
بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک [illegible] مثقال مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض دارفلفل دارچینی
جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل
سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارج ارکاغانس بن داود جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سودا و بجهت که از رطوبت باشد
و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زناب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ دیوانه تا از آب [illegible] باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب
ترسد مخلوط سازند با شربتی از او و عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل وزن چهار قیراط و با آب [illegible] بنوشند و جهت [illegible] و درد رحم با آب
سداب که مخلوط سازند و سه قیراط جندبیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت
و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صفتش لکن شحم حنظل بیست درهم فراسیون و اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل
ابیض دارفلفل از هر یک ده درهم [illegible] در مختار ابن هبل [illegible] بصل الفار مشوی فرفیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر
یک [illegible] دارچینی سکبینج مرصافی سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج دو درهم با عسل بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند ایارج [illegible]
موافق نسخه کامل الصناعه بسرخی قید شده جهت رفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض باردهٔ دماغی و عصبی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است
با ملح نفطی استعمال نمایند و صرع را در شراب با مثلث [illegible] و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است صفتش شحم حنظل بیست درهم صبر
[illegible] کمادریوس بیست مثقال سکبینج جاوشیر هشت درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود مکرر [illegible] سنبل
سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جند مکرر دو درم و در بعضی نسخه کما فیطوس فراسیون غاریقون از هر یک [illegible] زیاده نموده اند بقدر
حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط [illegible] ایارج [illegible] نافع جهت رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد
و جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صفتش لکن جنطیانا سنبل زراوند
مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم مثقال فطراسالیون کمادریوس اسطوخودوس فلفلمون کبر از هر یک یک درم و چهار درم حب البان
زعفران از هر یک یکدرم و نیم صبر [illegible] مثقال و نیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج اندروماخس جهت امراض بارده
دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صداع و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است و قدر شربتش از یک
مثقال تا چهار درم و در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهت ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهت ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهت قروح
سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است صفتش لکن دارچینی سلیخه
[illegible] قصب الذریره عیدان البلسان فقاح اذخر قسط [illegible] سه وقیه و نصف [illegible] در یک سفالین کرده با آب باران شش [illegible]
سه مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب بسایند و بشویند و چندانی
در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن تا آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در ساییدن خشک شود
پس بار دیگر او را با زعفران و مر و کبر از هر یک سه وقیه و در بعضی نسخه یک وقیه بسایند و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درهم است [illegible]
که ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل [illegible] بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق اسقوردیون
چهار مثقال و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم کمادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری سه مثقال جاوشیر هو فاریقون ساذج فراسیون
جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل بسفایج جاوشیر سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال

در بعض نسخ زعفران [illegible] کرده اند

باعسل سرشته و قدر شربت از یکمثقال تا چهار مثقال فصل سیم در جوارشات جوارش معرب گوارش فارسی است بمعنی گوارنده از
انهزامات طعام و این فارسی است و او عبارتست از تراکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال
آن در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهة مزاج و منظور نیست و متاخرین بعضی معاجین سهل را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و حال
موافق قانون نباشد جوارش الملوک دواء الملوک است و مذکور میشود جوارش لؤلؤ مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال
رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجرب است لؤلؤ ناسفته قرنفل از هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار مثقال و زرنباد
درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هر یک دو مثقال بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هر یک سه درم دارچینی پنجدرم شکر سلیمانی
مثل همه ادویه قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود جهة تقویه معده و تخفیف رطوبات
و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافعست ص عود هندی سنبل الطیب رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم
کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک پنج جزو مسک از هر سی مثقال ادویه
نیم مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده سرشته قدر شربتی تا دو ل جوارش زرعونی معتدل علیه تخم بلیون شقاقل نودری ناف سقنقور
لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا خولنجان زرالطیب دارچینی دارفلفل
بوزیدان از هر یک ۳ ل تخم انجره دو م ل با فانید سرشته مقدار شربت از یکمثقال تا دو مثقال و این زرعونی نزد یکتسخه ارش سقنقور اگر
ناف سقنقور بهم نرسد بدل او دو وزن او خصیة الثعلب با قدر جز دل کنند بغایت نافع است جهة تقویه معده و باه و اعضای رئیسه و گرده و کمر
الات بول جوارش التفاح جهة تقویه معده و احشا و دماغ و هاضمه مفید است صفتش آن یکرطل سیب شیرین از پوست و تخم
پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل دارفلفل قرنفل از هر یک
دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج م عود هندی پنج مثقال کوفته بیخته سرشته جوارش بلادری جهة بلغم بواسیری و تقویه باه و هضم طعام
بغایت نافعست و موافق مبرودین است زنجبیل کوفته دارفلفل ستار شیطرج دو ستار شقاقل ۵ استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردگان سفید کرده
کنجد از هر یک ده مثقال دو عدد بلادر کوفته بپوست و قدری روغن کنجد ضیاید و تست الیصاف نموده ادویه را با آن چرب کرده و یکوزن و نیم فانید
بقوام آورده سرشته جوارش شکر جهة تسخین معده و تقویه هاضمه کبار و صغار و دفع بلغم و رطوبات نافعست کبابه قاقله دارچینی زنجبیل
فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود فلفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر سفید بقوام آورده سرشته جوارش کافور
جهة ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل ساذج هندی جوزبوا صندل زرد عود البلسان
هیل بسباسه قرنفل نارمشک حب الاس طباشیر عود هندی از هر یک سه مثقال و نیم کافور مشک از هر یک یکمثقال و نیم نود مثقال قند بقوام
آورده سرشته جوارش خوزی جهة اسهال مزمن و تقویه معده و جگر و دفع رطوبات معده و امعاء نافع و موافق امزجه اطفال و زلق
الامعاء بغایت مفید است از تراکیب محمد بن زکریاست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند بوداده و مثل آن صلایه کرده سی و یکمثقال
تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی گلنار جوزبوا جلنار از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنجمثقال با شکر
یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه سرشته شربتی تا سه مثقال جوارش مفرح تالیف کندی جهة دفع حزن و تقویه بدن و معده و نیکو کننده رنگ
و بوی دهان و عرق بغایت مؤثر است گل سرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب ساذج از هر یک سه مثقال قرفه
هر یک دو مثقال بسباسه جوزبوا اقاقیا صغار و کبار هر یک یکمثقال بوزن ادویه آمله مقشر در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد از پرویزن بیرون
کرده با یکرطل شکر سفید بقوام آورده سرشته و این نسخه بعینه نسخه نوشدارو هندیست که بوزن آمله جوارش سفرجل بدستور جوارش
تفاح است و در تقویه معده ابلغ از آن و طریق ساختن جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید کرد فصل چهارم در معاجین
کبار و صغار و بابیه و مسهله هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسمین و جلاء و حفظ صحت و تحلیل باشد اثر معاجین نامند و هر چه از آنجمله
مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و ذوی الخاصیه باشد و مدت بعید از مزاج منفعته او اکبار نامند و عکس آن اصغار و آنچه متضمن سوران حرارت غریزی
و قوی ارواح باشد که باعث سرور و انبساط او مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین بهیجست که در تریاق مذکور شد که باید با عسل سرشته شود و در فصل

عسلرا سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه در بعضی کیفیات شنیده اند
و اکثر در همه فصول برسه وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را جهة غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت
قوة اوست و سبب بیان کیفیت عسلرا در مزاج تراکیب تا نکرده اند ظاهر نیست و نه تغییر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست معجون سفرجل
جهة امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و بیحسی و درد
معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوة باه مفید است حنطیانا قردمانا نارمشک تخم پنجنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر
حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مر صافی دو دانگ کبر ترکی یک ل و ۴ دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک یک ل و ۳ دانگ
زعفران دارچینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل بوید قاقله اسفه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب بلیله سیاه
پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار درم و یکدانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هر یک یک ل و دو دانگ زرنب شیطرج هندی عنصل مشوی از هر یک
دو ل نیم صلایه کرده بروغن بادام چرب کرده با سه وزن آن عسل سرشته و در جو شش ماه گذشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی اندو ل تا ۴ ل معجون
کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانه از هر یک ۸ م تخم خیار مقشر ۲ ل تخم شوکران تخم حماض بزری افیون صنوبر
مقشر مغسول ۳ ل زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مغلو ۸۳ نیم حب الکاکنج الجبلی ۲۵ عدد با مثلث قوام داده سرشته شربتی
یک ل معجون سیرابحیقوی جهة فساد مزاج و ضعف و بریات معده قسط تلخ حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی ۱۲ ل زراوند طویل فلفل سیاه تخم
شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم جهاریون فنیقین بجدان سیاه نودیج بری نعناع
۴ ل با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون قباد الملک جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس
و جهة سپرز و بادها غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو
هر گاه دو روز بنوشند نافع است جهة حفظ صحت بدن و نافع است از حادث شدن بسیاری از امراض تخم سداب ابرفراسیون انیسون اسقولو
قندریون کمافیطوس جاوشیر حنطیانا اسطوخودوس فودنج مامیثا سایله از هر یک ۵ ل قسط تلخ زعفران فلفل ابیض اذخر مصفا سنبل الطیب
فرپیون اشق اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانه تخم جوزبری گل سرخ ناردین سنبل رومی حب بلسان از هر یک ۴ ل دارچینی ۸ ل سلیخه سادروان
عصاره غافت کاشم بزر خندقوقی قنه صمغ اللوز از هر یک ۴ ل افیون بزر البنج از هر یک ۸ ل ادویه را کوفته و بیخته و آنچه ضیاید بیخته
شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب با عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یکدرهم با آب گرم جهة سنگ مثانه و گرده و باد
کرفس و رازیانه جهة درد معده و کبد و تب کهنه بماء الاصول جهة نقرس و هاضمه و قولنج و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب گرم سکنجبین
مغلی و کثیر النجاح است جهة درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحة بدن از علل بسیار
بعد بلیت صفته آن جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یک ل مر فلفل دارفلفل قنه و قسط حلو از هر یک ۴ ل زعفران یک ل و در
بعضی نسخه ۴ قیراط و نیم مثقالست مو فود و قوا اسارون از هر یک یک ل ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سرشته و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه
مثلث داخل میکنند و قدر شربتش از یکدانگ تا دو ل بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه دواء الملک کبیر جهة تبهای بلغمی و سپرز و تبهای
سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن کهنه نافع است جهة گزیدن رتیلا و عقرب و ادرار بول و حیض و سنگ گرده و مثانه
و فعل او نزدیک بفعل تریاقست صفته آن فلفل ابیض شش م بزرالبنج قردمانا لبان ذکر مر صافی از هر یک دوازده درم افیون زعفران
از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه ورق سه آ از هر یک درم کبریت اصفر خام دارفلفل قسط مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح فرفیون
از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته و صمغ را در شراب کهنه یا جمهور حل نمایند و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و بعد شش ماه حاجت استعمال نمایند
قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی بلغمی نسخه دیگر مسمی تریاق المعده که غیر ترکیب مذکور جهة تقویه معده
و جگر و احشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویه باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن و معده مستعمل
اول نیم گرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقالست قسط تلخ سنبل الطیب مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کبر
زراوند طویل دارفلفل شابزرکرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبر ترکی انجدان بوده نعناع تر انجره از هر یکدرم

دوقو قاقلا اذخر مر مصطکی افیون مکه دو کل عود هندی فلفل سفید مکه دو زعفران یک مثقال و نیم مشک فرفیون مکه یکمثقال با دو وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشند دواء اللک الاکبر جهة ضعف جگر و ابتدای استسقا و برد معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و
گرده و بهترین دواهاست از برای جگر ص لک منقی بیست اوقیه بادام تلخ مقشر راوند چینی قرنفل از هریک پنج اوقیه کمافیطوس منقی قوم
زوفای خشک از هریک چهار اوقیه و قوقطر اسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هریک هشت اوقیه سنبل الطیب یکرطل حب طاباهای رومی
زراوند مدحرج از هریک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون شش اوقیه فوه عیدان البلسان از هریک پانزده اوقیه
بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره تمام ازرق مکه هفت اوقیه ربع اوس یکرطل و نیم راوند چینی جعد اذخر از هریک ده اوقیه فلفل سیاه قسط از هریک ده
اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در وقت
حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء اللک الصغیر منافع این قریب منافع اوست صفته ان ریوند چینی یک اوقیه و نیم
لک مشقی [illegible] مصطکی اذخر و حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هریک یک اوقیه ادویه را کوفته به حریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف
گرفته سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند دواء موسینا بلغه یونانی بمعنی حابس المواد است از تالیف بقراط جهة درد معده که از ماده بارده باشد
و مضغ طعام [illegible] جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن صفته ان تخم جرجیر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر
تخم کرفس از هریک یک درم دار فلفل قسط تلخ فلفل سفید از هریک نیم درم مرصافی سه درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هریک دو درم با عسل کف
گرفته سرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و ماء الاصول دواء السنة که بجهة اسکندر ترتیب یافته که در تمام سال استعمال
میشود [illegible] این هم کشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص او بیان نموده که چون یکماه خورده شود موی سفید سیاه میشود و چون تمام سال
مداومت کنند جهة تقویت معده و باصره و ملکه زبان و برودت و عروق و اعصاب و تقویت گرده و مثانه و باه و قوه حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی
و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی عدیل است صفته ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله [illegible]
پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفلمویه دارمشک قاقله صغار کبابه بلادر منقی از عسل بزغنج اشق مویز منقی مغز تخم خیار
بنات ادویه را از حریر گذرانیده با نبات [illegible] سیصد و شصت قسمت کرده قرص سازند در روزی یکعدد تناول نمایند در نسخه ذخیره هلیله زرد و
بلیله و بزغنج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر نرسیده و در بعضی سعد و افسنتین رومی افزوده اند دواء
الخطاطیف جهة درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد صفته ان [illegible] تخم کرفس ماکوه اذخر بیخ سوسن
اسمانجونی [illegible] تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هریک یک اوقیه اقراص افرد قوما وردیابس منزوع الاقماع
از هریک ده اوقیه قسط المر رماد الخطاطیف تازه از هریک یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هریک نیم اوقیه مازوی تازه ده عدد ادویه را
کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سرشند و قدر شربت بقدر مازوئی با ماء العسل یا ماء الشعیر آبی که بیخته باشند و از عدس گل سرخ و اصل السوس
و طلا نمایند بار بر مرغ از داخل گلو [illegible] مرتبه تا چهار مرتبه در روز [illegible] بدستور روزی سه چهار بار غرغره بایکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص فرد قوما
معادل اقراص مذکور میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است جهة سده های کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و کلی
سنده آلات جمیع غذا را و براکند و میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهة جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظ باشد و از برای
ضعف رحم و مثانه و جهة استسقا و غیر آن نافع است صفته ان زعفران قوم سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون
قسط سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه [illegible] عیدان بلسان [illegible] اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مر صافی
کبر [illegible] با عسل سرشند قدر شربت یکدرم با شراب عسل دواء الکرکم صغیر موافق کامل جهة درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و درد
نافع است در [illegible] سنبل الطیب [illegible] سلیخه از هریک ده درم دارچینی [illegible] قسط المر فقاح الاذخر از هریک
یک درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای مزبوره مساوی اند
[illegible] خیسانیده افشره بادآورد [illegible] نسیان و خیالات صرع و درد سر و سده معده و دیده
و جمیع دردهای بارده صفته ان سنبل ساذج هندی [illegible] سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ قدیمه شیخ رومی نموده

افیتمون

افیتمون اذخر راوند چینی حب البلسان المقشر قرنفل از هریک یک اوقیه مصطکی دو [illegible] از هریک دو مثقال حب البلسان [illegible]
از هریک یک اوقیه ثمار [illegible] هشت [illegible] اصل السوس الاسمانجونی ده اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خمر قسط که در من نیم رطل باشد ادویه
یابسه را کوفته و بیخته [illegible] بیخ رازیانه که آن را شسته روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از آن ده من پاکیزه کرده دو ثلث آن بجوشانند تا [illegible] صاف
کنند و باید که یک من و سه رطل عسل با او [illegible] آتش نرمی بپزند تا بقوام [illegible] مخلوط سازند بعد از شش ماه
استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم با آب نیم گرم [illegible] باب شبت بنوشند دحمی ثانی جهة [illegible] سپرز و برودت
رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادها [illegible] که در شکم متولد شده باشد و جهة تبهایی که از مواد بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد
و سستی اعضا و انقطاع نفس ص تخم حرمل یکمن و نیم لبان [illegible] کرده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هریک دو مثقال زرنباد
درونج از هریک [illegible] مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هریک [illegible] درم انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هریک
سه استار قرنفل شش مثقال خربق ابیض و [illegible] شونیز از هریک شش استار سعد ده استار صبر سقوطری چهار مثقال فلفل سیاه ده درم
ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند دحمی ثانی لولوی منافع [illegible]
صفته ان زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه [illegible] بزر البنج قسط حلو سنبل الطیب [illegible] از هریک شش
[illegible] مرصافی [illegible] مروارید ناسفته [illegible] زعفران از هریک دوازده [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشند اثاناسیا
المعموله للکبد الذنب نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب و جهة خدر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل
مرهم و جهة درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع [illegible] و نفث الدم کند و بهم میاورد قطع عرق
جگر را که عبارت از ادره است و نافع است جهة ناصور هرگاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهة سموم مشروبه با شیر بنوشند و این [illegible]
[illegible] دور میکند شارب آن را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود ص زعفران [illegible] افیون جند بیدستر
بزر البنج قسط المر قردمانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافت با عصاره غافت [illegible] شاخ سوخته است از هریک [illegible] ادویه را کوفته
و بیخته [illegible] خیسانیده [illegible] عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و
بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت [illegible] مثقال تا نیم مثقال اثاناسیا الصغیر جهة درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح
امعاء و قروح سینه و شش و برای سموم و هوام بسیار نافع است صفته ان میعه سایله [illegible] زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصافی [illegible] عیدان
البلسان [illegible] سلیخه از هریک چهار [illegible] عصاره غافت هشت [illegible] اصل السوس محکوک دوازده درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اقفطاد غان الاکبر و هی الصنعتیه جهة سقوط جنین و وجع الباه
و جمیع امراض بارده نافع است و این دوا هندیست صفته ان افیون چهار استار و چهار دانگ فرفیون شش [illegible] قاقیا پنج استار و
چهار دانگ حماما سه استار و چهار دانگ عاقرقرحا شش [illegible] فاشرا که هزارچشان است فاشرستین [illegible] از هریک چهار [illegible]
مقل [illegible] دو استار [illegible] محرق شش [illegible] تخم سداب [illegible] نانخواه [illegible] از هریک چهار [illegible] گل سرخ مشک اصل الکاکنج از هریک شش [illegible] تخم
کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هریک [illegible] بزر البنج الابیض سه استار و دو درهم [illegible]
کرفس سه استار و دو درهم بیخ کرفس سه استار و دو درم تخم خرفه ده استار [illegible] صمغ عربی [illegible]
سایله از هریک سه استار و دو درم کندر [illegible] استار و چهار دانگ [illegible] ساذج هندی سه استار و چهار دانگ [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible] سه استار [illegible] ریحان دو استار و دو مثقال [illegible] دو استار و چهار [illegible] مروارید
ناسفته [illegible] دو استار و یک درم [illegible] زراوند طویل [illegible] استار زنجبیل فلفل ابیض [illegible] از هریک پنج استار [illegible]
بعضی [illegible] از هریک دوازده [illegible] مشک [illegible] دو استار و دو درم [illegible]
هریک [illegible] دو استار و چهار دانگ مرارة [illegible] مرارة الغراب هریک یکمثقال ادویه را نیم کوب ساخته و صمغ را در شراب
خوب خیسانیده تا [illegible] بعد از آن ادویه نیم کوب [illegible] شود و در [illegible] ظرفی پاکیزه کرده بعد [illegible]

جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصبغة الحمراء که بکار برند کفتار لنک ماده پیر زنده را و به بندند دست و پای او را بعضی گفته‌اند
و بیندازند در یک مس و بریزند بر بالای او ترمس ابیض و شبت از هر یک یک کف آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و با آتش نرم بپزند
تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده
بریزند بر او از روغن بلسان و روغن نارین از هر یک یک سکرجه و با آتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته
بپزند تا آنکه قوامش همچو قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند بر او ادویه معجون را و از آتش بر داشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند و بعد از شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود و فقط اداغان الاصغر حب البلسان کندش حاما پوست بیخ
لفاح اشنه سنبل اشق لبان ذکر اصل السوس محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر هزار چشان
ششش بهدان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه سکر حب الغار دم الاخوین از هر یک دو درم زعفران فلفل بزر البنج از هر یک
دو درم فربیون هشت درم بزر الحرمل قرنفل ساذج هندی شحم الکرکدن خربق ابیض مرتک الفیل قسط المر از هر یک چهار درم طلا و نقره سائیده
از هر یک دو دانک زرنباد درونج کافور از هر یک سه ال سنبل الطیب هشت درم مشک دو دانک افیون پانزده درم ابریشم خام ملح هندی
اشنان ذکر کبریت بحری سوخته قثاء حیار شنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرنفل اظفار الطیب بیخ شاه دانه و برنج و نانخواه صعتر فارسی
بیخ زوفرا حب الکلیل از هر یک یک درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته و بعد از
شش ماه استعمال نمایند اصفر سبیلمر جهة مرة سودا و وجع اصبیان و درد رحم ص فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از
هر یک شش درم افیون و فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطلی عاقرقرحا از هر یک پنج ال سعد هزار چشان فاشرشین نانخواه
زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک سه ال دهن البلسان ملح الکافور از هر یک چهار ال ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان و ملح الکافور
چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافعست
کلکلانج الاکبر و این معجون هندیست جهة درد معده و بیماری کهنه غشی عسر البول و برص و بهق و باد سرفه رطب و قروح و ششم
عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دلها و قولنج و زرداب و امراض زهرهای ابستن و اشتهای طعام نافع و توتش با چهل بار با آب
صفت آن هلیله سیاه بلیله شیر آمله دانه بیرون کرده و اترج و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیره
کرمانی و هندی که شونیز است و هشقیل بعضی گفته‌اند که تشقاقل است و ملح درانی و هندی و بهمنین و ملح العجین سیاه و سنج نانخواه
از هر یک سه ال تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر املج دانه بیرون کرده سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بجوشانند
تا ثلث باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با او ریخته با آتش بگذارند و با آتش هموار بپزند و حرکت
دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه سه رطل با او ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه
کوفته شده را بر او پاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است
کلکلانج الاصغر منافعش مثل منافع کبیر است ص هلیله هندی بلیله شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی
صعتر زنجبیل حب النیل اترج تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و اطمط از هر یک پنج درم خیارشنبر از دانه بیرون
کرده ملح هندی قرنفل ساذج هندی هیل بوا که شونیز است و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است حبة السودا از هر یک سه درم تربد
سفید روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار آب املج ده رطل صفت
ماء الاملج شیر املج دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آتش را صاف نموده
در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مذکوره را سوده بر او ریخته
بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف
شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند معجون مسکین شا جهة صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف
و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندام و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین

وجه

وجه نگاهداشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن جهة صداع و شقیقه را بسیار نافع و این معجون را بنیه ذهبیه نامند صفت آن مشک خالص حماما
و عیدان البلسان و فربیون و شهدانج نبطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت اصفر و اخشاء البقر جبلی و اخشاء معز جبلی و کافور و خربق
سیاه و ابیض و میعه سائله و سعد و مامیران چینی و تخم لیمون و بداسقیان که کف الکلاب است و اصابع صفر و بیخ کاسنی و حب المحلب و کشت
برکشت و خردل ابیض از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه دبق غیر مقشر جوز بوا و قاقله لاذخر جند بیدستر تخم
جرجیر تخم زوفرا از هر یک ده مثقال طلا و نقره سائیده حب البلسان شیر زراج الاسالفه خرء التعلب پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام
محرق فلفل سفید زرنب زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا فقاح الاذخر لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج
بندق هندی اهیل قفر الیهود هزار چشان ششش بهدان از هر یک چهار ال قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عیدان بسباسه و شان وافلاز
هر یک سه درم بیخ سوسن اسمانجونی بسباسه خاک چهار درم ماء السوس الکشوث از هر یک یک ال مصطلی سه درم تفاح پنجاه عدد تخم زرابنج
زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار مثقال درم
بزر قطونا و بسد از هر یک چهار درم و دو دانک ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند از آنها آنچه خیسانیدنیست بشراب ریحانی کهنه یا آنچه قایم مقام و باشد
و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ رازیانه و
بیخ کرفس و سعوط از و بقدر حبه با آب شاه بانج با آب مرزنجوش وقت اتخاذ و هنگام طلوع شعری یمانیه است که عبارت از کلب الجبار است
کاسکبینج و این معجون فارسیست نافع است جهة امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و
تشنج و جهة حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کردن او نیز جهة جمیع آنچه ذکر شد که سعوط بلیغتر است ص
سلیخه حبشی افرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب الابهل زراوند طویل مدحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار ال قرنفل اذخر مشک
از هر یک بیست و چهار ال هیل چهارده ال قسط المر جوزبوا املج اصفر افیون از هر یک هشت درم قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک
دو مثقال و نیم سکبینج زرنباد درونج میعه سائله مرصافی از هر یک پنج درم سعد بسباسه زعفران جزبیا نار مشک حب الیم هشت حب الغار از هر یک
ده مثقال مغاث یبروح صنمی از هر یک پانزده ال مر و اسفرم و ورق آس از هر یک سه ال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشته
در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم با کیفیالست صفت حب نیا که موصوف به کاسکبینج است
قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر میعه از هر یک چهار ال اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و
بیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود در وقت حاجت استعمال نمایند معجون المسک جهة درد جگر و ضعف
معده و برودت آن و تفتیح سده‌ها و تحلیل بادهای غلیظ صفت آن مشک سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی
جنطیانا رومی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطلی از هر یک سه درم عود هندی قرنفل مرصافی از هر یک نیم درم ادویه را کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته قدر شربت مثل یک باقلی با آب گرم معجون جنطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سده‌ها و معده و درد
و کرده و مثانه و بیماری که بطول کشد و جمیع زهرها می گزند با را نافع است ص جنطیانا رومی فلفل سیاه از هر یک ده درم قسط مر ساذج هندی
سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته قدر شربت یک درم با آب
سداب معجون فوتنجی جهة درد معده و جگر بارد و قشعریره و تبهای بلغمی و بستد لعاص فودنج نهری و فودنج جبلی فطراسالیون انیسون
از هر یک دوازده ال تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یک چهار ال کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهار درم ادویه را کوفته و بیخته با سه
وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته قدر شربت از یک درم تا دو درم با آب گرم معجون تمر هندی جهة عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال
میکند در هر وقت از زمستان و تابستان ص خرمای هیرون با تمر صیرفان دانه بیرون کرده مقشر پنجاه درم را یک شبانه روز در خل خمر
خیسانیده پس بپزند بهمون فراخی و بعد از آن سقمونیا و سنا خشک از هر یک شش مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه ال بورق ارمنی یک ال
بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته و بیخته با تمر کوفته و بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و قدر شربت چهار ال
با آب گرم معجون ذبلیب جهة صرع نافع است و مایل باعتدال و مداومت آن در رفع امراض عصب و صرع مجربست و حقیر تجربه نموده صفت آن

بلیله

۲۳۹

بلیله کابلی بلیله زرد بلیله اسطوخودوس از هریک ده آن عود الصلیب پنج درم عاقرقرحا سه آن کوفته با موبز دانه بیرون کرده بوزن ادویه سرشته
و شربتی از نیم آن تا یکمثقال و نیم معجون جالینوس جهة امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و صلاح حال آن
نافع است فلفل سفید هیل قسط البحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی دارفلفل
سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند معجون عود ملکی از شیخ ابو علی جهة تقویة معده که با یبوست باشد هیل
زنجبیل دارچینی زعفران فلفل سیاه قرنجشک زرنباد از هریک پنجمثقال سعد زرنب ساذج قرنفل از هریک سه آن عود خام مقل آن لاجورد
دو دانگ کافوریکدانگ تربد چهار آن لک یک آن با عسل و شکر سیاه پیر بندو اگر مشک و عنبر از هریک نیم آن بلیله کابلی سه درم محموده دو آن
داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود غیر ملکی عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی قرنفل از هریک یک آن نیم بادرنجبویه زرنباد
تخم کرفس سنبل اکر ترکی پوست ترنج از هریک یک آن با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابو علی کافوریکدانگ نیم ما زو وجدوار و پوست ترنج
اضافه کرده است معجون سفرجلی قابض با کیمین عسل بکمین و لفل دارفلفل زنجبیل پنجمثقال اهیل هفت آن قاقله سنبل قرنفل دارچینی
زعفران بدستور هشت آن به پاک کرده از پوست و دانه چهار اجزاء از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند
مقدار شربت چهار آن است معجون ذ جهة قوة گرده و جگر و باه و معده و سردی او و مثانه نافع و بادها بشکند تخم کرفس بادیان تخم
کزر تخم اسبست تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار و پنج کرفس از هریک پنجمثقال عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود از هریک ده آن اسبابا
قرنفل بلفلمویه کبابه از هریک سه آن عنبر نیم آن با عسل بسرشند مقدار شربت تا دو آن بعد از دو ماه بخورند معجون دماسات البول
جهة سلس البول و تقطیر آن نافع و مجرب است بلوط مقشر پانزده درم حرف و مرو تخم سداب از هریک یکدرهم کندر حب الاس جوز تو ابسباسه قرنفل
بلیلج اسود از هریک دو درم سعد شونیز هیل از هریک سه درم انجیر خشک نیم درم با عسل بسرشند و قدر شربت از سه آن تا پنج آن معجون السند ایقون
جهة نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هریک شش آن بادام تلخ مقشر لبان از هریک دو آن
فلفل هشت درم با هم وزن ادویه عسل بسرشند معجون فنجی جهة سرد در جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و سنگ
مویز بیدانه با قشمش بیست و پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی ارشیشعان یک آن قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق دو آن
نیم مرضاف چهار آن صموغ را بشراب با قایم مقام شراب خیسانیده با عسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال با آب گرم جهة درد جگر و معده و سینه و
شش با آب زوفا معجون حلتیت جهة رفع بیت ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و کزیدن جمیع کزندگان صمغ حلتیت فلفل سداب خشک
با السویه بجربرجیه بعسل بسرشند قدر شربت یکمثقال معجون الجنت جهة بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن کونه و تقویة احشاء و هضم نافع است
دارافنجوش نرپا مندص آن بلیلج سیاه املج بلیلج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هریک یک آن تخم شبت
تخم گندنا از هریک چهار آن حبت الحدید بر محقق بروغن بادام شیرین چرب نمایند ده درم با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو آن یا یکمثقال دراو
کنند اقوی خواهد بود معجون افولیتا لوتجی از مجربات رکن الدین مسعود صفة آن سداب خولنجان بلیله پنج کبر ساذج هفت
و نیم نیم کوب ساخته یکشب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا آنکه منصف شود پس صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی مرمشک عود پوست ترنج
فلفل تخم کرفس کاشم ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب بذر صعتر فودنج دارچینی حلتیت شکوفه کبر قرنفل حرف از هریک دو
مثقال و نیم جند بیدستر نصف وزن مذکور بجیر بیرچه پس با مقابل عسل را با گلاب مذکور پخته باقی این ادویه را با عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست آن
اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عمل قوی باشد اضافه کنند دو فرسخ ارشبر و تبکه خالص معجون زنوفاتریه بجوا معجب در سینه مجرب
معجون ابوی الماست بمنفعت لبان رب سوس زوفای خشک پرسیاوشان از هریک ده آن تربا نادر فلفل از هریک یک سه آن مغز بادام
تلخ پنج آن زراوند گرد تخم انجره از هریک پنج آن عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو آن را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد مرهندی
مویز بیدانه از هریک ده آن حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هریک پنجمثقال در یکرطل آب
بجوشانند تا بربع آید پس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با دو آن معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند
و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر این دواها نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند

دوقی

ده دوقی که معده خالی باشد معجون ملوکی مستعمل جهة قوة باه و اشتها و قوة جماع عجیب مجرب جوزبوا کمند از هریک یکمثقال ثلث دو
مثقال مشک نیم مثقال قند گلاب از هریک ده مثقال قند را در گلاب حل نموده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند
شربتی یکمثقال معجون جلالی مستعمل جهة زیاد کردن منی و قوة مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجرب سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی
قاقله از هریک دو آن انیسون تخم کرفس از هریک یکمثقال زیره کرمانی مدبر مقل مصطکی نعناع خشک عود نیم آن فلفل دو آن با یک آن
و شربتی دو درهم نافع بود مجرب معجون الصرع مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده است صفة آن
عاقرقرحا ده آن صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن دو هاون ما سرکه کهنه ده آن بسایند و با عسل بسرشند شربت دو آن تا سه
مثقال با آب گرم معجون عقرب جهة سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته حب بلسان سه آن زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال دارفلفل دو آن کاکنج پنجمثقال
جند بیدستر نیم آن با بیست مثقال عسل بسرشند بعد از شش ماه بکار برند بالغ دانگی و بنا بالغ نیم دانگ بدهند معجون ابو ناهر مسمی تریاق جهة قروح گرده
و مثانه و حرقة البول و احتباس آن و حرقة البول مزمن بغایت مجرب است و جهة امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن وجع اعضای تناسل
و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا قدر شربت در اول علت یکمثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت آن ماء العسل و مزاج حاجت باشد شربت
بورق عنزروت و در وسط علت دو آن با هفت آن آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنجمثقال ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید
یکمثقال ربع با شربت مورد یا ربع عنزروت امثال آن و جهة ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن از آویشن مدر حیض کل مختوم تخم خطمی حب الاس
تخم حرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین از هریک پنجمثقال طین قبرسی پانزده آن طین ارمنی مغسول ده آن ودع محرق شاخ گاو کوهی
سوخته بسد مروارید از هریک یکمثقال و نیم عصاره لحیة التیس قطر اسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون مکه چهار آن صمغ لوز نشاسته کثیرا
حب القلت کاشم هندی حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوست با مکه هفت آن سماق منقی عنزروت
خشک حسک نارمک کل شیر زیست ریوند راوند طین مختوم طلق محلول حب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هریک سه درم حب کاکنج جهل عدد افیون سه آن کندر
دو مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سیسالیوس جهة اقسام صرع نافع است مکرر مجرب آزموده دوائی در باب صرع قایم
مقام آن نمی تواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هریک ده آن غاریقون پنج آن قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هریک ده آن
نیم ادویه را کوفته آب عنصل و دو چندان عسل بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون مقل جهة بواسیر و ورم مقعد نافع است و بادها
بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هریک پنجمثقال مقل ارزق آن
گندنا حل نموده با عسل دو وزن بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل آمده معجون الکمونی جهة تقویة معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن
نافع است زیره کرمانی صد مثقال که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بوده باشند زنجبیل بیست آن فلفل ده آن برگ سداب خشک کرده آن بوره
ارمنی ده آن ادویه را بسیار نرم صلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهة خون بواسیر مجرب است
بلیله کابلی بلیله آمله از هریک ده آن بسد کهربا صدف سوخته از هریک پنج آن شاخ گاو کوهی سوخته پنج مثقال سفید کرده از هریک دو آن مقل ازرق
بیست آن مقل را در آب حل کنند مجموع را با شیشه و پنجمثقال عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو آن معجون الکلکلانج جهة تقویة اعضا و تفتیح اوعیه
و تقویة اعضا و زیادتی باه و تکبیر انعاظ و اعانت میکند منی اعانت شدید و اخراج منی میکند بلذة شدیده و نضج منی میدهد مروارید با سفیده
بسد از هریک شش آن انیسون بهمن بیض از هریک چهار آن کاکنج اصل الکبر از هریک سه آن فقاح اذخر سعد کرمانج مکه دو آن سلیخه اسارون دارچینی
مصطکی مد یکمثقال و نیم صمغ یکدانگ کثیرا یک آن با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب با یکمثقال با آب بنوشند معجون حافظ الصحة
کتاب النفیس است جهة انواع سدها ساریقا و جگر و ضعف و سده جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع است و این معجون از خواص کثیره و منافع جمة آن
و مثل این در این باب دیده نشده دارچینی اصل الکبر از هریک پنجمثقال زعفران ده دانه آن و مموا از هریک چهار آن سنبل الطیب شش آن انیسون چهار آن
دو تو چهار آن رب السوس عصارة الغافت جعده از هریک سه آن روغن بلسان چهار آن و اگر یافت نشود دو چندان او زیت کهنه کنند و با عسل بسرشند
و قدر شربت یکمثقال نافع باشد باذن الله تعالی معجون نزی جهة با مجرب است تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم نخود تخم بید سرخ
لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل دارفلفل حلتیت طیب از هریک پنج آن با سه وزن ادویه عسل سرشته

هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل او شام تناول نمایند معجون حب القطن جلیل القدر عظیم النفع است از جالینوس ماده شهوت باه میکند و بدن را فربه
و آواز را صاف میکند و سده میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقه بول نافع و سنگ گرده و مثانه میریزاند و دشواری نفس و
ربو را نافع است و قدر شربت دو درم و قوتش تا سه سال باقی میماند حب القطن مقشر ده درم دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم الجزر از هریک پنج مثقال
سقاقل زنجبیل از هریک ده درم دار شیشعان هفت درم لسان العصافیر تخم کتان مقلو مصطکی از هریک چهار درم با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند معجون زید الله جهت تفتیت حصاة بغایت قویست خون بز مستی بید الله زجاج [illegible] سفید محرق رماد عقرب بادنجی کلم بوته دار که
[illegible] رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه ازان بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ جوز از هریک یکمثقال فطراسالیون
دو [illegible] یسشع صمغ عربی تخم خطمی فلفل [illegible] از هریک یک درم با عسل سرشته از یکمثقال تا سه درم با آب طبیخ حسک و نخود سیاه بخورند و رماد الارنب
آنست که خرگوش را ذبح کرده و در شب در ظرف خزفی گذاشته بگل حکمت گیرند و در تون حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد معجون ابن هبل جهت
وجع الفؤاد و تقلب نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده است گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هریک دو جزو
مصطکی زرنباد فودنج انیسون هریک یک جزو جندبیدستر نیم جزو با یکوزن عسل و یکوزن شیره کاقند بسرشند قدر شربتش دو مثقال معجون افسنتین
جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است صفت آن انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جندبیدستر [illegible] عسل دو وزن معجون
جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد
زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربة الی مثقالین معجون دبید الورد مغلی آنست که مثل همه اجزاء ورد در او ست نافع است
جهت انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود الابخره میکند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و
صلابات نافع و ظاهر حار باشد و در [illegible] و قدر شربت [illegible] سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط تلخ
عصاره غافث بزر الکشوث فو اکلت مغسول بزر هندباء بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان قرنفل انیسون عود از هریک یک جزو [illegible]
مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل بسرشند دواء المسک شیرین که دواء المسک حار نامند جهت خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادها
که زمان [illegible] را بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو کرداند زرنباد درونج از هریک یک درم لولو کهربا بسد ابریشم مقرض غیر محرق یکمثقال و نیم بهمن
ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جندبیدستر اشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هریک دو دانگ مشک یک دانگ
نیم با سی مثقال عسل مصفا آتش ندیده بسرشند دواء المسک تلخ از قرابادین جهت خفقان و ورم کلو و رطوبت معده نافع است بسفایج قرنفل
[illegible] ساذج هندی از هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هریک چهار درم صبر اسقوطری افسنتین از هریک هفت مثقال پودنه جبلی
شش درم جندبیدستر یک درم و نصف [illegible] کرم حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشند دواء المسک بارد مقوی اعضاء رئیسه و موافق محرور
المزاج جهت خفقان حار [illegible] نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه تخم خرفه تخم [illegible]
سفید از هریک پنجمثقال فوفل گل ارمنی شسته از هریک سه درم نشاسته دو درم مشک یک درم عنبر اشهب دو درم ورق طلا یک درم ورق نقره دو درم
قند سفید دو وزن ادویه با رب سیب نود مثقال و آب انار [illegible] نود درم عرق بید مشک پنجاه درم گلاب پنجاه درم بقوام آورده بسرشند و اگر بی مشک
خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو درم یاقوت اضافه نموده اثرش بسیار قوی یافته نوشدارو لؤلؤی منقول از خط استاد المتاخرین
حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخه هاست و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضاء رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و بزرگی شکم تنها مفید است
طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل سرخ از هریک سه درم یاقوت ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر
صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی بسباسه بادرنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک دو درم
مشک یک درم [illegible] از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته بسرشند نوشدارو
هیل که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هریک سه درم قرفه
زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوزبوا از هریک دو درم بازای هر سی و شش مثقال اجزای یک رطل آمله در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند
پس از پرویزن بیرون کرده با یک رطل فانید سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال معجون فلاسفه [illegible]

نامند

نامند از اندرون [illegible] قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده
و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعده نافع است در نسیم گرم و خشک محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و قدر شربتش
از دو درم تا چهار درم و قوتش تا چهار سال باقیست فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله آمله حب الصنوبر شیطرج هندی پنج بابونج بالسویه
با سه وزن عسل بسرشند و رازی پوست نارنج اضافه کرده و شیخ خبث الحدید جهت زردی و خفقان و بعضی راوند [illegible] و خصیة الثعلب
بجهت انعوظ و تخم الجزر بجهت تصفیه منی و کنجد مقشر [illegible] و بسباسه و جوز هندی و مویز منقی از هریک بقدر اجزاء عشره اصل عسل نهاده نمایند
معجون [illegible] که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند معمول [illegible] چون فیقرا ایارج فیقرا الملح کابلی بلیله [illegible]
کوفته بعسل بسرشند شربت سه مثقال تا چهار مثقال بطبیخ فودنج معجون نیکه [illegible] در منفعت مثل معجون فیقرای نور است و بغایت مجرب و معروف
[illegible] هلیله کابلی املج بلیلج جوز جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند و پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند
بقدر [illegible] گل نشاسته را با نمک شور کرده بخورند و یا جو رجندم را شور ساخته تناول نمایند غذا را منحصر سازند بگوشت کباب مرغ معجون
جهت عرق [illegible] منقول از خط مرحوم ابوی امام پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر تربد سفید زنجبیل [illegible] بالسویه با سه وزن
عسل بسرشند خوراکی سه مثقال اطریفل صغیر جهت استرخای معده و بواسیر و قوت دماغ نافع است پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله
بلیله سیاه آمله منقی مساوی یکدیگر کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ
و قطع ریاح بواسیر و نفع معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است هلیله کابلی هلیله آمله بزر الکرفس الجبلی از هریک شش درم شیطرج
هندی نانخواه صعتر از هریک دو درم و نیم سنبل الطیب [illegible] از هریک سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود مامیثا ملح هندی از هریک
نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند اطریفل مقل جهت بواسیر و امعا
بواسیری نافع است پوست هلیله زرد آمله منقی هریک ده درم مقل سی درم در آب کندنا حل نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورده هلیله و آمله را
با او بسرشند اطریفل مقل ملین که جهت بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی هلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هریک ده درم
تربد سفید هفت درم مقل فلوس خیار شنبر بسی درم و فلوس را در آب کندنا حل کنند و با عسل بقوام آرند و ادویه را بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال
نمایند اطریفل کشنیزی جهت منع بخار از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت آن نافع است اجزای اطریفل صغیر را بعینه
کشنیز مثل نصف اجزاء اطریفل [illegible] اطریفل [illegible] جهت برص و بهق ابیض و امراض مغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی [illegible] بلیله آمله
از هریک ده درم [illegible] شیطرج سعد زنجبیل از هریک سه درم ساذج پنج درم بسفایج اسطوخودوس از هریک یک درم غاریقون
شش درم قسط سه درم کندر مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا از هریک شش درم فلفل دارفلفل مامیثا از هریک چهار درم قدر شربت از
سه درم تا چهار درم اطریفل [illegible] که مسمی [illegible] خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات
مجرب مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نرساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج رحم بغایت نافع
و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار درم تا شش درم و چون مداومت نمایند هر روز از یک درم تا دو درم و موافق
جمیع امزجه هلیله زرد و کابلی و سیاه و گل بنفشه محموده مشوی از هریک ده درم تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز [illegible] از هریک
بیست درم پوست هلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هریک سه درم روغن بادام شیرین سی درم
کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده درم جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام
آورده بسرشند اطریفل اسطوخودوس هلیله آمله سنا مکی [illegible] زرد هلیله سیاه تربد سفید مصطکی کشمش سبز [illegible] پنج درم بسفایج
افسنتین از هریک ده درم روغن بادام شیرین [illegible] اسطوخودوس هشت درم افتیمون هشت درم عسل کف گرفته بقدر حاجت اطریفل افتیمونی
جهت مواد سوداوی و شقیقه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض دماغ نافع است قدر شربت ده درم تا پنج درم پوست هلیله کابلی آمله مقشر بلیله از هریک ده درم
تربد افتیمون سنا مکی از هریک پنج درم شیطرج بسفایج و اسطوخودوس گل سرخ از هریک سه درم انیسون نمک هندی از هریک دو درم
عسل سه وزن ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهت بهق و برص و جذام

دوا [illegible]

و درآمدن فضول و بخور و امراض بلغمی و سودای و بهلیله کابلی بهلیله آمله افتیمون تمار یقون صحابیتقو طرطی بارج فیقرا شاه تره از هر یک دو درم بسفایج
سنا مکی از هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم انیسون یک درم سقمونیا مشوی پنج درم با عسل معجون کنند
مقدار شربت پنج درم تا پنج درم معجون شهریاران که مسهل است جهت برودت معده و جگر و زردآب و مره سودا و تحلیل قولنج زنجبیل قرنفل دارچینی
سلیخه سنبل جوزبوا اهیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی
مثل الجمیع با دو وزن ادویه عسل سرشند و قدر شربت از چهار تا چهار درم و در بعضی نسخه شش درم بجای حب النیل و این نسخه اوفق است معجون
مسهل جهت امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و بجهت تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی معده و مانع صعود بخارات
و قدر شربتش تا پنج مثقال است به شیرین که پاک کرده از پوست تخم یک رطل به دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند
و یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو درم هیل قاقله کبابه زعفران از هر یک سه درم
مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد روغن بادام چرب کرده سی درم شربتی پنجمثقال تا هفت درم با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار مثقال است
معجون ... جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل قویست و مجربست هیل قرنفل ساذج فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک
مقشر قرنفل از هر یک یک درم آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم درم تربد سفید محکوک از هر یک ده درم عسل سه وزن ادویه
شربتی از یک تا یکمثقال و نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سودا و بعد از نضج قدر شربت تا پنج درم جهت قولنج بسیار
نافع است سنا مکی کابلی بنفشه از هر یک سی درم گل سرخ بسفایج از هر یک پنجمثقال مغز تخم کاسنی بیست درم نشاسته محموده مشوی رب سوس از هر یک
پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک بیست درم عسل دو وزن ادویه با آبی که در آن گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه و آمله کابلی هست
جوشانیده باشند بقوام آورده سرشند معجون مسهلی که بجهت کرم معده و حب القرع مجربست سرخس سرخ کابلی مقشر هر یک درم تربد مقل ازرق
هرکدام دو درم ادویه را کوفته و بیخته و با عسل سرشند مجموع او یک شربت و باید قبل از تناول این دوا یکساعت شیر تازه دوشیده بخورد و قدری ادویه
و قبل از دوا بسه روز پرهیز نماید معجون منقی نجاح جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض هفت درم بوزیدان دو درم
نیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الخیار زنبد البحر از هر یک درم و نیم سقمونیا مقشر سه درم تربد ابیض سه درم زنجبیل سه درم محموده سه درم عسل کف گرفته
مثل ادویه قدر شربت پنج درم با آب اگر مداومت کنند دو مثقال و نیم کافیست معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ جهت قولنج
دماغی که از سودا باشد نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده درم تربد سفید ... غاریقون
بسفایج از هر یک پنج درم عسل کف گرفته برابر و قدر شربت تا سه مثقال نسخه دیگر از همان مصنف است و جهت ...
دراز کرم و توقش یکسال ... جهت خیره معده و شقاق و مالیخولیا و جنون تا ... هلیله سیاه هلیله از هر یک ده درم افتیمون ... اسطوخودوس
بسفایج از هر یک پنج درم غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک یک درم گل سرخ زرنباد ... از هر یک
شیخ الرئیس ... طباشیر اضافه نموده و بعضی ... از هر یک ... اضافه کرده اند با سه وزن عسل سرشند معجون
خیار شنبر که مرشد ... جهت قولنج حاره و بارده و درد کام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده و سرد ... و مصلحش استعمال
با طبیخ ... و زبانست و توقش تا ده سال ... و قدر شربتش از پنجمثقال تا هفت ... خیار شنبر ...
عسل بقوام آورند بنفشه و تربد از هر یک بیست مثقال سقمونیا یازده ... رب السوس ... ملح هندی ... انیسون مصطکی از زیانه
از هرکدام پنجمثقال ادویه را با ... روغن بادام چرب نموده سرشند ... فلوس باعث ضعف ... اگر بعد از قوام عسل ...
کنند بهتر است معجون ... از تالیف حقیر جهت قطع عادة افیون ... مجربست و در دفع ... و فالج و امراض بارده و درد
مفاصل و عرق النسا و سلس البول ... نافع است ... پوست ... و بعد از آن ...
نمایند کاوزبان ... عود هندی اسطوخودوس قرنفل ... صندل سفید آمله مقشر هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه
یک ... مداومت نمایند معجون مسهل ... جمیع اخلاط ... و محترق ...
و عطش است ... هندی و هر یک ... منقی ... هلیله زرد و تخم کرفس ...

وزن هر یک

از هر یک پانزده ... گل سرخ ده ... تخم خطمی ... زعفران ... صندل ... از هر یک چهار ... در آب ... نمایند ... از ادویه
شکر بقوام آورند و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنجمثقال اضافه کنند و اگر خواهند در اسهال تیزتر شود ترنجبین
دو وزن ادویه و سقمونیا اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت درم معجون ... ارشاد ... جهت قطع اخلاط بارده و فضول بلغمیه
و جهت ادرار و فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار ... جهت برص ... روز ... استعمال نمایند و قطع
کنند پس سه روز دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال ... که قمر شروع در نقصان کرده باشد هلیله کابلی بلیله ... افتیمون دو ... از هر یک
پنج درم قرنفل دارفلفل از هر یک چهار درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج از هر یک دو درم با عسل سرشند فلونیای رومی ... منافعش مثل فلونیا
فارسی است لکن اقطع است از وی در قولنج و عسر البول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق ... ورم ...
و اسهال و ضعف جگر و این اخیر است و ابیس ... و مفسد ... اگر ... اصبع ... نمایند و تا حاجت ... استعمال
نمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسیست با زیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن بلسان فلونیای فارسی جهت قطع خون و تقویه
اعضا و حفظ جنین و صداع و ... و ضعف معده و تقویه باه و توقش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربتش یکدرم
فلفل ابیض بزر البنج از هر یک بیست درم افیون طین مختوم ... تخم کرفس ... زراوند ... اسارون ... زرنباد سنبل قسط بادام تلخ از هر یک
پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم ... با عسل و شراب سرشند و در بعضی نسخه زعفران پنجدرم ... عاقرقرحا فرفیون از هر یک ده درم زرنباد پنج
... مشک از هر یک نیم درم کافور ... و نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یکدرم ... ابی البرکات منقول از خط ...
ابوی مرحوم حکیم محمد باقر ... بهتر از همه برشعثاست بزر البنج فلفل سفید از هر کدام بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم عاقرقرحا سنبل
الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر دو درم خشخاش فرفیون نیم درم روغن بلسان پنج درم اگر نباشد
بدل روغن بلسان ... فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر ... ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی
... جدوار عنبر مشک ... مروارید ورق طلا یاقوت ... لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو ...
... ترکی پوست بیرون پسته ... کهربا ورق نقره زرنباد درونج ... عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل ...
اسارون دارچینی ... حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ...
دارفلفل سلیخه ... اسا ... ترکی ... سایله هیل ... ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز بادام ... مغز تخم خیار مغز تخم خربزه ... افیون ... عسل ... وزن ادویه فلونیای مجرب
قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است مسمی بحافظ الارواح ... بزر البنج فلفل سفید افیون زعفران ...
خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش چلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان ... عود قماری
ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر آمله پرورده دارفلفل سلیخه اسارون
قرنفل زنجبیل ... انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج ... ورق نقره مشک بهمن سرخ و سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه
وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه اضافه شده کهربا مروارید یاقوت ... مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب فلونیای محمودی
افیون ... فلفل سفید ... سنبل الطیب ... تخم کرفس ... زعفران ... گل سرخ ... مشک ... عنبر ... ورق طلا ... عدد نقره
... عدد هیل دارچینی مصطکی ... زنجبیل افتیمون از هر یک ... برشعثا ابی البرکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی
... که از خط ابی البرکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهت رفع سموم ... و نباتی و جهت سده و ...
... زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء و قلب و قوه حفظ و رفع نسیان ... بلغم و ...
و جهت سهر ... و سبات سهری و از جهت قولنج و ... معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویه آن ... نافع است ...
و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد ... و تقویه جماع و زیاده میکند حرارت غریزی ...
اعیا و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع ... جهت رفع وسواس سودا و وحشت ... معده

و قلب و چشم و پیشدن غذا نافع و قدر شربت تا مثقالی و احمال و اذنک حناس قدر نخود تا به بول رباستاده و خواب آورد
و ورزان بار دانیزده روز در زمان حار هر روز یکبار رب کریم و روغن بادام شیرین و نبات وصدف نمایند از مزاج خشک عود طلا و حماه
صاح بارد مقدار جهة با بت منه بجوش کنند و بدستور حبه القوه و در امراض حلق جهة دهان گرفته آتش را ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه تازه
بجوش مقدار جهة و جهة ضیق النفس و ربو با بت زیره و اصل السوس در وجع فؤاد و امعاء با بت رطبه و اگر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهة وجع
پستر بماء البرد و خل خمر و جهة درد پهلو شربت الاصول جهة درد جگر با بت عسل و هرگاه زیاده باید باشد اگر ازرشته باشد بماء الاصول و جهة
مطبوخ بماء الاتیمی کاه ضبط شکم خود شوانده کرده و جهة درد شکم با آبی که گرم شده باشد آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب
جهة وجع البرد بهار زهر کاه وجع کوا د باشد با بت و جهة تب مرکبه مطبوخ انیسون و جهة زحیر با بت بزر قطونا و با آب نیم گرم و جهة
حصاة با بت سداب با آب ورق ترب و جهة بسیاری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل لسان جهة با آب
سماق و جهة غم بی سبب با آب کاسنی و جهة جماع بماء الحمص المطبوخ و جهة تقریح جهة روز فرو برد جهة تی که نزاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه و جهة
بهم با بت حرمل و جهة کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهة کسی که کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد و جهة گزیدن عقرب عسل و
تمه زیران نافع هر روز جهة به چند نی کنند باز بنوشد تا قی سا کن گردد و علامت در این است که مار گزیده و قتی که پاک شد از سم خواهش شیر دوغ کند
زهر سم قتال و جهة مادة که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ تخاله و زبد و جهة رفع زیادتی حیض با بت سماق و جهة احتباس حیض بطبیخ
عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل السوس نافعست حب دار فلفل دار چینی حنطیانا سلیخه جند بیدستر از هر کدام چهار سبنل الطیب نقل
و حرز با وند طویل از هر یک ده م افیون یک م و یلدانک و نیم زعفران یک م انیسون تخم کرفس بزر البنج از هر کدام پانزده ل فلفل سیاه ۲۲ ل
و نیم قسط فو اسارون از هر یک ده ل و نیم زنجبیل فودنج خشک از هر یک هشت م روغن بلبسان یا روغن گل سرخ ده ل عسل بقدر حاجت نسخه دیگر
از ظهیر الدین نقل شده و مکرر تجربه تغیر رسیده است در اکثر خواص بهتر از شرود یطوس است و بجهة تب ربع مکرر بتجربه رسیده میعه سایله کمازریوس
مرضنا زعفران حرف حنطیانا مکدا طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون مکده اقاقیا هوفاریقون قطرا
سالیون مکده قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیه التیس مکده زرا وند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده مکده ۳ انیم
روغن بلبسان بدل او زیت العتیق است و حنظان او بادوزن عسل سرشند بنابرین والمناعد از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام
شاه بیک کرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصحیح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سیاه و سفید زعفران بزر البنج افیون
فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه اجزا از شش ماه استعمال نمایند منافع آن وطریق استعمال آن در هر علتی بر خبیث که در
بر شعشاند گور شدو در بعضی نسخه فلفل مختصر سفید اوست و دراین صورت با اهل بهرست دیوانه شدو با فلفلین با اهل بحر ارست لیاشد بحمد الله ما لا یخفی
مخلص اکبی که یونانی سوطیر و بالفعل مختصه یا مند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تشنج اکثر با نوبه و سرما باشد و بجوشانند
صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند از وی و اکتحال کنند جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شرسیف
و جگر و حبس بول و شقیقه مثانه نافع و جهة منع نزل با ماء العسل بنوشند و دفع کردن خون با آب بارتنگ با آب عصی الراعی و درد
معده و رباح غلیظه با آبی که در وی تخم رازیانه جوشانیده باشند و ضعفهای صعب و درد ورم الی و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز
بدستور و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و خصیه او بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهة درد شکم که از برودت باشد مفید است و
آنچه از اوزان سرخی نوشته شده موافق مجربات بوتی رحمه الله است در سلیخه مقادیر ادخر از هر یک یک وقیه و نیم جند بیدستر قسط انیسون
از هر یک پنج ل و در بعضی نسخ دوازده ل تخم کرفس دو وقیه سیسالیوس یک ل قسط المر دار چینی اقراص اذخر ممو میعه سایله اسارون از هر یک
شش ل فلفل ابیض دوازده ل زعفران حماما از هر یک چهار ل قدر شربت تا یک مثقال در بعضی نسخها انیسون ده ل دار فلفل چهار ل سنبل
چهار ل و در بعضی نسخه سنبل هشت ل است و قرص اذخر معمول در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش ل ترتیب داده بی اختلاف
ادویه و اوزان قسط المر یا بخواه فلفل سفید کندر انی نو چهار رتبه دار چینی مصطکی زعفران مکه چهار دانگ سنبل الطیب ساذج
مکه یک ل مرصاف چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره مکه دانق با شراب قایم مقام او قرص کنند معجون ساعی

(در انقلاب اکبر از اوزان دوازده)

از تجربات

از تجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرمود که چون روز نوبه دو ساعت قبل از نوبت نخود تا نیم ل تناول نمایند البته در رشته نوبت قطع نماید
و مشتهی ست عجب لولو جند حلتیت قرنفل دار چینی مرضنا میعه سایله از هر یک ده ل افیون سداب فلفل از هر یک یک م عسل الوزن
جمیع سرشند معجون کبریتی کبیر معقول از محمد بن زکریا رازی و او نیز فرمود که زیاده از رشته یا نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت
بدستور معجون سابق است تریاک کنند هشت م زعفران فرفیون چهار م سلیخه حلتیت از هر یک دو م میعه جند سنبل هفت م قسط شش م
عسل بوزن جمیع سرشند نسخه دیگر از مجربات بوعلی که در قطع نوبات سودا مینی دمث استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق
اسارون کندر مرمکی جند بیدستر میعه سایله بزر البنج افیون با لسویه عسل کف گرفته مثل جمیع سرشند معجون اعظم که اسود نیز
خوانند و در کامل الصناعه مسمی بکندر بیست جهة زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع است جند بیدستر افیون میعه سایله بزر البنج مرضنا اسارون
زعفران کندر نانخواه بالسویه بعسل سرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم کرفس بلوط اضافه است معجون نافع بعض جهة اسهال مزمن
مجرب است تخم حماض تخم مورد بلیله مجبره ابو هند آمله بلیله سیاه خبث الحدید بالسویه با عسل بالمنا صفه دو وزن ادویه سرشند شربتی
دو مثقال اما معاجین با هیمه در استعمال او شرط نیست که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نمیشود در مزاج در اوقات لا ابد آن که بحال
نیست که در مزاج هر معجون مبهی مؤثر باشد از آنجمله معجون لبوبست از امراض لا اطبا تا لیف شمس الدین بن هلال ارد بیلی که بغایت مقوی باه
و دل و دماغ است و رنگ رخسار نیکو کند و اندامت کننده او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان
و امراض عصبانی قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است حقیر بجهة معتادین افیون زعفران بنیز با فستر اعرابی افیون بزر البنج بدل
سقنقور ماهی روبیان کرد و بغایت موافق گشته و قدر شربتش افیون دار او نیم مثقال است تا یک مثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن
سرخ و سفید تودری سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک سه م سرهٔ سقنقور سه م حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار
تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم بو بجه خشخاش سفید خشک دانه تخم تره تیزک تخم شبت تخم کرفس شامی دار و قوست تخم هلیون خشک مرتی از هر یک
ام نار جیل مغز پسته مغز بادام مغز حب الصنوبر کبار مغز حب الخضر ا مغز دانه پنبه کنجد سفید مقشر هشت م دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون سماق کبابه
سعد قرقدار فلفل جوز بوا انار مشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک آ مشک یک دانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الخلم
دروبنج از هر یک دو م با عسل سرشند مجربست از مسوده است معجون حب صینی از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهة تقویة معده و دل و دماغ
و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضاء و تقویة باه و فربهی بدن و غیره بیخ چینی پنجاه ل مروارید ده ل سمط ده ل ریوند ساسیون از هر کدام سه مثقال
سنبل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون سه ل آمله بشیر پرورده ده ل گل مختوم سه ل صندل سفید سه ل صندل سرخ سعد سکه
صید ماهی روبیان سه ل دار چینی قرنفل زنجبیل از هر کدام ده ل جوز بوا بسباسه ده ل درونج زرنباد از هر کدام سه ل خصیة الثعلب ل تخم خرفه
تخم شلغم تخم ترب تخم بو بجه بهمن سرخ و سفید خشک مرتی از هر کدام سه ل بوزیدان سورنجان ۲ ل شقاقل ده ل کبابه چینی ده ل خولنجان قسط
شیرین ده ل تودری زرد و سرخ سه ل سعد سه ل ورق منقط سد شن خراپس کاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دواله از هر یک ده ل بجوشانند و
صاف کنند و خشخاش سفید تخم خرفه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده ل نیم کوفته در آب مطبوخ شیر گرفته اضافه با آب شیرین
دانار شیرین و گلاب در قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز کردکان مغز جلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند
و اجزا با آن سرشند و حقیر ورق منقط را که جهة سرور است داخل نکرده بهت مثقال چوب چینی را جوشانیده آب آنرا بعسل بقوام
آورده و ادویه را سرشته و بغایت در افعال تریا مشاهده نموده است معجون مصطکی که جهة تولید نافع است اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه
نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند و از مضرت
باه پرهیز نمایند بهمن سرخ و سفید و مغز جلغوزه تا تکه کبابه دار چینی از هر یک ده م مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل نار جیل سکبینج
ساذج هندی هر یک قرنفل بموزن و قرنفل بدل الموان کرد و اگر ساذج سیاه و ضخیم و رق کنند بهتر است و الا نصف ساذج و نصف قرنفل
بدل کنند از هر یک یک مثقال جوز بوا نیم ل زعفران نیم ل با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون مصطکی این جمع
ارشاد کوید بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار ل گل گاوزبان تخم تره تیزک از هر یک یک درم و نیم سقنقور

اگر نباشد گاورسیان بذر ماهی زهره سترا اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب ثقاقل تخم شلغم از هریک یکجزو
تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هریک چهار جزو با شربت سفید دو وزن ادویه سرشند معجون مبهی
از مؤلف تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و صلاح
در رفع اذیت جماع و ضعف او نخود سفید پوست دار را که در آب تره تیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشد خشک مسحوق را در آب
مثل آن آب جنسک تازه ترتیب داده باشند از هریک سه وقیه زنجبیل ده کف دارچینی خولنجان از هریک ... یکرطل عسل را با نیم رطل آب
پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جوزبری تخم انجره از هریک یکوقیه عاقرقرحا زنجبیل از هریک نیم وقیه اضافه نمایند هشت قیراط بادزهر
و بهمنین هم عاقرقرحا زنجبیل از هریک نیم وقیه اضافه نمایند و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل کرده بدان آمیخته کنند
و هرگاه قوی تر خواهند مغز کردکان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان از هریک یکوقیه قسط شیرین ...
قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد بذر ماهی زهره سترا اعرابی یا ماهی روبیان از هریک سه کف زرده تخم مرغ مغز سر کنجشک از هریک بیست عدد
اضافه نمایند و قدر شربتش تا دو درهم است معجون توم از تالیف اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع است ...
مبهی مبردین و مرطوبین جهة رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و
فساد ... و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مگر اختناق او و جهة احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و
برانگیختن باه با یوسین بغایت مجرب و مضر حاران و صاحبان مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن بر بدن جهة
رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار ... جهة تهیج باه بغایت نافع و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو مثقال و آن
گرم است در سیم و خشک است در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند
زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان از هریک دو کف زعفران یک کف روغن گل سرخ ده کف و اگر اخذ
روغن خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گاو جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند معجون مبهی
منقول از مختار بن حسن در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است تخم تره تیزک تخم لوبیا مغز جلغوزه از هریک ده کف زنجبیل ثقاقل
بوزیدان خصیة الثعلب از هریک چهار کف حلتیت طیب شش کف نارجیل ده کف ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با شصت کف قند معجون
کنند و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربت دو کف قلیه زردک ... برشت و امثال آن تناول نمایند معجون دارچینی
که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهة تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهة سعال و نزله و سوء النفس و
خفقان و غیره و جهلا و امضرتی نیست و بتجربه رسیده است لسان الثور خصیة الثعلب از هریک پنج کف ثقاقل ... تخم جوز آب نارجیل
دارچینی حب صنوبر کبار از هریک ... جوزبوا کثیرا اصل السوس الاسمانجونی از هرکدام ... ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش ...
صاف کرده و بیست و پنج مثقال شیره تخمش را در او کرده ثفلش را بیندازند پس با عسل و آب سیب شیرین صندل و آب زردک صد و پنجاه کف بقوام
آورند پس با ادویه سرشته و نیم کف مشک براو بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که پنج نفتی یا پنج سیتی و برگ شیر زیره ...
او بقدر ... اضافه نمایند معجون ... تالیف حقیر مبهی و مشهی و هاضم طعام و با نشاط و مقوی احشا و مفرح و جهة سرفه و آلات
تنفس نافع و در اوایل در دوم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است جوزبوا ... از هریک شش کف با یکدیگر کوبیده باد و کف روغن بادام ...
زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی ... لسان العصافیر از هریک ... عود ... قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هریک
یک کف خصیة الثعلب بیست و دو کف ثقاقل بیست و پنج مثقال اگر تر باشد بهتر است کثیر الانتفاع خشک از هریک دو کف عسل کف گرفته ۷۵ کف
دوشاب زردک ۷۵ اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده کف باید کرد معجون قرص افعی جهة توالد و تناسل مجرب ...
مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت انسان و جهة امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و رفع
وحشت سوداوی نافع است خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هرکدام شش کف کبابه قرنفل دارفلفل از هرکدام یک کف مغز فستق مغز بادام شیرین
نارجیل مقشر سنبل مقشر از هریک ۲ کف ابریشم مقرض اشنه ... بذر ماهی زهره سترا اعرابی تخم کرفس تخم لوبیا تخم ... تخم گزر تخم شلغم تخم

خیار

خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار جلغوزه کبار و ... تخم ترب خولنجان قرنفل بوذری سرخ و سفید تخم زردک مغز حب القلقل ...
حب ... فلفل لسان العصافیر بصل ... المشوی خشک ... عاقرقرحا از هریک یک مثقال عنبر اشهب مشک از هرکدام ...
زعفران دو کف ورق نقره و ورق طلا از یک کف قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو مثل ادویه سرشند فصل پنجم در مفرحات
مفرح عبارت از آنچیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و قویها و فکر و تقویه آلات آن که چادراک با نفس
مجرد است و هرچند آلات قوی باشد و از کدورات بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد باعث ادراک بیشتر گردد و این تفریح بسبب هریک
از قویها بانفراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوه سامعه و مجموعه و بر سبیل ازدواج میباشد و هرچه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته
مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هرچه باعث ادراک لذات خارجی محسوسه بحسب تقاضای هریک از
قویها گردد مفرح مجازی و در آن هرچند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدنی با شنیدن سامع
ملایم قوه سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذایقه و بوئیدن ملایم شامه و احساس کیفیات معتدل ملموسه و ادراک صور جزئیه
ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه بالوسه حافظه صحت قویهای باعثه و محرکه
و قویهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات جواهر مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قویهای آنها متفاوت مفرحات متعدده
ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب با اثریست و کمترین حقیر و والد مرحوم
تجربه نموده و باید که تصرفی در زیادتی و کمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه
و جهة اکثر امراض معده و خفقان بعینه نافع است قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد مروارید کهربا بسد یک کف و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق
نهری از هرکدام یک کف و یکدانگ ... دو دانگ لسان الثور پنج کف یاقوت یک کف تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه
از هریک دو کف بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی هلیله دارچینی زعفران هیل قاقله کبار بسباسه از هرکدام
یک کف افتیمون یک مثقال و نیم اسطوخودوس سه کف جدوار یک کف و اگر نباشد زرنباد عوض او بکنند بقدر سه کف درونج رومی دو کف تخم کاهو
تخم خیار چهار کف ترنجبین ده کف گل سرخ چهار کف مشک دو کف کافور یک کف عنبر یک کف سنبل سالوج از هریک دو کف ... اصل خمیره است و گاه قرص
کنند جهة معتدل المزاج ... و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در او پنج کف افیون و پنج کف جندبیدستر سرد و با هم سوده داخل
معجون کنند و این بامان الله بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهة اصلاح افیون
که مرکب بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد میباید زعفران و مشک این ترکیب را نیم آن و افتیمون کم
کرده بدل چهار کف سنای مکی قسط یک کف شاهتره یک کف و نیم کنند و این ترکیب یک کف گل سرخ و هشت کف تخم خرفه و هشت کف طباشیر و ده کف
تخم کاهو و سه کف صندل ... سازند و باقی ادویه بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد
واجب باشد که در این ادویه قشور ... آنکه آن بسباسه است قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه کف جندبیدستر دو کف وزن کافور
نصف کنند و اگر صاحب مزاج حار اکثر شربت از این ترکیب یک کف طباشیر و ربت سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با ... جند
بخورد کافی باشد و جهة ... تغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا
که منجر بمانیا شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب سه کف یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده نموده شد مفرح حاد
جهة خفقان مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتهاء و هضم طعام نافع است و موی ... و رنگ رخسار نیکو گرداند بادرنجبویه قشور
اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار ... بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از هریک
دو جزو مشک و عنبر بنصف جزو هلیله کابلی بیست عدد و آمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده با یکرطل عسل
بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را سه برابر ادویه گرفته سرشند و شربت یکدرم باد و دم و این نسخه انفع از نوشدارو است
جهة مبرودین و مرطوبین مفرح ... از تالیف حقیر جهة سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است گل سرخ ده کف آمله مقشر زرشک ...
فوفل ... صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته ترنج ... گشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان ... شربت سیب ...

شربتی دو لک و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکد یک لک عنبر نیم لک و بعضی اخ اضافه میشود مفرح بارد داذ اودیه قبلیه شیخ الرئیس
و جمعیه مکرر بتجربه نموده جهت محرورین تبا نافع است سیما جهت بهدا ز داء المسک بارد و یاقوت رطب و جهت اینها مفرح دفع خفقان حاره و رفع بخار
سودا و سوختهای نوایب و ذرب است تخم کاهو و تخم سو بره مقشر تخم کدو مغز تخم خیار مقشر از هر یک سه لک تخم خرفه سه لک لولو سبد کهربا طباشیر
سهری محرق ابریشم مقرض از هر یک یک لک صندل سفید دو لک عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض از هر یک یک لک و دو دانگ سنبل
طباشیر از هر یک دو لک گل سرخ پنج مثقال زعفران نیم لک کافور یک لک مشک و انکی عنبر دو دانگ لسان الثور سه لک و نیم رب کرده و یکجا
و اگر یافت نشود دو لک حب کرده مکان او دو الاد و مثقال صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته قرص سازند یا معجون نمایند در رب سیب انار و به
بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت معجون سوسنبر از حکمای فرس مفرح و مقوی و مساویست اجتماع ارواح او و
نافع است مطلق امزجه را در هر وقت اعاده میکند قوای ساقط و ارواحی که نقصان یافته باشد بمرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها جهت خفقان و
رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند گرم است در اول
و بیا قیم در وصف چیزی زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده لک قرنجمشک عاقرقرحا وج عود قماری از هر یک پنج لک نعناع
خشک سوسنبر دارچینی کبابه مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران از هر یک دو لک بسباسه یاقوت از هر یک یکمثقال ابعد تنج بلیغ ادویه عنبر
سعد نیز ادر هشتاد مثقال ادویه را به نیم حب آب گلاب شانزده لک و عرق بیدمشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان از هر یک شانزده
در بهاگیشب بخیسانند و در زمستان دو شبانروز و بعد ازان دویست و پنجاه لک عسل کف گرفته کرده تر ادویه است بوزن درآرند و بعد ازآن دویست و
پنجاه لک شیر تازه را بجوز دعسل دهند و بدستور با عشر عسل که بیست و پنج مثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد ازان
از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته بجوشانند بکشید در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی با او هست
باز بگذارند تا آتش نرمی که بجوش نیاید مدة بخار بر طرف شده آنگاه ادویه معدنیه را که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه منفرها
که اگر پادزهر معدنی باشد دو لک و اگر حیوانی باشد دوازده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند یکدم ادور نشاط و کیفیت ابری ناکن
خمر با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو لک و قوتش تا بیست سال باقیست جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهت
قوه باه بست و بجهت سموم با آب رازیانه و جهت خفقان با عرق گاوزبان مفرح جالینوس معروف بطولا ماخن یعنی جابر
القلب جهت خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایه سموم نافع سرد
در درجه سیم و خشک است در اول آمده در شیر کفیه حنیا نمود سلامت و زگل گاوزبان تخم خرفه از هر یک بیست لک صندل سفید و زرد
سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده لک بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج لک مرجان
مروارید از هر یک سه لک طلای محلول نقره محلول زمرد یاقوت از هر یک دو لک شربت سیب یکوزن و شربت ریباس شربت انارین هر یک یکوزن
بسرشند مفرح اعظم معتدلست و بهترین مفرحات و موافق معدل جمیع امزجه و شکننده تندی خون و رافع جمیع اخلاط فاسد
و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیرهم و زیاد کننده فهم و حفظ بر طرف میکند اعیارا و کسالت و بلادت و توحش او نفخ را
بتحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و نعابت عقل الفعل و جلیل القدرت و چون اضافه
کنند یاقوت و غیره احجار را نام میدهند میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن سازد از وبا
و طاعون و حقیر مکرر بتجربه نموده در جمیع مراتب تعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدال است و بجهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش نافع است
مجرب بسی مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحاست شاه تره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هر یک ده لک بهمن سرخ و سفید
از هر یک پنج لک لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل او گلی از دهستان می آرند و مشهور است اکرده و اثرش را تو بیزار گل مختوم مشاهده
نموده زعفران درونج زرنب کبابه بذر ریحان از هر یک سه لک بلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک دو لک
مرجان مروارید کهربا از هر یک یک لک دانه هیل یک لک عود نیم لک ورق طلا و ورق نقره یاقوت سرخ از هر یک دو لک و حقیر بدون طلا و نقره
استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه لک با آب به شیرین و شربت بهلیمو و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار برمویش و آب

ترنش

ترنشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک بیست و سه لک بقوام آورده بسرشند و قدر شربت از یک لک تا دو لک و قوتش تا چهار سال با
مفرح ملوکی از کتاب شیخ شیوع جهت تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویه بدن نافع و گرم و خشک است در دوم
و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا دو مثقال با آب آلو و آب ریباس تا قلع صغار و کبار از هر یک ده لک زرنباد درونج
قرنفل عود بلنگو نارمشک سلیخه اسارون از هر یک پنج لک سنبل بادرنجبویه از هر یک دو لک مروارید درست اسقید سفید یاقوت
سرخ ورق طلا از هر یک دو لک زعفران یکدم مصطکی یک لک ورق ندیم لک فلفل ابیض نیم درم بگلاب حل نمایند و بدلش از شیر و
عسل بر بالای آتش گذاشته مثل ... دارچینی و تمام مرزنجوش تسقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند مفرح سهل الوجود
جهت دفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفنی و درین مفرح سرور و نزاکت بسیار است و خون را صاف
میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش یکوقیه آب شیرین ده رطل که در او اطفای آهن تافته و با طلا و نقره بقدری
که میسر باشد قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبابه صندل سرخ از هر یک هفت لک کوفته در خرقه بسته با سی درم ابریشم خام و بگذارند در آب تا
ده روز بمانند بعد بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده باشد با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند بزر و تخم ریحان
و تخم بادرنجبویه هر یک ده درم و از آتش بردارند مفرح جهت رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت
حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول و در یبوست معتدل
و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو درم افتیمون سه درم دو سه ... سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار ... زرنباد درونج مروارید
درست کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید ساذج قاقله کبابه زرفه جند از هر یک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دار فلفل مشک از هر یک یکدرم با عسل
کف گرفته بسرشند و بهتر یکوزن اجزای این مفرح را با غیر جند با دو وزن مفرح سهل الوجود سابق بسرشند با زیادتی پادزهر معدنی و عنبر و
ورق طلا و نقره در آثار ... مشاهده نموده است و در رفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجربست و تخلف نمیکند مفرح حارث
کثیر المنافع جهت امراض بارده هر قسمش که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویه اعضای رئیسه و تفتیح سده ها بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دوم
و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال ... اظفار الطیب نارمشک قرنجمشک بالسویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک
مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک مثل وزن ربع اجزا با عسل بسرشند مفرح ذهبی بارد از اختراع حقیر جهت امزجه حاره
و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است صفت آن آنکه به گلاب پرورده باشند
خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکد بیست ۸ مغز تخم کدو ... و از تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم یا دهستان ابریشم مقرض محرق بهمنین
پوست نارنج گل گاوزبان پادزهر معدنی طباشیر مکد پنج لک عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ کنجد نیلوفر کبود دو لک زمرد ورق
نقره هر یک دو لک مشک کافور مکد نیم لک عنبر یک لک با شیره ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن بسرشند و بعضی مرجان و مروارید کهربا
مرجان مکد چهار لک ورق طلا و نقره و عنبر دو لک اضافه نموده اند مفرح بارد جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر
کرده و در سیم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو لک خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه از هر یک سه لک طباشیر گل مختوم گل
سرخ لسان الثور از هر یک یک لک و نیم عصاره زرشک یک لک با عسل کابلی بسرشند باب ... دق مردا نشاحب
و از اختراع قدماست و منفعتش باقسام معاجین است و مسهل او تا دو سه ماه قوتش باقیست و بعد ازان ضعیف میشود و مبهی و مقوی آن
مشتمل بر ادویه کبار رود والخاصیه باشد تا یکسال و افیون دار تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود
حب ناد مشک مسهل و سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و لقوه و معده و رفع قولنج و درد معده که از احتباس باشد بغایت مجربست
یکعدد از آن یکبار اسهال میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشک از هر یک یک لک و یکدانگ و نیم سقمونیا مشوی دو درم
شکر طبرزد دو درم حب ریوند جهت استسقای زقی که با حرارت باشد ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون
شربتش یکدرم و نیم حب الذهب و این موسوم بحب الصبر از ترکیب رئیس الفضلاء حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ
صحت و تنقیه اخلاط ثلاثه از سودن بتفتیح سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و باصره و هضم طعام و ادرار بخارها

وبالجمله مداومت او مغنی از جمیع ادویه و قدر شربتش تا دو مثقال صبر بیست درم هلیلج کابلی ده درم گل سرخ پنج درم سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید
از هر یک سه آن عنبر ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هر یک سه قیراط و مؤلف تذکره جهة الیقین و تسخین باج عود
سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم زیاد نموده جهة مفاصل و عرق النسا و امثال آنها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان
از هر یک سه درم و جهة صفرا و یتن با اصل نسخه هلیلج زرد بنفشه از هر یک پنج درم و جهة بلغم مرزنجوش و کشنیز از هر یک پنج درم و جهة ضعف جگر طباشیر
بدل مرزنجوش و کشنیز و جهة سودا با اصل نسخه لاجورد با حجر ارمنی نیم درم کرده ادویه را کوفته و با گلاب و عرق بید و کرفس و از ایارج حب سازند قوتش
تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب با ابن ماسویه نافع است جهة امراض دماغی خصوصاً بلغمی و تنقیه دماغ کند شدی باصره بیفزاید
ایارج فیقرا شش درم هلیلج زرد پنج درم تربد چهار درم انیسون ملح هندی از هر یک دو درم و نیم غاریقون دو درم شحم حنظل یک درم و در صفرا و تربد یا
سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال حب اصطمخیقون بمعنی منقی اخلاط بارده خصوصا
تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده کرده نافع صبر پانزده درم بسفایج افتیمون از هر یک
شش آن سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یک سه آن سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی اسارون وج عصاره افسنتین عود مصطکی
پنج از خرزاوند مدحرج دارچینی از هر یک یک آن و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه هلیلج و تربد زیاد کرده اند حب النفط
منسوب بجالینوس و او قوی الفعل است نافع جهة هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و
قوتش تا ده سال باقیست و شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که مضر جگر است مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که تنقیه بواسیر میکند و مؤلف تذکره
بر آن است که این اصح است از اول مصلح او کثیرا و ماء العناب است صبر پانزده درم هلیلج اصفر شحم حرمل افتیمون صمغ عرب اگر یافت نشود
دو چندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جندبیدستر انزروت از هر یک بیست درم و در بعضی نسخه تربد عود اصل السوس از هر یک هفت
کرده اند اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر سودا زیاد نباشد افتیمون داخل ننمایند و اگر حلتیت و حب الغار اضافه کنند در صورتیکه
مریض با تب نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب سازند و اگر شیطرج دقاقلو بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک پنج آن داخل
جهة اوجاع بارده خصوصاً نقرس و نفعش عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب دانسته اند که روغن نگهدارند شحم کدو
شحم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هر یک یکجزو نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر انیسون آن
بزر کتان هر یک نصف جزو حب سازند پس اگر در سینه و شش قروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو و حلبه سه جزو زوفا دو جزو و نیم بزر
سیاوشان دو جزو و اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو … را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو بزر قطونا و ریحان
و روغن بنفشه حبها سازند و اگر عصاره کرنب بمعجون بسازند تا مثل طبع و صفا کردن آواز ابلغ خواهد بود حب الحبتی که نافع است جهة
امراضی که موی بریزد مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیة و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست گرم است در سیوم و خشک است
در اول و شربتش یکمثقالست با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح او کثیرا و تربد دوازده آن افتیمون چهار آن بسفایج
انزروت از هر یک سه آن عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم با آب حب نمایند حب الدهنج الطوال از هر یک
مقشر هلیله اصفر آمله پنج آن نیم تربد ابیض سه آن فانیذ مثل ادویه شربتش سه درم با آب گرم حب فوفایا جهة تنقیه دماغ و امراض از رده آن نافع است
مجربست و قوة بالغه یونانی بمعنی حاذق و سطراس است چون این حب جذب بهمین … لهذا مسمی باین اسم شده صبر افسنتین مصطکی
غاریقون بالسویه شحم حنظل سقمونیا از هر یک نیم جزو حب فوفایا مستعمل … ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطوخودوس تربد
سفید حب ساخته یکمثقال و نیم را تناول نمایند حب منتن جهة فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا ده آن شحم حنظل قنطوریون
رقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک یکمثقال صمغ عرب را در آب سداب حل
کرده حبها سازند و بوزن دو مثقال و نیم قدر شربتست حب افتیمون جهة اخراج سودا جهة کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتیمون دو آن
بسفایج غاریقون ده آن حجر لاجورد اسود ملح هندی از هر یک پنج آن اسطوخودوس هفت آن ایارج ده آن شربت دو آن حب الشبیار این حب را شبیار
از آن جهة نامند که وقت تناولش شب است جهة تنقیه سر و دل از سودائی که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی

از هر یک

از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو شربتش یکمثقال تا دو درم حب الشبیار نوع دیگر جهة تنقیه دماغ و قلب از سودائی که متولد
از صفرا باشد تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث جزو گل سرخ مثل او
مصطکی یکجزو و ثلث با آب کشنیز تر حبها سازند شربتش تا چهار درم حب الشبیار نوع دیگر جهة تنقیه دل و دماغ از سودائی که از عفن
سودا بهم رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل یکجزو و حجر لاجورد ربع جزو
مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش از یک درم تا یک آن حب جهة بواسیر
مجربست با ماء العسل و امثال او بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی با عرق بهار
و امثال آن بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون نمک هندی از هر یک یکجزو و با عرق بهار و امثال آن
حب بسازند قدر شربتش یکمثقالست حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهة صاحب بواسیر که از احتقان بطبیعت آزار داشته
باشد مجربست آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم گندنا از هر کدام پنج جزو مقل ازرق چهار جزو
و مقل را نیم کوب کرده در آب کنند تا شب بخیسانند و روز دیگر دهان بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را ببیزند و حبی بمقدار نخودی بسازند
و هر روز در خلاء معده عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سودا آور اجتناب نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم حقیر جهة کسی که
در جانب راست فالج بهم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسیده باشد مجربست تربد ابیض سورنجان حب النیل
ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل سکبینج جاوشیر مقل ازرق فرفیون جندبیدستر ادویه را کوفته و
بحریر بیخته و صمغ را در آب کنند تا حل کرده و با ادویه را سرشته و حبها بسازند شربتش سه درم با آب گرم حب الایارج الکبیر الصغیر
جهة قرحه سودا و صفرا و بلغم متولده در معده و غشی که از او عارض شود دارچینی قصب الذریره حب بلسان فقاح الاذخر سلیخه فرو از هر یک
ده اوقیه نمکوب ساخته بیست و دو رطل آب باران در آن بخیسانند بپزند تا نصف باقی بماند بعد از آن صبر سقوطری یکرطل بگیرند و باین
بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه بشویند تا باقی نماند مگر ثقلی از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از زعفران
و مصطکی و مر صافی یک اوقیه در ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه خمیر کرده باشند قدر شربتش سه درم با آب گرم حب الشیطرج جهة درد
مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده درم صبر بیست درم زنجبیل خردل ابیض از هر یک دو درم دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام
یک درم شیطرج هندی ملح هندی وج از هر یک دو درم فانیذ چهار درم با آب کلم حبها سازند شربتش دو درم و نیم تا سه درم با آب گرم حب اللولو لبعج
هلیلج کابلی افتیمون از هر کدام چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک دو درم صبر یک درم با آبی که در آن رازیانه جوشانیده
صاف کرده حبها بسازند قدر شربت دو درم تا سه آن حب حلتیت هلیله صفر عصاره غافث دو درم حرف سه درم حلتیت نیم درم با آب حبها سازند
شربتش یک درم با آب گرم حب اشعثا جهة اسهال صفرا مخلوط ببلغم و زرد آب صبر دو درم افتیمون دو درم سقمونیا سه درم سلیخه سنبل تربد مصطکی چهار
زعفران سه درم غاریقون … درم حماما درم با آب حب ساخته شربتش دو درم با آب گرم حب السکبینج از جالینوس جهة امراض بارده و استسقا
و قولنج و لقوه و فالج هلیلج … ملح … مقل … زنجبیل دارچینی … فلفل دارفلفل اسارون … تخم کرفس نانخواه وج سلیخه شیطرج
حب البلسان … مصطکی … غاریقون … شکر طبرزد … صبر سقوطری … غاریقون و مقل را کوفته و آب کنند تا را برابر او با شیره
بکوبند و باقی ادویه را با آنها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم با آب نیم گرم وقت خواب بدل کرده قبل از استعمال
و بعد از وقت استعمال یکروز پرهیز نمایند حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراط جهة تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن و چون
تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج … ماید معده را ضعیف میکند نانخواه زیره کرویا انیسون هلیله اسود
ملح نفطی … مصطکی … صبر سقوطری مثل همه با آب ورق اترج خمیر کرده حبها سازند هر حبی یک دانگ … حب الدهنج الطوال
و حب القرع کبیل دار فلفل ابیض برنج کابلی مقشر قنبیل ملح هندی ترمس … تربد … اسطوخودوس … شربتش …
با آب … حب اللولو المجرب … فیقرا … افتیمون … حجر لاجورد مغسول غاریقون … سقمونیا …
بحری … با آب شیرین حب کرده شربتش هر هفته یکمثقال حب العرق النسا حقیر تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته رازی میگوید

که در ساعت دفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال این آزار داشته‌اند و ممکن نبوده است اشیا را از جائی بجائی کردن باین حب معالجه نموده‌ام
و پنج شش بار اطلاق میفرماید و مجموع بکثرت تجربت صبر سقوطری اهلیلج اصفر سورنجان از هر یک آمچه با سازند حب مسهل جهه حمیات
و دفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی که بر عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد گل سرخ مساوی از هر یک یک جزو
صبر سه جزو سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکدرم و نیم تا دو با آب مطبوخ شاه تره و هلیله زرد حب لاجورد جهه اسهال صفرای غلیظ
و سودا و بلغم و از مخترعات حقیر است لاجورد مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید
تربد محکوک صبر زرد اسطوخودوس عود قماری سنا مکی گل بنفشه افیتمون کثیرا با آب سیب حب ساخته از دو تا سه حب
چینال منقول از حکمای هند جهه اخراج بلغم و صفرای محترق و ... از سودا و رطوبات غلیظه از عمق مؤثر بدن و عمل آن
بقی و اسهال است حب سلاطین بلا تربد که در دستور مذکور شد هلیله سیاه از هر یک یک حبه علیحده مساوی هم آرد برنج سفید برابر همه نرم
کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوشاب حل کرده بر بالای نخود آب و شوربای چرب بخورند حب
قرص افعی جهه تقویه باه خصیة الثعلب خولنجان بهمنین شترغاز قرص افعی زنجبیل خردل ابیض کشمش خرما با گلاب حب سازند حب منشط
از تالیف ابوی مرحوم اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار بزر البنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس
دارچینی بهمن قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند حب نشاط جهه سرفه حار و نزلات و شل قوه هاضمه و نشاط باه محرورین و
منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت
بلعاب بهدانه حب سازند مشک یکدانگ کافی است اضافه میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قسط زعفران بزر البنج افیون
صمغ عربی تخم کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی مبهی و هاضم و مقوی بدن و مجربست جدوار
عود صندل مصطکی زعفران زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا مشک دارچینی با آب نبات حب سازند اگر افیون یک
اضافه نمایند جهه نشاط بد نیست اما در قوه باه ضعیف میشود حب جدوار از متاخرین اینرا است جهه تقویه باه و هاضمه و ضعف
دل و معده بسیار نافع جدوار مروارید فلفل سفید تخم بادرنجبویه بادرنبویه قرنفل فلفل شاه خصیة الثعلب شقاقل تخم بالنگو عود قماری قرنفل
کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم مثقال حب عطاسی جهه سرفه رطوبی و ضیق النفس
بغایت نافع و مجربست از تالیف حقیر علک البطم کندر رصاص زراوند مدحرج افیون میعه سایله حب ساخته از دانگی تا نیم مثقال اما
و با اشربه موافقه سریع الاثر است حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجربست منقول از معالجات ایلاقی کندر میعه سایله مصاف از
هر یک یکدرم افیون ربع درم حبها سازند بقدر یکدانگ حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که با تب نباشد مجربست تخم رازیانه
تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه بلعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص سازند و دو ک با مطبوخ مناسب بدهند
حب جهه استمساک منی بغایت مجربست دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته یکجزو مغز آنرا با دو
جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آنرا خوردن آب لیمو میکند حب بواسیری
که با خون باشد هلیله هندی و بلیله و آمله از هر یک پنج درم تخم گندنا تا سه درم بسد کهربا ودع محرق دو درم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته
و مقل را حل نمایند با آب ورق سرو و ورق گندنا و ادویه را با او سرشته حبها سازند و شربتش سه درم با آبی که آهن تافته در او انداخته باشند
حب السعوط منقول از کامل الصناعه جهه فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض چهار درم صبر شونیز یک درم مصاف سه درم
فرفیون سه درم اشق دو درم کندس بورق ارمنی از هر یک دو درم جندبیدستر زعفران یکدرم و نیم جاوشیر با آب چغندر حبها ساخته بقدر دو حبه با آب چغندر سعوط
نمایند بروغن جوزی حب بطیب النکهة و یذهب البخر جوزبوا قاقله قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از یک درم دو دانگ مشک را
علیحده سائیده و با گلاب حبها ساخته در دهان نگاهدارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط سازند باندکو را
ایارج فیقرا مساوی همه از کافور وزن نیم شربت ساقط سازند شربت یکمثقال حب نبق جهه عسرت انزال منی مجربست منقول
از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق سه درم با سرکه تند در هاون سائیده تا آنکه محو شود مخلوط سازند با دوشاب ملح هندی در ظرف آهنی سرکه ریخته

در او بجوشانند

در او بجوشانند و از زیبق مسحوق سه مثقال اندک اندک در آن ریخته بدسته هاون بسایند تا ملقمه شود پس در کرباس سطبری کرده بفشرند آنچه
کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع را الکحب ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان ابریشم از سوراخ گذرانیده
با آب لیمو انداخته یکشبانه روز تا منجمد شود پس بروغن بابونه انداخته آتش نرمی طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان نگاهدارند که ریسمان
او بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی نیکو بعمل آورد و
قوة النشاط و مسکر و منوم و مشهی حقیر است ابو یزید عمرو دمشقی ساخته و مجربست مویز صد دانه بنج شوکران سه مثقال بزر البنج سه مثقال کرفس یک قیراط
با آنها مخلوط ساخته در صد و پنجاه کله آب بجوشانند تا آنکه آبرا بتمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را
قویتر خواهند با برگ شیرازی که ورق الجبال است بجوشانند حب بلادر جهه درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عاده افسنتین باتوره
سیاه زنجبیل پوند چینی حبی بقدر نخودی بسازند یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج هرکس میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهه نعوظ مجربست
بعد از قرص ساعت نعوظ میدهد تا دوازده ساعت و چون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود و چون در دهان نگاهدارند عرض
یکشبانه روز اثر میشود و دهان بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است جمعی کثیر از اطبا جهه نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران
بجهه این امر حبها ترتیب نموده هر یک علتی بود بعضی زود آب میشد و بعضی اندک وقتی نرم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بغایت
مستحسن طبع شده و فی الواقع بی‌عدیل است پنیر مایه شیر عرابی عنبر اشهب مشک خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغز فندقی حب
سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و از عقب او شراب یا شراب تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خیسانیده بنوشند و از این حب
تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتوان نمود حب جهه بواسیر که موی و ریحی و قاطع خون مجربست منقول
از کامل الصناعه هلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد جفت البلوط طراثیث گلنار مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل تخم گندنا مقل خبث
الحدید مدبر سرشته بهلیلجات تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند مقل را با آب برگ سرو حل کنند و ادویه را با آن سرشته حب
بسازند و دو ک با آب گرم بنوشند حب سعال جهه ضیق النفس و سرفه دایمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهه ربو بادام شیرین
تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر گلنار صمغ انیسون اصل السوس رب السوس فانید شکر بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه سرشته
و حب ساخته و زیر زبان نگاهدارند باب سیم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و حد وسط سفوف و معاجین
د مخترع اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار رود و الی صیه و افیون در او قوتش تا چهار سال باقیست و مسهله و غیره را قیام
و بقای قوت مثل حبوب اند و حفظ قوه ادویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افعی در اول سیم گرم و خشک و ملطف و مبهی
و مقوی حرارت غریزی پادزهر سموم و جهه بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع ظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از
شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود و بلا فاصله ایام بعید سرش را با دنباله البته بر روی تخته بقدر چهار
انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله بیکضرب قطع کنند و پوستش را بیرون کرده با آب بشویند و با اندکی شبت و نمک در دیگ سنگی یا
سفالین بجوشانند تا مهرا شود پس استخوانرا دور کرده گوشت او را با ربع او نان میده خشک در هاون سنگ یا مرمر ادقا بکوبند تا
یکسان شود و قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در روی پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن
بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت
مادگیست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی‌آید قرص اسقیل که از اجزای تریاق فاروق است جهه سموم و ربو و عسر نفس و صرع کبیر
نافع و جهه استسقا بعدیل عنصل مشوی در خمیر را کوبیده بوزن آن آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب نموده قرص
سازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه را یکوزن کرده قرص اندروخودون
که از اجزای تریاق فاروق است جهه گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد
نافع است و نسخه او مختلف بهترین از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده دارشیشعان قصب الذریره اسارون
عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو از هر یک شش ک فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده ک دارچینی حماما مرصافی از هر یک پنج و چهار

اقحوان است ل سنبل الطیب شانزده ل با شراب یا بپزند عسل یا جمهوری قرص بسازند قرص اندروخون الملک که مؤلف آن باسم
پادشاه عصر تالیف کرده وجزو اعظم تریاق عزره و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهة علل بارده
اعضای رئیسه مفید یاقوت سرخ و سفید سماق هر یک مر صاف اسارون انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با
شراب جمهوری یا مثلث یا بپزند زبیب قرص بسازند قرص لک که از اجزای معاجین کبار است فیلونیا که لوف باشد یک جزو لک
مغسول دو جزو با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند قرص اذخر ممسوک که از جمله اجزای مخلصیه است که سوطیر گویند ملطف و
مفتح و جهة استسقاء و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهة درد سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار مؤثر است حماما اذخر
قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل نانخواه از هر یک سه ل دارچینی مصطکی زعفران مر صاف از هر یک شش ل
سنبل الطیب ساذج هندی هر یک هفت ل با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند قرص افیون معما قرص زعفران
اجزاء دواء الخطاطیف است در خواص مانند اذخر ممسوک و بعضی هر دو را باین اسم خوانده اند زعفران دارچینی پنج سوس اسما جونی ساذج هندی
از هر یک دو ل کل سرخ حماما قسط تلخ از هر یک یک ل مر صاف چهار م با شراب مانند آن بدستوری که گذشت قرص بسازند قرص
قوقیون از اجزای شرودیطوس است مفتح و ملطف و محلل و منقی احشا و جهة امراض بارده اعضای رئیسه نافع و با قوه تریاقیه است
بیدانه چهار ل علک البطم چهارده ل مر صاف از هر یک دوازده ل دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک
سعد حب الغار هر یک سه ل قصب الذریره زعفران یک ل قفر الیهود دو ل و نیم صمغ را در شراب امثال آن حل نمایند قرص بسازند
بعضی از قدما بانه وزن او عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملین جهة تبهای صفراوی دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون
نافع است طباشیر سفید کل سرخ صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز دانه به رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کتیرا
ترنجبین با آب ترنجبین قرص بسازند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند مقدار شربت یک مثقال قرص
طباشیر ملین از تالیف مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخها و معمول حقیر و جهة تبهای حاره و حصبه و آبله و تب دق
و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است کل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه مغز تخم کدو تخم
خیار تخم کشنیز کل بنفشه صندل سفید کتیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر زعفران با شیره جو قرص بسازند و از یک مثقال تا دو بنوشند
قرص طباشیر قابض منافعش مثل منافع ملین است با لینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده کل سرخ صندل سفید سوده کلنار
اقاقیا صمغ عربی بو داده کثیرا نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب السوس طباشیر تخم حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم
صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند و بعد از آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص بسازند در سایه خشک کرده یک با شیاشند و اگر با
اسهال دغدغه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بسد مرجان سماق منقی الحبار اضافه کنند قرص قابض
جهة نزف الدم و جهة اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجربست کل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر کل سرخ صمغ
محرقه بالسویه با آب به قرص بسازند قرص العود الاحمر جهة ورم معده و حمیات بلغمیه کل سرخ شش م اصل السوس چهار م
سنبل الطیب یک م با میپخته بقدر یک م قرص بسازند قرص مادوکس جهة ایلاوس و جمیع انواع نفخ سپرز نافع است تخم کرفس
انیسون از هر یک هشت م افسنتین چهار م فلفل مر صاف سه م دارچینی شش م مصطکی چهار م افیون یک م جندبیدستر دو م
با آب قرصها سازند بقدر یک مثقال قرص کاکنج جهة قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است
از جانب امین الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج شاه دانه از هر یک یک م تخم رازیانه دو ل زعفران تخم حماض مغز حلغوزه
مغز بادام تلخ مقشر از هر یک سه ل حب کاکنج جبلی بیست و پنج عدد تخم خیار دوازده ل دوا را کوفته با میپخته معجون قرص بسازند
قرص البنج جهة اسهال و قروح امعاء و کسی که هضم طعام نشود و پیچش و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الاس دو ل تخم
رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو قوا از هر یک یک اوقیه افیون دو ل با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص سازند و بعد
شش ماه استعمال نمایند قرص ... جهة رفع بلغم خام و صفرای حار قوی بسیار نافع است هلیله بلیله املج کابلی مقشر از

بریک

از هر یک یک جزو ترید ابیض خراشیده مثل همه اجزا فا ... یند در پاتیلی کرده قدری آب بر او ریخته بعد از چند جوش از آتش فرود آورده پاشیده
با هم ممزوج نمایند بعد از آن هشت ل قرصها ساخته قدر شربت یک قرص با آبی که در او کثیرا خشک را یک شب خیسانیده و صاف کرده باشند و این
قرص از ده بار متجاوز نه و از بیست بار کمتر اطلاق میفرماید و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با وربع جزو پلپله
شحم حنظل را قرص زرشک لک جهة مستسقی که لینت طبع داشته باشد و جهة تبهای مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجرب عصاره زرشک
بازرشک مقشر لک مغسول از هر یک سه ل افسنتین یا عصاره افسنتین عصاره غافث از هر یک یک ل سلیخه طباشیر کل سرخ سنبل الطیب
اسارون صمغ عربی بو داده کل ارمنی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده مصطکی رب سوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد
ریوند چینی بدستور قرص بسازند و با سکنجبین یا شربت دینار بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیب جنین جهة ضعف جگر
افسنتین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی بقدر درمی قرص بسازند قرص
جهة تبهای حاره و اورام جگر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو رب سوس کثیرا
نشاسته طباشیر تخم رازیانه کل سرخ زعفران با لعاب بزر قطونا قرص بسازند و قدر شربت یک مثقال است قرص ... جهة تبهای کهنه و
صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی ... عصاره ملبان الک منقی تخم کرفس انیسون عصاره غافث
با آب ... قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافث مجربست جهة شطر الغب و تبهای کهنه کل سرخ سنبل الطیب عصاره غافث با آب
قرص سازند بقدر درمی قرص الکبد جهة اسهال دموی و قذف خون نافع است بسد کهربا اقاقیا جلنار صمغ عربی دارچینی با سفیده
تخم مرغ بقدر درمی قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست پنج سوس ساذج ... فلفل ابیض اشق ... اشق را در سرکه خیسانیده بعد
مثقالی قرص سازند قرص کافور جهة تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان کل سرخ ... طباشیر صمغ عربی کثیرا ... تخم کدو تخم خیار
تخم خرفه اصل السوس ... نشاسته ... زعفران یک م کافور نیم م بلعاب بزر قطونا بقدر درمی قرص ساخته با آب انار میخوش
استعمال نمایند قرص مثلث جهة صداع حار و اورام حاره ضماد او نافع است مر صاف افیون لادن کافور ... کندر را ...
کل ارمنی ده م ... بگلاب قرص ساخته بسرکه حل نموده به پیشانی طلا کنند قرص مثلث معمول از تالیفات والد مرحوم
کل سرخ تخم حماض ... صمغ عربی نشاسته ... طباشیر ... بلعاب بزر قطونا قرص سازند و قدر شربت یک مثقال قرص صغیر معمول ابوی
جهة درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجربست کل سرخ ... سنبل الطیب رب السوس از هر یک یک جزو قرص سازند و قدر شربتش
یک مثقال قرص الدق از مرحوم ابوی جهة دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده تخم بارتنگ
نشاسته کثیرا صمغ عربی کل ارمنی طباشیر خشخاش کل سرخ مغز تخم کدو خیارین مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب سوس با لعاب بزر
قطونا قرص بسازند قرص ... جهة بول الدم و بول المده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا کل ...
شادنج مغسول و اگر نباشد ... طین مختوم مغسول رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج قدر
شربتش دو م قرص ایضا جهة امراض مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار تخم خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس
بزر البنج افیون کل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دو م بنادق البزور جهة درد کرده و مثانه تخم خیار
تخم کدوی شیرین بزر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش ابیض با لعاب بزر قطونا حب بقدر بندقی بسازند قرص
زرشک منقول از قانون مجربست جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة تبها و امراض معده حاره و ... زرشک بیدانه رب
السوس کل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی ... مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث ... ریوند ...
... ترنجبین با آب حل کرده قرص سازند و اگر ... دم باشد ... خواهد بود قرص کاکنج جهة حرقة بول تخم خیار حب
کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا کل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر ... تخم کرفس افیون نیم م از یک م تا یک مثقال و زیاده از آن قدر
شربت است با شراب بنفشه و قوتش تا دو سال باقیست قرص للفواق کندر ... راسن یابس ... فودنج ورق السذاب بزر النمام
صعتر ... نانخواه ... و نیم شربتش یک ل و نیم ... زیره قرص اسابیطس طباشیر تخم کاهو تخم خرفه ... کثیرا خشک ... کل سرخ جلنار

کل ارمنی ۵ درم با آب انار ترش بنوشند قدر شربت ۲ م قرص مر لادرار الحیض مر صافی ۳ م ترمس ۵ م ورق سداب فودنج مشکطرامشیع
دو حلتیت سکبینج جاوشیر قسط سنبل ۳ م با آب سداب قرص بسازند قدر شربت یک ل قرص الورد المسهل للصفرا المطفی للحمیات
کل سرخ ۵ تخم خیار تخم کدو رب السوس ۲ سقمونیا ۳ م گاوزبان ۲ م با آب حرفه قرص سازند شربتش یکمثقال با یکمثقال شکر قرص ورد
نوع دیگر جهة درد معده و ورم معده کل سرخ و سنبل ۳ رب السوس ۴ اکلیل الملک بابونج اذخر ۳ مصطکی ۲ کهربا ۳ شربتش یکمثقال
با طبیخ انیسون جهة درد معده با آب عنب الثعلب جهة ورم معده قرص الخشخاش جهة قروح سینه و شش و تب حاره و درد سینه و زکام
کل سرخ و صمغ عربی ۴ کثیرا رب السوس ۳ خشخاش ابیض و اسود ۳ طباشیر ۵ زعفران دو دانگ بقدر یکمثقال قرص بسازند و با شربت
خشخاش بنوشند قرص عنبر از املای مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات و عطش و قایم مقام قرص کافور است مروارید طباشیر ۲
صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک کل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه ۳ نشاسته کثیرا یک بزرالبنج خشخاش
سفید ۴ بزرقطونا در آب جوشانیده بی آنکه صاف کنند با او قرص سازند و این قرص مألوف طبیعت که متنفر باشد از شربت
قرص کافور از رازی جهة علل جگر و گفته است که انفع اقراص است جهة علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ۱ کل
سرخ ۵ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور یک ل با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل
نمایند جهة تبرید جگر و تلطیف حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهة مسلولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته کل سرخ ۴ سرطان
محرق ۳ کثیرا طباشیر شادنج معسول ۴ م ریشه انجبار بدل کهربا شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است بسیار مجرب است خشخاش
سفید و سیاه زعفران تیرا اضافه رب السوس ۳ م با آب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو م و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص
کوکبی جهة تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه کل سرخ اعصاره غافث عصاره افسنتین ۳ مصطکی ۲ م نیم سنبل اسارون
عود اذخر یک درم شربتش ۲ م بماء البزور ترنجبین قرص کهربا از نجیب الدین جهة حبس خون از هر موضعی که باشد مجرب است و آنچه سبز جی
در تحت هر یک نوشته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل قبرسی موافق کامل است کهربا تخم خرفه بعد تخم حماض شاخ
گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی ۳ صمغ بوداده تخم کشنیز حل نموده الکه ۵ ودع محرق جلنار ۴ بزرالبنج الک منقی طباشیر
کثیرا نشاسته ۳ مصطکی بوداده زعفران افیون آسکت ۳ م شربتش یکمثقال با رب به جهة نفث الدم و با شراب خشخاش جهة قروح امعا
قرص شادنج معقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون جمیع اعضا و تخفیف قروح و رافع بقایای آن است بغایت مفید
و جهة تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید هر یک ۴ ل کهربا مرجان تخم خرفه از هر یک نیم مثقال طین
مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک ۲ ل ودع سوخته بزرالبنج شادنج هر یک
دو ل قدر شربت یکمثقال است و بدل شادنج مقناطیس محرق و مغسول است قرص زرشک منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهة
استسقا و تجربه رسیده زرشک بیدانه ۱۵ رب السوس کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب ریوند
الک شسته عصاره افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب
ترنجبین بسازند قرص گلنار جهة اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کندر گلنار
مساوی افیون صمغ عربی مکه نیم جزو تا دو م قرص سازند قرص شادنج از مجربات حقیر است جهة دق و سل و قطع سیلان خون
هر عضو باطنی و اسهال مراری رودها و تبهای دموی و سرفه حار مجرب است کل سرخ تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر صینی ۲
مغسول طین رومی طین شیرازی هر یک ۴ ل سرطان سوخته ل کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار و شاخ گاو کوهی سوخته
هر یک ۳ ل بزرالبنج افیون زعفران از هر یک یک ل با لعاب بزرقطونا قرص کنند قدر شربتش یک ل قرص کهربا جهة حمی
لثقه و تبهای کهنه مجرب است کل سرخ رب السوس شاهتره سنبل الطیب ۴ مصطکی کهربا انیسون قرص جهة تبهای کهنه کل سرخ
مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث افسنتین طباشیر شربتش تا دو م با گلقند و طبیخ رازیانه قرص الاستسقا
الحاد منقول از مختار مجرب است عصاره زرشک با زرشک اکل سرخ ۵ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی الک مغسول ریوند

از هر یک ۳ م سنبل الطیب نیم م بقدر یکمثقال قرص ساخته با چهل ل آب کاسنی و بیست ل آب عنب الثعلب و ده م سکنجبین بخورند م مغز خیار شنبر
استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر دو امراض حاره و تبهای کرم و مرکبه و دفع قولنج ثفلی بغایت نافع و سریع العمل و بغایت
بهترین اقسام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه کل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز خشک ۵ ل
مصطکی انیسون هر یک یکمثقال حب الملوک نه عدد پاک کرده مشوی بطریق حکمای هند که در دستور ۳ مذکور است با لعاب بزرقطونا
قرص ساخته از نیم ل تا یک ل با شیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کثیرا و انیسون و مصطکی سائیده و سه روز در آب
لیمو بخیسانند بهتر از تشویه است قرص مروارید از تالیف حقیر جهة تبهای بلغمی و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرب است طباشیر ۴ م
کل سرخ گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم حماض با آب مورد سرشته قرص
بسازند و یکمثقال و نیم با شربت خشخاش و در بعضی با شیر الاغ بیاید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهة تب دق کافور
و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطباء جهة امراض حاره که با یبوست طبع باشد کل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی
محموده مشوی تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین قرص بسازند قرص قابض از تالیف حقیر جهة اسهال دموی و صفراوی و قطع خون
از هر موضعی سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار کل سرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار
شاخ گاو کوهی سوخته کل ارمنی خرنوب ارد کنار و مازو تخم حماض م اقحوان با آب بارهنگ قرص بسازند و یکمثقال در هر مرضی با
ادویه موافقه مرض بدهند قرص طباشیر از تالیف ابی جهة ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است کل سرخ زرشک تخم خیارین تخم
خرفه ۳ ریوند طباشیر الک مغسول عصاره غافث تخم کاهو عصاره افسنتین زعفران ثمرة الطرفا ایرسا سنبل الطیب یکمثقال
با سکنجبین و آب کاسنی با آب بید مصفا یا آب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع وسلیموس و او دعوت کوکب زحل
و پوشیده متلبس بلباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باین کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه اینکه
طلق را کوکب الارض مینامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحراره و یابس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول
غلیظه و صداع و دوار و نزف الدم از هر موضعی که باشد جهة درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم
مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو مثقال منقول از تذکره است و آنچه بسرخی اوزان نوشته شده موافق کامل
و شفاء الاسقام است دوقو سیسالیوس تخم کرفس انیسون بزرالبنج میعه سائله کندر جند بیدستر سنبل پوست بیخ لفاح کل مختوم مر صافی
سلیخه طلق محلول بکد و در بعضی نسخه خشخاش ۴ و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران حلتیت بکد آ جهة قطع تبها و درد پشت و در
بعضی نسخه کافور ۲ م و بعضی افیون یک ل جهة قطع خون و حرقه بول اضافه کرده اند قرص گلنار منقول از تذکره جهة تبهای حاره و
اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تخفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروفست بخت فرنگی نفع عجیبی میکند
بشرط زیادتی مازو و یا پوست انار کل سرخ اقاقیا مازو بکد ۸ انیسون کل مختوم سلیخه صمغ بکد ۴ کثیرا افیون بکد آ با آب کرم استعمال نمایند
و قدر شربت از نیم ل تا دو ل قرص دیاسقوماطون جهة زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی
و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه رازیانه انیسون سنبل الطیب سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایم مقام و قرص
بسازند و شربتش تا نیم مثقال است قرص دیوبند منسوب بشیخ رئیس که قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهة یرقان و درد سر و درد سینه و
معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا
چهار سال باقیست ریوند ۸ ل روناس الک مغسول بکد ۴ ل تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین هر یک ۳ ل
و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد را اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد
کشنیز خشک بجای تربد و اگر با تب قبض طبیعت باشد اصل السوس کل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک ۳ ل و اگر با عطش باشد بدل اصل
السوس تخم خرفه کنند قدر شربت یکمثقال قرص گل قابض جهة سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از ایلاقی کل سرخ
تخم حماض بوداده صمغ عربی کثیرا نشاسته بوداده با لعاب بزرقطونا قرص بسازند قرص دیوبند جهة سوء مزاج جگر و اسهال سدی

سفوفات

دموی بغایت آزموده است ریوند چینی ع پاره زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب زرشک قرص سازند قرص امیلدرون تالیف قدمآ منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهة بقایای با فارسی آتشک و قروح مزمنه اهل روم و اراجیف سازند و اهل فرنگ ارد کندم بهشت آل ورنیق ته آل و بر یک از افیون و عنبر و مشک نیم آل اضافه نمایند و در استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال است و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در شربت روز تناول نمایند زراوند مدحرج ۱۲ آل کندر عفص مکی ۸ آل شب یمانی مرصاف مکی ۳ آل فلفل دراز پیل آل با گلاب قرص سازند قرص دو ی در ضماد مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات اقدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب با فیذ یسقوریدوس که بدین مخترع او بقراط شاگرد اسقلیبوس است و بقراط طبیب مشهور استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس نامند معده را قوه دهد و گونه سرخ دارد و وسواس و مرض کاری برد و جهة هضم طعام و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهة بخار و قطع عرق فاسد و بد بوئی بدن نافع این سفوف را ارسطو جهة اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا دو سال باقی و شربتش تا دو آل است قرنفل ساذج نار قیصر کوان معرب نیل کسیر البه هندیست و آن رازی رومی و قسط زنجبیل فارسی قولنجان عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک نار مشک زیره کرمانی دار چینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل بادرنگ جوز بوا کافور قاقله کبر جز و مشک عنبر یکدیم جز و شکر شش چندان پیش از طعام و بعد از طعام از یک مثقال تا دو مثقال تناول نمایند سفوف جهة اسهال از مجربات بوی آه اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است حب الرمان بو داده را بسیار صلایه کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل سرخ گل ارمنی سفوف کنند و با طفال نیم آل صباح و نیم آل شب با شربت به یا شربت سیب تناول دهند سفوف بلوط منقول از منصوری جهة تقطیر البول و سلس البول مجرب است بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر ۲ درم صبح و ۲ درم شام و اگر با تقطیر و سلس تشنگی شدیدی باشد که مریض هر چه بیاشامد زود دفع شود باید که با ماء الشعیر و بزرقطونا بیاشامند و غذا با آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهة سلس البول مجرب است بلوط کشنیز خشک ۸ ابن عرق سوس لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرور د سعد کندر شکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر ۲ آل سفوف جهة اسهال مزمنه و بواسیری و نواصیری حاره بغایت مجرب است از تالیف حقیر گل ارمنی انار دانه بو داده انکور که از سرکه بیرون آورده باشند و بو داده هر یک پنج مثقال سماق بو داده گل سرخ صمغ عربی بو داده هر یک ۳ آل طباشیر گل مختوم باد غشتان هر یک ۲ آل مصطکی عود قماری هر یک یک آل قدر شربت دو آل بار تنگ مناسب سفوف دیگر جهة اسهال بواسیری مجرب است توباج خطائی نیم آل نیلوفر ۲ آل سفوف الطین جهة سحج و اسهال صفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی یکجز و صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیم کوب ساخته و بزور را با آتش نرمی بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس نوشند سفوف حب الرمان جهة اسهال ضعف معده و معا باشد و تقویه معده و امعاء میکند انار دان بو داده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه خیسیده بو داده ارد برنج بو داده کشنیز خشک بو داده خرنوب نبطی خرنوب شامی یکجزو مشک را ثلث یک ربع جز نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف مقلیاثا جهة اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سرد معده و مغص و بواسیر نافع است حرف بو داده یک رطل و نیم زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده بو داده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا نبطی یک ربع رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه بو داده ربع رطل نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهة اسهال دستی معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشک بو داده سماق تخم مورد ارد برنج بلوط کشنیز خشک بو داده مصطکی یکجزو نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف دشتک جهة تقویه معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب الرمان بو داده زرشک بو داده برنج یکدرم ۲ درم شکر طبرزد ۲ درم کوفته سفوف سازند سفوف سماق جهة اسهال مزمن سماق جزو حب الآس جزو حب الرمان بو داده بلوط و خرنوب نبطی ۳ جزو صمغ عربی گلنار نیم درم کوفته سفوف سازند سفوف بزور جهة بادها و نفخ کرویا انیسون زیره کرمانی فاقله کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس ۲ درم فاقله صغار قرنفل زنجبیل فلفل ۲ دانگ شکر بیست درم شربتش ۲ درم سفوف الحوامل جهة دفع

اشتهار

استهال رده در وقت حمل و تقویه معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم کرفس ۲ درم نانخواه کندر ۳ درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی ۴ درم سفوف سازند سفوف دیگر جهة حوامل بسیار نافع است و جوارش التسمیم نیز گویند کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل دار فلفل فلفل ۵ درم دار چینی ۳ درم هیل قاقله ۳ درم شکر طبرزد یک رطل سفوف للاسهال منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال با دبت ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که یکشبانه روز هر دو در سرکه خیسیده و خشک شده و بو داده باشند هر یک بیست درم حب الآس ۵ درم کشنیز خشک بو داده ۳ درم ارد برنج ارد بنج بو داده انار دان ۳ درم قرط طرثوث ۳ درم سک ۳ درم عود هندی مثل به بروبزان و سبع بیخته شربتش ۲ درم با میبه ساذج صبح و شام سفوف للفواق جهة فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس حبلی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش یکدرم با آب نعام سفوف لوجع الکبد جهة درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک منقی ۳ درم طباشیر ۳ درم گل سرخ ۳ درم تخم کاسنی و تخم کشوث هر یک ۳ درم سفوف ساخته قدر شربت دو درم با پنج درم شکر سلیمانی در چهار اوقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجرب است جهة نقرس و عرق النسا سورنجان ۵ آل شکر سلیمانی ۵ درم زعفران یکدانگ بقدر یکدرم با آب سرد استعمال نمایند سفوف لقطع دم البواسیر مجرب است منقول از معالجات بقراطی عجیب الفعل است جوز محرق کچر ورزده تخم مرغ سوخته کچر و کنجد او دو سه جزو مجموع سائیده دو درم با شربت سیب یا آب ریباس یا شیره استعمال نمایند سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعاء مجرب است هلیله سیاه و آمله و بلیله با روغن بیت برشته کرده یکدرم ۵ درم زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده بو داده یکدرم ۴ درم مصطکی قرنفل ۲ درم عود هندی سنبل الطیب یکدرم ۲ درم سعد ۳ درم صبح و شام ۲ درم استعمال نمایند سفوف جهة اسهال بلغمی از تالیف بوی ره نانخواه کندر کلنار یکجزو دانه موبز دوجزو با میبه ممسک استعمال نمایند سفوف للحفظ جهة شقیقه و تقویت دماغ و تنقیه آن از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دار چینی دار فلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج بازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت ۲ درم تا دو آل با آب گرم در تابستان یکروز میل نمایند و یکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهة حرقة بول و مرض که با حرکت باشد و با او تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهة درد و رمی در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده بلوط بو داده آل گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بو داده کندر کر یکدرم ۲ بقدر دو آل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوف دیگر در انواع اسهال با سحج و مغص و حرارت باشد نافع تخم خطمی تخم خبازی یکدرم ۵ درم نشاسته صمغ عربی یکدرم ۴ کوبیده اندک بو داده دو آل با شربت مناسبه بنوشند سفوف للخفقان البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده یکدرم ۲ زراوند مدحرج زرنباد درونج ۳ نیم درم مروارید ۳ درم شکر ۲ درم شربتش ۳ درم با طبیخ افتیمون سفوف صغیر بجهة اوجاع عصبی جهة مفاصل و عرق النسا مجرب است سورنجان مصری آل ۳ سنادکی ۶ درم مغز بادام ۲ درم پوست هلیله زرد ۳ درم زعفران نیم درم قند سفید ۴ درم سقمونیا مشوی اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ درم کنند شربتش دو درم با آب سرد سفوف جهة قطع سیلان منی و مذی و ودی و سپید ملیست مجرب حکم کار تخم سداب تخم بنجنکشت ۵ درم سعد شه دانج ۲ درم کلنار ۳ درم شربتش ۳ درم با آب سرد اسفناج قطع مذی و ودی سپید آب است و مجفف و آتشک است بلوط دو جزو کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز دو مثقال مداومت کنند سفوف جهة قطع شهوت جماع از زنان و مردان بزرالبنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت یکجزو نیلوفر دو جزو شربتش سه درم با آب تخم خرفه سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سنا یکدرم ۵ غاریقون ۳ بسفایج ۳ افتیمون ۳ گل گاو زبان ۴ اسطوخودوس ۳ نمک نفطی یک لاجورد مغسول آ حجر ارمنی مغسول آ شربتش دو مثقال سفوف جهة سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی اشنه وفا خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب سیاه و شاه تخم بنجنکشت تخم سداب بالسویه ۳ با سکنجبین یا شیر تناول نمایند سفوف جهة سپرز مجرب است و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مهجان سوخته یکدرم کثیرا دو دانگ بنوشند بدستور شکر آ و عرق بهار ۳ و مرجان ۲ دانگ تا یکهفته مداومت نمایند مجرب است سفوف مجرب جهة حرقة البول و وجع حصول مغز تخم خیار مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کثیرا رب السوس بزرالبنج سفید قند مساوی همه دو آل با جلاب یا ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف عرق النسا نقرس منقول از محمد بن زکریا که مجرب است جهة رفع نقرس بارد و درد مفاصل بارد که بالکلیه قلع میکند نانخواه ابهل ورق سداب

خشک تخم کرفس رازیانه دو تو مکه جزو فوه بادام تلخ سنبل قسط حاو زراوند مدحرج مکه نیم جزو هر روز یکدرم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان
نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکنند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند
سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهری و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکمش را شکافته چند بار با آب خالص بسیار زند و نمک
بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب گرم شسته تری او را دفع کنند و در کوزه گل انداخته گذاشته و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز بعد از آن
آنکه سوخته باشد پس خوب کوفته ده درم از آن و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید پنج درم کتیرا سه درم کوفته سفوف سازند و قدر شربت
دو درم سفوف جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی جنت الحدید بیست درم کوفته و حریر بیخته و هفت روز در سرکه
خیسانند و بعد از آن بیرون آورده به آتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط سازند با قشر کندری که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک
کرده باشند پنج درم طباشیر ده درم کشنیز خشک سه درم شربتش یکمثقال با میبه ساده یا آب سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا
از مجربات قدما سنا مکی ۱ درم سورنجان ۵ درم شیطرج هندی ۳ درم زعفران نیم درم قدر شربت ۳ درم با ۳ درم شکر سفوف که منی بسیار آورد
و تقویت اعضای رئیسه میکند و فواید بسیار دارد عنبر اشهب نیم بنفشه خشک ده جزو کتیرا نیم جزو مجموع را در یکروز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافعست
و مجرب سفوف جهت اسهال خون و بلغم طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ مکه روناس زعفران دو مثقال را با رب به بسوند
و اگر قرص کنند بهتر است سفوف جهت درد پشت و درد بول و منی و تقویت انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجربست از حکمای هندوستان
و از ترجمه بابر نقل شده فوفل هفت درم و نیم صلایه نموده در سفال پاک اندک بود هندو دارچینی هفت درم و نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند
و بر روی آتش نرم گذاشته با چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود آمیخته منقی شود دو درم و نیم نبات دو درم و نیم را کوبیده بر آن نثار کرده
مجموع را در یکروز تناول نمایند سفوف تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست
قدر شربتش دو درم نبات با قلیل هشت درم کتیرا ۴ نشاسته ۴ صمغ عربی ۴ تخم خطمی ۴ مغز کدو ۴ مغز تخم هندوانه ۴ رب السوس ۴ خشخاش سفید ۴
مغز دانه به ۴ مغز بادام ۴ طباشیر ۴ مغز تخم خیار ۴ سرطان محرق ۴ عصاره لحیة التیس ۴ گلنار ۴ اقاقیا ۴ گل ارمنی ۴ سفوف نانخواه
از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویت باصره و رفع دخن و بخارات بغایت نافع است نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل او قند
سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال آم و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز [illegible]
سائیده بنوشند تا سه روز زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یکمثقال تا دو [illegible]
از مجربات و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور سفوف جهت جوع کلبی و فساد معده مرتب با استسقاء و اشتهای اشیای بد [illegible] البلوط
افیون موز پیدانه هلیله سیاه و کابلی و آمله سفوف کرده با آب [illegible] داغ کرده یا با شراب جنت الحدید جوشاینده بنوشند سفوف
جهت درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ پا برگ که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند زرشک [illegible] بوداده بوره ارمنی
اسقولوقندریون بدل پنج کبر ثمرة الطرفا غاریقون هر یک از یکمثقال و نیم تا دو درم با شیر شتر یا با ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند
سفوف جهت بواسیر و درد آن موافق کامل و تلخیص [illegible] هلیله سیاه و بلیله و آمله مکه [illegible] زیتون برشته کرده تخم کندنا بوداده
حب الرشاد بوداده نانخواه مکه ۸ حرمل ۷ حلبه ۷ اهبل مغز زردآلو مکه ۷ مصطکی جوزبوا مکه [illegible] و در آب گرم سفوف
لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب

در نسخه [illegible]

و اصنع [illegible] فیثاغورس [illegible] با عتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر ترکیب و روفس را اعتقاد آنست که زود
فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس ره میفرماید که از
حکمای فرس است و بیونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص اقسام میباشد و قدما بحسب آن زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه
مختلف یکصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهرا که ترکیب اشربه موافق و امراض مختلفه منحصر بوده اند بود و مزاج
اشربه زیاده از یکسال باقی نمی مانند و شروط ترتیب آنست که هر چه از دوا که صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن او
با دو وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ریواج و امثال او افشرده آب آنرا بگیرند و هر چه گیاه

وبرگ

و برگ خشک باشد یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله تخمها و شاخها باشد زیاده از یکشبانه روز بخیسانند و هر که
و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند
و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن او را از سر آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد
شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب
آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و با رطوبت [illegible] میشود و اگر کمتر باشد جذب و بحسب الواقع نمیشود
ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید درجه مزاج هر یک را از شیرینی و ما آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق قصد خلط
کرده و هرگاه المی در اعضای تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامض را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد
مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کتیرا و غیره مغریات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا
مساوی باشد مایل به سردی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سردتر
تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی
باشد معتدل است سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بالسویه باشد گرم با اعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای
مرکبه نافع است سکنجبین سفرجلی جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است
آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است
سکنجبین اصولی جهت حمیات [illegible] و عطش و جلای معده از بلغم خل خمر ده رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند پوست بیخ
کرفس پوست بیخ رازیانه مکه [illegible] تخم کرفس و رازیانه و انیسون مکه [illegible] در سرکه مذکور یکشبانه روز خیسانیده و با آتش هموار بجوشانند تا
اد کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند بهر جزوی از این مطبوخ دو جزو از شکر و بریزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند
سه درم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او بیندازند و در وقت صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن استعمال نمایند
افتیمون بسفایج خربق سیاه خربق [illegible] نیم کوب کرده یکشبانه روز در نود مثقال سرکه بخیسانند و نود مثقال آب اضافه نمایند و با آتش
نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته بجوش داده بعد از آن صاف نموده
و با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند و هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد باین نسخه ترتیب
دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی مکه هفت درم تخم کرفس ۳ درم تخم خیار پنج درم بیخ کاسنی ده درم بیخ رازیانه دو درم ادویه را با سرکه نود [illegible]
و آب نود مثقال جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر بکذو جوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند با دویست و پنجاه [illegible] قند بقوام
آورند سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محترق و استسقای حار نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون
گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب [illegible] در سرکه و آب [illegible] بجوشانند تا بنصف
رسد و با شکر بقوام آورند سکنجبین انجدانی از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب جهت سپرز [illegible] انجدان نیم کوب کرده
شب در سرکه و آب خیسانند روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام آورند و هر روز ده
مثقال را با آب شاهتره با شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد صد و بیست درم با کاسنی استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل
جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و ضعف گرده و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو
و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک یکمثقال بازای هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن مزبور گرفته در میان شربت میاندازند
تا بجوشد و طریق او آنست که پنج رطل آب بجوشانند و ده چهار رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آنرا
صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا آنکه از این آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل او پنج یا شش [illegible] توان کرد و شیخ الرئیس
زیاده بر پنج منع نموده پس با هم وزن آب صاف و شکر بقوام آورند و قدر شربتش از ده تا سی مثقالست با تخم و اگر با نصف
وزن او سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع را [illegible]

یکدفعه

پیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هم وزن او شکر بقوام آورند و اگر قوی‌تر خواهند بازاء هر یک رطل آن یک استار
مصطکی و تخم مورد و صندل سفید از هر یک کشنیز خشک طباشیر یکمثقال در پارچه بسته در او بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف باید بطیبت آب
اگر اجزای حارهٔ قابضه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهه تبها و تشنگی و حرارهٔ معده
و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهه تقویهٔ آلات تنفس نافع و ملین طبع و منضج و مقوی اعضا
و مدر بول و عرق و جهه اورام احشا مفید است شکر سفید یکجزو آب باران سه جزو عرق بیدمشک دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند
و اگر سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند نوعی دیگر منقول از کامل و قانون شکر یکجزو و
آب باران دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند شربت بدلیمو جهه تقویهٔ هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر حار نافع است آب به شیرین
دو جزو آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند شربت لیمو جهه غلبهٔ صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب
لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهه تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون
نافع است و ملین طبع است سه رطل بنفشهٔ تازه را بدستور شربت دو دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل
شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند بتلیین قوی‌تر خواهد بود و اگر بنفشهٔ خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت
نیلوفر موافق نسخهٔ کامل جهه تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویهٔ دل نافع و با وجود شیرینی مسهل بصفرا نمیشود بخلاف سایر شربتهای
شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو شکر بقوام آورند شربت سفرجلی منقول
از کامل الصناعة جهه ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بفشرند و دو رطل از
آن گرفته و از شراب یا جهوری یک رطل و ثفل به را بکشانند و زر او بخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا بنصف
رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم قاقله کبار و صغار و دارچینی و زعفران غیر مسحوق از هر
یک چهار درم قرنفل سه درم در پارچه بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک داخل نمایند میتواند بود شراب العسل بقول
جهه برودت معده و تب ربع و درد احشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه من شراب کهنهٔ ریحانی یا جهوری ده من زنجبیل
قاقله صغار و کبار نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران آم دار فلفل یکدانگ و نیم غیر زعفران باقی را نیم کوب ساخته بیندازند در
شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک مطیب سازند شراب
ذهب قراطیس جهه ضعف معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض اصل السوس سه انجو
تخم کرفس تخم رازیانه فلفل گرم سلیخه درم خوب ساییده و با ششصد و شصت که شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته سر ظرف را
بگیرند چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شربت حی عالم خاصه مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفهٔ رطوبی
و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان است یک رطل اسپند کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز
از پانزده تا سی تا دو روز بنوشند و جهه اعادهٔ حمل زنانی که در وقتی که حامله شده باشند و بعد از آن ننوشند سه روز این شربت
بنوشند تخلف حمل نکند شربت نعناع جهه تحریک اشتها مرتبهٔ مؤثر است که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و
رافع بلغم و مبهی است و چون برابر معاجین با هم بنوشند سرعت اثر میدهد بلیست اب نعناع افشرده بلیست آب خردل سرخ پلیست
شبیانی یکسال در سایه با نود آخر با یه در هزار و دو بیست آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد
عسل بقوام آورند شربت بدل حمی یکجزو و جمیع آنها را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسر شند در جمیع افعال قایم مقام جوارش
اسرار است شربت اسطوخودوس جهه تقویهٔ دماغ بارده و معدهٔ بارده اسطوخودوس زوفای خشک فاوانیا پرسیاوشان
عود قماری گل گاوزبان تخم رازیانه بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه کاشم مویز دانه بیرون کرده اذخر افسنتین
ترید محلوک بیخ سوسن اسمانجونی اصل السوس همه را بپزند و صاف کنند و بریزند برا و صد و پنجاه عسل و مثل او قند و بقوام آورند
با فوج و قرنفل و دارچینی و هیل و زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت

هر روز

هر روزه ده تا پانزده درم شراب دینار از جملهٔ اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شراب الیمو که مؤلف شفاء الاسقام تذکره ذکر کرده اند
در نایب مناب تریاق کبیر داشته اند جهه رفع اخلاط محترقه و تبهای دوره و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سودا و وحشت
تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و ترقیق کننده مجموع اخلاط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی و بسیار باشد
مضر عصب و موثر سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است آنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهه تقویهٔ معده و رفع بخارات
دماغی و خیالات انفع است و هر چه با آب به باشد جهه تقویهٔ معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند
جهه ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لعابها ساخته باشند جهه حرقة البول و درد مثانه انفع است و طریق ساختن آنست که شکر
سفید را ساییده در قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح بکرباسی پوشیده تا پنجروز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیشه از جمله ده
و مثل شراب صاف کرده با آتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف آنرا بگیرند و آب لیمو بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از
شکر بقدر سه اوقیه یا چهار اوقیه آب لیمو ببرد و به لیمو تنقیه نمایند و ملعقه آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تنقیه کنند و
منعنع آنکه با آب نعناع تازه تنقیه نمایند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و یا نصف
شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تنقیه نمایند شربت انار ساده و شربت ساده و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید
ثلث هر یک از آبهای او شکر یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی المناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهه تسکین صفرا و تقویهٔ معده
و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهه اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهه ورم
حلق و [illegible] و اسهال طبع و از اقسام مفید جهه امراض آلات نفس و ضعف هاضمه و تقویهٔ معده و شربت [illegible] جهه تقویهٔ احشا و سعف
[illegible] و اسهال و شربت [illegible] جهه تقویهٔ معده و جگر و امعاء و رفع حدت صفرا و شربت [illegible]
و مقوی احشا و مسکن حرارت [illegible] و شربت میوه‌های شیرین بدستور آنها هر گاه غلبهٔ صفرا باشد مستعمل باید [illegible] شربت [illegible] جهه خفقان
امراض حارهٔ دل بغایت آزموده است و ترشی ترنج را ده گلاب یکمرتبه بدهند تا اثر ترشی [illegible]
[illegible] بقوام آورند شربت [illegible] نافع است جهه اوجاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و [illegible]
[illegible] عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوس اصل السوس از هر یک بیست درم بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از
هر یک [illegible] انیسون تخم رازیانه از هر یک [illegible] جو مقشر مغز تخم خیارین تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر
تخم خطمی تخم کتان از هر یک سه درم اجزا را نیم کوب کرده بجوشانند با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوعی
دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکه یک مثقال انجیر زرد بیست عدد عناب سپستان از هر یک سی عدد انیسون تخم خطمی
اصل السوس بیخ سوس از هر یک سه درم حلبه چهار درم مویز بیدانه بیست درم تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو درم جوشانیده آب او را با دو رطل شکر
بقوام آورند شربت گاوزبان جهه تقویهٔ دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل گاوزبان چهل درم بادرنجبویه بیست درم جوشانیده
آب او را با دویست درم شکر بقوام آورند شربت انجبار جهه حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم و التیام تفرق اتصال
که در سینه و شش بهم رسد ریشهٔ انجبار بیست درم خرنوب شامی پنج درم صندل سرخ و سفید سوخته کرده تخم مورد از هر یک دو درم جوشانیده با
یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی یکدینار رطلی میفروخته لهذا مسمی بشربت دینار شد جهه
تبها و عفونت اخلاط و اخراج اخلاط فاسد از اعماق بدن و ضعف معده و جگر و رشک پیدانه تخم کاسنی یکده درم عود و بیخ سوس یکده درم تخم کشوث
گل پاک کرده فطوریون رقیق مصطکی دارچینی زعفران فودنج یکده درم ادویه را کوفته اگر جهه تب باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان
آبی بخیسانند که در آن کاسنی بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه با السویه از هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و بازاء هر یک رطل از آب آن
یکمثقال ریوند و نیم استار روغن اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش
نافع است جهه مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و تهور حرارت و منع تب و اخلاط محترقه و چون با شربت ورد
یکمرتبه ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف کنند و تقویهٔ قوتها میکنند و قدر شربتش تا بیست و پنج درم است و قوتش تا دو سال باقی میماند

خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده با پوست را علیحده نیم کوب کنند و تخم را نرم بسایند و باده مثل آن از آب باران بجوشانند تا ثلث رسد
و با مثل آن شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التراکیب مؤلف او وغیر این نسخه را خطا
میداند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبهای نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه
باقیست عناب یکرطل کشنیز خشک عدس پخته کاسنی از هر یک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن او
شکر بقوام آورند شراب العنصل سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظ
و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل یکرطل و نیم با کارد چوبین ریزه کرده و با پانزده رطل سرکه با آتش
نرم بجوشانند تا تمام مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این
ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا [illegible] زوفا خشک پودنه نعناع هر یک ده ... فلفل ده ... تخم کرفس ... کاشم هر یک
دو ... و نیم فودنج ... ساذج هندی ... با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در این صورت جهت جمیع علل عصبانی
و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی ...
اعضا و تقویه معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجربست پیاز عنصل زوفا خشک اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس
غاریقون سفید هر یک ده ... نعناع خشک رازیانه پنج سوسن کبود فودنج ... تا هر یک ... درصد و پنجاه ... سرکه و صد و پنجاه ... آب دو
شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد ... شکر بقوام آورند و هر روز از پنج ... تا ده ... با آب مطبوخ
پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شراب الکادی و شربت کادی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه
آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که بخار آن بدل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت
مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت مؤثر است چوب کادی نیم کوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان پوست بیخ بادیان ...
عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب ... از چوب پاک کرده هر یک چهار ... صندل سرخ و سفید هر یک ده ...
یکشبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و باده رطل سرکه و آب انار ترش از هر یک ... رطلی بجوشانند
تا بقوام مایل شود و با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام عسل گردد و از آتش بردارند و نشاسته کافور زعفران از
هر یک ... درم در او حل کنند قدر شربتش از دو ... تا هفت ... و نیم است و جهت اطفال یک مثقال شراب الترنجی موافق نسخه قدما جهت ضعف
دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه جمهوری
بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه ... است هشت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه ... عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی
از پوست ترنج بشرح ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه ... آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با
یکرطل عسل بقوام می آورند شراب دساطوریون از اقسام خمر است جهت امزجه بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی و چهار هزار ... آب انگور
صاف را با آتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد ... قاقله کبار قرفه قرنفل دارفلفل از
هر یک ... درم نرم سائیده در پارچه بسته در اول طبخ بیندازند تا آخر بجوش شده بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و ... درم زعفران
در آن حل کرده در شیشه ها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند قوی تر میگردد شربت افسنتین ... کلیمی
موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعضا و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار ... غاریقون مثل آن
گل سرخ هشت ... صبر زرد دو ... مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک یک ...
نعناع اصل السوس ... پنج کرفس پنج رازیانه دو ... زعفران هر یک یکرطل و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف
رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود نوعی دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیا
مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین ده ... گل سرخ بیست ... تربد چهار ... غاریقون ...
سنبل الطیب دو ... در چهار صد ... آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست ... شکر بقوام آورند و اگر تربد را هفت ... و سنبل را چهار ...

کنند و از

کنند و تقویت خواهد بود و تعبیر مکرر بتجربه رسیده نوعی دیگر ... از مجربات حقیر جهت معده ... بغایت نافع است ...
افسنتین ده ... گل سرخ چهار ... تمر هندی ده ... ترنجبین ... آنچه شاید صاف نموده بنوشند مجموع یکشربت است شربت ابریشم جهت تقویت
دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارده و بادی و با سیده و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از
پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آنرا حریر است سیصد ... را در یکشبانه روز در یکهزار و پانصد ... آبی که آهن تافته چند بار در آن
باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج ... گل گاوزبان و پانزده ... بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب
بجوشانند تا ثلث باقی ماند آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد ... شکر بقوام آورند و جدوار شهب و ورق طلا از هر یک یک ... و نیم
ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک دو ... در آن حل کنند بعضی بجای پیله حریر گرده اند و اگر پیله کنند باید شکافته کرم ابریشم را بیرون
کرده پیله را بجوشد شربت ابریشم که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد ... اکثر امزجه و در دفع مواد سوداوی
و خفقان و تقویه دل و اعضای رئیسه معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است ابریشم حریر سیصد ... در عرق
گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریز که ششصد ... باشد با آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب
انار شیرین و آب به شیرین هر یک دویست ... بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و چون جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوزبوا
بسباسه زعفران هر یک یکمثقال قرنفل عود ساذج هندی هر یک یکمثقال و نیم دارچینی ... را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند و
بعد از آن که آبها بربع رسد ابریشم و ادویه را افشرده آب صاف کرده با ششصد ... شکر سفید و دویست ... عسل بقوام آورند و عنبر
اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و ورق نقره ... مشک ... در آن حل کنند و اگر قوی تر خواهند مصطکی و زعفران درونج بهمنین قرنفل عود
هیل صندل زرد از هر یک نیم ... کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست ... و عسل را سیصد ... میکنند و زعفران را نمیجوشانند
بلکه بعد از قوام در او حل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت فواکه معتدل معمول متاخرین
مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعف الاحشا نافع است آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب
سیب ترش و شیرین از هر یک یکجزو آب غوره که کوچک نامند و آب زرشک هر یک نیم جزو با ثلث آنها شکر سفید بقوام آورند و بعضی ...
انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را اصلاح نموده بجوشانند تا ثلث رفته ... ماند اولیست شربت فواکه شیرین
جهت تقویه احشا و ناقهین و صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه های شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام
آورند شربت فواکه ترش قابض تر از شیرین است و در منافع مثل او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از
آب میوه های ترش ترتیب میدهند و هر یک از این اشربه را موافق حال هر شخصی تقویه با ادویه مناسبه میتوان نمود که از ادویه مفرحه را کوفته در پارچه بسته
در آن بجوشانند شربت عود ترش معمول متاخرین و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت غثیان و بدی هضم و بخارات محترقه نافع است
آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه ... با سیصد ... قند بقوام آورند و عود
قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه ساذج مشک عنبر نیم ... ورق طلا و نقره در آن حل کنند
شربت ... که با زهر سموم و گزیدن افعی نافع است و جهت کرب و خفقان و غثیان و ... اشتها مجربست منقول از تذکره ... زرشک
آب سیب شیرین هر یک سیصد ... آب لیمو آب نارنج هر یک صد و پنجاه مثقال با ثلث او شکر بقوام آورند و مروارید که با آب ترنج حل کرده با
شش ... اضافه نمایند در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت ... منقول از ... جهت ...
و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعاء و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب
و دوشاب انجیر زرد و رازیانه هر یک صد و پنجاه ... یکشبانه روز در سه وزن او آب بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد بعد از آن صاف نموده
و با عصاره گل سرخ تازه سیصد ... و قند سفید ششصد ... بجوشانند تا بقوام سکنجبین ... و صد و پنجاه ... ریوند چینی بگلاب تر کرده باشند
و به پانزده ... روغن گاو چرب نموده در آن حل کنند و از ده ... تا پنجاه ... استعمال نمایند شربت صندل جهت تقویه معده و رفع اسهال
و سیلان خون و ضعف دل و جگر مجربست صندل سفید را نیم کوب کرده ... رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم

صندل را در آب بجوشانند تا تقویت قوت آب بدهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند و اگر قابض‌تر خواهند یک اوقیه دیگر
ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و با آب لیمو بخیسانند
و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابض‌تر میشود شربت خاص منقول از حاوی جهت درد سر و
تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است لولوی بکار او در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه
نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود شراب تمر هندی بدستور شربت حاجات است شربت مورد
جهت نزف و قرحه ریه و اسهال و انضمام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعاء نافع است تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند
بعد از خیسانیدن و نیم کوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن او شکر بقوام آورند شربت قابض از تالیف ابوی جهت اسهال و
زلق الامعاء مجربست خصوصا بر کاه سفوف قابضه نوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یک یک رطل کرفته سه ک تخم مورد در آن
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی
سک از هر یک دو ک در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سده و
امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات گل سرخ سناء مکی هر یک ده ک بنفشه بسپایک تربد سفید غاریقون افتیمون از هر یک
پنج ک تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک سه ک سنبل الطیب دو ک عناب سپستان هر یک سی عدد در چهارصد ک آب یکروز خیسانیده
بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه ک ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنج ک تا ده ک استعمال نمایند شربت کشوث که در اصفهان
بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کرفس تخم
خیارین تخم خربزه کرفس هر یک سه ک پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ انیسون هر یک دو ک جوشانیده با لوزک شکر یا شیرخشت بقوام
آورند و اراده که با شیرهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت دینار معمول متاخرین جهت امراض جگر و سده و
ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو
رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر که بجهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی زرشک سپستان صندل سفید
لک مغسول اصل السوس تخم کشوث گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با شکر بقوام آورند
و اگر ریوند اضافه کنند قوی‌تر میگردد شربت عنوده جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردهای کرم و رفع سموم و تسکین
تشنگی و تقویت اعضای نان استتن مفید است دو رطل آب عنوده را بجوشانند تا بنصف رسد یکشب بگذارند و روز دیگر باده مثقال قرنفل
بجوشانند تا بوی آن را بردارد و با رطلی شکر بقوام آورند شراب سلموبه از تالیف قدماست مقوی معده و رافع خفقان است و
منافع او در امراض بارده نهایتی ندارد پوست ترنج رطلی ماجوریکوقیه قرنفل دو ک عود ک نیم کوب کرده در پنج رطل شراب ریحانی روز بخیسانند
و با سه رطل شکر سفید و دو ک مصطکی و نیم ک زعفران و دو دانک مشک بجوشانند تا بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند
شراب حلبه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع ابن الدوله آب به
ترش و رطل آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد و اگر با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود کف بگیرند
عود زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سک سائیده اضافه نمایند ماء
العسل جهت امراض بارده عصبانی دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است یکجزو عسل صاف را با شش جزو آب تا بشیر نرم
تا بقوام سکنجبین رسد و بازاء هر یک رطل عسل دو درم فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب العسل جهت معده و جگر سرد
و امراض عصب نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوزبوا و دار فلفل
و قرنفل هر یک دو ک بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند دبوب شرط آنست که آب آنچیز که مقصود باشد چندان
بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابض‌تر از شیره است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب جو جهت رفع
قی و غرغره او جهت خناق و ورم گلو بسیار نافع است آب بوست کرده کاه تا مانده را بجوشانند تا ثلث آن بماند با مثل آن عسل و خس آن

تم

مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه مرصاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر بسیار داورا از بیت هند مثلث مغط
کافی است رب خشخاش از تالیف قدماست جهت نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده یکشبانه روز در
نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه ک عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق کردد
و اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیه التیس از هر یک درهمی کوفته و بیخته مخلوط کنند مربا ب ششم در مربا که انجا تاب
صنعه بعضی از حلویات مربای شقاقل منعی و مسمن بدن و مقوی اعضا و کمر است شقاقل تازه را که پوست او را خراشیده در آب آهک صاف
کرده که بقدری شدی داشته و زبانرا بکزد یکشبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه
طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آنقدر باید که شقاقل را بپوشاند
و باین دستورات مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و امثال او و اگر قوی‌تر خواهند جهت باه در مربای شقاقل و زردک بازای هر صد ک
دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا از هر یک سه ک مشک یکدانک کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است و
جهت نیکو کردن بوی دهان مؤثر می‌باشد مربای به در منافع مثل اوست و در معده قوی‌تر مربای نارنک جهت سینه و حلق و تقویت معده موثر است
خصوصا چون با پوست بپزند و ترتیب دهند و طریق ساختن یک آنست که سیب به را از تخم و پوست و نارنک را از ترشی پاک کرده بقدر
انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب و بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک با آن چند آب
بجوشانند که رطوبت آب بیچپایت نماند مربای نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع است پوست بیرون
هر یک را خراشیده با دانه کش دانها بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم کرده پس با عسل و شکر بدستوری که گذشت
بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر
بول است زنجبیل را پوست و زردک آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس بریده کرده عسل کف کرفته چندان
بریزند که اثر او بپوشاند و بگذارند تا مزاج بگیرد مربای هلیله مقوی معده و حاضر و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ
و ریاح بواسیر و سودائی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند
و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بر آن بریزند و هر سه روز یکبار آب و خاکستر تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آنرا
بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سر میخی دو
سوراخ هر عدد را کرده با عسل کف کرفته بقدر فرو کرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوش باید داد تا
خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی از آب بر داشته بود در آن نمانده است بعد از آن با عسل کف کرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند
و اگر خواهند که قوی‌تر کردد بازای هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند ورد مربا
علی الترا بفارسی گل انگبین نامند و معرب او جلنجبین و شکری او را بفارسی گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین شکری و قوه گل انگبین تا
چهار سال و گلقند تا دو سال باقیست و عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در دوم گرم و در یبوست معتدل هر دو مقوی دماغ و معده
و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخار آبدماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده و رفع جهت درد مفاصل و نقرس و
فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و باربع آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون در آب تربد و تخم
کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجربست و شکری او جهت محرورین
و یابس المزاج اوفق جهت ابتدای وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل او اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه بضعف
گل دو مرتبه ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله زکام کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدد مجربست میدهند
و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد بغایت مفید است و هر دو قسم گلقند را بجوشانند و صاف نمایند تا بشربت مناسب
شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طبیخ تا چهار ده ک و از جرمش چهار ک است
و طبیخ او باید با شش مثل او باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجگر بخلاف قیاس و تجربه است صفت گلقند گل سرخ را از تخم و اتباع پاک کرده

بدست چندان بیفشارند که خوب بهم شود و باقی بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند
و هرگاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر با چهار مثل گل باشد و عسل را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نموده در آفتاب
گذاشت مربای زردک جهت تصفیهٔ صوت و تنقیهٔ ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا و ضعف باه بی
عدیلست زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازای هر من
او این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوز بوا زرنباد کبابه از هر یک مثقال مربای بنفشه
بفارسی خیره بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفهٔ حار و ترطیب دماغ و التهاب تبهای حاره و حرقة البول و
نزلات نافع است بنفشهٔ تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند هر روز بهم زنند
و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشهٔ تازه نباشد بنفشهٔ خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند بگذارند
خیسانیده با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از پنج تا ده مثقال است و اگر گل بید مشک و سایر شکوفه‌ها را بدستور
مربا سازند هر یک منافع خاصیست که در اصل الخیر مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب
دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده
و تقویهٔ جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون
کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان و عسل شربت کرده باشد با عسل تازه بدستور
بجوشانند مربای بالنگ جهت سرفه و خشونت سینه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند
و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده می‌کنند اما اقسام حلوای بادام و روغن بادام مسدد و دیر هضم
میباشد و مولد خلط مراری و سوداویست خصوصا در محرورین و آنچه بی از دو روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل آنچه از تربیت
دهند و تفصیل مجموعها متعذر است و اکتفا بعضی کرده میشود که دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای شکر ساده
مولد خون متین و ملین سینه و موافق سوداییکه از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن
با آتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک در آن بریزند و بهم زنند منعقد گردد حلوای ترنجبین با مثل تا ده عدد
و لطیفترین حلوایات و جهت سرفه و خشونت حلق نافع و سریع الانحدار است ترنجبین را صاف کرده با انجیر و شکر خام با قدری آب بجوشانند
و کف سفیدهٔ تخم مرغ بر او زده کف بگیرند و چون بانتهاء قوام رسد قدری از کف چوده بر آن ریزند که تا خوب سفید شود و بعد از قوام
تمام که چون اندکی از آن سرد کرده باشند باندک حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پستهٔ بوداده و نارجیل و امثال او بقدر حاجت اضافه نمایند
حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر الغذاء و مولد خون غلیظ جهت درد کمر و تقویهٔ اعصاب و باه نافع است گندم را در آب چندان
بخیسانند که نم بردارد پس کیسه کرده در آفتاب بگذارند هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک
کرده آرد کنند و با نصف یا مساوی آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته برهم زنند و بجوشانند تا آنکه طبخ تمام یابد
بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود
باشد اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن جذب بکند و شروع بدفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و
هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بذایقه موافق آید حلوای نشاسته آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و
حلق و قرحهٔ امعاء و ترطیب اعضاء و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر
صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه
ترتیب دهند جهت امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است تخم خرفه را شیرهٔ غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند که روغن
جذب کرده شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیرهٔ برنج کنند
یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران

داخل کنند

حلویات

کنند و اگر در آن وقت در حلوا نشاسته و دارچینی مخلوط نمایند مسمی برنگ دارچینی خواهد بود حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و مولد [illegible]
و معتدل الکیفیه اند هر یک از آنرا که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بسوزد و اگر قدری
گلاب یا آب دانه اضافه کنند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آمده بقدریکه شیرینی مطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد
گردد و مغز پستهٔ بوداده بقدر احتیاج مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است
پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر
بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پستهٔ بوداده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج
آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند طبخ سازند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای
آب بالنگ زردک را مهرا کرده بدستور بعمل آورند تقویهٔ باه قویتر و ثقیلتر از حلوای سیب و نارنج است حلوای بوداده مغز پسته
و بادام جهت حلوایا آنست که سبوس گندم را دو دلی کرده برشته کنند و بعد برهم زنند که مغز او بسوزد و بو برآرد پس از سبوس پاک کرده
استعمال نمایند فالوذج معرب پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معدهٔ سرد و مرطوب است نشاسته
با قدری شکر که قابل شیرینی گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد بریده کنند و با شربت
قند و عسل و هیل بحسب امزجه استعمال نمایند فرنی کثیر الغذاء و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولید منی و تلیین
طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و معدهٔ سرد و بطیء الهضم است آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر
بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود صفت حلوای مشهور به برنج دو بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذاء و لطیف و موافق اکثر امزجه
جهت ناقهین و ضعف احشا مفید است و بهترین حلویات برنج کوبیده اندک بوداده [illegible] یا تیل کرده و قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد [illegible]
مجموع آب و گلاب و عرق بید مشک [illegible] یا تیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده شود باب هفتم در لعوقات لعوق [illegible]
معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ کوبنده اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدریج اثر او مرور بحلق و قصبه
ریه برسد و جبرئیل ابن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانیین احدی مشاهده ننموده و از اینکه معجون حب القطن
نامیده اند دلیل اختراع لعوق نمیشود که از جالینوس باشد لعوق طباشیر منقول از کامل جهت سرفه و تب و سل صمغ عربی قاقلهٔ کبار
از هر یک شش مثقال نشاسته کثیرا [illegible] طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار حب صنوبر کبار از هر یک هفت مثقال نرم سائیده با روغن
بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند آمیخته و بشیر الاغ استعمال نمایند نسخهٔ دیگر
جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال مغز تخم کدو مغز تخم خیارین از هر یک
طباشیر چهار مثقال تخم خبازی تخم خطمی از هر یک [illegible] نرم سائیده با روغن بادام یا دلم شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا شیرهٔ ترنجبین بقدر حاجت لعوق
نمایند و حقیر ابریشم و بید [illegible] اضافه نموده انفع یافته کثیرا [illegible] نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری رب السوس گل سرخ
مغز تخم هندوانه لعوق سپستان جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب السوس کثیرا صمغ عربی
فانیذ از هر یک چهار [illegible] مغز دانهٔ به یک [illegible] با روغن بادام و جلاب لعوق سازند لعوق صنوبر که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس
و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و ربو بغایت نافع بوده سپستان حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا
عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز حلغوزهٔ مقشر بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق
خشخاش از مجربات ابوعلی جهت نزلات سعدیست تخم خطمی [illegible] اصل السوس [illegible] و پنجاه [illegible] خیسانیده روز دیگر بجوشانند
تا به نصف رسد با صد و پنج [illegible] نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مغز دانهٔ به صمغ عربی کثیرا از هر [illegible] صلایه نموده مخلوط کنند لعوق
حلبه جهت ضیق النفس و ربو و سعال یابس بغایت نافع است حلبه مویز منقی [illegible] بنفشه [illegible] گل [illegible] جوشانیده آب او را
با عسل صد و پنجاه [illegible] بقوام آورند و مغز تخم کدو و مغز حلغوزه تخم [illegible] کوفته اضافه نمایند [illegible] لعوق حب
القطن جهت سحج و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوعلی [illegible] مغز دانهٔ به [illegible] مغز حلغوزه حلبه تخم کتان [illegible] عسل یا دوشاب انگوری

لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب انگوری بقوام آرند مغز جلغوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر تخم
انجیر تخم [illegible] رازیانه کرسنه [illegible] مغز دانه [illegible] حب القلقل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت
نافع است لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون پیاز جهت عنصل مشوی بیخ سوسن
کبود با عسل لعوق کنند و با آبی که [illegible] زوفا بیخ جبلی [illegible] جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج [illegible]
بسیار موثر است بنفشه [illegible] بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب [illegible] را با نیم رطل شکر سفید و نبات [illegible] عسل خیار شنبر و [illegible] روغن بادام شیرین
بقوام آورده [illegible] بنفشه سائیده اضافه نمایند و [illegible] استعمال نمایند لعوق خیار شنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت
نافع است و بدستور جهت سرفه و نزلات مفید فلوس خیار شنبر و نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا
صمغ فارسی که صمغ [illegible] باشد [illegible] باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش که متداول اطباست جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت
حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهت امراض سینه و سعال و [illegible]
و بلغم لزج بسیار موثر است زوفا خشک [illegible] رازیانه [illegible] اصل السوس بیخ سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر زرد سفید
تخم کتان [illegible] را بقدر شش وزن آن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آرند [illegible] را در او حل کنند
لعوق حب القطن [illegible] که در تقویه باه [illegible] لعوق [illegible] جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و [illegible] آواز
و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش [illegible] تا چهار سال باقیست [illegible] که در اصفهان [illegible]
تا [illegible] رسد و با دو چند او شکر بقوام آورند و باز [illegible] هر رطلی از شکر [illegible] مصطکی [illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible] حل کنند لعوق
الورد منقول از جامع [illegible] جهت تبهای حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است گل سرخ
پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید [illegible] گاهی بدل او گل سفید [illegible] میکرده و بسیار مجرب یافته است طباشیر
زعفران رب السوس سائیده با دوشاب انگوری لعوق سازند لعوق [illegible] مارستانی جهت تقویه معده و رفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از
جامع و مذکور [illegible] پوست بیرون پسته ناردان زرشک بیدانه سماق عناب تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند
پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام آورند باب هشتم در
مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلطی که در طریق
تحجر باشد و بر مسهلات و شرط است که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل [illegible] بجوشانند و آنچه [illegible]
او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صفه هر یک [illegible] ادویه مفرده مذکور شد و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تقطیع
و ترقیق غلیظ و [illegible] متعفن و خلط صالح سوداوی [illegible] و صاحبان امراض مزمنه محتاجند و بحسب شخص و علتی و فصلی و سنی و بلادی
ترکیب باید نمود بنا بر این نسخه چندی که دستور تواند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه
غافث پرسیاوشان عناب سپستان پوست بیخ کرفس گل بابونه بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفا خشک مقشر شکاعی بادآورد
تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده گل قند آفتابی ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید که قدر آب سیصد [illegible] باشد که بربع
باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه [illegible]
عناب سپستان آلو مقشر تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در سیصد [illegible] آب بجوشانند تا بربع آید و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند
هر گاه بلغم و صفرا مرکب باشند زوفا خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان
گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گل قند آفتابی [illegible] بنوشند مسهل سودا و بلغم در منضج سودا
سناء مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه
نموده با فلوس خیار شنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند مسهل صفرا [illegible] پوست
هلیله زرد کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سناء مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیار شنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم [illegible]

سنامکی

سناء مکی هلیله زرد و کابلی و تربد خراشیده تمر هندی آلوی بخارا قنطوریون رقیق افسنتین رومی گل سرخ فقاح اذخر [illegible] خیار شنبر روغن بادام
غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق جهت [illegible] صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی
بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سناء مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمر هندی مویز
بیدانه با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده [illegible] او را با چهل [illegible] از آب صاف کرده اول [illegible] پانزده [illegible] شکر سفید بنوشند
مطبوخ خیار شنبر جهت اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیله زرد آلوی بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ بنفشه [illegible] در
سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیار شنبر ده [illegible] تا پانزده [illegible] روغن بادام [illegible] اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون
و غاریقون منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی سیاه و پوست بلیله آمله مقشر مویز بیدانه آلوی بخارا گل [illegible]
گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید محکوک در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند
تا یک رطل بماند و صاف کنند غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را در عسل سرشته باشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا [illegible]
خربق سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای خربق شحم الحنظل کنند نوع دیگر که قوی تر است از جامع [illegible] هلیله کابلی
سیاه و بلیله آمله مقشر آلوی بخارا [illegible] تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه سناء مکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نیابند
شکوفه [illegible] شکاعی بادآورد اسطوخودوس [illegible] کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه ساذج هندی قرنفل [illegible] بادرنجبویه تخم [illegible]
رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن [illegible] افتیمون
بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد [illegible] نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم
بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیا مشوی اضافه محلول نمایند مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفا خشک
بیخ سوسن حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز [illegible] او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون [illegible]
روغن بادام بنوشند نوع دیگر که بجهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل
السوس محکوک پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با روغن بادام بنوشند
مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صداع و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و [illegible]
[illegible] و کدورت فکر نافع است بسفایج مغز [illegible] قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل گاوزبان [illegible] افتیمون [illegible]
سفید با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات او بسوی دماغ باشد انجیر زرد کثیرا
روغن بادام [illegible] پرسیاوشان صعتر [illegible] اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا ضعف مجاری بول گل قند [illegible] اضافه نمایند مطبوخ [illegible]
جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی [illegible] هر روز از سه [illegible] تا پنج [illegible] خیسانیده بجوشانند و صاف کرده با فلوس خیار شنبر و روغن
بادام بنوشند مطبوخ دارشیشعان در رفع درد معده بارد مجرب است هر روز ده [illegible] او را جوشانیده با نبات بنوشند اما در نقوعات
شرط است که در آب بسیار گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد بعد از آن بمالند فشرده
صاف نمایند و بعضی سه شبانه روز باید خیسانید تا قوه ادویه بآب برگردد و مخصوص [illegible] فصول حاره است نقوع مبرد جهت بقایای
امراض حاره و تبهائی که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل آلوی بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی
منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در
طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است نقوع صبر جهت سوداوی و بلغمی و سایر
امراض آن نافع افسنتین رومی سارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیم کوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند پس
صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل برداشته تمر را صاف نکنند اولی است نوع دیگر
جهت دوار و صرع و تقویه معده و رفع اخلاط غلیظه مفید است هلیله کابلی بلیله آمله مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب

بلبسان نعناع هر ماجور قاقله کبار کل سرخ در ده رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند هر روز سی آن بنوشند اولی است نوع دیگر که
محمد بن زکریا گوید که بتجربه نموده ام جهة امراض معده سرد بلیت دار صینی سنبل قسط عود بلبسان کل سرخ عود مصطکی یک رطل و نیم اب بجوشانند تا
نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل نموده روزی یک اوقیه بنوشند نوع دیگر جهة ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید نافع
در حیض است تخم خربزه پنج تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو درم نیم کوب کرده در سه رطل اب شبانه و زسی آن با یک مثقال روغن بادام
بنوشند ماء الاصول جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله ثابت بن قره
پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب حنطیانا و فقاح اذخر از هر یک
دو درم و نیم حب بلبسان اسارون هر یک دو درم عود بلبسان سلیخه حرمل بوزیدان ناخواه از هر یک سه درم آمو بز بیدانه بیست درم در چهار رطل اب
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی آن با روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بیدانجیر و معاجینی که جهة امراض مذکوره مناسبست بنوشند ماء
الاصول نوع دیگر جهة سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر
و فقاح مصطکی سنبل الطیب بوزه الصنع لک پاک کرده عود بلبسان شکاعی بادآورد کیاه غافث پوست بیخ کبر کمازریوس کمافیطوس افسنتین کل
سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی آن او را با روغن بادام شیرین و تلخ و دوا الکرکم و امثال او بنوشند
ماء الاصول نوع دیگر جهة نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل
قنطوریون بنق شیطرج ناخواه انیسون بوزیدان ماهی زهره در سه رطل اب بجوشانند تا بثلث رسد در روزی یک اوقیه با یک آن روغن بیدانجیر
که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند ماء البزور که در منع ادرار عرق مجربست کشنیز خشک
سماق پاک کرده برنج سفید نکرز رشته از هر یک پنجاه آن با مثل آن اب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست و پنج آن بنوشند
ماء الاصول مجرب ابوی جهة ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب
ابهل سماذج هندی قنطوریون دقیق غلیظ فراسیون اصل سوسن پنج سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه تا چهار رطل اب بجوشانند تا بربع رسد
پس تحصه کرده هر روز یک حصه را با لعوقات مناسب بنوشند مقیئات شروط آنست که مکرر قی نکنند که عادة شود و در حالت امتلا جایز
نیست و در ماهی دو بار مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقیی یک ساعت سوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی
بو داشته قدری تناول نمایند و اگر غرض تقویه معده باشد و اگر مراد قی مرة الصفرا باشد شیرینی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی
منع باید نمود مقیی مرة السودا و مرة الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است کنکر زده تخم ترتیزک تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی
تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن ادهم عسل سرشته و دل او را با آبی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاید
اب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند و این وقت قی بافراط خواهد شد مقیی دیگر جهة رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته بیست درم ترب تازه
کرده با ده درم شبت تازه و پنج آن لنک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل اب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین
بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم لزج باشد با عسل بنوشند مقیی دیگر جهة رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا ترب را بسیار ریزه
کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با کنکر زد تا نیم آن بنوشند مقیی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس
از هر یک سه آن جوشانیده و اب او را با کنکر زد و سکنجبین بنوشند مسکنات قی اما آنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است اینست زرشک بیدانه
نعناع انار ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک یکجزو طباشیر کل سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده ماسه آن او را با آب
انار شیرین یا شربت به و امثال او بنوشند نسخه دیگر که مجرب حقیر است انار دان ترش مویز دانه دار بالسویه زیره کرمانی ماه یک ادبسیار نرم کوبیده
ماسه آن بنوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی کل سرخ چهار درم زرشک بیدانه سه درم نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل
قرنفل فربجمشک زیره کرمانی که پرورده از هر یک دو دانک این دوا را با سکنجبین سفرجلی و امثال او بنوشند باب دهم در سنون
و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه بامراض دندانست اعم از آنکه سائیده باشند یا بچیزی سرشته یا قرص کنند و مولف تذکره گوید
که سنون از مخترعات جرجیس ولد بختیشوع است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط آنست

معده

معده متلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را با آبهای ادویه مناسبه بجوشند و بمسواک و امثال از آن دندان را پاک کنند سنون از مجربات الحقیر جهة
درد دندان بغایت آزموده است هو چوبه زرد چوبه تخم ریحان سیرش پوست بیخ درخت بذر رشک کثیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک مساوی فلفل
بجعد بسیار نرم سائیده استعمال نمایند سنون ابیض از معالجات بقراطی جهة مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون
آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان بغایت مفید و رفع بدبوئی دهان و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران
سرشته بر بن دندان دردناک گذارند در حال دفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم و فی الواقع بهترین سنونهاست
عاقرقرحا دج کزمازج سعد از هر یک شش آن پوست انار رمانه ی سبز کندر کلنار کل سرخ مروارید ناسفته سفال چینی از هر یک سه آن بیخ سوسن کبود چهار آن
شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل و از بلیلیه طباشیر تخم خرفه نشاسته کثیرا اکلیل کشنیز خشک عدس از هر یک هفت آن زبد البحر نمک سنگ صدف حلزون
سوخته شب یمانی از هر یک یک آن و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلبسان از هر یک یک آن بعد از سائیدن اجزا دو دانک کافور اضافه نمایند سنون
از تالیف والد حقیر جهة رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر
بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا کل سرخ کلنار حفت البلوط پوست انار ترش از هر یک جزوی قصب الذریره نصف جزو و دو قدر خواب استعمال کنند
سنون منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهة بردن گوشت متعفن و اکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بهترین بلیت زرنیخ
سرخ و زرد اهک اب ندیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند و اندکی را بر لثه مالند بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن
کل سرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهة آکل دندان و بدبوئی دهان و چرک بن دندان مازوی سبز سوخته دو جزو مرضا یکجزو با
روغن کل سرخ بمالند و بسرکه غسل مضمضه کنند سنون مسمی بسنون نجاح منقول از کناش فاخر منسوب با بن ماسویه جهة قطع خون و تقویه لثه
و دندان نافع است پوست انار رته جزو کلنار عفص سبز یمانی عاقرقرحا از هر یک جزو سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با آب سرکه آن را
قرص بسازند سنون جهة رویانیدن گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا برابن اتفاق دارند ده درم آن را کرسنه با عسل سرشته بر برد آجری در تنور
بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد از آنجا کند رو دم الاخوین هر یک پنج درم و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو درم اضافه کرده سنون کنند سنون
منقول از غنی منی و از مجربات حقیر است جهة رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه
سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است در تسکین الم و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر کل سرخ
تخم مورد کلنار فوفل کاه هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة جلای دندان
و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه سنون کنند سنون از شفاء الاسقام جهة خون
دندان و حرکت دندان زبد البحر شب یمانی اقاقیا کلنار سماق مازو پوست انار یکجزو نمک نیم جزو و بعد از سنون مضمضه با آب سماق و کلنار
کنند سنون دیگر توتیا از آن و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون
کنند و مستعمل نماید زجاج مسحوق و ساذج در حال دندان را سفید کند و هر گاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد
زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی تر باید قدری مستحکم اضافه نمایند سنون منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان
مجرب دانسته اند فتنبیل ده درم فلفل چهارم جمامه سه درم ساذج هندی حضض محرق از هر یک دو درم سنون منقول از ابن هبل جهة دندان متحرک
که بسبب فش گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت دندان از رطوبت باشد
مضمضه با آب ادویه که در مضمضه مذکور میشود مضمضه کرده بعد از آن این دوا را بر دندان متحرک که بسبب فش گوشت لثه باشد بغایت نافع است
عود سوخته شب یمانی سماق اقاقیا چوب شب یمانی سعد مصطکی خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک یکجزو نمک معجون بعسل که بعد از آن سوخته
باشند مرضا زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب سداب خشک ساق از هر یک نصف جزو نرم سائیده با هم سرشته استعمال نمایند
سنون از تالیف قدما و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان
دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این دوا را اضافه کرده مرضا زراوند مدحرج میویزج از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد
دندان بتجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با عسل هر گاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند

وازبیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهة موضع درد گذاشته تکیه بر آن کنند بسبب ایلام ماده
بالخاصیة تسکین درد سنون منقول از تذکره که در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهة استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع
کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو سک سه جزو کزمازج
فلفل دارفلفل زنجبیل زبدالبحر قاقله از هریک دو جزو با سرکه ساخته خشک کنند و بختیشوع شیخ ارمنی زراوند مدحرج از هریک نصف جزو اضافه
کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا و اذخر از هریک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید بعد
گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ گاو کوهی از هریک سه جزو بوره ارمنی دو جزو تصریح نموده اند که بهترین چیزهاست از برای سرشتن ادویه
دندان سرکه که در او زیره کرمانی جوشانیده باشند همچنین مضمضه او نیز بهترین اشیاست سنون جهة امراض حاره منقول از کامل و حاوی
کلپرو تذکره جهة رویانیدن گوشت لثه و تعفن او و حرکت دندان تجربه رسیده است طباشیر گل سرخ از هریک سه درم مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین
هریک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصافی حب الکاکنج کزمازج امیران هریک درم جرمیلاک سه درم مفرداً بهترین ادویه است سنون
جهة امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسویه با قطران یا طبیخ زیره بسرشند سنون جهة کندن دندان [illegible]
کلبتین و تقنیت میکند منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه
مجموع را بالسویه ساییده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را بسرشند و در وقت استعمال
احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهة دندان متحرک مجرب حکمای هند است
ودع سوخته برنج بالسویه سنون کنند سنون جهة قلاع سودائی و موبرپلنه انیسون بالسویه با عسل سنون کنند نوع دیگر برگ عوسج برگ
زیتون اقاقیا از یک جزو قلقطار سعتر شب زاج سفید از هریک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهة
اقسام قلاع شب عفص بالسویه ساییده سنون کنند بغایت مفید است صفت دودی که کرم دندان را ساقط میکند تخم پیاز برگ
بزرالبنج ساییده با پیه بز سرشته حب سازند و هر دو از آن در آتش اندازند یک سر لوله بر دندان کرده سر دیگر نی را در ظرف آتش نصب کنند که دود از راه نی
بدندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و بدستور چون به قطران
آلوده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور [illegible]
و چون سوراخ دندان کرم خورده را با کافور پر کنند دفع [illegible] میکند و بدستور حب الغار معجون بعسل بغایت مجرب است و بدستور پر کردن ثقبه بموم بیخ
حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد دوائی که دفع ضرس کند و آن یحیی ذکر دانسته که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم رسد چون ساق و
تخم خرفه را بخایند رفع آن کند و بدستور خاییدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن
زیتون و روغن تازه مفید است دوائی که دندان اطفال را زود برویاند از آنجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و
مالیدن بروغن سوسن و طلا نمودن آن با روغن سرشته صفت مرهم و غرغرها جهة امراض دهان و غیر آن مضمضه جهة رطوبات بن دندان و
حرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجربه جهة قلاع و خون بن دندان
و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت آن توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه نوزده مثقال شکر خام یکمثقال بنفشه را ساییده با سایر اجزا
با سرکه هفتاد و پنج [illegible] آمیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهة جوشش دهان یکمثقال سرکه انگور را با پست آب انار یا آب کشنیز مکرر مضمضه کنند و بجهة
قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر یکسال و زیاده بر آن بگذرد
از اثر می افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد منقول از کناش فاخر منسوب بحنین بن
اسحق تخم گل سرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هریک جزوی پنج بار زرشک با برگ [illegible] و نیم جوشانیده نیم جزو [illegible] حل کرده مضمضه
نمایند مضمضه جهة ورم لثه و سستی آن طراثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهة قلاع و آن جوشیدن
دهانست در اوایل با آب برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب به و سرکه که در او عدس و حنا یا نوشاخهای تازه تاک و اره جو جوشانیده مضمضه نمایند
جهة قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است

خردل

خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک بالسویه نرم ساییده با سکنجبین عنصلی یا آب گرم [illegible] آن جوشانیده باشند
غرغره کنند غرغره جهة خناق حار آب انار ترش که با پوست فشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند و بدستور غرغره با رب [illegible]
عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و مری بسیار مفید است غرغره که بعد از
نضج نافع است انجیر زرد حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب [illegible] را تب [illegible] باشد با عدس تمر هندی گل
سرخ تخم مورد را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهة خناق بلغمی که ذبحه نامند رب گردکان که از آب گردکان تر [illegible] باشد با
صاف زعفران غرغره کنند و بدستور با آب کامه و عسل و سکنجبین عنصلی یا [illegible] رب خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهة
حاره و بارده امراض حلق نافع است عدس گلنار گل سرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند

باب دهم در اکحال

و شیافات و سایر ادویه عین کحل و ذرور عبارت از ادویه منخوله حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن [illegible]
بالتهای مخصوص سرشته بسایند مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سلیاطوس است و چون از اول از کافور
مرکبات ترتیب یافته باین اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از ادویه حاره ترکیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیافات آنچه [illegible] سرشته بعد
قطع کنند در سایه خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از او [illegible]
و کحل مخصوص است آنچه با میل در چشم کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم مذکور
مذکور میشود و در هیاکل اسقلینوس مذکور است که بموجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال او بعد از تنقیه
باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نمایند و اگر کحل حار با مزاج مریض [illegible] در آخر روز [illegible] در چشم کنند و اگر [illegible] بارد المزاج باشند
در وسط روز هرگاه بجهة نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض پشت تکیه کند و هرگاه علت در اجفان باشد بعد از کشیدن دارو پلکها را
بپوشد بر رو خواب کند و هرگاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده بگشند و بدستور نباید در امتلاء بدن استعمال نمود کحل و شیاف
[illegible] بعد از زیمن و نون بعد از الف [illegible] یعنی مقوی البصر و جایز الوطن است و مخترع او بقراط است و گویند فیثاغورس است جهة ضعف بصر [illegible]
و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است راسخت و مقناطیس محرق که هریک را پانزده مرتبه با آب [illegible] شسته باشند
از هریک پنج درم نوشادر صبر زرد دارفلفل زعفران مروارید هریک یکدرم زبدالبحر هلیله کابلی زنگار هریک نیم درم اقلیمیای فضه [illegible]
هریک ربع درم [illegible] استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخاء هم باشد کندر را اضافه کنند و اگر بیاض باشد [illegible] باید کرد و
اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب یکدرم و نیم اضافه نمایند و بجهة برودت مفرط ربع درم فلفل داخل کنند باسلیقون [illegible] از تالیف بقراط
و بمعنی یونانی بمعنی جالب السعادت است و گویند اسم پادشاه آن عصر است و بجهة آن ترتیب داده حافظ صحت عین و جهة حکه و غشاوه و سطری پلک
چشم و سبل و جرب و معد بیاض من نافع است اقلیمیای فضی زبدالبحر هریک ده درم راسخت پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جعد نوشادر
فلفل هریک دو درم و نیم قرنفل اشنه هریک یکدرم کافور نیم درم ساذج هندی یکدرهم و نیم جندبیدستر سنبل الطیب هریک دو درم باسلیقون صغیر
منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیای ذهبی ده درم نحاس محرق مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هریک دو درم نوشادر جعد فلفل سیاه اشنه هریک یکدرهم
کحل عزیزی از تالیف بولس است جهة حفظ صحت و قطع مواد امراض که از مدتها رسد نافع و در سایر علل منافع مثل باسلیقون است اقلیمیای ذهبی توبال
النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ فر [illegible] هریک یک [illegible] ملح هندی زبدالبحر نوشادر هریک یکمثقال و نیم مشک یک دانگ کحل ملکایا
معرب از ملکایانا است که بلغت یونانی عبارت از ملکی باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب باو ملهم شد محلل و ملطف و جالی
جهة اواخر امراض [illegible] و اقسام سبل نافع است انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هریک پنج درم مغز تخم [illegible] کحل ابیض جهة [illegible]
مؤلف شفاء الاسقام و صاحب تذکره مذکور گویند مجرب است دخان بعد روشن که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در
چشم اول کشند کحل جهة [illegible] که البته [illegible] و ورم زایل کند هرچند که صاحب علت مایوس از علاج باشد منقول از نصایح زبدالبحر [illegible]
سوسمار شکر سفید [illegible] بالسویه با [illegible] که مامیران و وج هریک ده درم جوشانیده باشند تا بربع رسیده مکرر در آفتاب ساییده بعد خشک کرده
[illegible] کنند و استعمال نمایند کحل روشنایی از تالیف جالینوس جهة ترقه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و در حفظ صحت عین مفید

هشتم اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار درم افیون سه ابنجاس محرق مغسول زعفران یک درم
کافور یک قیراط کحل ساذج از تالیف قدما و عجیب الفعل است و در رفع بیاض و دمعه و حکه و استرخای جفن و اکثر امراض چشم
جالی و حافظ صحت و گویند چون روز شنبه و چهار شنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیشای فضی هر یک چهار درم
اقلیمیای فضی سبد از هر یک ده درم ساذج هندی یک درم مروارید زعفران هر یک نیم درم مشک چهار قیراط کحل جهت دمعه بغایت
مجرب و از قدماست توتیای کرمانی مغسول پنج درم سبد پوست هلیله زرد صبر هر یک ده درم فلفل نیم درم کحل مقوی از متاخرین است
و بغایت جهت ضعف باصره و غلظت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار قوی‌تر از مراره و تجربه او دیده شد مثقال
توتیای کرمانی مغسول با آب مرزنجوش تر که یک شب او را کوفته گذاشته باشند که تا ته‌نشین شود به صاف او خمیر کرده خشک کنند و بسایند
و زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران هر یک دو درم نوشادر یک درم مجموع را کوفته با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مذکور را
از حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الاشفاد جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن او بغایت موثر است دانه خرمای سوخته
پنج درم دخان الکندر چهار درم سنبل الطیب سه درم لاجورد حب بلسان هر یک یک درم با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر
از اختراع متاخرین است جهت تقویه باصره و رفع غشاوه و تقویه طبقات عین و لحمه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ
صحت است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم جارادست مرقشیشای ذهبی مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق
نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال النحاس شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار درم سرطان بحری شش درم
یاقوت سبد لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید فلفل عقیق یمنی از هر یک دو درم زعفران سه درم و در نسخه دهنه فرنگی چهار درم بنظر رسیده
و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزاست صمغ عربی کثیرا مغز تخم تشمیزج و صمغ آلو هر یک پنج درم افیون سه درم اضافه کنند حقیر و والد حقیر این
نسخه را استعمال نموده باعتدال او نیست بطریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بروی سنگ چندان
بسایند که مکلس گردد کحل بقراطی جهت رفع بیاض سدیل و در اندک زمانی قلع بیاض نماید شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی زبد البحر یک
یک درم ذرور جهت مورسرج بغایت نافع موافق اختیارات ابن هبل و ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار درم اقلیمیای
فضی صمغ عربی هر یک دو درم نحاس محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یک درم با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز بسایند و ذرور
نمایند ذرور وردی ایضا جهت مورسرج و تجهیه شده و در رنگ گردد منسی [؟] شده سفیداب قلعی دو درم چهار دانگ
صمغ عربی یک مثقال دو دانگ انزروت نیم درم نحاس محرق افیون هر یک ده دانگ شادنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل
کنند ذرور تشمیزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است
پوست تخم تشمیزج را با پیست ... ماندگانه روز در آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند از مغز مقشر او ده درم سماق
صمغ آلو انزروت نبات هر یک سه درم کرد بزرقطونا که از کوبیدن او نیک شود بدستور دو افیون دو نخود و در نمایند ذرور مادی
منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره و دمعه و درد چشم که از خلیان خون باشد نافع است نشاسته کثیرا صمغ آلو یکدرم صمغ عربی سماق
ماهیتا او نیز ذرور ماهیزهرن از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویه بصر بغایت آزموده است زنجبیل قرنفل مامیران
فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی شیاف نادنج از مخترعات حقیر است جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحت
چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب است توتیا با آب نارنج پرورده ده جزو کثیرا نشاسته انزروت گل سرخ حضض ماهمبر
یکی از هر یک یکجزو سفیداب قلعی هلیله زرد دانه اردو جزو افیون نیم جزو ذرور اقلیمیا جهت امراض و جلای بصر از تالیف حقیر زبد
البحر بوره ارمنی هر یکی خطاف مامیران ساذج نوشادر شب یمانی هر یک دو درم صدف سوخته روی سوخته اقلیمیای طلائی یکدرم یک پوست تخم مرغ
سه دانگ انزروت صبر زرد دار فلفل یکدرم نیم درم با عسل شهد جهت مداومت استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویه مناسب ذرور ابیض بسیار لطیف
و محلل رمد و مجفف رطوبات جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج از هر یک جزوی حب السودا نشاسته از هر یک نصف جزو
سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و منقطع دمعه و منع نوازل مفید است انزروت جزوی صبر

زرد

زرد زعفران تخم گل سرخ از هر یک ده جزو افیون دو دانگ امیشاد جزو ذرور منصف چون ذرورین کوبین المنافصفه ترکیب کنند
باین اسم نامند ذرور کافوری جهت حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید سه نشاسته کافور دانگ ذرور جهت بهق
و قرحه و بثور بغایت نافع است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی یکدرم نشاسته افیون نحاس محرق
زعفران یکدرم نیم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است
برگ عنب الثعلب سوخته گشوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ یکدرم که زرگران جلای نقره با او می کنند بالسویه برود
منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شبکره و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول با آب غوره
تازه پرورده زرد چوبه یکدرم جزو هلیله زرد با تخم زنجبیل یکدرم دارفلفل مامیران یکدرم نیم نمک هندی بعد از سائیدن تا پنج مرتبه با آب
غوره بسایند و خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره سائیده خشک کنند جهت دمعه و جرب
و حکه و حرارت عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصا جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق
و جرب و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انار ترش پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون
با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حده بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور با آب رازیانه همین اثر دارد برود نفاشین
بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسمی
بجلاء و کحل الربانیین است توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق یکدرم جزو صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول یا مقناطیس محرق مغسول یکدرم
نصف جزو ماهیتا عفص تشمیزج انزروت زبد البحر یکدرم ربع جزو سائیده با آب انار ترش تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب بگذارند برود افتا
و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویه اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان و تقویه بصر و
منع نوازل مجرب دانسته اند سنبل الطیب سرمه اصفهانی یکدرم یکجزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بخمیر گرفته سوخته باشند یکدرم نصف جزو
بعد از سائیدن با آب کشنیز با آب مورد پرورده خشک کنند برود اکبر نیز برود احمر نیز نامند از تالیف قدماست و جهت التحام قروح و تجفیف
رطوبات و رفع جرب مجرب است شادنج سه درم و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول سه درم توبال النحاس دو درم نیم صدف سوخته اسفیداب قلعی
مروارید یکدرم نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته یکدرم سائیده با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض از تالیف
بقراط است جهت امراض حاره و تحلیل اورام و ردع آن مفید سفیداب قلعی ده کثیرا صمغ عربی سه نشاسته انزروت یکدرم و چون ربع درم افیون
اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم درم کندر اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقوی است بعد از
سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافع است کثیرا صمغ عربی شادنج هندی یکجزو
مرصاف دم الاخوین زعفران یکدرم نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن رضوان و رادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی
اعضای عین و جهت رمد و درد پنج نافع و عظیم الاثر است در امراض حاره گل سرخ بی اقماع دوازده صندل سفید و سرخ پنج حضض کثیرا صبر سیاه
ماهیتا یکدرم با گلاب شیاف بسازند شیاف مرکالنا یونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت و مواد
متخلیه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض نافع است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی یکدرم سه مرصاف سنبل افیون زعفران
ساذج یکدرم فلفل سفید قیراط با شراب بسرشند و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف اخضر جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه
و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق یکدرم یکجزو زنجار شادنج و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول کنند شیاف جهت منع مواد
زنجار زاج صدا الحدید یکدرم جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق یکدرم نصف جزو باد بیضه طیور هر چه باشد شیاف بسازند شیاف
مید او یونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف اسطیطقانست و قوتش تا دو سال باقیست جهت نزول آب و قروح
غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفوذ تجدید کند طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق پنج اصمغ عربی هشت دار فلفل سفید یکدرم
سفیداب قلعی اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر یکدرم اگر روغن بلسان نباشد روغن اعرابی افیون آرنبد کفتار زهره زهره
کبک یکدرم زهره باشه و عقاب و کاو و خرس و گرگ و غراب و باز یکدرم نصف شیخ ابو علی قدس سره میفرماید که ضروری زهره شبوط

دیگ است سایر ابر بدر کار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و مجربین تصریح نموده اند که زهره حداه که بفارسی کلیوج نامند لازم
که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهره کلیوج را با آب رازیانه اکتحال نمایند جهة اخراج ستم مجرب دانسته اند
شیاف تفاحی بغایت لطیف و بغایت جهة قروح و ضربان و غشاوه و بثور بسیار مفید است اقلیمیای محرق مطفی در شیر
الاغ یا شیر دختران ۴ اسفیداب مغسول ۸ زعفران ۲ کثیرا ۲ با آب باران سرشته یا بسفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کبیر
جهة رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره است سماق ده جزو برگ مورد ملیله زرد عفص کدام ربع مجموع را باده
چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بسرشند و شیاف بسازند شیاف ملینا سرمه توتیای کرمانی
نحاس محرق سفیداب کدام جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته کدام ربع جزو شیاف سماق صغیر جهة مدو حرارت چشم
والتهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و جوط حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق مهدانه ده جزو سفیداب
کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو هر گاه سماق را بجوشانند آب او را تا بیاطبخه دهند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافیست شیاف [illegible]
ناصر [illegible] از محمد بن زکریا جهة جرب و ناصور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت [illegible] دم الاخوین بالسویه نجار ربع
یکی با آب بسرشند شیاف ابی ناصر جهة تقویه چشم و منع نزول آفات و حمره و احتفاظ جلا بصر مفید است اکلیل سرخ صمغ عربی
حضض ۲ اقلیمیا ذهب ۲ نشاسته ۲ توتیای هندی مغسول ۲ انزروت ۲ زرنیخ اقاقیا ادیم با آب بسرشند حجر العسل جهة بیاض
بغایت موثر است چند عدد تخم مرغ فاسد ولق شده را خالی کرده آب بر او ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر زرده
که در آن باشد جدا شود و آب را متعفن نمایند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از آن بیرون کنند و با صدف سوخته [illegible]
[illegible] سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنک سرشته و شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند
[illegible] استعمال چشم [illegible] طبیخ بابونج و اکلیل الملک و سایر [illegible] بدارند و در [illegible] کور است که [illegible]
مذکور را که جرم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد نماید و جرم معتدل [illegible]
شیاف اخضر جهة جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی مغسول [illegible]
کثیر الکدام ده نوشادر یکدانگ زنجبیل ۳ جندبیدستر صمغ عربی کدام ۲ با گلاب بسرشند شیاف جلا جهة ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب [illegible]
اصناف مرارات جهة بیاض و سفید و جهة نزول آب و خیالات بی نظیر است توتیای کرمانی مغسول با آب مرزنجوش تازه که سرشته [illegible]
سرشته خشک کنند و باز بجندبیدستر و فلفل و دارفلفل و ماء میران یکدانگ نوشادر ۲ زعفران ۳ حضض کندر صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیا فضی
نصف کرده با آب رازیانه تازه سرشته شیاف بسازند شیاف ابار جهة رفع آثار و التحام قرحه مجرب است سرب سوخته نحاس محرق سرمه
توتیای هندی غیر حار صمغ عربی کثیرا کدام ۸ اقلیمیای ذهبی سفیداب کدام ۴ افیون مرصافی کدام نصف کنند و با آب بسرشند شیاف اسود
جهة حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حاره نافع است سفیداب ۶ صمغ عربی کثیرا کدام ۸ اقاقیا ۵ مرصافی نصف ۳ سنبل [illegible]
مکیده چهاردانگ با آب بسرشند شیاف اغبر جهة ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سبل و دمعه و جرب و سبل مزمن نافع است
انزروت شیاف ابیض ۸ مرصافی بوره ارمنی فلفل سفید ۳ زنجبیل سرخ ۲ زعفران ۲ ادیم با آب بسرشند قطور دیگر که در ابتدای نزول
بغایت نافع است و مسکن وجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج هندی دانه پنج خبازی زهر یک ده عدد نیم کوب کرده با نشاسته نیم حضض دو درم
با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند قطور دیگر
که در ایام تزاید رمد نافع است و تشمیزج هندی دانه مکدسی عدد نیم کوب کرده با آب و نیم شیرخشت در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم
بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در التهاب بسیار نافع است
و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است قلعی را با کف دست بسایند تا دست سیاه شود پس بیاب بر دست بمالند گلاب کف دست تیره کرده سیاه
جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را همین خاصیت است در تسکین وجع شدید و مکرر بتجربه رسیده است که گوشت ابجر [illegible] گوسفند را در تنور
[illegible] رفته در کرمی است دارد انگرکند پس بر پشت چشم و پلکها ببندند در حال درد ساکن گردد وجه ضماد بر این طرح بنیست باب یازدهم در ذکر ادهان

شیاف قوقیه بوره ارمنی شحم حنظل مقل [illegible] شیاف [illegible] بسازند شیافی که [illegible] در [illegible] کنند و [illegible] موضع [illegible] سازند

روغن کنجد دویست گل چوبهار زرد چوبه سنبل و برگ حنا و اصل سوس و پنج درخت مغیلان و زرنهت هر یک دو صد گل آب جنبانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس
صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب شیر و روغن بجوشانند تا بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر ملیل الاخیر که
حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اولست و ظاهر انسخه اول کان آرانی باشد اصل السوس موم چوب بند چوب پوست درخت
صنوبر پوست درخت مغیلان بالسویه چهار صد گل کوبیده با روغن چراغ شش صد گل که از بنولانه تخم کتان گیرند سه من بهتر آب آتش
نرم بجوشانند بحدیکه کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند روغن مانع ریختن موی از علت اتثلک مجرب حقیر است
و بجهة داء الثعلب بغایت مفید است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب آید استعمال این روغن موی سیاه برویاند برگ مورد ه آلوسمه ۳۰
چهار صد گل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست گل روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند شش گل لادن داخل کنند روغن
جهة فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید نمانا اعضا و اعضا سرد ناک را با کیسه درشت بمالند تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابند قسط
تلخ سنبل الطیب هر یک بیست گل نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه ادویه
مذکوره بجوشانند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا غرب بها کنند بهتر است و بعد از آن جند بیدستر فلفل و فرفیون و میعه سایله هر یک
دو مثقال در آن حل نمایند روغنی که موی نسبزد زرنیخ شش صد گل آهک آب ندیده صد و پنجاه گل قلی نصف گل مجموع را کوبیده در
من شاه آب بجوشانند بحدیکه زرنیخ را بدرک باشد یا بحصه آهک و قلی را آب بحمه بجوشانند تا غیرت که سیصد گل است بسوزد پس بحصه دیگر
بریزند تا مجموع رنجیده شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض مالیدن موی استرد یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز
بگذارند تا امتحان سد و اگر از ملح القلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قوی تر است و باید بقدری آب بحیث که چهار انگشت بر سر آید
بگذارند روز بدون جوشانیدن صاف کرده و تا بار دیگر اجزا را بتجدید نموده صاف او را با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند روغن خالص بماند
روغن بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد بر شته کرده اند روغن را در ده باده درم دنبالاد بنجان بسایند و روغن را با موم موم روغن
ساخته با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و جهة قطع خون با اندک ماده که عفص باشد استعمال نمایند روغن دیگر
بجهة ساقط نمودن بواسیر مجرب و بغایت است گوگرد و زرنیخ بالمناصفه سائیده بقدر روغن کنجد کنند بحدیکه جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر
نمایند و در حین تقطیر باید بر روی آتش نرم باشد روغن و دنع جهة دردمقعد و بواسیر بغایت آزموده است هر گاه از حرارت باشد دنع را
با پنبر کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دنبالاد بنجان را
سائیده اضافه کنند جهة بواسیر بارده نافع است و داغ کردن با مخصوص بنصر دست جهة قطع خون بواسیر و داغ مفصل تر قوه جهة برص
بواسیر از مجربات است روغنی که موی برویاند بغایت قوی الاثر است ذراریح که بلغه تنکابن داربهاس و بلغه اصفهان سن سان مند
و سر او را قطع کرده تمام را سائیده با یکوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید
باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات و اکحال و ما یتعلق بها مرهم گویند بقراط است و تصریح نموده که اگر
مراهم مدتها باقی بماند و هر چه صمغ بسیار داشته باشد تا بیست سال قوة او باقیست و بعضی را معتقد است که هر چه با روغن زیتون ساخته شود
قوتش ساقط نمی گردد و آنچه با شحوم ترکیب یابد قوتش تا یکسال باقی بماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع او نباشد دیگر ادویه
شش جزو و روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است آنچه در قوه جراحت جهة مبردین روغن
زیتون رسیده کنند و غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم بگدازند و از
سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اول در آن حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل صنوبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج
و امثال او چنانست که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف را آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی که حلک روغن مخصوص کرده
در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط
نمایند مرهم النخل بنون و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز خوانده میشود و هر یک وجه تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد بجهة رفع از مسالک است چنانکه از زیر زرین
مشاهده میگردد و ثانی بمعنی اخذ عطایا کثیره است بسبب شفا باد و از تالیف جالینوس عظیم النفع است در بجهة جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی استخوان و التحام

جراحات بتحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکهٔ رطوبی و نمله و حمره و آکله مفید است یک وقیه مرداسنک را با قدری سرکه آنقدر که ساینده شود قبل
دو دل آفتاب گذارند تا چهار وقیه را جذب کند پس دو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه پیه کاو و ضماد ربع وقیه قلقطار اضافه نمود
بر روی آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد مرهم الخلی که مرهم اسود نامند جهت شقاق و حکهٔ رطوبه و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه
نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنک مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته برهم زنند که مرداسنک رسوب نکند تا
منعقد گردد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد
فاسده بالکلیه مفید است موم زفت ۱۰ اشق محلول با آب سداب و سرکه و روغن زیتون ۸ هم با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۴ انزروت
را تا پنج ۲ و نیم اضافه نمایند مرهم داخلیون بلغه سریانی معنی لعابی از تالیف بقراط است جهة اورام حاره و اوجاع شدید و تعقد
عصب و خراج و صلابات با غایت مفید است چهار وقیه مرداسنک مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر
قطونا و تخم مرو حلبه و تخم کتان هریک سه جدا کانه خیسانیده لعاب هریک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک اندک
تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف ۵ هم صدید الحدید آن اضافه نمایند بغایت نیکو
الاثر میشود مرهم زنجرف جهة تحلیل اورام عنبر البرء و خنازیر و سرطان و ورم مزمن ابنیتین نافع است کندر اشق اعلک البطم
مرداسنک هر ۵ شنجرف سرخ ۴ موم ۵ روغن زیتون ۶ مرهم حوادیون و مرهم رسل و مرهم رشلیخا نامند جهة اصلاح خراج و
جراحات شقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و ناصیر و سعفه و رفع کرم نافع است موم علک
البطم ۲ اشق ۷ مقل مرداسنک ۶ زراوند طویل کندر ۳ جاوشیر زنجار مرصافیه ۲ سکبینج آ اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یکرطل روغن زیتون
بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را بگدازند و ادویه یابسه مخلوط سازند مرهم ابیض جهة سوختگی آتش و التهاب جراحات
و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق ابل که از حرارت باشد نافع است موم آ روغن گنجد یا روغن زیتون ۳ بعد از گداختن موم از سر آتش بردا
با سفیده تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاد خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض و سفیده تخم مرغ اضافه کنند و جهة تسکین درد
بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون جهة جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نخل است زفت راتیانج موم هریک
جزوی قنه یعنی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهة تحلیل اورام و صلابات تحت جلد و اخراج کرم
بسرعت نافع و از مجربات است اشنه اذخر میس سرگین کبوتر دانه خرما شلم بالسویه زفت را مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند
مرهم جاذب از تالیف ابن تلمیذ منقول از شامل جهة اخراج پیکان و خار آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب است اشنه اذنخ نی خشک زراوند
طویل ساینده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر کرد کان سوخته دانه زرد آلو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته مالند
و بخور به نیم کوب برد و کنند مرهم سفیدآب جهة مزاج حار و رویانیدن گوشت و رفع بثور لحیه و لثال آن بغایت نافع است مرداسنک را با سرکه بیا
و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵ هم سفیدآب قلعی اندکی کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهة سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت
نافع است موم را ۱۱ با روغن گل سرخ ۳۰ گداخته و آهک را ۳ جرم هفت بار با آب شسته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و پیونر نامند
و از مواد غلیظ و اهویه کثیفه بهم میرسد خصوصا در بلاد بلاد و اکثر از مفاصل مانند خیاط بیرون می آید بعد از ورم حار و درد عظیم و هرچه بیرون آید
باید بچوب او مانند آن هر روز برقی پیچید تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و این هم آسان میکند بروز
آنرا و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت و مرهم را استعمال نمود موم ۵ هم مرداسنک خاکستر نی ۳ آهک آ موم را با روغن گل گداخته
ادویه را مخلوط کنند و جهة التهاب بزر قطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغن است و قوام او
باعتبار داخل کردن ادویه مختلف است التهاب سینه را که در دو بهای محترقه و اورام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته و آب خیار و کدو
و آب برگ خرفه صاف کرده و تسقیه کنند و هرگاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی تسقیه
نمایند مرهم جهة هر ریشی منفتح و غیر متقرح سفیدآب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گل سرخ بسایند با آب برگ خرفه یا لعاب
بزر قطونا یا آب عنب الثعلب و آب خیار و آب کدو تسقیه نمایند مرهم الکسلعه جهت ارتصاص با روغن زیتون بره ... آتش مخلوط سازند

[illegible]

وعلک البطم

[illegible]

و علک البطم را حل کنند مرهم جهة منفجر نمودن قرحه که محتاج بنشتر باشد خمیر مایه بوره ارمنی جاوشیر سرگین کبوتر مرغ دو تن مقشر
آهک آب ندیده صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهة سعفه زراوند طویل راتیانج کلنار اقاقیا بالسویه
با اندکی روغن گل سرکه بسایند مرهم بواسیر و مرهم مقل نامند جهة شقاق مقعده و درد آن نافع است موم روغن کنجد پیه مرغابی
مغز ساق کاو و روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناسور و ناسور
ضرباني و غیره صبرانی زنجار بامرداسنک از هم ساییده با ۲ روغن گل ۳ موم و آب خالص بقدر یکاوقیه را بجوشانند با آتش نرم چندان
بجوشانند که بهم شود مرهم موجوبه که شکار نامند جهة شقها و اورام آن و تشنج و تمدد جراحات نافع است موم پیه بز از هم ساییده با روغن
گنجد موم بهم سازند مرهم کافوری جهة قروح حاره و سوختگی آتش و حمره و نمله مجرب است ۴ هم موم را در ۵ هم روغن گل گداخته با سفیداب
قلعی ۲ کافور قیصوری آمیخته سازند مرهم دال منقول از حکمای هند است جهة جراحات و مزمنه و عسر البرء بغایت مجرب است و جهة
قروح آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و جالی است میتر اشد ... اگر به تجربه در
قروح ماپوسین نموده است کافور قیصوری رال هندی که لعل بعری و شجره و تنقه نامند کات هندی هر یک ... موم را بار دیگر
کادی تازه بی نمک کمساوی مجموع باشد در ظرف آهنی ... رال را ریخته دو سه جوش کند پس کات را بر ... کافور را ... دیگر جوش
ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا شش روز با قدری ... سوخته استعمال آید بعد از آن ... نیز ... که از تالیف ... محمد زمان تنکابنی است جهة جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و باعتدال اقرب است انزروت ... کبود سوخته
پوست درخت کاج رواس کات هندی هریک ۲ سفیداب مغسول ۱ مرداسنک مغسول ۳ کافور قیصوری آ با موم سفید ... روغن گل ...
جبانند مرهم آتشک از مجربات و اسرار است در یکشبانه روز ... توتیای هندی شسته ۲ شنجرف ۱ ...
و اگر نباشد با زنجار موثر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشد بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند اگر ... جینی ... اگر
از کرباس بگذرانند تا زیبق در آن ناپدید شود پس کرباس بسوزانند و از خاکستر او نیم مثقال آن را حل کنند بسیار اصلح است مرهم جهة نضج
دمامیل و جراحات بغایت نافع است کثیرا تخم مرو تخم کتان سریش ... گل با ... خطمی بالسویه کوبیده با شیر پخته نیم گرم مکرر استعمال نمایند
مرهم جهة تشنج جراحات از مجربات است جهة پاک کردن جرک و دفع ... سوزش ... روغن گل سرخ
و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم شقاف مجرب حقیر است بغایت موثر علک
البطم یکجزو پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف آن اخته استعمال نمایند و در بچه اطفال خرج تقشر ... شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم
آتشک و شقاق چهارپایان آزموده است مرهم جلا ... از مجربات حقیر است جهت سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است اسنبل
الطیب حماما قردمانا دارفلفل کبابه سلیخه قسط بلیخ عاقرقرحا مصطکی مقل ... حب البلسان اشق ... ساذج ... الیوس زراوند
طویل و مدحرج سعد اکلیل الملک قرنفل ابریسا روغن زیتون کهنه هریک ... زعفران نصف ... علک البطم موم هریک
۳ کندر وغن بارد بن مثل جمیع مرهم سرطان که در دقیقه تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزر الانجره کبرت زند البحر زراوند طویل
اشق مقل بالسویه هریک یکجزو روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور دسوقولون که جراحات مزمنه را بیکدفعه دو دفعه
التیام دهد و چون بر سلعه و غده بپاشد ایعنی آنرا یخان یا ابن بپاشد بسرعت زایل ... از مجربات ... کندر ۳ مرصاف او نیم ...
حب البلوط آکل ارمنی گل سرخ هریک ۵ ثلث از حریر گذرانیده استعمال نمایند ذرور اعظم جهة کلو و قروح ساعید دهان و کلو و قضیب
سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح
و انصباب مواد آزموده است موی سوخته کلنار شاخ کاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی هریک ۵ جزو کندر
سفیدآب قلعی توتیای کرمانی شسته هریک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در غیر کلو و دهان استعمال کنند صبر زرد
یکجزو و مرداسنک با آتش کم ترسرخ کرده و در سرکه انداخته مغسول نموده دو جزو اضافه کنند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند
قدری دوده انک افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در مجری البول بگذارند بغایت ممکن ... در رفع سوزنک نظیر ندارد

[illegible]

دفعه

ذرور دیگر جهت ثآلیل و قروح سائیه و بواسیر نافع بواسیر مجرب حقیر است استخوان رمیم یا سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را
ذرور نمایند بجهت التیام معد بلیت ذرور دیگر جهت قطع نزف الدم جراحات حسین ۳ آهک شسته ۲ زاج سفید سماق دم الاخوین کندر صبر زرد مثل
غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هریک از این اجزا همین اثر دارد ذرور دیگر برگ تخم الجزر جهت قروح ساکنه و سرطان متقرح بعدیل و بیدانجیر
ذرور دیگر در رفع آکله و تجفیف قروح از مجربات است موی سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور قیصوری
ربع جزو ذرور مصعد از مجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تجفیف آن و رفع آکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و اسقاط
بواسیر نافع جدیدست زرنیخ سرخ و زرد هریک دو جزو آهک آب ندیده زاج سفید هریک یکجزو زاج زرد و زاج سرخ هریک ربع جزو با سرکه
سرشته بلیت و چهار روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند هرچه به مصعد اوست جهت اندمال جراحات و آنچه رسوب اوست جهت اسقاط بواسیر و بردن
گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از زبردین و سعایه است و اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع می نماید ذرور
منقول از تذکره جهت تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد بسیار مجربست پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ سوخته انزروت آنچه محرق
مضاف کنند دم الاخوین ۲ ذرور دیگر که از اسرار است در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است صبر زرد کندر اقاقیا کنند بالسویه
ذرور دیگر جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت مؤثر است و از عجایب این صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند

باب سیزدهم در ضمادات و لطوخات و نطولات

مخرج ضمادات بقراط است و اطلیه عم از وست ضماد سلطانی
یعنی ترمس چون برگ آن ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر رکبتین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده اند ترمس
نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل
بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو و عسل روغن زیتون شحم الحنظل زرنیخ بالسویه ضماد مسلمیه مسمی باسم مؤلف اوست چون بر معده ضماد
کنند قی آرد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت ادرار حیض کند برنگ کابلی قشر عصاره غافث قثاء الحمار ۳ خربق سفید مر ۵
روغن زیتون ۴ ضماد بقراطی جهت ورم و صلابت حاره بغایت نافع است پوست انار ترش مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی
آب کشنیز نصف یکی بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک ۱
شیاف مامیثا اقاقیا ۲ زعفران ۱ افیون لفاح آویشن ضماد فیثاغورس جهت استسقاء و اصفر و ضعف جگر و معده رحم زعفران زوفای
رطب ۳ موم ۳ زعفران پیه مرغابی و مرغ ۲ سائیده مقل ازرق اشق مصطکی ضماد جهت اسهال حار و در تقویه معده و جگر کعک
کاورس گل سرخ فلفل انگور اگر نباشد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد ۲ اقاقیا عفص حضض سماق جاورس بوداده
زعفران مصطکی کافور نیم آب مورد بسرشند ضماد جهت اسهال بارده و تقویه جگر و معده کعک ۵ تفاح اذخر سنبل سعد دم الاخوین
نانخواه پوست ترنج جاورس مضاف کنند ۲ آب مورد بسرشند و برگاه جهت تقویه معده و جگر استعمال کنند و بی اسهال باشد
کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت طحال و اورام صلبه بخیر زرد مغز گردکان آرد نخود آرد باقلی ترمس تخم کتان
بالسویه اشق مقل حلبه هریک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام در قطع
اسهال مجربست جاورس کندر گل سرخ برگ مورد کعک آرد جو با آب به یا طبیخ او بسرشند ضماد محلل صلابات خصوصاً انثیان و تعقد عصب
گل خطمی ریشه خطمی تخم کتان شحم مرو حلبه هریک مقل زوفای طری یکی ده موم زرد مقل ازرق هریک
هشت روغن دنبه یا روغن مخلوط کنند ضماد جهت آثار قروح
مونیج آرد نخود اصل السوس با سرکه و امثال آن بحسب عضو ضماد از مجربات
حقیر جهت سعفه یابسه و جرب آزموده است اصبع در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد دیگر
ایضاً از مجربات والد مرحوم مغفور جهت شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه نزدیک آتش ضماد
جهت سعفه و جرب بغایت نافع است سفال شور با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق است
۵ م مرداسنگ سائیده را با ۳ م روغن زیتون اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ کرده

رسد

رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده و این دوا را گرم کرده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع الخشونة گل ارمنی
نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون نیم یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد کنند ضماد جهت رفع ثآلیل
سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثآلیل از مجربات والد مغفور اشق مقل ۲ سرکه زرد در سرکه بخیسانیده پس
کنند و گل خطمی ۲ مر و تخم کتان بابونج بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیم گرم باشد ضماد جهت تقویه معده اطفال و غیر آن بغایت
مؤثر است و رفع اسهال میکند لادن اقاقیا ۲ موم ده با روغن در خلای معده ضماد نمایند ضماد سنبل
الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ آن حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر
ایضاً جهت ضربه و جبر کسر آزموده است مغاث گل ارمنی صبر زرد عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد
حابس حیض حوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر تشت ضماد نمایند ضماد طحال بغایت مجربست مرزنجوش
خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر زعفران و افیون اضافه کنند
ضماد طحال از حنین بن اسحق بغایت آزموده است اجزا بقدر پنجاه یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قسط بحری ۲
مغز بادام تلخ ۳ سداب خشک بوره ۳ اضافه نموده در خلاء معده استعمال نمایند ضماد فتق انزروت سماق اقاقیا هریک
مرقشیثا کبریت مقناطیس سوخته شب یمانی صدف هریک ۲ موم ۳ و روغن مورد
بسرشند لزاق الصنعتین جهت درد سر بر پارچه که بقدر درمی باشد گذاشته بندند تخم کاسنی تخم کاهو حضض
افیون با لعاب بزرقطونا بسرشند و ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد برگ کدو برگ خیار رافع شقیقه و صداع بارده
ضماد منوم که رفع بیخوابی میکند از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزرالبنج لفاح بالسویه خشخاش باشند استعمال
ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجربست سلیمانی هریک ۲ با هم سائیده کنند تا سیماب کشته شود
و ده صابون حلبی حل کرده اضافه نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعاً نافع و مفتح و محلل
خار پیکان مجربست ضماد پشت مفصل
تخم الجزر ۲ نوشادر شحم الحنظل فلفل دار فلفل اشق مقل
مضاف زاج استخوان صبر زرد سورنجان موم حب السلاطین با روغن سوسن
و امثال آن در قاعده مراهم مذکور است ترتیب دهند در سرکه حل کنند و عسل را بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد مجرب
حقیر جهت تسکین ضربان مفاصل و درد استخوان روغن گل سرخ ۵ افیون زعفران ۳ ضماد مفاصل حاره
که در وقت هیجان تسکین الم کند افیون زعفران بالسویه با شیر تازه سائیده با روغن گل سرخ ضماد نماید که با ادویه حاره جهت بارده
و با اشیای بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک هریک
خولنجان شیاف مامیثا هریک ۵ لفاح زعفران افیون هریک قرص استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل
قریب بخیر باشد و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده است منفرداً خروع باشند جزو روغن تازه عسل هریک
بوزن عسل بعد از سحق مجموع خشک سائیده بقدر غلیظ سازد اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع
و تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند
تا غلیظ گردد و نیم گرم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته
ضماد کنند ضماد محلل جهت مفاصل بارده و اورام مزمنه بوره اشنگ ندیده بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد
در اکثر مفاصل حاره و نقرس مجربست و رفع بقایای مواد نماید صبر زرد زعفران مرصافی با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد باشد آب
کاسنی ضماد داء ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود
و بزرقطونا مسحوق بوزن او و روغن گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق

بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهت اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد ۱۰ خاکستر سرگین گاو ده سیر کین زرد ۱ هو سعد قرد مانا ایرسا تلخ
نوشادر اشنه حماما سلیخه دبلسان حب بلسان بوره صعتر مکی تر جنطیانا با بول شتر ضماد نمایند و طلای آب به شیرین که گرم کرده باشند
در اقسام تنبیج مجرب بغیر و بیدیل است ضماد بواسیر و شقاق مقعده و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف حیض هر یک جزوی کل
مقل هر یک دو جزو پیه بز سه جزو روغن گل پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعده کنجد را کوبیده با روغن
گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیده آن و مرداسنگ ۵ بزرالبنج ۲ با زرده تخم
مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم کرده بکوبند با هم وزن آن و روغن تازه گاو وی ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل
بابونه اکلیل الملک ۳ حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر ۱ مجموع را با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهت کزاز بارده و دردهای
که بجهت باد بواسیر در اعصاب رسد از تالیف حقیر بغایت آزموده است فلفل فاقله نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان با روغن گردکان موم زرد ضماد نمایند
ضماد جهت خنازیر حاره مرصاف یکجزو حضض دو جزو با آب گشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر که بسیار کهنه باشد و جهت سلعه بغایت موثر است
[illegible] حلتیت اشق هر یک پنج درم جاوشیر مام فرفیون چهار درم سکبینج سه درم صمغ را در سرکه حل نموده با آب گشنیز ضماد نمایند و بعد از سه روز تازه
بایند ضماد بواسیر بارده و مفاصل و ریاح مجرب است سیر را کوبیده در روغن برگ بجوشانند تا بنصف رسد پس ضماد نموده روغن را طلا و سیر را
ضماد کنند ضماد جهت گشودن [illegible] شحم الحنظل ۳ مغز بادام تلخ ۴ بخور مریم موم سرگین کبوتر [illegible] ۲ با زهره گاو فتیله کرده پیچیده در [illegible]
استعمال کنند و هر گاه فتیله را با روغن گل آلوده کرده سازند رفع سوزش نماید ضماد جهت [illegible] که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور
برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته مندی را با و آغشته ضماد کنند ضماد جهت اورام [illegible]
و سپرز از مجربات جالینوس میعه موم آ مصطکی حماما زعفران بابونه اکلیل الملک ۴ صبر زرد ۵ ماش ۳ اذخر حب بلسان [illegible] اشق [illegible] با روغن
سوسن و شراب [illegible] سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و درد سینه مزمن مجرب است زوفا رطب [illegible] بابونه
و پیه مرغ هر یک [illegible] حل نموده آرد باقلی [illegible] با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هر گاه ورم متحجر باشد زیره کرمانی [illegible]
با روغن [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر که بفارسی [illegible] بغایت آزموده است [illegible] با روغن چرب کنند و [illegible] سوخته و پشم
سوخته و پیه سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر ایضا جهت خنازیر مجرب است سفیداب مرداسنگ مقل [illegible] سوخته [illegible] با شراب و روغن [illegible] نمایند
و بدستور آب انار ترش و آب انار رسیده را در ظرف مس [illegible] بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد جهت بهق و برص از مجربات [illegible]
و آزموده [illegible] در رفع برص [illegible] کنند در روی آن [illegible] داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت [illegible]
در زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن او صندل [illegible] جهت رفع حدت سوزش آن طلا کنند و اعضای [illegible] طلای او جایز نیست و هر گاه
مکان برص امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید ضماد نمود [illegible] تا همه ضماد شود و بعد از کردن [illegible] مناسبه علاج
کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده نیم جزو با آب [illegible] استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو صندل [illegible] و دو جزو خمیر مایه و دو جزو [illegible]
تلخ [illegible] ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجرب است منقول از شفاء [illegible] را کوبیده [illegible]
تا حل شود و زرنیخ سرخ ۳ خردل سفید [illegible] تخم ترب [illegible] مغز بادام تلخ ۳ تخم خربزه غیر مقشر ۵ هر شب طلا کنند
[illegible] رفع علت مینماید ضماد جهت جرب رطب و یابس [illegible] از مجربات منقول از حکمای [illegible]
[illegible]
انعقاد چون بدست مالند هر گاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هر گاه [illegible] ساییده طلا کنند [illegible] آزموده است ضماد داء الثعلب
و داء الحیه از مجربات حقیر [illegible] است [illegible] زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا
جهت داء الثعلب مجرب است [illegible] سوخته صدف سوخته [illegible] بالسویه با روغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز [illegible]
[illegible] ضماد نمایند ضماد [illegible] مژگان و منع سقوط موی مجرب است [illegible]
[illegible] صدف سوخته [illegible] زعفران نیم جزو ضماد جهت [illegible]

[illegible] کشنیز بسیار رقیق [illegible] کل و [illegible]
صندل سرخ فوفل [illegible] سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج [illegible] حضض [illegible] ریوند چینی هر یک جزو [illegible]
هر یک نیم جزو با آب سرشته [illegible] با آب گشنیز و سرکه [illegible] امثال او طلا کنند [illegible] سعفه منقول [illegible]
جهت سعفه [illegible] اورام بارده و صلابت [illegible] بادام تلخ هر یک جزوی [illegible] دو جزو [illegible] شبانه روز در سرکه [illegible]
[illegible] با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال او ضماد نمایند ضماد [illegible] دماغ که دفع نزلات [illegible]
تقویه دماغ [illegible] منقول [illegible] طعام سوخته [illegible] خردل سرخ [illegible] هر یک جزو [illegible]
گل سرخ سماق سوخته برگ حنا اذخر [illegible] صمغ عربی [illegible] قرنفل عود صبر زرد [illegible] سوسن [illegible] سنبل الطیب جوز [illegible] هر یک نیم جزو سرکه را
بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن مجموع را در سرکه حل کرده [illegible] با آب گرم ضماد نمایند ضماد [illegible]
و جرب [illegible] و اورام حاره مجرب است [illegible] با آب کاسنی [illegible] غلیظ شود [illegible] با روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر
با آب گشنیز [illegible] باشد بدستور نافع است ضماد جرب [illegible] مرداسنگ [illegible] زرد [illegible] هر یک [illegible] با سرکه سایده و
با روغن [illegible] در حمام طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهت جرب [illegible] بغایت مفید است انار ترش با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود
تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هر گاه از ماده سودا و صفراوی باشد [illegible] با تیره [illegible]
طلا کنند ضماد جهت خناق و گل [illegible] از مجربات [illegible] نافع [illegible] با آب گشنیز و سرکه [illegible] بلغم و صفرا باشد [illegible]
بغایت مفید است ضماد [illegible] با روغن بادام جهت [illegible] مجرب است [illegible] طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه [illegible]
وجع بارده است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلا با بزر قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره [illegible] آزموده است ضماد جهت جرب مجرب است
[illegible] سفید فلفل [illegible] سوخته [illegible] زنجبیل سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل [illegible] ضماد نمایند ضماد منضج [illegible] اورام اکلیل الملک حلبه
تخم کتان [illegible] سرگین کبوتر [illegible] بالسویه با روغن [illegible] موم ضماد نمایند [illegible] طلا کنند [illegible] بغایت [illegible] ضماد
جهت [illegible] از مجربات [illegible] نیم مثقال [illegible] آتش [illegible] نیم گرم طلا کنند و چون بزر قطونا را با آب
[illegible] مانع [illegible] و مسکن وجع و منضج قوی است ضماد جهت رعاف عدس [illegible] صندل سفید [illegible] گل ارمنی هر یک
یکجزو [illegible] کافور نیم جزو با آب مورد [illegible] طلا کنند ضماد جهت رفع [illegible] حیض آزموده [illegible] سماق گلنار [illegible] بلوط [illegible]
تخم مورد با آب مورد [illegible] طلا کنند و چون [illegible] مستعمل [illegible] با سفیده تخم مرغ [illegible] طلا کنند بغایت مفید است
ضماد جهت رفع احتباس بول [illegible] عصفر [illegible] نیم [illegible] اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهت زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم
پستان آرد باقلی [illegible] ضماد [illegible] پستان [illegible] سوخته [illegible] با سرکه
[illegible] شبانه روز ضماد نمایند ضماد جهت [illegible] باقلی [illegible] پوست تخم مرغ [illegible] بعد از [illegible] پوست تخم
[illegible] ضماد نمایند ضماد جهت منع [illegible] صندل [illegible] زعفران [illegible] کافور نیم جزو با آب [illegible] طلا کنند ضماد
جهت کرم [illegible] بالسویه [illegible] با سرکه [illegible] ضماد جهت [illegible] پوست تخم مرغ [illegible] ملح
[illegible] هندی [illegible] بادام تلخ [illegible]
با سرکه طلا کنند ضماد جهت [illegible] با روغن [illegible] طلا کنند و طلا کردن [illegible] مستاصل کردن قمل از مجربات است ضماد
روغن [illegible] رافع قمل است و بدستور صبر زرد و طلای [illegible] قمل است [illegible] در روغن زیتون بجوشانند [illegible]
رافع قمل و صئبان [illegible] بدستور طلای [illegible] قمل و صئبان است [illegible] روغن [illegible] ضماد جهت سکته
[illegible] با سرکه [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت سکته و سبات فرفیون خردل [illegible] هندی تخم الجزر بالسویه با سرکه طلا کنند ضماد
[illegible] که گرم کرده بر عضو [illegible] ساییده [illegible] بر عضو [illegible]
ضماد جهت [illegible] از مجربات شونیز را نیم کوب کرده چند قطره آب [illegible] بر آن [illegible] گرم [illegible] بدستور گرم [illegible]

بغایت مفید است ضماد جهت تحلیل ... مقدو و طحال و تهیگاه جعله شونیز تخم کرفس یا تخم انیسون با آب نبات بدستوریکه گذشت گرم کرده ببندند چون سرد شود
تجدید کنند ضماد جهت تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی زاج سفید افسنتین
رومی در منه ترکی انجدان بابونه بدستور استعمال نمایند ضماد جهت رفع علل بارده گوش و ریاح بابونه شبت و ترد العار مرزنجوش اذخر عاقرقرحا
بجزه در مثانه کوبیده گرم کرده بر بن گوش و قفا ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم گوش ارده جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن
بنفشه مخلوط کرده بر مثانه ضماد نمایند نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند و جرم او ببندند و عضو را بجای
او بدارند و یا شوید و تنقیع ... و تعیین آن معلوم است و نطول از مرطبه و محللات و رادعه و منضجه و مفرقه میباشند هریک را دو ... معلوم است
اختصاص بعضی بقوم میکردد نطول جهت ترطیب اعضا و رفع تحلل و صداع حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب
طبخ دهند تا تمام گردد و عضو را بخار او داشته با آب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویه اعضا برگ سداب گل بابونه
افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکوفه شبت عصفر ... جعده شک ... فطراساليون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس و ارشیعان ...
پوست بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود بعضی کفایت است و در پاشویه ادویه مرطبه برگ کاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند
امثال تعریف ... میکنند قطورات عبارت از چیزیست که بعضو بچکانند و درعرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و دو و بعضی باقسام مانند گوش ... قطور
که اختصاص بگوش دارد و در اینجا مرقوم میگردد قطور جهت دوی و طنین نافع است منقول از معالجات مرقراطی حند بیدستر سطرون کوبیده سرخ اخ...
سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد قطور ایضا جهت دوی که از اجتماع چرک و طنین و سمی ... حب ...
سفید ... بوره سرخ پنج زعفران ... با سرکه باد ... مناسب حل نموده بچکانند قطور دیگر که رفع علل مذکوره در ساعت کند ...
خاکستر ... با بول ... بچکانند صبر ابلغه اصفهان زنجره دبلغه دیلمی ... جیک نامند و آن حیوانیست کوچک ... قطور دیگر
از مجربات ... جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین بوره ارمنی ... دانگ تخم حنظل ... زراوند مدحرج ... افسنتین
فرفیون دانک و سط تلخ دانک ... زهره گاو ... روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و اگر جیفیر ... بدستور ... در فوق ...
است و مجرب ... قطور جهت کری که ... باشد و طبیخ افسنتین با زهره گاو و استعمال کنند و زهره سلحفاة که سنگ ... باشد
بغایت نافع است و چکانیدن ... قطره از قطران که بانفط یا روغن بلسان حل کرده باشند بادو صبح و شام مداومت نمودن جهت جمیع انواع درد گوش و مواد
بارده مجربست قطور دیگر جهت کشتن جانوری که در گوش رود قطران با آب فودنج یا با آب برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر
که اخراج کرمهای متولده در گوش نماید قراب ... عسل ... روغن گل سرخ ... تخم مرغ ... گرم کرده بگذارند ساعتی بهمان
جانب تکیه کرده پس بیکدفعه بسرعت بیرون اندازند قطور دیگر جهت درد گوش که از حرارت باشد ... روغن گل سرخ را با ... سرکه بجوشانند تا
سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا با ورد آب کشنیز و بدستور ... عنب الثعلب نافع است سفیده تخم مرغ با
... از مجربات قطور که جهت ورم بارده و ریاح نافع است زهره گاو را با روغن ... یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود ...
استعمال نمایند قطور دیگر جهت چرک و درد و قرحه گوش ... صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند جهت تسکین ... افیون بغایت
نافع است و جهت پاک کردن چرک ... برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور ... حل کرده با روغن گل قطور کنند بدستور ...
با ماء العسل ... نافع است قطور که جهت ... سیلان ... اطفال نافع است ... زعفران بوره سرخ از هریک ... عسل ...
قطور کنند و باید ... قطور دیگر که منع سیلان خون که بسبب ... از گوش کند ... با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور
کرد ... با قدری ... کباب ... بچکانند از مجربات ... باب ...
در سعوط و عطوس ... و نفوخ ... سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه ببینی کشند ...
و دخنه ... استنشاق نمایند ... بوی آن ... بینی ... کنند نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویه قوه حافظه کنند
مداومت ... بسر درد ... سرکه ... یک قیراط ... با روغن زیتون سعوط نمایند ساعتی ... سعوط
... جهت ... سعوط جهت قطع رعاف مجرب ... حضض ... با آب ...

و بدستور سعوط ... سرگین حماره نفوخ سرگین محرق ... و سعوط آب ... نافع است سعوط دیگر که در ...
... چند زاج سفید ... دم الاخوین ... بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است ...
... زاج قلقطار محرق کنند بالسویه نرم سایند نفوخ نمایند نفوخ دیگر کلنار کندر ... بلوط ...
سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط نمایند یا ... نفوخ نمایند سعوط دیگر جهت ... شقیقه ...
صعتر ... جند ... شونیز ... مشک زهره ... با آب ... مرزنجوش سعوط
نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی ... فرفیون بالسویه قدری ... با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند نفوخ جهت
سکته و سبات ... نافع است ... کلنک ... با آب مرزنجوش ... نفوخ نمایند عطوس جهت ... دماغ
و مواد بارده نافع است و رفع مواد ... کند ... سفید ... خردل سرخ زراوند طویل ... چون نرم سایند ...
بینی کنند باعث عطسه میکردد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی ... نوشادر مرزنجوش ...
مشک بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهت تقویه دل و دماغ ... گلاب سرکه کافور روغن ...
بجهت ... دماغ و سرسام حاره ... کشنیز خشک ... برگ بید سرکه ... روغن گل سرخ ... صندل سفید ... بدستور لخلخه نمایند ...
جهت ضعف دل ... مواد بارده ... دانگ ... دانک ... با گلاب ... عرق بهار لخلخه نمایند نشوق جهت تقویه دل و رفع غشی و خفقان
آب مورد صندل ... گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند نشوق جهت ... چرک ... نرم سایند با شراب ...
کنند و جهت پاک کردن چرک ... بخور جهت تقویه دل و دماغ عود ... پوست ... ترنج سایند با گلاب مخلوط کرده
در جوف ... کذاشته در آتش ... بسوزانند بخور جهت صداع ... شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات ...
سرخ کرده در شراب انداخته ... بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ ... بجای شراب ... بدستور ... مرزنجوش ... بخور
جهت زکام ... و بروی ... بریخته دود او را استنشاق نمایند و جهت ...
جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش ... افسنتین ... اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه ...
در ظرف ... لوله ... در سوراخ گوش ... تا بخار داخل گوش شود بخور جهت رفع احتباس ... حنظل ...
المطلم ... جزوی ... جزو مشک زعفران ربع جزو ... روغن زنبق سرشته قدر فندقی را در آتش انداخته دود او را برحم برسانند و باید
لوله داشته باشد که از آن لوله دود برحم رفته ... بخور دیگر جهت اختناق رحم ... نافع است شحم الحنظل ...
... بالسویه با زهره گاو سرشته ... بخور ... دندان ... پوست ... عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند ...
او بدارند تا عرق ... بخور ... جهت ... کردن ... است ... اصل السوس ... بالسویه با روغن زنبق
سرشته ... نمایند ... و عمل ... باید نمود باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات
و حمول ... حقنه ... فتیله ... فرزجه ... برده ... نامند و فرزجات
... در قبل و رحم بدارند و حمول ... احتمال ... و واضع حقنه بقراط است ... حقنه باید از فتیل جلود
... که طرف دیگر ... لوله ... بکشادند ...
و ... حقنه را در آن کیسه کرده دهن کیسه را ... حقنه ...
و ... که ... زیاده ... آن ... اکثر اطبا ... اعضا ...
... و مراعات اعتدال آب و ادویه لازم است ... باعث انتشار و افساد میشود و بارده مولد
ریاح و حار مورث عطش و کرب است و منافع حقنه بسیار است از آنجمله ... اعضای ... دفع سده امعاء و رفع
... قولنج ... مسهل شرط است که طول ... انگشت ... فرزجات زیاده از قدر یک بند انگشت ...
... حقنه ... که نصف ... آب ... دفع نماید ... مناسب ... حقنه کنند

حقنه جهت برودت احشا و کرده و رحم و مثانه و معروفست بحقنه الانثا و روغن بادام و روغن گل و کان و روغن حب البطم از هر یک ۱۸ آل و روغن زیتون ۷ آل
با آب مجموع بجوشانند تا آب بضعف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هر گاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند
حقنه جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی از هر یک یک درم زرده تخم مرغ نیمبرشت ۲ عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ
و جو مقشر پخته کرده بر روغن گل سرخ هر یک ۱۲ آل و هر گاه بقابض محتاج باشد روغن و پیه بنا بر کرد و گل سرخ اقماع دارد گلنار داخل مطبوخ کنند حقنه
جهت قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سپستان مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم تخم رازیانه برگ چغندر در چهار صد آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صاف نموده چهار اوقیه شکر سرخ بوره ارمنی نیم درم روغن کنجد حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند
عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سبوس گندم خشک اکلیل الملک انجیر زرد در سیصد آب بجوشانند تا بثلث رسد و چهل آب او را با شکر
سرخ روغن بادام حقنه نمایند و اگر تر بدیت لازم باشد لعاب بزرقطونا و روغن بنفشه و آب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت برودت رحم و جلب
حیض نافعست اشق مقل سکبینج جاوشیر جند بیدستر تخم کرفس نانخواه رازیانه نیسالیون بابونه سنبل بابونه … بجوشانند تا نصف رسد و چهل آب او را
با روغن تازه کادی عسل کف گرفته و روغن کنجد … حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند تا آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل
و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز دانه … تخم کتان بابونه شبت حب الغار خشک سورنجان خربق سفید قنطوریون
سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد ده عدد عناب سپستان بعد از طبخ نیم رطل او را با روغن کادی و روغن
خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعاء نافع و بغایت قابض است برنج عدس مقشر … جو بوداده گل انار … پوست انار ترش
در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و شش مثقال او را با سفیداب … صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیه التیس از هر یک یکمثقال کاغذ سوخته
یک … و نیم زرده تخم مرغ پخته دو عدد در روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا مجرب قدماست نان بکسمات سوخته زرنیخ
سرخ و زرد اسپغول … ماز و سماق … آب ندیده افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص
بسازند یکمثقال او را با آب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاره جهت لیثرغس و امراض دماغی شحم الحنظل قنطوریون تخم انجره
فودنج پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند حقنه جهت فالج و لقوه و لیثرغس و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قردمانا حلبه
تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم الحنظل … انجیر قنطوریون رقیق از هر یک یک کف انجیر زرد ده عدد جوشانیده با عسل و روغن
زیتون و ابکامه حقنه نمایند مری … مشهور است که … حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید
نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است جند بیدستر مقل … جاوشیر فرفیون باز زده … آنرا در روغن قسط و امثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه
جهت نضج ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت
اسهال صفراوی و کرانی که با تب … باشد از مجربات حقیر خبازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب … هلیله زرد تخم کدوی تخم
جوشانیده با لعاب بزر قطونا روغن تخم کدو شیر خشت حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است که هلیله مسهل … حقنه نباید … اصلی ندارد
چه … مجاری و عروق … جاریست … و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است
حقنه معتدله که در اکثر امراض نافعست برگ چغندر عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس
خیار شنبر و روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله لینه خطمی بوره بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ
بقوام آورده باشند فتیله سازند و شیافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل اقوی است فتیله دیگر که قویتر است بنفشه
خطمی نمک … بدستور فتیله سازند و اگر قویتر خواهند شحم حنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در تبهای حاره ادخال او … جایز است
و چون فلوس خیار شنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند و محموده مشوی بوره و خطمی و شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود
و سرگین موش بسیار بتقویه میآید شیاف جهت زحیر که … باشد از مجربات افیون … کندر زعفران بالسویه با آب گشنیز سرشته
شیافهای باریک بسازند و میان او ریسمان بگذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد شیاف در قطع خون مقعد مجربست …
اسهال باشد خون … صاف اقاقیا بزرالبنج صمغ عربی برنج بوداده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف بسازند شیاف جهت …

بغایت نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف بسازند یا بلته آلوده حمول نمایند شیاف جهت جرح گرم مقعد
که دود الخل نامند مجربست شحم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوفته با روغن زیتون شیاف جهت عرق النسا و وجع ورک نبات … و بوره
شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن وجع
ورک و عرق النسا است سناء مکی تخم خبازی غاریقون بسفایج تربد شحم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل آمیخته فتیله سازند
فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب قدماست پشم گوسفند فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ و ورق شاهدانه گویند نرم
سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند فتیله دیگر در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب داشته اند اقماع بادنجان که بفارسی کلاه بادنجان
نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوفته حمول و طلا نمایند حمول جهت گشودن خون بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول مقعد
تخم زردالو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل طلا کنند و لته را با آن آلوده کرده بردارند پس عرطنیثا و شحم الحنظل را با زهره گاو سرشته
حمول نمایند و هر گاه بسبب شدت ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد به روغن گل و مورد و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند فتیله جهت دفع حرقة
البول و قطع حرقه آن بغایت نافع و از مجربات حقیر است بغایت مجرب و بدستور جهت … چون فتیله را در سوراخ …
گذارند و در باب ذرورات الکل نیز اشاره باین نسخه شده است و … زرد توتیای مغسول سفیداب قلعی مغسول مرداسنگ
مغسول کلنار گل ارمنی موی سوخته کندر افیون نرم سائیده از حریر گذرانیده با آب کشنیز سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند …
جهت حمل مجربست و باید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگین … و عسل هر یک یک شیاف فرج فرزجه ساخته استعمال نمایند
فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرابیون که والد حقیر مجرب داشته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک … ساذج قردمانا …
زرده تخم مرغ … روغن نار دین … سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یک … عاج را با مثل او نبات …
فرزجه جهت گشودن حیض مجربست سداب مضاف ابهل رازیانه تخم … با زهره گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت گشودن حیض و منقول از …
حیض محتبس هفت ساله را ادرار نموده … مویز منقی سداب خشک ابهل زهره گاو بقدر سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر …
و علت … بغایت موثر است و قاتل جنین جاوشیر حلتیت بالسویه بسرشند فرزجه جهت ادرار نمودن حیض مجربست فرفیون نرم سائیده بر پلیته آلوده استعمال نمایند
فرزجه جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثر است و مجرب داشته اند عصاره قثاء الحمار … زهره گاو حل نموده برکرسف
بردارند فرزجه که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه … منقول از تذکره عصاره قثاء الحمار سداب شحم حنظل مازریون …
بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه موم … پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا
با فلوس خیار شنبر بسرشند فرزجه جهت قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم گلنار … کاغذ سوخته …
که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده … بالسویه با آب کشنیز یا آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه در قطع خون حیض مجربست …
دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش نیم کوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری پشم را … کرده
با ادویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از … بزرالبنج افیون فرزجه دیگر که بغایت
قویست مرداسنگ زاج کلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که … بر حمل نماید و بسیار موثر است … خرگوش و حمول
زهره خرگوش از مجربات است فرزجه دیگر که در قطع سیلان خون قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی
صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند … اگر هر روز … سائیده با زرده تخم مرغ نیمبرشت تناول نماید تخلف نمیکند و مکرر
تجربه شده است و خوردن زیره بوداده و بو نداده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهرا از جمله مجربات است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز
حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات مکتومه است تخم … صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور بالسویه نرم سائیده با …
… سرشته با لته حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران شحم
حنظل اشق قثاء الحمار … مویزج نوشادر زراوند مازریون روغن بید انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج … مفرده و مجموعه کلا و بعضا استعمال
نمایند فرزجه که حبس حیض نماید و … تقویه رحم سعد … صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه جهت رفع ورم حار

رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر بجه با گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه نمایند بدستور مرهم داخلیون با روغن گل حل کرده با آب باریک تر
دهن مرزنجوش نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات نعناع خشک با دبن گل نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو
و برگ سدر با اجور د بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال را فرزجه کنند و یکمثقال را با آب بابونه مطبوخ برفاف ضماد نمایند و از آب و شراب
و حرارات احتراز نمایند تا دو اکثر شب بمانند و در حینی که حیض جاری باشد نباید این دو اعمل نمود فرزجه که اعاده بکارت نماید و از اسرار کتب [illegible]
خرد مس سیاه با چوب تاک سوزانیده و با عکره سرشته استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد بمرتبه که زن را قرار نماند و باید تا کفچه
استعمال نماید و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزیکه ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی میماند [illegible]
ابهل اشنا بخدان سپید درخت فندق اشنان سنبر مرزنجوش … بالسویه از حریر بگذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانات سرشته با آلت حمول [illegible]
و اگر روزی یکدانک را نیز حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این دو به هم رسد بعضی این کافیست و بدستور دوئیه رافع این علت که مذکور شد
بعضی این کافیست

باب شانزدهم در ادویه که مخصوص است بموی مثل خضاب و آنچه موی را دراز کند و آنچه موی را برویاند و آنچه

ببرد و امثال آن بدانکه اطبا در باب خضاب اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که دهنیه مانع اتصال قوه سابقه [illegible]
و بعضی را اعتقاد آنست که خضابی که در عمل او بقا اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد برخی تصحیح نموده اند که تجدید ثبات دارد که در هیچ وقت زایل
نمی گردد … قریبست که چون تلون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه نافذه و قوه سابقه تجدید باشد که تاثیر تام در رطوبات [illegible]
جلد … تلون موست تواند نمود و افنای بیاض او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تلون نماید و الا فلا و چون خضاب
جلد را سیاه کند طلای … رفع آن … خضاب دیگر منقول از حکمای هند و روم است مرکب [illegible]
تصریح شده که مجربست و گویند که در سن پیری موی سیاه می‌رویاند سیصد و پنجاه مثقال سرکه … شیر تازه گاو [illegible]
و قریب بانعقاد کرده پس بگذارند تا سرد شود پوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه … خضاب دیگر ایضا
حکمای هند که مدعی اند که تا هفت سال اثر او باقیست کلاه بادنجان ریشهٔ درخت انار … هلیله سیاه زیبق … سوخته نخود سیاه پوست
کوبیده و بیخته با آتش تر کرده روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در شراب … کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر
ایضا منقول از حکمای هند که شش ماه اثرش باقیست نارجیل را سوراخ کرده مغز او بیرون آورده [illegible]
دیگر … بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پارچه که از او بریده [illegible]
بحدیکه بسوختن نرسد … روغن که در … باشد استعمال نماید خضاب دیگر منقول از حاوی … که تا شش ماه اثر او باقیست مجربست [illegible]
و شمه تازه بسیار نکین را نرم سائیده از حریر بیخته با زاج … یکمثقال ملح اندرانی و زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع [illegible]
وقت استعمال اضافه نموده با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث نمایند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر … برگ
برگ و سمر را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی … نرم سائیده در آب خیسانند بدستور در آفتاب گذارند تا بغایت
غلیظ گردد مرداسنگ آهک … نرم سائیده با آب … آفتاب بگذارند بحدیکه چون پر سفید مرغ را بر آن فرو برند موی را سیاه کند و این بعد از تکرار
ادخال مرداسنگ و آهک میشود پس یک جزو از آب حنا و آب … مرداسنگ و آهک یک جزو از آب مازو و سرکه آهن … مجموع را مخلوط نموده
بوزن … بازای هر رطلی … زاج سیاه … پوست گردکان تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند [illegible]
سفید آلوده امتحان نمایند … و آنگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواک … انگشت را سیاه میکند و قدری از او را بجوشانند تا غلیظ گردد
جهت ما بسازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثر را باقی دارد [illegible]
سدر مازو آمله خبث الحدید سمر … سوخته زاج سیاه پوست انار … نوشادر هلیله … یکمثقال در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه
سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است خضاب دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر [illegible]
مجربست هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد مازو بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد … استعمال نماید خضاب
دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در عادت است حتی اینکه هرگاه در حمام خصیه را … بگذارند … دندان را سیاه نکند [illegible]

ستوید

تسوید موی سر و ریش میکرده و تا ده سال اثرش را باقی داشته چون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد و بر روی کاه ذبح کرده بگذارند تا متعفن گردد و از کاه بیرون
کنند و آورده با پنج مثقال … و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم سائیده از حریر با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را با گل و
سرگین گاو … تا چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند تا سه روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت خضاب دیگر منقول از ابن هبل و تجربه رسیده است مرداسنگ
آهک … تا شش وزن آن آب بجوشانند و روز و شب در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه کند صاف نموده باردیگر بقدر سدس … اضافه
کنند تا امتحان رسد پس … نموده دو جزو حنا و یکجزو وسمه را با او خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون … رطوبت قوی
… یکمثقال از زاج سبز … موی سفید ساقط کرده سیاه میرویاند … زاج … است و مضر … ترطیب شعر لازم است خضاب
دیگر منقول از … و جامع الادویه که … در تقویه و تسوید موی … پنجاه مورد تازه صد و پنجاه … صد و پنجاه … آب باد
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه … پنجاه … پس وسمه … حنا … مازوی بریان کرده با روغن زیتون آلوده
باشند پنجاه … زاج جوشانیده تا منعقد گردد و مشک قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه بکرات … تصریح کرده اند
و متقدمین نیز منقولست که چون هر روز … روغن زیتون … تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه
هلیله سیاه در دهان نگاهدارند باعث سواد موست و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این مجربات است دوای [illegible]
موی سفید … قلع نموده در حال بر موضع ضماد کنند سیاه رویاند و از مجربات است زهرهٔ خطاف و خون او نوشادر و قدر حبه از زهره او سعوط کنند
… که صاحب جامع … مجرب … و از عجایب … زهره گربهٔ سیاه و زهره غراب و زهره بزه سیاه و زهره
مرغ سیاه … روغن کنجد … بمالند … سیاه کردن … سفید … ابدا سفید نشود دوائی دیگر بر موضع موی مقلوع بمالند سفید نیاید
… با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند و استعمال نمایند و ایضا حجر البقر را با شراب بر موضع موی مقلوع برص … بمالند
بجای موی سفید سیاه بر می آید و مجربست دوائی دیگر منقول … که زمان طویل سیاه میماند روغن … چهل … کهنه هلیله سیاه نوشادر دوائی دیگر
منقول … دست … سیاه میکند و مجرب … است برگ … با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را بپوشاند بجوشانند تا نخچه شود
و قطره از آب … و برگ … آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه ضماد نمایند و دوائی که سیاه نکند باید جوشانید پس آب [illegible]
او را بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و جرم تمام … بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند روز دیگر بشویند
و الا در حمام در شش ساعت مکث نمایند اما ادویه خضابیه که امهات اند وسمه و حنا برادات آهن و مس و سرب و مرداسنگ و خبث الحدید آب
باقلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر و لادن مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق النعمان و
… است و محمد بن زکریا … قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین … سوخته … سیاه را با روغن … بلیغ الاثر بیان فرموده و
تجربه رسیده است که … بعد از آن زایل میکند … چون موی را … طلا کنند سفید کرد [illegible]
ماش … پوست … خشک کرده … مجموعه … بعضی … زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و اگر موی را با گلاب … [illegible]
… بگذارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل نمایند در چند دفعه موی را سفید نماید و بدستور … خطاف با زهره گاو [illegible]
چون ضفدع با روغن … در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند طلای او موی را سفید کند دوائی دیگر از اسرار عجیبه است ضماد آن موی را
سفید میگرداند و چون … بشویند باز سیاه میشود و طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند مجرب … که موی را سرخ کند صدأ الحدید را
با آب … طلا کنند موی را … کند و بدستور ضماد نوره … بالسویه با آب خمیر کرده یکشبانه روز بنهند و بدستور زردچوبه و قیه ترمس [illegible]
… و قیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زنند پس آب او موی را تر کنند چون خشک شود تکرار نمایند تا پانزده مرتبه آنگاه با آب صابون بشویند
ادویه که موی ابرو را بیفزاید شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور ضماد … عجیب الفعل است و بدستور … سوخته سیاه و … الاغ
مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نماید مولف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد آنست که چون … را با روغن تخم
ضماد نمایند … موی بر رویاند حتی … و بدستور … گردکان را با پوست … خرما یکمثقال بسوزانند بمرتبه که توان سائید
آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل … موی ابرو و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ

و فندق را در تا به بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب بعضی ضمادات بعضی از ادویه مجربه درین باب مذکور است و هرگاه از مالیدن ادویه حرارت
و آبله حاصل شود مرهم اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند و بدستور چون [illegible] ارمنی نوشادر را بسوزانند و با سرکه کهنه طلا نمایند موی را در سه
روز بشرط تکرار و در هر سه ساعت میرویاند و آزموده است ادویه که منع ریختن موی کند از انجمله این نسخه آزموده است و از جامع و مختار
عنبر هالادن را در ضماد مصطکی [illegible] کنند با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخه دیگر موافق مختار و از مجربات است و مانع ریختن موی باعث
رویانیدن نیز میگردد آمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سوسن سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تر و تخم چقندر و تخم کرفس صاف
بالسویه یکدرم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی از خرمای سوخته یکدرم با یکرطل روغن خیری و امثال آن و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند پس صاف نموده لادن حل کرده استعمال نمایند نسخه دیگر بغایت مقویست جهت دراز کردن موی و منع تشقق و سیاه کردن و منع
تساقط بسیار موثر است آمله مازو پوست بلیله تخم مورد در هشت رطل شراب بعد از نیم کوب کردن خیسانیده بجوشانند تا سه رطل رسد پس صاف
نموده بر روی این ادویه بریزند برگ [illegible] و تخم چقندر حنا پرسیاوشان سعد کندر مصطکی کتان [illegible] پس سه شبانه روز بگذارند بعد از آن بجوشانند
تا ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده با صد گز روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و
ریختن نگاهدارد بطون ارنب قضیب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ جاموش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه
خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اعضا متعذر باشد بعضی کافیست ادویه که منع روییدن موی کند از انجمله موی را
افیست که تخلف میکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را ساقط کرده دیگر نمیروید و بدستور موی را قلع کرده بمالند از مجربات
طلا نمودن تخم مورچه و بزرالبنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی و بدستور بعد از [illegible] موی آهک را به سرکه طبخ نموده بمالند
و بدستور خون سنگ پشت و قدید و زغ و خون [illegible] که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین جوز زبد البحر را با زرنیخ بعد از قلع موی
بمالند و نوشادر محلول بزهره گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت موثر است و خون خفاش و مغز سر و جگر او از موثرات قویه و آزموده است
و قدما تصریح کرده اند که خبد مسحوق با عسل در منع روییدن موی بعد از قلع آن مجربست و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع مو بمالند اصلا
نروید و مجرب داشته اند اما [illegible] ضماد برگ چقندر با مازو است و بدستور [illegible] جلبه بزرالبنج مرداسنگ و سدر و آهک را
همین اثر است و بدستور عفص و کزمازج برگ سرو و حب الآس و مرداسنج کتیرا آمله گل سرخ [illegible] بگیرند و با آب [illegible] نیم جرد [illegible] برگ چقندر استعمال نمایند
اما آنچه جوده [illegible] موی را زایل کرداند تدهین اوست بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن آن با لعاب و طبیخ برگ کنجد در [illegible] سیاه
و سفید ادویه که موی را سهرد و بعضی از آن در باب دهان مذکور شد و این دوا بغایت قویست آهک تازه را در شش مثل او آب تا سه روز بگذارند
صاف نموده تجدید آهک سه بار کنند پس آب صاف کرده او بقدر ثلث آن آهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند تجدید که چون [illegible]
بستر دیس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن حل نمایند و شیره [illegible] حل نموده
طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق گردانند در نوره خاکستر چوب رز یا نوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون
که بدبویی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبویی بعد از نوره یا لجاجت برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل ختمی و برگ
زرد شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر موثر است دوائیکه چون بر عضوی بمالند یکساعت صبر کنند موی آن عضو بالتمامی [illegible]
و باعث درد نگردد و بغایت مجربست اشق را در سرکه حل کرده استعمال نمایند چون کف بحر الخزر را کوبیده داخل نوره کنند منع برویدن موی نماید

باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات آنها یتعلق بها و کمیه مسمنات و مهزلات بدن غسول جهت صاف کردن

رخسار رشان سبز آرد باقلی ترمس تخم [illegible] پوست [illegible] مغز دانه بطیخ خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و در
نسخه دیگر زعفران و [illegible] کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن را با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند نسخه [illegible]
روی را بغایت سرخ کند و مجربست خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند و فای خشک شده زعفران شکر سفید مثل هر دو
بهم کوبیده روزی دو کرت طلا نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار گردد
نسخه دیگر در حال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده چند بار بهم بر روی بزنند نسخه دیگر کنجد سفید و

براق

دوائیکه جهت جمیع آثار ردیه و خیلان و نمش و کلف آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته جزو باقلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده
نبات با آب عصفر استعمال نمایند دوائی جهت سعفه رطبه عفص محرق و سماق را با روغن دنبه بمالند و بدستور بادام تلخ را که [illegible] سوخته ضماد کنند
و بدستور توبال نحاس صاف کندر شب یمانی زراوند طویل زاج خاکستر چوب رز صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه طلا نمایند و آنچه جهت سعفه یابسه
نافع است و بدستور جهت رطبه خراطین و جرب و قمل و [illegible] و ریختن موی و داء الثعلب مجربست شیاف ابیض عفص فلفل سرخ زرد چوبه با روغن بادام
تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند دوائیکه جهت بنات اللیل نافع است صبر زرد مر صاف عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور در سرکه بوره و حنا
و زعفران بغایت مفید است و آشامیدن یکدرم قاقله را با آب سرد از مجربات داشته اند و بدستور طلا نمودن استه بلیله زرد با صبر زرد و آنچه بلحرارت
باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی ملعب کشنیز و بدستور آب برگ درخت با صندل و بوش و سندی انجیل نافعست و در ساعت نفع مینماید دوائیکه
جهت جرب و قساء و حکه عجیب الاثر است آمله مقشر بلیله زرد و مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و تریاک [illegible]
هر اندو باو داوای که از حرارت ملتذ شود باید تکرار طلا نمود و بعد از اکراه موقوف نمود تصریح کرده اند که این تدبیر بکشب زایل میکند و جهت [illegible] حرارت
مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر از مجربات و بدستور خشخاش و همچنین صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه
بسیار موثر است دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه با سرکه
در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از تخمیر بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا مدتی زایل میکند دوائیکه
برص و آثار زخم را رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس [illegible] شقایق با سرکه کرم بمالند و تصریح نموده اند که بحسب صبغ یکی
از بسیار مقبولست آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل جلد میدارد و از جمله ادویه است زهره گاو و
سرگین سوخته گاو و زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی بیخ کبر با چه [illegible] تخم او به انار [illegible] سوخته و [illegible] سوخته یکجزو نرم سایند و خون
عقاب و خون نسر چند بار متوالی بجوز آن دهند و باید در سائیدن به پیش آفتاب خشک شود و اگر با خونهای مذکور بدستور مذکور بسایند تا در رنگ
مثل زرد اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند و هرگاه تغیر رنگ زیاده از حد شده باشد
بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف سیاهی رنگ میکند که هرگز زایل نگردد
دوائیکه جهت قوبا منقش نافعست کندر کوکرد صبر یکجزو صمغ دو جزو با سرکه استعمال نمایند دوائی دیگر جهت قوبا نافع است بغایت
شیاف ماینا کندر زبد البحر کتیرا توبال نحاس بوره ارمنی حرق سفید ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهت
اطفال بغایت آزموده است و بدستور حب الرمان و سرکه بسیار موثر است دوائیکه جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرد زرنیخ زرد شونیز خاک
عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور مره الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است و جوز برگ سفیدار از عجایب است و بدستور
ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره بز دوائیکه جهت رفع قمل و قمقام برگ درخت انار برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قنطریون
و برگ سرو و دار چینی مفرده و مجموعا با روغن ترطم و روغن زیتون نافع است و روغن [illegible] مجربات است و خاک سیماب سعد بل کو [illegible]
[illegible] و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوائی مجرب که کشش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مو زرج سماق مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند

باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان نوعی از عطریات که بوی بد از او خوش نماید

چون این باب خصوصیتی بمناکحات بیشتر دارد بنا علیه لازمست که سطری در اصول کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد
مذکور کردد چه مراد از لذت حاصل و بقای نوع حاصل است و عمده درین دو مطلب توافق طرفین است در رفع تا کرده بدو و چهره وطنا اتفاق
نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقت طرفین و دوستی نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد
تخلف نمی نماید و این اصل عظیم و محقق است اما استدلال برین معنی آنست که مردان و زنان قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضمومه
و بلندتر از دوازده انگشت کم باشد و متوسط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه انگشتان مردوزن مواخذه و مبانیه معلوم میگردد و طول اینها بقصیر
مباشر برتر است که ملذذات اصلاح پذیر نیست اما مباشره قصیر و طویل با متوسط بعد تریج تدریجی پذیرد و آن مطیبات و مضیقات فرج و مسخنات
قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی انکه که بوی دهان و صوت بر نمی گردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که بجهت ملک یونان ترتیب داده

واطیاب اقسام است قسمی منحصر در عرقهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با روغن
بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویت نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی دهنست مثل روغن گلاب و صندل و امثال آن
و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه منحصر در سادوران و مجالر خام و روغن بان و امثال اند و ظاهر آنست که
اقسام باشد و آنچه از ادویه مفرده بیان خواص آن نموده اند مخصوص سادوران و لولویه مذکوره بوده باشد غالیه [illegible]
العروس جهة تقویه بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صداع بارد و نزلات و حمول او جهة تقویه رحم و سیلان
نفع آن نافع است قرنفل دارچینی گل سرخ مکی یکجزو سنبل الطیب سابه نموده مکی نیم جزو ناخن بویا نیم جزو و نیم از حریر بیخته باده وزن ادویه گلاب [illegible] روز
خیسانیده آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد و از آن یکوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را با آتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده
بوزن آن روغن بان و عشر او زیاد مخلوط کرده در شیشه ریخته یکهفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد باز
دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر یک درهم او یکجزو از مشک و یکجزو عنبر حل نموده اضافه نمایند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است و در خزائن
خلفا یافت شده از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از آنجمله چون تمسوح و مواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده بقرار [illegible] طرفین لذت
جانبین بحدیکه عقل بر شاید و جهة فالج و لقوه و خدر و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافع است لادن [illegible] قفر
الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل مکی جزو نیم سحق نموده بابه وزن آن آب الخلاف سه روز در ظرف [illegible] طبخ دهند پس [illegible]
دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند زهره مرغ و زهره بز سیاه مکی جزو مشک و عنبر و سک مکی بازاء هر درهمی یکحبه اضافه نموده در ظرف [illegible]
نقره چهل روز بگذارند دوائی دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه بجوشانند صاف نموده
سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل اسفید اشنه نرم سائیده اضافه کنند و با روغن مورد یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایضاً
جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه سنبل [illegible] مشک گل سرخ مکی ربع جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص سازند و استعمال نمایند
ایضاً جهة رفع بدبوئی بغل که صنان بصاد مهمله مضموم است باید موضع را بتیغ خدشه نموده [illegible] تا خون بقدری رفع شود و بعد از
یکشبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمی کند و مجربست [illegible] محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران مکی
جزوی با آب برگ مورد تازه سبز [illegible] قرص بسازند دوائی دیگر جهة رفع بدبوئی عرق بغایت موثر است مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر
برگ سوسن که مرو گویند و برگ [illegible] نامند صبر زرد گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبوئی انگشتان [illegible] برگ
سوسن تازه از مجربات است ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند از آنجمله [illegible] سفرجل است که آب به را با ثلث او روغن [illegible] بجوشانند تا روغن
بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند امثال ادویه که باعث تضییق فرج شود از آنجمله حمولیست که جالینوس ترتیب داده
و هفت منافع در او موجود است تضییق و تقویه عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی و سد [illegible]
مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترمس بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته [illegible] اول حمول کنند و شب اخراج نمایند
ایضاً شکر قرنفل [illegible] مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نمایند جماع و ولادت
باعث توسیع نگردد دندان اسب پوست [illegible] جوز [illegible] سرطان بحری موی خروس همه را باید سوزانید و با روغن بان
سرشته [illegible] بقدر یکدانگ بالحمول نمایند دوائی دیگر که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هر گاه حامل باشد تقویه جنین نماید
هر گاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده مکی آنرا با شراب ممزوج نموده بیاشامند دوائی
دیگر که در تضییق نهایت مناسب بکارت باشد مازو کندر گلنار پوست انار [illegible] سوخته توبال النحاس صعتر بری حب البلوط [illegible]
خشک کرده با آب [illegible] سرشته استعمال نمایند و درین باب [illegible] بعضی ادویه مجربه مذکور شد امثال ادویه ملذذه از آنجمله این ترکیب نهایت
باعث لذت طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو مویز منقی عاقرقرحا بالسویه حین جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشک شدن مباشرت کنند
و چون برعانه بمالند بغایت [illegible] مسوحی که بغایت موثر است و بسیار باعث لذت طرفین میگردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد
هر یک جزوی خصی الثعلب که بفارسی [illegible] گویند کثیرا مکی نیم جزو با آب [illegible] طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای میگردد

مسوح دیگر

مسوح دیگر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل مکی یک [illegible] مشک یکحبه با عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب مالیده
و بعد از جفاف مباشرت کنند مسوحی که در تقویه قضیب [illegible] و رفع عنین میکند پیاز عنصل پیاز نرگس مکی نیم وقیه آب
[illegible] کرده با [illegible] روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب شود پس صاف نموده زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ مومیائی سورنجان [illegible]
مکی یک [illegible] اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب طلا کنند ادویه که چون مسوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت
طرفین میگردد سفیداب افیون [illegible] کعب خنزیر غیر محرق مرتک زهره خرس دندان سوخته [illegible] سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مفرده
[illegible] سائیده با آب طلا کنند و اگر بر باطن [illegible] که قدری از این ادویه ملاصق قضیب گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت
زن میگردد و بحدیکه دیگر ملاقات رغبت ننماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدیکه احدی رغبت مباشرت او نکند بصل العنصل سیاه
چوب بقم تخم بستان افروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار در روغن زیتون بالسویه با زهره تر سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن
زیتون حل نموده حمول نمایند و هر شبانه یکبار استعمال نمایند حمولی که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرت
مردان میگردد و سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر شاه دانه قرنفل جوزبوا قسط شیرین [illegible] جاوشیر بالنفط سرشته استعمال نمایند امثال ادویه که
بخر که بدبوئی دهانست زائل سازد و نکهت را نیکو گرداند از آنجمله عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مجربات [illegible]
ایلاقی نقل شده و بتجربه رسیده است جوزبوا اصل فوفل [illegible] قرنفل دارچینی خولنجان مکی یک [illegible] مشک ثلث [illegible] با رب به سرشته حب سازند و در زیر زبان
نگاهدارند و بدستور خائیدن پوست ترنج [illegible] مضغ کشنیز خشک نافع است و هر گاه خواهد که حب معطر [illegible]
باید عنبر و قدری [illegible] حصی لبان در عسل و شیره نبات [illegible] حل نموده ادویه مخصوصه با او سرشته والله اعلم بالصواب
در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از نباتات [illegible] منقولست و بتجربه مجربین رسیده است که چون [illegible] عینین [illegible] بر روی آتش [illegible]
باچیزهای مناسب چشم اکتحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز ببیند ایضاً بدستور فرموده که چون عینین شب پره را
خشک کرده اکتحال نمایند مشاهده روحانیات نمایند فی المحبة ایضاً منقولست که چون [illegible] را با منی کسی معجون کرده با قدری شیرینی
بزنان دهند در دوستی بحدی رسد که بی آرام گردد و بدستور هر گاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت وسطی و قلیلی از [illegible] دهان و اندک عرق
جبین و قطره خون [illegible] با شیرینی آمیخته طعام زن کنند در محبت مستقر گردد و بدستور فرموده از مجربات که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و
سفیدی را بالتمام اخراج نموده از منی [illegible] کرده [illegible] سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون مضغه گردد پس خشک کرده [illegible]
و ناشتا بخورد زن دهند محبت بحدی رسد که احدی را اختیار ننماید فی المحبة چون [illegible] مقناطیس را در گلاب [illegible]
بسایند و بهر یک از شخصی معین اکتحال کند و شخصی [illegible] مدت مدید نظر شخصی [illegible] نماید باعث محبت مفرط ثانی با اول گردد و تجربه رسیده
بحدیکه امکان مفارقت را محال یافته اند ایضاً جهة دوستی مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار
سائیده با شراب یا شیرینی بهر که دهند مطیع و منقاد او گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر [illegible] منقولست که چون مو
طرفین [illegible] و ماتحت [illegible] مقراض نموده با آرد گندم آمیخته اطعام زنی کنند در محبت او مستقر گردد ایضاً خاک چهارراه را در ساعت سیم روز چهارشنبه
بردارند جهة رفع عداوت مجرب و تفرقه مجرب دانسته اند و بخور حب المحلب باعث الفت خصمین است و نگاهداشتن آن با لته کبودی مبطل [illegible]
ایضاً افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد [illegible] که قسمی از لاجورد است نگینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در
میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کنند و آن صورت زنیست که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف [illegible]
[illegible] بر انگشتر نحاس [illegible] نمایند لابس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند آن زن [illegible] و آن شخص نزد جمیع نسوان
محبوب باشد فی البغض منقول از کتاب [illegible] چون کوزه [illegible] آب ندیده را [illegible] کرده مردان از آن زن بجهه
نفرت نمایند که هرگز با او نظر نکنند و افشاندن سپند در خانه باعث [illegible] و بخور او رافع [illegible] است و تعلیق او با پارچه کبود رافع چشم زخم و
سحراست فی اذهاب الغیرة من النسوان در کتاب [illegible] که چون مغز [illegible] را با شراب بزنی [illegible] غیرت [illegible] سلب شود و در
قضیب گاو [illegible] خشک نموده [illegible] با شراب بزنی دهند سلب شهوه جماع مینماید و بدستور چون [illegible] نقاح

حبیب

جب سازند هر زنی که یکدانگ از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوت او شود و دو دانگ او تا دو سال همین اثر کند بدستور مذکور است که چون زن مقنعه
زنی کرم سرخ را چنان ببندد که آن زن نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل گردد و بدستور چون بیخ ورجان زا با پیه خرد نوشاد بجوشانند
با آب او هر زنی را استنجا کند طالب جماع گردد فی العقد از ثابت بن قره منقولست که چون موی سیر که از شانه فرو ریزد بسوزانند و
مرد علیل نکاکستر آن بنا شتا جماع با آن زن کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و از آن تغییر گردد بدیگری نیز دارند و حیات
الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون شقیق بری آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع از آن نگردد و آن بدیگری
الفت نکرد و در اسرار الاطبا منقولست که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره کرک الوده مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود
بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد لتولید شرب الشراب چون یکدانگ جلیع سدر اذر شراب حل
کرده بنوشند بحدی متنفر گردد که هرگز خواهش آن نکند فی امتحان الحامل والکبو حنین بن اسحق تصریح نموده که چون یکدانه سیر قشر کرده
با سوزن سوراخها نموده زن حمول نموده نماید هر گاه صباح آن شب بوی سیر از دهان او ظاهر گردد دیگر نخواهد بود و چون بوشه سنج را با
صدف بالسویه بسایند و در پنبه دخر سعوط کنند هر گاه عطسه اورد با کره است و الا فلا و بتجربه مجربین رسیده که چون کفهای دست حامله الملس
صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هر گاه مایل بسیری باشد مونث و بدستور ثقل جانب راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر
و چون در اول حمل قدری قلا از زهره خروس با شراب ممزوج نموده بنوشند پسر تولد کند و از زهره ماده آن دختر و چون زراوند مدحرج را با زهره
کاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را بیابد از آن زن فرزند خواهد شد و الا عاقر ابدی خواهد بود فی سرعة الحمل و علاجه چون
انفحه ارنب و سیر کهن او و عسل بالسویه ساید و روز و شب حمول کنند و هر روز یکمثقال اشاره عاج تناول نماید در سرعت حمل از مجربات است و بدستور
حمل بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول شتر بنوشند حامله نگردد و چون بول کنش بیاشامد هرگز حامله نگردد و بدستور
اشامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد ستر عجیب از جعفر طوسی منقولست که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر دل
دل زن بگذارند یا فراش او را بخور بخوردی از اجزای ضفدع سبز را در حین خواب بر دل زن بگذارند یا فراش او را بخور بخوردی از اجزای
ضفدع کنند از آن هرچه در روز کرده باشد بیان کند ما یسهل خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای محرق برگ سدر
برگ خشک سرو یا نخواه محرق چون تخم خربزه ۱۰۰۶۰۰۱ ۵۲۲۳ ۱۵۱ که از آن تخم را با دماغ الوده باشند از
خاک مملو ساخته غرس نمایند و بطریق معمول اب دهند تا خربزه ببار آید هر که از آن تناول نماید دو نور عقل و ذکاوت حدس و علم با مور خفیه
عزیزه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رؤیای او تخلف نورزد و قوه حافظه بغایت قوی گردد چون تخم خربزه دادر کاشه سر ۱۲۸۱
۴۱۸۹۳ ۵۲۶۵ ۱۲۱۲۴ ۵۲۲۳ بمغز سرا ۳ الوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلاهت و حماقت عجیب اورد و
۱۲۶۲ است بدون الم و شوصه او نیز همین اثر دارد مشرب دو درهم مغز سر ۲۰۰۲ باعث جنون و بلادت تخم ابهل الجدان
محرق محرث محرق ازیون مجموعه و مفرده چون سائیده بکسیم با ماکولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود
و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج
ریح بقدر نصف اثر اکل او به مذکور است و در بن باب تخم مورچه از مجربات و رافع او زیره کرمانیست علی که بیهوشی اورد گوشت
گوسفند چربی را شرحه نموده شرحها ابزر البنج سائیده پر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم شود پس چهار اد رشته کرده
بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال آن جز و را با بیخ و افیون سائیده دانکی در پنبه هر که نفوخ کند بیهوش گردد و چون خواهند که
بهوش آید چند قطره سرکه را با پنبه در بینی انتخص بدمند و بدستور چند سپند ستر فرفیون زنجبیل را بالسویه نفوخ نمایند یا ببره کخلط کرده اشاق
نمایند تا عطسه کند دوای دیگر که بغایت قوی الاثر است افیون بزر البنج بیخ لفاح نارگیل تا توره نامند تخم کاهو بالسویه نیم کوب کرده
بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدری که جذب شود در آن ریخته بگذارند تا خشک شود پس بدستور ادویه مزبور را جوشانیده و تنقیه نمایند
تا پنج مرتبه آنگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یکدانگ تا دو دانگ او را سائیده بیاشامند قدری برنج
آن بدستور بیت که مذکور شد ایضا از غرایب نحوه مغز سر ستور وحشی و اهلی مخرج نطفه است که در رحم بسته باشد دیگو شرب الکله را

دراطاعت و وجا ۲۰۱۰ موثر دانسته بند دیگو حجر الدیک که سنگدانی جغرون یافت میشود و در دهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب او رافع
تشنگیست و شرب او رافع جنون و وسواس دیگو طلی محلوب اچون با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا بمالند رفع سوزش
آتش است و از غرایب خواص عاقر قرحاست که هر گاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند ها از آن نسوزاند دیگو چون نوشادر
حل کرده کاغذ را با آن نقشها نمود در اطراف خود بگذارند هوام پیرامون آنکس نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس
سرخ حبس کنند باعث برودت هوای حار و باریدن میگردد باب پنجم در بیان بعضی از رسایین حکمای هند باصطلاح هنود رساین
بمعنی کیمیای بدنست و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویه قوی و اعضاء رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان
در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد و بنا و علی هذا در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق بیان تناسب مناط اعتبار گشته است
حقیر انچه اقل غالیه دانسته بتحریر آن مبادرت مینماید از آنجمله رساین کندیلست که عبارت از کوکرد و ابو الارواح اشاره باوست و طریق آنست که
کوکرد و سندروس را نرم کوبیده مغز ۵ ابتن بار روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند تا آتش نرم کداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر گاوی بسته باشند صاف
نمایند تا مصفی او داخل شیر گردیده که منعقد و مشابه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی بکندهیت
منقی و بچندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یکدانگ او را سائیده با یکوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند
که چون بیست روز مداومت کنند بهق و جرب و قروح را زایل نماید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغیر مزاج و مرض او را
طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویه قوی و حواس و ذکاوت و بحد وصی احداث کند و در یکسال ضعف پیری را زایل کند دیگو آنکه هر روز یکدانگ
او را با یکدرهم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان کرانجم او گرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نماید تا چهار ساعت غذائی میل نکنند و بعد از آن
اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال
مزمن و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوری برسد دیگو آنکه هر روز یکدانگ او را با یکدانگ طلق سنا محلوب
مکلس سائیده با روغن تازه گاوی چرب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رساین آنست
که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات آنچه در او حرارت غالب باشد و از سیرها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی
اجتناب نمایند چه هر گاه بشرط مزبور عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مهلکه صعبه میگردد دیگو رساین تری پهلاست و آن عبارت از
هلیلجات و طریق آنست که سیصد و شصت عدد هلیلجه کابلی بزرگ اهلی را در ظرف سفال یا سنگ کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار
انگشت او را بپوشاند سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن نمایند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا فرتیب بدو مقعه بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند
و هرچه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلجات نرم شود پس یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت از دست
با کوکرد منقی مزبور بالسویه مکرر در رهم بسایند تا یکسان گردد و در قدحی گل حکمت کرفته در دیک بردیک یا خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد
گردد پس بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم گذاشته نصفین هلیله را بریسمان یا پنبه مستحکم نمایند و هلیلجات در ظرف پاک کرده با عسل کف
گرفته بر آن بریزند بقدری که آنرا بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذکوره در اجرام هلیلجات
غوص نموده اثری از آن نمانده هلیلجات مربی شده باشد هر روز یکعدد را ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت دیگر خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر
تازه گاو را با اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند چون یکسال مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبور
سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویه قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی ملاحظه کنند صفد
ذیبق منقی زیبق را در هاون با زجاج یا مرتج یا ب کیاه پید انجیر سائیده تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب کیاه عنب الثعلب بدستور تنقیح نمایند
و مرتبه سیم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن مغسول کرده هشتاد کرد او را با نود کرد آب خالص در دیک سنگ با آتش نرم بجوشانند و بر چند آب
تحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج بر او بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد کرد آب تحلیل رود پس برداشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح منقی
اما استعمال سایر رساین که مشتمل بوده بادویه سمیه و تدبیر آنها چون خطرناک دانسته بقید تحریر در نیاورد و مثل بهدریه کی عبارت از زرد
بلیلیست و بهارس که عبارت از دوای بلیلی مزبور با جبار سبعه است و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخ و غیرها اما تدبیر معادن و

وتحلیل وتصعید وحراق وتصویل وسایر آن دستور از قبل این کتاب مذکور است مع منافع هر یک صفت ترکیبی جهت جذام بول احمر ازت حکمی
وسل ودق وشقیقه مقعد بعد علیست واز مجربات حکمای هند است قامی در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار بزند چوب سایده با نخوه
مسحوق مقدری با و آمیخته با آلت آهنی بر هم زنده سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد وبحدی رسد که رنگ او سفید شود پس با آب دشتی
مدبر متبیض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بدمند وبار دیگر بروغن گاو خمیر نموده در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد در بیوقت یکعدد
از حب مسهل قوی افعل است ودر رفع افراط اسهال اثر عجیب بخشد اول میکند باب بیست و ششم در ذکر بعضی معالجات
که مخصوص چهار پایانست واز کتب معتبر نقل شده مخفی نماند عروق که فصد آن در امراض بهایم حاجت می افتد بیست و یک رگست با تفصیل
عرقین نابذین هر یک بپهلوی گوشی است وفصد آن جهت تحریک سر وگرانی خیری وجنون نافع است عرقین منخرین ودر هر بینی یکی جهت امراض
بینی وگوش ودهان مفید است عرقین وداجین دو طرف گردنست جهت حکه وجرب وبرص وریختن موی امراض حاره ونزلات نافعست
اذرعان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ جهت درد سرها ومقلو ظفره وکام نزدیک نزدن نافع است صافنان
چهار عرقست از دو طرف وحشی دستها وپایها جهت ریختن موی که جبره گویند مع ضعف قوایم وزحمت بار گران وجراحت سم اخوسان
دو عرقست از دو طرف کتف کشیده تا برمانه جهت امراض پشت وکمر وصعوبت خوابیدن وبرخواستن وتشنج وبدی نشخوار فصد آن نافع است
عرق ذنب رگیست در زیر دم جهت امراض رحم وخصیه وجهت قلت شیر وبدی هضم فصد کنند عروق جشنبات چهار رگست در باطن دستها
وپایها مقابل صافنات جهت امراض قوایم وسینه گیری وحرارت مفرط باید فصد کرد ضفدعین دو رگست در زیر زبان جهت بدی
نشخوار وسیلان کف از دهن وورم گلو فصد کنند اما طریق معالجات آنست که در امراض حاره علفهای سرد مثل قصیل واسفناج وکاسنی و
کاهو وغیر آن دهند ودر امراض بارده یونجه وعلفهای گرم وبجای جو خلر وبقلی دانه وعدس وامثال آن پس ادویه مخصوصه هر علتی را استعمال نماید
امراض رأس یکی آنست که در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی وقلت اکل وبعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج
کشودن عرق یا رزین است وطلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون وبزرقطونا وهرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید
نمود دیگر ناخنه که ترکی سانجو گویند علامتش تنگی نفس وبرآمدن غضروف بینی وسر پس افکندن وعدم اکل است علاج با برآوردن
غضروف وفصد عرقین منخرین وسعوط زاج وزرنیخ ومرهم زنگار واستعمال معطسات بود آملدن نامرن(?) یادیه که مانع لجام وباعث قلت اکل ونشخوار است
علاج قلع ومالیدن موضع بزفت وحلتیت که هر دو را بروغن زیتون جوشانیده باشند وسنون نمودن بسبب یانی(?) وشونیز دیگر ضفدع
وآن ظهور ورم ورگهای سبز در زیر زبانست علاج کشودن ضفدعین وتضمید آن که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند واکل آن دیگر ماشی
هو آست علامتش بهم آمدن چشم وسر پیش افکندن وغمگین بودن وافکندگی سینه بر خوردن موی است علاج از جو را ربع وزن او
ریوند با روغن ممزوج کرده بر روی ریخ سو نمودن بخورانند وبآن حقنه کنند وهرگاه از برودت هوا باشد شبث وحلبه کدچیل وپنج آب نیم کوب کرده
با جو تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره وامثال آن وبیاض وغیرها علاج همه بدستور معالجه انسانست مگر آنکه در بهایم ادویه قوی
اختیار باید استعمال نمود امراض دهن واحشا که از آنجمله سرفه است هرگاه بعد از اکل عارض شود از ضعف معده خواهد بود والا از دماغ علاج
حاره او را تخم مرغ خام بگلو اندازند وبا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد آنگاه بدهند وبدستور در آن شیر بز واسفناج
وعلف خبازی وخطمی وآب طبیخ حلبه مع جبا(?) بسیار نافع است وحقیر حب سعال تریاک را وحب نشاط را تجربه نموده ودر بارده راحت عطاسی(?)
وحب معده ودر قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجرب است ... مقشر یکد ۳ گ روغن دنبه تازه هفتاد گ نیم گرم کرده
بدهند هر روز بدستور تا سه روز باید داد واگر اثری باقی ماند سه روز دیگر در بینی چهار پا بریزند وگویند اگر در سالی یکبار این دوا را بدهند
هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد وباعث فربهی او نیز میشود وبدستور دقوق با زیت وآب گرم دهند هیچ مرض در آن سال مبتلا نگردد از مجربات شمرده اند
این دوا نیز بغایت نافعست مویز زیره نانخواه زراوند دحرج یکد ۳ گ جوشانیده مصاف نموده با نیم گ عسل بدهند ودر شدت سعال فصد
وجبین(?) رافع دانسته اند وداغ مراق(?) وسعوط زعفران با روغن زیت بغایت موثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس بول
آرامی وبرآمدن شکم علاج تخم کاشنه(?) که عبارت از قنطر است پنجاه گ آو در آب پخته جرم او را بخورانند وبا آب او حقنه کنند ومکرر دانند باطنا...

واقع شود

واقع شود وشیاف شحم حنظل با صابون موثر از مجربات خصوصا بقدری زهره گاو وخورانیدن یک زهره خرس جهت دشکم در جگر ورشده...
مجربست وبدستور شیاف از حلتیت واشق وشحم حنظل کردن وخورانیدن آب سیر ورمع سرگین کبوتر وزیت وشراب بعد علیت تنگی
احتباس بولست علاج شراب وروغن گاو هر یک اوقیه نیم گرم بدهند وحقیر این دوا را تجربه نموده شوره صاف از ۳ تا ۷ گ در ملت(?)
حل کرده بدهند در حال رفع علت کند وباید بعد از دادن دوا اثر جو بهائم عرض بخمانند وچون دهنه فرنگ در چشم او بکشند بالی صحبت دیه بحال(?) ادرار
مینماید مجربست جو گیری وسینه گیری از جو گیری حادث شده باشد در رود آب ... وگاه بتاید داد بعد از آن بتدریج علف سبز دهند واگر هیچ
قسم علف سبز بهم نرسد گاه وجو را در آب وقدری شیر پخته بدهند ودر آب سرد بسیار حرکت باید داد وهرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق
وجبهات دست وفصد اذرعان کنند وتخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلو او ریزند وبجای جو خلر وعدس وحب البقر وامثال آن دهند
وگندم در شیر پخته نافعست وسیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم گرم بقوه تمام بمالند وپوست تازه گوسفند بپوشانند امراض قوایم
یکی قصر تحریکست واو وقتی عارض میشود که عرق دار افتد که سرد شود ومانع حرکت گردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست علاج سعوط
بیوره ارمنی وروغن گل سرخ وبخور وتطویل کردن بمطبوخ درمنه ترکی وبرنجاسف کنند ومانند آن وهرگاه زایل نشود داغ مفصل سرد
کردن وبیچ وبا باید کرد جمود علتی است که با استی قوایم موی او مثل داء الثعلب بریزد علاج موضع را با نشتر چند جا بشکافند تا خون بعد
رفع شود وپیاز عنصل مالیده بروغن کوهان شتر وروغن حب الغار وشونیز وثفل تخم کتان تضمید نماید جمود علتیست که بسبب کثرت
شرب بعد از اکل عارض میشود وعلامتش دیر کام برداشتن وگرانی سینه وخشکی اعضا وتشنج قوایم است علاج فصد بارزین طرف ...
وزیر سم است وسعوط کردن بگلاب وکافور وتطویل بطبیخ ادویه حاره مثل حاشا وبابونه وبرنجاسف افسنتین نقرس(?) علتی است که
بسبب حمل گران وحرکت بسیار روی سنگلاخ وزمینهای درشت بر بالای زانو برآمدگی بهم رسد علاج ملینات ومحللات مثل مویز وعفران(?)
وانجیر وتخم کتان وشونیز وعسل تضمید نمایند ودم بخت الرکبه وخراج وسطری یکی از قوایم بجدد العقبل(?) از ریختن مو علیظ علاج
تضمید موضع بحنظل تازه ومقل واشق وسیر وعدس انسان از مجربات است بدستور سعه بازیت وخورانیدن ریوند چینی با دبنه(?) شیر وتطول
بابونه وحنا اکلیل الملک وامثال آن طشا(?) علتیست که باعث ورم حوالی سم گردد تا خشونت وشکافها وشقاق علاج برید(?)
موضع وداغ کردنست با نشتر آتش سرخ کرده وخراج آنچه شبیه بدانها انجیر باشند وبعد از آن استعمال نمودن قطران ومراهم مناسبه قرحه(?)
خفیفه که از میخ بهم رسد علاج کشیدن میخ وچکانیدن روغن مرغ وروغن شحم ضمان وامثال آنست شقاق طریق علاج آنست که مکرر
با آب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم کرده این دوا را گرم نموده در شکافها بچکانند علک البطم را در پیه بز در قدر مصاف(?)
بگذارند وسیر نج اضافه نموده استعمال نمایند واین از مجربات حقیر است وبعضی لیدن مغز سر گوسفند وکبی مجلول ... زنده تخم مرغ وسفیداب
زعفران یا مدح نموده اند واعنها خطی بالای سم وساق پا نافعست امراض از آنجمله جربست علاج آنست که نمک وزرنیخ را با مناصف
در روغن گاو جوشانیده طلا کنند ودر آفتاب به بندند تا سه روز تکرار نمایند وآنچه حقیر تجربه نموده این دواست گوگرد ۳ جزو سیماب یکجزو ومغز
بادام تلخ یکجزو وبعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن با آب گرم وصابون ضماد نمایند شیرنج(?)
ونفاخات علتیست که از جلد رطوبات تراوش کند وبا خارش باشد علاج تضمید او بصابون وسرکه وسدر وبدستور خردل با آب
نافعست وسیماب وزاج وخاکستر چوب تاک با سرکه وروغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب وشیرنج است
ودر ادویه او شراب وسرکه سریع التاثیر است وهرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد گچ را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را بشویند
ویک هفته همین عمل کنند برص که بترکی الا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضمادیست که در باب اطلیه برص مذکور است باید موضع را با آب
اشنان شست وشو نمود وچون پوست بیفکند واثری باقی ماند تکرار نمایند داء الافلاکوکب(?) علتیست که بسبب اکل مفرط مواد
فاسده در کتف جمع گردد بروز کند علاج تضمید او است بقیه وسیر کهنه تر با روغنها بعد از آن شکافتن ومعالجه جراحت که در ادویه
جراحات در باب مراهم مذکور است واحتیاج بتکرار ندارد امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است چون دست یا
مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم وتضمید زرنبیل ونقطه سیر وسرکه وادویه محلله است وداغ مفصل معلوم ودر

ضع

خلع مهره‌ها و مفاصل نیز داغ نافع است والصاق [illegible] بر زخمهای جراحت و نقطه او دآم آنچه دوران تا آخر ساق پا تا زانو باشد سیح جمال
علاج تضمید بقدر [illegible] مجربست و بدستور جاورس و سبوس گندم بکار نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه نمایند علاج ورم پشت
که از کوفتگی بار و نکاتو باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده نمد را با و تر کرده دو سه روز نگذارند و ورم محل نمک را با صبر و سرکه ضماد کنند و نمد را باو
تر کرده بگذارند و نمک را بر روی آن بکشند و اورام جراحت را او لا برابر داغ مثل کل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز و سرکه
طلا کنند و بعد از آن بمحللات اورام جراحت و باجده و مزمنه را در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر و سرگین گاو و زوفای تر
و مرصاف و اشق و دبق و آهک و امثال آن جرب احمر علاج آن بذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص جرب است
پشت و دانیست سرگین خشک الاغ و خاکستر تنها کو است که بعد از شستن با آب هر روز تجدید کنند امراض عامه از آنجمله اعیاست که ماندگی
باشد علاج شکر و آرد جو را بالسویه با آب ممزوج کرده بدهند بعد از لحظه اندک بگردانند و یکبار دیگر از آن بدهند ساعتی حرکت نفرموده پس در نهر آب
دستها و پاها را بادام و مقعد و زهار و دهان و بینی بشویند پس خشک کرده بروغن گاو و نمک و شراب زنانو ها را تا اسم تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار
باشد سینه اش را بپوشانند و هر که روغن گنجد بار دهن تازه حقنه نمایند و یکبار دیگر با آب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است
علاج داغ تهیگاه است که طرف آن داغ مثلث بکنند و یکی زیر ناف دمنیه علامتش اکثر تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب
حرکات علاج تدبیر ماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه و هندوانه و دوغ آب و فصد عروق و حقنات و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن
و نخ بسیار دادن و سعوط بکافور و آب گشنیز و حقنه با شیر تازه و آب دلمه کنند چون بهایم را خواهند که تغییر رنگ شود باید خاکستر نخود را با آب خمیر
کرده بقوه تمام بمالند تا حرکت زایل شود و با آب گرم بشویند پس موضع را با نسبت باین بقوه تمام بمالند و جهت سیاه کردن بقم را با آب نیل مخلوط بمالند
سیاه گردد و جهت سرخ کردن بقم را با آب ملح القلی بجهت ضماد نماید و جهت کبودی نیل را اکثر از بقم کنند و جهت سفید کردن بروغن قرنفل تدهین کنند
آن در مضیقات موی مذکور شد حیله الکحال عسل بلاد در مورث بیاض چشم حیوانات است و الکحال حز بق را فع آن و از اسرار است سعوط آب
پوده در دماغ شتر رافع مستی او و از مجربات است باب بیست و سیم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی
تا جز و اشنان و یک جز و انار دانه را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی را در آن بگذارند بتجدید که دست تاب گرمی آن آرد
پس بدست بمالند و هر گاه اثری باقی ماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با آب و صابون زایل نگردد باین عمل رفع شود
و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با آن بشویند بعد از آن با آب و صابون رفع آثار نماید اثر مداد
شیر تازه با نمک نیم کوفته مخلوط کرده با آن بشویند و پس از آن بصابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار
مینماید اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را با گرد دود کنند و سرگین کبوتر را لیده بشویند رنگ دوده موضع را خمیر نموده
بر نج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع اوست قلع جمیع الوان اول با آب قلی شسته با تقیه منای دود و گرد
دهند ایضا درین باب مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده بصابون بشویند قلع رنگ خون در جامه
این طلیه مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونهاست مگر خون بکارت و این فرقی غریب و بدستور چون موضع را
بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و با آب بشویند از مجربات است قلع رنگ
زعفران چند بار بقند سائیده دود کنند رفع میکند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بدارد و بگردانند و جامه را آنچنان گرم بوده با و
بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن جامه بپوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر بقم لیمو را پاره کرده در آن است بفشارند و موضع را با و
آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع شکوفهها و میوهها اشنان و اندکی پوره را با سیاه
بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و پوره بجوشانند و موضع را ساعتی در آن آب نگاه دارند پس با آب و صابون بشویند قلع رنگ آلو بالو
برنگ آلو بالو سوزانیده خاکستر آن را با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از آن بگرد با آب و صابون بشویند قلع رنگ توت اشنان را با
صمغ عربی در آب بجوشانند و با آن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده آن موضع بفشارند با آب بشویند و بدستور شستن آن صمغ عربی
و اشنان همین اثر دارد و او تیه اثر کردگان تر را بروغن و صابون بشویند رنگ خمر و بلیله با آب انار دان و قرا قروط بشویند بعد از آن

بصابون گرم بشویند چون بگو گرد دود کنند زایل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است شستن جامهای رنگین که بعینه نمایند قطعه
در آب جوشانیده لباس را با آن بشویند جهت ثبات رنگ جامهها خروت بطی و کوفته بجوشانند و جامه را با آن تر کرده بعد از آن چند بکنت دیگر
زایل نمیگردد قلع آثار روغنها آرد جو را بروغن آمیخته با آن بشویند تا از آن چرب شود و چون پشم لباس سفید بروغن آلوده باشد مرصاف بعد از
تر کردن موضع با آن بپاشند و بسیار بدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند و هر گاه پوست چرب آلوده باشد نخاله گندم تازه با آب آن بجوشانند
بدست بمالند و بفشارند و تصریح نموده اند که چون زرده تخم مرغ را بر طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع روغنها را از اقسام البسه زایل گرداند
هر گاه خواهند تا شسته زایل شود آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بفشارند و در قلع روغن زرد
و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشم را با آن آلوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را با آب تر کرده بگو گرد بخور کنند و در خواص الاشیاء از
آن از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس با آب اشنان و صابون قلع آثار نقط سیاه سیاهی
اول بدوشاب بشویند پس با آب قلی که گرم باشد و جهت رفع بدبوئی آن اول بسرکه و بعد از آن با آب گرم بشویند و آب طبخ باقلی هم مجرب
شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گردد و گویند روغن زیتون نیز رفع اثر نفط
میشود قلع رنگ غالیه و طبوب سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با و بشویند پس بصابون و از آثار عرق چهارپایان و اثر پوست سیاه
بدستوریست که در قلع سیاهی سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق کاغذ بعضی استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و با آب شب
و آهک بسیار نرم سائیده بر اوراق بپاشند سنگی گران بر بالای آن از شب تا صباح گذاشته پس آن را بیفشانند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک
و شوره همین فعل کند اما قلع خوشبوهها باید گچ را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب یمانی سائیده بر خوشبوها تا لیده پس رفع اثر مومی
و همین عمل بردن چرک جامه نیز بسیار موثر است و درین امور بعضی اختصاص تو نیز دارد است اما قلع موم عسل را گرم کرده بر موضع بریزند
و بمالند تا موم و عسل بهم آمیزد پس عسل را برداشته موضع را با آب گرم بشویند ایضا جامه را در روغن شیر تخم جوشانیده گذارند پس بصابون و
آب گرم بشویند ایضا بپوره و صابون و آب گرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و مومیا و امثال آن اند بخور با آب آمیخته استعمالنا
و بدستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دوال مجربست
اقسام شستن جامهها لباس زربفت چیزی بهتر از بوره آهک نیست و پشمین را مثل ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن
و چوبک و نمک و جامه ابریشمی چنانکه بصابون پاک میکرده باشم گو سفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلفه را سرگین کبوتر از چرک
میکند و جامه سفید سبز رنگی که آلوده گردد چون یکشب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را
نیز همین اثر است والله اعلم بالصواب باب بیست و چهارم در دستور معالجات طیور که بنده عبارت از آنست پوشیده نماند
که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار و قلیل اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قسطریف سوماریس و ابن جانس است که اول
کسی که صید شاهین و باز کرده و اشاره از آن نموده قسطون پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسریست و شکار بحری و چرخ را نسبت
بهرام داده اند و طرق اصطیاد و بیان نیک و بد و بیان سایر احوال طیور سباع که جوارح نامند اقسام مختلف تحریر کرده اند چون امور
معالجات امراض آن مناسب الحاق این مجموعه داشت بناء علیه اکتفا به بیان آن نموده آنچه از متقدمین بنظر رسید ترجمه میشود و تصریح
کرده اند که نبض طیور در مفصل بال محسوس میگردد و حرکت باین مقصد انتهاء استخوان سینه که عظم زوری است و از جهت عدم عظم و
ترمی که در سایر حیوانات قاعده دماغ است محل توقف مواد غلیظه و شمول مذکاته نیز جمیع سر را صداع عارض میگردد چه باین سبب
بخارات محتبس میشود و مهرهای گردن و پشت طیور راستا این نیز بشد و این عبارت از برآمدگی طرف بیرون مهرهاست و در زهای این جنس
مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق النسا نیز طاری میگردد علاج کلبه مخصوص چون هر صبح بعد از جوع آید
شب باو بر خود را بمنقار ساز دو بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی و نظر باطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط
پرواز نماید با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید و بسهولت رفع شود علامت صحت است و باین اوصاف هر که عدم حیس پا [illegible]

هر چین بر و از پربر عت و موت زند و کثیر الحرکة باشند دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات
مزبوره عدم صحت پس اگر سر را حرکت بجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر کمتر در چشم پوشیده
و رطوبت از و سیلان نماید دلالت بر طرفه آشت چشم کند و هر گاه [illegible] بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر اکال کند و اگر بالمره تمام جمع نماید دلالت
بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هر دم بپای نشیند و در حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیلیست بر بواسیر و آفت روده و شقاق یا
و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق آنوست و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و
کاهیدن بال از است منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی [illegible] افراط دلیل اکله و صدای جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه ننمودن دلیل تخمه
و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است امراض راس و از برای او علتیست که سر را بسیار حرکت دهد و سرنگون کند [illegible] اگر
نگون داشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغییر در چشم بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضای اسفل علاج آنچه از اصل دماغ باشد
و مواد حاره باب کشنیز و سفیداب قطور نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند
باید کرد و تضمید مرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند موخفه علتیست که موی راست ایستد و مخلب و عقاب و منقار
از ناخن است کج و سست بجدی گردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هر گاه در زمستان باشند در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول مطبوخ
بابونه و تنقیه باب نرگس و آب مورد کنند تلقلس علتیست از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نطول باب شبت و روغن کنجد و تنقیه
شیره تخم کرم ذره کنند و بدستورات عناب و بنفشه نیز مفید است امراض عین غشا شبکوریست و تصریح نموده اند که غیر انسان بعد از غروب
و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات آن را در شب ببینند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظه است علاج منع محرمات و اقتصار بحبوب
و تقطیر بگلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه و بیاض بتقطیر زهرها و شکر و مروارید کنند السماع و نزول علتی است که در روز ابصار نکند
و علامتش وسیع شدن مردمک است و روز چه طیور را در صحت بصر سوای شب برودت مفرط هوا مردمک وسیع می گردد و علاج بتقطیر زهرهاست
با عسل علاج سیلان رطوبات بتقطیرات آب مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده است و علاج سطبری پلک چشم
بهم آمدن او بعد از حل او ان شکر طلا کنند یا بال [illegible] بغایت آزموده است و بدستور حبه طرفه و اکثر امراض چشم مفید است جهاک که
و آن حدوث نقطه های سرخ مدور است در پلک چشم علاج موضع را با نشتر بمالند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق
که سرخی پلک با صلابت و پیوستن بتقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بقطور شراب و سفیداب قلعی
منقوع در گلاب کنند و علاج بدانکه غرب یعنی سیلان [illegible] بقطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد دموع که کثرت اشک است هر گاه از دود آتش
عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران امراض منقار و مخلب منقار را و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی
تقشر است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد علاج بعد از تضمید این دوا است نشاره شاخ بز و تربد را در روغن بید انجیر خیسانیده
استعمال نمایند و سطبری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجه بهم رسیده باشد تضمید با آب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب انصباب
مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند و التوا که کجی و پیچیدگیست تضمید بسرکه و شیب کنند و تطبیق را که بهم آمدن و باز شدن
مخلب و منقار است مداومت بتضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بر زرده خام تخم مرغ باید کرد و ثالیل که بتری زگیل گویند
و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باین دوا اکثر را تطلیه نمایند که از مجربات است مثقال زرق [illegible] جزو نیم کوب کرده یکشبانه روز در
سرکه کبر خیسانیده پس [illegible] حل کنند و گل خطمی [illegible] جزو و تخم مرو تخم کتان بنفشه بابونه هر یک یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش
کردن چنگال و منقار بجهت از آوردن موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید بدارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید
بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و مزمنه را تطلیه بمرهم اخلیون و دیاخیلون و مومیایی با عسل و سایر محللات نمایند امراض
دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه با جلد در گلاب خیسانیده تنقیه با آن کنند و گنجشک
طعمه و پاشیدن کشنیز و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه باب طبیخ انجیر و مویز و تضمید
بروغن گاو کنند و ورم کنج دهان را تنقیه باب گرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید بانجیر مهرا با قدری سیر نمایند چون منفجر گردد

چرک

چرک او را پاک کرده برگ عناب مثل غبار سائیده بپاشند و سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هر گاه
این علت از حرارت مزاج و یا هوا باشد و بالشدت تعجیل با آب میکند و نبض سریع و کف پا گرم میشود و آنچه بسبب دخان باشد امر حن
با دبی باشد علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تنقیه
بشیر الاغ و کثیرا و آب الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بر برگ اسفناج و برگ بید و کشنیز و امثال آن غذا بایند و داغ طرفین منقار و پیشانی که
بچوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هر گاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است علاج تنقیه بشیر
الاغ که قدری سرگین موش حل کرده باشند باید کرد و روغن تربد را از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان را علامت
تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم زورقیست که بانک حرکتی این عوارض محسوس گردد و تنقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب
تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و برگ و برگهای و علفهای سرد بخورانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه پر بر نیاورده دهند و گرفتگی آواز را
علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی و زوفا و عسل کنند و خناق و دشواری النفس را این دوا بغایت نافع است پوست بچه تخم مرغ را نرم سائیده
با مویز جفت کرده بدهند و تنقیه باب کلم بوره دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند
امراض حوصله که زهره عبارت از وست تخمه بسبب آن کثرت اکل و طعمه بیوقت و عدم هضم است علامتش قی کردن و سستی بال و پر و مالیدن
بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات علاج گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات
دادن است و در روز سیم گنجشک طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی گردیا دارچینی فلفل بدانجیر دو جزو قند
ابیض ربع جزو با شکر حبی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه موثر [illegible] را از مجربات دانسته اند و [illegible]
تا ۷ عدد است و سوناخس و ادهم تنقیه طبیخ مصطکی و قرنفل را ستوده اند و بر روی نعناع تازه [illegible] که هر که بر آن باشید باشند
بجوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و باجماع رسیده که از انسان و طیور و وحوش ۳ صنف‌اند که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و راهب و مسافر و از وحوش
شتر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شترمرغ و قطاط که بفارسی سنگ اشکنک گویند دباج علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است
علاج طعمه را از ملح و خطاف و خرگوش و جنی که مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس و بیخ دبا بروغن تازه و فلفل کنند
و جگر گوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم کشوث با شکر بغایت مسهل نافع اند و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار نافع است
و شیاف پیه خوک را مخصوص بآن بیان کرده اند هر گاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک و مسهلات شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و بچرخ و
شاهین بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه ذلق [illegible] دفع فضلات [illegible] با اطلاق
دفع فضلات [illegible] با اطلاق و دفع مواد میفرماید دود علامت کرمی که در زهرک بهم رسد منکوس داشتن سر و گشودن و داشتن دهان
و لاغر شدن تشنه و علامت کرم روده بد بوئی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست علاج [illegible]
برگ شفتالو با گوشت یا آب چغندر و عسل نیم گرم دهند و بدستور قنبیل و برنگ کابلی مقشر و اگیر ترکی و تربد سفید را بالسویه سائیده با عسل
حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و در رفع شدن فضله بدشواری و قلت مقدار آن
و کثرت براز است علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن و روغن گردکان و روغن با چیل کنند خصوصا چون قدری از گردکان سوخته
اضافه کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقنه بروغن و پیه و کوهان شتر و روغن حب البطم کنند امراض جگر علامت سده و ورم آن تشنگی
مفرط و احتباس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تنقیه باب طبیخ بیخ رزشک و طبیخ بیخ علیق که بترکی بگورتکنی نامند باید داد
و لک مغسول ریوند چینی گل سرخ بیخ کاسنی بالسویه جوشانیده آب او را بدهند و طعمه از زرده تخم مرغ و آب عدس با شکر و کاهو و لحوم
لطیفه با آب طبیخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه را سترده با آرد جو و صندل [illegible] مصطکی و سرکه نیز تضمید نمایند و زلو دادن
موضع مذکور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامیست علاج تنقیه باب طبیخ حلبه و شبت با عسل
کنند و آب شیرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و میاه مزبوره با قدری روغن تخم کتان
و بابونه و امثال آن بغایت مفید است امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور درد و برآمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه بمخلب و عدم

[illegible]

۴۰۷

قیام است علاج هرگاه حرارت ملمس باشد موضع را تر لو ببندد و بگل ارمنی و حضض و پوست و بیخ هندی ناشسته و سرکه و قدری سورنجان و
زعفران ضماد نمایند بتنقیه با آب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه طحر با حرارت باشد روغن کرد کان و بارچیل و بیدانجیر ببندد و زعفران بسیار
مفید است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده لته را بآن تر کرده بر موضع ببندد و این از
مجربات شمرده اند و دوا سناء مکی بقدر یک دانک عجیب الاثر است و دو درم کف کرمینک نامند و بو شیرین الارض را از مواد محترقه حاره دانند
علاج پوست خشخاش را کوبیده در سرکه پخته بوزن او بزر قطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده نیم گرم ضماد نمایند و طلا کردن
انجیر در علاج ما میل مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد برهم کافور معالجه کنند امراض بچه و بال و صور از انجمله ضعیف
بر آمدن و پیچیدگیست پس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت ماده غذائی خواهد بود و در این صورت لحوم لطیف باید داد و تقویه هاضمه و دوائیه
که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد حاده است و بدستور بر آمدن و ریختن و بر نره شدن و دو آ
بزو شدن از احتراق مواد و بلغم خواهد بود و علاج آن ببهستانی مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را عبیا ر نافع دانسته اند از یک دانک تا دو دانک
و روغن حب الغار و کرد کان و فرفیون و بیه تازه و خاکستر جلبق و خاکستر پرسیاوشان تقیمه نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویید و
هرگاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی مانده باشد بروغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند چون بکمر را بال جدا کرده در روغن
کرد کان حل نموده بمالند عجیب الاثر است دفراع ریختن بر نره پر است علاج تنقیه بماء الشعیر و طلیه یا به کدو و روغن بنفشه و آب کشنیز
و خاکستر پرسیاوشان دانه خرمای سوخته کنند حب ریختن جمیع موی سر است با وجود سوسه خارش علاج با به خزبره و آب چقندر
و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه ببندد مشکل بفارسی پشه گویند علامتش فرو ریختن چشم و بهوشیه کشود
داشتن بال و خاریدن منقار و مخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بخور بطر طیر کنند و اما بفارسی از تو نامند مستعمل ضماد غات است
و بدستور بر ریخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ تخم حنظل و دیواسپست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجربین قاطبه
تصریح کرده اند که آب نعناع بجمیع اقسام امراض بال و پر سعد است و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دیهن دافع قمل جمیع حیوانات است
و حقیر نیز مجرب یافته بسیار بدیل است اما تا طر تو صید طیور چون گندم را بکف دهان عتر مشت با بعرق اوتر کنند از خوردن آن طیور
بیهوش گردند و چون دتوره با عسل و دوشاب بطبیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بسته گردند

قد فرغت بحمد الله سبحانه من کتابه هذا الکتاب الشریف الموسوم تحفة
المؤمنین بالخیر والفلاح فی دار الخلافه طهران در عرضه العبد الذلیل الحقیر
المحتاج الی رحمه ربه الباری محمد باقر ابن مرحمت مآب رضوان تراب المغفور المرحوم
آخوند ملا محمد حسن الحجی الخوانساری غفرالله ذنوبه بجاه محمد و آله دار الخلافه طهران

بیخ ورد و دندان فیل رزد بلیله سیاه کات هندی و تنبای هندی کتهاد اجزا را با شیر مادر سایند با روغن هندی بر ریش بند از مجربات صاحب المتن
۲۲۳

در بیان کاغذ رنگهای از آن جمیع بدانکه کاغذهای تمام بلاد را تجربه کرده اند آنچه پسندیده تر آمده کاغذ بغداد و دمشق و اهل فرنگ اگرچه بسیار است که
خطوط را قابل است و کاغذهای حاجی بکر شکسته و نشو کنند و ناپایدار است و کاغذ که اندک کوفته بهند بهتر باشد سبب آنکه
بیاض قوه باصره را ضعیف میکند و تا نهایت شعر خطوط و استادان بر کاغذهای ملون بمبالغه افتاده و الوان متفرقه بسیار است بعضی مفرد
مجرد چون زرد و سرخ و آل و کبود و رنگهای سعود رنگ که ایهم و آنچه مرکبست بعضی یکی چون عودی و سبز و گلگون و فرنه و نارنجی و طریق
بعضی از بیان آن معلوم میشود نباشد و قدری زعفران بخیش را که تلخ و زرد رنگ بوده باشد و در شیشه از یک یک جدا ساینده در شیشه
کنند و هر یک مثقال زعفران را پنج سیر آب پاک بیامیزند و سر شیشه محکم کنند و در آفتاب نهند شش روز تا غایت شیره آن بیرون آید جرم آن جای

کاغذ

